THE

THIRD TOUR OF THE SHAH OF PERSIA IN EUROPE.

در سال خجسته فال اودئیل یکهزار و سیصد و شش هجری که بندگان اعلیحضرت
اقدس همایون شاهنشاه جمجاه خسرو کارآگاه السلطان ابن السلطان ابن
السلطان ناصر الدین شاه صاحبقران شید الله تعالی دعائم دولته عزم
مسافرت اقلیم اروپا و ملاقات دوستانه با امپراطوران و پادشاهان
عظیم الشان و رؤساء معظم ملل فرنگ را تصمیم و بمیامن اقبال روز افزون
روز دوازدهم ماه شعبان از جایگاه سلطنت عظمی انتهاض خسروانه فرموده
و روز بیست و چهارم شهر صفر بجایگاه خلافت تشریف قدوم
ارزانی داشتند روزنامه وقایع این سفر
بعادت سایر اسفار ملوکانه یوماً فیوماً به قلم معجز رقم مبارک
ترقیم داده درین اوان میمنت اقتران این بندهٔ درگاه دولتخواه
میرزا محمد ملک الکتاب در بندر بمبئی بور طبع در آورد

بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامهٔ سفر سوم فرنگستان که به میمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی قادر بیهمتا و بخشنده مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسیم

امروز روز سه‌شنبه نهم شعبان است چون اعلان سفر فرنگ کرده‌ایم چندین روز است که مشغول کارهای زیاد هستیم نهار را در بالاخانه سر در شمس العماره خوردیم بعد پائین آمده با امین السلطان و امین الدوله بعضی فرمایشات شد امروز عصر هم سفرا و وزرای مختار دول خارجه برای وداع سفر فرنگستان اتفاقاً بحضور آمدند (پونس دالغورکی) وزیر مختار روس از طرف دولت متبوعه خود احضار شده به پطرزبورغ میرود (سر دروموند ولف) وزیر مختار انگلیس هم بانگلیس میرود (مسیو بالوا) وزیر مختار فرانسه هم با زوجه‌اش بپاریس میرود وزیر مختار اطریش (بارون میتیل) هم باطریش میرود از سفرائیکه در طهران میمانند وزیر مقیم آتازونی ینگی دنیا و (بارون شنك) وزیر مختار المان و خالد خلیل بیك سفیر کبیر عثمانی و شارژدافر ایطالیا است در سفارت روس (یوحنو) شارژدافر خواهد بود در سفارت فرانسه هم شارژدافریکه تازه آمده است (روز پنجشنبه دهم) روز دوازدهم اینماه اخبار حرکت بسفر شده بود اما از بس در این دو سه روزه کار و مشغله و رسیده ... و مطالب اهل حاجت در پیش بود و ساعت بساعت بملاحظه نزدیک شدن مسافرت ... دیدیم ممکن نیست تا روز دوازدهم در شهر توقف کنیم ...

... م تنها انجبال خودمان امین السلطان ... اول بدبو اسخانه آمدیم با نایب السلطنه ... سلطان و امین ... نهار خواسته رفتیم بکرمخانه میدان امین السلطنه حاضر ... رفتند دیدیم وقت ... بود نایب السلطنه را آنجا گذاشته بعضی فرمایش و دستور العمل باو داده خودمان ... ن وانه در اندرون ... سکه شده رفتیم بسلطنت آباد در عمارت آینه نهار خوردیم بعد قدری در باغ ...

سرها و عمارات دیگر پیاده گردش کرده آمدیم کلاه فرنگی در بین چمن امین السلطنه از شهر وارد شده با یک دستمال کاغذ عرایض و کتابچه
با و بروات بحضور آورد نشستیم و مشغول بخواندن و ملاحظه نوشتجات و کتابچه‌ها و غیره شدیم بعد از خوردن چای و عصرانه از در
باغ بیرون خیابان سوار کالسکه شده آمدیم بعشرت آباد از در دیوانخانه وارد باغ عشرت آباد شدیم شب اعتمادالسلطنه
حاضر بود روزنامه اروپ خواند مهتاب خوبی بود قدری در باغ گردش کرده بعد خوابیدیم (روز جمعه یازدهم)
صبح برخواسته آمدیم بیرون عمله خلوت و جمعی دیگر حاضر بودند وزیر امور خارجه را احضار کرده بودیم از شهر آمده بحضور
رسید با او خیلی کار داشتیم فرمایشات زیاد شد او رفت بعد نایب السلطنه از شهر آمد با عرایض و نوشتجات زیاد
بحضور رسیده بعد از تحصیل جوابها مراجعت کرد امین السلطنه آمد با نوشتجات زیاد جوابهای ورقها هم نشسته نوشتیم
و دادیم بعد امین السلطان و امین الملک از شهر رسیده آنها هم عرایض و نوشتجات بسیاری داشتند همه را خواندیم
و جواب دادیم امین السلطان بشهر رفت که سفرای خارجه و غیره را ببیند بعد از باغ بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم
بدوشان تپه وارد باغ شدیم قدری گردش کرده بعد رفتیم بعمارت بالای تپه چای و عصرانه خوردیم یکساعت بغروب
مانده سوار کالسکه شده مراجعت بعشرت آباد کردیم حالت درختها و میوه‌های طهران و عشرت آباد حالا که بیست و پنجم
درست از عید میگذرد و از این قرار است گل اقاقیای سفید و زرد تازه غنچه کرده و در کار باز شدن است شکفته‌اش را هم
آوردند و بو کردیم گل زرد هم نوبر است و تک‌تک شکفته میشود شکوفه به هم باز شده است و روی درختها زیاد است
شکوفه آلوبالو ریخته و آلوبالوییش هم سبز و گرد شده است شکوفه گیلاس هم قدری ریخته و قدری باقی است
آلوچه خوردنی شده است چغاله بادام و زرد آلو بر مغز شده است بلبل وحشی هنوز نمیخواند اما بلبل قفسی بد نیست میخواند
(روز شنبه دوازدهم) امروز انشاءالله باید از عشرت آباد برای سفر فرنگ حرکت کنیم حرمخانه
و خواجهائی که ماندنی در شهر بودند مرخص شدند که مراجعت بشهر کنند از اندرون بیرون آمدیم دیدیم نایب السلطنه
و امین السلطان شاهزادها صاحب‌منصبان عمله خلوت از ملتزمین رکاب و متوقفین طهران الفقد جمعیت بود
که حساب نداشت سوار اسب شدیم صاحب اختیار و ساعدالدوله و سایر صاحب‌منصبان همه ایستاده بودند
راندیم اول سوارهای قاجار و قرل‌ایاغ با ایلخانی پسر عضدالملک سر راه صف کشیده بودند نایب السلطنه
و امین السلطان و مخبرالدوله و امین الدوله و سایرین همه در رکاب بودند امین الدوله و مخبرالدوله و صدیق
السلطنه و ناصرالملک و جهانگیرخان از راه گیلان میروند که در تفلیس باما ملحق شوند ده پانزده روز بعد از ما حرکت
خواهند کرد بعد رسیدیم بسوارهای قزاق که باید در رکاب بیایند بعد سوارهای کشیکخانه جمعی کشیکچی باشی و
سوارهای جهادیه و منصور جمعی علاءالدوله از ملتزمین رکاب و مرخصین خانه همه صف کشیده بودند آنها را هم
دیده از سوارها که گذشتیم سوار کالسکه شدیم وقت نهار بود مرتضی خان را فرمودیم نهار را ببرد باغ شاه درگاه

فرنگی و هم در خانه کمند تا با ما بیایند این خلعت که باید بسفر فرنگستان بیاید و درین دو روزه قولنج سختی کرده که شریف
بیرون شده بود و شهر مانده است که دو سه روزی معالجه کرده تا قزوین خودش را باردو برساند خلاصه بعد از
نهار پیاده رفتیم تا پیش مجسمه آب فوّاره ها بلند میجست و باد آب را میان خیابان میریخت زمین را تر میکرد بحاجی
حسین علیخان فرمودیم فوّاره ها را کوچکتر و نهرش را هم پهن تر کنند که دیگر خیابان ضایع نشود قدری گردش کرده بعد آمدیم
بیرون سوار کالسکه شده راندیم برای شاه آباد سرایدار باشی توی باغ بحضور رسیده با او قدری فرمایش
شد و مرخص شده بشهر رفت در بین راه چند کالسکه دیدم میآید ما را که دیدند ایستاده از کالسکه بیرون
آمدند دیدم ملکت آرا و قوام الدوله و مشیر لشکر بودند ما هم کالسکه را نگاه داشته قدری با آنها فرمایش فرمودیم
بعد نظم الملک آمده مرخص شد بعد عزّ الدوله آمده مرخص شد بعد امین حضور و اقبال الدوله آمده پیاده شدند فرمودیم سوار
شوند سوار شدند قدری که راندیم آنها هم مرخص شده بشهر رفتند و ما راندیم نایب السلطنه تا منزل فردا در رکاب است
امین السلطان و سایر ملتزمین هم در رکاب بودند امروز هم مسافت بالاتر از شاه آباد که منزل امروز است در
محاذی ازگی شکارگاه قدیم که میگفتیم زیر و زرد او رد که مزرعه ایست زده اند سراپرده ما را توی اسپرس زاری که محل
باصفائی است زده اند نهر آب باصفائی هم از وسط سراپرده میگذرد چهار ساعت بغروب مانده وارد سرا
پرده شدیم مهتاب و هوای صاف خوبی بود موزیکانچیها را فرمودیم قدری موزیکان زدند خیلی خوش آیند بود
امروز در بین راه فوج پنجم شقاقی را که از تبریز برای ساخلو طهران میآیند دیدیم دسته دسته منظم میآمدند خلاصه کسانیکه
در رکاب هستند سوای حرمخانه و خواجه سرایان بعد نوشته خواهد شد عضد الملک هم امروز درین منزل بحضور رسیده
مرخص شد شاهزاده نیّر الدوله و جلال الملک هم باین منزل آمده فردا مرخص خواهند شد و خواهند رفت نیّر الدوله
بخراسان و نیشابور میرود و ان شاء الله تا ما که مراجعت کردیم بطهران میآید (روز یکشنبه سیزدهم) امروز
باید برویم بحصارک صبح برخاسته رخت پوشیده آمدم بیرون اشخاصی که باید مرخص شده بشهر بروند دم در
ایستاده بودند عضد الملک مرخص شده بشهر رفت امین السلطان هم حاضر بود کسانیکه باید مرخص شوند بحضور آورد
که اسامی آنها ازین قرار است میرزا حسینخان سهام السلطنه و میرزا حسنخان پسر میرزا مصطفی قلیخان عرب که حاکم ار
دستانند و باید بروند امان الله خان بختیاری با حاجی ابراهیم خان مرخص شدند که توی ایل بختیاری بروند غلام
علیخان پسر نظام الدوله حاکم کردستان آمد مرخص شد که بکردستان برود بعد ما سوار کالسکه شده راندیم نایب
السلطنه تا منزل حصارک در رکاب است از میان جوب که گذشتیم بکلاک نرسیده توی زراعتهای کلاک
محل سبزه زاری آفتاب گردان زدند نهار افتادیم نهار خورده بعد سوار شده راندیم تا بکلاک رسیدیم کلاک
خالصه دیوانست با قناتش نسبت بسابق خیلی آبادتر و بهتر شده است هنوز زیادی کاشته و خوب آبادی

کرده‌اند خالصه راندیم از کرج هم گذشتیم کرج هم خیلی آباد و سبز و خرم بود آب [illegible] چندان زیاد نبود اما باز
خیلی آب داشت نهر زیادی از رودخانه بجهت زراعت [illegible] کرده بودند قدری بالاتر از کرج طرف
دست راست در دامنه ک[illegible] سبزه‌زار در پیدا بود سوار اسب شده نیم فرسنگی که راندیم باین
ده رسیدیم معلوم شد ده حاجی‌آباد خالصه است ده بسیار خوبی است جای خوبی آفتاب‌گردان زدند چای
و عصرانه خورده سوار شده راندیم برای منزل سراپرده ما را بالای مهمانخانه حصارک جای خوبی زده بودند وارد
منزل شدیم عصر نایب‌السلطنه را باندرون خواسته قدری با او فرمایش کردیم امروز در بین راه یک
خرگوش از جلو ما در آمد مجدالدوله اسب تاخته در سر تاخت خرگوش را خوب زد (روز شنبه چهاردهم
امروز باید برویم به ینگی امام صبح برخاسته بیرون آمدیم نایب‌السلطنه نصرالملک و معین نظام و جلیل‌خان معتمد نظام
و پسر نصرالملک حاضر بودند سوار اسب شدیم نایب‌السلطنه هم سوار شد قدری راندیم نایب‌السلطنه مرخص شده
مراجعت کرد بعد ما هم سواره از سمت دست راست جاده راندیم صحرای سبز و خرم خیلی باصفائی بود که فرح می‌آورد
خیلی راه سواره راندیم بعد توی جاده آمده سوار کالسکه شده قدری که راندیم عزیزالسلطان را دیدم سواره ایستاده
است قدری دیگر که گذشتیم صدای یا بهای بلند شد که آهو یک دسته آهو از جلو در آمده بود که مجدالدوله و ابوالحسن‌خان
و اکبرخان تاخته تفنگ زیادی انداختند نزدند و آهوها گریختند بعد ما هم سوار شده سواره راندیم صحرای بسیار
باصفائی بود سبز و خرم و خوش علف راندیم برای لب آبی که از کردان می‌آمد رسیدیم دیدیم یک کال بزرگی است
آب از توی کال می‌رود لب کال آفتاب‌گردان زدند نهار افتادیم امین‌السلطان و پیشخدمتها حاضر بودند نهار خوردیم
اعتمادالسلطنه و حکیم طولوزان روزنامه میخواندند حکیم طولوزان (مسیو بنت) دندان‌ساز را امروز دیدیم که
از طهران آمده‌اند بعد از نهار سوار شده راندیم برای چندار سلیمان‌خان امیرتومان افشار بعد انجا یک تپه‌ایست که گاه
جنبه و گنبد امامزاده می‌کند بقعه امامزاده قدری خراب است اما پیدا است امامزاده معتبری باشد چندار خالصه دیوان
در دست سلیمان‌خان امیرتومان افشار است دهی دیگر هم متصل بچندار است موسوم بقلعه که ملکی خود سلیمان امیرتومان
افشار است صحرای بسیار خوب باصفائی است و باغات و مزارع خوب دارد و دلیان دو زنبراجین و حسین
فشند همه از دور در دامنه کوه پیداست خیلی خوش منظر و قشنگ است ده کردان هم پیدا بود دامنه تپه که مابین قلعه
و چندار است چمن بسیار سبز خوبی بود و یک چشمه آب صاف خوبی هم داشت کنار چشمه آفتاب‌گردان زده بودند پیاده
شده چای و عصرانه خوردیم مجدالدوله درویشی را بحضور آورد و قدری خوانده انعامش دادیم رفت بعد سوار شده
از روی تپه آمدیم پائین و رو بطرف ینگی امام راندیم کالسکه را فرموده بودیم بیاورند حاضر بود سوار کالسکه شده راندیم
زنهای ینگی امام و اهالی اطراف بتماشا آمده بودند سراپرده ما را بالای ارک [illegible] زده‌اند وارد منزل شدیم شب ینگی امام

چپها آمده موزیکال زدند بود ان مخصوص پیشخدمت امروز از شهر طهران آمده اما هنوز بحضور نرسیده است
روز سه شنبه ۱۵ پانزدهم) امروز باید برویم لاق که خاک قزوین است صبح برخواسته خیلی دیر
سوار شدیم یعنی سه ساعت از دسته رفته بود که بیرون آمدیم بیرون کالسکه ایستاده بود صارم الملک
و حاجی لطفعلیخان برادرش هم حاضر بودند حاجی لطفعلیخان مرخص شد که بطهران برود سیم و پسرش هم ایستاده
بودند حکیم الممالک هم مرخص شد که بطهران رفته از آنجا بحکومت گلپایگان و خوانسار برود بعد ما سوار شده راندیم
برای منزل صحرا همه جا سبز و خرم بود جاده خاک داشت چون صحرا صاف و مسطح بود از دور دو منزل اردوی
آن منزل پیدا بود دو طرف صحرا سبز و جاده خاکی مثل یک خط سفیدی از میان سبزه کشیده بود خیلی قشنگ خلاصه
جاده را گرفته راندیم بقدر دو فرسنگی که رفتیم طرف دست راست کوه بود در دامنه کوه دهات هیو و خور که
مال میرآخور است پیدا بود خود میرآخور هم اینجا بوده است بعد ده آبیک دیده شد که مال مجدالسلطنه است
طرف دست چپ هم دهات ساوجبلاغ همه از دور پیدا بود یک تپه از دور بمسافت نیم فرسنگ دیده شد
که باغی هم پهلوی آن تپه بود درخت زیادی داشت خواستیم برویم آنجا نهار بخوریم قدری با کالسکه راندیم
راهش بد بود بعد سوار شدیم همه صحرا سبز و خرم و تماما گل و برگ است اما هنوز باز نشده همه غنچه است و بعضی جاها
تک تک باز شده وقتی که همه این گلها باز شود تماشای غریبی خواهد داشت انشاءالله یکسال در وقت گل و برگ
اینجاها باید بیائیم خلاصه رانده رسیدیم به تپه باغ کوچکی بود اما درخت زیادی داشت خانوار رعیت ده
چسبیده بباغ بود دیگر توی باغ نرفتیم خارج از ده لب حاصل زراعت آفتاب گردان زدند نهار افتادیم
این ده مال حاجی میرزا نصرالله مستوفی است و اسمش محمودآباد است نهار خوردیم امین السلطان مجدالدوله
امین السلطنه اعتمادالسلطنه حکیم طولوزان و پیشخدمتها همه بودند اعتمادالسلطنه و حکیم طولوزان سر نهار روزنامه
اروپ خواندند محمد قلیخان مجدالسلطنه که مدتی در آبیک بوده در اینجا سر نهار بحضور رسید مهدیخان پیشخدمت
اجودان مخصوص هم اینجا دیده شد از شهر تا کرج با طرمطاس و از کرج باینطرف با اسب خودش آمده بود از وضع
طرمطاس و حالت خودش تعریف میکرد خیلی خنده داشت بعد سوار اسب شدیم و از توی زراعتها همه جا بطرف
جاده رانده بجاده رسیده سوار کالسکه شده دیگر هیچ جا توقف نکرده همه جا راندیم تا منزل چهار ساعت بغروب
مانده بود که وارد منزل شدیم باقرخان حاکم قزوین (سعدالسلطنه) از قزوین آمده بحضور رسید میرزا محمدخان
پیشخدمت هم که چند روز بود برای جمع آوری سوار بقزوین رفته بود اینجا بحضور رسید یکدفعه دیدم هوا طوری
منقلب شده مثل اینکه زمین تکان بخورد باد بدی برخاست چادرها را بشدت تکان میداد دیگرها همه خوابید
و گرد و خاک هوا را تاریک کرد بقدر یکساعت اینطور طوفان بود بعد آرام گرفت دوباره غروب باد برخواست

باز بچه‌ها خوابید تا یکساعت از شب رفته کم کم آرام شد اما این آرامی باز هیچ اعتباری ندارد باد فایتان معروفست
وخاک قزوین. (روز چهارشنبه شانزدهم) امروز باید برویم به کونده اما چون کونده قشلاق
مافیهاست واین باشتر وحشم اینجا منزل کرده‌اند ومیگفتند کنه دارد ودور از نیمفرسنگ بالاتر از کونده در ده
حصار زده‌اند صبح برخاسته سه ساعت از دسته رفته بیرون آمده سوار شده راندیم صحرا همه جا تا چشم کار میکند
صاف است وطرفین جاده از دست راست وچپ سبز وخرم وپر گل وعلف است یکقطعه سنگ پیدا نمی‌شود
کوههای طرف دست راست همه نرم است ومه گیر است هوا گاهی ابر وگاهی آفتاب اما ابرش بیشتر بود کوهها
هم مه گرفته بود همین طور راندیم در کنار نهری نهار افتادیم میرزا محمد خان وباقر خان هم بودند میخواستند امشب
باطرمطاس باتفاق بروند بقزوین یک چنار بزرگی در دامنه کوه بود از دور با دوربین دیدم چنار عجیبی است خلاصه
نهار خوردیم سر نهار اعتمادالسلطنه رسیده روزنامه اروپ خواند (مسیو هبیت) وندان ساز هم حضور داشت
بعد از نهار سوار اسب شده راندیم تا بجاده رسیده سوار کالسکه شده راندیم تا رسیدیم بمهمانخانه کونده پشت
مهمانخانه منازل قشلاقی ایلات مافی است که بنوا هم اینجا هستند ریش سفیدان ایشان بحضور رسیدند نیمفرسنگی که از
مهمانخانه کونده بالاتر راندیم رسیدیم باردو که حصار است سه دانگش حصار اول خالصه دیوان بوده وحالا
دولت بحاجی علاء الملک فروخته است سراپرده را کنار نهری زده اند درخت بید وغیره دارد جای باصفائی است
حصار خانوار زیادی دارد اما درخت چندانی ندارد زن ومرد زیادی از اهل ده سر راه بتماشا آمده بودند وارد
سراپرده شدیم چادر ما را جای باصفائی زده بودند نهر بزرگی بقدر سه سنگ آب وارد اندرون چادر ما میکردند
درختهای بید لب نهر کاشته اند زمین همه جا سبز بود وتمام این صحرا گل وبرگ است اما هنوز وقتش نیست امین
السلطان ومجدالدوله وپیشخدمتها بودند امروز عصر یکباره هوا منقلب شد وباد شدیدی گرفت وهوا ابر و
خیلی سرد شد وبعد بقدر یکساعت باران بارید این باران برای زراعت خیلی فایده داشت رعد وبرق زیاد
هم شد اما باد از بس پرزور بود ابرها را متفرق کرده هوا صاف شد هوا از سردی مثل زمستان است انشاءالله
بعد از این هر وقت بقزوین بیائیم باید چهل روز از عید نوروز گذشته باشد که بخوبی فصل گل وبرگ است
(روز پنجشنبه هفدهم) امروز باید برویم بقزوین صبح زود برخاسته بیرون آمدیم امین السلطان
مسیو دلی) رئیس راه آهن را بحضور آورد بعد سوار کالسکه شده راندیم از ده حصار که شنیدیم اینجا را حصار خورتان
میگویند وچنانکه نوشتیم سه دانگش ارباب دسته دانگ دیگر خالصه دیوان بوده که دولت بحاجی علاء الملک
فروخته است خلاصه بجاده رسیده راندیم تمام سوارها وغلامها وقزاق وغیره که ملتزم رکاب ما تا [illegible]
امروز حاضر بودند هوا صاف بود ومثل آئینه ولکه ابری نداشت نسیم خنک خوبی هم میوزید از اینجا تا قزوین سه

و نکت سبکس براه است عزیزالله خان صارم الملک اینانلو با هدایت الله خان برادرش که ایل بکی اینانلو است
و ریش سفیدان ایل و سایر برادران و عموزاده با پیش و غیره سر راه ایستاده بودند کالسکه را نگاه داشتیم عزیزالله خان
صارم الملک همه را معرفی کرد چون اینها در بلوک زهرای قزوین می‌نشینند سر راه ما برای شرفیابی آمده بودند
بعد راندیم صحرا باز همه جا سبزه و گل و گیاه بود و زنبق‌های کوچک داشت باز طرفین جاده همه جا سوار و قزاق
ایستاده بودند طرف دست راست یکدهی بود درخت داشت درخت بید بلندی هم پیدا بود راندیم برای
آن ده رسیده دیدیم بهتری جایی است و آبش از قنات است سر نهر آفتاب گردان زدند نهار افتادیم امین السلطان
و پیشخدمتها حاضر بودند بعد از نهار سوار اسب شده راندیم سواره ایلات چلیپی که دست میرزا محمد خان پیشخدمت است
سر راه بودند در حقیقت این صحراها جای سان دیدن است بیابانیست صاف و سبز و قشنگ عزیز السلطان
هم بود از جلو صف سوار گذشتیم میرزا محمد خان در حقیقت سوار بار الطوری نگاه داشته که هیچ جای عیب و ایراد نیست
همه خوش لباس و با اسبهای خیلی خوب و زین و یراق خوب بعد ما ایستادیم سوارها آمده از جلو ما گذشتند بعد از
سوار کالسکه شده راندیم خیرالله خان ماکی که مدتی مامور اسدآباد افشار بود که سوار از قصبه اسدآباد بگیرد حالا اینجا با
سواره بحضور رسید کالسکه را نگاه داشته سوارها را سان دیدیم خیرالله خان باید این سوارها را به طهران برده نایب
السلطنه بسپارد بعد راندیم رسیدیم بباغستان شهر دسته‌های سادات و علما و تجار و شاهزادگان قزوین و اهالی
همه شهر باستقبال آمده بودند صد نفر سوار های قراسوران جمعی باقرخان سعدالسلطنه را هم دیدیم خیلی خوب و خوش لباس
بودند یک خیابان مشجر خوبی هم آقا باقرخان ساخته است خیلی خیابان خوبیست از دروازه الی مهمانخانه من توی
کالسکه بودم زن و مرد زیادی از اهل قزوین بتماشا آمده بودند همینطور راندیم تا وارد عالی قاپو شدیم باقرخان در
آبادی و تنظیف شهر قزوین سعی کرده و خیلی تعریف دارد و تمام عمارات و باغهای دولتی را بطور بسیار خوب
تعمیر کرده است کلاه فرنگی شاه طهماسب صفوی منزل ما است و سایر عمارات را هم مهمانخانه منزل کرده اند شب هم
کلاه فرنگی را چراغان کرده بودند از اطبا در این سفر شیخ الاطباء و میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطباء هم تا سرحد ملتزم
رکابند ملیجک پسر میرشکار هم با بعضی از اتباعش در رکاب هستند. (روز جمعه هیجدهم) امروز تمام
روز را در کلاه فرنگی توقف کرده نهار را هم در همانجا خوردیم امین السلطان و همه پیشخدمتها بودند اعتمادالسلطنه
و حکیم طولوزان روزنامه اروپ خواندند سید محمد خان پیشخدمت از طهران آمده آلوچه تبرزد از دیوانخانه و باغ
میدان و خیار از کرمخانه ظل السلطان و نایب السلطنه آورده بود امشب هم خیابان جلو عالی قاپو را آقا باقرخان
چراغان کرده و آتشبازی فراهم آورده است شب را آتشبازی مفصل کردند. چراغان خیلی خوبی بود بعد از آتشبازی
پیاده رفتیم تا مهمانخانه امین السلطان و پیشخدمتها هم همراه بودند این مهمانخانه جنب کالسکه عالی دارد در مراجعت

ون راه دور بود بکالسکهٔ مهمانخانه سوار شده مراجعت بکلاه فرنگی کردیم این خلوت که نوشته بودیم در طهران
وقت حرکت قولنج کرده و ناخوش شده بود خوب شده امروز بقزوین آمده بحضور رسید **روز شنبه**
نوزدهم امروز باید برویم بسیاه دهن صبح زود برخواسته بیرون آمده بعمارت نادری که رسیدیم اعیان
و اشراف قزوین که همه را خلعت داده بودیم بحضور رسیدند بعد آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم شهر قزوین
خوب شهریست خاقان مغفور فتحعلی شاه یک مسجد خیلی خوب در اینجا ساخته و این مسجد سلطانی موقوفه معتبر هم دارد بامین
السلطنه فرمودیم منافع موقوفات را درست بمصارف مسجد برسانند و مسجد را هم تعمیر کنند مقابر زیادی هم از امام
زاده ها و بعضی پیغمبران که همه در عهد صفویه گنبد و بارگاه برای آنها بنا شده و حالا کهنه و خراب است بامین السلطنه
فرمودیم همه را تعمیر کند و از نو بسازد قزوین باغات زیاد دارد و در باغاتش درخت پسته و درختهای دیگر
زیاد است باغات اینجا سالی یکمرتبه آب میخورد از آب رودخانه ولی جای دیگر با همین تربیت میشود و در باقی ایام
بواسطهٔ باد سردی که میآید تربیت میشود خلاصه راندیم از دروازهٔ رشت که راه کالسکه را از این دروازه تا
ساخته اند بیرون آمده بعد پیچ خورده از دروازه تبریز گذشتیم جمعیت زیادی از مرد و زن طرفین کوچها تا بیرون
دروازه بالای دروازهٔ تبریز ایستاده بودند دروازهٔ رشت را سعد السلطنه ساخته است اما دروازهای
دیگر شهر از دروازهٔ تبریز وغیره در ایام حکومت ضیاء الملک ساخته شده است از دروازهٔ تبریز هم گذشته
براه جاده افتادیم جادهٔ صاف همواریست طرفین جاده هم صحرای خوبیست سبز و خرم بوته اسپند زیاد داشت
قدری که راندیم باز صحرای گل و رکت شد اما گلها هنوز باز نشده همه غنچه بود دو روز دیگر شکفته میشود بهمین طور میراندیم سعد
السلطنه هم در رکاب بود رسیدیم بسلطان آباد که دهی است از مال امینی با قلعه محکم خوبی در اینجا ساخته اند و قنات
آبی در آورده اند قناتهای اینجا هر رشته سی هزار چهل هزار تومان خرج دارد تا جاری شود خیلی ده آباد بزرگ خوبی است
خلاصه راندیم باز همه جا صحرا سبز و خرم و صاف بود مثل کف دست چند درخت طرف دست راست جاده
از دور دیدیم من خیال کردم آب دارد سوار اسب شده راندیم رسیدیم دیدیم آب ندارد مثل سایر باغات
قزوین بوستان است و دورش درخت کاشته اند آنطرف درختها یک تپه بود سبز و با صفا رو به تپه
آفتاب گردان زدند نهار افتادیم امین السلطان و مجد الدوله و اعتماد السلطنه و پیشخدمتها بودند اعتماد السلطنه
و حکیم طولوزان روزنامه اروپ خواندند این دهات که دیده میشود همه مال امینی است بعد از نهار سوار کالسکه
شده راندیم چند ده دیگر طرف دست راست و چپ جاده از دور دیدیم که اسم یکی از آنها کهک است و مال
ملاهای قزوین است یکده معتبر دیگر دیدیم که ملک حاجی میرزا محمود امینی است که حالا از همهٔ این خانواده معتبرتر
و خودش در طهران است باز صحرا همه جا صاف و گل و رکت است یکسر راندیم تا بسیاه دهن رسیدیم الی

سیاه دهن جمعیت زیادی جلو آمده بودند از قراریکه سعدالسلطنه عرض میکرد سیاه دهن بقدر سه هزار نفر
جمعیت دارد خانهای ده جلو باغاتشان است یک تپه مصنوعی هم دارد بعضی عمارات خانهایشان را هم ساخته اند
بعضی دیگر زمین است توی خانها درخت ندارد پشت ده باغات زیاد دارد دور دست چپ جاده زده اند
راندیم وارد سراپرده شدیم هوای امروز ابر و حبس و گرم است. (روز یکشنبه بیستم) امروز باید
برویم بقروه راه چهار فرسنگ سنگین است سه ساعت از دسته رفته بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم
امین السلطان و سایرین در رکاب بودند صحرای صاف سبزی بود بجاده افتادیم از باغات سیاه دهن
گذشته رسیدیم بده نرجه که زراعتش با زراعت سیاه دهن متصل است ده بزرگ پرحاصلی است و باغات زیاد
دارد که از سیاه دهن نیست خالصهٔ دیوان است نهاوند هم پشت نرجه است آنهم ده بزرگی است اما پیدا نیست
این دهات همه طرف دست چپ است بعد از نرجه ضیاء آباد است ضیاء آباد هم ده بزرگ معتبریست
خرده مالک است بعد ذوکان و رکان است بعد فارسی جین است بعد قروه است که منزل است فارسی جین نقره
چیست خلاصه بذوکان که رسیدیم محاذی ذوکان طرف دست چپ جاده پهلوی زراعتهای ذوکان آفتاب
گردان زده بنهار افتادیم امروز باز صحرا گل زیادی داشت و طرف دست چپ جاده گلهایش شکفته بود چون مزارع را
آب میدهند از آب زراعتها آب خورده باز شده است اما در طرف دست راست هنوز باز نشده است
خلاصه یک دسته با قرقره و قل قوریوق در اینجا دیده شد میرزا محمد خان تفنگ گرفته تیر انداختیم دور بود
نخورد آمدیم با آفتاب گردان اعتمادالسلطنه حاضر بود روزنامه ادبیات میخواند که در بین باد شدیدی
گرفت بطوریکه آدم را با آفتاب گردان بلند میکرد نهار خوردیم بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم
نزدیک قروه احتشام السلطنه حاکم خمسه با مظفرالدوله برادرش و حاجی میرزا اشرف وزیر خمسه
و حاجی جعفر قلیخان بازکی پیاده دم جاده ایستاده بودند کالسکه را نگاه داشته آنها را دیدیم بعد رانده
رسیدیم بمنزل توی کالسکه و در راه هم که بودیم متصل باد شدیدی آمد چهار ساعت بغروب مانده وارد
منزل شدیم دیدیم تمام چادرها از باد افتاده است و باز هم باد با کمال شدت میآمد تا نیم ساعت بغروب
مانده کم کم آرام گرفت قدری پیاده راه رفته تا نزدیک ده قروه رفتیم ده قروه خیلی نزدیکست
بعد مراجعت بسراپرده کردیم فراشها چادرها را کشیده بودند تا یکساعت از شب گذشته باد بکلی ایستاد
این دهاتی که امروز سر راه بود همه از رودخانه ابهر رود آب میخورد قروه اول خاک خمسه است

(روز دوشنبه بیست و یکم) امروز باید برویم به ابهر باد هم کم کم شروع بآمدن کرد یکساعت
از دسته رفته بیرون آمده سوار کالسکه شده براه افتادیم و راندیم هوا هم گاهی ابر و گاهی آفتاب اما ابرش

بیشتر بود قدری که راندیم از طرف ابهر قوس قزح خوشرنگ قشنگی پیدا شد کم کم ابر بیشتر شد و قوس قزح
زایل گردید قدری بارید بعد آفتاب شد باز گاهی ابر و باران و گاهی آفتاب بود تا آخر باران حسابی گرفته
تا منزل همین طور میبارید و باد هم متصل و بکمال شدت میآمد و با اینکه امروز طرف دست چپ نزدیک بجاده
بود از این قرار است اول قمیشح آباد که تیول محمد قلیخان مجد السلطنه است دوم نوبن است سیم شریف آباد
بعد ابهر که منزل است یک ده دیگر هم طرف دست چپ در دامنه کوه بود اسمش را پرسیدیم گفتند فجر است
هرچه بمنزل نزدیکتر میشدیم باران بیشتر میشد بطوریکه همه مردم خیس شدند راه از منزل دیروز تا ابهر دو فرسنگ
سنگین است نزدیک شهر علما و امام جمعه ابهر باستقبال آمده بحضور رسیدند کالسکه را نگاهداشته قدری با آنها
فرمایش و صحبت کردیم اسم امام جمعه ابوالفتوح است سفر دوم فرنگ هم که رفتیم این امام جمعه را در همینجا
دیدیم دیگر از علمای اینجا میرزا عطوف مجتهد است جمعی دیگر هم از ملاها بودند بعد از دیدن آنها راندیم اردو را
بر ده طرف دست چپ روبروی ده میان درختها زده اند وارد منزل شده نهار را در منزل خوردیم چادر
ما را در جای بسیار خوبی میان چمن زده اند باران متصل میبارد تا یکساعت و نیم بغروب مانده ایستاد این
باران از برای زمین و دهات و حاصل زراعت و غیره بلوکات خمسه و قزوین خیلی نافعست مجدالدوله
هم امروز رفت بسجاس که ملک اوست سه شب در آنجا خواهد ماند ده ابهر ده بزرگ آبادیست و خانوار
زیادی دارد اسامی محلات شهر و عدد خانوار آنها از اینقرار است محله خلج آباد و سنجی چهارصد و پنجاه خانوار
محله علما و سادات پنجاه خانوار محله درب ممزق پانصد خانوار محله ششتات سیصد خانوار. (روز سه
شنبه بیست و دوم) امروز باید برویم بصاین قلعه راه تقریباً دو فرسنگ و نیم است دیشب هوا
خیلی سرد بود امروز هم که از خواب برخاستیم هوا خیلی سردتر بود مثل زمستان آمدیم بیرون امین السلطان که
دو روز بود تب و نوبه میکرد امروز احوالش بهتر شده صبح بحضور آمده بود سوار کالسکه شده قدریکه راندیم توی
رودخانه کالسکه ایستاد محمد حسین خان میرآخور اصطبل توپخانه چون قدری از اسبهای توپخانه در ابهر است و نقد
پنجاه راس هم تازه خریده بود پیش از ما باینجا آمده اسبها را برای سان حاضر کرده بود بحضور آورده همه را
سان دادا اسبهای خوب جوان قوی بودند بعد راندیم از راهی که دیروز آمده بودیم رفته تا بجاده افتادیم هوا
صاف و آفتاب بود اما باد خیلی سردی می آمد بقدر یکساعتی باد آمده بعد کم کم ایستاد و هوا آرام شد همینطور
رانده اول رسیدیم بخرم دره که ده بزرگی است و خانوار زیاد و باغات بسیاری دارد و آب این ده هم از
رودخانه ابهر رود است که میرود تا بسیاه دهن اول خرم دره خالصه دیوان بود بعد دولت بحاجب الدوله
فروخته و حالا ملک اوست بعد از خرم دره هیدج است که سردار بیک پنجه خریده است یعنی خالصه بوده

دولت ماد و ساخته است آنهم ده بزرگیست مالی بیدج ده دیگر است که میرشکار آباد کرده است طرف دست راست
واقع است قلعه کوچکی هم در آنجا ساخته است اسمش احسین آباد گذاشته به بیدج رسیده از کالسکه سوار اسب شده
با اعتضام السلطنه حاکم سمنه و سایرین قرابیس کنان میراندیم مظفرالدوله برادری دارد اسمش سلطانخان است وکیل
الیها نی اینجاست اول او آمد قدری جلوتری کرد بعد اسدخان کاکاوند آمد جلوتری میکرد از کوههای طرف دست
راست راه پست که میرود به چمرکه میرشکار این اسدخان کاکاوند رئیس کاکاوندها است که ییلاق و قشلاقشان در همین
جاها است یعنی در همین دامنه های کوه دست راست می نشینند سیصد نفر که پهل سوار ابوالجمعی دارد و در جزو سوارهای
ابوالجمعی سیف الملک است امیرخان سردار است مرد بسیار بدیست و پارسال هم در استرآباد در اردوی رکن الدوله
بوده و رشادتها کرده است در نصیرآبادی می نشینند نصیرآباد بالاتر از حسین آباد واست و ملک خود حسن خان است ناهار
بعد سوار کالسکه شده قدری راندیم از بیدج که گذشتیم دوباره سوار اسب شده راندیم از رودخانه پیچ گذشتیم
خود رودخانه آب نداشت از اطرافش آب زیاد بریده بزراعتها برده بودند طرف دست چپ نهری دیده
شد که آبش ایستاده مثل دریاچه شده بود جای خوبی بود آفتاب گردان زدند ناهار افتادیم اعتمادالسلطنه و
حکیم طولوزان روزنامه اروپ خواندند پیشخدمتها هم حاضر بودند بعد از ناهار نشسته خیلی دوربین باطراف انداختیم
کوههای دست چپ کوههای خیلی خوبی بود همه برف دار و نرم و سبزه و راه اسب رو داشت اما کوههای طرف
دست راست که چمرکه است همه سخت است و سنگ روی کوههای چمرکه ابر گرفته بود قدری که دوربین انداختیم برخاسته
سوار اسب شده سوارهای زیادی که در رکاب بودند مرخص کردیم و خودمان راندیم برای بلد کوههای دست چپ
بعضی پیشخدمتها هم در رکاب بودند تپه های اینجا تمام نرم و خوب و سبز است هر جا که زراعت بود که سبزه خالص زراعت
بود و هر جا هم زراعت نبود زمین پر از علف و گل طبیعی بود یک سنگ دو ... همه جا نرم و سبز و انواع گلها
داشت بخصوص گل زرد و عنی لاله زیاد بود قاز لاقها میپریدند و میخواندند بسیار با صفا بود نم نمکی هم می آمد هوا هم
اعتدالی داشت احتمال باران هم نداشت همینطور راندیم از تپه های نرم سبز فرسنگ گذشته تا رسیدیم به ... که
مال امام جمعه بهار است ده کوچکی است جاها با این صفا کمتر دیده شده است سر دره که میرفتیم یک نهر بزرگ از میان
آن دره میگذشت و همه جا سبز و خرم بود حیف کاو یادی هم توی صحرا بود که زمینها را شخم میکردند پرسیدیم حالا چرا
شخم میزنید عرض کردند حالا تخم میریزیم و میگذاریم یا بهار تخم میکاریم خلاصه از ... گذشته رسیدیم بده کولی که ده کوچکی است
در رودخانه قشنگی از جلو ده میگذرد و هفت هشت الی ده سنگ آب دارد این ده را رسیدیم عرض کردند مال فتح الله
خان بیک غلام شاهسون قورت بیگلو است که جزو سوار ابوالجمعی علاءالدوله هستند از این ده هم گذشته راندیم قدری
بالاتر کنار نهری که سه سنگ آب داشت آفتاب گردان زدند پیاده شده چای و عصرانه خوردیم توی این دره باد ...

متعدد خوب هست و بعضی که نزدیک بود اسامی آنها ازین قرار است اول علیقه عالی مال شکرالله میرزای پسر لطف‌الله میرزای
پسر دارای پسر خاقان مغفور فتحعلیشاه است که خودش هم اینجا نیست در خراسان است بعد کبود چشمه است [illegible]
دار و درختی و باغ دارد خلاصه دو ساعت و نیم بغروب مانده سوار شده راندیم از برای منزل هر چه آدم نگاه به صحرا
میکند همه چمن است و گل و چشمه و آب گله گوسفند زیادی میچرید خیلی با صفا بود کم کم هوا خیلی سرد شد راندیم رسیدیم
بیک تپه سبز چمنی رفتیم بالای تپه صاین قلعه که منزل است زیر این تپه است وارد و در کنار ده زده اند پیاده شده
دوربین انداختیم به نظر من جمعیت صاین قلعه هزار خانه وار آید خانهای درهم و باغات زیاد دارد ده روهم رفته خیلی بزرگ است
و قریب بچهار جمعیت دارد بعد دوربین انداختیم بچمن کرنیه سکار که در دامنه کوه است آنهم بنظر ما پانصد خانوار آید
اما درخت زیادی ندارد اسم کوه برفی طرف دست چپ قانلی داغ است که بزبان فارسی یعنی کوه خونی و آخر ییلاق
ییلاقات شاهسون افشار و اینانلو است که یکی از طرف طهران می‌آید دیگری از طرف خمسه و درین کوه هر دو بهم میرسند
خلاصه سوار شده از تپه سرازیر شدیم راندیم برای منزل وارد سراپرده شدیم درین بین هوا ابر شد باد شد و چنان سرد
شد مثل چله زمستان و شروع کرد نمنم باریدن بعد وقت غروب باران شدت کرد تا دو ساعت از شب رفته بشدت
بارید بعد از آن ساعتی ایستاده دوباره شروع بباریدن کرد.

روز چهارشنبه بیست و سیم

امروز باید برویم بسلطانیه از دیروز عصر که باران نم گرفت و بعد شدت کرد تا اذان صبح متصل بارید گاهی نرم
نرم و گاهی بشدت صبح که برخاستیم هوا صاف و آفتاب بود اما چنان سرد که از زمستان سخت‌تر بود آمدیم بیرون امین
السلطان دم در ایستاده بود حاجی میرزا رضای حافظ الصحه زنجان را هم شیخ الاطبا بحضور آورده معرفی کرد میرزا
نصرالله متوفی برادر مرحوم دبیرالملک هم در زنجان وزیر این حضرت بود و بعد از عزل این حضرت بجهت دادن حساب
در اینجا مانده است بحضور رسید بعد سوار کالسکه شده راندیم صحرا از باران دیشب کمال طراوت و صفا را دارد
این صحرای مابین دو رشته کوه عرضش سه فرسنگ است کوههای طرف دست راست را که چرگر است مه گرفته بود
و دیشب برف زده تا نزدیک بزمین سفید شده بود کوههای دست چپ را هم که قانلی داغ است مه گرفته بود
باد سردی میآمد صحرا تمام گلهای زرد و بنفش و قرمز بود و خیلی صفا داشت راه زیادی که راندیم طرف دست چپ
یک دهی دیده شد که درخت هیچ نداشت معلوم شد مال حاجی اسدالله خان برادر میرشکار بوده خود او مرده و حالا سه
دانک ده مال علینقی خان پسر حاجی اسدالله خان است خود علینقی خان حالا در طهران پیش میرشکار است اسم ده پیر سقا است
بالاتر از پیر سقا یک ده دیگری است موسوم به سرو جهان مال حسینقلی خان شاهسون قورت بیگلو است راندیم ما از ده
امیرآباد گذشتیم امیرآباد مال حاجی میرزا حسین خان سپهسالار مرحوم است که حالا از موقوفات مسجد است که ساخته
و در دست مشیرالدوله است از امیرآباد گذشته بحسین‌آباد رسیدیم طرف دست چپ دامنه کوه شاه

بولاغی را بنظر درآورده راندیم برای شاه بولاغی صحرا مثل بهشت و زمین تمام گل و رنگ بود اما هنوز هیچ نشکفته همه غنچه
بود لیکن میان درکها گلهای زرد و بنفش و قرمز و سفید و گل زرد و روغنی زیاد داشت چون وقت نهار بود قدری بالاتر که رفتیم
آفتاب گردان زدند نهار افتادیم اعتمادالسلطنه حاضر بود روزنامه اروپ خواند امین السلطان هم با پیشخدمتها
در رکاب بودند بعد از نهار سوار کالسکه شده راست بطرف شاه بلاغی راندیم همه جا راه کالسکه خوب بود
بعضی جاها هم نهر داشت و زمین زراعت و حاصل بود راندیم تا رسیدیم باسدآباد که مال سید اسمعیل است
خود سید اسمعیل هم در زنجان می‌نشیند بالاتر از اسدآباد شاه بولاغی است در آنجا چشمه آبی و اطراف چشمه چمن با صفائی
بود توی چمن آفتاب گردان زدند پیاده شده عصرانه و چای خوردیم توی آفتاب گردان نشسته تلگرافی در دست
داشتیم برای طهران مینوشتیم که در بین صدای دو تیر تفنگ بلند شد و از بیرون های های کردند که زدند معلوم شد
کبک است فوراً برخاسته بیرون آمدم دیدم یک کبک چیل پریده رفت بطرف بالای سنگی نشسته
تفنگ ما هم حاضر بود میرزا محمد خان دویده رفت تفنگ را آورد گرفتیم و رفتیم برای کبک توی یک چاله نشسته
ما پرواز کرد که تفنگ انداخته روی هوا زدم افتاد خوب زدم بعد دوباره با آفتاب گردان برگشته تلگرافها را تمام کردم
و بعد از چای و عصرانه سوار کالسکه شده راست راندیم برای گنبد شاه خدابنده راه کالسکه همه جا خوب بود
رسیدیم بقریه سلطانیه سادات و علمائی که در سلطانیه می‌نشینند باستقبال آمده بودند اسامی ایشان از این قرار است
آقا سید محمد مجتهد) آقا سید جعفر پیشنماز) آقا سید ابراهیم) آقا سید ابوطالب) میرزا لطف الله
متولی قرآنی که خط حضرت امام زین العابدین علیه السلام است قدری با کالسکه از توی ده راندیم بعد فرمودیم کالسکه را
نگاه داشتند پیاده شده از کوچه‌ها پیاده رفتیم تا رسیدیم توی گنبد همه سادات و علما و غیره هم بودند گنبد خراب و
کهنه شده است باحتشام السلطنه فرمودیم تعمیر کلی کرده هر جای آن کاشی لازم دارد کاشی کند و بیرون و توی گنبد را
مثل روز اول بسازد در این ششصد سال که ساخته شده تعمیر نشده تنها اصل بنا باقی است حقیقت از بناهای خیلی
خوب محکم معتبر عالم است بعد بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم از دور قدری بالاتر از عمارت سلطانیه
توی چمن زده اند وارد سراپرده شدیم امین السلطان آمد ضیاءالدوله حاکم لرستان و بروجرد هم که بعد از تغییر
حکومت از آنجا برگشته است اینجا بحضور رسید قدری فرمایش فرمودیم بعد او رفت هوا باز بشدت سرد است
که آدم محتاج باتش است شب احتشام السلطنه آتشبازی حاضر کرده بود بعد از شام آتشبازی شد بالاتر از
سلطانیه یکده دیگر است که اسمش سلطان آباد است آنهم خالصه است امروز باز در وقت ورود بسلطانیه محمد حسن خان
میرآخور اصطبل توپخانه یکصد راس اسب که تازه بجهت توپخانه ابتیاع کرده بود آورده در حضور سان داد. (روز
پنجشنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم بشهر زنجان از سلطانیه که سوار شدیم تا زنجان درست

شش فرسنگ راه بود صبح زود برخواستم هوا صاف و آفتاب بود آفتابش هم گرم بود هوا را قدری معتدل کرده بود
آمدیم بیرون امین السلطان و ضیاء الدوله میرزا نصرالله وزیر خمسه و همه پیشخدمتها حاضر بودند سوار اسب شده راندیم
برای عمارت سلطانیه پیاده شده وارد عمارات شده همه جا را گردش کردیم عجب عمارات مفصلی است امین السلطان و
احتشام السلطنه و همه پیشخدمتها هم حاضر بودند باحتشام السلطنه دستورالعمل دادیم که عمارات را تعمیر کلی بکنند بعد بیرون
آمده از ده سلطان آباد که چسبیده بعمارت است گذشته از اینجا سوار کالسکه شده براه افتادیم و راندیم برای زنجان
رو بشمال مغرب میراندیم تا رسیدیم به سمان ارخی پلی داشت که محتاج بتعمیر بود از پل گذشته باحتشام السلطنه فرمودیم
پل را بسازد دو راندیم این رودخانه سمان ارخی میرود بزنجان رود و باغات خمسه را مشروب میسازد از پل که میگذرد زمینها
دیگر مسطح نیست گاهی تپه پیدا میشود زمین هم همه چمن و گل و بوته است قازلاقها از میان چمن پرواز میکردند و روی
هوا مثل بلبل میخواندند از پل که گذشته قدری راندیم طرف دست راست یک تپه بود نزدیک بجاده و زیر تپه
چمنی بود چشمه کوچکی داشت راندیم برای آن تپه توی چمنی نهار افتادیم هنوز نهار نخورده بودیم که علاء الدوله آمده عرض
کرد یک غلام آمده میگوید یک اوبا که بزبان فرانسه (بکاس) میگویند توی صحرا افتاده است تفنگ ساچمه
زنی را از میرزا محمد خان گرفته پیاده رفتیم اول یک زی قوله از زمین پرواز کرد از دور تفنگ انداخته زی قوله را
زدم زی قوله مرغی است شبیه بمرغابی ابلق رنگ است در وسط آب میرود در چمنها و کنار آب زندگی میکنند و وقتی
میپرد صدا میکند بعد اوبا پرید روی هوا تیر انداختم نخورد پرواز کرده رفت آنطرف نشست رفتیم عقبش یک تیر
روی زمین انداختم باز نخورد پرید روی هوا تیر انداختم زخمی شد تا نیفتاد پرواز کرده رفت تا لب رودخانه سمان ارخی
افتاد رفتند گرفتند و آوردند زی قوله و اوبا را برداشته آمدیم با آفتاب گردان نهار خوردیم بعد از نهار
نشسته با اطراف دوربین انداختم دامنه های کوههای طرف دست راست از دور چنین بنظر آمد که از هر دره یک چشمه
جاری است کوههای نرم خوبی دارد دهات کوچک زیاد در دامنه کوهها دیده شد اسم یک ده مروارید بود که
مال اولاد شاهزاده دارا است دهات دیگر هم خیلی بود چشمه سار زیاد داشت بعد سوار کالسکه شده راندیم
تفصیل زمین و دهات و کوهها و غیره اینجا در روزنامجات سابق بکرات نوشته ایم دیگر اینجا لازم نیست نوشته
شود راندیم تا رسیدیم به دیزه علی نقی خان سرتیپ مرحوم که سال گذشته بیچاره علی نقی خان خودش و پسرش هر دو مردند
دختری دارد که وارث اوست اولاد ذکور ندارد و حالا دیزه مذکور دست همین دختر است هنوز بدیزه نرسیده
بلندی تشکیل یافت که زمین دره همه چمن بود و رودخانه سمان ارخی از وسط دره میگذشت بعضی چشمه ها هم داشت
باحتشام السلطنه فرمودیم قدغن کند زمین دره را زیاده از آنچه زراعت کرده اند دیگر نکنند که چمن را ضایع
نکنند بعد رانده رسیدیم بشهر زنجان هنوز بزنجان نرسیده از روبروا بر تیره برخاست و طوفان بنظر آمد کم کم

نزدیک شد. اما باد نیامد طوفان باران شد و بنا کرد بشدت باریدن هوا هم سرد بود اما چون باد نداشت مثل سرمای
دیروز نبود که آدم را بیطاقت کند راندیم علما و اعیان و معارف و تجار و اهل زنجان همه جلو آمده بودند و دعاگوئی کردند
بعد از شهر زنجان گذشته بعد از نیم فرسنگ هم بالاتر رفته رسیدیم بچمن آباد که منزل است یکساعت و نیم بغروب مانده
بود که وارد منزل شدیم چای و عصرانه خوردیم بعضی تلگرافها از طهران رسیده بود امین السلطان آورد نشست تلگرافها را
خواندیم بعد برخاسته قدری درین باغ که سراپرده های ما را زده اند و باغ بسیار خوبیست گردش کردیم موزیکان هم میزدند
این باغ از حیثیت آب و درخت و صفای زمین و هوا تمام است امروز در ورود بمنزل مجد الدوله هم که از سرکشی [illegible]
دهات خودش برگشته بود بحضور رسید عرض میکرد در راهی که بنجاس میرفته ماری بقدر سه ذرع و بسیار کلفت
در صحرا دیده بود که سرش را بسوراخ گذاشته و روی زمین پیچ پیچ زده با تفنگ مار را کشته بود و یک مار بزرگ دیگری را مرغی
بمنقار گرفته در هوا پرواز میکرده تفنگی بطرف مرغ انداخته بودند مرغ مار را ول کرده بود و آن مار را هم مجد الدوله با قمه
دو نیم کرده بود و یک نصفه اش باز با دم حمله میکرده قدری اسباب تعجب شد دیروز که می آمدیم محاذی تخچه کرده میر
شکار توی صحرا فتحعلیخان پسر عموی میرشکار و مهدیخان برادر صادق شکارچی برادرزاده میرشکار بحضور رسیدند علیخان پسر
میرشکار مرحوم را معرفی کرد خلاصه امروز خان باباخان پسر بوکت خان سرهنگ توپخانه نوهٔ دختری میر توپخانه مرحوم
شاهسون دویرن و قهرمان بیگ وکیل پسر محمد صادق بیگ دویرن و عطا خان پسر عین الله خان پسر عموی
امیر توپخانه مرحوم بحضور رسیدند اینها قشلاقشان در مغانلو سرحد کروس است و انجا می نشینند

(روز جمعه بیست و پنجم)

امروز در زنجان اطراق شد سر نهار عماد السلطنه و حکیم طولوزان و همه پیشخدمتها حاضر
بودند بعد از نهار امین السلطان بعضی تلگرافها از طهران رسیده بود بحضور آورد خواندیم و جواب دادیم بعد علاء الدوله
و صاحب منصبان فوج سواره ابواب جمعی خود را بحضور آورده سان داد امروز بعضی از علماء زنجان هم توسط امین السلطان
بحضور رسیدند اسامی اینها ازین قرار است (حاجی میرزا ابو المکارم) (آقا سید فتح الله) (آقا سید اسمعیل نجار)
(آقا سید اسمعیل سلطانیه) (حاجی میرزا حسین) (آقا شیخ حسن) (میرزا ابو الفضایل) بعد سوار اسب شده از
طرف دست راست اردو راندیم رو بشمال برای گردش و تماشای کوههای دست راست قدری که راندیم ما بین
شمال و مغرب باغی از دور بنظرم آمد که تقریباً نیم فرسنگ بالاتر از اردو بود بطرف باغ رانده رسیدیم و دیدیم
در کوچکی داشت سه نفر باغبان دم در ایستاده بودند پیاده شده وارد باغ شدیم دیدیم باغی است در کمال صفا
زمینش همه چمن و درخت زیادی دارد و تمام زمین گل زرد روغنی است که در کوههای شهرستانک هم میرسد
حالا بحبوحهٔ فصل شکوفه امرود اینجاست که بیست و پنج روز پیش ازین بحبوحهٔ فصل شکوفه امرود طهران بود و هوای اینجا
با طهران بیست و پنج روز تفاوت دارد شکوفه سیب هم اول آنست اسم این باغ لیلی آباد مال مظفر الدوله است

حق

ملی باغ باصفایست یک ده دیگر هم دارد یکفرسنگ بالاتر از این باغ که توی دره افتاده است اسمش همایون است واز
جا پیدا نیست یک ده خیلی کوچک هم در دامنه کوه دست راست بود که اسمش نارچی است و مال رضاقلیخان برادر مظفر
الدوله است توی این باغ کبک چیل زیاد دارد که مظفرالدوله قدغن کرده است کسی نمیزند که زیاد بشوند یک آهو
هم مظفرالدوله توی باغ ول کرده است که میچرید خلاصه لب دریاچه باغ آفتاب گردان زدند ناهار و عصرانه خوردیم
و مظفرالدوله هم بود عصری سوار کالسکه شده وارد منزل شدیم ○ **روز شنبه بیست و ششم**
امروز باید برویم به نیاسن پنج فرسنگ تمام راه بود بیرون آمده سوار کالسکه شدیم از ده زنوز توی صحرا ونداران سازها
دیدیم با سه نفر فرنگی دیگر که دو مرد و یک نفر زن بودند ایستاده است اشاره کردیم نزدیک آمدند معلوم شد اینها
انگلیس هستند یکی تلگرافچی زنجان بود دو مرد دیگر که سیاح است با زنش آمده اند که تخت سلیمان افشار رفته زمین را
کنده اشیاء عتیقه بیرون بیاورند خلاصه بعد از دیدن اینها کالسکه را راندند قدری که با کالسکه رفتیم سوار اسب
شده از روی تپه های دست راست راندیم امین السلطان و پیشخدمتها در رکاب بودند در این بین یک قطعه ابر
سیاهی بالا آمد و کم کم بنای باریدن گذاشت نزدیک بود تر شویم که دوباره بکالسکه نشستیم باغات و دهاتی که امروز
از طرف دست چپ دیده شد خیلی باصفا بود و صحرا هم گل زیادی داشت کنار جاده گلهای زرد و سفید خیلی قشنگ
دیده میشد اسامی باغات و دهات از این قرار است اول ده کشکسرا است که خالصه دیوان بود و حالا بانتظام السلطنه
از طرف دولت فروخته شده است بعد یاریست که آنهم خالصه بوده و حالا دولت بحاجی میرزا اشرف خمسه
فروخته است بعد رسیدیم بچیبر که سفر سابق هم که بفرنگستان میرفتیم در همین باغ چیبر ناهار خوردیم امروز هم ناهار را پیش
باینجا فرستاده بودیم و خودمان هم سوار اسب شده بطرف آنجا راندیم توی چمن آفتاب گردان زده بودند باغ
و دهش همانطور است که در سفر سابق دیده بودیم این ده مال مظفرالدوله است خود مظفرالدوله هم با پسرهایش در اینجا
حاضر بودند موزیکانچیهای فوج را هم مظفرالدوله آورده بود ایستاده موزیکان میزدند رفتیم توی آفتاب گردان ناهار
خوردیم بعد از ناهار برخاسته سوار اسب شده راندیم راه کالسکه چون پیچ و خم داشت دیگر سوار کالسکه نشده همه جا
با اسب راندیم از دره و ماهور زیاد گذشته تا رسیدیم برودخانه سارمساقلو که میرود به نجارود و داخل میشود از رود
خانه گذشته باز از دره و ماهور زیاد راندیم تا کم کم زمین قدری مسطح شد سوار کالسکه شده راندیم قدری که رفتیم باز باران
گرفت و این دفعه خیلی بشدت بارید مردم و نهار اثر کرد و ایستاد تا چند مرتبه همینطور قدری بارید و ایستاد بعد از
ده چیر امین آباد خالصه است که حالا از جانب دولت بمیرزا عبدالله مستوفی فروخته شده است بعضی دهات دیگر هم
بود از قبیل یامچی وغیره طرف دست راست هم یک دهی بود که اسمش ینگجه است خوب دهی است یک
آبی هم از میانش جاریست طرف دست راست و چپ دره و ماهور زیاد دارد توی ماهورهای دست چپ یک

ی از دور دیده شد خیلی ده خوب قشنگی بنظر آمد زراعت زیاد داشت اسمش را پرسیدیم گفتند یاغلیچه است دو دانگ
خالصه و باقیش مال میرزا ابو المکارم است یک کوه بزرگی از طرف دست چپ پیدا بود اسمش درلوست تکه قشنگی هم میگویند
ده بسیار قشنگ خوبیست قله های کوه سختان است آبادانی و اطراف کوه همه سبز و زمان است گاو ندیم پشت
بیسیک کوهها است نیم یک منزل سوار اسب شده یک راهی خارج از جاده بود آنراه را گرفته راندیم تا رسیدیم رود
خانه زنجان جائی اردو را نزدیک رودخانه زده اند اما رودخانه را باحتیاط سیل از اردو خارج کرده اند توی رود
خانه مانده وارد سراپرده شدیم دو ساعت و نیم بغروب مانده بود که وارد منزل شدیم ﴿ **روز یکشنبه
بیست و هفتم** ﴾ امروز باید برویم آق بزار راه سه فرسنگ است صبح برخواسته سوار اسب شده از زراه
کالسکه که از بغله طرف دست راست ساخته اند رفته با اسب از توی رودخانه راندیم امین السلطان و همه پیشخدمتها
در رکاب بودند رودخانه آب زیاد داشت هرچه بالاتر میرفتیم آب رودخانه زیادتر میشد چند مرتبه آب زده
باینطرف و آنطرف رفتیم اغلب زمین طرفین رودخانه زراعت است شلتوک کاری هم در اینجا میشود گل زیاد هم داشت
بعضی از جاها باهم باتلاق بود قدری که راندیم طرف دست چپ توی دره یک ده بزرگ خوبی دیده شد درخت
زیادی داشت اسمش دولاناب و ملک مظفرالدوله است خود ده توی دره افتاده اما اغلب اراضی زراعتش
لب رودخانه است یک ده دیگر هم توی دره طرف دست چپ بود اما دیده نشد اسمش را گفتند سیف آباد و
ملک میرزا ابوالمکارم است از دولاناب که گذشتیم یونجه زار خوبی بود توی یونجه زار آفتاب گردان زدند پیش انداز نهار
یک بادی هوا زدم و خیلی خوب زدم اینجا بلدرچین و بلبله زیاد دارد یک بلدرچین هم پیاده روی هوا زدم
بعد آمدیم با آفتاب گردان نهار خوردیم اعتمادالسلطنه و حکیم طولوزان حاضر بودند روزنامه لندن خواندند بعد
از نهار سوار کالسکه شده راندیم راه کالسکه باز از بغله بود و پیچ و خم داشت نزدیک اردو باز سوار اسب شده
از توی رودخانه راندیم رسیدیم باردو چهار ساعت بغروب مانده وارد سراپرده شدیم امروز هوا گرم بود قرار
شد فردا انشاءالله یکسر برویم بجمال آباد دیگر سر هم اردو نخواهد افتاد ﴿ **روز دوشنبه ۲۸**
امروز باید برویم به جمال آباد شش فرسنگ و نیم تمام راه بود صبح برخواسته امین السلطان را خواستیم آمد یک
تلگرافی بود باو فرمودیم ببرد تلگرافخانه بزند و سوار شده از جلو رفت آمدیم بیرون احتشام السلطنه حاکم
خمسه و مظفرالدوله و سایر صاحبمنصبان و اعیان خمسه همه دم در ایستاده بودند بحضور رسیده مرخص شدند که
بروند بخمسه میرزا نصرالله مستوفی وزیر سابق خمسه هم کار و حسابش تمام شده دم در ایستاده بود مرخص شد که بطهران
برود بعد سوار کالسکه شده راندیم راه امروز باز تمام پیچ و خم است تمام صحرا و تپه ها انواع گلها داشت لاله قرمز
زیادی گل زرد و سفید و بنفش و ارغوانی و پشت گلی گل درشت هم زیاد داشت و همه باز شده بود و خیلی قشنگ

بود توی رودخانه که سواره میراندیم آقا سلطان دوبرن کوبونباشی دسته سواره ابوالجمعی علاء الدوله است و پانصد نفر سوار
دارد با سوارهای حضور رسیدند اینجا قشلاق اینهاست و زراعت توی رودخانه هم مال آقا سلطان است و همینجا هم که
قشلاق است سمت دست چپ بغله کوه چسبیده است اسم ده قل قیصی است وارد و در پیدا بود در زیر درخت آفتاب
گردان زدند نهار افتادیم سوارهای آقا سلطان صف کشیده بودند ملاحظه کردیم خیلی خوب سوارهای رشید آراسته
بودند پیش از نهار یک بلدرچین پرید در دی بود خیلی خوب زدم اینجا ها بلدرچین و بلبه و مرغهای دیگر زیاد دارد
مرغابی زیاد هم دیده شد یک گشتل هم که عبارت از مرغابی کوچک باشد زدم بعد نهار خوردیم اعتماد السلطنه
روزنامه اروپ خواند پیشخدمتها هم همه در رکاب بودند بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم راه کالسکه را
از پشت کوهها ساخته اند پیچ میخورد قدری که راندیم پیاده شده سوار اسب شدیم و راندیم باز صحرا سبزه و گل زیاد داشت
از پیچ و خم راه که گذشتیم باز سوار کالسکه شده از توی ده سرچم راندیم کوچه طولانی داشت بعد به صحرا افتاده قدری که
راندیم تپه گردنه مانندی پیدا شد از تپه که بالا رفتیم جلگه سبز قشنگی پیدا شد وارد جلگه شده راندیم تا رسیدیم به یک
قراولخانه که تازه نصرة الدوله ساخته است و اسم قراولخانه قافلانلی است سواره قراسوران در اینجا می نشینند و قرا
سوران این راه هم سپرده بخود نصرة الدوله هستند قراولخانه جای تمیز پاکیزه بود از این قراولخانه اول خاک
آذربایجان است این طرف قراولخانه مال ایل شقاقی است یعنی ایل شقاقی در اینجا ها سکنی دارند زراعت اینجا ها هم مال
شقاقی است طرف دست راست پشت ماهورها یک دهی است اسمش پلیه خوس و مال مظفر الدوله است قدری
از زراعت پلیه خوس را هم توی رودخانه کرده اند ده سرچم هم مال مظفر الدوله است از قراولخانه باینطرف ایل شاهسون
دوبرن می نشینند ده ای دیگر هم که از دور پیدا بود مال شقاقیهاست و جزو خاک آذربایجان است زنداغشان سر
راه بود از قراولخانه که گذشتیم سوار اسب شده از طرف دست راست راندیم از تپه بالا رفته از آنطرف تپه باز سوار
کالسکه شده قدری که راندیم از جلو گردی بلند شد نصرة الدوله را دیدیم که با سواره قراسوران ابوالجمعی خود میآید نزدیک
شد سوارهای خیلی خوبی داشت عرض میکرد اینها از طایفه حاجی علیلو هستند که در کنار ارس می نشینند و در خاک آذر
بایجان بخدمت قراسورانی مشغول هستند نصرة الدوله عرض کرد ولیعهد و امیر نظام هم آمده اند در میانه هستند
خلاصه رانده دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد جمال آباد شدیم سراپرده ما را توی یک باغی زده اند که در سفر
سابق هم که بفرنگستان میرفتیم توی همین باغ منزل کردیم امین السلطان و همه پیشخدمتها هم حاضر شدند امروز که امین
السلطان در سرچم کنار رودخانه نهار میخورده است یک سگ آبی بزرگ که بفرانسه (کاستر) میگویند
از توی رودخانه در آمده سوارهای بختیاری که همراه امین السلطان آمده اند با شمشیر زده کشته و لاشه اش را همراه
آورده بودند دست چپ طرف جنوب مغرب کوههای برف دار دیده شد که برف زیاد دارد اینها کوههای

CASTOR

تخت سلیمان است که شخص که میخواهد برود به تخت سلیمان باید اول به قل قیسی برود و بعد به قره بوته و مشمپا و اوریا و دوانگوز برود
این کوههای برف دار که اینطرف پیداست با این دهات از محال خمسه است یک گردنه دارد و شل گردنه البرز
باید از گردنه بالا رفت آنطرف گردنه تخت سلیمان است که جزء صاین قلعه است و از خاک آذربایجان محسوب میشود
و ییلاق ایل شاهسون و ویران است از طرف آذربایجان هم کوههای بزکوش پیداست حقیقت عجب کوههائیست
به بلندی البرز است و رشته ممتدی دارد که پوشیده از برف است آنطرف کوه سراب است اینطرف گرمرود و شقاقی است
مرغ دم جنبانک اینجا با سرش سیاه و سینه اش زرد و خیلی قشنگ است جز اینکه دمش را میجنباند دیگر هیچ شباهتی به دم
جنبانک حدود طهران ندارد به زبان فرانسه این مرغ را (لالاواندیر) میگویند محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا
که حاکم شقاقی است امروز جلو آمده بود به حضور رسید . (روز سه شنبه بیست و نهم) . امروز باید برویم
به میانج صبح خیلی زود سردسته برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده اول قدری با کالسکه راندیم تا توی ده
بعد ملاحظه پست و بلندی راه که کالسکه براحتی نمیرفت سوار اسب شده راندیم سواره طرح قزاق و سایر سوارها
هم امروز همه در رکاب ما بودند قدری که رفتیم از یک سرازیری پائین رفته وارد دره شدیم که رودخانه قزل اوزن
از میانش میگذرد از جنوب میآید و بطرف شمال میرود تا داخل رودخانه میانج میشود وسط دره یک اطاق نصرت
ساخته بودند و جمعیت زیادی هم سر راه ایستاده بودند چهار عراده توپ با پرلو بستانی هم حاضر کرده بودند
ما را که دیدند شیپور کشیده بنای شلیک توپ گذاشتند من اول خیال کردم که ولیعهد یا امیر نظام هم اینجا حاضر شده اند
بعد معلوم شد که چون ما خیلی زود سوار شده و حرکت کرده بودیم ولیعهد و همراهان او هنوز از میانه حرکت نکرده و بعد
از آنکه صدای شلیک توپ را شنیده بودند سوار شده بودند که خود را بما برسانند خلاصه راندیم بطرف شمال آخر دره
تنگ میشود و پل را در آنجا بسته اند یک قراولخانه خوبی هم نصرة الدوله در اینجا ساخته که از آن قراولخانه اول تنگه است
امین السلطان و بعضی از ملتزمین پیاده شده رفتند توی قراولخانه را تماشا و گردش کردند پل قزل اوزن [illegible]
قدری تعمیر لازم دارد که باید بشود از پل گذشته رسیدیم باول گردنه قافلان کوه رودخانه قزل اوزن آب زیادی
نداشت میشد با اسب آب زد امروز هوا ابر تیره بود و استعداد باریدن داشت کم کم بنای باریدن هم گذاشت
از گردنه که بالا رفتیم ولیعهد و ساعد الملک و سایر همراهان ولیعهد پیدا شدند پیاده شده کنار جاده ایستاده بودند
ولیعهد را فرمودیم سوار شد و با او فرمایش کنان راندیم امین السلطان هم در رکاب بود در بین راه باران شدید شد
این کوه همه زمین و سبز است بعضی از جاهایش را هم زراعت کرده بودند گلهای قرمز که دسته دسته مثل بوته میرو
و در جاجرود هم از این گل خیلی دارد در بخارا یادداشت فصلش هم حالا است همه باز شده بود خیلی صفا داشت قدری
راندیم امیر نظام هم پیدا شد پیاده ایستاده بود با جمعی از صاحبمنصبان و خوانین آذربایجان از قبیل حاجی حسام الدوله

LALAVENDIERE.

وغیره امیرنظام را هم فرمودیم سوار شد امیرنظام را ده سال بود ندیده بودیم حالتش خوبست و خیلی خوب مشغول خدمات
ولیعهد عرض میکرد این کوه خیلی شکار دارد دو آدم فرستاده بود جرگه کنند که ما برویم بزنیم فرمودیم حالا باران میآید
و نمیشود باشد انشاء الله وقت دیگر باران هم شدت کرده بود منصور میرزای پسر اسکندر میرزا و پسر بهادر میرزای مرحوم
هم که در ده می نشیند امروز در راه بحضور رسیدند خلاصه راندیم تا از گردنه سرازیر شدیم پائین گردنه که راه کالسکه
خوب شد سوار کالسکه شده راندیم تا نزدیک پل انجا دوباره از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدیم که رودخانه و
پل و زمین را تماشا کنیم سوارها را فرمودیم همه با اسب برودخانه زدند خوب میشد بآب زدند اما ما از روی پل راندیم
پل خیلی طولانی خوبیست کمی تعمیر لازم دارد حکم تعمیرش هم شد از پل که گذشتیم سوارهای زیادی را مرخص کرده خودمان با
ولیعهد و امین السلطان و امیرنظام و سایر پیشخدمتها که با جمعیت زیادی بودند بطرف دست راست صحرا راندیم
زمین اینجاها چون اغلب برنج کاری شده گل بود از گلها گذشته راندیم تا بجنگلی رسیدیم چند تپه سبز قشنگ پیدا
بود بطرف تپه ها راندیم بالای تپه آفتاب گردان زدند نهار افتادیم تپه گل زرد و سفید و بنفش و لاله قرمز زیادی
نهار خورده بعد از نهار دوربین باطراف انداختیم جلو این تپه یک دهی است که زراعتهای برنجی هم توی صحرا دیدیم
همه مال این ده است اسمش گلین گاه است امروز که از پل گذشتیم خیال کردم آب رودخانه همین است قدری که
از رودخانه باینطرف راندیم رودخانه بزرگی دیگر که خیلی هم تند آب بود دیدیم معلوم شد از همان رودخانه منشعب
شده است با اسب بآب زده از این رودخانه که گذشتیم خلاصه پنج ساعت بغروب مانده از نهارگاه سوار شده
بطرف اردو راندیم اردو هم خیلی نزدیک بود باز با ولیعهد و امیرنظام و امین السلطان فرمایش کنان میراندیم
روی رودخانه دو پل نصرة الدوله یک پل تخته بسیار خوبی بسته یعنی یک دسته سرباز مهندس تربیت کرده است
که اینها این پل را ساخته و بسته اند سواره رفتیم تا آنطرف پل و برگشتیم خیلی از پل تعریف کردیم این پل را خیلی هم
نزدیک باردو زده اند بعد راندیم وارد سراپرده شدیم دم سراپرده ملک منصور میرزای پسر ولیعهد را که لقب
شجاع السلطنه دارد و پسر شیرینی است دیدیم لباس سربازی پوشیده و تفنگ کوچکی هم دوش گرفته ایستاده است
چون او را ندیده بودیم اول نشناختیم پرسیدیم کیست عرض کردند پسر ولیعهد است ترکی حرف میزد خیلی با مزه
خلاصه بعد ولیعهد و سایرین مرخص شده رفتند ساعتی که گذشت یکدفعه ناگهانی رعد و برق شدید شد و بقدر
دو ساعتی هم باران شدیدی بارید بعد ایستاد و هوا کم کم باز شد

روز چهارشنبه سلخ شعبان المعظم امروز باید برویم به ترکمان راه هفت فرسخ سنگینی است صبح زود برخاسته آمدیم بیرون
ولیعهد و امین السلطان و امیرنظام و همه پیشخدمتها و جمعیت زیادی دم در ایستاده بودند سوار اسب شده
راندیم هوا هم صاف و آرام و آفتاب گرمی بود راندیم برای تپه ها و ماهورهای طرف دست راست شهر میانج

تمام اهل این شهر از مرد و زن بیرون آمده از تپه با بالا میآمدند و بجاده دعا میکردند ما هم مسافت زیادی بالاتر از شهر آهسته
میراندیم بعد سوار کالسکه شده راندیم همینطور سنگی که رفتیم دست راست یک تپه دیده شد گل زیادی داشت سه فرسنگ
بود پیاده شده رفتیم بالای تپه آفتاب گردان زدند نهار افتادیم بعد از نهار باز سوار کالسکه شده راندیم این راه تا یک
فرسنگ که میرود از جاده معمولی است که بنه هم میرفت بعد از آن چون راه بدتره و کنار رودخانه میافتد و نتوانسته
بودند از آنجا راه کالسکه رو باز کنند راه کالسکه را از طرف دست راست ساخته اند که میرود در روشمال بقدر یک
فرسنگ راه دورتر شده بود بقدر یک فرسنگ و نیم که راندیم رسیدیم بیک گال بزرگی روی گال را یک
پل کم عرضی بسته بودند از پل گذشتیم خلاصه تا منزل که ترکمان است بواسطه پست و بلندی راه چند مرتبه از کالسکه
پیاده شده و باز سوار اسب شدیم و همینطور میراندیم تا یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم سراپرده ما را بالای
بالای ده ترکمن زده اند وارد سراپرده شده چای و عصرانه خوردیم ده ترکمان در محاذی کوه بزگوش واقع شده است
این ده چهار دانگش مال دختر نصرة الدوله فرمانفرمای مرحوم است که این دختر بعد از ساعد الملک پسر میرزا تقی خان امیر
نظام مرحوم بباباخان بکری شوهر کرده و حالا این ملک در دست باباخان آقا است دو دانگش هم مال عتبات است
امروز سعدالله خان با غلامهای بواجمعی خود از قراداغ آمده بود بحضور رسید اسامی باقی که امروز از حوالی آنها گذشتیم
ازین قرار است دست راست اول دینیک ملک نظام العلماء بعد صومعه سفلی مال عیال باباخان آقای بکری ده
معتبریست بعد ایشلق قدری بالاتر افتاده بود اول تیول مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه بود حالا هم دست
خویش و قومهای مرحوم است که امروز سر راه آمده بودند و اسامی آنها ازین قرار است حاجی میرزا نقی خواهرزاده وزیر
مرحوم پسر حاجی میرزا رضی که پیرمردی معمم بود و شباهت زیادی بخود میرزا سعید خان وزیر خارجه مرحوم داشت
حاجی میرزا علی نقی شیخ الاسلام برادرزاده وزیر مرحوم که او هم خیلی شبیه بوزیر مرحوم است دهی دیگر توی دره واقع
بود اسفنجاد هم داشت اسمش برنجاست رودخانه هم از پهلوی ده توی دره میگذشت مال ساوات است امروز
درین راه رودخانها و سیلاب زیاد دیدیم از هر دره که گذشتیم یک سیلاب یا رودخانه جاری بود و همه از
دست راست بطرف دست چپ میرفت امروز درین راه رسیدیم بیک تپه من سوار کالسکه بودم همچو خیال
کردم که دیگر راه صاف است و دره و ماهوری نیست وقتی بسر تپه رسیدیم دیدیم دره عجیبی در پیش است یک ده هم
توی دره بود و رودخانه خیلی بزرگی که از همه آنها که دیده بودیم بیشتر بود از توی دره میگذشت اسم این ده را گفت
خواجه غیاث و مال میرزا باقر خان تفنگدار است خود میرزا باقر خان هم سر راه ایستاده بود درخت تبریزی
سفیدار درینجا تازه برگ میکند شکوفه امرود هم که ده روز پیش از حرکت طهران وقت وقتش بود حالا درینجا
بجوجه فصل آنست درست هوای اینجا یک ماه با هوای طهران تفاوت دارد یعنی سردتر است (روز

پنجشنبه غرّهٔ رمضان المبارک (۳)، امروز باید برویم بقراچمن که از محال عباس است حاکم عباس و جا
اینجاها از طرف حکومت آذربایجان نورالدین میرزا پسر ابراهیم میرزای افغان است ابراهیم میرزا مرده است خود
نورالدین میرزا هم امروز تا اول خاک حکومت خود آمده بود خلاصه راه سه فرسنگ بود راه کالسکه‌اش هم
خیلی خوب بود اگرچه پست و بلندی داشت اما کالسکه براحت میرفت صبح بیرون آمده سوار اسب شدیم ولیعهد
امین السلطان و امیر نظام و سایرین همه حاضر بودند از بالای ده ترکمان راندیم و از بالای کوه آمده تا رسیدیم
جاده سوار کالسکه شده راندیم دهات معمور معتبر دست چپ و راست راه زیاد دیده شد اول از ده مهمان دوست
غریب دوست گذشتیم که در طرف دست راست جاده واقع بود آبی هم از این دهات جاری بود کوه سهند
آذربایجان هم از دور پیدا شد برف زیادی داشت و ابر زیادی روی کوه را گرفته بود که درست پیدا نبود بعد
از یک درهٔ دیگر رد شدیم آب خوبی از وسط دره میآمد قدری سربالا راندیم طرف دست راست در زمین سبزهٔ
باصفائی لب آب آفتاب گردان زده ناهار افتادیم شیخ منها بود اعتمادالسلطنه هم رسیده نشست روزنامه
خواند این آب از یک دهی میآید که بالای همین دره است ده بزرگی است اسمش را هم باش سیر میگویند
ساعتی بعد از کوه سهند ابر سیاهی بالا آمد رعد و برق شد اما هنوز شروع بباران نکرده بود که ما سوار اسب شده راندیم
قدری که رفتیم باز رعد و برق شد و باران شدیدی مثل سیل بنا کرد بباریدن فوراً سوار کالسکه شدیم باران بطوری
از جلو میزد که اسب نمیتوانست راه برود یک ربع ساعت باید بعد بایستاد اما در همین یک ربع زمین بطوری
گل شد که کالسکه بصعوبت میرفت بعد رسیدیم بیک دره یک قراولخانه معتبر خوبی هم در اینجا ساخته بودند باغی
هم داشت اسمش اوزومچی است یعنی دهی است در دست راست که قراولخانه را باسم اینجا موسوم کرده‌اند
سیلان و قراچه قیا هم از دهات نزدیک بجاده است دهی دیگر هم بود معروف به بقراباد خلاصه راندیم
بیک گردنهٔ کوچکی رسیده سوار اسب شدم از گردنه که بالا آمدیم دیدیم زیر گردنه توی دره منزل پیدا شد درهٔ
وسیعی است یک رودخانه که آب کمی دارد از میان دره جاریست بقدر رشتهٔ چهار سنگ بیشتر آب ندارد
از دست راست بطرف دست چپ جاری است بالای گردنه ساعت را دیدم شش ساعت بغروب مانده
بود چون وقت زیاد بود بمنزل نرفتیم سوارهای زیادی را مرخص کرده رفتند منزل و خودمان از بالای تپه سرازیر
شده خط رودخانه را گرفته راندیم اردوی ولیعهد را هم نزدیک ده توی درختهای ده بود زده بودند از اردوی ولیعهد گذشته
قدری که راندیم رسیدیم بده قراچمن خانهای ده را طرفین رودخانه و در دامنه تپه ساخته اند ده خیلی بزرگیست
توی ده درخت هیچ نیست اما پائین‌تر از ده قدری باغات دارد قدری از ده پائین‌تر یک رودخانهٔ بزرگی
بطرف دست راست از میان یک دره می‌آید داخل این رودخانه میشود و منتهی برودخانهٔ میانج میگردد

تب زیادی داشت با اسب یابو زده رفتیم آنطرف دو تا مرغ خوبی که خیلی قشنگ است که معنی مرغابی کوچک است
و ابقرا اسم ((کافاد)) میگویند بره از گرد یک تیر روی هوا برای آنها انداختیم نخورد چونکه با خیلی دور نشسته
خواستیم لوله دیگر تفنگ را بیندازیم از بس دور بود نتیجه الدوله و ابو الحسن خان و دیگران عرض کردند بیندازید که
میخورد. تیر دیگر را که انداختیم از روی هوا سرازیر شد. ولیعهد و سایر بیگلربیگی همه چیز گفتند که چه طور با این دوری دم
بسیار خوب زدم افتاد توی رودخانه شاطرباشی نیز الملک و اکبرخان رفتند خودشان را ترکرده گرفتند و آوردند
فی الحقیقه خودم هم تعجب کردم که چطور با این دوری تفنگ خطا نکرد بعد راندیم یک کوه اوچات یکی پیدا شد سنگهای
ریخته داشت جای خوبی بود آفتاب لرزان زدند نشستیم این تپه شکوفه سیب زیاد داشت در باغات قراپینا قریه همین
شکوفه آلو بالو تازه باز شده است. تفاوت هوای اینجا با سلطنت آباد و طهران که از باغات ییلاقی خود ما نوشته
درست چهل روز است که چهل روز پیش از این دیدیم شکوفه آلو بالوی اینجا باز شده بود خلاصه چای و عصرانه خورده بعد
سوار شدیم اینجا هم باز باد و باران آمد از همان راه که آمده بودیم برگشتیم دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد
اردو شدیم ((روز جمعه دوم)) امروز باید برویم بحاجی آقا که چمن اوجان است راه نزدیک است
بود صبح برخاستیم هوا خیلی سرد بود اما صاف و آفتاب خوبی بود بیرون آمدیم این اول منزل کردند صبحی تا کالسکه
برحمت میرفت سوار اسب شده راندیم بالای گردنه کالسکه بارگاه داشته بودند از اینجا سوار کالسکه شده
راندیم ده تیکمه داش طرف دست چپ خیلی دور از جاده در دامنه کوه زمانی واقع شده است ده معتبری است که
ملکی حاجی میرزا جواد مجتهد تبریز است بالای کوه نزدیک ده برف داشت از ده که نگاه کردم درختهای تبریزی
تیکمه داش هنوز هیچ برگ نداشت سفید بود و بوی بهار نشنیده است ده ... سرکه ... واقع است
زمین اینجا ها هم خیلی ارتفاع دارد که شب بایستی در تیکمه داش بمانیم اما خوب شد که نه انگشت اینجا ماندیم ... تا
اینجا خیلی سخت است قدری بالاتر راندیم یک رودخانه طرف دست راست دیدیم که تقریبا ... شکست
آب داشت اطرافش هم چمن خوبی بود آفتابگردان زدند نهار افتادیم همه پیشخدمتها حاضر بودند بعد از نهار سوار
شده تا خود مان را بکالسکه رساندیم یک باد سردی میآمد که آدم را عاجز میکرد مثل سرماهای سر کوه البرز طهران بهار بود
بود خود مان را بکالسکه رسانده سوار شده راندیم کوه سهند هم طرف دست چپ پیدا بود و امنه برف داشت
که مثل تخم مرغ سفیدی مینمود خلاصه راندیم از تیکمه داش که گذشتیم راه همه سرازیر است اما سرازیری مالیده بود که کالسکه
خوب میرفت خیلی رفتیم تا از کاروانسرای مشهور بدوآتکر گذشتیم بعد از یک قراولخانه که تازه نصرة الدوله ساخته است
و بعد از اوچ دره لر هم گذشتیم دیشب در یکی از دره های اوچ دره لر تگرگ زده و باران باریده بقدر پنجاه شصت قدم
گل کرده بود و گلش هم چسبنده بود اینجا از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدم همه جا سرازیری بود و راه زیادی

راندیم تا وارد چمن اوجان شدیم که ده حاجی آقا هم که منزل است درین چمن واقع است چمن اوجان خیلی سبز و خرم است
اما زمینش آب و رطوبت داشت سراپرده ما را توی چمن جای خشک خوبی زده بودند رعیتهای کهنامی که مولد ما در اینجا
و در دامنه کوه سهند واقع است برای رسیدن بحضور ما آمده بودند اما امروز آنها را درست ندیدیم انشاءالله
فردا خواهیم دید سه ساعت و نیم بغروب مانده وارد اردو شدیم هوا خیلی سرد بود چمن اوجان با این سرما چهارصد
ذرع از تکمه داش کوه تر است وارد منزل که شدیم ابر شدیدی هوا را گرفت و رعد و برق شد و بنا کرد بباریدن بقدر
یکساعت متصل باران آمد هوا از سردی مثل زمستان شد امین السلطان و امین السلطنه و پیشخدمتها بحضور آمدند میرزا
محمد خان هم که ناخوش بود خوب شده امروز بحضور آمد امروز صاحب منصبهای فوج ششم تبریزی ابوالجمع شجاع السلطنه
که بعضشان از اهل اینجا هستند و بعضی دیگر از جاهای دور آمده بودند سر راه آمده بحضور رسیدند امین السلطان
عصر فرمان و برات زیادی بحضور آورد خواندیم و نوشتیم و صحبت کرده گذشتیم هوا سردتر شد فرمودیم هیزم آوردند توی
چمن جلو چادر آتش کردند غروب هم از سراپرده بیرون آمده قدری در چمن گردش کردیم پیشخدمتها هم حاضر بودند قدری
دوربین باطراف انداخته تماشا کردیم امروز دهاتیکه در طرفین راه دیدیم از این قرار است زنلوچه که از موقوفات ظهیرالدوله است
واش آتان عین الدین قزل جان احمد آباد بنه کهول و غیره و غیره دهات زیاد بود . (روز سه شنبه سیم) . امروز
باید برویم به باسمنج راه پنج فرسنگ و نیم تمامی بود صبح برخاسته بیرون آمدیم ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و سایر
ملتزمین رکاب حاضر بودند رعیتهای کهنامی که مولود خانه ماست از کدخدا و سادات و معارف اینجا همه بحضور آمدند
درباره آنها التفات شد و فرمودیم همه را خلعت و انعام دادند اشخاصیکه غیر از اینها امروز بحضور رسیدند از اینقرار
علیخان پیشخدمت حاکم ارومی با پسرش حاجی میرزا محسن خان برادرزاده آقا یعقوب که ذخیره عسکریه اینجا دست اوست
محمد تقیخان ناظم میزان آذربایجان بعد سوار کالسکه شده راندیم از ده حاجی آقا که گذشتیم یک رودخانه بزرگی دیده
شد بقدر هفت هشت سنگ آب داشت پلی هم داشت با ولیعهد و امیر نظام فرمایش کنان راندیم کوه سهند امروز
خیلی نزدیک بجاده بود کوه بسیار سرد و سختی است خیلی ییلاقیت دارد و شعبه ها و رشته بسیار قله های زیاد و برف
بسیار دارد و همیشه ابر باین کوه میل دارد و غالب اوقات باین کوه میبارد خلاصه راندیم از ده حاجی آقا بعد دیگر راه
سفت میشود و همه جا سنگ است دیگر گل ندارد و راه کالسکه اش هم خیلی خوب است امروز هم راه همه جا سرازیر بود
راندیم تا از یک بلندی کوچکی بالا آمده دوباره سرازیر شده بیک قراولخانه رسیدیم از اینجا گذشته دریاچه
قوری گل را که طرف دست راست و متصل بجاده است دیدیم دور دریاچه چمن است و بعضی کوهها دارد از حاجی
آقا تا این دریاچه دو فرسنگ راه است طرف دست چپ جاده در دامنه کوه یک دهی است اسمش یوسف
آباد مال حاجی میرزا جواد مجتهد تبریزیست بعضی جاها دور دریاچه باتلاق است ده یوسف آباد هم از حول و حوش دریاچه

و سال است در تبریز بقونسولگری اقامت دارد و مسیو پطروف قونسول دولت روس که او هم بیست سال است
در تبریز است دو نفر هم اجزاء قونسلگری همراه داشت آبت صاحب قونسول دولت انگلیس او نیز بیست سال است
در تبریز است مسیو برنه قونسول فرانسه که پانزده سال است مقیم تبریز است همه از قدیمی قونسولها هستند و فارسی
خوب حرف میزنند همینکه اینها رفتند کشیش ارامنه بحضور آمده خطابه بزبان ارمنی عرض کرد ولی بزبان ترکی اسلامبولی
تکلم مینمود او هم رفت بعد بیرون آمدیم عکاسی اسباب عکس حاضر کرده بود ایستاده یک عکس انداختیم کالسکه
و بازی حاضر کرده بودند سوار کالسکه شدیم از اینجا تا شهر یکفرسنگ است سواره و پیاده زیاد طرفین راه بودند
باد سردی میآمد و گرد و خاک غریبی برخواسته بود اوّل بقریهٔ باسمنج که رسیدیم دیدیم توپخانه و فوج سرباز و سواره
نظام صف کشیده بودند اوّل توپخانه بود بعد سه فوج حاضر تبریز که فوج ششم شقاقی جمعی نصرة الدوله و فوج
امیریه مستر تیپی اعتضاد السلطنه و فوج مراغه ابواجمعی سپهر حسام الدوله باشند بعد سواره طرح قزاق افراد این افواج
جوانهای رشید بلند قامت آراسته بسیار خوبی بودند خلاصه بخیابان شهر افتادیم ولیعهد و امین السلطان و
امیر نظام و سایر ملتزمین پشت سر کالسکهٔ ما میآمدند مردم شهر از تجار و کسبه و مرد و زن متفرقه دو طرف راه ایستا
ده جلو ما افتاده بود که اسامی محلات عرض کند در کوچه و بازارها هم ازدحام
ن نصف باغ را هم با کالسکه گذشتیم دم درب باغ کلاه فرنگی که بعمارت طرح
مملکت چین میماند پیاده شدیم ولیعهد و امیر نظام وغیره همه همراه بودند وارد عمارت شدیم ولیعهد دو پسر
کوچک دارد یکی ملبس بلباس سربازی و دیگری بلباس قزاقی اینجا بحضور ما رسیدند پسرهای خوبی هستند بهر
یک یک مدال طلا دادیم امروز در راه از صفوف قشون که گذشتیم بیکطاق نصرت خیلی قشنگ بزرگی ساخته
بودند از زیر آن عبور کردیم امشب دور حوض دیوانخانه اسباب آتشبازی چیده اند وقت آتشبازی ما برای
تماشا رفتیم ببالاخانهٔ قدیم که نایب السلطنه مرحوم ساخته است (روز دوشنبه پنجم رمضان)
چهار ساعت از دسته گذشته بیرون آمدیم ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و امیر آخور و جمعیت زیاد
دم در ایستاده بودند سوار شدیم ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و سایر ملتزمین هم در رکاب می آمدند
در معابر و کوچه بازار مثل دیروز جمعیت بود بهمینطور با این جمعیت رانده تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت
ولیعهد که توپخانه و نقاره خانه هم در آنجا است و از آنجا میرود بعمارت نایب السلطنه مرحوم جمعیت زیاد
از صاحب منصب و مردم متفرقه در همه جا بود توی میدان پیاده شده رفتیم توپخانه و توپها را دیدیم بعد رفتیم
باندرون ولیعهد بکیمست اندرون و عمارت نایب السلطنه را خراب کرده از نو عمارتی میسازد یک عمارتی
هم تازه علاء الدوله امیر نظام مرحوم ساخته است که هیچ آنجا را ندیده بودم عمارت خوبی است دیوانخانه ولیعهد

آنجا بوده و حالا درین ایام حرمخانهٔ ولیعهد است رفتیم آنجا توی عمارت نشستیم عمارتیست دو مرتبه و وضع خاصی
دارد بعد بیرون آمده از توی همان عمارتیکه ولیعهد میسازد عبور کرده از توی باغ گذشتیم یک نارنجستانی ولیعهد
دارد خوب نارنجستانی است گرمخانهٔ خوبی دارد چند دانه خیار فرمودیم از آنجا چیدند از عمارت ولیعهد بیرون آمده
سوار کالسکهٔ روبازی شده راندیم برای خانهٔ امیر نظام که در محلهٔ سرخاب واقع است کوچها و بازارهای خیلی خوب
دیدیم کالسکه همه جا براحت میرود معابر پاکیزه تمیز دارد و اغلب جاها را که جاها با سنگ طاق نما ساخته اند بسیار
خوب شده است درخانهای عالی دیده شد باز مثل دیروز جمعیت از مرد و زن جمع شده بودند از پلی که
سیلاب از زیر آن میگذرد گذشتیم ولی حالا هیچ آب نداشت از آنجا عبور کرده از در خانهٔ ساعد الملک که هم
که نزدیک بخانهٔ امیر نظام است گذشتیم باغ امیر نظام متصل بمقبرهٔ سید حمزه است مقبرهٔ سید حمزه هم خراب بوده
امیر نظام تعمیر نموده است و یک منارهٔ خوبی در آنجا بنا کرده رسیدیم بخانهٔ امیر نظام سر در خوبی ساخته است
داخل خانه شدیم باغ را دو سه سال است خریده باغچهای بسیار خوب و پله های خوب و حوضها و دست
اندازهای قشنگ بسیار باسلیقه و پاکیزه ساخته است و درختهای بسیار خوب نشانده جای بسیار باصفائیست
یک عمارت کوچک دم در دارد یک عمارت هم وسط باغ است یکسر رفتیم بعمارت وسط مجد الدوله پیش
فرستاده بودیم در آنجا نهار حاضر کنند نهار آوردند خوردیم توی باغ امیر نظام هم جمعیت زیادی از صاحب
منصب و مستوفی و لشکر نویس و تجار وغیره وغیره بودند اینجا اوّل گل باغ است و بحبوحهٔ گل یاس شیروانی که
بزبان فرانسه (لیلا) میگویند شکوفه بهم تازه باز شده است هوای اینجا یکماه با هوای طهران تفاوت
دارد بعد از نهار آمدیم جلو ایوان و غلام گردش اطاق خودمان توی اطاق نشستیم و ولیعهد و امیر نظام و امین
السلطان آمدند توی ایوان ایستادند اوّل اهالی نظام و صاحب منصبان سواره و پیاده و توپخانه را بحضور
آوردند تمام را میرزا محمود خان منشی نظام اسمشان را خواند و معرفی شدند و رفتند بعد مستوفیها و اهل قلم را
مستشار الملک وزیر مالیهٔ آذربایجان بحضور آورده معرفی کرد بعد لشکرنویسها را منشی نظام بحضور آورده
معرفی کرد بعد اهالی و شاگردان مدرسهٔ تبریز را که بریاست احمد خان پسر ملک الشعراء است بحضور آورده
معرفی نمودند بعد بیگلربیگی کدخداهای محلات شهر را معرفی نمود خلاصه از معارف اهالی آذربایجان هر که بود
امروز بحضور آمد بعد رفتیم باطاق دیگر امین السلطان دو سه فرمان و برات آورده بصحّه رسانده بعد آمدیم
بیرون یک دوره باغ گردش کردیم بعد سوار کالسکه شده قدری از راهی که صبح آمده بودیم رفته بعد براه دیگر
افتاده از بازار صاحبدیوان گذشته رسیدیم بسربازخانه سربازخانه بزرگی است از سه سمت عمارت دارد و
یکسمت دیوار است بسیار سربازخانه باشکوهیست در وسط شهر واقع است رفتیم وسط سربازخانه ایستادیم

سه فوج که در سرباز خانه با توپخانه حاضر بودند ولیعهد و اعتضـ   سلطنه و نصرت الدوله و جنرال والیزخان و چه
قربان ده بودند خود ولیعهد بتوپچی فرمان میداد و اکبرخان معلم توپخانه است خلاصه مشقی شد و بعد از اتمام دفیله
کردند رفتیم بجادریکه توی سرباز خانه نزدیک بدیوار زده بودند عصرانه و چای خوردیم اسباب مشق ژیمنا
ستیک هم سمت دیوار حیاط سرباز خانه حاضر کرده بودند رفتیم آنجا سربازها بازیها و مشقهای خوب کردند
از روی شتر و اسب پریدند از دیوار بالا رفتند بعد سوار کالسکه شده آمدیم بباغ شمال دو نفر حکیم هم امر
در منزل ولیعهد بحضور رسیده معرفی شدند یکی بسیر (کاستالدی) بود دیگری هم طبیب انگلیسی بود که حالا حکیم
ولیعهد است امروز وقتی که بطرف خانه ولیعهد میرفتیم در آسمان دور قرص آفتاب هاله و دایرهٔ دیدیم خیلی
بزرگ و قشنگ مثل قوس قزح و قدری دورتر از آن یکی دایره دیگر هم بسته شده بود خیلی بزرگتر و پررنگ تر
خیلی شبیه بآثار جوی عجیبه ایست که در قطب شمال پیدا میشود که بزبان فرانسه (فیمن پلو بزآل) میگو
شب را بازیگرهای تبریزی آمده بازیهای خوب غریب درآوردند. (روز شنبه ششم). امر
باید از تبریز حرکت کرده برویم بصوفیان در روزنامهٔ سفر سابق نوشته بودیم که راه چهار فرسنگ است ام
تحقیقاً معلوم شد که پنج فرسنگ و نیم سنگین است صبح برخواسته بیرون آمدیم ولیعهد و امیرنظام و ملتزمین رکا
ما و صاحبمنصبان آذربایجانی همه حاضر بودند از در باغ شمال بیرون آمده سوار اسب شدیم امروز هم تا درخانه سا
الملک از راهی که دیروز بتجانهٔ امیرنظام رفتیم رفته بعد پیچیدیم بطرف دست چپ از راهی که منتهی میشود برودخا
آجی بعد سوار کالسکه روبازی شده راندیم از محلهٔ سرخاب گذشته و از محلهٔ امیره خیز عبور کرده آخر شهر رسیدیم
برودخانه آجی که آنهم جزء محلهٔ امیره خیز است راه کالسکه اش همه جا خیابان وسیع است طرفین راه از باغ شمال
الی پل آجی باز مثل دیروز جمعیت زیادی از زن و مرد ایستاده بودند زن ارمنی و فرنگی هم زیاد دیده شد
شهر تبریز خیلی پاکیزه و آباد و منظم است در خانهای اعیان و بزرگان و معارف و تجار تبریز عموماً شبها
دری دو چراغ لامپ میسوزد بیگلربیگی عقب سر ما بود و کوچها و محلات را معرفی میکرد ولیعهد و امیرنظام
و سایر ملتزمین هم همه در رکاب بودند از در باغ شمال که سوار شدیم الی رودخانه آجی که آخر شهر است درست
یکفرسنگ راه است بیرون شهر هم باز جمعیت زیاد بود اواخر شهر که هنوز مسافتی برودخانه مانده نهر
زیادی از رودخانه بریده میبرند به پائینها زراعت میکنند که متجاوز از یکصد نهر و هر نهری بقدر یک
رودخانه است آنقدر آب که از رودخانه میگذرد همانقدر هم نهر بریده اند در حقیقت تمام آب این
خانه زراعت میشود در این وقت رودخانه آب زیاد گل آلودی داشت منبع این رودخانه از سرابست
دم پل آجی که رسیدیم سوار اسب شده از پل گذشتیم پل را تعمیر کرده اند خیلی خوب پلی است از پل که گذشتیم

ایستاده فلاحهای ولیعهد را فرمودیم بآب زدند نزدیک پل گردابهای بد دارد رودخانه هم گل است
آب زیادی هم دارد آب تا سینه سوار میرسید خلاصه همه سالم از آب بیرون آمدند بعد سوار کالسکه شده
یکصد راس اسب توپخانه شهر تبریز را آورده از جلو کالسکه گذراندند بعد رانده دو سه میدان اسبی که رفتیم یکی
از نهرهای رودهاجی را گرفته قدری بطرف بالا راندیم اینجا آفتاب گردان زدند نهار افتادیم شکارگاه ولیعهد که بابا
باغی است طرف دست راست پیدا بود با دوربین دیدم از دور کوههای سنجی بنظر آمد بعد از نهار سوار کالسکه
شده راندیم برای صوفیان تفصیل این راه را سابقا نوشته ایم دیگر لازم نیست نوشته شود تا بعضی جاهای تازه
که در این سفر دیدیم از این قرار است طرف دست راست دو ده است یکی موسوم به عُمَّن و دیگری زینه لو که هر
دو مال حاجی میرزا جواد آقا مجتهد تبریز است اما پشت کوه واقع است پیدا نیست لیکن نزدیک است پشت عمّن
یکده دیگر هست اسمش سهرل است بعد ده خواجه مرجان است که در دامنه کوهی افتاده است کوه هست خشک است
فقط توی ده چشمه آب خوراکی دارد اما زراعت این ده از آب رودخانه سنخ کرلی مشروب میشود وقف
حضرت امام رضا علیه السلام است بعد قدری که راندیم رسیدیم بیک باغی که تازه احداث شده است
سفر سابق که آمدیم اینجا هیچ آبادی نبود محمدخان قاجار فراشباشی ولیعهد چند سالی است ساخته و قناتی
برای آن جاری و احداث کرده است و مشهور بچله خانه است خوب جائی خواهد شد امروز هوا صاف و آفتاب
گرمی بود دهات زیادی هم در دست چپ دیده شد ده اول ساولان است که مال حاجی میرزا جواد آقا
مجتهد است بعد قم تپه که باز وقف بر حضرت رضا علیه السلام است یک تپه بود نزدیک این ده که از دور
هم پیدا بود خاک نرمی مثل سرمه داشت باینجهة اسم این ده را قم تپه گذاشته اند ده شهلان باز ملکی مجتهد است
ده نعمت الله ملکی بیگلربیگی است دهات دیگر هم دارد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم طرف
دست چپ دامنه میشود ده سعیدکرا است که محاذی صوفیان واقع است ملک دختر نصرة الدوله فرمانفرما
مرحوم است سرباز این دهات از فوج چهارم است ده صوفیان خیلی ده معتبری است امین السلطان که شهر
مانده بود یکساعت از شب گذشته آمده است. (روز چهارشنبه هفتم) امروز باید برویم
بمرند پنج فرسنگ راه است صبح برخواسته بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم رسیدیم بیک دره
وسیعی که طرفین دره کوه بود رودخانه هم از میان دره میگذشت همین رودخانه ایست که بصوفیان
میرود این رودخانه هم از چشمه سار و آبهای کوه میشو تشکیل میابد و از ده سیوان گذشته باینجا می آید
خلاصه راندیم کوههای طرفین بعضی خاکی است هر چه میراندیم راه از میان همین دره بود و هر چه بالاتر میرفتیم
زمین و کوهها کم کم همه چمن میشد تا رسیدیم بسر دو راه که یک راه از شور دره میرود سفر سابق که آمدیم از راه شور

دره رفتیم و از سر کوه وارد مرند شدیم این سفر میل نکردیم از آن راه برویم همینطور با کالسکه از دره کالسکه
رو راندیم هر چه پیش رفتیم کوه مشو کم کم نزدیک بجاده میشد و تمام دره چمن بود و گل و زراعت گل روغنی زرد
هم خیلی داشت این گل در جاهای بسیار سرد ییلاقی عمل میآید و در برگهای بوته گل ورقی شفاف دارد
سوار اسب شده از طرف دست راست راندیم برای دامنه کوه مشو که آنجا نهار بخوریم مثل کوه مشو در کمتر
جای دنیا یافت میشود تمامش پوشیده از برف است و هر کجا برف ندارد گل و سبزه و چمن است و از همین
کوهش نرم است تا سر کوه همه جا اسب براحتی میرود تا نصف کوه را زراعت دیم می‌کنند و این
زراعات همه جزو ملک سیوان است خود قریه سیوان هم توی دره در دامنه کوه واقع است ما دیگر
بسیوان نرفته راندیم ببالای کوه چمن بسیار خوبی گل زرد روغنی و زنبق و آولیشن و قانقایاغی و شنگ
و شبدر و سیرولی و گلهای زیاد با انواع و اقسام داشت هر کجا را زراعت کرده بودند زمین خاک سرخ
بود اما سایر جاها تماماً سبز بود خیلی کوه و صحرای باصفای خوش منظری است اب کمی هم از برف میآید
توی چمن در دامنه کوه که جای خیلی خوبی بود آفتاب گردان زدند نهار افتادیم این صحرا و کوه گل توتیائی زیاد
دارد گل توتیا گلی است کوچک و بنفش رنگ گل را که از غلافش میکشند شبیه بیک قیف است و در
ته آن قیف گردیست که بچشم میکشند سوزش ملایمی میکند و چشم را شفاف و روشن مینماید باین جهة گل توتیا می
گویند گل توتیا در کوه الوند همدان خیلی بهم میرسد از گل زنبق هم که فرنگیها عطر آن را میگیرند و بزبان فرانسه
(ایریس) میگویند و بیخ آن یادداشت بیارچه هم داشت روبروی ما یک چشم اندازی که تمام صحرا و دره ها
و کوههای قراداغ پر برف و بلند از دور پیدا بود و از طرف شمال هم کوههای اطراف همه پیدا بود کوه مشو هم بالا
سر ما بود و بقدری نزدیک که اگر شکاری حیوانی توی برفها راه میرفت پیدا بود و من با چشم میدیدم خلاصه چشم
انداز باصفائی بود نهار خوردیم اعتمادالسلطنه حاضر شده قدری روزنامه اروپ خواند بعد از نهار امین
همایون را فرستادیم توی دره سنگ معدنی بیاورد که ملاحظه کنیم از چه معدن است و خود ما ان سوار شده
راندیم تا بالای کوه خیلی گردش کردیم باز همه جا سبزه و چمن بود آنچه پایش که علف معطریست که در سوپ و
آش میریزند و خوش مزه است زیاد داشت میخواستیم مدتی تفرج و گردش کرده دوباره بآفتاب گردان
برگردیم و تا عصر مانده چای و عصرانه بخوریم که در این بین هوا ابر و مستعد باریدن شد کالسکه ما هم توی جاده
و خیلی دور بود بتعجیل از کوه پائین آمده فرمودیم آفتاب گردان را انداختند که در این بین رعد و برق شد
و شروع بباران کرد ما بتعجیل راندیم تا رسیدیم بکالسکه اما تا بکالسکه برسیم لباس ما از سر تا پا تر شد سوار کالسکه
شده راندیم تا بکاروانسرائی از بناهای شاه عباس که سر راه بود رسیده لباس را عوض کردیم ولیعهد را هم

در کاروانسرا دیدیم که از ترس رعد و برق و باران قبل از ما باینجا آمده و پناه برده بود از کاروانسرا بیرون آمده
سوار کالسکه شده راندیم برای منزل باران باز همان طور میبارید ده یام بطرف دست راست در دامنهٔ
کوه واقع است این کوه قطعه های سبز و خرم با صفای خوبی دارد که اگر وقتی شخص بخواهد بتماشای اینجا بیاید
باید در ده یام بماند و از اینجا باین کوهها آمده گردش نماید کوه مشو کوه بزرگ پر برفی است باندازهٔ البرز نیست و شکل
مخروطی است که فرنگیها (پیرامید) میگویند با اسب تا نزدیک سر کوه بلکه تا قلهٔ کوه هم میتوان رفت
خلاصه کوه و صحرای بسیار خوبیست خیلی میل داشتم از کالسکه پیاده شده سوار اسب شوم و این کوهها را تماشا
کنم اما بواسطهٔ باران نتوانستم همینطور با کالسکه راندیم صحرا هم تمام پر از گل و سبزه بود تا رسیدیم بحلکهٔ مرند حاجی
عیسی خان تفنگدار مرندی که در ده دیزج یکان می نشیند بحضور رسید در سفر دوازده سال قبل هم که سفر دوم
فرنگ بود وقتی باینجا رسیدیم همین حاجی عیسی خان را دیدیم و در روزنامهٔ آن سفر هم نوشتیم که چون پیر مرد شده
از تفنگداری معاف و در اینجا متوقف است حالا نیز او را مثل همان سال دیدم هیچ شکسته نشده است بعد
رسیدیم بدهی که اسمش ملا یوسف است جمعیت زیادی داشت از آنجا گذشتیم دهی دیگر در دست راست
واقع است اسمش دیزج علیا ست ملائی دارد و اسمش ملا مناف است بحضور آمد بعد رسیدیم بقصبهٔ مرند
باغات زیاد دارد سرباز و توپچی زیادی بدولت میدهد جمعیت مرد و زن مرند اطراف کوچها ایستاده
بودند یک رودخانه هم از وسط ده میگذرد از قصبه گذشته اردو را اینطرف قصبه زده اند وارد سراپرده
شدیم دهی نزدیک مرند دیده شد اسمش کشنلج است در فوج چهارم و فوج دوم نصرت و غیره سرباز و
توپچی خیلی ازین ده دارد از همین ده کشنلج یک صاحبمنصب رشیدی بیرون آمد اسمش سعید سلطان بود یک
ده دیگر هم دیده شد که اسمش قحچم بار است مجتهدی هم از مرند بیرون آمده بحضور رسید که اسمش آقا احمد است
عرض میکرد تازه از کربلا آمده است صاحبمنصبان معتبری که از مال فوج دویم نصرت و غیره در مرند می نشینند
حاجی احمد خان یاور اول و عبدالله بیک یاور فوج چهارم محمد بیک یاور سعید سلطان از صاحبمنصبان
توپخانه حسین خان ولد علیرضا خان معلم قدیم محمد حسین بیک یاور نعمت الله بیک صاحبمنصب توپخانه را
که سفر سابق فرنگستان در اینجا دیده بودم امسال ندیدم پرسیدم عرض کردند مرده است حاجی میرزا جواد
مجتهد در مرند هم خیلی ملک دارد. (روز پنجشنبه هشتم). امروز باید برویم به کلین قیا عرض
کردند اینجا هم ملک حاجی میرزا جواد مجتهد است راه امروز هم تقدیر پنج فرسنگ بود صبح سوار اسب شده
قدری از راه سواره با ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام فرمایش کنان رفتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم تا
رسیدیم بجائیکه حلکه کوچک میشود اینجا یک رودخانه جاری است که از طرف زنوز میآید زنوز نیم فرسنگ

بالای ا ... ه واقع است اما از اینجا پیدا نیست از اینجا هم گذشته داخل دره و ماهور شدیم از دره دو تا
گذشت ... بست راست بود عرض کردند اسمش قرابیه و متعلق بولیعهد است وقت نهار شده بود سو
اسب ... م توی یکقطعه از املاک آن ده نهار افتادیم اما خود ده دیده نشد نهار خوردیم اعتماد السلطنه
حاضر بود ... ه روزنامه خواند بعد از نهار ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و نصرة الدوله بحضور آمدند
بعضی فرما ... ست کردیم قدری باران هم بارید از اینجا قدری از ده زنوز پیدا بود زنوز یک آبادی معتبریست
دو سه دسته سرباز و توپچی دارد با نهایت بسیار دارد از اینجا تا آنجا یکفرسنگی مسافت داشت با دوربین
تماشا کردم در دامنه کوهی بقدر البرز واقع است ولی وسیعتر اطرافش را همه دیم کاری کرده اند چشمه ها
زیاد دارد ده باین صفا و خوبی نمیشود مثل یکقطعه از بهشت است خلاصه سوار کالسکه شده راندیم گاهی سرازیر
و گاهی سربالا اما راه کالسکه همه جا خوب بود تا رسیدیم باول جلگه گلین قیا نصرالله خان صدرکت لو
همه‌ش که در کجلو می نشینند اینجا آمده بحضور رسیدند قدری دیگر که راندیم سوار و تیپی از دور دیدیم معلوم شد
تیمور پاشا خان و بهلول پاشا خان ماکوئی هستند با حسین قلیخان پسر اسحق پاشا خان و مصطفی خان پسر بهلول پاشا
خان و نصرالله خان پسر حبیب الله خان و ششصد نفر سوار از ماکو باستقبال آمده اند امیر نظام هم سر صف
سوار ایستاده بود ما هم از کالسکه سوار اسب شده با امین السلطان رفتیم از جلو صف سوار عبور کردیم سوار ملمعی
بود از کرد حیدرانلو و کرد عروسانلو و کرد جلالی از جلو اینها که گذشتیم دوباره سوار کالسکه شده راندیم مدتی طول
کشید تا بمنزل رسیدیم دو ده در دست راست دیده شد یکی در بالای کوه واقع بود اسمش [illegible] بود و دیگری
پائین تر اسمش اوریاندی بی ده گلین قیا هم طرف دست چپ واقع بود ده بسیار بزرگیست وجه تسمیه
گلین قیا باین اسم اینست که در زیر سنگ های بزرگ واقع شده است یک میش که عبارت از
ارغالی باشد از زنوز آورده بودند میش غریبی بود هیچ شباهت به میشهای طهران ندارد هوای امروز گرم بود
ابر و رعد شد و باران بارید اما برق نداشت در سفر دوازده سال قبل هم که باینجا آمدیم میبارید الحال هم مثل آنها
از دو بابت معتبر خوبی هم که در مرند دیدیم یکی یاهچی و دیگری لیوار بود میرزا محمد خان منشی حضور و حاجب الدوله
امروز رفتند بکنار ارس که جای سراپرده ها را معین کنند تا الان که وقت اذانست باز باران
بشدت میبارد (روز جمعه هفتم). امروز باید برویم بکنار ارس چهار فرسنگ راه بود صبح
که برخاستیم هوا صاف و آفتاب و از باران دیشب خیلی با صفا شده بود بیرون آمده سوار کالسکه شده
راندیم تمام صحرا را زراعت کرده اند علف زراعت بقدر یکوجب هم از زمین بالا آمده و همه جا سبز و خرم است
راندیم تا رسیدیم باول دره دره خیلی تنگی است اگرچه راه کالسکه همه جا ساخته و خوب بود لیکن از اول دره

سوار اسب شدیم طرفین درّه کوههای سخت بلند دارد کوه طرف دست راست اسمش کچل است اینطور
بوده که بدرّه نگاه میکند بختان است پشت کوه همه زمان است و کوه خوبیست کچل اسم یک چشمه ایست
زیر این کوه که نادرشاه افشار در سر این چشمه منزل کرده است کوه دست چپ اسمش دوان است در این راه
گاهی سوار اسب میشدیم گاهی بکالسکه می‌نشستیم اما همه جا کالسکه میرود آسیابهائیکه در سفر سابق دیده
بودیم باز در طرفین درّه دیدیم چند تائی هم زیاد شده بود راندیم تا کم کم از درّه وارد جلگه گرگر شدیم حاجی بیگ
بحضور آمد یک کبک زرزری زده بود عرض میکرد این کوه تکه بز دارد و کبک دری هم یافت میشود ولی
کبکهای اینجا دخلی بکبکهای عراق ندارد و بزرگتر و درشت‌تر است خلاصه بجلگه که رسیدیم سوار اسب شده
راندیم بطرف دست راست یک تپه دیدیم که مشرف به گرگر و تمام دهات و رود ارس و خاک
روس وغیره بود رفتیم بالای تپه آفتاب گردان زدند بنهار افتادیم جلو ما ده گرگر و لیوارجان
که هر دو متصل بیکدیگرند واقع بود خیلی دهات معتبر خوبیست بالای سر لیوارجان یک کوه بسیار بلند
برف داری است همه جای کوه زمان و زراعت دیم میکنند کوه مالیده بسیار خوبیست اگر آدم
فرصت داشته باشد برای گردش جائی از اینجا بهتر نمیشود زیر این کوه یک ده معتبری است اسمش قشلاق
یک ده دیگر هم هست اسمش آیسی است همه این دهات خیلی آباد و معتبر است هر یک بقدر چهارصد پانصد
خانوار جمعیت دارد و اینجا که ما بنهار افتادیم از آنطرف ارس که خاک روس است مثل گرگر و لیوارجان
کوه بزرگ برف دار بلندی پیدا بود و اسم کوه قاپان است کوهش بارتفاع البرز نیست اما خیلی بزرگست
زیر کوه قاپان سواد یک آبادی پیدا بود باغات و خانوار زیادی داشت اسمش اردوباد است با دوربین
درست تماشا کردیم اردوباد خیلی جای خوب قشنگی است آنطرف کوه قاپان محال قراباغ است خلاصه بعد از
نهار از کوه سرازیر شده بکالسکه نشسته راندیم میرزا محمود خان وزیر مختار ما که در پطرزبورغ است بتوسط
امین السلطان اینجا بحضور رسید بعد راندیم خیلی راه که رفتیم بده شجاع رسیدیم که در دامنه کوه سنگی
مخروطی قشنگی واقع است شاه پلنگ خان را فرستادیم از دامنه این کوه سنگ آورد سنگهای سلیمانی
و مرمر خوب دارد کوه سنگی کوچکی است شبیه بکوه دماوند یعنی کوه مخروطی (پیرامید) است نه اینکه بارتفاع
دماوند باشد دماوند نه هزار متر ارتفاع دارد و ارتفاع این کوه تخمیناً پانصد متر است خلاصه وارد منزل
شدیم میرزا احمد خان و حاجب الدوله چادر و سراپردهٔ ما را نزدیک برود ارس زده اند پیاده شده ساعتی
کنار رودخانه ایستادیم آب تند زیادی میآمد خیلی باصفا بود مهماندار ما از طرف دولت روس امیرال پوپوف
وغیره وغیره که اسامی آنها نوشته خواهد شد باینجا آمده اند شلکونوف مترجم سفارت روس هم که طهران بود

اینجا آمده است ا نه منزل امین السلطان طرف خاک ایران در کنار ارس بناهای خوب باشکوه
از تلگرافخانه و پست غیره تازه ساخته شده است ((روز شنبه دهم رمضان)) الحمدلله
این سفر سیم است ت میرویم امروز که دهم رمضان است از ارس گذشته داخل روس میشویم صبح از
خواب برخاستیم هو ب و بسیار گرم بود نهار را منزل خوردیم بعد از نهار رفتیم بچادری که کنار ارس
زده بودند ولیعهد فتیم آمد بعضی فرمایشات باو فرمودیم بعد از چادری که پهلوی آب بود آمدیم بچادر دیگر
دیگر امیرال پوپوف که از طرف دولت روس آمده بود با شلکونوف صاحبمنصب سفارت روس
که از طهران آمده است بحضور آمدند بعد دوباره آمدیم بچادری که کنار رودخانه بود ساعتی که گذشت وقت
حرکت و رفتن ما بآنطرف آب شد از سراپرده بیرون آمدیم جمعیت زیادی از سوار و سرباز و توپخانه
و اهالی اردو و ملتزمین رکاب حاضر و دو طرف راه ایستاده بودند تیمور پاشاخان ماکوئی و بهلول
پاشاخان و میرزا شفیع خان مستشار الملک نیز بحضور رسیدند اشخاصی هم که باید از اینجا برگردند از قبیل
کشیکچی باشی و ساری اصلان و بشیر الملک و ابراهیم خان شجاع الملک رئیس کالسکه خانه و میرزا
قهرمان امین لشکر و صارم الملک و شجاع السلطنه وغیره وغیره همه لب آب ایستاده بودند و مرخص
شدند بعد ما سوار قایق شدیم و امین السلطان و امیر نظام و امین السلطنه و مجد الدوله و نصرت الدوله
و اعتضاد السلطنه پسر ولیعهد هم با ما در قایق بودند قایق را باید ببرند تا محاذی تلگرافخانه و پست خانه خاک
ایران و از آنجا از نزدیک درخت بیدی ریسمان بستند قایق ما را هم از دم همان درخت رها کردند درست
ما را بجزیره آورد که در وسط آبست آنجا پیاده شده سوار قایق دیگر شدیم که باسم برده میشود از آنهم بحمدالله
بسلامت گذشته وارد خاک روس شدیم جمعیت زیادی از مسلمانهای اردوباد و قفقاز برای تماشا آمده
ایستاده بودند جمعی هم از علمای اردوباد و یکدسته سواره قزاق روس و یکدسته سرباز نظام صف بسته
بودند امیرال پوپوف هم با صاحبمنصبان دیگر که در معیت او از روس آمده اند و صاحبمنصبان
قفقازی تا دم اسکله باستقبال آمده بودند امیرال صاحبمنصبها را یکیک معرفی کرد از جلو صفوف قزاق وغیره
گذشته با همه احوالپرسی کردیم بعد از پله بالا رفته داخل اطاق شدیم با امیرال قدری صحبت و فرمایش
کرده بعد او و همراهانش مرخص شده رفتند ولیعهد و امیر نظام وغیره هم با ما باینطرف آمده بودند مرخص
شده رفتند آنوقت یکساعت و ربع بغروب مانده بود رفتیم توی ایوان جلو عمارت که بارده و
نگاه میکند دوربین انداخته قدری تماشای اردوباد و بناها و عمارات تلگرافخانه و پست خانه و گمرکخانه ایران را
که بناهای قشنگ باشکوهی است نمودیم بعد باد سخت کشتی از طرف شمال غربی که سمت خوی باشد برخاست

روز از صبح تا بحال هوا در کمال خوبی بود حالا بواسطه این باد منقلب شد گرد و غبار زیادی برخاست بطوریکه یک پرده قدری چشم چشم را نمیدید بتجیر با و چادر های اردوی آنطرف را انداخت نیم ساعتی طول کشید بعد چند قطره باران بارید هوا صاف و آرام شد قبل از باد و طوفان از همان طرف خوی برق و رعدی هم دیده و شنیده شد ولی صدای رعد از مسافت بعیدی بود. ﴿ ذکر پیشخدمتها و اشخاصیکه در این سفر ملتزم رکاب ما هستند از این قرار ند ﴾. ﴿ میرزا علی اصغر خان امین السلطان ﴾. میرزا علیخان امین الدوله) (غلامعلیخان عزیز السلطان) (مجد الدوله علیقلی خان) (مجد الدوله مهدیقلی خان) (محمد حسنخان اعتماد السلطنه) (محمد علیخان امین السلطنه) (جهانگیر خان وزیر صنایع) (غلامحسین خان صدیق السلطنه) (غلامحسین خان امین خلوت) (ابوالقاسمخان ناصر الملک) (دکتر طولوزان حکیم باشی) (میرزا محمد خان پیشخدمت) (ابوالحسن خان پیشخدمت) (میرزا عبدالله خان ایضا) (احمد خان) (محمد باقر خان ادیب الملک) (اکبر خان) (حسن خان) (غلامعلیخان امین همایون) (مهدیخان اجودان مخصوص) (مسیو هینبت دندان ساز) (مرتضی خان) (میرزا ابوالقاسم) (کلبعلی خان) (میرزا سید محمد خان) (میرزا نظام مهندس الممالک) (فخر الاطبا) (حاجی علی اکبر فراش خلوت) (شاپور میرزای پیشخدمت) (آغا بشارت فراش خلوت) (حسین فراش خلوت) (حاجی آقای پیشخدمت) (عزیز خان فراش خلوت) حاجی حیدر خاصه تراش) (میرزا حسین رخت دار). ﴿ روز یکشنبه یازدهم ﴾. صبح برخاسته آمدیم توی ایوان قدری ایستاده دوربین بطرف خاک ایران وارد وانداختیم بعضی رفته و بعضی در کار حرکت بودند بعد امیر آخور آمده عرض کرد کالسکه‌ها حاضر است رفتیم سوار کالسکه شدیم کالسکه‌های مرتب منظمی از اینقرار بود کالسکه اول مخصوص سواری ما بود بعد کالسکه بارکشی که باید توی ان میرزا محمد خان پیشخدمت و امین همایون و مرتضی خان و کلبعلیخان و میرزا ابوالقاسم بنشینند پشت سر آن کالسکه مهماندار است بعد امین السلطان و بعد عزیز السلطان و بعد همین طور بترتیب نشسته بودند خلاصه راندیم آبادی اینجا همان جلفا است که در طرف دست چپ واقع است دیگر هیچ ابادی ندارد و همینطور دره و ماهور و تپه خشک است تا برسد بجلگه نخجوان جلگه نخجوان آبادی زیادی دارد و خود شهر نخجوان هم اثار و ابنیه کهنه خراب از مسجد و بناهای معتبر دیگر دارد رسیدیم بشهر در خانه حاکم نخجوان نهار خوردیم هوا خیلی گرم بود اهالی نخجوان مخلوط از مسلمان و ارمنی و روس میباشند بعد از نهار سوار شده راندیم از نخجوان که گذشتیم دیگر بکلی ابادی تمام شد و همه جا صحرای خشک و کوههای سخت بی سبزه بود قدریکه راندیم رسیدیم بچاپارخانه قزاق بهر چاپارخانه که میرسیم پیاده شده میرویم توی اطاق کوچکی استخامی نشینیم تا اسبها را عوض میکنند دوباره براه می‌افتیم اینجا هم رفتیم توی اطاق نشستیم جمعیت زیا

از اتفاقات صحیح شا   خوندی هم با شاگردان و اطفال یادمی از ایرانی و ارمنی که در مدرسه شاهیحیی مشغولند
جلو آمده و تهنیت   لی بزبان ترکی برای ورود ما ساخته و میخواندند از شاهیحیی تا ایجادو فرسنگ راه آ
شاهیحیی هم محل عبور   ردم و قوافل از ایران بروس و از روس بایران است و جای عقبه بیست انجام کستی
و قایق دارند و نیم کر   اند از شاهیحیی نخجوی وارومی و انجا دو مراوده میشود   مرتضی قلی خان پسر تیمور پاشا
خان هم که جوان خوبیست . گرونیست در اینجا که چاپارخانه قبراق است آمده بحضور رسید پیش از رسیدن
بقبراق اول بده حاکشت رسیدیم و از انجا گذشته بقبراق رسیدیم از جلفا که حرکت شد اول در چاپارخانه الیجان
اسب عوض شد و از انجا گذشته به نخجوان رسیدیم پیش از رسیدن به نخجوان بیک رود خانه عظیمی برخوردیم
که آب گل آلود زیادی داشت با کالسکه از آب گذشتیم از نخجوان که حرکت کردیم اول در چاپارخانه بیوک
دوه چی اسب عوض شد از بیوک دوه چی بقبراق رفتیم و از قبراق که سوار شدیم محال شرور در طرف دست
چپ راه واقع بود که تمام آن محال ده روی ده و باغ روی باغ است رود خانه بسیار عظیمی است موسوم به
آرپا چای که محال شرور را مشروب میکند محال شرور مشتمل بر پنجاه و دو قریه است که همه از همین رود خانه آب
میخورد منزل امشب ما باش نراشین است از دور پیدا بود اما از این رود خانه نمیتوان گذشت اگر عبور از
رود خانه ممکن بود راه نزدیک بود و خیلی زود بمنزل میرسیدیم لیکن حالا باید دور بزنیم و از پل السی که روی
این رود خانه بسته اند بگذریم و آنوقت سرازیر شده برگردیم بیائیم بباش نراشین با همه راه دور بود
یکساعت و نیم از شب گذشته وارد منزل شدیم در خانه اسمعیل بیک پسر خلیل بیک که از اهالی شرور است
منزل کردیم خود اسمعیل بیک هم جلو آمد عمارت خوبی دارد امشب بعد از شام چراغان و آتشبازی
کردند رفتیم در سر پله عمارت ایستاده تماشا کردیم ﴿ اشخاصی که از صاحبمنصبان روس وغیره امروز
در جلفا بحضور آمدند از این قرارند   ویس امیرال جنرال اجودان پوسیوف مهماندار دودتیس ملتومین ﴾
کنت کلی‌و سرهنگ و اجودان اعلیحضرت امپراطوری ﴾ جنرال ماژور فیوتما مودیوس دندوکف
کورساکف ﴾ جنرال لیوتنان شالیکوف حاکم ایالت ایروان ﴾ اکنادوکف سرهنگ حکمران نخجوان
قزاق ادمان نمره اول ﴾ بوداشکوف سلطان اجودان ژاندارمری ایروان ﴾ فن ذوتون
سرهنگ و مهندس باشی ایالت ایروان غیر از اینها هم از صاحبمنصبان روس زیاد بودند علمای
اردوباد هم که بحضور آمدند اسامی اینها از این قرار است حاجی معید واعظ ﴾ ﴿ حاجی میر هاشم آقا نقیب ﴾
آقا میر یحیی مدرس ﴾ ﴿ آقا میر یوسف ﴾ ﴿ آقا میر صادق از نجبا و معارف انجا هم بودند ﴿ روز دو
شنبه دوازدهم ﴾ امروز باید برویم بایروان صبح برخواسته یکساعت و نیم از دسته گذشته برای

سواری بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم سه فرسنگی که رفتیم رسیدیم بچاپارخانه صدرک پیاده شده
رفتیم توی اطاق کوچکی نشستیم اسبها را عوض کردند سوار شده راندیم تا رسیدیم بدولو پیاده شده در اینجا
نهار خوردیم دولو در مقابل کوه آقری واقع است کوه آقری کوه باعظمتی است دور تا دورش همه
جلگه و زمین مسطح است از وسط صحرا بقدرت کامله خداوندی دو کوه بلند برآمده سر بآسمان کشیده است
یکی بزرگ و دیگری کوچک که یکی معروف بآقری بزرگ است و دیگری آقری کوچک آقری بزرگ خیلی مرتفع است
آقری کوچک اگرچه چندان مرتفع نیست اما خیلی مقبول و خوش ترکیب و مخروطی شکل و تمامش پوشیده از برفست
این دو کوه آنطرف ارس واقع است وسط دو کوه دره ایست مالیده و این دو کوه که مثل مادر و فرزند میمانند
از دو طرف دره بالا رفته و هر دو پوشیده از برفست حدود ایران و روس و عثمانی هر سه منتهی باین کوه آقری
میشود کوه دماوند معروف ایران که در ده فرسنگی طهران واقع است خیلی شبیه بآقری بزرگ است اما عجب
این است که این دو کوه آقری باین عظمت چشمه و آب خیلی کم دارند و اطرافشان خشک است دهی است موسوم
باخورک که در دامنهٔ آقری بزرگ واقع و متعلق بدولت روس است بیست و پنج خانوار جمعیت دارد یک چشمهٔ
آبی است در دامنهٔ آقری کوچک معروف بسردار بلاغی که محل ییلاق طایفه اکراد جلالی است که رعیت ایران هستند
خلاصه از دولو که نهار خورده و گذشتیم برودخانه گل آلود بزرگی برخوردیم که اسمش ددی چای است یک محال
خیلی بزرگی را این رودخانه ددی چای آب میدهد که اسم محال مزبور ددی باسار است و معنی ددی باسار این است
که رودخانه ددی این محال را آب میدهد این رودخانه از طرف کوههای دست راست که معروف بآرپچه است
میآید این کوهها برف زیادی دارد و بطوریکه الحال اواخر ثور است برفش هیچ کسر نکرده و مثل این است که تازه برف باریده
باشد بعد از ده نوواکند گذشتیم که ده بسیار بزرگی است و سکنه اش ارمنی است بعد ببلوک قمرلو رسیدیم اغلب
این دهات سکنه مسلمان و ارمنی زیاد داشت اما ارمنیش زیادتر است بعد از محال کرین باسار گذشتیم کرین
اسم رودخانه ایست که این محال را مشروب میکند و به کرین باسار مشهور است از کرین باسار باق حمزه لی
رسیدیم که در اینجا باید اسبها را عوض کنند ولی عوض نشده و راندیم برای ایروان از قراق الی ایروان تمام
راه ده و آبادی پیوسته بهم بود که زمین خالی نداشت بقدر شانزده فرسنگ راه همه ده و قریه بود و تمام این
آبادیها بواسطهٔ رودخانه های زیادی است که بزمین می نشینند و اسباب آبادی این صفحات شده است
یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم بشهر ایروان جمعیت زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند پناه
خان ایروانی که از معتبرین ایروان است سوارهٔ ایروان را باستقبال آورده بود قدری با او صحبت شد
اسامی بعضی کوهها و دهات را عرض میکرد وارد شهر شدیم شهر ایروان توی دره واقع شده است اینجا گل اقاقیا

دیدم که اوایلش میباشد از جلو کانیکد دیروز عبور کردیم گل سنجد زیادی دیده شد که بوی آن کالسکه و فضا را
معطر کرده بود میانه دولو و قزلو ایلات کرد رعیت روس نشسته اند که اسم اینها برد کانلو است و درتن
کندی و عزیزانلو و عور غمر دیوار الان می نشینند از پیش آنها پرسیدم که چند خانوار اند عرض کردند پانصد
خانواریم این محال و نقاط که اسم بردیم محل قشلاقی آنهاست اما ییلاقشان اگریچه است که واقع در کنار رودخانه
قراسو است و این رودخانه از بالای سراجلو داخل ارس میشود در رؤسای اینها یکی فتحی آقا و دیگری پسر فتحی
آقا که جوان خوبی بود در محله ارسها خانها و بناهای خوب بوضع و طرح اروپ ساخته اند بهمه جهت شهر ایروان
هیجده هزار جمعیت دارد طاق نصرت بسیار خوبی ساخته اسم ما را نوشته بودند اهالی ایروان از روسها و
شمشیربندهای نظامی و صاحبمنصبهای مسلمان و ایرانی و روسی هرچه در ایروان بودند حاضر شده بودند بقدر
سیصد چهارصد نفر هم از سربازهای ارمنی که تازه از ارامنه سرباز میگیرند و صاحب منصبان آنها روسی هستند
صف کشیده بودند دم طاق نصرت که رسیدیم پیاده شدیم مهماندار و امین السلطان و سایر ملتزمین
هم رسیدند آمدیم وقت اطاق ایستاده بتمام صاحبمنصبها و عموم مردم اظهار لطف کردیم و سربازها هم از
از جلو ما گذشتند بعد از آن داخل عمارت حکومتی شدیم عمارت خوبیست این همان عمارتیست که در سفر
سابق هم آمده منزل کرده بودیم اما بهتر و پاکیزه تر شده است تعمیرات خوب کرده اند شام خوردیم بعد از
شام باز مهماندار و سایر صاحبمنصبان بحضور آمدند آتشبازی و چراغان حاضر کرده بودند رفتیم بیرون عمارت
روی پله که تمام صاحبمنصبان و غیره ایستاده بودند تماشای آتشبازی را کردیم جمعیت زیادی از مرد و
زنهای فرنگی و ارمنی و غیره هم بودند قالیهای ایرانی در عمارت اینجا خیلی بکار رفته است حتی پرده های اطاق
هم قالی است در حوالی این دهاتیکه در این دو روزه دیدیم چمن و مرتع زیادی دیده شد که قره مال بسیاری
در اینجا میچریدند بعضی شترهای سفید قشنگ هم در مراتع دیده شد خلاصه یکی از جنرالهای معتبر اینجا که اسمش
کشمشیف) است جزو مشقلین بود بعد از ورود ما بایروان هوا ابر و رعد و برق زیادی شد و باران
خوبی بارید مدتی بود که در ایروان باران نیامده و دیر شده بود امروز که بارید مردم خیلی خوشوقت شدند

سه شنبه

روز سه شنبه سیزدهم [۱۳] امروز باید برویم به دلیجان مسافت راه چهارده فرسنگ است اینجا
صبح که برخاستیم ساعتی بعد کشیش اوچ کلیسا که باید بحضور بیاید با بعضی کشیشهای دیگر که آنها هم معتبر بودند
آمدند در اطاق بزرگی که صورت امپراطور روس هم در آنجا است ایستاده منهم از اطاق دیگر بانجا رفته
آنها را همینطور ایستاده ملاقات کرده صحبت داشتیم بسیار کشیش معتبریست این سوای آن کشیشی است که در
سفر دوم فرنگ اینجا دیده بودم کشیش رفت بقدر پنج دقیقه که گذشت ما هم سوار شده و ملتزمین با هم بهمان ترتیب

معمول در کالسکه‌ها نشسته راندیم وضع و حالت این راه را در سفر سابق نوشته‌ایم و در این سفر اگر چیز تازه ببینیم
می‌نویسیم شهر ایروان را در سفر سابق که دیدیم خیلی خراب بود حالا خوب آباد شده خانه‌های معتبر عالی و مساجد
و مدارس متعدد خوب ساخته‌اند که همینطور که بسرعت از توی کوچه‌های گذشتیم دیدیم همه جا از توی شهر سربالا
رانده تا رسیدیم به بلندی که شهر ایروان در کمال خوبی پیدا بود و کوههای آقری را هم باز از اینجا دیدیم هوای
شهر ایروان با طهران ده روز تفاوت دارد یعنی از طهران ده روز سردتر است خلاصه رسیدیم بچاپارخانه
اوّل که اسمش ایلیار است اسب عوض کردیم پسر تیمور پاشاخان و اقوامش که تا اینجا همه جا همراه بودند و در جلو
اسب میتاختند از اینجا مرخص شده رفتند به ماکو خود تیمور پاشاخان هم از ارس تا چاپارخانه قزاق همه جا پشت
سر ما اسب میدواند در قزاق وا ماند بکالسکه نشست امّا پسر و اقوامش تا اینجا اسب میتاختند پسر تیمور
پاشاخان دختر پناه خان ایروانی را میخواهد بگیرد تیمور پاشاخان مرخصی گرفت که تا تفلیس آمده چون تکسّر مزاجی
دارد به اطبای تفلیس رجوع کند و مراجعت نماید سوار کالسکه شده راندیم این راه چون در ییلاق واقع است
و برف و باران و گل متصل خرابی بآن میرساند دولت روس ناچار است که راه شوسه بسازد این است که این
راه شوسه است بعضی جاها هم خرابی دارد که مشغول تعمیر بودند و در راه سنگ و شن ریخته بودند و باین واسطه
کالسکه گاهی تند و گاهی کند میرفت تا رسیدیم بچاپارخانه سوخونوتا (?) قا اینجا هم برحسب معمول اسب عوض
کرده و سوار شده راندیم تا رسیدیم به نزیا (?) تا اختا اینجا نهار خوردیم اینجاها که اسب عوض میشود و نهار میخوردیم همه
دهات معتبر است که عمارت و جای مخصوص برای عوض کردن اسب دارد و تمام رعیت این دهات هم ارمنی است
مگر این ده اختا که از روس رعیت مخصوص آورده نشانده‌اند و اهلش روسی هستند بعد از نهار باز بترتیب و
طرز معمول سوار شده راندیم در یله نف کا که قریه‌ایست در کنار دریاچه گوکچه اسب عوض کردیم و سوار شده
راندیم یک اسب هم در چاپارخانه سیمه نف کا عوض کرده راندیم برای دلیجان از سیمه نف کا یکساعت بغروب
مانده بود که سوار شدیم و همینساعت از شب گذشته رسیدیم بدلیجان که منزل امشب است از نهارگاه که سوار شدیم
ابر تیره شده و باران زیادی بارید گاهی ساکن و گاهی تند میشد امّا تا ورود بمنزل باران داشتیم راه امروز را تمام
سربالا آمدیم از چاپارخانه اوّل که ایلیار بود هوا خیلی ییلاق و سرد شد و در اطراف جاده همه جا کوههای بزرگ
و کوچک داشت که تماماً پوشیده از برف بود بخصوص سمت دست چپ که تپه‌هائی که قدری برآمده از زمین بود
برف زیاد داشت و قطعه‌های بزرگ برف دیده میشد تپه‌های بزرگ و کوچک بسیار توی صحرا بود اغلب سر
تپه‌ها سنگلاخ بود امّا دور و دامنه آنها هیچ سنگ نداشت و سبز بود و تمام این صحراها سبز و خرّم بود و اغلب
جاها گلهای لسترن (?) قرمز وحشی که در کوههای ایران پیدا میشود داشت امّا تازه برگ کرده بود و الی منزل گلهای

غریب و عجیب زیاد دیدیم که در هیچ جا ندیده بودم خیلی صحرای خوب باصفائیست در اسنابیو بها دخترهای دهاتی
گلها را دسته کرده برسم تعارف و تهنیت بروی ما میریختند گلهای بسیار خوبی داشت از جمله گل زردی دیدیم
که عطر ملایم بسیار خوشی داشت و این جنس گل را در هیچ جای دیگر ندیده بودم از پل لنف کالکه نشستیم کشیش
و رهبان آنجا که در جزیره وسط این دریاچه معبدی برای خود ساخته است بحضور رسید این جزیره کوهیست
سبز و خرم نزدیک بساحل که تا ساحل یا پانصد ذرع مسافت دارد دور این جزیره هم هزار ذرع میشود درخت
بید زیادی در این جزیره است که هنوز برگ نکرده بود کشیش ترکی میدانست گفت همیشه در این دیر هستیم
و با قایق آمد و شد میکنیم چند نفر متعبد و مرید هم داشت آب این دریاچه شیرین و بسیار گوارا است و ماهی قزل آلا هم
دارد و دریاچه بسیار باصفائی است هوای خوشی دارد اطراف دریاچه کوههای بزرگ دارد که تمام پر از برف
و هرکجا از برف بیرون است سبز است عمق دریاچه هم خیلی است کوهها انواع و اقسام گلهای خوب دارد به
خصوص گل زرد هوایش خیلی سرد مثل توچال البرز طهران است از چاپارخانه آخری تا دلیجان همه جا راه سرازیر
و هموار است خیلی هم تند میآمدیم راه این سرازیری را از روی هندسه باپیچ و خم ساخته اند که بآسانی کالسکه پائین
میآمد اول سرازیری درختها هیچ برگ نکرده بود کم کم پائین آمدیم هوا تفاوت کرد و درختها را دیدیم برگ کرده
بود شکوفه آلوچه و گلابی هم زیاد دیدیم از اول این دره الی دلیجان هم که آمدیم تمام کوهها سبز و خرم بود و
دارای انواع گلهای رنگارنگ از زرد و آبی وغیره و جنگل انبوه مثل جنگلهای مازندران داشت هوا هم
مترشح و خیلی باصفا بود دلیجان توی جنگل آخر این دره افتاده و جای بسیار خوبی واقع شده است سفر سابق
که آمدیم تمام این دره را مه گرفته بود و هیچ جا را ندیدیم برخلاف این دفعه همه جا بی مه و پیدا بود و خوب دیدیم
منزل ما در دلیجان خانه اسد بیک یادکارف رئیس فوج دلیجان است که او از مسلمانهای تفلیس است
و حالا کلنل فوج و متوقف اینجا شده است عمارتی خوش وضع و اطاقهای کوچک ظریف خوبی داشت سکلیف
که مترجم معروفیست و مدتها در طهران بوده و در دوازده سال قبل هم زمان مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار
اعظم بطهران آمده بود بحضور ما رسید خیلی سن دارد از جانب فرمانفرمای قفقاز (پرنس دندوکف
کرساکف) آمده است با اینهمه سن بهمان هیئت است که در دوازده سال پیش او را دیده بودم هیچ
تفاوت نکرده افواج و صاحب منصب زیادی باستقبال آمده بودند که اسامی آنها ازین قرار است

ریزنیمان رئیس مهندسین » « اسد بیك یادكارف رئیس فوج دلیجان » « طرافیموف
پودپوروچیك كرژوفسكی » « پوروچیك طولایف » « مداتوف » « داسپینلكوف
پودپوروچیك فیودوروف » « كیركین » . سویكاچی بیست و پنج نفر صاحب منصب كوچك

دارد

بزنگ بود و پنجفر شب بعد از شام زن یکی از صاحبمنصبان روس آمده قدری پیانو زد اسم حاکم گنجه
کنیاز فاکاشید زه (؟) ده دلیجان خیلی با صفاست مثل دهات مازندران میان جنگل واقع است رودخانه
هم از پهلوی آن میگذرد که تقریباً سی سنگ آب دارد ((روز چهارشنبه چهاردهم))

چهارشنبه

صبح یکساعت و نیم بدسته مانده برخواستم امروز هوا صاف و آفتاب است امروز باید بتفلیس برویم تا آقستفا
باید با کالسکه چاپاری رفت و از آنجا بتفلیس با راه آهن میرود بیکلروف عرض میکرد امین الدوله و صدیق
السلطنه و سایرینی که از راه رشت آمده بودند وارد تفلیس شده اند خلاصه وقت حرکت کالسکه ها
حاضر شد و بهمان ترتیب سوار شده راندیم از اینجا الی تفلیس و آقستفا همه جا راه سرازیر است قریه دلیجان
ده و ییلاق بسیار خوبیست پشت بام عمارات اینجا هر کدام که آهن نیست تمام سبزه و گلستان است
که آدم میتواند روی این بامها در کمال خوبی گردش و تفرج کند عمارات و دهات و آبادیهای دلیجان تک
تک واقع و توی دره ها بنا شده است بازار و مخزن تجارتی دارد خیلی آباد شده هیچ نسبتی بحالت دوازده
سال قبل که دیده بودیم ندارد رودخانه که از دلیجان میگذرد اسمش آقستفا است راه همه جا از کنار رود
خانه است رودخانه در دست راست جاده واقع بود او اخر رودخانه خیلی شبیه برودخانه چالوس است
که از پنجه رستاق محال مازندران میگذرد و بدریا میریزد کوههای بلند در طرفین راه و رودخانه واقع است
رودخانه همه جا با ما همراه بود قدری که راندیم رسیدیم به ترسه چاپاری اینجا اسب عوض کرده راندیم تا رسیدیم
به (اوزون طالا) عمارتی نداشت الاچیق زده نهار ایرانی حاضر کرده بودند زیاد خان گنجه داماد همین
میرزای مرحوم اینجا حاضر بود و نهار را هم او حاضر کرده بود اگر چه اینجا با رطوبت و گلهای زیاد دارد و
جنگل است ولی هوایش گرم است رودخانه از مسافت زیادی باینجا مانده طرف دست چپ افتاد
از اوزون طالا الی آقستفا قزاق می نشینند قزاقش هم مسلمان است دوازده هزار خانوار هستند
این قزاقها تماماً کلاه پاپاق و لباس قفقازی میپوشند تیمور پاشاخان همه جا در رکاب است خلاصه
بعد از نهار بهمان ترتیب باز سوار شده راندیم بشهر قزاق این شهر را سفر سابق که آمدیم ندیده بودیم تازه
بنا کرده اند خانه و عمارات تازه زیادی ساخته اند و باز هم از نو میسازند نایب الحکومه گنجه (کنیش)
هم اینجا می نشیند قزاقخانه و قراولخانه خیلی خوبی ساخته اند خلاصه از آنجا گذشته راندیم تا رسیدیم به
آقستفا که دهی است و عمارتی دارد از اینجا راه آهن است پیاده شدیم سرباز و موزیکانچی و جمعیت زیادی
ایستاده بودند از جلو قشون گذشتیم ((پرنس شروانشیدزه)) حاکم شهر تفلیس جلو آمده بود نطقی
مبنی بر تهنیت ورود ما کرد امین الدوله و مجد الدوله و جهانگیرخان وزیر صنایع هم که پیش از ما از راه

از لی تفلیس آمده بودند در اینجا بحضور رسیدند رفتیم توی واکن در آنجا با امین الدوله وغیره قدری فرمایش
شد این ترنهای بهم بسته باندازه یک شهریست خیلی وسیع وطولانیست جمعیت زیادی جا میگرفت
این ترن هم از ترنهای سفر سابق که دیدیم اطاقهایش خیلی بزرگتر و پاکیزه‌تر و سقف اطاقها بلندتر است جمعیت
زیادی از ایرانی و فرنگی وغیره دو طرف واکن ما ایستاده بودند بقدر یکربع ساعت معطل شدیم تا ترن راه
افتاد دو سه ساعت طول کشید تا بتفلیس رسیدیم اطراف راه جلگه بسیار باصفا و از دور کوههای خیلی قشنگ
پیدا بود و گوسفند زیادی که بقدر ده هزار بنظر آمد میچریدند گوسفندهای اینجا و حالا مثل گوسفندهای فرنگ همه سفید
ولی دنبه است قدریکه از اقستفا گذشتیم به پل رودخانه کر رسیدیم که آب زیادی داشت و پل طولانی بروی
آن بسته بودند آب این رودخانه در جواد داخل رودخانه ارس شده بدریای خزر میرود خلاصه راندیم
رسیدیم بیک جائی که راه آهن بکوه برمیخورد چون کوه را نمیتوان خراب کرد ناچار راه را از بغل کوه که یکسمت
کوه و یکسمت دیگر همین رودخانه کر است ساخته‌اند از اینجا هم گذشتیم شهر تفلیس همانست که مکرر نوشته‌ام
در گودی واقع شده است و این رودخانه کر هم از وسط شهر تفلیس میگذرد نزدیک تفلیس باز راه بکوه و دره میخورد
اینجا هم یک کوهی را شکافته و بسطح زمین رسانده خیلی زحمت و مخارج گزاف این راه را ساخته‌اند رسیدیم بگار
شهر ترن ایستاد مهماندار عرض کرد باید فرمانفرمای قفقاز (پرنس دندوکف کورساکف) بیاید توی
کالسکه راه آهن آنوقت باهم برویم بگار ایستادیم فرمانفرما آمد توی ترن دست داده تعارف کردیم
فرمانفرما مردیست بلندقامت ریش سیاه و سفیدی دارد وسط ریش را میتراشد شصت و سه سال از عمرش
گذشته مرد بسیار خوش صحبت خوبیست باهم آمدیم پائین دم گار جمعیت زیادی بود ابتدا یک فوج سالدات
ایستاده بودند از جلو صف سرباز گذشته احوالپرسی و اظهار التفات ما را فرمانفرما بسربازها رسانید
آنها هم برسم نظامی جواب بلندی عرض کردند بعد آمدیم درب اطاق گار بیگلربیگی شهر و اجزای حکومت شهری
تمام حاضر بودند و برسم معمول نان و نمک بحضور آوردند. بعد بلافاصله از اطاق گار بیرون آمده با جانشین
توی کالسکه نشسته راندیم امین السلطان و سایرین هم از عقب ما آمدند سه فوج سرباز و سالدات طرفین
کوچه صف کشیده بودند دیگر شاگردهای معلم خانه ایستاده بودند فرمانفرما از طرف ما بسمت همه بلند
احوالپرسی و اظهار تفقد میکرد آنها هم جواب بلند میدادند خلاصه از پل کر گذشته رسیدیم بعمارت
جمعیت زیادی از مرد و زن طرفین کوچه ایستاده بودند و صداها را بلند میکردند درب عمارت پیاده
شده از پله بالا رفته داخل تالارهای بزرگ شدیم توی تالار صاحب‌منصبهای بزرگ تفلیس از نظامی و اهل
قلم وغیره صف کشیده بودند که تمام آنها را فرمانفرما معرفی کرد سه نفر قونسل هم از این قرار حضور داشتند

که آنها را نیز فرمانفرما معرفی کرد قونسول عثمانی قونسول فرانسه قونسول المان بعد باطاق راحتگاه خودمان رفتیم شهر تفلیس خیلی آبادتر از زمان سابق که دیده بودیم شده است عمارات عالی زیاد از دولتی و غیره دولتی از نو ساخته اند قدری در اطاق راحت شده بعد در باغ جلو اطاق خودمان که باغ کوچکی است قدری گردش کردیم از انجا بباغ بزرگ وسیعی دیگر که در آن طرف عمارتست رفته آنجا را هم قدری تماشا و گردش کردیم بسیار باغ عالی باصفای خوبیست یک کورهٔ و یک ارقالی و برتم انجا بود ارقالی اینجا چیز غریبی است خیلی بزرگتر از ارقالیهای ایرانست شاخش هم خیلی بزرگ و کلفت است هیچ نسبت بشاخ ارقالیهای طهران ندارد ولکن در ییلاق چکوش و خوش ییلاق خراسان این قسم ارقالی زیاد است خلاصه بعد از گردش آمدیم بعمارت اشخاصی را که امروز پریروز فرمانفرما معرفی کرد اگر میخواستیم باسم بنویسیم یک کتابی میشد همین قدر مینویسیم که هر کس از معتبرین نظامی و قلمی و غیره بودند بحضور آمدند شاهزادهای گرجستان را که با همان لباسهای قدیم خود بودند همه را بحضور آورده معرفی کرد صدیق السلطنه و ناصر الملک هم اینجا بحضور رسیدند شب هم خیلی خوش گذشت. (روز پنجشنبه پانزدهم). امروز بعد از نهار باید بمدرسه برویم و بعد بموزهٔ شهر تفلیس رفته تماشا کنیم نهار که خوردیم فرمانفرمای قفقاز حاضر شد و عرض کرد کالسکه حاضر است رفتیم با فرمانفرما سوار کالسکه شده راندیم امین السلطان و عزیز السلطان و امین خلوت و بعضی از پیشخدمتها با ما آمدند اول رفتیم بمدرسهٔ (اکول دکاده). بقدر چهارصد شاگرد داشت تمام مشغول تحصیل بودند موزیک زدند اطاقهای ایشان را گردش کردیم فرمانفرما همه جا از جانب ما احوالپرسی میکرد از انجا بیرون آمده رفتیم بمدرسهٔ (ژیمناس). درین مدرسه شاگرد زیادی مشغول تحصیل بودند مثل همان مدرسه گذشت بعد آمدیم بمدرسهٔ دخترها که در زیر حمایت زن (مادام جنرال شرماتف) است خود جنرال ناخوش بستری بود حاضر نشده بود زوجه اش حاضر بود با او دست داده صحبت کردیم درین مدرسه بقدر چهارصد نفر دخترهای بزرگ و کوچک مشغول تحصیل هستند اینمدرسه را هم گردش کرده بعد آمدیم بموزه موزه همان موزه ایست که سفر سابق هم دیده بودیم بعضی چیزها از قبیل بعضی مرغها و درختها و حیوانات و غیره علاوه شده است یکمرتبهٔ دیگر هم روی آن ساخته اند صورتهای اهالی قفقاز را با همان لباسهای آنها با موم ساخته اند چیزهای غریبی است انواع و اقسام اشیاء از حیوانی و نباتی و جمادی و سنگهای معدنی و غیره درین موزه هست در حقیقت اغلب اسباب این موزه از خود قفقاز و اطراف قفقاز است در آخر موزه خط خودم را که در سفر سابق برای یادگار نوشته بموزه داده بودم دیدم خیلی شکر خداوند را بجا آوردم که الحمد لله بسلامت دیگر بار بعد از یازده سال باینجا آمدیم مجدداً خطی نوشته انجا بیادگار گذاشتیم بعد مراجعت بمنزل کرده استراحت

بودیم امشب هم باید بطور رسمی در سر میز فرمانفرما شام بخوریم یکساعت بغروب مانده با لباس رسمی حاضر شدیم
فرمانفرما آمده عرض کرد شام حاضر است با هم رفتیم توی اطاق و تالار بزرگی که شام حاضر کرده بودند
فرمانفرما روبروی ما آنطرف میز نشسته بود دست راست ما امیرال پوپوف نشست دست چپ
ژنرال لیوتنان تردسکی و بعضی از اینها و جمعی از صاحب منصبان نظام قفقاز هم بودند روبروی تالار یک
بالکنی بود که موزیکانچیها در آنجا موزیک میزدند دسته مطرب و خوانندهٔ قراباغی هم در بالکن نشسته
میخواندند و میزدند خوانندهٔ قراباغیها بسیار خوب میخواندند و اشعار شیخ سعدی و خواجه حافظ را میخواندند خلاصه
بعد از شام هم باید با لباس رسمی بتماشاخانه رفت شام آوردند صرف شد تمام مجلس را با فرمانفرمای قفقاز
بزبان فرانسه صحبت میداشتیم بعد از شام برخاسته آمدیم در ایوان جلو تالار دیگری که بباغ نگاه میکرد
آنجا قدری نشسته با صاحبمنصبان تعارفی کردیم بعد آمدیم باطاق خودمان یک ربع ساعت طول کشید
که باز فرمانفرما آمده عرض کرد باید برویم بتماشاخانه با او از پله پائین آمده سوار کالسکه شده و با همراهان رفتیم به
تماشاخانه راه دوری بود وارد شده در لژ مخصوص خودمان نشستیم فرمانفرما در دست راست ما و امیرال
پوپوف مهماندار در دست چپ ما نشستند امین السلطان هم پهلوی پوپوف نشست صاحبمنصبهای
نظامی و غیر نظامی تفلیس و غیره هم توی صحن تماشاخانه روبروی ما ایستاده بودند با آنها تعارفی کردم پرده
که بالا رفت آنها هم نشستند یکدسته بازیگر که رئیس این تماشاخانه مخصوص همین تماشاخانه از پاریس آورده است
بازی درمیآوردند وضع این تماشاخانه را آندفعه که آمده بودیم در نظرم بود تماشاخانه کوچک کثیفیست
و مرتبه دار داما حالا مشغولند تماشاخانه جدید بزرگی میسازند آن تماشاخانه که ساخته شود عمل تماشاخانه
تفلیس خوب خواهد شد زنهای محترمین روس و گرجی تفلیسی هم با لباسهای رسمی نشسته بودند دو پرده بالا رفت
چون صبح باید حرکت بکنیم بعد از دو پرده برخاستیم آمدیم در باغی که متعلق بخود همین تماشاخانه است باغ کوچکی
اما خیلی مقبول و قشنگ است چادری زده میوه و بستنی حاضر کرده بودند پرنس فرمانفرما بعضی از زنهای
محترمین را آورده معرفی کرد از آن جمله زن وزیر عدلیه بود پهلوی ما نشست قدری صحبت کردیم بستنی
خورده قلیانی کشیده برخاستیم با پرنس در کالسکه نشسته آمدیم بمنزل.

روز جمعه ۱۶ [illegible]

امروز باید برویم [illegible] یکساعت از دسته گذشته پرنس فرمانفرمای قفقاز آمده عرض کرد وقت حرکت است
اول آمدیم توی تالار بزرگ کشیش اعظم تفلیس بحضور آمده و خطابه در تهنیت ورود ما خواند اظهار التفاتی باو شد
تمام صاحبمنصبان و جنرال با قونسولهای تفلیس که روز ورود ما حاضر بودند امروز هم حاضر شده بودند با آنها
مهربانی و اظهار التفات شد و با پرنس آمدیم در سر پله عمارت از آنجا پرنس فرمانفرما را وداع کرده توی
کالا

کالسکه چاپاری نشسته و راندیم باز بهمانطور سرباز و قزاق و پلیس شهر دو طرف کوچه صف بسته ایستاده
بودند جمعیت متفرقه هم مثل روز ورود زیاد بود ندا از وسط صفوف سرباز و قزاق و پلیس گذشته تا از شهر
تفلیس خارج شده براه افتادیم راندیم امروز در جزو صاحبمنصبان (کلنل دمنت ویچ). صاحبمنصب
قزاق را هم که اول برای تربیت سواره سبک قزاق ایران بطهران آمده بود دیدیم خلاصه راندیم در چاپار
خانه اول که سخط بود اسب عوض کرده در چاپارخانه دوم (ذلگان). نهار خوردیم نهار خوبی بود
بعد از نهار اسب عوض کرده راندیم در چاپارخانه (دوشت). اسب عوض شد بعد در چاپار
خانه (انانااور). اسب عوض کردیم بعد در (پاسانااور). اسب عوض شد و از آنجا
آمدیم به (ملیت). بهساعت از شب گذشته وارد شدیم امروز چهارده فرسنگ تمام راه
آمدیم اول راه که از تفلیس بیرون آمدیم جلگه بسیار خوب سبز و خرمی طرفین راه بود گلهای بسیار داشت کوهها دور
بودند رودخانه کر هم طرف دست راست ما بود که همه جا از کنار رودخانه میآمدیم کر خیلی آب دارد مثل یک
دریائیست دهات خوب و مرغوب در حول و حوش تفلیس واقع است مرتعی برای چرای گوسفند و قره مال و شتر
وغیره از اینجا بهتر نمیشود بسیار مرتع خوبیست یکفرسنگ و نیم که از تفلیس دور شدیم جلگه تمام شد و راه به تنگه افتاد
جنگل هم کم دیده میشود راه آهنی که از تفلیس به پوتی و باطوم میرود و تازه ساخته اند خطش از طرف دست
راست الطرف رودخانه کر کشیده شده است بقدر دو فرسنگی که راه راندیم رسیدیم به پل آهنی بسیار
معتبری که معبر کالسکه بخار است و خط راه آهن از روی آن میگذرد از اینجا راه آهن افتاد بدست چپ
جاده و رودخانه کر دست راست بود و همه جا تا مهمانخانه اول که سخط بود با راه آهن همراه بودیم از
اینجا راه آهن از ما جدا شد و رفت بطرف پوتی و باطوم و ما راندیم برای قفقاز قدری که رفتیم از پل
آجری محکم بسیار خوبی که یک چشمه بزرگ و یک چشمه کوچک داشت گذشتیم باز رودخانه کر دست
راست واقع است قدری دیگر که راندیم بده بسیار بزرگی رسیدیم که یک شعبه بزرگ آب رود
خانه کر از آن ده می آید و داخل رودخانه میشود از پل آن گذشته این شعبه بزرگ را گذاشتیم و دیگر ندیدیم
بهمان شعبه رو برود اگر آب گل آلود و تیره داشت و خیلی کمتر از شعبه اول بود گرفته و بدست راست خود
انداخته راندیم الی ملیت که منزل امشب است اما شعبه که کم که مینویسیم باز اینقدر آب دارد که با اسب نمیتوان
با آب زد این راه بعضی جاها جلگه و بعضی تنگه و دره وسیع سنگ است و در اطراف دهات ارامنه نشین
خیلی دارد هر چه میرویم راه سربالا میشود و کوهها ارتفاع بهم میرساند و هوا سرد و تر میشود دهات کرجیها در اطراف
این کوهها واقع است اما هر دهی ده خانه پنج خانه و بیست خانه تفاوت دارند دهات بزرگ نیست

مرتعهای بسیار خوب دارند همه سبز و خرم تمام خانها در دامنه های این رشته کوه واقع است دره های مهیب از
طرفین دیده میشود تمام سبز و خرم اند کوههای دو طرف. رودخانهای عظیم جاری شده برودخانه کر میریزد و این
رودخانه ها و نهرها چون باید از عرض جاده شوسه بگذرد و برودخانه بریزد راه را قدری خراب کرده بود سیل هم تازه
آمده است بعضی جاهای راه خرابی رسانده بود در این مراتع گوسفندهای سفید زیاد میچریدند و چوپانها بطور خوش
بالای سر آنها ایستاده خیلی حالت خوشی داشت هرچه بالاتر میرفتیم برف نزدیک شده و هوا سردتر میشد
قله های کوهها پوشیده از برف و بسیار مهیب است گاوهای بسیار خوب سر راه دیدیم که شبیه است بگاوهای
مازندران مادیان زیاد هم دیدیم خلاصه تمام این راه که آمدیم سبز و خرم و پرگل و باصفا بود بالا که آمدیم شکوفه
امرود و شکوفه های دیگر و شکوفه درختهای جنگلی که میوه خودرو دارند تازه باز شده بود و در این راه دولت
روس همه جا سربازخانه و قزاقخانه و قشون دارد و در حقیقت این راه نظامیست وقتی که وارد ملیت که منزل است
شدیم زیر پله عمارت یکدسته سرباز فوج گرجی با موزیک ایستاده بودند رئیس آنها (جنرال لیوتنانت
طرنطیر) بود از جلو صف سربازها گذشته داخل عمارت شدیم عمارت دو مرتبه ایست مرتبه فوقانی منزل ما است از
جلو این عمارت همان شعبه رودخانه کر که همه جا در دست راست ما بود میگذرد خیلی جای باصفائیست
کوههای بسیار مرتفع جنگل دارد در جلو این عمارت واقع است چراغان مفصلی کرده بودند امروز در مهمانخانه که نهار
خوردیم وقت نهار باران تندی بارید صدای رعد هم شنیده شد تا اینجا بودیم باران میآمد از اینجا که حرکت
کردیم باران ایستاد و هوا صاف و بسیار خوب شد اگر بنا میشد همه جا در راه ابر و رعد و باران باشد
خیلی بد میگذشت و احتمال هم میرفت سیل عظیمی جاری و راه را خراب کند چنانکه از سیل یکجا و جاها هم خراب
شده بود که بصعوبت گذشتیم باری الحمد لله بسلامت و خوشی وارد منزل شده شام خوردیم اینجا قدری آتش
بازی هم هوا کردند که خوب و باتماشا بود و بهوا که میرفت روی درختها میریخت و مثل ستاره افشان میشد
صداهای عجیبی هم میکرد اینجاها تازه یاس نفش یعنی لیلا دست آمده است از طهران که حرکت کردیم بیست
روز بود که یاس شیروانی تمام شده بود اما از طهران که بیرون آمدیم الی اینجا همینطور به نوبه در این منازل با
یاس نفش و شکوفه بودیم   عبارتیکه اعلیحضرت امپراطور در وقت احوال پرسی از سربازها و اهالی قشون
میگویند که ما هم در روسیه همان عبارت احوال پرسی از سربازها و قشون میکنیم بلفظ روسی و ترجمه آن بفرانسه
و روسی این است که در اینجا مینویسیم و آنچه را هم که سربازها در جواب عرض میکنند مینویسیم اعلیحضرت
امپراطور میگویند   سلامتید جوانان رشید   سربازها در جواب عرض میکنند   ما سلامت
اعلیحضرت شما را میخواهیم   تیرهای آهنی سیم تلگراف انگلیسها از طهران الی تفلیس همه جا همراه بود در استاسیون





Alexander Emperor of Russia

Alexander, Kaiser v. Russland
Alexandre Empereur de la Russie

Alessandro Imperatore della Russia

دوم که از تفلیس بیرون آمده و اسب عوض کردیم و راه آهن از طرف باطوم و پوتی رفت خط تلگراف هم از اینجا
جدا شده است از آنطرف رفت. (روز شنبه هفدهم). امروز باید برویم بولادقفقاز
صبح از خواب برخواسته دیدیم هوا صاف ولی ابر و باد است خیلی شکر کردیم چرا که اگر در این راه
ابر و باد و باران بود اسباب زحمت میشد و حرکت خیلی مشکل بود و همه کس میگفت هیچوقت این راه
بی ابر و مه و باد نبوده است خلاصه بهمان ترتیب سابق سوار کالسکه ها شده راندیم اگر امروز مه بود
محال بود که قله های کوه قاف و کزبک دیده شود ولی بواسطه خوبی هوا همه جا را دیدیم قدری که از ده ملت
گذشتیم از یک رودخانه عبور کرده و از پلی گذشته بر او پیچ پیچ ساخته افتادیم این راه را الحق مهندسها
بسیار خوب ساخته اند و تعریف دارد بطوری کوه بسیار بلند را راه ساخته اند که هیچ معلوم نمیشود
اسب و آدم سربالا میروند قدری که راندیم دست راست کنار جاده یک چشمه بود و فواره بسیار مقبولی
در آنجا ساخته بودند که آب آن خیلی جستن میکرد دست چپ هم همه جا دهات گرجیها تکنات دیده میشد که
در دامنهای کوه واقع است تمام کوه و دامنه سبز بود باز همانطور گوسفندهای سفید میچریدند خیلی عالم
و حالت خوشی داشت از کوههای طرفین هم چشمه های خوب باصفا جاری بود و آبشارهای خوب
داشت بیک آبشار بسیار بزرگی رسیدیم که خیلی تعریف داشت عجب این است که این نهرها و چشمه ها
که از اینطرف کوه جاری و داخل رودخانه میشود تمام صاف و پاک است هرچه هم از آنطرف کوه قفقاز
جاری و داخل رودخانه ترک میشود پاک و مصفی است اما همینکه داخل رودخانه شد گل آلود و مثل مرکب
سیاه میکرد این از خاکی است که در زمین رودخانه است خاکی دارد مثل خاکستر که آب را اینطور سیاه
میکند چند چاپارخانه تا ولادقفقاز اسب عوض شد از اینقرار است اول (کَدااوُر) چهارده ورس
و نیم دویم (کوبی) شانزده ورس سوم (قاضی‌بیک) که نهار در آنجا خورده شد و رودها
از یک میگویند هفده ورس اینجا سرحد خاک تفلیس است با ولادقفقاز حاکم تفلیس تا اینجا آمده بود از
اینجا مرخص شده رفت چهارم (لارس) چهارده ورس و نیم پنجم (بالتی) هفده ورس و از اینجا
ولادقفقاز دوازده ورس همینکه در قاضی بیک نهار خورده و سوار شدیم ابر و مه زیادی از روبروی
آنطرف ولادقفقاز بالا آمده بنا کرد بباریدن و خیلی شدید بارید تمام صحرا و سواران قزاق وغیره خیس آب
شدند و تا شهر ولادقفقاز همه جا بارید از نهارگاه که سوار شدیم دره تنگ شد و کوههای طرفین همه سخت
پر برف و بلند بود قدری هم جنگل داشت از اینجا تا مسافت زیادی راه را از بغله کوه تراشیده اند دست
چپ بغله کوه و دست راست پرتگاه است راه باخطری است رودخانه ترک هم از دست راست

از دره می آید و میرود از توی شهر ولادیقفقاز گذشته و از مزدک هم که شهریست عبور کرده از بالای پطروسکی
بندر پای خزر میرید حاکم ولادیقفقاز که ایالت ترک است اسمش سمیکالوف است که تا اینجا
گاه باستقبال آمده بود ریش داشت و کلاه پوست مثل کلاههای ایران سرش بود در ریش بزرگت ابود
در روسیه خیلی مرغوبست اغلب صاحبمنصبان ریش بلند بزرگ دارند و حقیقة ریش برای نوکر و
صاحبمنصب خیلی لازم است خلاصه یکساعت بغروب مانده رسیدیم بشهر ولادیقفقاز از دوازده سال
قبل که دیده بودیم آبادتر شده است همه جا از کوچها گذشتیم ایرانی زیاد اینجا هستند و تجارت و کارگری
می‌کنند کوچهای راست وسیعی دارد بعضی خانها و ابنیهٔ قشنگ عالی دارد این شهر مرکز قزاق و قشون است
بخصوص در تابستانها بیشتر میشود یک اردوی نظامی هم که یکفوج بودند در صحرا چادر زده بودند خلاصه
رفتیم رسیدیم بگار راه آهن در حالتی که باران شدید می آمد ایستادیم دم در فوج سالدات از جلو ما گذشتند
بعد داخل اطاق شدیم جنرالها و اهل قلم و خانمهای شهر را اینجا نگاه داشته بودند جنرال فرید
که از جلفا الی اینجا همراه بود همه را معرفی کرد و خودش مرخص شده رفت بتفلیس بعد داخل ترن راه آهن شدیم
ترن بسیار عالی خوبیست بخصوص اطاقهای ما که جای مخصوص اعلیحضرت امپراطور است هم با اسباب پذیرائی
آمده بودند کلنل کاولین رئیس راه آهن را هم که مرد قطور خوش بنیه ایست اعلیحضرت امپراطور
فرستاده اند که انشاءالله ما را تا پطرزبورغ ببرد حاکم شهر آمد توی واگن یا آلبوم بسیار خوبی هم از عکسهای
همین شهر و توابع آن بحضور آورد دو دسته موزیکانچی که یکدسته اش بچه‌ها بچه هم میزدند بسیار خوب
میزدند و میخواندند پای اطاق ما ایستاده بودند خیلی زدند تا وقت حرکت شد یکساعت از شب گذشته
حرکت کردیم باز باران می آمد شب بود جائی دیده نمیشد در استاسیونها که می ایستادیم گل اقاقیا و زنبق بنفش
وغیره دیده میشد که اولش بود شام را در ترن خوردیم شام خوبی بود کوماندان قطار این راه آهن که مخصوصا
از پطرزبورغ مأمور شده است اسمش (کاپیتن بوانت) امروز بعد از طی مسافت زیادی ما را
آهن بمنزل قفقازسکی رسیدیم آتامان قزاق که اسمش (جنرال لیونوف) است در توی کالسکه
راه آهن بحضور رسید منزل این آتامان در (نکاودناواد) است که از آنجا تا اینجا که باستقبال
آمده و بحضور رسید دویست ورس راه است این شخص بسیار معتبر است یعنی منصب آتامانی قزاق
در روس دارد خیلی اعتبار دارد از اینجا هم یک خط راه آهن میرود تا کنار بحر سیاه . (روز یکشنبه
هیجدهم) . ما دیشب در راه آهن قدری بیخوابی کشیدیم بعد خوابیدیم صبح که برخاستیم هوا آفتاب
و کمی هم ابر بود اما بسیار سرد بود تمام شیشه‌های واگن را انداخته بودیم قدری که از روز گذشت اعتمادالسلطنه

به حضور آمده قدری کتاب فرانسه خواند نهار را من در کالسکه خوردم ملتزمین و همراهان باید در استاسیون
تخوردنسکایا نهار بخورند از ولادیقفقاز تا این نهارگاه چهارصد و هشتاد و دو ورس راه است که از
دیشب نیمساعت بغروب مانده که راه افتاده ایم تا امروز که هفت ساعت بغروب مانده این همه
راه طی شده است که تخمیناً هشتاد فرسنگ راه است پیشخدمتها و ملتزمین در این استاسیون پیاده
شده رفتند در تالاری نشسته نهار خوردند در استاسیونهای اینجا گندم زیادی توی کیسه ها ریخته گذاشته
اند که بفروش خارجه برسد روز یکم از استاسیون اقسفا سوار راه آهن شدیم قطارهای واگن آهنی که یک
چیز بزرگ طولانی است شبیه به یک تجار ساخته اند میانش خالیست قطارها که البته هر قطاری دویست
سیصد از این دیگها بود هم حرکت مینمودند و حاضر حرکت بودند این دیگها را از بادکوبه نفت پر کرده
و حمل باطوم نموده از اینجا بفرنگستان میبرند خیلی بارکشهای بزرگ عجیبی است خلاصه بعد از آنکه قدری طی
مسافت کردیم بشهر کین لاکف رسیدیم باز قدری دیگر رفتیم بده سالارت رسیدیم در اینجا هم استاسیونی
دارد که اسمش کاگال است قشنگی است امروز در سر راه چند رودخانه بزرگ دیده شد وقتی که نزدیک
رستف رسیدیم رودخانه دن از طرف دست راست از جلو شهر گذشته داخل دریای آزوف
میشود قدری که راندیم این راه تنگ شده آب رودخانه از طرف پیدا ند و آب دریاچه این طرف از
پلی گذشتیم که خیلی طولانی بود نزدیک شهر هم یک پل بسیار طولانی آهنی مفصل بود که از روی آن عبور کردیم
از این پل خیلی با احتیاط گذشتیم و آهسته میرفتیم رودخانه دن خیلی آب دارد و از جلوی شهر میگذرد شهر هم
در بلندی واقع شده و بواسطه اینکه مشرف باین رودخانه و دریاچه است خیلی قشنگ و باشکوه است
بعضی از خانه‌های این شهر را وقتی که سیلاب می آید آب میگیرد و هر وقت که آب کم شود از آب خارج میشود
نیمساعت بغروب مانده وارد رستف شدیم حاکم رستف پیرمردی بود ریش سفید و شاخی داشت
و عصای بزرگی در دست گرفته بود این شخص هم حاکم رستف است و هم آتامان قزاق اینجا است محل
دار الحکومه و خانه اش در نوه‌چرکس است ولی برای استقبال ما باینجا آمده بود اسمش (پوکتین
نیکلای ایوانیویچ شیناپول مرسکی) است یکفوج سرباز هم در اینجاست که قزاق هستند هر وقت
بخواهند سوار میشوند و گاهی هم مثل سالدات پیاده میباشند اینها قزاق دن هستند کماندان قشون
ساخلوی رستف اسمش (کلنل زاگریاجسکی) مرد تومند خوش روئی است لباسهای ماهوت
آبی پوشیده بود اول که برستف رسیدیم یک زمین باریکی مابین رودخانه و دریاچه بود که از روی
آن عبور کرده قدری که رفتیم از پل کوچکی گذشتیم که آب سیلاب کمی از زیر آن میگذشت همراهان در استاسیون

رستف شام خوردند طرف دست راست که سمت استاسیون بود جمعیت زیادی از محترمین و زنهای
بسیار خوب ایستاده بودند که هوراهای بسیار بلند میکشیدند در طرف دست چپ هم جمعیت بسیار
از رعایا ایستاده بودند و متصل هورا می کشیدند و ما هم متصل بدو طرف جواب میدادیم خلاصه از کالسکه
پیاده شده از جلو صف فوج قزاق گذشتیم حاکم رستف عاظم صاحبمنصبان وغیره را معرفی کرد کلانتر اجزای
حکومت شهر بطوریکه رسم است نان و نمکدان توی مجموعه های مطلا وغیره گذارده بحضور آوردند جمعیت
ایرانی در اینجا زیاد است همه آمده در یک صف ایستاده بودند بعد برگشته رفتیم توی کالسکه از
اشخاصی که در اینجا با لباس رسمی بحضور رسیدند علی بناد بیک قونسول عثمانی که مرد خوب انیست و قونسول امریکا
که پیرمردیست اصلاً انگلیسی و اسمش (جون ماکین تش) عرض میکرد اینجا ۰۰۰۰ سال است در این شهر
هستم خلاصه بعد از اتمام شام کالسکه براه افتاد تفاوت و اختلاف درجه افق اینجا با طهران حالا که اول
جوزاست یکساعت است یعنی در طهران یکساعت زودتر از اینجا غروب میشود در اوقات طغیان رود
خانه دن مثل این اوقات خیلی از خانهای این شهر را احاطه میکند که با قایق عبور و مرور میکنند تا کم کم آب
فرو می نشیند و دور عمارات خشک میشود یک شهر کوچک دیگر هم آخر شهر رستف یعنی نزدیک باینجا
است که آنهم روی تپه واقع و اسمش نخجوان است و ارمنی نشین است گویا از نخجوان این ارامنه را در قدیم
کوچ داده آورده اینجا نشانده اند خلاصه راندیم من در واگن شام خوردم بعد رسیدیم به شهر نوهچرکس تمام
شهر را چراغان کرده بودند واگن ما اینجا قدری ایستاد از رستف تا اینجا چهل و هفت ورس است اینجا هم
جمعی صاحبمنصب و زن و مرد زیادی سر راه حاضر شده هورا می کشیدند هوای اینجا بسیار سرد است
و هرچه بالاتر میرویم سردتر میشود قدری که از شب گذشت خوابیدم ۰ روز دوشنبه نوزدهم

دوشنبه نوزدهم

دیشب در راه آهن خوابیده در ساعت هفت از خواب برخواستم باستاسیون چرت کوا رسیده
بودیم که از رستف الی اینجا پنجاه فرسنگ و یک میل راه است که از دیشب الی حال آمده ایم هوا صاف و
آفتاب است اما بسیار سرد است صحراهای اینجا امروز پست و بلند و دره و ماهور بود لاکن ارتفاعی نداشت
همه زمین و تپه ها زراعت دیم است حاصل زیادی میکارند حاصل اینجا در این وقت مثل سیزده عید نوروز
طهرانست دهات معتبر بزرگ امروز خیلی دیده شد خانهای دهات تماماً بترکیب آلاچیق ترکمانی است
اما خیلی محکم و اندرون قشنگ است دیشب که ما خواب بودیم از شهر کزلف گذشته ایم چراغان خیلی مفصلی
کرده جمعیت زیادی هم از اهل شهر سر راه ما جمع شده خواسته بودند که ما را هم بیدار کنند بیدار نکرده بودند
و از آنجا گذشتیم امروز نهار را ملتزمین یاوره استاسیون اینجا لوفکا خوردند غروب آفتاب وارد شهر وارونج
شدیم

شدیم شهر وایوچ بسیار شهر خوبی است زمین شهر پست و بلند است از میان شهر یک رودخانه میگذرد
یک نصف شهر آنطرف رودخانه و نصف دیگر اینطرف واقع است خانهای خیلی قشنگ دارد بام خانها
تمام آهن است باغات خوب و اشجار زیاد دارد شهر معقول خوش روح باصفائیست بعضی از خانها که
دیده شد بقدری معقول و قشنگ بود که مثل جعبه های شیرینی میشود در کار و ایوچ حاکم آنجا که اسمش « بوغدا
نوویچ » است با تمام صاحبمنصبان بحضور و استقبال آمده بودند جمعیت زیادی هم از اهل شهر جمع شده بود
اینجا مدرسهٔ نظامی دارد و شاگرد زیادی از مدرسهٔ نظامی همه یک قد و یک سن و یک لباس بطرز بسیار خوب
درب کار صف کشیده ایستاده بودند یکفوج سالدات هم در کار صف بسته بودند بسیار فوج خوبی بود و این شهر
شصت هزار جمعیت دارد از کالسکه پیاده شده رفتیم از جلو صف سرباز با و شاگرد های نظامی گذشته با صاحب
منصبها و حاکم خیلی فرمایش و صحبت کردیم سالدات هم از جلو دفیله کرد بعد آمدیم توی واگن و شب را هم در واگن
همینطور که راه میرفت شام خورده بعد از شام خوابیدیم « روز سه شنبه بیستم » صبح در راه آهن
از خواب برخواستیم امروز در اطراف راه آبادی زیادتر از روز های دیگر دیده میشود دهات و آبادیهای خوب
زیاد در طرفین راه واقع است قدریکه رانده رسیدیم بشهر ریازان اینجا کالسکه بقدر سی دقیقه توقف
کرد حاکم قلمی اینجا که مردی لاغر و بلند بالا و اسمش « پطرفسکی » است بحضور آمد سرباز و موزیکانچی شهر در
کار صف کشیده بودند از کالسکه پیاده شده رفتیم پائین از جلو صف سرباز و موزیکانچی گذشته از صاحبمنصبها
احوالپرسی کرده آمدیم بالا این شهر بالنسبه کوچک است و جمعیتش کلیةً سی هزار نفر بدر رودخانه از این شهر میگذرد که اسمش
« اکا » میباشد این رودخانه در بالای « نژنی نوغرود » داخل ولگا شده و از آنجا بدریای خزر
میرود میتوان از اینجا بکشتی بخار نشسته رفت بدریای خزر و ایران دیروز که از لیپتسکی گذشتیم زنهای آنجا
لباسهای قرمز زراق دار پوشیده و بسبک و رسم قدیم روس سر و گردن را با مهره ها و مروارید های بدلی خیلی
طرز خوشنمائی بود زینت کرده بودند خلاصه قدری دیگر که رفتیم بشهر « کالمنا » رسیدیم رودخانه « لدکا »
در اینجا درست دیدیم رودخانهٔ عظیمی است پل آهنی دارد از روی پل عبور کردیم در اینجا نایب الحکومهٔ شهر مسکو
که اسمش « گالیتسین » است بحضور آمد جوان خوبیست فرانسه را هم خوب حرف میزند سفر اول هم
که باینجا آمدیم همین شخص را دیدیم که در آنوقت سرایدار باشی عمارت کرملین بود حالا هم که نایب الحکومه شده
باز کلیدی بدوشش آویخته بود معلوم میشود که حالا هم نایب الحکومه و هم سرایدار باشی است دو نفر هم از جانب
وزیر امور خارجهٔ روس « ژیناویف » آمده بودند و در اینجا بحضور رسیدند قدریکه آمدیم ملتزمین در
استاسیون نهار خوردند بعد باز راندیم تقریباً چهار ساعت بغروب مانده وارد کار مسکو شدیم شهر مسکو

شنبه

منظره خوبی داشت. (پرنس دالغوروکی) حاکم کل ایالت مسکو سر راه آهن ایستاده بود داخل کالسکه
شده بحضور رسید پنجاه و دو سال است در اینجا حاکم است در دو سفر سابق که آمدیم همین جا او را دیدیم صورتاً هیچ
تغییری نکرده بعینه همان است که پیش دیده بودیم بلکه قدری هم چاق‌تر شده است هشتاد و سال عمر دارد
این دو نفر که از جانب وزیر امور خارجه (وزیناویف) آمده بودند یکی (جاذیلوفسکی) است که از
جانب وزیر امور خارجه آمده و فارسی را خوب حرف میزند روسی و چهار سال قبل هم در ایران بوده است دیگری
که از جانب وزیناویف آمده اسمش اقاپیف است اینها از اجزاء مجلس آنه یا نیکت هستند خلاصه
تمام همراهان و ملتزمین با لباس رسمی پوشیده بودند و اکن پایین آمدیم جمعیت زیادی از صاحبمنصبان و مردمان همراها
و مردم شهر بودند و اهالی شهر صدای بسیار بلند هورا میکشیدند از جلو صاحبمنصبان و اهل قلم گذشتیم معرفی شدند
کالسکه اسبی حاضر بود من و جنرال دالغوروکی حاکم سوار شده راندیم از برای عمارت کرملین پرنس دالغوروکی عرض کرد
که این کالسکه مخصوصاً اعلیحضرت امپراطور از پطرزبورغ برای سواری ما فرستاده اند ما هم اظهار امتنان
کردیم شهر کالُمنا اول خاک مسکو است که وقت ظهر بانجا رسیدیم کارخانجات آهن سازی زیاد دارد و رودخا
نه اُکا که از اینجا میگذشت کشتی بخاری در رودخانه دیده شد گفتند همینطور میرود به وُلگا و از اینجا بدریای مازندران
میرود و شهر کوچکی که امروز در اینجا نهار خوردیم اسمش برنتس است   امروز کاغذ از پطرزبورغ از نایب وزیر مختار
ایران رسید که نوشته بود از قراریکه معلوم میشود بعد از حرکت ما از پطرزبورغ عروسی خواهد شد یعنی جشن عروسی نواب (
گراندوک پل) برادر اعلیحضرت امپراطور با پرنسس یونان گرفته خواهد شد و دیگر اینکه پرنس منتسکو)
یعنی فرمانفرما امروز یا فردا وارد پطرزبورغ شده در عمارت زمستانی منزل خواهد کرد دسته چهار نفر هم از اجزاء او و
غیره همراه دارد و تا ایام عروسی نواب گراندوک پل در پطرزبورغ توقف کرده بعد از عروسی خیال دارد که از راه
برلن باکسپوسیون پاریس برود   خلاصه با پرنس دالغوروکی که بکالسکه نشسته بطرف شهر روانه شدیم
از کار ما عمارت کرملین همه جا طرفین راه عمله پلیس و ژاندرمها با کمال نظم ایستاده و دسته جات موزیکانچی
موزیکان میزدند و اهل شهر از مرد و زن هورا میکشیدند و با کمال شوق و ذوق و از صمیم قلب ما را می پذیرفتند
از نزدیک برج ساعت معروف مسکو گذشته و از توپهاییکه دولت روس در جنگ ناپلیون اول از فرانسه ها
گرفته است گذشته وارد عمارت کرملین شدیم صاحبمنصبان روس و ملتزمین رکاب خود ما همه بودند طالارها
و اطاقها همان است که تفصیلش را در روزنامه دو سفر سابق نوشته ایم دیگر لازم نیست مکرر کنیم همه همراهان ما را
در همین عمارت جا داده اند بسیار عمارت وسیع پر زیوری است امشب را منزل پرنس دالغوروکی حاکم مسکو
بشام مهمان هستیم و از اینجا باید به تیاتر برویم نزدیک غروب رفتیم منزل پرنس دالغوروکی خودش دم راه پله

صاحب‌منصبان نظامی روس ایستاده بودند ملتزمین ما هم با لباس رسمی همه حاضر شده بودند وارد عمارت پرنس
دالغوروکی شدیم خیلی خوب عمارتیست در دو سفر سابق که آمده و این عمارت را دیده بودیم بعینه همانطور است
هیچ تغییری نکرده چیزیکه بعد از امسال افزوده شده و تازگی داشت پنج چهل چراغ در اطاق شام بود که با چراغ
استیسه روشن کرده بودند و کاسهای جیوه رنگ داشت خیلی قشنگ و با جلوه بنظر آمد و تمام تالار را
مثل روز روشن کرده بود در حالتی که چشم را هم نمیزد در دو سفر سابق در همین تالار هم ببال و هم بشام دعوت شده
بودیم امشب همین شام تنها است شام صرف شد اشخاصی که با ما در سر میز شام نشسته بودند جمعی از خانمهای
فرنگی و جنرالها و صاحب منصبان بزرگ روس وغیره بودند در اطاق جنب این تالار هم میزی دیگر بود که
جمعی از جنرالهای روس و بعضی از ملتزمین رکاب ما وغیره در سر آن میز شام خورده بودند بعد با پرنس دالغوروکی
بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه در لژ طبقه دوم روبروی سن یعنی محل بازی نشستیم پرنس دالغوروکی و امیرال
وپوف مهماندار پهلوی ما نشسته بودند زنهای فرنگی در طبقات بالا نشسته و ملتزمین ما هم در لژ نزدیک
سن بودند چراغهای گاز وغیره جلوه خوبی داشت پرده بالا رفت بازیگرها با اقسام مختلف رختها پوشیده
ایستاده بودند اصل بازی این بود که پسر پادشاه عروسی میکرد و از طوایف مختلفه با لباسهای عجیب و غریب
برای تهنیت میرقصیدند که بهتر از این رقص نمیشود بعضی پردهای دورنما هم در عقب آنها تشکیل داده بودند که مثل
عالم خیال بنظر میآمد همه قسم رقص کردند و پرده افتاد بعد از آنجا برخاسته آمدیم یک طبقه پائین تر در لژ نزدیک
سن نشستیم دوباره پرده بالا رفت و رقص کردند باز پرده افتاد بعد برخاسته رفتیم بکالسکه نشسته پرنس
دالغوروکی هم آمد پهلوی ما نشست بر قدری اصرار کردیم که دیگر با ما همراهی نکرده بمنزل برود نپذیرفت و آمد
ما را بعمارت کرملین رسانیده آنوقت مراجعت کرد. (روز چهارشنبه بیست و یکم) امروز
در مسکو توقف شد امشب شام را هم در اینجا میخوریم و بعد بسمت پطرزبورغ حرکت میکنیم صبح برخاستیم
نهار را هم در همین عمارت خوردیم علامشاه میرزای پسر مرحوم بهمن میرزا امروز در اینجا بحضور رسید جوانی است
در اینجا تحصیل میکند کرملین در حقیقت یکقلعه ایست دروازه دارد ارک بزرگی است یکنوع پرتوغال در اینجاها
دارد که مغزش هم قرمز است امروز رفتیم بحمام حمام خوبی بود خزانه طولانی از سنگ مرمر داشت دو شیر یکی
آب گرم و یکی آب سرد باز کردند تا خزانه پر شد یک دوش هم بود دوش لفظ فرانسه است یعنی یک آبنما
ساخته اند که لولها دارد و سرش مثل آب پاش است بهمه بدن آب میپاشد و بسیار نافع از برای بدن است
خلاصه بیرون آمده رفتیم بعمارت و از آنجا رفتیم به موزه تماشا. گردش کردیم عمارت موزه دو مرتبه دارد که
اسباب چیده اند صاحب‌منصبان روس و ملتزمین رکاب خودمان همه حاضر بودند بالا و پائین را گردش کردیم

بزرگ موزه که مرد ریش سفید بلند قدی است و اسمش (قسلمونوف) است در دو سفر سابق هم که اینجا آمدیم
مستحفظ موزه همین مرد بود و یک مرد ریش سفید دیگر هم بود که معاون این دیگری بود هر دو اسباب موزه را عرض
و معرفی میکردند چیزهای قدیم و هدایای سلاطین قدیم و اسباب کهنه مثل تخت فیروزه که شاه عباس صفوی
هدیه فرستاده و بعضی زین و برگها که سلطان عثمانی فرستاده همه درین موزه موجود بود و تفصیل آنها را مفصلاً
در روزنامه سابق نوشته ام دیگر در اینجا لازم نیست مفصل نوشته شود بعد از گردش زیاد آمدیم بعمارت
عکاسی حاضر شده بود که عکس ما را بیندازد رفتیم توی گلخانه عکسی انداختیم شام که خوردیم بعد از شام پرنس والغوروکی
با صاحبمنصبان بحضور آمدند در ساعت نه از ظهر گذشته با آنکه هوا سرد بود با پرنس در کالسکه روباز نشسته
رفتیم بگار تمامی اهل شهر در راهها بصدای بلند هورا میکشیدند و همه شهر را چراغان کرده و چهتابهای سرخ و
زرد و الوان مختلف دیگر روشن کرده بودند گاری که حالا باینجا باید برویم گار پطرزبورغ است غیر از آن گاری است
که روز ورود پیاده شدیم راه هم خیلی دور بود رسیدیم باطاق گار پیاده شده رفتیم توی اطاق پرنس و تمام صاحب
منصبان هم حاضر بودند نشان قدسی به پرنس التفات کرده بودیم بسینه اش زده بود بقدر ده دقیقه در اطاق
معطل شدیم تا ترن بخار حاضر شد رفتیم بواگن خودمان این همان ترن است که پیش نشسته بودیم تمام ملتزمین منزلهای
خودشان را بلد بودند هر کسی در جای خود قرار گرفت اعتمادالسلطنه هم آمد توی واگن ما قدری روزنامه
اروپ خوانده رفت بعد خوابیدیم (روز پنجشنبه بیست و دوم) صبح برخاستیم قدری که
طی مسافت شد بولخوا رسیدیم که رودخانه خوبی از اینجا میگذشت و اطراف رودخانه بقدر نیم فرسنگ
لش آب بود در رودخانه و پل هم بهمان ولخوا موسوم بود یکساعت بظهر مانده باستاسیون لوجان رسیدیم
در اینجا صرف نهار شد در رودخانه ولخوا اگرچه زیاد بود یک کشتی بخار هم دیده شد اطراف رودخانه
همه خانه و عمارت است جای باصفای خوبیست دیشب که از مسکو بیرون آمدیم تمام شب را راه می آمدیم
و جائی دیده نشد صبح که برخاستیم دیدیم صحرا جنگل و اشجار سرو و کاج و چپیت است درخت چپیت شبیه
بدرختهائیست که در بغلهٔ شهرستانک البرز طهران در آمده است و چوب چپیت را در ایران
قنداق تفنگ میسازند چوب سخت موج داریست اینجا خیلی بود تا چشم کار میکرد صحرا جنگل و درخت بود
اما زمین اینجا مثل سایر زمینها که پر گل و سبزه بود نیست تمام خاک است حتی طیور و وحوش و گلهای گوسفند
و خوک هم بقدری که در آن طرفها دیدیم در اینجا دیده نشد از مسکو تا پطرزبورغ آبادی بزرگ معتبر جمعیتی
هم هیچ ندیدیم در دستاسیون توبان که برای تماشا توقف کردیم ترن بخاری رسید که زینا ویف وزیر مختار
سابق ایران در آن ترن نشسته باستقبال آمده بود و آمد توی ترن ما بحضور رسید و در همان ترن ما ماند

به پطرزبورغ بیاید باید در ساعت دو فرنگی یعنی دو ساعت از ظهر گذشته در کارپطر حاضر باشیم هرچه میرفتیم
اطراف راه کارخانجات زیاد دیده میشد که در کار بود و دود میکرد و آباد و بهار زیاد بود یک سند امیرال
پوپوف هم پیش ما بود و معرفی کارخانجات و دهات و اطراف را مینمود ما و تمام ملتزمین با لباس رسمی
پوشیده منتظر ورود اعلیحضرت امپراطور بودیم ده قدم مانده بود که برسیم بجائیکه پیاده شویم یکدفعه اعلیحضرت
امپراطور پیدا شدند ما هم از ترن پیاده شده رفتیم پیش با اعلیحضرت امپراطور دست داده تعارف کردیم
و با ایشان از جلو صف قشونی که حاضر کار بودند گذشتیم و اعلیحضرت امپراطور آنها را معرفی نموده بعد
نواب ولیعهد و شاهزادگان و پسرهای امپراطور و تمام خانواده سلطنت روس را که با اعلیحضرت
امپراطور آمده بودند معرفی نمودند با همه دست داده تعارف کردیم آنوقت با اعلیحضرت امپراطور
بکالسکه نشسته راندیم برای عمارت دو سمت خیابان قشون صف کشیده بود و این قشون مرکب بود
از فوج بحری و فوج خاصه و اجزای مدرسه وغیره وغیره که همه را اعلیحضرت امپراطور معرفی میکرد و در پشت صفوف
افواج اهالی شهر ایستاده بودند و هورا میکشیدند افواج خیلی خوب و منظم ایستاده بودند این خیابان معروف
به خیابان نفسکی است خلاصه آمدیم تا رسیدیم به عمارت زمستانی اعلیحضرت امپراطور که در دو سفر سابق هم
اینجا منزل کرده بودیم پیاده شده با اعلیحضرت امپراطور از پله بالا رفتیم توی این عمارت جمعیت زیادی
از پیشخدمت و صاحبمنصب و اهل دربار و اهل نظام و اهل علم وغیره وغیره با لباسهای مشعشع بسیار خوب
حاضر و ایستاده بودند اعلیحضرت امپراطور همه را معرفی کردند تا رسیدیم بتالار بزرگ که اعلیحضرت امپراطریس
زوجه اعلیحضرت امپراطور با دهبیست نفر از خانمهای معتبر محترم ایستاده بودند با اعلیحضرت امپراطریس
دست دادیم و ایشان سایر خانمهای محترم را معرفی کرده با آنها هم دست داده تعارف کردیم بعد
من با اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس آمدیم توی اطاقی که برای منزل مخصوص ما معین کرده بودند [illegible]
قدری در خلوت ایستاده بعد اعلیحضرتین امپراطور و امپراطریس رفتند و من در اطاق خودم همینطور با لباس
نشستیم ولیعهد روس هم جوان بسیار خوب خوش روی خوشگلی است بیست و سه سال دارد از عجایب این است
که هوای امروز صاف و آفتاب ولی باد بسیار ملایم و خوب بود خلاصه قدری که در اطاق خود ماندیم
برخاسته با امیرال پوپوف از چند اطاق گذشته آمدیم پایین سوار کالسکه شده رفتیم بازدید اعلیحضرت امپراطور
رسیدیم پله عمارت امپراطور آنجا پیاده شده رفتیم بالا اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس منتظر بودند رفتیم توی
اطاق نشستیم اعلیحضرت امپراطور و اعلیحضرت امپراطریس و نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور نشسته
بودند فرستادیم (سلکف) مترجم را هم حاضر کردند بقدر نیمساعت صحبت داشتیم بعد با اعلیحضرت

امپراطور برخواسته آمدیم پایین من با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته رفتیم برای بازدید شاهزاده‌هایی که
بکار آمده بودند و درین ضمن خیلی سیاحت کرده مردم زیاد و کالسکه‌های زیاد و بناهای عالی دولتی و غیر
دولتی و وزارتخانه‌های معتبر دیدیم خلاصه تماشای کاملی کرده بعد از یکساعت بمنزل آمده قدری که راحت
کردیم عرض کردند شاهزاده منتنگرو که دیروز به پطر آمده و در عمارت زمستانی منزل دارد میخواهد بدیدن
ما بیاید دوباره لباس رسمی پوشیده شاهزاده منتنگرو را پذیرفتیم مرد بیست قرمزروی و فربه لباس
منتنگرو را پوشیده بود و لباس قشنگی است پسری هم داشت خیلی خوش رو هر دو نشستند صحبت
کردیم بزبان فرانسه حرف میزدند دخترهای پرنس منتنگرو هم چهار ماه است که در پطر هستند بعد
برخواسته رفتند ما هم برخواسته قدری در عمارت مشرف برودخانه نوا گردش کردیم ملتزمین رکاب ما
اغلبی در هوتل و بعضی هم درهمین عمارت زمستانی منزل دارند در ساعت هفت بعد از ظهر باید شام رسمی
با اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس بخوریم نزدیک بوقت شام که عصر بود با امیرال پوپوف بکالسکه
نشسته رفتیم بمنزل امپراطور اعلیحضرتین امپراطور و امپراطریس توی اطاق ایستاده بودند بعضی از جنرالهای
بزرگ و شاهزاده‌ها و خانمها هم بودند ما قدری با امپراطریس و خانمها صحبت کردیم تا اعلیحضرت امپراطور آمد
گفتند شام حاضر است اعلیحضرت امپراطریس دست بدست من داده و اعلیحضرت امپراطور هم بازو ببازوی
زوجهٔ برادرشان داده آمدیم سمت اطاق شام داخل شدیم اطاق سفید بسیار قشنگ بزرگی بود که مجلس بال هم
درهمین اطاق منعقد میکنند بسیار خوب میزی چیده بودند میز دیگری هم جلو ما چیده بودند که بعضی از ایرانیها
و فرنگیها در سر آن میز نشسته بودند دست راست من پرنس دوالی منتنگرو نشسته بودند دست چپ من
اعلیحضرت امپراطریس نشسته بودند مقابل من هم اعلیحضرت امپراطور نشسته بودند سایرین هم هر یک بجای خود
نشسته شام صرف شد تمام چراغهای این عمارت زمستانی را از چهل چراغ و جار و غیره که از الکتریسیته
روشن میشود و در خود روس درست کرده اند در سر شام اعلیحضرت امپراطور برخاسته بسلامتی ما نطق
کردند ما هم بسلامتی اعلیحضرت امپراطور جام شربتی خوردیم در بین شام موزیک هم میزدند شام که تمام
شد آمدیم بالا در یکی پنجره رو برو بود و آفتاب تازه میرفت که از پشت رودخانه نوا غروب کند خیلی
تماشا داشت خلاصه درین تالار که آمدیم تمام اشخاصی که سر شام بودند از ایرانی و فرنگی و زن و مرد حاضر
شدند غیر از اجزای سر شام هم جمعیتی بودند با همه صحبت کردیم «جنرال نوالک» «جنرال کشلف
مهماندارهای قدیم السفر خودمان را هم اینجا دیدیم برادر پرنس والغورکی هم دیده شد خیلی از پرنس دالغورکی
بلندتر و قوی‌تر است و ریش درازی دارد خیلی مرد محترمیست و در خدمت اعلیحضرت امپراطور سمت

یشبکت قاسی باشی کری دارد بعد از صحبت زیاد باز با علیحضرت امپراطریس آمدیم باطاق علیحضرت
امپراطور امپراطور هم آمدند قدری هم باز اینجا صحبت کردیم بعد امپراطور و امپراطریس ماندند و من از پله ها
پائین آمدم نواب ولیعهد روس هم تا پای پله ما را مشایعت کردند از اینجا با نواب ولیعهد خداحافظ
کرده با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته آمدیم منزل قدریکه استراحت کردیم امیرال پوپوف آمده
عرض کرد چراغان بسیار خوبی در شهر کرده اند خوبست تماشا بروید من هم قبول کرده فرستادیم کالسکه
حاضر کردند با امیرال پوپوف توی کالسکه نشستیم هوا هم بشدت سرد بود در توی کالسکه هم باز بود
بعضی از پیشخدمتها و ملتزمین ما هم عقب ما سوار کالسکه شده میآمدند بسیار خوب چراغانی از گاز و
الکتریسیته کرده بودند جمعیت زیادی هم جمع شده بود و مشغول عیش بودند و ما را که میدیدند هورا میکشیدند
شدت سرما نگذاشت که زیاده گردش کنیم مراجعت کرده بمنزل آمده خوابیدیم دو غلام سیاه که ریشها
و سبیلهای خود شان را تراشیده و خیلی پیر و شبیه بخواجه ها میباشند در باطاق ما ایستاده اند
روز جمعه بیست و سیم) صبح برخواستیم نهار را در منزل خوردیم امروز اشخاص مختلف بحضور
آمده و رفتند اول رضاقلی میرزای پسر مرحوم بهمن میرزا بحضور رسید آدم با بنیه ایست عرض میکرد که در این
روزها پسر سی ساله داشته با یک دخترش مرده اند اسباب تاسف ما شد بعد سفرای دول خارجه بحضور
آمدند اول آنهائیکه سفیر کبیر بودند یکیک در اطاق خلوت بحضور رسیده بعد هم تمام سفرا در اطاقی جمع شده
یکدفعه همه را دیدم اسامی آنها از اینقرار است سفرای کبار (المان) جنرال اجودان (شوای نیتس
عثمانی (مشیر شاکر پاشا جنرال اجودان) . (اطریش ولکنشتین) . (انگلیس سر مریه) .
فرانسه مسیو لابوله) (ایطالیا ماروکتی) . (وزرای مختار) . سوئد و نروژ) . (پرتغال
بارون دسانتوس) . (اسپانیول کامپوسا گرادو) . (باویر بارون دکاسر) . (هلاند
ایشتت وگن) . (ورتمبرغ) . (کنت دلیندن) . (برزیل) . (مسیو ماسه دو) رومانی
گیکا) . (یونان) . (ماوروکورداتو) (ژاپن) . (نیشی) . (چین هونک) .
سربستان سیمیچ) . (بلژیک) (مسیو پیطرس) . (ممالک متحده ینگی دنیا مسیو تو
جمهوری ارژانتین) . (مسیو کالو) . بعد از اینکه اینها رفتند با امیرال پوپوف بکالسکه نشسته
رفتیم بازدید پرنس منتسگو آپارتمان یعنی یکدست عمارت) خوبی بایشان داده اند در همین عمارت
زمستانی علیحضرت امپراطور قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخواسته بمنزل برگشتیم و بعد از ساعتی
با نواب (گراند دوک سود) برادر علیحضرت امپراطور که از همه برادرهای ایشان کوچکتر است

رفتیم بگار که از اینجا به پطرهوف برویم گراندوک سرژ جوانیست بلند قامت و باریک اندام و خوشرو
شاهزاده آمده بود با هم بکالسکه نشسته بسمت گار راندیم راه خیلی دور بود مناری در سر راه دیدیم عرض کردند
یادگار جنگ با عثمانی ساخته اند که آنچه توپ از عثمانیها گرفته آب کرده و این برج را ساخته اند و هر قدر هم
از توپها باقی مانده است همینطور درست در مناره گذاشته اند خیلی برج و مناره تماشائی بود و بسیار هم خوب
ساخته بودند رسیدیم بگار با گراندوک در یک واگن نشسته بسمت پطرهوف رفتیم سه ربع ساعت
راه است بعد از طی این راه به پطرهوف رسیدیم اینجا دو پارک دارد یکی عمومی که همه مردم میروند و
اصل آبشارهای خوب و فواره‌ها هم در همین پارک عمومی است دیگر هم پارک مخصوص اعلیحضرت امپراطور
که جای کوچک و آپارتمان مخصوصیست که عالیحضرت امپراطور و علیاحضرت امپراطریس هم در اینجا هستند
و دیواری از تخته دارد که دورش قراول است کسی باینجا نمیرود کالسکه ما با کمال سرعت از میان پارک
میگذشت بطوریکه نتوانستیم جائی را تماشا کنیم بعضی از عمارات کوچک هم بود پیاده شده آنها را تماشا کردیم
بعد یکبار دیگر رفتیم باد سردی میآمد اما امروز در کلیته هوا بسیار خوب بود و صاف بلی هم و آفتاب که
کمتر هیچ هوائی در پطرزبورغ دیده میشود خیلی گردش کردیم فواره‌ها را تماشا نمودیم یک فواره مثل کلاه
درویش بود خیلی قشنگ آب این فواره تاج دارد باختیار است که تا بخواهند باز میکنند و هر وقت نخواهند
می‌بندند خیلی گردش کرده بعد رفتیم بعمارت بزرگی که (الیزابت) دختر پطر کبیر که بعد امپراطریس شده بود
بنا کرده و بعد هم (امپراطریس کاترین) تعمیر نموده است از هر جهت عمارت باین خوبی نمیشود تمام مخصوصات
در این عمارت جمع است مبل و اسباب و پرده این عمارت و قشنگی وضع بنا و منظر باغ و فواره‌ها خیلی تفصیل دارد خلاصه
قدری در این عمارت استراحت کردیم امین السلطان و جمعی از اهل خلوت همراه ما بودند بقدر پنجاه نفری هم زن
و بچه دیده شد که توی باغ گردش میکردند خلاصه شام امشب قرار است که باید در اینجا بخوریم مشغول گردش
بودیم که در این بین گراندوک آمده گفتند شام حاضر است رفتیم سر شام در تالار قشنگی شام را سر میز خوردیم
اما هنوز آفتاب بلند بود و شام نشده بود گراندوک طرف دست راست ما و امیرال پوپوف سمت
دست چپ نشسته بودند و روبروی ما وزیر دربار روس نشسته بود که اسمش (ورونتزوف داشکوف)
است تقریباً پنجاه سال از سنش گذشته ریش را میتراشد سبیل کمی دارد مرد محترمیست موزیک هم در سر شام میزد
بعد از شام برخاسته آمدیم باطاق دیگر قدری نشسته بعد کالسکه حاضر شد با نواب گراندوک سرژ بکالسکه
نشسته رفتیم بگار و از اینجا بواگن بخار نشسته رفتیم به پطرزبورغ امشب باید برویم بتماشاخانه باز باید نواب
گراندوک سرژ بیاید ما را بتماشاخانه ماریانسکی ببرد اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و تمام شاهزاد و پادشاه زاد

با مهمانها و سفرای خارجه و زنهای آنها و تمام جنرالها و ملتزمین رکاب ما همه بودند من با اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس
شاهزاده خانمها و نواب ولیعهد و پرنس منتنگرو و دخترهای پرنس همه در یک لژ روبروی این نشسته بودیم
دست راست ما زوجه نواب گراندوک (ولادمیر) برادر اعلیحضرت امپراطور و دست چپ اعلیحضرت
امپراطریس نشسته بودند دو پرده بالا رفت بعد از پرده اول رفتیم باطاق سوپه همه سفرا از زن و مرد شاهزادگان
وغیره در اینجا جمع شدند قدری صحبت کردیم بعد از پرده دوم بیرون آمده رفتیم بمنزل ٭ (در پطرزبورغ اخبار
تلگرافی از تبریز رسید که ابراهیم خان شجاع الملک رئیس کالسکه خانه که از طهران الی سرحد همراه ما بود در تبریز فوت
شده است ٭ (روز شنبه بیست و چهارم) ٭ امروز باید بسر قبر امپراطور مرحوم و بعضی جاهای دیگر
برویم در وقت معین با امیرال پوسیف مهماندار سوار کالسکه شده راندیم از ایرانیها جز میرزا محمود خان وزیر
مختار مقیم پطر کسی دیگر در رکاب نبود از پلی بسیار طولانی عبور کردیم مقبره مرحوم امپراطور الکساندر دوم در قلعه
ایست که دور این قلعه از همه طرف آبست و قلعه بسیار محکمی است توپ هم دارد قدری که از پل گذشتیم
بقلعه رسیده پیاده شده داخل کلیسا و معبد شدیم سلاطین و امپراطوران روس از پطر کبیر تا امپراطور
مرحوم الکساندر دوم همه درین قلعه و معبد مدفون اند بسیار معبد بزرگ با شکوهیست یک دسته گل بسیار
بزرگ هم روی قبر امپراطور گذاشتیم داخل این کلیسا خیلی غمناک است و آدم در اینجا دلتنگ میشود
تمام توی این معبد و کلیسا را با مطلا ساخته اند خیلی قشنگ و خوبست قبور سلاطین هم تمام از مرمر است
و مطلا خیلی عالی و با شکوه است خلاصه از اینجا بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم برای محلی که امپراطور
مرحوم را در اینجا با دینامیت مقتول ساخته اند راندیم تا رسیدیم بیک کوچه تنگی که پهلوی نهر کاترین واقع است
شهر پطرزبورغ نهر زیاد دارد که هر نهری را یکی از سلاطین روس از رودخانه جدا کرده داخل شهر نموده اند این نهر را
هم کاترین از رودخانه داخل شهر کرده است اینجا نسبت بسایر کوچهای پطر قدری تنگ است که امپراطور مرحوم را
درین تنگها دست یافته و با دینامیت بقتل رسانیده اند یعنی در آن روز امپراطور مرحوم برای رفع کسالت و خستگی
بمنزل خواهرشان رفته بوده و از اینجا بیرون آمده میخواسته اند بمنزل خودشان معاودت کنند باینجا که
رسیده ایشان را با دینامیت زده بودند اینجا را الحال کلیسا و معبد بسیار عالی بزرگی میسازند پیاده شده
داخل اینجا شدیم بنا و عمله مشغول کار بودند کوچه را از اطراف مسدود کرده و مشغول ساختن میباشند از اینجا
هم بیرون آمده رفتیم بوزارتخانه خارجه منزل جناب مسیو دگیرس که وزیر امور خارجه است در سفر اول هم باین
وزارتخانه آمده و در آن وقت (کوچاکف) را که وزیر امور خارجه بود در اینجا دیده بودیم (زینادویف
هم اینجا بود قدری نشسته صحبت داشتیم پسر (مسیو گیرس) هم که در طهران بود اینجا دیده شد

بمنزل کرده نهار خوردیم بعد از نهار (مسلینکف) که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و حالا دو سال است
که معزول شده بروسیه آمده است بحضور ما آمد بهمان حالت و صورتست که سابقاً او را دیده بودیم (کاخانفسکی
قونسول استراباد هم بود بعد از قدری فرمایش و صحبت رفتند هوای پطر امروز هم از حسن اتفاق صاف و
آفتاب و بی باد و خیلی ملایم بود (مسلینکف) عرض میکرد شما طهران را همراه خودتان آورده اید حقیقت هم
همینطور است هوای این دو سه روزه مثل هوای طهران بود بعد برخاسته رفتیم بتماشای موزه که در حقیقت
خزینه جواهرات و نفایس و چیزهای انتیکه همه در اینجا است اطاق باطاق و تالار بتالار و دالان بدالان
همی رفتیم پرده های صورت امپراطورهای قدیم و سرداران و جنگهائیکه در سابق دولت روس کرده است تمام را
در این دالانها و تالارها چیده اند خیلی راه از پائین و بالا طی کردیم تا رسیدیم بموزه جواهرهای نفیس و صورتهای
قلمی کار قدیم که با آب و رنگ ساخته شده و در حقیقت بهتر از جواهر است و تمام جواهرات که در پشت
شیشه ها گذاشته اند دیده شد تفصیل این موزه و اسباب آنرا در روزنامه سفر سابق خودمان مشروحاً
نوشته ایم دیگر در اینجا لازم نیست شرح بدهیم چیز تازه هم علاوه نشده است مگر آن طاوسی که در سفر پیش
نوشته بودم خوب سر و صید و چرخ میخورد اما این سفر کار نمیکرد عرض کردند خراب شده است و اینجا هم
نمیتوانند بسازند باقی دیگر همان است که نوشته ایم (پرنس نوولیسکوهی) که چند سال قبل در ابتدای
جلوس اعلیحضرت امپراطور برای خبر رسمی سلطنت ایشان بطهران آمده بود و حالا این عمارات سپرده باو است
جلو ما افتاده و همه جا را عرض و معرفی میکرد امیرال پوپوف مهماندار با جمعی هم از ملتزمین رکاب با بودند
دو نفر مرد ریش سفید هم که کلیدهای خزانه در دست داشتند جلو ما بودند بالاخره رسیدیم بجای تنگی و از
پله تنگی بالا رفته بیک اطاق تاریک تنگی رسیدیم که هوای حبسی داشت تاج اعلیحضرت امپراطور که مکلل به
الماس است و عصای ایشان که الماس بزرگی بر سر آن است در اینجاست جواهرآلات امپراطریس هم که
برای تاجگذاری امپراطور و امپراطریس بمسکو میبرند اینجا بود همه را دیدیم و زود مراجعت کرده از این راهی که
آمده بودیم برگشته از راه خیلی نزدیکی پائین آمده رسیدیم بدر عمارت که جلو خیابان و راه مردم است
اینجا سوار کالسکه شده آمدیم منزل عکاسی حاضر شده بود عکس ما را انداخت بعد از عمارت پائین آمده کشتی
بخاری حاضر کرده بودند که سوار شده توی رودخانه نوا تفرج و گردش کنیم کشتی خوبی بود و شراع هم داشت سوار
کشتی شده بخلاف جریان آب بنا کردیم رفتن امیرال پوپوف مهماندار و بعضی از پیشخدمتهای خودمان هم
همراه بودند همینطور سر بالا رانده و در اواخر شهر طرف دست راست بعضی کارخانجات و عمارات خوب
دیدیم که این عمارات ییلاقی است خیلی خوش وضع و قشنگ مثل جعبه های شیرینی ساخته اند کارخانجات هم

وود میکرد اما معلوم نبود چه کارخانه ایست طرف دست چپ آبادیش کمتر بود قدری که از رودخانه رفتیم رود
خانه دو قسمت شد از قسمت طرف چپ ما راندیم کشتی هم خوب میرفت قدریکه بالاتر رفتیم باز این شعبه هم
دو شعبه شد و هرچه پیشتر میرفتیم شعبه های متعدد هم میرساند و در سر هر شعبه یک پلی ساخته بودند بالاخره رسیدیم
بجائیکه آب رودخانه خیلی کم شد اما گود بود و کشتی همه جا خوب میرفت همینطور رفتیم تا رسیدیم بلب دریا
آنجا یکدسته موزیکانچی برای تشریفات ما حاضر کرده بودند موزیک زدند و رسیدیم باول پارک و جنگل
یلاقین که عمارت و جای مخصوص اعلیحضرت امپراطور است آنجا از کشتی بیرون آمده کالسکه برای ما و ملتزمین حاضر
کرده بودند بکالسکه نشسته از خیابانهای بسیار قشنگ باصفا گذشته تا رسیدیم بعمارت یلاقین پیاده شده رفتیم
توی عمارت عجب عمارتیست اگرچه کوچک است ولی خیلی قشنگ و خوشوضع است پیشخدمتهای اعلیحضرت
امپراطور تمام در اینجا حاضر بودند عصرانه و چای از شیرینی و میوه جات وغیره همه چیز حاضر کرده بودند چای و
عصرانه خورده قدری گردش کرده بعد سوار کالسکه شده راندیم برای منزل چون باید بسفارت خانه ایران
که در پطر است برویم بکالسکه‌چی فرمودیم یکسر برود بعمارت سفارتخانه ایران از بعضی کوچه ها گذشته تا رسیدیم
بسفارتخانه مردم هم چون میدانستند ما آنجا میرویم خیلی جمعیت کرده بودند از کالسکه پیاده شده داخل سفارت
خانه شدیم میرزا محمود خان وزیر مختار جلو آمد از پله‌های کوچکی که داشت بالا رفته از اطاقهای کوچک متعدد
گذشته در یکی از اطاقها نشستیم این عمارت اگرچه قدری تاریک است اما مبل و اسبابهای خوب دارد
دو مرغ قناری خوب داشت میخواندند چند نفر نوکر روسی دارد که کلاه ایرانی سر گذاشته بودند قدری که نشستیم بر
خاسته آمدیم پائین و سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل شام خورده بعد از شام حاضر شدیم از برای رفتن بتماشاخانه
که در توی همین عمارت منزل ما است این تماشاخانه را کاترین ساخته مخصوص همین عمارتست و بسیار خوب تماشاخانه
ایست از این تالار ما داخل اطاقی میشود و از اطاق بتالار بزرگی دیگر میرود که اطراف آنجا را گل چیده اند
این تالار هم برودخانه نوا منظر دارد از این تالار بزرگ بتماشاخانه میرود این تماشاخانه سالها است که باز
نشده و امشب برای تشریفات ما باز کرده اند در ساعت نه بعد از ظهر که وقت رفتن بتماشاخانه بود ابتدا
شاهزادگان خانواده سلطنت و زنهای آنها و وزراء و امراء دربار روس و سفرای خارجه برحسب دعوت
تمام آمده از این تالار ما گذشته بتماشاخانه رفتند و در جاهای خود نشستند وزراء و ملتزمین رکاب ما هم لباس
رسمی پوشیده بتماشاخانه رفته در جاهای خود ایستادند ما منتظر اعلیحضرت امپراطور بودیم که باید اعلیحضرت امپراطور
و امپراطریس اینجا آمده باتفاق برویم در ساعت نه اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس وارد تالار بزرگ ما شده
ما هم از اطاق خودمان بیرون آمده با ایشان دست داده تعارف کردیم نواب ولیعهد و تمام شاهزادگان

مخصوص خانواده سلطنت، خانمهای آنها هم همراه اعلیحضرت امپراطور بودند خلاصه در همان تالار روی میزها
کوسکه که عبارت از نقل باشد چیده بودند با اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس سایرین دور میز نشسته بستنی و
چای خوردیم و قدری صحبت داشته بعد برخاسته با اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده از جلو و
اعلیحضرت امپراطور با زوجه پرنس لادمیر بازو ببازو داده از عقب ما و سایر شاهزادگان و شاهزاده خانمها
از عقب ایشان رفتیم برای تیاتر تمام صاحب منصبها و زنها که در تیاتر نشسته بودند برخواستند ما با اعلیحضرت
امپراطریس از پله های دور تیاتر پائین رفته در جلو سن که خیلی نزدیک بود صندلی گذاشته بودند نشستیم اعلی
حضرت امپراطور هم با سایر شاهزاده خانمها و نواب ولیعهد در اطراف ما نشستند حضرت والی اختنکر و
و دختر باپیش هم بودند تا نشستیم پرده بالا رفت و جهان نمائی پیدا شد بازیگرهای این تماشاخانه را از خارج
آورده اند لباسهای بسیار فاخر قشنگ پوشیده بودند بسیار خوب رقص کردند و سازنده ها سازهای
خوب که با حنا بچه میسکویم بصوتهای خوش میزدند و بازیهای خوب در میآوردند یک مردی آمد انجا خوابید
دخترها جادو کرده اند یک سر خری آورده بکله مرد که گذاشتند وقتی که از خواب برخاست دید خر شده است
حرکات غریب و عجیب کرد انوقت دخترها با این خر رقص کرده بازی در آوردند خیلی با مزه و مضحک بود
بعد پرده دیگر بالا رفت و حالت غروب آفتاب بهمان رنگهای سرخ و زرد و وضعی که آفتاب غروب
میکند با کوهها و جنگلهای زیاد و جمعیت بسیار و پردهای متعدد و وضعهای خوش و مقبول دیده شد
انوقت پرده افتاد کلیة این بازی یکساعت طول کشید بعد باز با اعلیحضرت امپراطریس دست بدست
داده از جلو و اعلیحضرت امپراطور و سایرین از عقب بهمان ترتیبی که آمده بودیم برگشتیم و همینطور تالار بتالار
و اطاق باطاق که همه با چراغهای الکتریسیته روشن و مبلهای خوب مزین بود گذشته داخل تالار بسیار
بزرگی شدیم که مجلس سوپه بود یک میز طولانی مخصوصی برای ما چیده بودند با اعلیحضرت امپراطور و اعلیحضرت
امپراطریس و شاهزاده خانمها و نواب ولیعهد سر آن میز نشستیم باقی اطاق را هم میزهای گرد متعدد تا
نزدیک بیکدیگر گذاشته بودند تمام زنها و مردها و ملتزمین رکاب ما دور میزها نشسته بنا کردند بشام
و سوپه کردن خیلی خوب مجلسی بود و خوش گذشت موزیکان هم در اطراف میزدند مدتی اینکار طول کشید
بعد برخواسته باز با اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده بهمان ترتیب از آن تالار خارج شدیم تا دو
تالار دیگر هم امپراطریس با ما بودند از انجا دست داده و خداحافظ کرده آمدیم برای منزل خودمان اعلیحضرت امپراطور
هم با نواب ولیعهد همه جا با ما آمده تا اعلیحضرت امپراطور مرا داخل اطاق خواب کرده و در را بسته مراجعت
کردند در حقیقت نهایت دوستی و مهربانی و اتحاد در انجا آوردند نزدیک صبح بود که خوابیدم ......

روز یکشنبه بیست و پنجم ... امروز ان شاء الله باید از پطرزبورغ برویم بورشو نهار را هم قبل از
حرکت باید در عمارت (اینچکوف) ... با اعلیحضرت امپراطور و علیحضرت امپراطریس بخوریم عمارت
انشکف در زمان ولیعهدی اعلیحضرت امپراطور حالیه منزل ایشان بوده است هر وقت هم نواب ولیعهد
حالیه زن بگیرد در این عمارت منزل خواهد کرد حالا منزل مخصوص کسی نیست مگر گاهیکه بعضی از شاهزاده خانمها و
شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت را در اینجا منزل میدهند خلاصه در ساعت دوازده که اول ظهر است باید
حرکت کرده بآن عمارت برویم قبل از حرکت (مسیو گیرس) وزیر امور خارجه با (ذیناویف
و مسیو ولانکالی) که از اعضای وزارت خارجه است بحضور ما آمدند با آنها صحبت کردیم بعد برخاسته
رفتند. ما هم رفتیم توی تماشاخانه دیشبی قدری گردش و تماشا کرده آمدیم بیرون سر ساعت دوازده که
اول ظهر بود با امیرال پوسیف مهماندار توی کالسکه نشسته رفتیم برای عمارت انشکف راهش چندان دور
نبود درب پله پای عمارت که پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و تمام شاهزادها حاضر
بودند با اعلیحضرت امپراطور و سایرین دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اعلیحضرت امپراطریس و سایر
شاهزاده خانمها هم بالای پله ایستاده بودند با آنها هم دست داده تعارف کردیم (دیشب قبل از
رفتن بتماشاخانه وقتی که اعلیحضرت امپراطور پیش ما آمدند نشان اول دولت ایران را که مخصوص خود ماست
بدست خودمان بایشان هدیه دادیم با کمال مهربانی قبول کردند یکقطعه هم از همان نوع نشان بنواب ولیعهد
دادیم امروز اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد هر دو نشان و حمایل ما را بسینه آویخته بودند وقتیکه وارد
اطاق شدیم اعلیحضرت امپراطور هم یک نشان بسیار مجلل که مکلل بالماس و تمثال خود اعلیحضرت امپراطور
در آنست بدست خودشان با نهایت مهربانی بما دادند ما هم با کمال امتنان نشان را قبول کردیم بعد)
اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده سر نهار رفتیم این عمارت باغ و منظر خوبی دارد دست راست
زوجه گراندوک قسطنطین و دست چپ اعلیحضرت امپراطریس نشسته بودند پرنس والی منتنگرو هم بود
نهار خوردیم تمام شاهزاده خانمها و شاهزادهای خانوادهٔ سلطنت بودند در حقیقت دعوت فمیلی و خانوادگی
بود در سر نهار اعلیحضرت امپراطور برخاسته بسلامت ما تستی کردند ما هم برخاسته بسلامت ایشان
جام شربتی خوردیم بعد از نهار برخاسته با اعلیحضرت امپراطریس و سایرین باطاق دیگر آمده مشغول صحبت
خوردن قهوه شدیم تا وقت رفتن شد برخاسته با تمام خانمها دست داده وداع کردیم اعلیحضرت امپراطریس
هم تا دم در بمشایعت آمده بعد از تعارف و وداع از آنجا برگشتند اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و
شاهزاده‌ها با ما آمدند من و امپراطور در یک کالسکه نشسته راندیم برای گار بازار پای ماشین که از توپها

جنگ عثمانی ساخته اند گذشته و از زیر سربازخانه اسمعیل آفسکی که افواج خاصه امپراطوری در اینجا هستند عبور کرده
سربازها بیرون بودند اعلیحضرت امپراطور با اینها تعارفی کرده آنها هم جوابی عرض کرده دعا نمودند از اینجا باهم
گذشته بقدر سه چهار هزار قدم از توی کوچهای شهر راندیم تا رسیدیم کار یکفوج سرباز جلو کار ایستاده بودند
موزیک میزدند با اعلیحضرت امپراطور و تمام صاحبمنصبها از جلو صف سرباز گذشته احوالپرسی کردیم بعد به
واگون آمده دوباره با اعلیحضرت امپراطور وداع مفصلی کردیم و با نواب ولیعهد و سایر شاهزاده ها هم دست
داده وداع نمودیم و آمدیم توی واگن اعلیحضرت امپراطور و شاهزادگان در حالت وداع همینطور ایستاده
و قدری هم طول کشید تا از جلو صف ایشان گذشتیم حقیقة نهایت پذیرائی و احترام را از هر جهة بعمل آوردند بلا
راندیم همین راه آهن از پهلوی کاچینای منزل اعلیحضرت امپراطور میگذرد و از پطرزبورغ تا اینجا پنج ساعت راه است
رسیدیم باستاسیون کاچینا معلوم شد کاچینا جای بزرگیست و اعلیحضرت امپراطور همه ساله چندی توقف دارند آب
در اینجا پیدا کرده اند از اینجا گذشته باستاسیون لوگا که رسیدیم ملتزمین ما برای خوردن شام پیاده شدند تا نوکرها
و همراهان شام بخورند منهم پیاده شده توی استاسیون رفته قدری گردش و تماشا کردم استاسیون بزرگ
تالارهای بزرگ برای شام دارد اعلیحضرت امپراطور هم اغلب اوقات از کاچینا این استاسیون آمده شب مانده
و بشکار میروند از قراریکه عرض کردند توی این جنگل خرس هم دارد و پس از قدری توقف حرکت کرده راندیم شام را
هم توی ترن خوردیم اطراف راه امروز جنگل زیاد است اما زمینها خشک بی سبزه بود شب را براحت خوابیدیم

وقایع دوشنبه

روز دوشنبه بیست و ششم) امروز هفت ساعت از ظهر گذشته باید وارد ورشو بشویم صبح
از خواب برخاسته دیدیم اطراف راه همه جنگل اما زمینها باز همه خشک و بی سبزه بود همینطور راندیم دیشب
که من خواب بوده ام از شهر دینابورگ گذشته بودیم از قراریکه عرض کردند قلعه بزرگ بسیار محکمی داشته است میرال
مهماندار پیش من عرض کرد که قرار داده اند وقت ورود ما از قلعه دینابورگ شلیک توپ کنند اگر خواب
باشید تکلیف چیست گفتم خیر لازم نیست شلیک کنند خلاصه راندیم تا رسیدیم باستاسیون ویلنا جمعیت
زیادی بود دسته سربازی صف کشیده موزیک میزدند از ترن پیاده شده از جلو صف سلامت گذشتیم
و دوباره بترن برگشتیم حاکم ویلنا و کرونا و کونوکه سه ایالت است در اینجا بحضور رسید اسمش (جنرال
کاخانوف) است یکنفر صاحبمنصب دیگر هم دیده شد که اسمش (بادون دیزون) رئیس پیاده
نظام و جنرال اجودان اعلیحضرت امپراطور است بعد رسیدیم بمهمانخانه و استاسیون پیچ در اینجا توقف کردیم
ملتزمین ناهار خوردند (مسیو پوتاملکین) حاکم گرد نو در اینجا بحضور رسید امروز در طرفین راه گل اقاقیا
دیدیم که تازه باز شده و گل زنبق هم که در کوه البرز طهران و اینجا دیده میشود شکفته بود خلاصه راندیم زمینهای

اطراف

اطراف راه قدری سبزتر و بهتر شد و گلهای زرد و سفید دیده میشد داخل خاک لهستان شدیم زمین و خاک
لهستان بهتر از زمینهای کورلند است راه امروز تا ورود بورشو همه جا جنگل بود از یک رودخانه عبور شد
که اسمش (بوق) بود از یک تونل هم گذشتیم که خیلی تاریک بود بقدر ده دقیقه طول کشید امروز خواستم در
اطاق کوچکتر قدری بخوابم که در بین صدای هورا بلند شد برخاسته نگاه کرده دیدم سرباز و صاحب
منصب زیادی نزدیک راه آهن صف کشیده ایستاده هورا میکشند برخاسته بیرون آمدیم امیرال پوپوف
خوابیده بود برای دیدن این افواج مارا اطلاع بدهد وقتی فهمیده بود که خوابیده ایم بیدار نکرده بود حالا که مارا دید
خوشوقت شد از جلو صف افواج سالدات عبور کردیم صاحب منصبهای بزرگ داشتند موزیک میزدند اردوی جنگی
با چادرهای بزرگ در طرف دست چپ از این سالداتها دیدیم بیرق زیادی زده بودند این اردو در خاک
ورشو بود یک اردوی کوچک دیگر هم در طرف دست راست دیدیم خلاصه هفت ساعت و نیم از ظهر گذشته
وارد گار ورشو شدیم یکدسته سالدات ایستاده و جنرال و صاحب منصب زیادی هم صف کشیده بودند
جنرال کورکو حاکم ورشو که در جنگ عثمانی از کوه بالکان عبور نموده است آمد توی واگن بحضور ما رسید با او دست داده
احوالپرسی کردیم بعد از واگن پائین آمده موزیکانچیها موزیکان زدند از جلو صف سالدات گذشته احوالپرسی
کردیم بعد صاحب منصبها و جنرالها را جنرال کورکو معرفی کرد اینجا چون مرکز و سرحد است صاحب منصب قشونی خیلی
دارد از جلو صفوف گذشته داخل گار شده از در دیگر گار با جنرال کورکو و شلکنف) سوار کالسکه شده راندیم
برای منزل . دو ساعت قبل الی حال باران نم نم می آید حالا هم ترشحی میشود اما آدم را تر نمیکند یک قوس و قزح خوبی
هم در آسمان نمودار شده بود طرفین راه از گار الی عمارت بلودر که منزل ماست همه جا سالدات و سواره ایستاده
بودند سواره هوسار که لباس خوب دارند و لانسیه که سواره نیزه دارند و سواره قزاق و پیاده قزاق و افواج
دیگر تمام خوش لباس بودند جمعیت این شهر را آنچه جنرال کورکو عرض کرد چهارصد و پنجاه هزار نفرند بقدر ثلث
این جمعیت یهودی است اینجا یهودی زیاد دارد راندیم تا رسیدیم بمیدان کوچکی که عمارت بلودر منزل ما اینجاست
داخل میدان شده پیاده شدیم جنرال کورکو همراه ما آمده اطاقهارا معرفی کرد و نشان داد بسیار عمارت خوبیست
پارک دارد درختهای جنگلی و اقاقیا که الآن گل کرده و درختهای دیگر زیاد دارد خیلی جای باصفائی است یک حسنش
هم این است که خلوت است این عمارت را مرحوم نیکلا امپراطور سابق روس برای قسطنطین برادر خود ساخته است که
قسطنطین بواسطه زنی که گرفته بود از سلطنت استعفا کرده و بسبب این استعفا در پطرز میان قشون شورش شده
بود که قسطنطین هم نخواستند خلاصه خوب عمارتیست سفر دوم که بفرنگ آمدیم اینجا منزل نکرده در عمارت
بزرگ که در مقابل این پارک و اسمش لازنکی است منزل کرده بودیم این عمارت در آخر شهر واقع که نه خارج از شهر است

داخل باغ قدری توی باغ گردش کرده راحت شدیم امروز که از کار حرکت کرده رو بشهر می آمدیم از یک پل آهنی
دیدیم دیواره و از سقف بسیار طولانی خوبی گذشتیم که این پل روی رودخانه ویستول واقعست کم عرض میکرد
این پلها را هم کمپانی بنا کرده است یک پل هم مقابل این پل همینطور دیدیم که از روی آن راه آهن میگذرد
اندر توی این پل فقط یک خط راه آهن است الحق بسیار خوب پلی است. (دوشنبه بیست و هفتم
امروز صبح برخاسته قدری توی این باغ گردش کردم آخر این باغ منتهی میشود بدیوار چوبی که این باغ را پارک
عمارت لازنسکی جدا میکند این باغ دریاچه های کوچک و آبهای مختلف دارد و اسطوا و اخرش دارد که پلهای
زیادی روی آنها بسته اند و اطراف این دریاچه ها و آبها چمن و گلهای رنگارنگ بسیار خوب دارد و درختها
لکن در این باغ و باغ عمارت لازنسکی دارد که بسیار قوی و مثل درختهای جنگل مازندران است خلاصه خیلی گردش
کرده بعد آمدیم توی اطاق نهار خوردیم نریمان خان وزیر مختار وینه را که از وینه برای قرار رفتن بآنجا خواسته
بودیم امروز وارد اینجا شده بحضور رسید چون عرض کرد علیحضرت امپراطریس اطریش سخت ناخوش است
قرار دادیم که در آخر سفر همان ترتیبی که خودمان معین کرده بودیم باطریش برویم اعتمادالسلطنه کتابی در تاریخ
و شرح احوال شارل دهم پادشاه فرانسه در اینجا خریده بود سر نهار میخواند خیلی خوب کتابی است امروز دو ساعت
از ظهر گذشته باید برویم باکسپوزیسیون صنایع زنها در سر ساعت معین جنرال گورکو آمد با جنرال در یک
کالسکه نشسته مسافت زیادی رفتیم تا آخر شهر رسیدیم باکسپوزیسیون عمارت دو مرتبه بود پیاده شده داخل
شدیم مردیکه رئیس اینجاست جلو آمد زنی هم که در اینجا ریاست دارد آمد بنا کرد بصحبت داشتن و عرض میکرد
رفتیم مرتبه اول زنها و دخترهای زیاد دسته دسته در جاهای مخصوص نشسته بانواع صنایع و حرف که کار زنان است
و با دست دوخته و بافته میشود از قبیل پارچه های ابریشمی و خیاطی و بافندگی پارچه های پست که [illegible]
میبافند و رخت میدوزند و میفروشند و پارچه های مفصل و از برای کشیشها و کلیساها که در روی کارگاه و غیره
بود بعلاوه صنایع دیگر مثل منبت کاری روی چوب و غیره همه با کمال نظم و ترتیب در کار بودند خیلی تماشا داشت
مرتبه بالا هم همینطور بود همه جا را گردش کرده بعد بواسطه گرمی و حبسی هوا از اطاقها رفتیم توی یک بالاخانه
کوچکی که برودخانه شهر نگاه میکرد و جای خوبی بود قدری آنجا نشسته بعد برخاسته آمدیم پایین و سوار شده بمنزل آمدیم
قدری راحت کرده بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای عمارت لازنسکی و پارک آن داخل پارک شدیم
دسته قزاق و سالدات در اینجا حاضر بودند داخل پارک آمده درب عمارت لازنسکی پیاده شده رفتیم توی
عمارت این عمارت را که سفر سابق دیده بودم فراموشم شده بود الحق بسیار عمارت معقول قشنگ خوبی است
این عمارت را (استانیسلاس اگوست) پادشاه آخر لهستان که بعد از او روسها اینجا را گرفتند

ساخته

ساخته است تالارها و اطاقها بسیار عالی است تمام ستونها از سنگهای مرمر و سماق و رنگهای مختلف است
خیلی قیمتی است پرده های نقاشی بسیار ممتاز از سلاطین قدیم که کار باچلی نقاش معروف ایطالیا است
از دله هر پرده ده هزار تومان و پنجهزار تومان ارزش دارد و خیلی کهنه و کار قدیم است دیگر مجسمه های مختلف
از سنگ مرمر در روی طاقچه ها و بخاریها و روی پایه ها از قبیل مجسمه (ژوپیتر) و غیره دیده شد که
روی چینی با وضعهای مختلف نقاشی کرده بودند که این میز هم از (استانیسلاس اگوست
بوده است بقدری خوب نقاشی کرده و چیز نفیسی است که ده هزار تومان ارزش دارد تمام این مبل و اسبابها
از همان پادشاه لهستان بوده که بدست روسها آمده است بعد از گردش عمارت سوار کالسکه شده
باز توی پارک گردش کردیم این پارک عمومیت عصرها مردم شهر میآیند درین باغ گردش میکنند حالا
هم جمعیت زیادی از زن و مرد بود گردش کرده از جلو دو سه قراولخانه سرباز و سوار که در اطراف این
عمارتست گذشته آمدیم بعمارت خودمان امشب هم در ساعت ده بعد از ظهر باید برویم بخانه جنرال گورکو
که مجلسی از مرد و زنهای نجیب و رشوی ترتیب داده است گردش کرده چای بخوریم و مراجعت کنیم
یک درخت بسیار قوی در پیش عمارت بلودر است که گلهای قرمز دارد این باغ بواسطه زیادی درخت
و رطوبت زیاد خیلی پشه دارد (؟) در اینجا هفت هشت قو دیدم که توی جزیره تخم گذارده و روی تخم خوابیده
بودند خلاصه شام خوردیم ملتزمین رکاب ما و پیشخدمتها لباس سیاهی پوشیده و پیش رفته بودند بخانه جنرال
گورکو ماهم در ساعت معین با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته راندیم تا خانه حاکم ملکرسنک تمام
راه است با وجود اینکه کالسکه را خیلی تند میراندند یکساعت طول کشید تا بآنجا رسیدیم جمعیت زیادی
از زن و مرد توی کوچه ها بودند تمام شهر را چراغان کرده بودند چراغهای این شهر تمام گاز است لکن امشب خیلی کم
دارند و قراقها هم مشعل در دست از دو طرف می آمدند راندیم تا رسیدیم بخانه حاکم جنرال گورکو جلو آمد دست
دادیم و از پله ها بالا رفتیم زوجه حاکم هم جلو آمد دست دادیم زن مسنه بسیار کرم مهربانی است بعد داخل اطاقها
شدیم این تالارها و اطاقها از زن و مرد و صاحب منصب و جنرال پر بود تمام چراغهای عمارت روشن و درها
بسته و پرده ها افتاده و همهمه و نفس این جمعیت هوای اطاقها را خیلی گرم و خفه کرده بود این عمارت را چنانکه
اشاره شد (استانیسلاس اگوست) بنا کرده و جای سلاطین بوده است که حالا حاکم نشین است
بعینه مثل عمارت سلطنتی قدیم است مگر اندکی پرده و مبل آن تغییر یافته و نو کرده اند بعضی مبلها هم دیده
شد که روی آنها کهنه و معلوم بود که قدیم است تالارهای بزرگ متعدد و اطاقهای تو در تو داشت خلاصه
اطاقها را گردش کرده از جلو صاحبمنصبها و زنها گذشتیم تا رسیدیم باطاق کابینه حاکم که دفترخانه حکومت است

و تمام نوشتجات و کاغذهای جنرال روی میز ریخته بود آنجا یک لنگه در باز بود و یک آن در رفته قدری هوا خورده بعد آمدیم با طاق دیگر میز ناهار چیده بودند سر میز نشستیم زوجه جنرال دست راست ما نشست یک زن دیگر هم که زوجه حاکم قلعی شهر ورشو بود و زنی خوش رو و خوش صحبت و مهربان زبان فرانسه را خوب حرف میزد دست چپ ما نشست بعضی زنهای دیگر هم از زنهای صاحب منصبان وغیره دور میز نشسته بودند قدری صحبت داشته و بستنی و چای خورده برخاستیم قدری راه رفته و با زنها صحبت و آمدیم دم پله با جنرال گورکو و زوجه اش وداع کرده با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته آمدیم بطرف منزل روز چهارشنبه بیست و هشتم ه صبح دیر از خواب برخواستیم امین السلطان بحضور آمده از عصبیت امین الدوله و جهانگیرخان و نریمان خان برود بوینه و از آنجا برود بسرحد طرش از آنجا بدریا نشسته باسلامبول برود و از آنجا بزیارت مکه مشرف شود با که بخواهد برسید دیگر در طهران انشاءالله او را خواهیم دید. رفتیم توی باغ روی نیمکت نشستیم امین السلطان و امین الدوله و جهانگیرخان و نریمان خان بحضور آمدند در باب سفر بوینه قدری صحبت و فرمایش شد امین الدوله و جهانگیرخان هم امروز عصر با راه آهن بوینه میروند که خودشان بطبیب نشان بدهند و باز بورشو مراجعت خواهند کرد که در رکاب ما باشند خلاصه نهار خورده ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفتیم به حمام از همان کوچه که دیروز باکسپوزیسیون و دیشب بخانه حاکم رفتیم راه زیادی رفتیم تا بحمام رسیدیم همان حمامی است که در یازده سال پیش هم دیده بودیم پیاده شده چند پله پائین رفتیم حمامهای کوچک متعدد است از میان دالانی گذشتیم حمامیکه بالنسبه بزرگتر و خیلی خوب بود جای حسیده دلاک خاصه برای ما حاضر کرده بود آب گرم و سرد و شیر داشت بعد از شست و شوی بیرون آمده رخت پوشیده سوار کالسکه شده آمدیم منزل قدری که در عمارت ماندیم بعد رفتیم توی باغ گردش کرده رفتیم تا باطاق باغبان اطاق خوبی داشت دو سه اطاق بود تو در تو با میز و صندلی و روی میزش کتاب الیوم گذاشته بود پیانو هم داشت رو بهم رفته پاکیزه و باسلیقه بود و زن باغبان هم حاضر بود فرمودیم قدری پیانو زد انعام دادیم بعد آمدیم باطاق امشب باید بسیرک برویم در ساعت هشت بعد از ظهر که وقت رفتن بسیرک بود جنرال گورکو مرد بسیار خوش رو و شیرین و خوش خواست با آنکه اهل جنگ و شمشیر است و با منصب نظامی با سخت و تعصب ناک باشد خیلی ملایم و مهربان و نجیب و خوش صحبت است فرانسه را در کمال فصاحت مثل اهالی فرانسه حرف میزند خلاصه هوا قبل از غروب که شام میخوردیم ابر و رعد و برق شدیدی شد و باران بسیاری آمد اما حالا که میخواهیم برویم هوا در کمال خوبیست با جنرال گورکو کالسکه نشسته راندیم برای سیرک چندان دور نبود در وسط شهر واقع است اول داخل یک سالون بزرگی شدیم که اینجا در زمستانها محل کنسرت است

او از

آواز میخواندند و ساز میزدند قزاق پیاده زیاد دو طرف راه ایستاده بود دالان پله که بغرفه سیرک میرود از بالا
که بیرون آمدیم پله میخورد میرود توی باغ کوچکی که آنجا هم موزیک میزدند از آن پله پائین آمده از پله دیگر بالا رفتیم
که میرود بغرفه جای ما که معین شده بود غرفه های این سیرک را تمام با چوب ساخته اند و این سیرک برای
فصل تابستانست سیرک زمستان با زینت است تخته های اطراف سیرک را هم برداشته بودند که هوا داخل میشد
خوب بود چراغهای گاز روشن کرده بودند دور تا دور این سیرک هم زن و مرد فرنگی نشسته بودند ملتزمین
رکاب ما هم اکثری بودند در غرفه خودمان نشستیم جنرال گورکو دست راست ما و امیرال پوپوف دست
چپ ما نشستند بازیگرهای سیرک زنهای خوشگل بودند بازیهای خوب با اسبهای تعلیمی با نواع و اقسام
درآوردند یعنی همان طورها بود که در سفرهای پیش دیده بودیم برای آنهاکه ندیده بودند اسباب تعجب شده بود
اصحاب بازی این سیرک همه فرانسوی بودند پسرها و دخترهای معقول انواع بازیها درآوردند خیلی مضحک و با
تماشا بود نصفه بازی از بالاخانه آمدیم پائین توی باغ کوچکی که موزیکان میزدند میان جمعیت گردش کرده
دوباره آمدیم بالا بستنی خوردیم و رفتیم توی غرفه بقیه بازی را هم درآوردند بازی که تمام شد آمدیم پائین با
جنرال گورکو توی کالسکه نشسته آمدیم منزل. (روز پنجشنبه بیست و نهم). روزیکه وارد ورشو
شدیم در میان صاحبمنصبان نظامی وغیره که معرفی شدند یک شخص بلند بالای قوی هیکلی درشت اندامی
بود که از آدمهای خیلی بلند قد یک سر و گردن بلندتر بود چون جزو اهل نظام معرفی شده بود گمان کردیم از
اهل نظام بوده ولی بعد معلوم شد که میرشکار و میرآخور افتخاری اعلیحضرت امپراطور و اصلاً از نجبای لهستان
و ریاست املاک خالصه لهستان هم با اوست و اسمش (مرکیز [illegible]). است خلاصه امروز
هوا خوب بود نهار را در منزل خوردیم سه ساعت بعد از ظهر باید برویم منزل یکی از خانمهای لهستانی
که یکفرسنگ دور از شهر است در ساعت معین جنرال گورکو آمد با هم توی کالسکه نشسته راندیم قدری
که از عمارت دور شدیم از شهر خارج شدیم راه هم شوسه است که بدهاست و آنجائیکه امروز میرویم میرود ولی
راه شوسه قدری خرابست تازه تعمیر میکنند اطراف راه درخت کاشته اند خانهها و عمارتهای دهاتی
بسیار در طرفین راه واقع است صحرا را خوب زراعت کرده اند صحراها از زراعت با چمن و گل و سبزه طبیعی است
خیلی صفا دارد در بین راه که با جنرال گورکو صحبت میداشتیم چند مادیان دیدم پرسیدم در تمام این صفحه
چند مادیان و رمه دولتی دارید عرض کرد صد و بیست مادیان پرسیدم با این کمی چرا عرض کرد چون اینها
از انگلیس است و قیمت آنها گرانست بیش از این نگاه میداریم و از اینها برای سوار و کالسکه تخم میگیریم خلاصه
یکفرسنگ که تمام شد رسیدیم بباغ ویلانف این باغ از یکی از سلاطین قدیم لهستان است که حالا باین

شاهزاده خانم رسیده است. داخل باغ شده توی عمارت گردش کردیم این عمارت خیلی قدیم است و بسیار خوب نگاه داشته و خوب عمارتیست مبل و اسباب خوب و پرده های صورت سلاطین قدیم لهستان را خیلی دارد چند پرده قالی بزرگ کار گوبلن معروف پاریس و اسبابهای قدیمی دیگر از قبیل ... قدیم سلاطین لهستان و ظروف مس که روی آنها منبت شده است و ظروف چینی قدیم و شاخ عاج ... که برای سلاطین در شکارگاه با مید زده و اسباب قدیم کهنه که از سلاطین بوده است در این عمارت زیاد است بعد دور باغ هم گردش نموده جلو عمارت باغچه بندی و گلکاری خوبی کرده بودند درختهای کهن سیصد چهارصد ساله زیادی درین باغ بود درختهای تبول که با مقراض زده و آرایش کرده بودند مثل دیوار سبز سر با آسمان کشیده بود خیابان پارک و باغ باین خوبی کمتر دیده شده است بعد از گردش رفتیم توی اطاق قدری نشسته شیرینی و میوه خوردیم یکساعت توقف ما درین باغ طول کشید اسم سرایدار باشی این عمارت معلوم نشد بعد سوار کالسکه شده با جنرال گورکو آمدیم برای منزل در این باغ کسی که حاضر بود و باغ و اشیاء نفیسه را بما معرفی میکرد اسمش کنت فلیکس جابنسکی بود که خواهرزاده (کنتس الکساندر وین نیتسکی) است که صاحب این باغ است از خانواده سلطنتیست از نجبای قدیم لهستان است و یا یکی از سلاطین لهستان که موسوم به لشیلنسک بوده وصلت نموده و این عمارت و باغ دست بدست به ارث و شری و ارث باینها رسیده است بنای این عمارت از (ژان سوبیسکی) یکی از سلاطین لهستان است که در سنه ۱۶۸۳ عیسوی تاجگذاری نموده است خانم سابق الذکر این کنت فلیکس را با چهار خواهرزاده دیگرش امروز از شهر برای تشریفات ما باین باغ فرستاده بود خلاصه رسیدیم بمنزل غروب شام خوردیم امشب هم ساعت هشت از ظهر گذشته باید برویم بتماشاخانه از این عمارت تا تماشاخانه بقدر یکساعت راه است از این عمارت تا تماشاخانه کالسکه و ترامواه بود که مرد و زن و دخترهای جوان نشسته توی خیابان و کوچه گردش میکردند زن و مرد پیاده هم زیاد توی کوچه ایستاده بودند و از جمعیت و ازدحام مردم و کالسکه و ترامواه عبور کالسکه ما مشکل بود خلاصه رسیدیم بتماشاخانه جنرال گورکو آمد جلو دیرکتر تیاتر هم جلو آمد با گورکو از پله های تیاتر رفتیم بالا از تالاری گذشته داخل تماشاخانه شدیم در لژ مرتبه دوم پهلوی من نشستیم جنرال گورکو و امیرال یوپوف مهماندار هم پهلوی ما نشستند این تماشاخانه از قدیم در عهد سلطنت نیکلا و بزمان حکومت پسکویچ در اینجا ساخته اند در وسعت متوسط است خوب تماشاخانه ایست سن خوبی دارد خلاصه پرده بالا رفت رقاصها و بازیگرهای خیلی خوب ساز زدند و رقص کردند باله بود بعد پرده افتاد آمدیم توی اطاق دیگر بستنی خوردیم (مرکی سپیچیست من) که پیش توپچیم میرشکار و میرآخور افتخاری علیحضرت امپراطور است و هم آمد پیش ما نشست و صحبت از شکار رفتن پس فردای ما

نمیداشت و قرار رفتن ما را میداد و بعد آمدیم در مرتبهٔ پایین تماشاخانه در لژ زیر لژ اوّلی نشستیم دوباره پرده
بالا رفت باز قدری بازی کردند و رقصیدند پرده افتاد برخاسته از پلهای چوبی که پایین آمده بودیم دوباره
بالا رفته قدری توی اطاق نشستیم بعد باز آمدیم مرتبهٔ بالا در لژ اوّلی نشستیم پردهٔ سیم بالا رفت رقصیدند
و باله کردند پردهٔ سیم که افتاد برخاسته با جنرال کورکو وداع کرده و با امیرال پوپوف توی کالسکه
نشسته آمدیم منزل خوابیدیم. (جمعهٔ سلخ رمضان المبارک)، امروز دو ساعت بظهر مانده

جمعه سلخ رمضان

باید برویم بقلعهٔ نظامی (نوُوگیاُرگیِفسکی) که بمسافت سی و سه ورس تخمیناً سنگ و نیم از
[illegible] ای شهر ورشو واقع است سر ساعت معین امیرال پوپوف آمد یک درشکهٔ کوچکی برای سواری ما حاضر
کرده بودند که جای من تنها بود چون باید با درشکه از پارک ساکس عبور کرده گردش کنیم و خیابانها تماشا شود
بملاحظه درشکهٔ کوچک آورده بودند خلاصه سوار شده راندیم امیرال هم با بعضی از پیشخدمتها و ملتزمین رکاب
همراه بودند رسیدیم بپارک ساکس من با امیرال رفتیم توی باغ با درشکه گردش کردیم باغی است با درختهای
زیاد سایه گستر و حوض خوب قشنگ که فوارهٔ آب مثل کلاه درویشان بمیان حوض میریزد این باغ چون
استراحتگاه و تفرجگاه خوبیست عموم مردم از بچه و بزرگ و زن و مرد روزها بگردش میآیند پیرزنها
در سایهٔ درختان نشسته خیاطی میکنند مردان روزنامه میخوانند اطفال بازی میکنند دایه‌ها بچه‌ها را
آنجا برده شیر میدهند و میگردانند خلاصه از باغ بیرون آمده با امیرال بدرشکهٔ بزرگی نشسته قدری که راندیم
رسیدیم بمحلهٔ یهود و یهودها محلهٔ بزرگ آباد تمیزیست خانهای سه چهار مرتبه مثل عمارات فرنگیها دارند جمعیت
زیادی از زن و مرد یهود طرفین راه ایستاده بودند امّا از وضعشان معلوم بود که یهودی هستند و فهمیده
میشد که از محلهٔ فرنگیها داخل محلهٔ یهود شده‌ایم زنهای کوتاه قامت مردهای قدکوتاه ریش بلند شولی و دخترها
و پسرهای خوشگل میانشان بهم میرسید آخر محلهٔ یهود به گار راه آهن رسیدیم جنرال کورکو آنجا منتظر ما
ایستاده بود باهم رفتیم توی ترن ترن خوبی بود ملتزمین سوار شدند راندیم همه جا اطراف راه سبزه
و جنگل با صفا بود یکساعت و نیم که راندیم رسیدیم بقلعهٔ نظامی اوایل شهر ورشو از روی یک پلی گذشتیم
که روی رودخانهٔ ویستول بسته بودند نزدیک این قلعه هم از پل آهنی عبور کردیم که روی رودخانهٔ (
بوُلک نادیو) است رودخانهٔ بوکنادیو در همین محلی که قلعه بنا کرده و این پل را ساخته‌اند داخل
رودخانهٔ ویستول میشود قبل از اینکه بقلعه برسیم از دور سواد قلعه خیلی مهیب و باشکوه و نمایان بنظر آمد دیوار
بسیار بلندی دارد که سه چهار مرتبه عمارت ساخته‌اند و همه محل صاحب منصب و سرباز است خلاصه
بگار رسیدیم من و جنرال کورکو در یک کالسکه نشسته سایر ملتزمین هم از عقب با سوار کالسکه‌ها شده آمدند

از یک دروازه عالی جنگی داخل شدیم و باز از دروازه‌های دیگر گذشتیم وضع عجیبی این قلعه را ساخته‌اند عمارتی بطور
دیوار بنا کرده‌اند سه چهار مرتبه که هر مرتبه که از دو طرف دریچه‌ها دارد قلعه در وقت صلح فضا و تفرجگاه صاحب
منصب و سرباز است و وقت جنگ از همین دریچه‌ها تفنگ و توپ می‌اندازند عمارتی هم که مرحوم نیکلا
امپراطور روس بنا کرده است در اندرون این عمارت واقع است که هر وقت امپراطوران روس هم باینجا میآیند
در همین عمارت منزل میکنند خلاصه این عمارت شهریست داخل قلعه همه سبزه و گل و یاسمین و درختهای
کهن است خاکریزها باستیانها انبارها قراولخانه عمارتهای متفرقه برای صاحب‌منصبان اهل قلعه اینجا از مرد و زن دارد
بارمی اندرون ازها خندقها گذشته تا رسیدیم بپای عمارت نیکلا اینجا پیاده از پله‌ها بالا رفتیم اینجا یک عمارت
ده اپارتمان مفصلی است اما جزو بدن عمارت و بنای قلعه است که با سنگ محکم ساخته‌اند که اگر
توپ هم بآن بزنند خراب نمی‌شود اطاقهای بزرگ و کوچک و سفره‌خانه و غیره دارد همه با مبلها و پرده‌های
خوب دلی امیرال پوپوف عرض میکرد تمام مبل اینجا از زمان مرحوم نیکلاست که احتراماً نگاه داشته‌ایم
صندلیهای بزرگ عهد قدیم و میز تحریر امپراطور نیکلا همه بهمان حالت باقی بود نهار آوردند خوردیم جلو این اطاق
که ناهار خوردیم یک بالکن ایوان خروجی عمارت کوچک باریکی بود که از اینجا برودخانه و خیلی جاهای دیگر منظر
داشت پای این بالکن رودخانه بوک ناریو داخل رودخانه ویستول میشود یعنی رودخانه بوک ناریو از زیر
این بالکن میگذرد و رودخانه ویستول از طرف مقابل این بالکن آمده در پای بالکن هر دو بهم متصل میشود و خیلی
تماشا دارد آب رودخانه بوک ناریو سیاه است و آب رودخانه ویستول سفید این دو آب سیاه و
سفید که بیکدیگر مخلوط میشود خالی از تماشا نیست میان این دو رودخانه جزیره مانندی تشکیل یافته و آخر این جزیره
که در حقیقت جزو این قلعه است یک عمارت چند مرتبه ساخته‌اند که اینجا انبار غله است یک آسیای بخاری
هم در آن عمارتست که هر وقت لازم شود فوراً گندم را آرد می‌کنند یکطرف این عمارت خراب شده بود
حاکم عرض میکرد در زمستان اینجا برف زیاد جمع شده و آب رودخانه پس زده بود یخ هم زیاد بود اینجا را خراب
کرده است آب این رودخانه بالای شهر (دانزیک) که بندری از بنادر المان است داخل دریای
بالتیک) میشود تفصیل این قلعه ازین قرار است که نوشته میشود اسم این قلعه چنانکه پیش نوشتیم نوذگی
ارگیستیفنسکی) است و اسم فرمانده کل قشون قلعه (جنرال خلیبونوکوف) است این قلعه یکی
از قلاع معتبره بزرگ اروپ محسوب میشود دور قلعه دوازده ورس است بیرون قلعه در اضلاع مختلفه آن
ده باستیان و خاکریز دارد و خط دور آنها سی لیکومتر است این قلعه را در سال یکهزار و هشتصد و هفت مسیحی
ناپلیون اول بنا نهاده و در آنوقت این اراضی بدولت ساکس) تعلق داشته در سنه یکهزار و هشتصد و دوازده

لشکر روس این قلعه را از لشکر فرانسه گرفته در سال هزار و هشتصد و سی امپراطور نیکلای مرحوم این قلعه را خیلی
استحکام داده است اعلیحضرت الکساندر دویم امپراطور حالیه بخیال بناهای باستیانها افتاده و باستیانهای دور
قلعه را افزایند داده بنا کرده قشون ساخلو و مستحفظین حالیه قلعه هفت هزار نفرند و در وقت جنگ چهل و چهار هزار نفر
لشکر بجهة حفظ این قلعه کافیست این قلعه بواسطه تلفون بشهر ورشو وصل شده است و همه وقت مخابره مینماید
باین شهر ورشو و اینجا چنانکه اشاره کردیم دو پل بزرگست که اولی روی رودخانه ویستول و دویمی روی رودخانه
ولکت نارو بسته شده است و چنانکه نوشتیم در مقابل قلعه دو رودخانه بیکدیگر متصل میشود در این قلعه آذوقه
سیصد هزار نفر قشون همیشه حاضر و موجود است خلاصه بعد از نهار آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بکنار رود
خانه بوکت نارو در اینجا کشتی بخار طولانی معمولی حاضر کرده بودند سوار کشتی شده بطرف پائین رودخانه
طرف جریان آب بود راندیم اسم این کشتی (ویسلا) است جنرال کورکو و امیرال پوپوف وملتزمین
رکاب ما هم با سایر صاحب منصبان روسی بودند قدری در کشتی میوه خورده و صحبت داشتیم و راندیم تا از قلعه
گذشتیم بیست و یک تیر توپ هم شلیک کردند و از قراریکه بعد خبر رسید اعلیحضرت امپراطور تلگراف کرده اند
که این کشتی را باسم ما موسوم کرده کشتی ناصرالدین شاه بنامند چنانکه بعد هم اشاره خواهد شد خلاصه دو کشتی بخار
کوچک هم از عقب میآمد و کشتی بزرگتر از این دو تا هم از دور دیدیم که جمعیت زیادی سوار بودند و نزدیک
بکشتی ما شده از عقب ما میآمدند بقدر یک فرسنگی که رفتیم مراجعت کردیم و دوباره سوار کالسکه شده رفتیم توی
قلعه یک برج کبوترخانی در اینجا بود از پله های برج بالا رفته دیدیم بقدر دویست پنجاه کبوتر بود مثل کبوترهای
چاهی خیلی جلد که در طهران هم هست اینها کبوتر جنگی هستند که در وقت جنگ و محاصره کاغذ نوشته ببال کبوتر بسته
باطراف میفرستند چند کبوتر هم بجهة امتحان توی قفس کرده آوردیم منزل کاغذ نوشته ببال آنها بسته رها کردیم
رفتند بقلعه خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده آمدیم بمنزل در منزل بودیم تا ساعت
سه که بایستی برویم به تیاتر عمارت لازنسکی سر ساعت مزبور ما با امیرال پوپوف سوار کالسکه شده راندیم وقتیکه
رسیدیم بپارک و جزیره عمارت لازنسکی جمعیت زیادی از زن و مرد در پارک اینجا جمع شده بودند جنرال کورکو
در اینجا حاضر بود این تیاتر سقف ندارد یعنی در این پارک دریاچه ایست که وسط آن جزیره دارد در آن جزیره
تیاتر است دو طرف جزیره را که محل تیاتر میباشد دو دیوار ساخته اند که یکی از آن دو خراب است و مخصوصاً یک
دیوار را خراب کرده اند که چنین بنظر بیاید که در جزیره خرابه و جنگلی است که پریان رقص میکنند جلو این سن از سنگ
نیم هلال جائی درست کرده اند که مرتبه مرتبه دارد و مردم مرتبه بمرتبه می نشینند و امشب تمام مراتب پر از زن
و مرد بود برای ما در جلو سن زیر مرتبه با چند صندلی گذاشته بودند ما بین سن هم آب این دریاچه بعرض پنج

پنج شش ذرع فاصله بود روی صندلیها نشستیم زوجه جنرال کورکو با عروسش یک زن دیگر طرف دست
راست ما نشسته و سمت دست چپ هم خود جنرال کورکو نشست این پارک را هم تماما از چراغهای گاز
و الکتریسیته و آتشبازیهای فوده بکمال چراغان کرده بودند خیلی خوب بود پرده سن را کشیدند بازیگرهای
تماشاخانه آمده رقصیدند این سن را خیلی خوب درست کرده اند علاوه بر پردهای مصنوعی درختهای خود این
پارک هم خیلی بر زینت و خوبی و نمایش سن افزوده بود و با چراغ الکتریسیته روشن کرده بودند هوا هم هوای
مساعد صاف آرامی بود جنرال کورکو عرض میکرد این تماشاخانه خیلی کم باز میشود مگر برای آمدن اعلیحضرت
امپراطور خودم هم چند دفعه میخواستم اینجا را باز کنم و اسبابش را فراهم آوردیم ابر و باد مانع شد و ملاحظت
اما امشب الحمدلله خیلی خوب نشست جمعیت هم از زن و مرد در پشت سر و طرفین ما زیاد نشسته اند یک پرده
بازی و رقص کردند و پرده افتاد برخواستیم کمی در همانجا راه رفتیم و بستنی خورده قدری با زوجه جنرال
کورکو حاکم وغیره صحبت داشتیم پرده دوم بالا رفت باز باله و رقص کردند و تمام شد امشب دو پرده بازی
درآوردند و خیلی خوب بود بعد برخواسته با جنرال کورکو و زوجه او تعارف کرده آمدیم منزل چون امروز
نهار را دیر خورده بودیم شام را هم تاخیر انداخته در مراجعت از تیاتر خوردیم (روز شنبه غره شوال المکرم
امروز که روز عید فطر است صبح برخواستم بواسطه کم خوابی شب قدری کسل بودم قبل از نهار یک عکاسی آمده
عکس ما را چند شیشه انداخت توی باغ قدری گردش کرده بعد نهار خوردیم وقت ظهر چون قرار بود به بازدید
سوار و فوج برویم و خبر کرده بودیم جنرال کورکو حاضر شد با او بکالسکه نشسته راندیم چند نفر از پیشخدمتها هم
در رکاب بودند اول رفتیم بسربازخانه و اردوی پیاده که نزدیک عمارت ما بود داخل اردو شدیم سربازان
سرپا ایستاده بودند با کالسکه از جلو صف سرباز گذشته توی اردو پیاده شدیم این اردوئی است که از
دور میدیدیم چادرهای اردو را از زمین بلند نموده و دورش سبز کرده بودند در حقیقت توی چمن چادر
زده اند هفت نفر سرباز با تفنگ و لوازم و مهمات حربیه خودشان در یکی از این چادرها منزل دارند
و شب میخوابند جلو یکی از این چادرها تفنگ سربازها خواستیم که تماشا کنیم یک سربازی تفنگ آورد دیدیم
این تفنگهای روس بردان است چند مرتبه تفنگ را پر و خالی کرد تماشا کردیم بعد از قدری گردش و تماشای این
اردو رفتیم بسربازخانه دیگری که مال فوج پیاده است سربازخانه دو مرتبه ایست در زمستانها فوج در اینجا منزل
دارد حالا در ییلاقها باشند موقتا آمده اند اسلحه خانه اینها را دیدم و از غذای سرباز آوردند قدری چشیدیم
چشیدیم منازل و اطاقهای اینها را گردش و تماشا کرده آمدیم بسربازخانه سوار لانسیه یعنی سوار نیزه دار این سواره
لانسیه و سواره هوسار بسرکردگی و کماندانی جنرال ایوانوف است سربازخانه سواره هم مثل سربازخانه

روز شنبه غره

اردوی پیاده

افواج

افواج پیاده و دو مرتبه است سوار با پیاده ایستاده بودند حسن سواره روس این است که هر وقت سوار شوند
سوارند و هر وقت پیاده شوند فوج پیاده هستند از جلو صف آنها گذشته رفتیم اطاق ناهار ادیدیم بعد رفتیم
اصطبل مالهای سوار را تماشا کردیم طویله های طولانی ساخته از میان ستون زده و از دو طرف اسب بسته اند
خیلی تمیز و پاکیزه بود تمام اسبهای اینها سیاه است بعد از سربازخانه بیرون آمدیم یک میدان وسیعی
جنب آنجا بود جنرال کورکو عرض کرد اگر میل دارید خبر کنیم سوار با اسبهای خودشان را سوار شده بیرون
بیایند و در اینجا مشق بکنند فرمودیم بسیار خوب که فوراً شیپور کشیدند سواران برای زین کردن اسبها
توی طویله ها ریختند اسبها بنای صدا کردن و لگد زدن را گذارده بطوریکه دست یکنفر آدم هم گویا شکسته شد
خلاصه در پنج دقیقه تمام سوار از سربازخانه بیرون آمدند خیلی از اسبها جفته میانداختند هفت هشت نفر
از سوار بازمین خورده اسبها ول شده قدری اینطرف آنطرف دویده گرد و خاک غریبی برخاست بعد
شیپور کشیدند تمام سواره بنظام ایستاد بیرق سوار هم رسم هست توی سربازخانه باشد در عمارت
میگذارند رفتند از توی عمارت بیرق را آوردند سواره هوسار هم با این سواره ملحق شده شروع بمشق کردند و ما
سوار کالسکه شده رفتیم بطرفی که گرد و خاک کمتر بود سوارها مشق مفصلی کردند گرد و خاک زیاد میشد اینقدر
توقف کردیم تا مشق سوارها تمام شد و از جلو ما گذشتند یک باطری توپخانه هم از عقب سوارها آمده گذشت
آنوقت با جنرال کورکو مراجعت بمنزل کردیم شش ساعت بعد از ظهر که وقت رفتن بمنزل جنرال کورکو
برای صرف شام بود حاضر شدیم امیرال پوپوف هم آمد با هم سوار کالسکه شده راندیم بعضی از ملتزمین ما
هم همراه بودند رسیدیم بپای پله عمارت حاکم جنرال کورکو با زوجه اش ما را استقبال کردند رفتیم بالا داخل
اطاقها شدیم این دفعه برخلاف شب هنوز هوا روشن و یکساعت بغروب مانده بود چراغها را روشن نکرده
بودند تمام درها باز بود جمعیت هم بقدر آنشب نبود هوای بسیار خوبی داشت عمارت حاکم بسیار عمارت
عالی خوبیست منظر و چشم انداز با صفائی بشهر و رودخانه دارد با جنرال حاکم و زوجه اش صحبت کنان رفتیم
باطاق بزرگی که آنشب هم دیده بودیم یک میز بزرگی مخصوص ما چیده بودند و سه میز دیگر هم روبروی ما
برای سایرین چیده بودند سر میز نشستیم دست راست ما زوجه جنرال کورکو نشست و دست چپ
زوجه جنرال بروک نشسته بود که جنرال مشارالیه حالا اجودان حاکم است در جنگ عثمانی هم بوده و خود جنرال
سر میز نشسته بود چندان مسن نیست روبروی ما هم خود جنرال کورکو نشسته بود دست راست جنرال
کورکو یک زن نجیبه از نجبای لهستان که زن پیر خوش صحبتی بود نشسته بود یک زن دیگر هم از نجبای
لهستان دو سه نفر فاصله بحاکم نشسته بود جمعی دیگر هم از جنرالها و بعضی از زنهای نجبای لهستان و غیره در

در سر میز ما بودند شام خوردیم در اواسط شام جنرال کورکو برخاسته بسلامت ما خطابه و نطق بسیار مفصل
نظامی بصوت بلند خواندند و تستی نمود همه هورا کشیدند بعد ما هم بسلامت اعلیحضرت امپراطور جام شربتی
خورده سایرین هم خوردند و هورا کشیدند نشستیم و شام شد بعد برخاسته آمدیم باطاقهای دیگر و از اینجا
آمدیم بیک بالکنی که در جلو این عمارت واقع است این عمارت را که از بناهای سلاطین قدیم لهستان
در روی تپه که اطرافش جنگل است ساخته‌اند و این بالکن از جلو آن تپه بیرون آمده بالکن طولانیست که
کف آن تخته است و زیرش جای قزاق و قراول جنرال کورکو است وسط این بالکن حوضی است فواره دارد
آب صافی از چند فواره میجهد اطراف بالکن هم طارمی آهنی دارد تمام شهر ورشو و رودخانه و بستول و کارخانه
جات و پلهای آهنی روی رودخانه از اینجا پیداست لب بالکن که آمده و پایین را نگاه کردیم مثل این بود
که از بالای شمس العماره بپایین نگاه کنیم شمس العماره یکی از عمارات مرتفع سلطنتی دیوانخانه طهرانست که مشرف
بشهر طهران است و همهٔ شهر از بالای آن نمایان است بلکه هم زیادتر ارتفاع داشت خلاصه در هیچ جا
چنین بالکن و منظر خوشی نیست تمام زنها و مردهائی هم که سر شام بودند باینجا آمدند با همه صحبت کردیم مردم
شهر هم زیر این بالکن جمع شده بالکن را تماشا میکردند جلو این بالکن در کنار رودخانه زمین صاف مسطح و چمنی است
سوارهای قزاق در اینجا بازی کرده اسب تاختند و تفنگ انداختند تماشا کردیم تا غروب آفتاب
اینجا بودیم بعد با همه خداحافظ کرده و جنرال حاکم را هم در سر پله وداع نموده سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم
قدری که گذشت دوباره کالسکه خواسته سوار شده راندیم برای گردش و تماشای پارک ساکس بپارک
رسیده پیاده شده رفتیم توی باغ چراغها افروخته بود و جمعیت زیادی از مرد و زن گردش میکردند
قدری گردش کردیم عرض میکردند اینجا تیاتری دارد اما ما ندیدیم زن و مرد زیادی دیدیم یکجا جمع شده
بودند نزدیک رفته دیدم چاه آبی است شخصی آب از چاه میکشید و در گیلاسهای بلور ریخته بمردم میداد
میخوردند منهم گرفته خوردم آب بسیار صاف گوارای خوبی داشت بعد مراجعت بمنزل کرده خوابیدم امروز
قبل از رفتن بخانهٔ حاکم باران آمد و هوا را خوش و باصفا کرد (اسامی فرمانده اردوی نظامی در سر ناهار
که امروز رفتیم از این قرار است (فرمانده بریگاد سواره گارد و ساخلو ورشو (اپوالوف) فرمانده رژیمان
سواره هوسار گرودنو (جنرال استراکادسکی) فرمانده رژیمان سواره نیزه‌دار (جنرال اودس
فرمانده باطری پنجم توپخانه سواره گارد (کلنل مادتیفت) فرمانده رژیمان پیاده گارد لیتوانی
جنرال ویس) (روز یکشنبه دوم شوال) صبح برخاسته توی باغ گردشی کردیم امین السلطان
خواستم عرض ... کردند خوابیده است تا ظهر دو سه دفعه دیگر باز او را خواستم عرض کردند
خوابیده

خوابیده است نهار خوردیم از ظهر هم گذشت باز امین السلطان برنخواست معلوم شد خواب طبیعی نیست یک
ناخوشی است که عارض او شده فرستادیم حکیم طولوزان و فخرالاطبا را حاضر کردند یکنفر طبیب هم از اهل ورشو
که اسمش دکتر لامبل است فرستادیم آوردند فخرالاطبا می گفت این ناخوشی سبات سهری است و بعضی
معالجات میگفت دکتر ورشوی قدری فکر کرده گفت باید لباس امین السلطان را عوض کرد و یخ بسر و
چشمش مالید بالاخره بعد از مالیدن یخ بسر و چشم کم کم امین السلطان حال آمده برخاست و نشست امروز
پنجساعت از ظهر گذشته باید برویم باسب دوانی سر ساعت جنرال گورکو آمد باهم سوار کالسکه شده
رفتیم باسب دوانی راهش نزدیک بود و قدری که از این پارک گذشتیم بیک زمینی رسیدیم که چمن بود
آنجا اسب دوانی میکنند اسب دوانی اینجا بطرز اسب دوانیهای فرنگستان است یک اطاق
چوبی در وسط اطاقهای چوبی دیگر هم در طرفین ساخته اند که مردم می نشینند یک دیوار چوبی هم کشیده اند
که اسب دور آن میدود هر چند اسب هم دور این میدان بدود نمره دارد دو نمره که بگذارند دو اسب میدود
از روی نمره معلوم است که چند اسب میدود دفعهای دویدن اسب هم دور میدان است که تقریبا ثلث
فرسخ باشد وقت اسب آمدن و دویدن هم زنگ میزنند جمعیت زیادی از زن و مرد بود پنج دوره
اسب قرار بود بدوانند چهار دوره آنرا ما نشسته تماشا کردیم اشخاصی که در این اسب دوانی حاضر میشوند
باید یک بلیت قرمزی گرفته بسینه خودشان بیاویزند که آنها را راه بدهند والا داخل نمیشوند هر بلیتی را هم
سه منات میخرند اقلا نه هزار نفر جمعیت بود که سه هزار تومان پول گرفته بودند بیرق این اسبها را هم از همین پول
میگذارند بیرق هزار تومانی و چهارصد تومانی و سیصد تومانی هم داشت اسب اول و دوم حق برداشتن بیرق
را دارند اسب سیم و چهارم دیگر حق ندارند هر دفعه که اسب دوانی تمام میشد برمیخواستیم راهی رفته بستنی میخوردیم
و دوباره می نشستیم خلاصه دسته چهارم که تمام شد من برخواستم و جنرال گورکو هم برخاست همراه ما آمد تا منزل
در بین راه عرض میکرد که فردا که شکار میروید من بعضی کارهای لازم دارم مرا مرخص فرمایید او را مرخص کردیم
و خودمان وارد منزل شدیم امشب ساعت نه باید برویم بسیرک در ساعت نه بعد از ظهر امیرال پوپوف
حاضر شد رفتیم بسیرک از همان باغ سابق گذشتیم و بهمان ترتیب قزاقها ایستاده و موزیکان زدند جمعیت
زیادی هم از زن و مرد بود بازیهای امشب مثل آنشب بود و بعضی بازیهای تازه هم کردند که دیده نشده بود از
آنجمله یک توری میان هوا و زمین بستند یک زن خیلی معقولی رفت بالای یک چوبی آنجا مدتی بند
بازی کرد و رقصید بعد از آنجا خودش را انداخت میان تور و از آن تور آمد پایین یک شخص هم قورباغه شده
بعینه قورباغه بود مرد که لوطی آمد با دام ماهی گیری که در دست داشت انداخت قورباغه را گرفت خلاصه

چند [لکه؟] احته و چند خوک ماده زده بودند و مرال هم از نزدیک ما بسرعت گذشت تفنگی انداختیم نخورد [...] صه چون این جاکه ما نشسته بودیم پشه داشت و اذیت میکرد زیاده نشسته برخاستیم و با امیرال پوپوف رانده رفتیم بآن عمارت که نهار خورده بودیم قدری راحت کرده چای بخوریم چون وقت تنگ بود با [...] مستقیما بسر راه آهن آمدیم توی ترن هم قدری معطل شدیم تا ملتزمین همه رسیدند آنوقت ترن حرکت کرد رسیدیم بکار اسکرنویچ اینجا از این واگن بواگن بزرگ اولی رفتیم همینطور در راه که میرفتیم شب شد و ماهتاب درآمد صحرا را تماشا میکردیم تا یکساعت و نیم بنصف شب مانده رسیدیم بکار ورشو جمعیت زیادی از مرد و زن در کار جمع شده بودند اینجا سوار کالسکه شده آمدیم منزل شام خورده خوابیدیم (روز سه شنبه چهارم شوال

سه‌شنبه چهارم شوال

صبح برخاستیم میرزا رضا خان وزیر مختار مقیم آلمان که اینجا آمده بحضور رسید دیروز مرخص شده دوباره ببرلن مراجعت کرد نریمان خان وزیر مختار وینه هم که بوینه مراجعت کرده بود از اینجا تلگرافی عرض کرد که همان وقت که ما بخواهیم که بوینه برویم اعلیحضرت امپراطور اطریش هم برای آنوقت حاضر پذیرائی ما هستند امروز قبل از نهار یکنفر از کنت های نجیب این شهر که اسمش (کنت ذالفسکی) است با زن و چهار دخترش بتوسط امین السلطان بحضور ما آمدند قدری صحبت کردیم کنت نجیبی است بعد از آنکه اینها رفتند نهار خوردیم هوا هم بشدت گرم بود عرق زیاد کردیم دو ساعت بعد از ظهر امیرال پوپوف حاضر شد با هم بکالسکه نشسته رفتیم تماشای مدرسهٔ دخترها و پسرهای کور و لال که در اینجا درس میخوانند و تربیت میشوند مدرسه دو طبقه است قدری گردش کردیم چند نفر از دخترهای روسی و باقی دیگر تمام لهستانی هستند که تحصیل میکنند کلیةً بقدر صد نفر شاگرد کور و گنگ در اینجا مشغول تحصیل هستند مخارج اینها را هم قدری دولت میدهد و قدری هم اهالی شهر و پدرها و مادرهای ایشان میدهند اینهائیکه اهل لهستان هستند مربی و معلم آنها هم لهستانی است و زبانشان هم تمام زبان لهستانی است زبان روسی تحصیل میکنند اغلب این لالها چنان لال نیستند که هیچ نتوانند حرف بزنند بلکه معلم اینها را بحرف میآورند مثلاً معلم بیک طوری با اینها سخن میگوید که میفهمند و جواب او را میدهند اما دیگری نمیتواند از یک دختری خیلی سؤالات علمی کردیم جغرافیا میدانست نقشه نشان میداد و شهر طهران را در روی نقشه مینمود بعد رفتیم سالار کنسرت آنها که کورها در اینجا موزیک ولی میزدند و کمانچه میکشیدند و دخترهای کور آواز میخواندند قدری ایستاده تماشا کردیم خیلی خوب میزدند و میخواندند بعضی صنایع دستی هم اینها میکنند از قبیل قلاب دوزی و نقشهائیکه با پشم روی پارچه میدوزند کارهای جرجی که همه خیلی خوبست بعضی از کارهای خودرا هم برای ما آوردند بچه‌ها و کارگاه و [...] بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم برای حمام همان حمامی است که چند روز قبل هم رفته بودیم از حمام بیرون آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل امشب هم چادر بزرگی توی باغ جلو عمارت زده شام حاضر کرده‌اند

داد

از جانب ما جنرال گورکو حاکم ورشو جنرالها و صاحب‌منصبان رئیسان را که آنروز در میدان و سرباز خانه دیده
بودیم دعوت کرده اند که با ما شام بخورند. (لهستان قسمت روس سیزده کرور نفس دارد از سه قسمت
لهستان که در میان سه دولت منقسم شده معتبرتر از همه قسمت دولت روس است بعد قسمتی است که به
دولت اطریش افتاده و سیم آنست که در دست پروس است پای تخت لهستان روس شهر (ورشو)
است و پای تخت لهستان اطریش (کراکوئی) است و پای تخت لهستان پروس (پوسلو)
است که روی هم رفته کلیه ملت لهستان که قسمت شده است در یک زمانی از بیست و چهار کرور
الی سی کرور نفس بوده است) وضع شهر ورشو این است که می‌نویسیم از قراری که میگویند جمعیت سکنه ورشو چهار
صد و پنجاه هزار نفر است یکصد و پنجاه هزار نفر از این جمعیت یهودی هستند که صراف و معامله گر هستند
از دست این یهودیها هم روسها و هم لهستانیها خیلی متغیرند و آنها را دشمن دارند چرا که تمام این یهود جمیع پول
طلا و نقره مردم را جلب میکنند در تمام لهستان روس یک ملیون یهودی است که دو کرور باشد کوچه‌های
ورشو تماماً پاک و تمیز و سنگ فرش است و کالسکه‌های تراموه که از روی خط آهن حرکت میکند درین شهر زیاد است
کالسکه سازی این شهر خیلی خوب و مشهور است ما هم چند دستگاه کالسکه خریدیم تمام مخزنها و دکاکینی که زیر
عمارات دارند جلوش یک پارچه آئینه بزرگ بی‌جیوه بسیار روشن است بناها و شاگرد بناها و عمله‌جات
این شهر طوری بنائی و کار می‌کنند که کسی صدای آنها را نمی‌شنود لباس همه جور است که کسی میان آقا و نوکر
و کنیز و خانم فرق نمی‌بیند بعد از صبح تا شب و از شب تا صبح مردم در معابر عبور و مرور می‌کنند دکاکین باز است
و خرید و فروش مینمایند و هر کس بخیال خود گردش میکند و همچنین کسی درین شهر هم نیست بصدای بلند چیزی
بفروشد و داد بزند و مشتری طلب نماید خیلی شهر آرام بی‌صدای خوبیست پلیس این شهر دو هزار نفر است رئیس و صاحب
منصبهای آنها روسی هستند و عملجات تمام لهستانی میباشند پادشاه یونان دو روز دیگر وارد ورشو میشود دو دختر
خود را همراه میآورد که به برادر علیحضرت امپراطور روس نواب گراندوک پل تزویج کند گراندوک پل هم
تا ورشو باستقبال می‌آیند که با زوجه خود به پطرزبورغ بروند دختر علیحضرت پادشاه یونان دختر عموی نواب
گراندوک پل میشود یعنی زوجه پادشاه یونان دختر نواب گراندوک قسطنطین عموی علیحضرت امپراطور الکساند
سیم است خود گراندوک قسطنطین هم در قریم است ایشان هم در موقع این عروسی به پطرزبورغ میروند اینها که
بورشو میایند و میروند بیش از دو ساعت معطل نخواهند شد خلاصه در ساعت هفت از ظهر گذشته صاحب
منصبانی که بشام دعوت شده بودند حاضر شدند رفتیم سر میز چادر کرباس پشمی بزرگی زده و میز بسیار عالی
چیده بودند ابتدا من بسلامتی علیحضرت امپراطور جام شربتی خورده هورا کشیدند بعد جنرال گورکو بسلامت

مالش می کردند و هورا کشیدند بعد از اتمام توی باغ با جنرال گورکو و سایر صاحب منصبان نشسته قدری صحبت کردیم

روز چهارشنبه پنجم ۵. امروز وقت ظهر باید برویم بکارخانه (ژیراردُن) که حالا صاحب آن مسیو پطرس آلمانی است چهل و چهار ورس از ورشو تا آنجا راه است که تقریباً معادل هفت فرسنگ ایران میشود همان خط راه آهنی است که باسپالا میرود هوا صاف و آفتاب و معتدل بود با اهل پوپوف در کالسکه نشسته رفتیم بکار جنرال گورکو و زوجه حاکم ورشو و زن نایب الحکومه و بعضی زنهای دیگر هم در کار حاضر بودند با همه دست داده احوال پرسی کردیم زوجه حاکم ورشو در این کارخانه شراکتی دارد و کارخانه در تحت حمایت اوست باین مناسبت خودش با این عنوان حاضر شده اند که با آنجا بیایند رفتیم توی آلکن ایستیزه ها و ملتزمین رکاب ما هم چند نفری همراه بودند ترن حرکت کرده سه ربع ساعت بطول کشید تا رسیدیم بکارخانه کار کوچکی داشت جمعیت زیادی از عمله جات خود کارخانه در کار جمع شده بودند در حقیقت این کارخانه یک شهر است در سی و دو سال پیش از این پدر این ویطرس بروسیه آمده این زمین را که در آن وقت صحرا و شکارگاه بوده است از دولت روس اجاره و امتیاز گرفته که کارخانه بسازد و پس از تحصیل اجاره و امتیاز این کارخانه را ساخته است و بعد مرده حالا به پسرش ویطرس رسیده است هزار نفر زن و مرد عمله و کارکن مخصوص این کارخانه است که برای اینها خانه های دو مرتبه و سه مرتبه تکتک ساخته و در آنجا منزل داده اند کوچه های راست وسیع دارد و سوای خانه های عمله جات بعضی عمارات و خانه های خوب هم صاحب کارخانه ساخته است که هرکس باینجا بیاید و بخواهد منزل نماید کرایه میدهد دود دکشهای زیاد از بالای این کارخانه پیداست و دود از همه بیرون میآید در مدت سی و دو سال اینجا بمرور شهری شده است توی کوچه ها عوض شن خورده های ذغال سنگ ریخته اند خیلی مطبوع شده است از کار سوار کالسکه شده راندیم رسیدیم بیک عمارتی که تمامش را از چوب ساخته اند اسم این عمارت (ازیل) است ازیل یعنی پناهگاه دخترها و زنها این عمارت را ویطروس صاحب کارخانه از پول خود ساخته و خرجش را هم از خود میدهد که اطفال کوچک و بزرگ عمله جات این کارخانه در آنجا تحصیل کنند اول وارد تالار بزرگی شدیم تختی گذارده بودند من روی تخت نشستم جنرال گورکو و زوجه اش هم پهلوی من نشستند در این تالار اطفال زیادی باختلاف سن و سال جمع بودند صف اول اطفال پنج ساله و شش ساله و میان آنها چهار ساله هم بود صفوف بعد بچه های نه ساله و ده ساله بودند هر دسته هم یک زن معلمه جلوشان ایستاده بود قدری که اینها را تماشا کردیم اطفال دسته دسته بطور مشق و قاعده نظامی زن معلمشان جلو اینها افتاده بطور قطار از جلو ما می گذشتند و دست همدیگر را گرفته میرفتند خیلی خوش آیند بود دسته آخری که رد شدند یکنفر پیانو میزد و این دسته بحالت رقص و ساز از جلو

اکل نشستند و تالار خالی شد از این تالار که بیرون رفتند همه دسته دسته رفتند باطاق و جای مخصوص خودشان ما هم برخاسته
رفتیم بتماشای اطاقهای اطفال اول داخل اطاق بچه‌های سه ساله و چهار ساله شدیم چون حالا وقت تحصیل اینها نیست
در این اطاق میزهای طولانی کوچک و صندلیهای کوچک گذارده اسباب بازی آنها را از هر قبیل هم آورده اند
مشغول بازی هستند یک سمت اطاق را هم برای بازی خالی گذارده تمام لوازم بازیها از عروسک و گاهواره
و انواع اسباب سقوالی که روی زمین میکشند و غیره برای اینها حاضر بود و زن مربیه آنها هم ایستاده بود
و بانها بازی یاد میداد و وضع اینها خیلی خوش و باتماشا بود بعد رفتیم باطاقهای دیگر که طبقه بطبقه برای اطفال ساخته
اند و اطفال بانواع فنون و علوم از مشق خط و نقاشی و درس زبان و تحصیل علوم مفیده دیگر مشغولند اینجا را هم گردش
کردیم تمام منظم و مرتب بود و اینهمه مخارج و ترتیب اسباب برای تحصیل و تربیت اینهاست یعنی این اطفال همه
مال این عمله جات هستند که در این کارخانه کار میکنند و مقصود این است که پدر و مادر ایشان آسوده خاطر از
صبح تا عصر مشغول کار بوده از خیال اطفالشان فارغ باشند ترتیب این اسبابهای بازی هم برای این است که دیگر اطفال
در کوچه و باغ بیخود نروند و حرکت بقاعده نمایند بعد از تماشای اینجا بیرون آمده سوار کالسکه شدیم جمعیت
مرد و زن هم اطراف کالسکه ما را گرفته بودند آمدیم رسیدیم بعمارتیکه یک اطاق بزرگ داشت این اطاق
تماشاخانه این کارخانه است که در اینجا بازی درمی‌آورند در این اطاق برای ما و همراهان نهار حاضر کرده بودند
یک میز مخصوص برای ما توی سن گذارده و سه میز دیگر هم در پائین خیلی دورتر از ما برای همراهان از فرنگیها و ایرانیها
چیده بودند سر میز ما جنرال کورکو و زوجه و عروس او و دختر برادرش و جنرال مدم حاکم شهر ورشو و زوجه او و چند
نفر دیگر از خانمهای محترم و جنرالها نشسته بودند نشستیم نهار و سایر همراهان هم در سر میزهای پائین نشستند نهار
خورده بعد سوار شده رفتیم به پارک صاحب این کارخانه که زمین جنگلی بوده پارک کرده است بد باغی نیست
عمارتی چوبی ساخته است در اینجا هم میوه‌جات و عصرانه حاضر کرده بودند عصرانه خوردیم پهلوی آن اطاق یک
حمامی بود رفتیم بتماشای حمام درها را باز کردند شیرهای آب گرم و سرد زیاد داشت بعد آمدیم توی باغ در
خیابانی از باغ گردش کرده رسیدیم بیک دریاچه مرغابی و بچه مرغابی در آن بود بالای این دریاچه یک
اطاق کوچک چوبی ساخته بودند که بدریاچه نگاه میکرد منظر خوبی داشت و در این اطاق را صندلی زیادی چیده
بودند با جنرال کورکو و زوجه او قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخاسته آمدیم پائین اگرچه مقتضی بود که زیاد
تر توی باغ گردش کنیم ولی چون وقت تنگ بود سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کارخانه جات قدری که آمدیم
رسیدیم بکارخانه پیاده شده داخل کارخانه شدیم کارخانه جات بزرگ و کوچک متعدد بود زن و مرد و دختر زیاد
در این کارخانها کار میکردند چرخهای زیاد و دیگهای بزرگ در کار بود و پشم و پنبه میرشتند و انواع پارچهای پشمی

و ریسمانی از زیر پیراهنی و جوراب و رومیزی و پتو و چیزهای دیگر میبافتند بسیار کارخانجات معتبریست جمعیت
کارگر هم زیاد است بیک کارخانه بزرگ رفتیم که از جمعیت کارگر زن این کارخانه پیدا نبود و صدای چرخ بخار و
اینهمه جمعیت گوش را اذیت میکرد هوای کارخانه هم گرم بود بعد رفتیم بمرتبه دویم و سوم و چهارم این کارخانه
در انبارهای زیاد نشسته و بعضی پارچه ها را که درین کارخانه ها میبافتند با چرخ خیاطی میدوزند اما چرخ خیاطی نیست
که با دست و پا حرکت بکند حرکت چرخها با بخار است تمام این سه مرتبه فوقانی از زن و دختر نشسته و مشغول
بکار بودند از شده کار که البته شبانه روزی نه ساعتش را باید کار کنند رنگ تمام زنها پریده و زرد بود اداره
این کارخانه خیلی معتبر است تمام مخارج این عمله جات و کارخانه بعهده صاحب کارخانه است بقدر دویست
نفر میرزا و شاگرد و غیره دارد آنچه تحقیق شد بعد از وضع مخارج و مزد عملجات و کارگرها سالی دویست هزار
تومان عاید صاحب کارخانه میشود از یک کارخانه که بیرون میآمدیم تصور میکردیم که دیگر کارخانه نیست و
بسر راه آهن میرویم قدری که میرفتیم باز بکارخانه دیگر میرسیدیم بالاخره همه کارخانجات را که گردش کردیم سوار
کالسکه شده دوباره آمدیم بباغی که بودیم رفتیم توی عمارت چوبی قدری نشسته خستگی گرفتیم و راحت شدیم بعد
سوار کالسکه شده آمدیم بگار سوار ترن راه آهن شده مراجعت کرده نزدیک غروب وارد منزل شدیم چون
نواب گراندوک پل برادر اعلیحضرت امپراطور برای استقبال پادشاه یونان که دخترش را از برای تزویج با همین
شاهزاده می آورد حالا وارد ورشو میشوند امین السلطان و امیرال یوسف لباس رسمی پوشیده رفتند بگار راه
آهن برای استقبال و ملاقات نواب گراندوک پل امشب گراندوک پل در عمارت لازنسکی خواهند
ماند و صبح زود پادشاه یونان را استقبال و ایشان را وارد ورشو کرده باتفاق همدیگر پطربورغ میروند امین السلطان
و امیرال یوسف نواب گراندوک را ملاقات کرده مراجعت نمودند و عرض کردند الان هم گراندوک
بملاقات ما میآیند حاضر ملاقات ایشان شدیم آمدند قدری نشسته صحبت کردیم رفتند و چون صبح زود
خیال حرکت داشتند عذر بازدید ما را خواستند بعد شام خوردیم بعد از شام سوار کالسکه شده رفتیم به
گردش هوا خیلی سرد شده بود زود مراجعت کردیم عکاس سابق هم حاضر بود اجازه دادیم آمد از نزدیک
عکسی از ما انداخت (روز پنجشنبه ششم) صبح برخاستیم حکیمباشی طولوزان دندان ساز
معروف ورشو را که اسمش مسیو مارتن و از اهل فرانسه است بحضور آورد خیلی دندان ساز قابلی است
هوا دیشب تا بحال خیلی سرد شده است بادی سرد از طرف شمال میآید و چون سمت شمال اینجا بقطب
نزدیک است و این باد از روی یخ بر میخیزد این است که هر وقت باد شمال بوزد هوا را خیلی سرد میکند بر خلاف
هر وقت باد از طرف مشرق بیاید هوا گرم میشود و باران هم میآید هوای اینجا با هوای لواسان ییلاق طهران شبیه است

خلاصه امروز باید برویم بکارخانهٔ آب صاف کنی که در آخر آبادی شهر واقع است مهندس این کارخانه انگلیسی است
تمام اسباب و آلات این کارخانه را هم از انگلیس آورده اند این کارخانه بپول اهالی شهر ساخته و دایر شده
و در تحت ریاست (امستانکویچ). است یک زن پیری با یک دختر جوانی دارد هر دو در کار
خانه معرفی شدند سه ساعت از ظهر گذشته جنرال کورکو آمد با هم بکالسکه نشسته راندیم برای کارخانه مزبور
اغلبی از جملهٔ خلوت ما هم در رکاب بودند رسیدیم بکارخانه پیاده شده وارد کارخانه شدیم ابتدا یک خیابان صاف
هموار بیست که پهلوی این خیابان هشت نه آب انبار که همه بیک وضع است ساخته اند تفصیل یکی را که بنویسیم
وضع سایر معلوم میشود یکقطعه زمین بزرگی را گود کرده و چند ستون از زیر ساخته روی آنها را طاق مستحکم زده اند این آب
انبارها عمیق است و زیر آب انبار با سنگهای خیلی بزرگ و روی سنگهای بزرگ سنگهای کوچک و روی
آنها را سنگریزه و بالای آن شن ریخته اند یک ماشینی هم در کنار رودخانه ویستول ساخته اند که از رودخانه
تا این کارخانه نیم فرسنگ مسافت است آن دستگاه ماشین را ندیدیم از قراریکه گفتند بواسطهٔ آن
ماشین و نهری که ساخته اند آب کثیف گل آلوده سیاه از رودخانه داخل این آب انبارهای بزرگ مسقف
می‌کنند و با اسباب و ماشین با اینکه در زیر این حوضها تعبیه کرده و این سنگها را ریخته اند آب را صاف
نموده داخل حوضهای دیگر می‌کنند که در وقت ورود بکارخانه آن حوضها در دست چپ و راست واقع
بود و این حوضهای آب صاف هر یک بقدر چهار ذرع طول و یک ذرع و نیم عرض دارد بسیار عمیق است
و آبی که باین حوضها داخل میشود بقدری صاف است که هیچ معلوم نیست توی آنها آب است یعنی بعد از آنکه آب صاف
شد در اینجا این قسم دیده میشود و در وسط این حوضها یک خمره مانندیست از آهن که آب از آن آهن فرو میرود
و تمام این آبهای صاف در یکطرف کارخانه که سرداب و حوض بزرگیست از وسط یک حوض مرمر بسیار خوبی
بیرون می‌آید و پهلوی این حوض بزرگ آب صاف یک عمارت عالی مفصل و دستگاه ماشین بزرگی بنا کرده این
آبهای صاف بواسطهٔ تلمبه ببرج بسیار بزرگ بلند محکمی که در این عمارت ساخته اند میبرد و از آن برج لوله‌ها و
راه‌ها و تلمبه‌ها درست کرده اند که بتمام شهر راه دارد و آنقدر این برج مرتفع است که در مرتبهٔ چهارم خانهٔ جنرال
کورکو که مشرف بتمام شهر است از فوارهٔ حوضی که در بالکن آنجا دیدیم همین آب جستن میکند الی هم که از فواره‌های
جلو عمارت بلودر که ما منزل داریم میجهد از همین آبست خلاصه این آب بتمام مراتب عمارات شهر می‌نشیند
و همهٔ اهل شهر سهمی از این آب خریده و با شیر آب دارند و محتاج باین نیستند که از پائین آب بالا ببرند ارتفاع
این برج سی ذرع است و با اینکه منبع آب تمام شهر است هیچ معلوم نیست در این برج آبی باشد دور برج هم [illegible]
ذرع میشود بعد از تماشای اینجا آمدیم بعمارتیکه ماشین در وسط آن واقع است تالار بزرگی است ماشین در وسط آن

تالار است و یک شاه‌نشینی هم برای نشستن دارد رفتیم توی آن شاه‌نشین نشستیم بستنی و عصرانه حاضر کرده
بودند بستنی خورده و قدری با جنرال گورکو صحبت کرده برخواستیم و آمدیم پهلوی ماشین دود ماشین تحریری از
دارد و ماشین در کمال خوبی کار میکند آدم متحیر میشود آدم نگاه میکرد بقدری کوب بود مثل آنکه شخص از بالای قصرها جای
طهران زمین را نگاه کند و از پائین تا بالا چرخ است که کار میکند بقدری این ماشین با چرخ و اسبابهایش پاک
و تمیز و روشن است که آدم گمان میکند که تازه از دست استاد درآمده است وضع این ماشین تماشای
خوبی دارد چون ماشین در وسط تالار و عمارتی عالی واقع است مثل کارخانه جائی نیست که دود و جمعیت
زیاد داشته باشد و آدم از تماشای آن در زحمت بوده و متحیر داشته باشد شخص که نه یاد نگاه بماشین
و کاران بکند و در وضع و حالت آن اندکی غور نماید هیچ گمان نمی‌نماید که این ماشین مبنی و برای صاف کردن
آب و عمله‌جات آن انسانند بلکه چنین بنظر میآید که این ماشین در آسمان ساخته شده و عمله‌جات
آن ملائکه هستند و باید این ماشین یک کره را حرکت بدهد زور این ماشین بقدر یکصد و چهل اسب است بعد از
تماشای ماشین نشستیم [illegible] که هم پهلوی ماشین است چهار صد نفر تلمبه‌چیهای شهر را که کارشان این است هر کجا آتش بگیرد
فوراً خاموش کنند با لباسهای خوب از جلو ما با عراده‌های تلمبه آورده گذرانیدند قدری هم تلمبه‌ها را با آب پر کرده
بازی کردند و بهم بهار آب پاشی نمودند اینها که رفتند ما برخواسته بیرون آمدیم سوار کالسکه شده آمدیم
منزل چائی خورده دوباره کالسکه حاضر کردند سوار شده راندیم برای ولانوف که از (کنتس پاتوتسکی) است
از راهی که دفعه سابق رفته بودیم نرفتیم از راهی دیگر که نزدیکتر و بهتر بود رفته رسیدیم بباغ چند نفر زن فرنگی
آنجا بودند و درهای اطاق بسته بود سرایدار باشی آنجا که مرد لاغر بلند قدی است و از دو طرف چانه ریش دارد
پیدا شده درهای اطاق را باز کرد در این بین که میگشتیم یکدفعه دیدیم دو فرنگی نفس زنان از عقب ما آمده بما رسیدند
من تصور کردم صاحب‌خانه هستند شنیده‌اند من اینجا آمده‌ام برای پذیرائی ما آمده‌اند پرسیدم که شما کیستید
گفتند ما روزنامه‌نویس هستیم آمده‌ایم گفتم برای چه آمده‌اید گفتند تکلیف ما این است که هرجا شما بروید ما
هم آنجا حاضر باشیم سرایدار باشی اینجا زبان فرانسه نمیدانست زبان لهستانی میدانست این روزنامه‌نویسها
که آمدند برای ما خوب شد ما با آنها بفرانسه حرف میزدیم و آنها تفصیل پرده‌ها را از سرایدار باشی میپرسیدند و بما
عرض میکردند چون خود روزنامه‌نویسها هم لهستانی بودند و زبان لهستانی را میدانستند خلاصه این عمارت را که
سرایدار باشی باز کرد و داخل شدیم دفعه سابق که با جنرال گورکو آمده بودیم هیچ ندیده بودم افتادیم بیک دست
عمارت دیگری که پرده‌های خوب و (کالریهای) ممتاز داشت بنا کردیم توی اطاق گردش کردن و پرده‌ها را
بتفصیل تماشا نموده تمام اطاقهای این عمارت را از زیر و بالا گردش کردیم پرده‌های نقاشی بسیار خوب داشت

لهستان

انکوچک و بزرگ و پرده های صورت سلاطین لهستان و پرده های جنگ پادشاهان لهستان و پرده های صورت
حضرت عیسی و مریم همه نوع پرده از کارهای ممتاز نقاشهای قدیم درین عمارت دیده شد اقلا پانصد پرده بود
که میان آنها پرده هزار تومانی و دو هزار تومانی و اقل آنها سیصد تومانی بوده و بهم رفته هر پرده هزار تومان
قیمت داشت که پانصد هزار تومان میشود میزهای مرتق یعنی خاتم کاری از سنگ متعدد داشت که هر میزی
اقلا سه چهار هزار تومان قیمت داشت گلدانهای سنگ سیبیر و غیره اسباب و ظروف چینی نفیس کهنه و
اشیاء قیمتی دیگر از هر قبیل خیلی بود اینها همه در اطاقهای پائین بود بعد رفتیم بمرتبه بالا که آنجا هم اطاقهای خوب
داشت بخصوص سه چهار اطاق چینی خوب داشت بامعنی که تمام مبل و پرده و اسباب این اطاقها از پارچها
و امتعه چین بود و مجسمه های اشکال چینی و ظروف چینی زیاد داشت حتی کفشهای هم که توی آن اطاق بود از نوع
کفشهای اهل چین بود و بهمین جهة اسم این عمارت را عمارت چین گذاشته که تمام مبل و اسباب آنرا از چین
آورده اند یک کتابخانه معتبری هم در بالا بود که کتابهای کهنه قدیم زیاد داشت خلاصه تمام اشیاء و اسباب
این عمارت نفیس و قیمتی است و همه مال این کنتس است یک کره هوائی زمینی ساخته بودند که نقشه تمام کره زمین
در آن بود خیلی از قدیم این کره را ساخته اند نگاه بکره که نقشه ایران را دارد کردیم دیدم که نقشه ایران عهد شاه عباس
صفوی بود یعنی در آن وقت نقشه ایران را برداشته اند معلوم میشود در عهد (لوی کاترز) که لوی چهاردهم
پادشاه فرانسه باشد این کره را ساخته اند بقدر سی هزار جلد کتاب در این کتابخانه بنظر آمد یک کتاب دعای
خطی خوب یعنی خطش منوسکری بود) که جلدش نقره طلیه بود و روی آن صورتی با آب و رنگ نقاشی کرده بودند
سرایدار باشی آورد تماشا کردیم چیز نفیس خوبی بود چون وقت تنگ و راه دور بود و بایست به تیاتر برویم
لابد تماشای آنجا را مختصر کرده آمدیم توی باغ قدری هم توی باغ و باغچه که خیلی خوب گلکاری کرده بودند گردش
نموده آمدیم توی کالسکه و راندیم برای منزل وارد منزل شده قدری توقف کرده در ساعت نه بعد از ظهر
که وقت رفتن به تیاتر بود با امیرالیوف توی کالسکه نشسته راندیم برای تیاتر امین السلطان و سایر ملتزمین
هم در رکاب بودند باید بتماشاخانه بزرگ برویم راه خیلی دور بود هوا هم بشدت سرد بود سر کالسکه هم باز بود
رسیدیم به تیاتر جنرال کورکو جلو آمد رفتیم در مرتبه تحتانی تیاتر نشستیم جمعیت کم بود پرده اول بالا رفت
رقاصها آمده رقصهای خوب کردند یکنفر رقاص که اسمش (مادموازل) ریچی بود که بیست روز است از
ایطالیا آمده است بسیار خوب میرقصید چهار پرده بالا رفت و هر دفعه که پرده میافتاد برخواسته میرفتیم
باطاق دیگر با جنرال کورکو نشسته بستنی خورده برمیگشتیم پرده اول که تمام شد رفتیم بمرتبه بالا پرده اول و دوم
رقص باله بود پرده سیم و چهارم بازی بسیار خوبی درآوردند بعد از اتمام بازی سوار شده آمدیم منزل شام خورده

خوابیدیم (روز جمعه هفتم شوال) امروز در ساعت هشت یعنی یک ساعت قبل از ظهر برخاستیم
پادشاه یونان با ملکه و خانواده خودشان که به پطرزبورغ میروند امروز از اینجا عبور میکنند باید برویم بکار راه آهن
وینه که در طرف شمال شهر واقع است و از این عمارت تا آنجا مسافت زیاد است [illegible] امین السلطان
و بعضی از پیشخدمتها هم با لباس رسمی در رکاب ما بودند از پای خانه جنرال کورکو رد و از روی پل بزرگی که بر روی رودخانه
ویستول است عبور کردیم این پل خیلی تعریف دارد عبور و مرور زیاد از روی آن میشود در وسط پل راه تراموا از
دو طرف راه کالسکه و عراده است بعد از آن راه پیاده است که دو طرفش محجر دارد از یکطرف کالسکه میرود
و از طرف دیگر میآید که بهم دیگر برنمیخورند از دست راست کالسکه و عراده ها میرفتند و از دست چپ
میآمدند دهاتیها از زن و مرد با هیکلها و لباسهای مختلف از دهات بشهر میآمدند بعضی عراده با خوک و بعضی
دیگر گوساله و چیزهای دیگر بار کرده بودند خیلی تماشا داشت از پل که گذشتیم در حقیقت مثل خارج شهر است
انبارهای طولانی بزرگ زیاد دیدیم که متعلق بدولت و در انبارها مقفل و قراول هم در در انبارها ایستاده
پرسیدیم عرض کردند انبار اسباب و مهمات قشونی است بعد قدری هم از صحرا و خارج شهر رفته تا بکار رسیدیم
در کار کالسکه های زیاد دیده شد که مال کسانی بود که از شهر برای دیدن پادشاه یونان آمده بودند از قبیل
جنرال کورکو و زوجه او و حاکم و نایب الحکومه شهر و زنهای آنها و غیره وارد کار شدیم همه ایستاده منتظر ما بودند
جنرال کشلف که سفر سابق مهماندار ما بود در اینجا دیدیم که مهماندار پادشاه یونان است داخل سالون بزرگ کار
شده پادشاه را ملاقات کردیم پیش رفته دست دادیم و احوالپرسی کردیم اسم پادشاه (ژرژ) اول است
ریش تراشیده سبیل دارد بعد ملکه یونان را دیده دست داده تعارف کردیم اسم ملکه (لادین الگا)
است بعد دختر نواب گراند وک قسطنطین عموی اعلیحضرت امپراطور حالیه روس است دختر پادشاه یونان را
هم که نامزد گراند وک پل برادر اعلیحضرت امپراطور است دیدیم ولیعهد یونان را هم که اسمش قسطنطین است
ملاقات کردیم دختر دیگر پادشاه یونان هم حاضر بود با همه تعارف کردیم بعد با پادشاه یونان و نواب
گراند وک پل و ملکه یونان و سایرین وداع کرده سوار کالسکه شده از همان راه که رفته بودیم مراجعت
بمنزل نموده نهار خوردیم امین الدوله و جهانگیرخان وزیر صنایع هم امروز از وینه مراجعت کرده و حاضر شدند
بعد رفتیم بحمام و بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم یکنفر حقه باز پولونه آمده بود که در حضور ما بازی کند جوان
گردن کلفت بی ریشی است سبیل کمی دارد زبان روسی را خوب میداند در حقه بازی خیلی ماهر است (شلکف)
مترجمی میکرد بازیهای عجیب و غریب درآورد از جمله کارهایش که بسیار غریب بود این است که دست و پای
او را با نواع و اقسام سخت می بستند بعد از نیم دقیقه یا یک دقیقه دست و پای خود را باز میکرد دوباره

[illegible]

... [illegible] امشب در ساعت هشت بعد از ظهر باید به تیاتر تابستانی که در باغ ساکس است برویم
بساعت معین درشکه کوچکی برای ما حاضر کرده بودند تنها کالسکه نشستیم در باغ ساکس چنانکه سابقا هم نوشته‌ایم
کالسکه بزرگ داخل نمیشود سایر ملتزمین ما هم در رکاب بودند راندیم در دو طرف خیابان جمعیت زیادی ایستاده
بودند وارد باغ و تیاتر شدیم تیاتر ایطالیائی است خیلی خوب بود دو پرده ساز و آواز و حرف زدن و تقلید
با هم بود پرده آخر باله و رقص بود رقص ایرانی هم کردند خیلی خوب بود اصل تیاتر تابستانی است و از چوب
تخته بشکل نیم دایره ساخته‌اند (یعنی تیاتر سه مرتبه است یعنی تیاتر عبارت از محوطه نیم دایره تماشاخانه است
که مردم در آنجا نشسته تماشای بازی را می‌کنند) حجره و اطاق ندارد همه مراتب غلام گردش مانند و ستونها
دارد و از اطراف در باره بباغ دارد که در فاصله پرده‌ها باز میکنند و مردم برخاسته بیرون میروند جمعیت
از زن و مرد زیاده بود ما در مرتبه دوم مقابل سن نشسته بودیم وقتی پرده می‌افتاد مردم از تیاتر بیرون آمده در
باغ گردش میکردند برای ما هم چتر بزرگی بطرز چترهای چین در میان باغ زده بودند که در آنجا رفته بستنی میخوردیم
و سیگار میکشیدیم و جنرال کورکو و زوجه او و زنهای معتبر دیگر هم آمده پیش ما می‌نشستند بعد از تمام شدن تیاتر
سوار همان درشکه شده یک دوره باغ گردش کردیم هوای ملایم خوشی است مهتاب و ابرکی هم هست باغ
را بکمال صفا چراغهای گاز زیاد بشکل ماه روشن کرده‌اند حوض سه مرتبه در باغ است که آب از آن جستن می‌کند
[illegible] الکتریسیته) بآن انداخته‌اند چراغان و آتش بنگال و عکس‌ها در آب صفا و تماشای خوبی دارد زنها
زیادی اطراف کالسکه ما را گرفته بودند بعد از گردش تند رانده بمنزل آمدیم شام [illegible] خورده خوابیدیم
(روز شنبه هشتم شوال) شنبه هشتم شوال که نیز مطابق هشتم ماه ژوئن فرنگی است امروز یکساعت
و [illegible] دقیقه از ظهر گذشته باید از ورشو بطرف برلن حرکت کنیم صبح از خواب برخاستیم (روزیکه بقلعه نظامی رفتیم
در روی رود ویستول سوار کشتی شدیم اعلیحضرت امپراطور چنانکه پیش نوشتیم تلگراف کرده‌اند که آن کشتی را
باسم ما موسوم کرده (ناصرالدین شاه) بنا بر این امروز صبح امیرال پوپوف رئیس آن کشتی را با صاحب‌منصبان
و عمله‌جات که اسم ما را در سینه خود نوشته بودند در اطاق بیرون حاضر کرده بود که بحضور ما برسند رفتیم آنها را
دیدیم و بطور تشکر و افتخار عرض کردند که ما باسم پادشاه موسوم شده‌ایم خلاصه نهار خوردیم یکساعت از ظهر گذشته
که وقت حرکت بود جنرال کورکو آمد با هم توی کالسکه نشسته امیرال پوپوف و سایر همراهان هم از عقب ما سوار
شده راندیم برای کار جمعیت زیادی در اطراف خیابانها الی کار صف کشیده بودند فوج سرباز هم ایستاده بود
رسیدیم بکار این همان کار و راهی است که از این راه شکارگاه اسپالا رفتیم دم کار پیاده شده داخل کار شدیم همان
صاحب‌منصبان و سرباز و اشخاصی که روز ورود در کار با لباس رسمی حاضر بودند امروز هم تماماً حاضر و ایستاده بودند بعلاوه

زوجه جنرال کورکو و زوجه حاکم و زن نایب الحکومه و زنهای بعضی از جنرالهای بزرگ هم بودند که این زنهای محترمه به
مشایعت ما آمده بودند و این منتهای مهربانی و احترام فوق العاده است یک دسته گل بزرگی هم زوجه جنرال کورکو
بسته بود به ما داد خیلی با آنها صحبت کرده وداع نموده با جنرال کورکو هم وداع کرده داخل ترن شدیم سربازها و صاحب
منصب هم همین طور در حالت سلام و نظام ایستاده بودند ما از جلو اینها گذشته راندیم برای ۶ رسیدیم به کار ما
اسکرنویچ اینجا ترن ایستاد ما و امیرال پوپوف از ترن پایین آمده سوار درشکه شده رفتیم توی پارک اسکرنویچ
قدری گردش کردیم پارک خوبیست خیلی شبیه است به پارک پلودر اشجار جنگلی دارد و مثل جنگل است پارکهای
فرنگستان خیلی به همدیگر شبیه است بعد از گردش رسیدیم به عمارت اسکرنویچ) عمارت خوبیست تمام عمارت را
از بالا تا پایین گردش کردیم چون عمارت خرابی پیدا کرده بود و بعضی تخته های کف خراب شده است و میخواهند
تعمیر کنند مبل و اسباب آن را جمع کرده روی هم ریخته اند ملاقات سه امپراطور یعنی امپراطور روس و امپراطور آلمان
و امپراطور اطریش در دو سال قبل در این عمارت شده بود خود اسکرنویچ یک قصبه ایست و جمعیتی دارد یک
پرده خوب صورت حضرت موسی را در حالتی که با عصا زده چشمه آبی از زمین بیرون آمده است و شترها و بنی
اسرائیل از این چشمه آب میخورند توی راه پله این عمارت دیدم که بسیار پرده خوبی بود دو هزار تومان قیمت داشت
این عمارت اسکرنویچ را امپراطور مرحوم چون خیلی (مارشال پاریاتینسکی) را دوست میداشته و مارشال
در قفقاز با شامیل لزگی جنگ کرده و همیشه ناخوش بوده است باو بخشیده بود او در اینجا منزل داشته و در
همین عمارت هم مرده است صورت خود مارشال را هم در پرده کشیده توی این عمارت آویخته اند خلاصه
بعد از گردش دوباره به کار آمده سوار شده راندیم ما اینجا راه آهن دو خط داشت از اینجا دیگر الی سرحد یک خط
شد در بین راه که میراندیم یک ابر سیاه تیره از روبروی ما بالا آمد و بنای رعد و برق را گذاشت اطراف راه
هم مثل سایر راهها جنگل و سبزه بود کم کم ابر سیاه بالای سر ما رسیده رعد و برق شدید شد و باران بنا
شد به باریدن بطوری که از طاق واگون ما هم آب میچکید الحمد لله چون ترن به تندی میرفت خیلی زود از این
رعد و برق و ابر و باران گذشته به پشت سر انداختیم چهار ساعت به نصف شب مانده که نزدیک غروب
بود وارد کار الکساندروف شدیم چون الکساندروف سرحد است کار و عمارت بسیار عالی خوبی در اینجا
ساخته اند جمعیت زیادی از صاحب منصب و موزیکانچی و مردم متفرقه در اینجا جمع شده بودند و چراغان
بسیار خوبی کرده بودند میرزا رضا خان وزیر مختار ما هم از برلن آمده دم کار ایستاده پیاده شده از پله های
کار بالا رفته داخل شده چهار اطاق بسیار خوب شدیم در آخر اطاقها یک اطاقی برای ما معین کرده و شام ما را
هم در آنجا چیده بودند چون در اینجا باید واگونها عوض شود و بار بار را از ترن روس به ترن آلمان حمل کنند باید شب

رطا

ساعت توقف کرد میرزا رضا خان وزیر مختار هم بکیفرسنگ پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور المان را که مرد پیر پنجاه شصت
سفید ریشی است و در دو سفر سابق هم جلو ما آمده بود بحضور آورده معرفی کرد و رفت بعد شام خوردیم قدری
کم خوابی و بیخوابی شب را داشتیم مدتی هم بعد از شام نشسته منتظر حرکت ترن بودیم بعد برخواسته آمدیم رو به پائین
امیرال پوپوف رسیده عرض کرد برویم پائین توی گار باتفاق آمدیم پائین جمعیت زیادی از صاحبمنصب
و زن و مرد جمع شده بودند رفتیم توی گار امیرال پوپوف و (کنت کیلو) و میرزا محمود خان وزیر مختار پطر
آمدند توی گار قدری فرمایش و صحبت کردیم بعد امیرال مرخص شده میرزا محمود خان وغیره را هم مرخص نمودیم
مراجعت کردند ده دقیقه هم توی واکن توقف کردیم تا صوت حرکت زده شد و ترن براه افتاد از اینجا تا سرحد
حقیقی روس و المان براه آهن کیفرسنک راه است راندیم تا رسیدیم بسرحد المان که گار بزرگی و شهری است
اسم این شهر و این گار و اسامی مهماندار و همراهان او را که از طرف دولت المان آمده اند بعد خواهیم نوشت
جمعیت زیادی از صاحب منصب و سرباز و موزیکانچی و سوار لانسیه وغیره با مهماندار ما در گار حاضر ایستاده
و چراغان بسیار مفصلی کرده خیلی خوب مراسم پذیرائی ما را تدارک نموده بودند مهماندار و دو نفر دیگر آمدند توی
واکن آنها را معرفی کردند این مهماندار مردی پیر و جنرالی بسیار معتبر است که در موقع خدمات عمده باو رجوع میشود
و این همان شخصی است که در سی سال قبل که مرحوم کلیوم اول ایلچی بایران فرستاده بود و آن ایلچی اسمش (مینوتلی)
بود که در شیراز فوت کرد همراه آن ایلچی بوده و در آنوقت سمت (آتشه ملیتر) ایلچی مزبور را داشته
والحال جنرال محترمیست وضع اینجا از هر جهت با روس تغییر کرد از ترن پائین آمده از جلو صف سرباز گذشتیم
و صاحبمنصبان از جنرال مهماندار معرفی کرد صاحبمنصبان و سرباز و سواره بسیار منظم بنظر آمدند بعد سربازها
از جلو ما دفیله کردند پس از آن بترن رفتیم ترن حرکت کرد و ما هم خوابیدیم. (روز یکشنبه نهم) امروز
باید ببرلن برویم صبح در ساعت شش از نصف شب گذشته از خواب برخواستیم آفتاب برآمده بود دیشب از
هر کجا گذشته خواب بوده و جائی را ندیده ایم اما حالا که روز است وضع خاک و مملکت را می‌بینیم که تغییر کرده است
در خاک المان جنگل انبوه زیاد از درختهای چپت و کاج دیده میشود اما کاج بیشتر است تمام راه از میان جنگل است
کمتر جائی از صحرا است که درخت و جنگل نباشد وضع صحرا و حالت هوای اینجا خیلی شبیه بروس است حالت زراعت
اینجا هم مثل زراعت روس است که حالا رسیده درو شده است تغییری که در اینجا دیده میشود این است که آبادی
اینجا بیشتر است یعنی در طرفین راه میتوان گفت آبادی متصل بیکدیگر است راندیم تا به (فرانکفورت
سور اودر) رسیدیم (فرانکفورت) شهر معتبر خوبیست در زمین مسطح واقع نشده میان شهر پست
و بلندی و دره و تپه دارد گار بزرگ معتبری دارد و بواسطه عبور و مرور راه آهن اینجا مرکز و بندرگاه بزرگیست

دراینجا باید نهار بخوریم ساعت هشت وارد گار شدیم درخود این گار چند اطاق و تالار خوب دارد که متعلق بدولت
و مانند مهمانخانه است این اطاقها را برای نهار و راحت ما حاضر کرده بودند بسیار منقح و پاکیزه بود در مرتبه
بالا میزی برای ما گذاشته بودند و در پایین میز بزرگی بجهت ملتزمین مهیا کرده بودند بعد از ورود دیگر قدری
راحت کرده بعد نهار آوردند خوردیم این اطاقها از دو طرف پنجره و منظره دارد که به بیرون نگاه میکنند شعبه دو خطوط
راه آهن زیادی که از این گار منشعب میشود همه پیداست جمعیت زیادی از مردم در آمد و شد بودند امروز هم
روز عیدیست که مردم تعطیل دارند و مشغول گردش و دید و بازدید یکدیگر هستند متصل صوت (لکموتیف
بلند میشود و از طرفی بطرف دیگر میرود و از بالاخانه که ما بودیم لکموتیفها و بارکشها و واگنهای زیاد دیده شد که انبار
کرده اند برای حرکت قشون که اگر یکمرتبه لازم شود فوراً میتوانند بیست هزار قشون از این نقطه حرکت بدهند
بعد از نهار بقدر یکساعت خوابیده بعد برخاستیم ساعت چهار بعد از ظهر باید رو به برلین حرکت کنیم لباس رسمی
پوشیده حمایل زرد المان بسینه آویخته و شمشیر بسته بترن رفتیم از اینجا ببرلن دو ساعت راه است راندیم
تا نزدیک برلن رسیدیم در دو سفر قبل برلن را دیده بودم ولی وضع گار راه آهن درست در نظرم نبود همچو
تصور میکردیم که مثل گار مسکو و پطرزبورغ در اول شهر واقع است و باید از آنجا پیاده شده با کالسکه داخل شهر
شد اما اینجا اینطور نیست تا مسافتی راه آهن از میان شهر میرود و عمارتهای عالی بزرگ در دو طرف راه آهن
واقع بود یعنی راه آهن خیلی بالاتر از عمارات و کوچهای شهر واقع است و عمارتها و معابر را پایین دیده میشد
مدتی ترن در داخل شهر به همینطور بسرعت میرفت و از عمارات و خانها و گارها میگذشتیم تا آخر ترن آهسته
شد و در گار عالی بزرگی ایستاد اعلیحضرت امپراطور المان (گیلیوم) دوم که پسر (فردریک) سوم
و نواده گیلیوم بزرگ و از طرف مادر نواده اعلیحضرت پادشاه انگلستان هستند در گار حاضر و با حالت
تعظیم نظامی ایستاده بودند پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم تمام شاهزادهای خانواده اعلیحضرت
امپراطوری حاضر بودند مگر برادر کوچک ایشان نواب (پرنس هانری) که امیرال است و حالا در بالتیک
میباشد به همه دست داده تعارف کردیم (پرنس بیزمارک) بواسطه ناخوشی و کسالت مزاج نتوانسته بود
باستقبال بیاید و در (وادزین) است اما پسر بزرگ او (کنت هربرت بیزمارک) که خیلی صورةً
و هیکلاً بخود پرنس بیزمارک شبیه است و وزیر امور خارجه المان میباشد حاضر بود و وزیر جنگ و مارشالها و
جنرالها و صاحبمنصبان بزرگ المان هم همه بودند و اعلیحضرت امپراطور همه را معرفی نموده با آنها دست دادیم
و تمام سربازها با موزیکان بطوریکه رسم است برای احترام نظامی ایستاده با اعلیحضرت امپراطور تا آخر صف سربازها
رفته و برگشتیم بعد بدرشکه روبازی با اعلیحضرت امپراطور سوار شده راندیم برای عمارت (بلوو) که در کنار
نهر

شهر در پارک بزرگی واقع است مسافت از شهر باین عمارت تقریباً بقدر مسافت از باغ شاه طهران بشهر است
طرفین کوچه جمعیت زیادی از زن و مرد از اهالی شهر ایستاده بودند بالاخانها و عمارات مشرف بکوچه هم پر از
زن و مرد بود همه با لباسهای خوب پاکیزه و اغلب خوش صورت و خوشگل بودند در تمام مسافت از کار
بعمارت (بلوو) که قریب یکفرسخ است پشت در پشت جمعیت بود تمام هورا می کشیدند و دستمالها تکان
میدادند اظهار بشاشت زیاد میکردند من از یکطرف و اعلیحضرت امپراطور از طرف دیگر با مردم تعارف
میکردیم اعلیحضرت امپراطور خیلی خوش صورت و جوان و مهربان و متواضع هستند چند زبان غیر از زبان المان
که زبان خودشان است میدانند بخصوص روسی و انگلیسی و فرانسه را خیلی خوب حرف میزنند در بین راه از کنار
بعمارت عمارتهای عالی و بناهای بزرگ را از سربازخانه و سفارتخانه ها و وزارتخانها وغیره امپراطور نشان میدادند
و معرفی میکردند آمدیم تا بکنار شهر که وارد پارک میشود و عمارت بلوو در آخر این پارک است در اینجا صدای
شلیک سی چهل تیر توپ شنیده شد که برای تشریفات ما در میان همان پارک انداختند این پارک بسیار
وسیع و باصفا است درختهای کهن انبوه دارد و زیر درختها همه جا چمن سبز و خرم در حقیقت جنگل بزرگی است اول
هم در خارج شهر جنگل بوده و از قراریکه اعلیحضرت امپراطور میگفتند سابقاً سباع در اینجا شکار میکردند حالا جنگل را پارک
کرده و خیابان در میان آن ساخته اند و گردشگاه اهالی شهر است خیلی مفرح است اطراف این پارک وسیع
هم آبادی و عمارت است عمارت بلوو در یکطرف آن واقع است در میان پارک جمعیت زیادی از زن
و مرد بود و هورا می کشیدند و اظهار بشاشت میکردند راندیم تا بعمارت رسیدیم جلو عمارت دسته سرباز صف
کشیده بود موزیکان را بهوای ایرانی نواخته احترامات نظامی بعمل آوردند با اعلیحضرت امپراطور از جلو صف
سرباز گذشته و برگشته داخل عمارت شدیم اعلیحضرت امپراطور خودشان آمده منازل ما راحتی اطاق خواب نشان
داده بقصر خودشان که معروف به (سال پلانش) است یعنی قصر سفید مراجعت کردند در دو سفر سابق
که ما برلین آمدیم در عمارت شهر در سال پلانش منزل داشتیم هوای این عمارت بهتر از عمارت شهر است این عمارت
را از قدیم سلاطین سابق پروس بنا کرده اند پارک مخصوصی با خیابان و اشجار و چمن و گلکاری برای گردش ما قرق است
جلو درب امارت هم وسعتی دارد و با غنچه بندی و گلکاری خوبی کرده اند یک فواره قشنگی دارد که آب آن
مثل دود بیرون میآید همه ملتزمین رکاب ما در اینجا منزل دارند دو مرتبه دارد مرتبه بالا منزل ما است مرتبه
زیر امین السلطان و سایر ملتزمین منزل دارند بعد از رفتن اعلیحضرت امپراطور قدری راحت کرده بعد با مهماندار
که جنرال (کوُولِن) است سوار کالسکه شده رفتیم بشهر برای بازدید اعلیحضرت امپراطور جنرال مهماندار چنانکه پیش
هم اشاره کردیم سی سال قبل بسمت آتشه ملیتری سفارت پروس از جانب مرحوم گلیوم اول بایران آمده و باسفیر

برای تماشای تخت جمشید بشیراز رفته بود در آنجا مرده و قبر او در شیراز هست جنرال کرولین همشیره زاده آن سفیر است که موسوم به (بلیتوتی) بود حالا جنرال عضو مهماندار ماست خلاصه وقت رفتن ببازدید علیحضرت امپراطور جنرال مهماندار و میرزا رضاخان وزیر مختار برلن همراه ما بودند از عمارت بلوو تا عمارت شهر مخصوص که منزل علیحضرت امپراطور است یکساعت راه است در سر عمارت امپراطور محوطه ایست وارد آنجا شده از پله‌ها بالا رفتیم از چند اطاق گذشته علیحضرت امپراطور در اطاق جلوئی بودند در آنجا نشسته قدری با ایشان صحبت کرده بعد برخاستیم سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم در خیابانهای پارک وقت رفتن و برگشتن بملاحظه جمعیت ایستاده و هورا می‌کشیدند و اظهار خوشحالی میکردند بمنزل آمده شام خوردیم بعد از شام به بالکنی که بپارک مخصوص پشت عمارت بلوو نگاه میکند رفته نشستیم در آخر این پارک خط راه آهنی است که از بالکن پیداست و از روی پلهای آهنی و چوبی میگذرد و متصل از این خط آهن ترن آمد و رفت میکند این ترنها بجهة آمد و شد در شهر است که از محله با ترن بمحله دیگر میروند در هر محله کار دارد و مردم برای رفتن بمحله دیگر بگار رفته سوار ترن میشوند و میروند ما نشسته بودیم متصل ترن بود که با چراغهای زیاد عبور و مرور میکرد خالی از تماشا نبود بعد هم متصل صدای حرکت ترن میآمد و هیچ قطع نمیشد معلوم میشود مباشرین و عمله جات راه آهن دو ساعت بدو ساعت عوض میشوند و الا ممکن نیست بدون عوض شدن از عهده بتوانند برآمد یک چیز دیگر در برلن وضع سیمهای تلگراف است که خیلی تعجب دارد یک سیم و دو سیم و ده سیم نیست در بلندیهای عمارات مرتفع میلهای کلفت آهنی نصب کرده و بانها بعرض چند مرتبه میل و مفتول گذاشته بهر طرف سیمهای متعدد کشیده اند مثل تار عنکبوت که اگر آدم بخواهد بشمارد چشم خیره میشود خلاصه بعد از قدری تماشای شهر از بالکن پائین آمده خوابیدیم (روز دوشنبه دهم) امروز باید برویم به (پتسدام) برای ملاقات علیحضرت امپراطریس در ساعت هشت و نیم جنرال مهماندار آمد با او سوار کالسکه شده راندیم از شهر تا پتسدام با راه آهن بیست و چند دقیقه راه است قدری که از توی شهر راندیم بگار که در توی شهر بود گار بسیار عالی است تمامش آئینه است از ملتزمین رکاب ما هم امین السلطان و امین الدوله و جمعی دیگر با لباس رسمی همراه بودند در گار پیاده شدیم بنا بود که علیحضرت امپراطور هم در گار حاضر باشند که باتفاق برویم چون نواب (دولت دوادین بورغ) پسر دوم علیحضرت ملکه انگلیس که داماد علیحضرت امپراطور روس هستند یعنی همشیره علیحضرت امپراطور زوجه ایشان است امروز عفلة برای معالجه و رفتن بآبهای گرم معدنی آلمان وارد برلن میشوند علیحضرت امپراطور رفته اند که ایشان را استقبال نموده وارد شهر کرده به پتسدام بیاورند باین جهة در گار حاضر نشده بودند خلاصه براه آهن نشسته راندیم رسیدیم بگار پتسدام آنجا پیاده شده یکدسته سرباز با موزیکانچی ایستاده بودند یکدسته سوار لانسیه نیزه دار هم بسرکردگی نواب (پرنس

دو اولد این بودغ) حاضر بودند از جلو صف سرباز گذشته سرباز هم از روبروی ما مشق و دفیله کردند بعد سوار
کالسکه شده راندیم سواره لانسیه هم در جلو ما و شاهزاده المانی در پهلوی کالسکه ما میراندند مستحفظ رکیب میرفتیم تا داخل
شهر شدیم شهر پتسدام شهر کوچک خوبیست و جای عیش است هرکس در المان خستگی بهم رسانیده بخواهد راحتی نماید
میآید به پتسدام خانه ساخته متوقف میشود خانها و کوچهای خوب دارد اما جمعیته بقدر بیست هزار نفر سرباز سوار با
توپ و تفنگ در این جا ساخلو است در حقیقت مرکز یک اردوی کوچک بیست هزار نفریست از شهر پتسدام خارج
شده از پارکها و باغها گذشتیم یک حوض خوب که فوارهای بلند داشت دیده شد یک فواره دیدم که بقدر
ده ذرع آب آن جستن میکرد بعد فواره دیگر دیدم که بقدر بیست و پنج ذرع بجست آبش هم زیاد بود تا این فوارها
بواسطه ماشین و اسباب انقدر بلند میجهند یعنی این آبها منبع دارد که با اسباب ماشین هر وقت بخواهند بجهد
خلاصه راندیم تا رسیدیم بعمارت (پاله دوکرون) این عمارت را فردریک کبیر بعد از هفت سال جنگ
با اروپ که مردم میگفتند فردریک بی چیز و تهی دست شده است برای این ساخت که بدانند بی ثروت
نشده است یکصد و شصت سال است که این عمارت ساخته شده این عمارت را باین جهت پاله دوکرون
یعنی عمارت تاج میگویند که مجسمه سه زن ساخته و در بالای این عمارت نصب کرده تاج پروس را بدست این
سه زن داده اند که آنها نگاه داشته خلاصه پیاده شده داخل عمارت شدیم اول وارد یک تالار بسیار بزرگ
عالی شدیم که تمام اجزا با صدفهای دریائی و سنگهای معدنی قیمتی ساخته اند وضع این تالار بزرگ شبیه به
حوضخانه و سرداب است تا مساوی با کف زمین و خیلی با روح است در گوشهای تالار حوضهای کوچک مرمر است
که وسط آنها فوارهای کوچک و مجسمه های مرمر دارد که از آن فوارها و مجسمه ها آب میریزد ازارها و کف این
تالار نیز سنگ مرمر است با اینکه در یکصد و شصت سال پیش از این این تالار ساخته شده موافق سلیقه های
حالا و بسیار با روح است حالا هم اگر بخواهند چنین تالاری بسازند باین مقبولی و خوشوضعی ممکن است اتفاق
نیفتد همه نوع سنگ معدنی قیمتی در این تالار بود از این تالار گذشته لیشپک آقاسی باشی هم جلو ما افتاده از چند
اطاق دیگر که عبور کردیم رسیدیم باطاق علیحضرت امپراطریس جرمن و امپراطریس و میرزا رضا خان وزیر مختار که بغیر از ما
کسی دیگر حضور نداشت با علیحضرت امپراطریس دست داده احوالپرسی و تعارف کردیم چهار پسر علیحضرت امپراطور
هم بسن هشت ساله و هفت ساله و پنج ساله و چهار ساله پهلوی علیحضرت امپراطریس ایستاده و همه لباسهای عملجات
بحریه را پوشیده بودند بسیار اطفال خوبی بودند دایه و دو سه نفر از زنهای محترم هم در اطاق امپراطریس بودند
علیحضرت امپراطریس بسیار خوش صحبت و کرم و مهربان هستند روی صندلی نشسته قدری صحبت کردیم و
بعد بیرون آمده توی تالار سنگهای معدنی گردشی کرده رفتیم باطاقی که برای ما معین کرده بودند آنجا نشستیم در

در این بین اعلیحضرت امپراطور وارد شدند برخواسته دست داده هم اعلیحضرت ملکه را [illegible] دادند و ایشان را
باینجا آورده‌ام و حالا هم شاهزاده خانمها منتظر هستند که شما را ببینند و بعد آنها را معرفی کنم ما برخواسته با اعلیحضرت
امپراطور در آمدیم باطاق که [illegible] شاهزاده خانمها بودند [illegible] اعلیحضرت ملکه هم ایستاده
بودند شاهزاده خانمها [illegible] معرفی شد [illegible] اعلیحضرت ملکه هم دست داده تعارف کردیم
نواب [illegible] دولت [illegible] ([illegible]) یکنفر مستر کوچکی هم از خودشان همراه آورده اند و به این شاهزاده که دختر
مرحوم الکسی [illegible] امپراطور روس است برای عروسی با [illegible] شاه یونان به پطرزبورغ رفته است بعد ما با اعلیحضرت
امپراطور [illegible] اعلیحضرت امپراطور هم با یکی از شاهزاده خانمها [illegible] داده
از [illegible] باطاق آمدیم با اعلیحضرتها از یک [illegible]
[illegible] شدیم [illegible] اینجا [illegible] بسیار قشنگ [illegible] با موزیکانچیها
ایستاده بودند [illegible] سینی گذارده پارچه قرمزی روی میز کشیده و شمعدانهای بزرگ
[illegible] گذارده [illegible] ایستاده بود [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] با یک مرد پیری که معلم آنها است ایستاده بودند طرف دست
چپ [illegible] موزیکانچی ایستاده بود جمعیت زیادی هم از زن و مرد روی سکو بسته نشسته
[illegible] ایستاده بود [illegible] هم جمعیت زیادی از تماشائی وغیره بودند وسط این فضا که [illegible]
[illegible] کشیش بلباس رسمی [illegible] قرمزی انداخته و صندلی زیادی گذارده بودند و روی هر
صندلی هم یک کتاب دعای انجیل گذاشته بود جای ما خالی بود که با اعلیحضرت امپراطریس و اعلیحضرت امپراطور آمدیم
[illegible] ایستاده [illegible] تمام صاحبمنصبها و سردارها و خانمها با لباسهای
رسمی ایستاده بودند [illegible] ملکه هم [illegible] دولت انگلیس (سرملت) بودند خلاصه همه با کمال ادب
[illegible] یک ساعت طول کشید که همینطور کشیش پشت [illegible] میز دعا خواند بعد رو
بطرف ما کرده آنوقت اطفال یتیم شروع کردند بخواندن آواز و تصنیف مذهبی و ملی خودشان خواندن اینها که تمام
شد موزیکانچیها [illegible] کشیش دوباره شروع بدعا خواندن کرده تا چند مرتبه به همینطور دعا خواندن
[illegible] آواز [illegible] اطفال یتیم [illegible] موزیکان اعاده شد جلو روی کشیش هم یک پته کوچک سبزی بود که روی
آنجا [illegible] بود آخر کار کشیش دست خود را بلند کرده [illegible] دعای مفصلی خواند و موزیک زدند و آواز
خواندند [illegible] تمام این اطفال یتیم اولاد سربازانی هستند که در جنگ کشته شده اند و بعد اینها را در یکی از مدارس
المان برده تحصیل میکنند. خلاصه بعد از تمام دعا با اعلیحضرت امپراطور و اعلیحضرت امپراطریس و سایر صاحبمنصبها

رفتیم قدری با من ترزیر و رختها ایستاده فوج سربازی که حاضر بودند از جلو ما دفیله کردند این عید [illegible]
قشون آلمان است که بعد از آنکه بعضی از ایالات جزء آلمان شده همه ساله این عید را میگیرند لهذا این اسم داده شده
ما بین قشون آلمان علم باشد و این فوج مرکب از تمام قشون آلمان و ایالتهائی است که جزء آلمان شده‌اند
یعنی از هر فوجی یک دو نفر در این فوج امروز حاضر بودند و در حضور اعلیحضرت امپراطور نمایش نمودند بعد از دفیله فوج
اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده آمدیم بازبا و طاقهای اولی امپراطریس در اطاق خودشان رفتند ما هم
در اطاق خودمان قدری راحت کرده بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند پیش ما و با ایشان باطاق بزرگ آمده باز با
امپراطریس دست بدست داده اعلیحضرت امپراطور و سایرین هم از عقب ما رفتیم برای جائیکه سربازها نهار میخورند
جلو این عمارت میدان وسیعی است و در آخر میدان یک عمارتی بشکل نیم هلال ساخته‌اند که اطراف آن بازها
و ستونهای سنگ متعدد دارد و در وسط آن یک گنبد بزرگی ساخته که در اینجا برای سربازها [illegible]
نهار میخورند. ما که باینجا رسیدیم سربازها [illegible] سرخوش [illegible] سربازها با امپراطریس گذشتیم و امپراطریس با تمام
سربازها احوال پرسی کردند اعلیحضرت امپراطور و سایرین هم از عقب ما میآمدند [illegible] آمدیم [illegible] باز هم با آن
گنبد وسط که این دو عمارت نیم هلال دست راست و چپ ما واقع بود آنجا هم میزی برای ما و امپراطور و امپراطریس
از همان غذاهای سربازها چیده بودند جمعیت زیادی هم از جنرالها و سردارها و زنهای محترم مثل زن لیتا (قدر) و زن یک
شارل وغیره بودند آتشه ملیترهای سفارتهای دول معظمه هم مثل دولت عثمانی که اسمش فخری بیک و آتشه ملیتر
روس و اسمش (کونوزف) و بجای پرنس دالغورکی که حالا وزیر مختار ایران است در اینجا اقامت دارد و
آتشه ملیتر دولت فرانسه و ایطالیا وغیره همه بودند اعلیحضرت امپراطور بسلامت سربازها نطق مفصلی کرده [illegible]
نموده همه اهل مجلس هم نشست کردند و هورای بلندی کشیدند ما هم گاهی راه میرفتیم و صحبت میکردیم و گاهی
می‌نشستیم و برمیخواستیم و بسلامتی بما میدادند میخوردیم مدتی طول کشید بعد باز از میان سربازها بهمان ترتیب گذشته
با اعلیحضرت امپراطریس بازو داده دوباره رفتیم باطاقهای اول امپراطریس در اطاق خودشان و ما هم در اطاق
خودمان قدری راحت کردیم بعد اعلیحضرت امپراطور آمده ما را سوار کردند که برویم بسر مقبره امپراطور فردریک
مرحوم پدر ایشان ولی خود ایشان همراه نیامده با اعلیحضرت امپراطریس رفتند بعمارت بزرگ پتسدام که باید
اینجا نهار بخوریم ما با جنرال مهماندار و سایرین راندیم برای پارک ماری که مقبره امپراطور مرحوم است در مقبره
کشیش جوانی که متولی این مقبره است ایستاده بود وارد مقبره شدیم و دسته گلی بسر قبر امپراطور گذاردیم
الحال مشغول ساختن یک مقبره عالی بزرگی در پتسدام هستند که میخواهند بعد از اتمام جسد امپراطور را از اینجا
باینجا نقل نمایند و قبر دیگر هم در اینجا بود یکی از فردریک گلیوم دوم پادشاه پروس و دیگری از الیزابت زوجه

ان پادشاه که در سفر اول هم که بپروس آمدیم همین الیزابت را در عمارت (سانسوسی) ملاقات کردیم ازانجا
بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت پتسدام بعمارت رسیده پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور
امپراطریس هم از عقب ما رسیدند ملتزمین ما و صاحبمنصبهای المان که تمام از اهل نظام بودند رفتند باطاق
نهار درجاهای خودشان ایستادند بعد ما با اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده و اعلیحضرت امپراطور هم با (
فردریک شارل) بازو داده آمدیم باطاق نهار این عمارت بزرگ عالی هم که در وسط شهر پتسدام ساخته اند از
بناهای فردریک کبیر است و بسیار عمارت عالی است مبلهای خوب و پرده های نقاشی قیمتی دارد و خلاصه
نهار بسیار مفصلی خوردیم بعد برخواسته آمدیم باطاق نقره که تمام اسباب آن از نقره بود مدتی نشسته راحت
کردیم اعلیحضرت امپراطور هم در اطاق خودشان استراحت کردند قدری که گذشت اعلیحضرت امپراطور آمدند باهم پائین
رفته سوار کالسکه شده راندیم از شهر پتسدام گذشته رسیدیم بکنار رودخانه آنجا کشتی بخار دو مرتبه حاضر کرده بود
مرتبه فوقانی آن سقف نداشت و آفتاب بود رفتیم توی کشتی اعلیحضرت امپراطور و نواب دوک دو ادین
بورغ) و پسر دوک و کنت هربرت بیزمارک و صاحبمنصبان المانی و ملتزمین رکاب ما تمام آمدند توی کشتی
اول قدری در مرتبه بالا نشسته چون آفتاب گرم بود بعد پائین آمده توی اطاق نشستیم وضع آزادی بود هر کس
بخیال خود راه میرفت و می نشست و صحبت میداشت و سیگار میکشید و بهمین حالت آزادی میرفتیم آب
این مرداب هم رنگش سبز بود آب رودخانه اشپره میریزد برودخانه هافل و ازین دو رودخانه این مرداب
تشکیل میابد و آب رودخانه هافل میریزد برودخانه (الب) و از شهر هامبورغ گذشته داخل دریای شمالی
میشود این رودخانه الب در شهر هامبورغ خیلی عظیم است که کشتی های بخار در آنجا کار میکند بسیار مرداب باصفائیست
تا یک مسافتی که از مرداب راندیم همه جا عرضش زیاد و تقریباً بقدر چهارصد ذرع بود و بعضی شعبات هم داشت
و اطرافش جنگل باصفائی بود بعد کم کم عرض مرداب کم میشود تا به بیست ذرع میرسد و این مرداب مستقیما میرود
تا به (شارلتان بورغ) بقدر دو ساعتی که راندیم رسیدیم بقلعه (اسپان داو) که از قلعه جات نظامی
المان است در اطراف هم سربازخانها و قراولخانهای نظامی متعدد است که سرباز زیاد دارد از قلعه هم شلیک
توپ کردند و سربازها از سربازخانهای طرفین راه بیرون آمده صف کشیده موزیک زدند و سلام نظامی میدادند
من و اعلیحضرت امپراطور هم روی عرشه کشتی ایستاده جواب میدادیم جمعیت زیادی هم جمع شده هورا می کشیدند
از جلو سربازها که رد شدیم چون آفتاب گرم بود آمدیم پائین و همینطور با اعلیحضرت امپراطور صحبت کنان میرفتیم تا
رسیدیم (بشارلتان بورغ) آنجا کشتی ایستاد از کشتی بیرون آمده با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه نشسته سایرین
هم سوار کالسکه ها شده رفتیم برای مقبره مرحوم امپراطور گلیوم اول جد این امپراطور که در شارلتان بورغ است رسیدیم.

بمقبره داخل مقبره شده تاج گلی هم اینجا گذاشته بیرون آمدیم اعلیحضرت امپراطور با ما دست داده و تعارف کرده رفتند
به همان کشتی که مراجعت به پتسدام کنند ما هم با جنرال مهماندار سوار شده راندیم برای منزل از زیر منار
مونومان) عبور کردیم که دولت المان در جنگ آخری با فرانسه بیادگار فتح ساخته است منار بسیار بلند
ملی است بالای منار مجسمه یک ملکی از مطلا ساخته اند خیلی بزرگ خیلی بنای باتماشائیست یک دوره اینجا هم
گردیده بعد رانده وارد منزل شدیم شام را هم در منزل خورده خوابیدیم در این عمارت که منزل داریم قالیهای ایرانی
کهنه کار قدیم خیلی خوش طرح خوب انداخته اند که هر یک پنج ذرع و شش ذرع و ده ذرع است پردهای خوب هم در
این عمارت دارد این عمارت از هر جهت خوب و از روی سلیقه است از یکطرف عمارت ما باغی است که چنانکه
نوشتیم برای ما قرق کرده اند از طرف دیگرش هم باغ است زیر عمارت که یک فواره از تلمبه تعبیه کرده اند
که آبش مثل گردی میجهد اطراف فواره یک عراده توپی گذارده که در جنگ (لیپزیک) از ناپلیون اول گرفته و
برای یادگار اینجا گذاشته اند از جلو این پارک عمومی از راهی که بطرف شهر میرود بدروازه میرسد که اسمش
(براندن بورگ) است مثل طاق نصرت ساخته اند پنج دروازه است یکی بزرگ در وسط است و دو کوچک
اینطرف و دو کوچک آنطرف ولی دروازه با اتصال بدیوار و باره دارد (روز سه شنبه یازدهم)
امروز باید برویم بخارج شهر میدان کاه و چمن وسیعی است که در آنجا با حضور اعلیحضرت امپراطور مشق تیراندازی توپ
میکنند و یک رژیمان سرباز پیاده هم تیراندازی تفنگ مینمایند تماشا کنیم این تفنگ که سربازان اینجا
تیراندازی میکنند تفنگ (رپطیسیون) است یعنی هشت تیر فشنگ در شکم آن جا میدهند و پشت
سر هم می اندازند این سیستم و وضع تفنگ خیلی و شباهتی با آن سیستم اطریش که بطهران آورده اند و ما خریدیم
ندارد سیستم اطریش پستان دارد و فشنگها در پستان جا میگیرد و بعد می افتد ولی این تفنگ ها مطلقاً
پستان ندارد و فشنگها در شکم همان لوله جا میگیرد و انداخته میشود صورت آن مثل تفنگهای متعارفیست و اسلحهٔ
قشون المان از این تفنگ است سوار کالسکه شده راندیم همه جا از میان پارک رفته بعد از راهی که تا بحال
ندیده بودیم راندیم تا بکانالی رسیدیم که برودخانه اشپره میریزد و متصل میشود از قراریکه میگویند در روی این
کانال آمد و شد زیادی میشود و کشتی های بسیار در آن کار میکند که همه کشتیهای طولانی کم عمق برای بارکشی است
و ذغال سنگ و هیزم و آذوقه و بار از اطراف شهر میآورند مدتی از کنار این کانال سیر رفتیم میگفتند هر سال
یکمقداری بجمعیت برلن افزوده میشود ما این را معاینه دیدیم از خانههای خیلی عالی و کوچههای زیاد که دیدیم که تازه
ساخته اند و در حقیقت شهر تازه احداث شده است بعد رسیدیم بجائی بالای که دو طرف آن جنگل کاج زیاد
بود مدتی هم از میان جنگل رفتیم تا رسیدیم بصحرای چمن زار سبز خرمی که در اینجا تیراندازی میشود و اسم این صحرا

محل است ما در کالسکه حرکت میکردیم اعلیحضرت امپراطور سواره پیش آمدند و ما هم توی کالسکه ایستاده دست
داده تعارف کردیم و بعد با امپراطور با کالسکه رفتیم نقطه که وسط میدان بود ایستادیم قشون حرکت کرده بنای
بنای تیراندازی شد پیش قراولها خوابیده صاحب منصبان فرمان داده شروع بشلیک شد طرف مقابل
دشمن را فرض کرده بود [illegible] طرف دشمن هم چند تیر [illegible] و نقطه [illegible] از اینجا [illegible]
تیراندازی میکرد [illegible] احتیاج [illegible] است [illegible]
منقطع [illegible] و کلاه شل یکرنگ [illegible] سرباز بعقب رفته و توپخانه پیش آمد [illegible]
باطری و فریب [illegible] توپ و اسبهای [illegible] توپهای [illegible]
[illegible] نشانهای زیاد گذاشته بودند همه جور اشکال آدم [illegible]
ساخته بودند شلیک شروع شد توپ زیاد به نشانها انداختند چون [illegible]
خالی شدن [illegible] عقب میرفتند و باره توپچی با توپها [illegible] میآوردند ما هم با کالسکه
در حرکت بودیم و گاهی پیاده میشدیم و جای ایستادیم اعلیحضرت امپراطور میان توپخانه [illegible] میکردند و گاهی
پیش ما آمده صحبت میداشتند صاحب منصبان زیادی سواره در میدان [illegible] اعلیحضرت امپراطور از هر طرف
میرفتند بیرقی پشت سر ایشان بود که با ایشان حرکت میدادند تا معلوم شود که امپراطور در کدام نقطه
هستند بعد از اتمام مشق بنای دفیله شد اول توپخانه گذشت اعلیحضرت امپراطور شخصاً جلو [illegible] در سر
توپخانه حرکت میکردند چون بمقابل ما رسیدند با شمشیر سلام نظامی دادند ما هم جواب دادیم بعد ایستادند
توپخانه که گذشت سرباز دفیله کرد ملتزمین ما هم پشت سر ما ایستاده بودند بعد از اتمام دفیله اعلیحضرت امپراطور
با ما وداع کرده با امپراطور سوار بعمارت شهر رفتند عصر هم در جلو همان عمارت شهر تماشای [illegible] و حرکت آب جو
کشها خواهد بود و بعد از آن شام کالا است و باید در ساعت پنج بعد از ظهر بآنجا برویم حالا هوا صاف و آفتاب
بود حالا که خواستیم مراجعت کنیم کم کم ابرها از طرف شمال بالا آمد و بنای طوفان گذاشت با جنرال مهماندار
در کالسکه نشسته بودیم از راهی غیر از آن راه که آمده بودیم راندیم یعنی جنرال عرض کرد از این راه که توپخانه و سرباز
میروند نرویم که از گرد و خاک زحمت نرسد اما بعکس آنکه جنرال عرض میکرد بتوپخانه که رسیدیم گرد و خاک
زیاد بود و باد هم میآمد و زحمت میرسانید ما از سمتی که باد میآمد بالا دست قشون را گرفته راندیم قدری گرد
کمتر شد اما طوفانی که از دور برخاسته بود بما نزدیک میشد ما هم درشکه رو بازی سوار بودیم که محفوظ نیست بجنرال
مهماندار فرمودیم سر درشکه را بگوید بلند کنند که سر ما از باد و باران محفوظ ماند از شدت گرد و خاک و صدای
باد صدای او بدرشکه چی نمیرسید آخر درشکه چی شنیده کروک را بالا کرد ما هم پالتوی پوشیده بودیم باد

چنان

چنان بشدت میوزید که نزدیک بود درختها را بکند و گرد و خاک غریبی بود که چشم چشم را نمیدید تا منزل هم الا
یکساعت راه داریم و تند میرانیم در بین راه باران شروع کرد چنان بارانی که مثل آن دیده نشده بود سیل از
آسمان میریخت دو رکاب هم پاسبان بهاری شد رعد و برق متصل بود با وجود اینکه چرم بالوی درشکه را روی پا کشیده
بودیم باز شلوار و بالاپوش ما خیس شد و باران بصورت ما میزد همه باد و باران از جلو بود منزل ما لیتو نداشت پاها و
شلوار و شکمش خیس آب شد با همین شدت باران و این حالت آمدیم تا وارد عمارت بلوی شدیم ناهار خورده
قدری راحت شدیم ساعت پنج بعد از ظهر هم چنانکه نوشتیم باید برویم بعمارت شهر که اعلیحضرت امپراطور در آنجا
هستند اول عید آب جو کشتهها را تماشا کرده بعد شام بخوریم در سر ساعت غروب با لباس رسمی سوار کالسکه شدیم
جنرال مهماندار هم با ما سوار شده از ملتزمین ما هم امین السلطان و امین الدوله و بعضی از عمله خلوت وغیره با
لباس رسمی همراه بودند [illegible] در دو طرف راه زن و مرد و بچه زیاد ایستاده بودند از دروازه
براندبورگ وارد شدیم بخیابان که موسوم بخیابان تیول خیابان بزرگ وسیع باشکوهی است قریب به پنجاه ذرع
عرض دارد در وسط خیابانی جدا کرده اند که دو طرف آن از درخت تیول کاشته اند درخت تیول درختی است
شبیه بدرخت نارون اما قویتر و بلندتر است و در فصل تابستان گل ریزه سفیدی دارد که بسیار معطر است
و فضای خیابان را معطر میکند از این قسم درخت در ایران نیست و در هر طرف این خیابان وسط دو راه
عریض کالسکه رو دارد که با این راه وسط که طرفین آن درخت دارد پنج راه کالسکه رو است و تمام این خیابان
با الکتریسیته روشن میشود بوضع باشکوهی در دو طرف راه کالسکه رو وسط پایههای بسیار بلند چوبی که
با سبز و طلا مزین کرده اند نصب است و در بالا میان هر دو پایه را از عرض خیابان میل چوبی گذاشته وسط
آن میل را که محاذی وسط خیابان است کره بزرگی مثل قندیل نصب کرده اند که روشنائی الکتریسیته در
میان آن کره است اما پایهها در میان درختها پیدا نیست این چراغهای الکتریسیته مثل ماهها هستند که از هوا
معلق شده اند از این خیابان عبور کردیم وسط خیابان را برای امروز که عید آب جو فروشها است و دسته باید بگذرد
قدغن کرده اند از کالسکه و پیاده هیچ عبور و مرور نمیشود دو طرف جمعیت متصل بهم ایستاده و کالسکههای ما و
همراهان از وسط میگذرند مردم هم متصل با شعف زیاد و آواز بلند هورا میکشیدند و ما هم از دو طرف تعارف
میکردیم خلاصه همینطور آمدیم تا وارد عمارت اعلیحضرت امپراطور شدیم از پله بالا رفته وارد اطاقها شدیم در دو
سفر قبل در همین اطاقها منزل داشتیم تا دیده شناختیم عمارت بسیار عالی بزرگی است و در حقیقت عمارت رسمی
سلطنتی المان در شهر برلن همین عمارت است در یکی از اطاقها بالکنی بود در آن بالکن نشسته از آنجا تماشا میکردیم
یک چیز عجیبی که باید نوشت این است که در این موقع بقدر صد هزار نفر جمعیت جمع شده بود و برای عید

آب‌جوکشها دستها بسته در جلو عمارت ایستاده اند انگاری صدا شنیده نمیشود و هرکس مثل چوب ثابت در جای
خود ایستاده نه حرف میزنند و نه حرکت میکنند اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس هم در قسمت دیگر عمارت
جا کرده بودند همینکه ساعت شش نیم و اعلیحضرت امپراطور خود را بمردم نشان داد و نمایش تشریفات عید آب جو شروع
شد و دسته های آب جوکشها شروع کردند از جلو ما گذشتن، تا این دسته‌ها و این اوضاع تشریفات طوری
عجیب و غریب هستند که نوشتن درست نمی آید در آلمان آب جو زیاد میسازند و میخورند و اعتقادی بآن
دارند در فصل جو درو و این جشن آب جو امسال که عراده های بزرگ دیده میشد که چلیکهای بسیار بزرگ
آب جو در روی آنها گذاشته و زینت کرده بودند و در روی آنها بطریهای پر از آب جو و ظرفهای آب جو
گذاشته زینت داده بودند در بعضی از عراده های دیگر جو درو یده خرمن کرده بودند و انواع لباسهای مختلف
که از چند صد سال قبل رسم آلمان بوده پوشیده بودند و در روی عراده ها دخترها و پسرهای دهاتی جوان و مردها
با لباسهای مختلف جدید و قدیم با الوان مختلف بسیار قشنگ سوار شده بعضی خوابیده و بعضی نشسته بطورهای
مختلف بعضی مثل شیشه‌ها خودشان را ساخته ریشهای عجیب مصنوعی گذاشته آب جو میخوردند و در بعضی عراده ها
شبیه خانه‌های دهاتی را از چوب ساخته و همه را زینت کرده بودند تا بوضع دهاتی با علف و گلهای صحرائی
و دسته‌های سنبله جو تازه درو یده و اسباب آب جو سازی و شیشه و گیلاس از این اشخاص که داخل در دسته
بودند بعضی سوار عراده و بعضی هم پیاده بودند همه با لباسهای غریب و کلاههای عجیب بعضی بلند و بعضی کوتاه و
بعضی نوک تیز و بعضی دم روباه پاره دیگر زره و کلاه خود پوشیده شبیه مردان جنگی قدیم چوبها و نیزه های بلند
و کوتاه در دست داشتند بعضی دیگر تبر داشتند و بعضی پارو مثل پاروی برف روبی همینطور با چند دسته
بودند و هر دسته موزیکانچی داشتند اینها هم با لباسهای مختلف و هر دسته یک نوای مخصوصی موزیک
میزدند بعضی آواز قدیم بعضی جدید و این نواهای مختلف داخل یکدیگر شده آواز عجیبی شده بود در این میانه چیزیکه
در حقیقت مرکز این جشن و تشریفات عید آب جو بود این بود که یک عراده بزرگ بلندی بود که در وسط آن
مرد قوی تنومندی با ریش عاریتی بسیار بزرگ و سبیل کلفت مصنوعی نشسته کلاه بسیار بزرگ مطلای براقی
در سر داشت و لباس بزرگ رنگین مزینی پوشیده و جواهر مصنوعی زیادی بسینه و بازوی او آویخته بودند که او را
شاه آب جو میخواندند و دختر بسیار خوشگل با گیسهای پریشان کرده و لباس قشنگ فاخر و بلند در جلو او نشسته
بودند که ملکه آب جو بودند و در برلن از قراریکه گفتند رسم است در این عید باید خوشگلترین دخترهای شهر ملکه
آب جو بشوند و این عراده ها و دسته ها و سازها که گفتیم در حقیقت تجملات این پادشاه آب جو بودند این دسته ها
با این هیئتهای عجیب و لباسهای مختلف که نمیتوان نوشت از همان خیابان که آمده بودیم گذشتند و رفتند

دیگر ندیدیم از اینجا که گذشتند کجا میروند بعد از گذشتن تشریفات عید آب جو علیحضرت امپراطور آمدند باهم
رفتیم از اطاقها گذشته از پله پائین آمدیم که بقسمت دیگر عمارت که سالبلانش یعنی اطاق سفید در آنجاست رفته در
همان اطاق غذا بخوریم بپائین پله که رسیدیم یک حیاط بود که از طرف دیگر راه پله داشت و بیابیستی از اینجا
بالا برویم بیست قدم بیشتر فاصله نبود با وجود این کالسکه حاضر کرده بودند محض تشریفات ما را سوار کالسکه
کردند علیحضرت امپراطور هم نشستند چند قدم راه رفتیم همراهان پیاده آمدند دم راه پله پیاده شده از
پله‌های زیاد بالا رفتیم طرفین پله سربازهای مخصوص که همه جوانهای خوب بودند با لباسهای قدیم ایستاده بودند
بعد پاژها یعنی غلام بچه‌ها بودند با لباسهای قرمز طرح قدیم زمان فردریک و دستمال گردنهای بزرگ سفید
همه خیلی مقبول و خوشگل این غلام بچه‌ها پسرهای صاحبمنصبان و اعیان هستند که در مدرسه نظامی تحصیل
میکنند بعد صاحبمنصب میشوند همه بسن سیزده و چهارده و پانزده بودند ایشیک آقاسی باشی و اعیان
و صاحبمنصبان دربار همه در جلو ما افتاده و صاحبمنصبان دیگر در اطاقها ایستاده بعضی هم از عقب میآمدند
با همین تشریفات از اطاقهای چند گذشته من با علیحضرت امپراطور باطاق علیحضرت امپراطریس رفتیم سایرین
باطاق سفید رفتند که هریک در جای خود حاضر باشند در اطاق امپراطریس ده دقیقه ماندیم تا شام حاضر شود در
اینجا غیر از ما و امپراطور و چند نفر از شاهزاده‌ها کسی دیگر نبود شام که حاضر شد برخاسته من با علیحضرت امپراطریس دست
داده علیحضرت امپراطور هم دست زوجه فردریک شارل را گرفته رفتیم سر شام نواب دوک دوادینبورک
پسر علیحضرت پادشاه انگلستان که دیروز اینجا بوده اند رفته اند بهامبورک بدیدن علیحضرت امپراطریس
فردریک که مادر علیحضرت امپراطور حالیه و خواهر دوک مشارالیه هستند و از اینجا خیال دارند بروند بکسینجن
بجهت معالجه از آب معدنی اینجا استعمال کنند میز شام را در سالبلانش گذاشته بودند دیگر وضع اطاق از بزرگی
و زینت و اسباب تجمل و ترتیب اسباب میز خیلی عالی بود و کمال تعریف را داشت ما در جای خودمان که
معین بود نشستیم علیحضرت امپراطور در دست راست ما و علیحضرت امپراطریس در دست چپ و بعد سایر
شاهزاده‌ها و شاهزاده خانمها نشسته بودند در روبرو هم کنت بیزمارک و امین السلطان و سایر وزراء
و جنرالهای المان و اشخاصی که از همراهان ما که امشب با ما آمده بودند نشسته بودند شام خوردیم علیحضرت امپراطور
گیلاس خود را بگیلاس دیگر زدند و از موزیک را که در غرفه بالای این تالار میزدند قطع کردند ایشان برخاستند
ما هم برخاستیم سایرین هم ایستادند علیحضرت امپراطور جامی برداشته رو بما ایستادند ما هم رو بایشان کردیم
نطق مفصلی بزبان المان از دوستی با شخص ما و دولت ما و از دوستی با پدر و جد ایشان بیان کرده و شرحی اظهار
خشنودی و مسرت از این ملاقاتی که اتفاق افتاده نمودند و جام را بلند کرده باواز بلند هورا بسلامتی ما کشیدند

چون در روزنامه‌های پیش نوشته‌ایم دیگر در اینجا مکرر نمی‌نویسیم از اگوایم رفتیم بحمام حمامی است موسوم به
بن زمین) دوشهای زیاد از آب سرد و گرم دارد دوش بزبان فرنگی اسم همین آب پاشهاست که از بالا و پائین
آب میپاشند که شیرها را باز میکنند از بالا آب مثل باران میریزد بعد از شست و شوی بیرون آمده آمدیم
بمنزل نهار خوردیم قدری راحت کرده در ساعت پنج بعد از ظهر رفتیم بباغ وحش یکنفر مهماندار که پیشخدمت محترم
بزرگ اعلیحضرت امپراطور است با برادیس و چند نفر از پیشخدمتهای خودمان و عزیز السلطان همراه بودند مدیر
باغ وحش هم برای پذیرائی ما حاضر شده بود وارد باغ شدیم باغ بسیار بزرگ خوبی است همه قسم حیوانات از سگ
و گربه و شکار گرفته تا حیوانات عجیب و غریب چین و ژاپون و افریقیه و ینگی دنیا از بزرگ و کوچک در اینجا
جمع کرده و سوا سوا برای آنها جا ساخته‌اند و از آنها توجه می‌کنند خیلی راه رفتیم در باغ یکی از امرای هند را
دیدم که برای سیاحت آمده است فارسی میداند ما مغتنم دانستیم که قدری با او خود را مشغول کنیم
میگفت در هند روزنامه سفر اول فرنگستان شما را خوانده‌ام شوق مسافرت فرنگستان بسرم افتاد یکنفر
انگلیس هم همراه او بود میگفت اعلیحضرت ملکه او را بهمراهی من مأمور کرده‌اند رنگ چهره‌اش سیاه و ریشش
هم سیاه بود که برنگ و حنا سیاه کرده بود اسمش محمد عمرخان است با او صحبت کردیم خیلی پیاده راه رفتیم
که همه همراهان ما خسته شدند بعد قدری روی نیم تختی نشستیم وضع لباس و کلاه و هیئت این امیر هندی خالی
از غرابت نبود ولی بسیار خنده رو و خوش اخلاق بود یکی از چیزهای عجیبی که در باغ وحش دیدیم فیلهای آنجا است
بنای بسیار بزرگی با گنبد بلند در وسط باغ ساخته‌اند سه فیل بسیار بزرگ و یک فیل کوچک در آنجا جا داده‌اند
فیل کوچک حرکات بسیار عجیب میکرد اولاً بطریهای چند که دهن آنها قدری پهن بود در روی زمین چیده بودند
فیل روی آنها راه میرفت نگاهبان و معلم قمچی در دست داشت بهر طور اشاره میکرد و فرمان میداد فیل حرکت
میکرد بعد جعبه موزیک بزرگی آنجا بود دسته داشت که بحرکت دسته ساز میزد فیل حاضر بساز زدن شد یکطرف
موزیک هم گذاشته بودند فیل بآن نگاه میکرد و با خرطوم دسته را حرکت میداد با پا هم طبلی که زنگ و سنج
بآن تعبیه کرده بودند میزد موزیک و طبل و زنگ و سنج همه موافق قاعده موسیقی بود مدتی موزیک زد و هر
قدر میخواستند میزد بعد یک (ولوسیپد) آنجا بود یعنی چرخی که با پا حرکت میدهند و سوار آن میشوند
یک چرخ کوچکی بود همینقدر جا داشت که فیل دست و پای خود را روی آن بند کرده و با خرطوم سکان آن را
میگرفت و میراند و میچرخید و از هر طرف میخواستند میرفت بعد که ساز یا حرکات او را تعریف میکردند
مثل بازیگرها در تماشاخانه زانو با خم میکرد و تعارف و تشکر مینمود خیلی عجیب بود و زرافه غریبی هم دیدیم
خیلی بزرگ که باین بزرگی ندیده بودیم زرافه هم که سابقاً در طهران برای ما آورده بودند باین بزرگی نبود البته

دو

بی سرش را بالا میکرد از زمین تا گوش او ده ذرع بود سه زرافه بود یک (هیپتوپوطام) هم دیدیم که باسب
آبی ترجمه میشود اما معلوم نیست که این هیکل اسب آبی است یا فیل آبی یا گاومیش آبی یا حیوانی دیگر است خیلی زشت
و ناقص است در آب شنا میکند دهن باز میکند خیلی بزرگ تماشا دارد مرغهای الوان خوب هم از همه نوع
بود از جمله یک قسم قرقاول که هیچ دخلی بقرقاولهای ایران ندارد برنگهای لطیف خوب بود نه یک طاوس
مخصوصی هم بود قدری کوچکتر از طاوسهای متعارفی سرش هم کوچکتر بود دمش الوان مختلف خیلی قشنگ
دارد و بلکه بدنش هم برخلاف طاوسهای متعارفی رنگهای خوب دارد که چشم از دیدن آن سیر نمیشود خلاصه حیوانات
زیاد از همه قبیل و از همه جا و از هر هوا یعنی از گرمسیری و سردسیری و اماکن معتدله بود بعد از تماشا از باغ
بیرون آمده بسفارتخانه خودمان که نزدیک باینجاست رفتیم جمعیت زیادی در راه و نزدیک سفارتخانه
جمع شده بودند وارد سفارتخانه شدیم عمارت عالی خوبیست راه پله بزرگ ازارهٔ سنگ مرمر اطاقهای
مزین بمبل و اسباب خوب دارد در یک دستگاه این عمارت منزل سفارت ما است اینخانه
و عمارت مال شخص متعارفیست که برای کرایه دادن ساخته است وارد که شدیم شخصی با دختر و زنش ایستاده
بودند او را عرض کردند صراف سفارت است و همانجا در مرتبهٔ تحتانی سفارتخانه منزل دارد از پله ها بالا رفته
وارد اطاقها شدیم چند اطاق متعلق بسفارت است همه مزین بمبل و اسباب ایرانی در دالانها هم یکدسته
سازنده از اهل اسپانیول بودند که ساز میزدند امین السلطان و امین الدوله و عزیز السلطان و مجد الدوله
و جهانگیرخان و نریمان خان وزیرمختار وینه و قونسول ایران در برلن و قونسول ایران در هامبورگ با زن
و دخترش و چند نفر دیگر از همراهان ما حاضر بودند نریمان خان تازه از وینه بجهت عرض کردن تفصیل رفتن ما بوینه
آمده است جهانگیرخان هم از اینجا برای معالجهٔ چشم خود بوینه خواهد رفت و بعد در لندن بحضور ما خواهد رسید
امین الدوله هم میرود بپاریس که محسن خان منشی حضور پسرش در آنجا است او را ببیند و بعد از آنجا باسلامبول
رفته دختر معین الملک سفیر کبیر ایران را برای پسرش عقد کند او را هم فرمودیم در لندن بحضور ما برسد مجد الدوله
هم اجازه خواست فردا شب را که ما در برلن نخواهیم بود بماند بعضی کارها دارد و بعد در کاسل بما ملحق شود
امشب در سفارتخانه ایران مهمانیست امین السلطان و چند نفر از همراهان ما در اینجا شام خواهند خورد :
کنت بیزمارک وزیر خارجهٔ آلمان و بعضی از سفرای خارجه هم مثل سفیر کبیر انگلیس و عثمانی وغیره در اینجا مدعو
هستند ما نشستیم قدری میوه و عصرانه خورده قلیانی کشیدیم آدم غریبی که در اینجا دیدیم میرزا حسین شریف
بود که اصلش ایرانی و کاشی است و سالها در بمبئی و هندوستان ساکن بوده صاحب مکنت است حاجی
حسین قلی خان وقتی در بمبئی قونسول بود تعریف او را نوشته بود روزی هم در باغی از باغهای بمبئی مهمانی بزرگی

داده جمعی از کبرا و هندیها و انگلیسها را دعوت کرده بود و در آن باغ عکس انداخته توسط حاجی حسینقلی خان به
طهران فرستاده شده بود عکس خودش هم در همان مجلس عکس بود صورت او را که در عکس دیده بودم خاطرم بود
او را شناختم آدم کوتاه قامت گندم گون چشم و ابرو سیاهی است بسیاحت فرنگ آمده است و مراجعت
بهندوستان خواهد کرد شخصی هم در همسایگی میرزا رضا خان در یکدستگاه همین عمارت منزل دارد اسمش بائینا
است مرد عالمی است روزنامه نویس است خواستیم منزل او را ببینیم چه طور است رفتیم وارد منزل او شدیم
اطاقهای بسیار عالی داشت همه مزین و با مبل و اسباب خوب بعد از تماشای آنجا از سفارت آمدیم منزل
که شام بخوریم چون در ساعت ۹ بعد از ظهر قرار داده بودیم بکارخانه الکتریسیته برویم که مخبرالدوله عرض میکرد کار
خانه مال سیمنس است قبل از خوردن شام چون وقت رفتن شده بود سوار کالسکه شده رفتیم این کارخانه در
شارلتنبورگ است راه دوری دارد رسیدیم بکارخانه در این کارخانه اسباب الکتریسیته از هر قبیل میسازند
سیمهای کلفت بجهة تلگراف زیر دریا اسباب تلفون پیل با چرخهای تلگراف وغیره هزار عمله در اینجا کار
میکنند چرخ بخار دارد و چرخهای مختلف دیگر که در کار است چیز تازه که در اینجا دیده شد دورنمائی بود که (پانوراما)
مانند ساخته بودند از قبیل نقاشی مثل پرده تماشاخانه دره و دره و پستی و بلندی و چیزهای دیگر ساخته بودند
که روشنی الکتریسیته می انداختند مجسم میشد گاهی روشن بود گاهی کم روشنی بآن میدادند مثل طلوع صبح و آفتاب
گاهی ماه طالع میشد خلاصه چیز با تماشائی بود روشنی الکتریسیته در کارخانه زیاد بود که چشم را زیاد میزد کارخانه هم
خیلی گرم بود و بوی قیر و بوهای دیگر میآمد ما هم در حرکت بودیم و همه جا را گردش میکردیم در بین گردش نسیم بسیار
خنک خوشی احساس کردیم که در آن گرما و عفونت هوای کارخانه آدم را زنده میکرد تعجب کردیم که از کجا این باد
میوزد بعد ملتفت شدیم از یک چرخی است که پره پره ساخته اند و با قوه الکتریسیته بسرعت تمام حرکت
مینماید و احداث باد میکند و اسبابی دارد که بحرکت انگشت چرخ می ایستد خیلی مغتنم دانسته قدری آنجا
ایستاده خنک شدیم باد بطوری بود که دامن سرداری و کلیجه را خوب حرکت میداد فرمودیم یکی از این چرخها را
بسازند برای ما بطهران بفرستند سیمنس عرض کرد میسازیم و میفرستیم یکنفر هم پیش سیمنس بود ماطیاس نام که مدتی در
در طهران در سرکارهای سیمنس بود خلاصه بعد از تماشای کارخانه بمنزل آمده شام خورده خوابیدیم (روز پنجشنبه ۱۳) امروز باید
برویم به (کاسل) با راه آهن در شش ساعت میرود پنجاه فرسنگ راه است و در این راههای آهن آن
بخار ساعتی هشت نه فرسنگ راه میرود چون در ساعت ده باید حرکت کنیم و علیحضرت امپراطور باینجا بیایند که باتفاق
بسر راه آهن برویم ساعت هفت بیدار شده برخواستیم یکساعتی که گذشت علیحضرت آمدند تا لب پله استقبال کرده با ایشان دست داده
آمدیم بالا توی اطاق رفته مدتی با ایشان صحبت کردیم بعد ایشیک آقاسی باشی آمده عرض کرد کالسکه حاضر است با علیحضرت

پنجشنبه ۱۳

پروس

امپراطور پائین آمده سوار کالسکه شده راندیم برای کار پتسدام ملتزمین رکاب ما هم از جلو آمده در کار حاضر بودند
کنت هربرت بیزمارک هم در کار حاضر بود قدری با او صحبت کرده بعد برخواستیم با اعلیحضرت امپراطور دست
داده خواستیم وداع کنیم گفتند چون من تا کار پتسدام با شما خواهم بود در آنجا وداع می کنیم با هم رفتیم توی ترن
پسر فردریک شارل هم که شاهزاده جوان مؤدب معقولی است آمد پیش ما نشست امین السلطان و میرزا رضا
خان وزیر مختار هم ایستاده همینطور با اعلیحضرت امپراطور صحبت کنان راندیم برای پتسدام این ترن بسیار
خوب تزئینات از ترنهای مرحوم فردریک پدر اعلیحضرت امپراطور است که بسلیقه خود ساخته است خلاصه
در راه که میرفتیم یک نشان صورت خودمان را هم بدست خودمان بشاهزاده پسر فردریک شارل دادیم
اعلیحضرت امپراطور اظهار خوشوقتی کردند رسیدیم بکار پتسدام این کار سوای آن کاریست که آن روز که بپتسدام
میرفتیم و دیدیم کار کوچک دیگریست آنجا با اعلیحضرت امپراطور دست داده وداع کردیم و ایشان از ترن
پائین آمده خودشان و کنت هربرت بیزمارک و شاهزاده پسر فردریک شارل و سایر همراهان اعلیحضرت
امپراطور همینطور بحالت وداع ایستادند تا ترن حرکت کرد و از جلو ایشان گذشتیم در این راه ترن خیلی تند
میرفت بطوریکه سر آدم گیج میخورد و نمیشد سر را از کالسکه بیرون آورد اینجا ها که میرویم بحبوحه خاک فرنگستان
تمام صحرا آبادی و حاصل زراعت است سوای جاده یک وجب زمین خالی غیر مزروع دیده نمی شود تمام ما
حاصل ها هم خوب است کار زراعت اینجا ها خیلی خوب و سهل است چرا که بزراعت آب نمیدهند و زمین
هم تماما خاک است یکقطعه سنگ کوچک پیدا نمی شود عجب این است که از جلفای ارس که زیاده از
پانصد فرسنگ راه تا اینجا آمدیم رنگ خاکها تماما سفید بود در اینجا از ده پانزده فرسنگ پیش رنگ
خاکها سرخ شد و زمین تماما جلگه است جنگل هیچ ندارد مگر از دور گاهی دیده میشود از قفقاز تا این ده
پانزده فرسنگ یکقطعه سنگ در این صحرا ندیدیم خلاصه نهار را امروز همینطور در حرکت ترن آوردند
خوردیم اغلب واگنهای ملتزمین ... در راه زیادی که راندیم از رودخانه ها و دریاچه ها و پلهای
متعدد گذشته بعد بیک شهری رسیدیم از میان شهر گذشته بعد بشهر (مقدبورغ) رسیدیم این جا
دولت آلمان قلعه نظامی و قشون ساخلو دارد شهر مقدبورغ هم شهر معظمی است از مقدبورغ که گذشتیم صحرای
صاف مبدل به پست و بلندی و جنگل شد اما درختهای جنگل سرو و کاج بود اینجا جنگلی دیگر بود اما همه جا
خیلی پر درخت و با صفا بود از تپه و پست بلندیهای بسیار گذشتیم که همه پوشیده از جنگل بود زنهای زیاد
در صحرا دیده میشد که مشغول کار زراعت و آرایش حاصل ها بودند اما بقدری ترن تند میرفت که شخص نمیتوانست
نها را تشخیص بدهد از توی جاده هم خط آهن دیگر بود که متصل ترن بخار آمد و رفت مینمود از جلو بکوهی برخوردیم

که تونلی ساخته بودند بهمینطور که میرفتیم یکدفعه دیدیم کالسکه ها مثل شب تاریک شد و بقدر یکدقیقه طول کشید
که از این تونل گذشتیم امّا با این سرعت حرکت کالسکه بایستی در این یکدقیقه متجاوز از پانصد ذرع راه از تونل
گذشته باشیم خلاصه از کوهها و تپه ها و جلگه و رودخانه و پلهای متعدد گذشته تا پنجساعت از ظهر گذشته
رسیدیم بشهر (هِسْ کاسِل) در گار پیاده شدیم لوازم تشریفات که در هر جا معمول بود بجا آورده بودند
صاحبمنصب زیادی با دسته سرباز و موزیکانچی ایستاده بودند موزیکان زدند از جلو صف سرباز
گذشتیم بعد سربازها از جلو ما دفیله کرده گذشتند هس کاسل شهر نظامی است و جنرال کرولمان مهماندار ما حاکم
نظامی هس کاسل و نواحی آنست تمام صاحبمنصبها را معرفی کرد یک مدرسه نظامی هم این شهر دارد که در اینجا
تحصیل میکنند خلاصه بعد از تشریفات با مهماندار سوار کالسکه شده آمدیم بعمارت شهر پیاده شدیم عمارت
بسیار عالی مزیّن خوبی است بمیدان بسیار بزرگی منظر دارد این عمارت مقرّ سلاطین و دوکهای کاسل بوده است
در جنگ اخیری که مرحوم گلیوم اول با دولت اطریش کرد که معروف بجنگ (سادوا) است این شهر را
از دوکت (امیر) نشینی خارج کرده جزء مملکت و سلطنت پروس نمود جمعیت این شهر بقدر شصت هزار نفر
میشود شهر کوچک قشنگ خوبیست امّا اهلش صنعت گر نیستند و صنعتی از این شهر معروف نیست پارک
خوبی دارد ناپلیون اول امپراطور فرانسه که اینجا را بجنگ و غلبه گرفت و تصرف نمود اسم کاسل را وستفالی
گذارد و این شهر را پای تخت قرار داده (ژِرُم) برادر خود را باین ایالت پادشاه کرد این ژرم پدر
لوئی ناپلیون بوده که حالا هم زنده است هوای اینجا خیلی خوب و خیلی سرد تر و بهتر از ورشو و برلین است عمارتی
که ما در اینجا منزل داریم در میدان بزرگی واقع است موسوم بمیدان فردریک قریب سیصد ذرع طول و
صد و پنجاه ذرع عرض دارد عمارت طرف شرقی میدان و در کنار واقع است و موسوم بعمارت الکترال میباشد
قریب سیصد سال قبل بنا شده است در وسط میدان مجسمه بزرگی از لاندگراو (حکام و فرمانفرماهای اینجا را
باین اسم و لقب میخوانند) فردریک دوّم نصب است که در سنه هزار هفتصد و هشتاد و پنج میسحی مطابق
سنه هزار و دویست هجری در زمان حیات خودش از طرف وکلای ملت ساخته و برپا شده است
همینساعت بعد از ورود کالسکه خواسته با مهماندار سوار شده رفتیم بپارک این شهر گردش کنیم در آخر
همین میدان دروازه ایست و بالای آن عقابی با بالهای گشاده نصب است از دروازه گذشته
دو سه پیچ خورده راه راحتی بود قدری سرازیر رفته بپارک رسیدیم پارک بزرگ بسیار خوبی است
درختهای زیاد از کاجهای باشکوه و سایر اشجار جنگلی دارد که بطور جنگل کاشته اند خیلی سبز و باطراوت است
خیابانهای پیچ در پیچ زیاد و دریاچها دارد که از آب رودخانه (فولدا) تشکیل داده در میان دریاچه

بیده ها است که بعضی ازین جزیره ها میبایستی با قایقهای کوچک رفت یکی از جزیره ها راهی بود با قایق
ریسمان عریضی و طنابی ازین کناره کشیده بودند قایقچی دست خود را بطناب میگیرد و قایق را میراند با این
قایق بجزیره رفتیم در وسط جزیره تپه بزرگی بود از راه پیچ پیچی که خیلی راحت بود بسر تپه رفتیم منظر خوبی داشت
کوهای ویلهلمس هو و کوه هرکول پیدا بود در کنار راهی که از تپه بالا میرود در اطراف تپه دسته دسته
گلکاری کرده بودند و با سنگهای مصنوعی سنگلاخهای طبیعی نما ساخته و میان سنگها انواع گلها کاشته اند
گلهای کوهای آلپ و گلهای گرمسیری مختلف که بسیاری ازین گلها را ندیده بودیم و خیلی را هم میشناختیم
... پوش که در کوهای ایران پیدا میشود در اینجا بود و بعضی از گلها هم که در کوهای ایران دیده بودیم در اینجا
دیدیم در پارک زن و مرد و اطفال زیاد جمع شده بودند درین شهر ایرانی ندیده اند خیلی بدیدن ایرانیها
حریص هستند اطفال و دخترها با کالسکه ما میدویدند زنها و مردها ایستاده هورا میکشیدند زنها دستمال
تکان میدادند و از اطراف گل بکالسکه ما میریختند و اظهار شادی میکردند و بقدری زنهای خوشگل و دخترهای
مقبول در اینجا دیدیم که در هیچ جا ندیده بودیم بعد از گردش زیاد سوار کالسکه شده بعمارت مراجعت کردیم
بعضی از ملتزمین ما مثل امین السلطان و عزیز السلطان و مجد الدوله و بعضی از پیشخدمتها در این عمارت منزل دارند
بعضی دیگر از همراهان مثل اعتماد السلطنه و صدیق السلطنه و ناصر الملک و سایرین در هوتل نزدیک باین
عمارت منزل کرده اند قدری در عمارت گردش کردیم چنانکه اشاره کردیم این عمارت از دوکهای قدیم هس است
در آخرها نه هیچ هم هیچی بنا شده اطاقهای بزرگ و سالونهای عالی با شکوه دارد که هر یک با مبلها و پرده ها
یک رنگی است حقیقه این اطاقها در سلیقه معماری و زینت اسباب کامل است اسباب قیمتی از چهل چراغها
و مجارها و ساعتها و اسباب یک همان زمان و تابلوها و مجسمه های مرمر خوب دارد خلاصه خیلی عالی و مزین است حالا
مخصوص دولت است کسی در اینجا منزل نمی کند مگر امپراطور یا مهمان امپراطور جنرال کرولمان مهماندار که حاکم
نظامی اینجا است در عمارت بلو و منزل دارد که خیلی خوش منظره و باصفا است بعد از تماشای عمارت آمدیم
سر شام در بین شام صدای موزیک بلند شد جنرال و صاحبمنصبان دیگر آمده عرض کردند که برویم از
بالکن تماشا کنیم بعد برخواسته ببالکن آمده دیدیم دو دسته موزیکانچی افواج موزیک میزنند و مشعل
زیاد حلقه زده میان حلقه مشعلها افروخته اند قدری تماشا کرده دوباره آمدیم سر شام موزیکانچی ها همانطور
موزیک میزدند برای تماشای همین موزیکان و مشعل بقدر سی هزار نفر جمعیت از زن و مرد در میدان جمع
شده بودند موزیکانچیها مدتی زدند و ما سر شام بودیم بعد از شام خواستیم بخوابیم اطاقهای ما رو بمیدان است
و صدای قال و قیل مردم زیاد از یکطرف هم کالسکه ها میگذرند از یک طرف عراده ها است که بسنگها بسته

بارکشی می‌کنند تازه درین شهر دیدیم که با اسب بار نمی‌کشند تراموه اینجا مثل ورشو وغیره نیست که با آ[سب] حرکت کنند باینجا حرکت میکند مثل راه آهن کوچک سبکی است و در جلو تراموه برای اینکه کالسکه و عابرین را خبردار کنند که از جلو آن رد شوند بوقی میزنند که صدای بلند زننده دارد و همهمه جمعیت و صدای آمد و شد مردم و کالسکه و عراده و اسب و بوق تا چهار ساعت از نصف شب گذشته در کار است و آن وقت از صدا می‌افتد باز قبل از طلوع آفتاب شروع میشود نمیدانم اینها چه وقت میخوابند خلاصه بهر طور بود خوابیدیم

(روز جمعه چهاردهم) امروز باید باکسپوزیسیون شکار برویم که همه قسم اسباب شکار و حیوانات که شکار میشوند در آنجا عرضه داشته‌اند در پارک شهر کاسل که موسوم است بکارل او نارنجستانی است وسیع که زمستان گلدانهای نارنج را در آنجا میگذارند و تابستانها بیرون می‌آورند در اطراف باغچه‌ها و خیابانهای پارک می‌چینند درین نارنجستان در اوقات تابستان که خالی است اکسپوزیسیون میشود و امسال اکسپوزیسیون شکار است یعنی از تمام ایالات و ممالک آلمان هرکس از شاهزادها و خوانین و اعیان شکارچیهای معروف هرچه اسباب شکار داشتند از قدیم و جدید و پوست یا سر یا شاخ یا تمام بدن شکارهایی را که صید کرده‌اند و مثل حیوان زنده ساخته‌اند باینجا فرستاده‌اند ساختهای نی یا از شاخ مرال و شوکا و گاو بزرگ و قوچ وغیره و شکارها که از هر قبیل ساخته‌اند و پوست خرس متعدد و مرغهای عجیب و غریب از قرقاول و مرغهای کمیاب که شناخته در آنجا دیده میشود و دیگر انواع مرغهای شکاری از قوش و طرلان و قرقی وغیره ساخته در آنجا گذاشته دیگر انواع اسلحه و آلات و اسباب شکار از تیر و کمان و فلاخن و تفنگ فتیله و چقماقی و تفنگ تهپر وغیره در اینجا دیده میشود خیلی دیدنی بود خلاصه نهار خورده با جنرال کرولمان مهماندار در کالسکه نشسته رفتیم باکسپوزیسیون چند نفر از پیشخدمتهای ما هم همراه بودند در آنجا (کنت الکن کیسرجن) رئیس اکسپوزیسیون و (کنت اولن بولت) حاکم شهر کاسل حاضر بودند ما را پذیرائی کردند و اجزاء اکسپوزیسیون را معرفی نمودند قدری گردش کردیم زنهای خوشگل زیاد بودند و دور ما را گرفته بودند ما یک تفنگ چقماقی را خواستیم امتحان کنیم رو به زنها قراول رفته با چقماق کشیدیم زنها ترسیده فرار کردند و فریاد زدند خنده شد بامزه بود و بعد اسباب شکار را که از هرجا و هر ایالت آورده بودند و متعلق بهر کس بود دسته دسته علیحده چیده بودند همه را دیدیم پرده‌های نقاشی ممتاز هم که کار نقاشهای این عصر و همه صورت شکار است خیلی بود و چهار پرده از آن پرده‌ها را بپانصد تومان خریدیم بعد از آنجا بماهی خانه که متصل بهمین نارنجستان است رفتیم و در آنجا اقسام ماهیها از کوچک و بزرگ و زرد و سفید بصورتهای مختلف در حوضهای بلور دیدیم تخم این ماهیها را گرفته در همین حوضها و آبهای مختلف عمل میآورند و بزرگ کرده بعد میفروشند فی الحقیقه دستگاه عمل آوردن ماهی است از آنجا رفتیم بجائی که عکسهای فوری [illegible] قطعات

س زیاد گذارده اند عکس جوری طوریست که اسب را در دویدن عکس می اندازند و بهمان حالت دو در کمال خوبی
س میافتد یا آدم بهر حالت و هیئتی هست فوراً عکس او را بر میدارند اطاق تاریکی بود شیشه گذاشته پشت شیشه این
س ها نصب کرده اند آن اطاق ها را از پشت روشنی میدادند و از شیشه نگاه میکردند این
س ها چرخ میخوردند و دیده میشدند مثلاً اسب بحالت دویدن یا آدم بهیئت دویدن از پیش چشم میگذشت چند
لس تماشا کرده چون هوای انجا خفه بود از انجا بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم امشب در ساعت پنج بنا بود
عمارت ویلهلمس هو که در خارج و نزدیک بشهر است گردش کنیم و شام بخوریم محل این عمارت سابقاً جای ما
هبانان بوده است و موسوم به (وایس استاین) بعد در این اواخر عمارت شکارگاه ژوساو دولهای
یس شد و بعد در سنه ۱۷۰۱ هزار و هفتصد و یک میلادی مطابق سنه ۱۱۱۳ هجری شارل و هس عمارتی بنا کرده و
ین بنای بزرگ حالیه را گلیوم اول فرمان روای هس در یکصد سال قبل از این بنا کرده و باسم او موسوم شده
ست که ویلهلمس هو) بنا میدانند در سر ساعت با جنرال کرولمان بکالسکه نشسته رفتیم از همراهان امین السلطان
بعضی از پیشخدمتها و غیره در رکاب بودند تا انجا قریب سه ربع ساعت راه است رو بطرف جنوب
مغرب شهر رانده اول در کوچهای بزرگ شهر خانهای خوب از دو طرف دیده شد که در جلو آنها گل کاری ها
قشنگ کرده بودند از مقابل عمارت بلوو که منزل حاکم است گذشتیم بعد کم کم نزدیک بخارج شهر رسیدیم
ه عمارات و خانها کمتر میشود و خیابانی است از درختهای تبول و غیره حالا هم فصل گل تبول است ......

(درخت تبول درخت بزرگیست گل زرد ریزه معطری دارد) بعد وارد خیابان پارک شدیم که دو طرف
مثل جنگل درختهای خیلی بزرگ قوی و کهن از کاج و سرو و تبول و غیره دارد زمین هم همه سبز و خیلی با صفا مثل
بهشت از راه پیچ پیچ بطرف بالا رو بعمارت رفتیم جلو عمارت چمن بزرگی است سبز و خرم و در میان
آن از دو طرف دسته های درخت و گلکاری عالی مثل مینا که در حقیقت روی سبزه و چمن را با شکال
و طرحهای خیلی خوب نقاشی کرده بودند وارد عمارت شدیم میز شام را در مرتبه پائین گذاشته بودند ناپلیون
سوم امپراطور فرانسه را بعد از جنگ سدان باین عمارت آوردند و قریب پنجاه روز اینجا اقامت داشت
در مرتبه اول این عمارت او را منزل داده بودند رفتیم بالا اطاقهای منزل ناپلیون را تماشا کردیم اطاق
نشیمن و اطاق شام و خواب او را بهمان طور که بوده است دیدیم حتی در سر میزی که سیگار می کشیده
و سیگار را روی میز گذاشته از شدت خیال ملتفت نشده میز سوخته است بهمان حالت باقی گذاشته اند
بعد آمدیم سر میز شام خوردیم و بعد از شام قدری در طرف دیگر عمارت در ایوانی که منظر خوبی بتمام شهر و پارک
و دریاچه داشت ایستاده تماشا کردیم جمعی هم زن و مرد در بیرون جلو عمارت جمع شده بودند بعد خوابیدیم

در پارک گردش کنیم و در کالسکه نشسته رو بالا رانديم راه همه سربالااست خيابانهای پيچ پيچ ساخته اند که همه جا بالا میرود در جلو عمارت روی قله بلندی بنائی کرده و در همان تاريخ بنای عمارت بالای آن مجسمه بزرگی از سرا نصب نموده اند از اينجا آب جاريست و آبشار بزرگی مرتبه بمرتبه تا بپايين دارد و آبشارهای ديگر هم بطرزهای مختلف و وضعهای طبيعی نما در ساير جاهای جنگل ساخته و همه را مخصوص تماشای ما آب انداخته اند در بالای عمارت دو آبشار هرکول درياچه ايست فواره دارد که آب زيادی از آن ميجهد خيلی بلند ميشود از قراريکه می گفتند پنجاه ذرع آب آن بلند ميشود اما بنظر من بارتفاع شمس العماره نميرسيد ارتفاع شمس العماره بيست و پنج ذرع آب بقوت زياد بيرون می آيد و مثل گرد متفرق ميشد خيلی باصفا بود گفتند عمارت قديم ديگری هم هست که متعلق بدوکهای قديم بوده است چون امروز دير وقت بود گفتيم فردا بتماشای آنجا ميرويم زنهای زيبا و دخترهای بسيار در همه جای پارک خصوصاً دور درياچه و فواره بزرگ بودند خلاصه از آنجا مراجعت کرده يکسره بتياتر رفتيم تياتر کوچکی است در نزديک بن لژ کوچکی بود با جنرال کرولمان آنجا نشستيم عزيز السلطان هم ميرزا رضاخان پيش از ما به تياتر آمده بودند بعد از تماشای دو پرده برخاسته مراجعت بعمارت کرده خوابيديم بازی امشب ايطاليائی بود که بالمان ترجمه شده از حرف زدن و ساز و آواز مخلوط بود باله نداشت

داکنار

روز شنبه پانزدهم

ماه امروز هم رفتيم بولهلمس هو در يکساعت و نيم بظهر مانده از منزل سوار شديم بعضی از پيشخدمتها هم در رکاب بودند نهار را در عمارت آنجا حاضر کرده بودند بعد از رسيدن بعمارت قدری پياده راه رفته چمن و گلکاری را تماشا کرديم بعد آمديم سر نهار ميز مخصوصی برای ما بود که تنها نهار خورديم ميز ديگر هم برای ملتزمين و همراهان حاضر کرده بودند نهار خوبی بود امروز خيلی خوش گذشت جمعيتی نبود نهايت از زن و مرد بيش از صد نفر در پارک ديده نشد خيلی از وضع اين عمارت خوشم آمد اگرچه صد سال قبل ساخته شده ولی خيلی از روی سليقه و با زينت و مبل و اسباب خوب است گذشته از زينت داخلی چشم انداز با شکوهی هم دارد که تمام شهر و اطراف پيداست تمام عمارت از سنگ ساخته شده ستونهای کلفت از سنگ بقطر پنج ذرع دارد اگرچه سنگ يک پارچه نيست اما پارچه ها را طوری جرم و جفت بيکديگر کرده اند که يک پارچه بنظر ميايد سنگها صاف نيست شبيه بسنگ شهرستانک است زيرا از زير تراش بيرون ميايد بعد از نهار سوار کالسکه شده رانديم برای قلعه که مجسمه هرکول در آنجاست هرکول در افسانه های قديم يونان اسم پهلوانی است که ميگويند از او آثار شجاعت فوق العاده بروز کرده اين مجسمه خيلی بزرگ است در بالای مناره پيراميد يعنی مخروطی مانندی است که در روی عمارت موسوم به هرکول واقع است و اين عمارت چيز غريبی است که نميتوان نوشت چه طور بنا شده است همه از تخته سنگهای خيلی بزرگ ساخته شده مرتبها و پله ها تا زير مجسمه هرکول دارد و در آنجا ستونهای سنگی عظيم

کار برده اند طوری عجیب است که چنانکه در مثل میگویند مثل کار دیو است در پائین این عمارت و بنا حوضی با فواره
ای دارد که در حقیقت منبع آبشارهاست در دو طرف دو مجسمه بزرگ نصب شده که یکی از آنها پائین بشکل اسب و بالا
نه بصورت آدم است و مجسمه دیگر مجسمه آدم است شیری در زیر پای خود دارد و بدست و بدهن این مجسمه ها
بوق بزرگیست بطوری تعبیه کرده اند که وقتی آب میاندازند فشار آب هوا را از دهن مجسمه ها و بوق طوری بیرون
میدهد که صدای مهیبی دارد و این صدای مهیب که در جنگل می پیچد شبیه بصور اسرافیل است با کالسکه از راههای
پیچ پیچ رو ببالا راندیم راه بقله بسیار خوبست اما طولانی نیست و باید بتأنی رفت از دو طرف درختهای
لمن قوی و کاجهای بزرگ سایه گستر هوای لطیف خنک سبزه زیر درختها که الحق بیان وصف آن مشکل است
جائیست مثل بهشت از این با صفاتر متصور نمیشود با کالسکه رفتیم تا بنای هرکول آنجا پیاده شده از بالا تماشا کردیم
آبشارها و حوضها مرتبه بمرتبه میرود دو طرف آبشارها درختهای کاج سر بآسمان کشیده و تا ساقه شاخه و برگ
دارد که مثل دیوار زمرد است عمارت ویلهلمس هو در مقابل آن در پائین است بعد پارک و خیابان و بعد تمام
شهر و اطراف و تپه ها و دره ها و جنگل است که همه سبز و خرم است آب هم بقوت میریزد و تا پائین میدرخشد
عظمت بنای این عمارت سنگی با هرکول عالم غریبی و حالت خوشی دارد بعد از مدتی تماشا قدری از راه را با کالسکه
پیچیده آمدیم در یکی از مرتبه ها بکنار آبشار آمده پیاده شدیم دو طرف آبشار و کنار مرتبه ها تا پائین که مسافت
زیادی است پله دارد از آنجا پیاده پائین آمدیم البته از زیر بنای هرکول که شخص بشمارد تا پائین زیاده از هزار
پله دارد دو طرف از یمین و یسار پله است و وسط آبشار مرتبه بمرتبه پله های خیلی راحت و خوب بود که شخص ابدا
هیچ خسته نمی گردد آب این آبشار از بعضی منبعها و آب انبارهائی است که در پشت بنای هرکول واقع است در
زمستان از آب باران پر میشود بعد هر وقت بخواهند باز میکنند و همیشه آب جاری نیست در مواقع مخصوص
آمدن اعلیحضرت امپراطور یا مهمان بزرگی باز می کنند و در اوقات مخصوصه هم برای عامه باز مینمایند در وقت
پائین آمدن هوا منقلب شد و باران گرفت زود خود را بکالسکه رساندیم و راندیم باران شدت کرد مثل
سیل میبارید بسرعت راندیم دوباره بعمارت ویلهلمس هو رفته در همان اطاقهای پائین نشستیم بعد قدری
راحت کرده کالسکه خواستیم باران هم متصل مثل سیل میبارید سوار کالسکه شده در همان شدت باران تا بشهر
آمدیم میخواستیم بحمام برویم وقتی بشهر رسیدیم از عمارت منزل خودمان گذشته بمیدان وسیعی رسیدیم که اطراف
آن عمارتهای بلند خوب چهار پنج مرتبه دارد و هوتلی هم که بعضی از همراهان ما آنجا منزل دارند در این میدان واقعست
گفتند صبحهای زود اینجا میدان و بازار میوه و سبزی فروشی است و دهاتیها بار می آورند و در اینجا جمع میشوند
تماشا دارد از میدان پیچ خورده بحمام رسیدیم و در همان شدت باران در ب حمام رفته پیاده شده وارد

حمّام شدیم وضع این حمّام از این قرار است از پله باید بالا آمده داخل اطاق سرحمّام شد بعد باز باید از پله پائین
رفته باصل حمّام داخل گردید حمّام کوچک تاریکی است حوض کوچک مرمری در اینجا بود و شیر داشت که آب سرد
و گرم از شیرها جاری میشد شیری دیگر هم دارد که از بالا باز میکنند آب مثل باران یا لوله آب پاش سر میریزد بعد از
استحمام و بیرون آمدن از حمّام دیدیم باران قطع شده بود و فردا در ساعت هشت باید از اینجا حرکت کرده به
(امستردام) برویم اطاقی که این دو شب گذشته در آن خوابیدیم چون رو بمیدان واقع بود و بقدری صدا
و قال و قیل و آمد و شد و مردم و صدای کالسکه و هیاهو در میدان بود که خواب صعوبت داشت این صدا با
و خیال اینکه باید صبح زود برخیزیم نگذاشت براحت بخوابیم امشب فرمودیم رختخواب ما را در اطاق دیگر
دیگر که عقب این اطاق بود انداختند که از صدا و قال و قیل میدان دور باشد اینجا هم خوب نتوانستیم بخوابیم
صبح شش ساعت از نصف شب گذشته با کمال کسالت بیدار شدیم در این شهر بچه ها که پنیر میفروشند
(ولوسیپد) سوار میشوند که پشت آنها جعبه دارد و توی کوچه راه میروند و چیز میفروشند سگ هم بعراده
می بندند ترامواه این شهر هم شبیه بتجارت اسبی هم دارد اما اکثر ترامواه بخاری است (بعضی اشخاص در
دنیا ببعضی اشخاص چه قدر شبیه اتفاق میافتد مثلاً رئیس پلیس اینجا خیلی شبیه بحاجی میرزا عباسعلی بود و
یک شخصی هم میان اجزای اکسپوزیسیون سکار دیده شد که خیلی شبیه بود بدوالی ها در مجدالدوله پسر مرحوم علیخان
اعتمادالدوله که بمکه رفت و در راه مکه فوت شد.) (روز یکشنبه شانزدهم) امروز باید
از کاسل برویم بامستردام که با راه آهن هفت ساعت تمام راه است صبح برخاسته قدری که گذشت
جنرال مهماندار آمده عرض کرد کالسکه حاضر است از عمارت آمدیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای گار
گار هم توی شهر و نزدیک است رسیدیم بگار نهار را هم امروز باید در شهر (اسن) که کارخانه کروپ در آنجا
واقع است بخوریم خلاصه داخل ترن شده ملتزمین هم همه جا بجا شده راندیم با وجود کسالت و بیخوابی شب
من هیچ در راه آهن نخوابیدم و متصل از دو طرف راه تماشای صحرا را میکردم باندازه صحرا تماشا داشت
که [illegible] خواب میکند نشد تمام صحرا سبز و خرم و دره و تپه و گل و جنگل و چمن بود تا ده فرسنگ که رفتیم
صحرا همه جا همینطور دره و تپه بود بعد از یک تونل کوچکی گذشتیم و صحرا تمام شده این صحرا بقدری آباد است
که بنظر آن کمتر دیده شده یا جنگل است یا آبادی و عمارت یا حاصل زراعت است از این تونل که گذشتیم
کارخانجات زیاد در دو طرف راه دیده شد و بقدری لوله و منار های بخار در این کارخانجات داشت
که از دور جنگلی بنظر میآید و صحرا آنقدر صفا داشت که آدم واله میشد خلاصه راندیم تا رسیدیم بکارخانه کروپ
در بپارک کروپ ترن بخار ایستاد و پیاده شدیم (موسیو کروپ) جلو افتاد از اینجا بباغ و عمارت

وپ نزدیک است پیاده باید رفت از یک خیابان بسیار خوبی که درخت های سبز و خرم طرفین آن
داشت گذشتیم تا رسیدیم بباغ کروپ که در جلو عمارت واقع است عجب باغ با صفائی است بقدری خوب
گلکاری کرده اند که بهتر از آن نمی‌شود اگر در روی صفحه مینا کاری کنند باین خوبی که گلکاری کرده اند نمی‌شود و نقاشها
باین خوبی نمی‌توانند نقاشی نمایند یک فواره بزرگی پای عمارت بود که بقدر بیست ذرع آب آن جستن میکرد از
دور تماشا کردیم فواره های دیگر و حوضهای کوچک متعدد خوب هم داشت خیابانهای این باغ را بعضی
شن ریخته و بعضی را فرش کرده بودند و دور تا دور باغ را با لوله های آهن چفته بسته و روی آنها را درختهای
سبز کشیده بودند که خیلی قشنگ بود بعد از گردش زیاد رفتیم توی عمارت پله های آهن خوبی داشت عمارت
دو مرتبه بود فرش اطاقها از آجر کاشی بود کاشی ایران در فرنگستان معمول شده اما به براقی و جلای کاشی
ایران نیست رنگش کدر است لکن خیلی خوب جفت گیری کرده اند منظر این عمارت که باغ و گلکاریها است
بسیار خوب است مبل و اسباب اطاقها و بخاری و همه چیز این عمارت الحق مستغنی از تعریف و توصیف است در
عمارت تحتانی میز بسیار عالی برای ما ناهار چیده بودند در عمارت بالا هم برای ما ناهار حاضر کرده بودند ما
انواع میوه جات خوب هم مثل [illegible] که بقدر کله یک غاز بود و غیره در سر میز ناهار چیده بودند ناهار خوردیم
به قدر بیست کالسکه و درشکه و لاندو با اسب های خوب حاضر کرده بودند که بعد از ناهار ما را به تماشای کار
خانجات ببرند تمام این کالسکه ها و اسبها را از طویله خود مسیو کروپ آورده اند این مسیو کروپ جوانی است
بسن سی و دو سه سال بسیار خوش بخت و خوش گذران هیچ مسئولیتی ندارد خیلی آسوده و آزاد است زن هم
دارد اما زنش اینجا نیست بساکس رفته است این کارخانه و سرمایه از پدرش باین رسیده و سالی مبلغی
منفعت و مداخل از این کارخانجات باو میرسد بحساب و کارها و امورات خودش هم خود رسیدگی نمی‌کند
دو نفر پیشکار و نایب دارد که بکارهای او میرسند و خودش همیشه در راحت و گردش و خوش گذرانی است
هر دو پیشکارش هم حاضر بودند خلاصه بعد از ناهار آمدیم توی باغ گردش کرده قهوه خوردیم و سیگار کشیدیم کالسکه
ها را آوردند من با جنرال کرو لمان توی کالسکه نشسته سایرین هم از عقب سوار شده راندیم برای کارخانه جات
کارخانجات خیلی از این عمارت و باغ دور است در حقیقت کارخانجات متصل بشهر این است و این عمارت
خارج از شهر و کارخانه است همه جا از توی جنگل و پارکهای خوب و جاهای با صفا که متعلق بخود مسیو کروپ است
گذشته تا رسیدیم باول کارخانه جات جمعیت کم کم در اینجا زیاد شد چه از اهل شهر و اعاظم بلد و چه از عمله جات
کارخانه جات از زن و مرد بقدری جمعیت شد که راه عبور نبود بخصوص روز یکشنبه هم بود تمام عمله جات
تعطیل کرده برای تماشا حاضر شده بودند متصل هورا میکشیدند و تعارف میکردند در سه چهار کارخانه پیاده

شده گردش کردیم بملاحظه روز یکشنبه عمله جات کم کار میکردند چند توپ ناتمام بود که آنها را تمام میکردند
و نشان می‌کشیدند چیزیکه تماشا داشت توپهای دریائی و قلعه جات بود که برای دولتهای مختلف ساخته بودند
این کارخانه آزاد است برای هر دولتی توپ میسازد و میفروشد این توپها چیز غریبی است یکی از آنها را قدم کردیم طولش
بیست و یک قدم بود بچۀ چهارده پانزده ساله از ته توپ که سوراخ است و جای گلوله که آتش است تا وسطش می
توانست برود گلولهای توپ خیلی بزرگ و قدش بقدر یک آدم بلند بود این توپها مخصوص کشتیها و قلعه
جات است اسبابی از جرّاثقال ساخته‌اند که این توپها را حرکت داده سرش را در نهایت آسانی پائین و بالا
میکنند گلوله‌های توپ را هم با اسباب جرّاثقال بلند کرده توی توپ میگذارند یک نوع توپی هم تازه اختراع کرده
بودند که با فشنگ فلزی مثل تفنگهای ته پر پر میشود و مثل همان تفنگهای ته پر توپ را که می اندازند خود توپ
فشنگ را بیرون میآورد و در یک دقیقه ده دوازده تیر توپ پر و خالی میشود خیلی گردش کرده بعد مسیو کروپ
ما را بمرتبه بالا برد رفتیم باطاقی که در سفر اول فرنگ هم که باین کارخانه آمدیم در این اطاق نهار خوردیم خیلی اطاق
محقری است حالا اینجا عصرانه حاضر کرده بودند عصرانه خورده بعد پائین آمده سوار کالسکه شده آمدیم برای راه
براه آهن رسیده سوار ترن شده راندیم برای مملکت هلاند باز صحرا همه جا جنگل و سبزه و زراعت بود تماشا
میکردیم تا رسیدیم بیک گاری این گار در یک قصبۀ کوچکی واقع است که اسم آن امریخ است اینجا آخر خاک
المان است بقدر پانزده دقیقه دیگر هم که ازین گار گذشتیم آنوقت داخل خاک هلاند میشویم در اینجا که ترن
ایستاده بود دیدیم یک آدم غریبی که از اهل المان نیست و لباس آبی فرم کلابتون زر پوشیده و منگوله یاد
از شانه چپش آویخته و کلاه پوست سگ آبی بلندی سرش بود و پیرمردی است صورتش را تراشیده موهای ریش
سفید و سبیل کوچک سفیدی دارد با یک صاحب منصب دیگری که لباس آبی فرم کلابتون سفید مثل لباس این صاحب
منصب پوشیده بود مقابل ترن ایستاده‌اند معلوم شد که مهماندار دولت هلاند است باستقبال ما آمده
اسم مهماندار (ورس پیکت) و اسم نایب او (بارون دو فیل بروس کرکن) است آمدند توی ترن بحضور ما
رسیده معرفی شدند و مهماندار مأموریت خود را عرض کرد و جنرال کرولمان و سایر مهماندارهای دولت المان
بحضور آمده مرخص شده رفتند مهماندار تازه عرض کرد که ترن مخصوصی از اعلیحضرت پادشاه هلاند همراه آورده‌ایم
سوار شوید فرمودیم چون مدتی لازم است از برای حمل و نقل بارها و ملتزمین و الا بطول خواهد کشید با همین ترن
میرویم و راندیم بعد از ده دقیقه که رفتیم داخل خاک هلاند شدیم و فوراً معلوم شد که خاک هلاند است وضع
تغییر کرد و در دهات خانهای کوچک دیده میشد که با گچ سفید کرده بودند چندان عالی نبود قدری که راندیم بشهر
آلم رسیدیم که شهر کوچک ظریفی است بقدر پنجاه هزار نفر جمعیت دارد خانهای دو مرتبه خیلی خوب با جاهای

و خاک معقول مثل این بود که این شهر را اطفال ساخته باشند کوچه‌های پاک تمیز عمارات مثل جعبه‌های شیرینی
بود از وسط این شهر که گذشتیم تا اینجا خاک هلاند از حیثیت آبادی و حاصل و اشجار شبیه بخاک المان بود
از اینجا که گذشتیم کم کم زمین بد و حاصل باکم شد و خاک زرد دیده میشد غالب این صحراها هم ابتدا آب و
مرداب بوده که پر سنگ کرده و جای انهار درخت کاج غرس نموده جنگل مصنوعی کرده اند خلاصه همه جا آمدیم
تا بگار امستردام رسیدیم که در توی شهر واقع است حاکم و کدخدا و عمله جات حکومت شهر و معتبرین بلد تمام
باستقبال آمده در گار حاضر بودند سرباز و موزیکان چی هم صف کشیده ایستاده بودند جمعیت این شهر را
خود شان چهار صد و پنجاه هزار نفر میگویند بسیار شهر معظم معتبری است پای تخت قدیم سلاطین هلاند است
پادشاه هلاند که اعلیحضرت گلیوم سوم است این اوقات ناخوش هستند پای تخت را هم از امستردام
بشهر لاهه برده اند از اینجا با راه آهن تا لاهه یکساعت راه است اما خود پادشاه در لاهه نیستند در قصر لو که در وسط
لاهه واقع و اینجا جنگل و شکارگاه است میباشند سن پادشاه هفتاد و دو سال است زوجه قدیم ایشان مرده و
یک زن تازه از اهل المان که سی و دو سال دارد تزویج کرده اند پسر پادشاه که ولیعهد دولت بود مرده است
یک دختر هشت ساله دارند که بعد از پادشاه او بسلطنت میرسد قانون دولت هلاند (لو واسلیک
نیست یعنی اگر پسر نباشد دختر پادشاه میشود و اهل مملکت و دولت می‌پذیرند (لو واسلیک) یعنی
مملکتی که زن را بپادشاهی قبول نمی‌کنند) اسم حاکم شهر آمستردام (وانتین هون) است اسم زوجه حاکم که
مکرر در سر شام و نهار دیده شد (مادام تین هون) است خلاصه از ترن پائین آمده با حاکم و سایرین تعارف
کرده از جلو صف سرباز گذشتیم موزیک زدند و بعد سرباز یاد قبله کردند سربازهای ایشان هم خوب بود بعد
از در گار بیرون آمدیم کالسکه دولتی حاضر کرده بودند با مهماندار سوار کالسکه شده ملتزمین هم از عقب سوار
کالسکه‌ها شده راندیم برای منزل بسیار شهر خوبی است کوچه‌های وسیع سنگ فرش عمارات سه چهار مرتبه عالی بناهای
محکم پاکیزه خیلی قشنگ جمعیت مرد و زن و بچه دیگر از اندازه بیرون بود که طرفین راه الی منزل پشت در پشت
ایستاده بودند زنهای خدمتکار این شهر هر یک تاجی از تور سفید که جلو آنها سفید است بسر هم تاج سرشان است
و همه چاق و فربه هستند فی الحقیقه زن زشت ندارند مگر آنها که پیر شده باشند اهل این شهر هم چون تا بحال ایرانی
ندیده بودند تمام برای تماشا سر راه آمده بودند مهماندار که در امریخ بحضور رسید عرض کرد برای شما یک عمارت
سلطنتی حاضر کرده ایم و یک هوتل هم حاضر است هر کدام میل دارید منزل کنید چون عمارت سلطنتی گفتند قدری
تنگ است و جمعیت ما هم زیاد بود قرار دادیم در هوتل منزل کنیم مهماندار از همان امریخ تلگراف کرد که هوتل را
حاضر کنند همینطور با جمعیت آمده تا بهوتل رسیدیم اسم این هوتل امستل است بسیار هوتل عالی خوبی است در رود

اطاقهاشان همه ملتزمین هم باطاقها و منازل خودشان رفتند همه منازل خوب است و تمام راحت هستند.
منزل ما خیلی خوش منظر است اطاقهای خوب روشن دارد که برودخانه نگاه میکند اسم این رودخانه ایسل است
و چون این هوتل هم پهلوی رودخانه واقع است باین جهة هوتل را باسم رودخانه موسوم کرده ایسل میگویند خلاصه
چون خیلی خسته بودیم شام خورده خوابیدیم صدا و های و هوی این شهر نسبت بشهرهای دیگر خیلی کمتر است

روز دوشنبه هفتم — امروز باید برویم به هوتل دویل که حاکم نشین است در اینجا [illegible]
این هتل عمارتی بوده است که در عهد قدیم سلاطین هلاند و ولیعهدها دپرنس رانج (ولیعهد هلاند را که مرد
باشد پرنس ارانج میگویند) در اینجا منزل میکرده اند بعد که اینجا را بدولت بخشیده اند حاکم نشین شده که تمام
امورات حکومتی و مهمات شهر در اینجا میگذرد صبح برخواسته سوار کالسکه شده برای اینجا آمدیم مسافتی داشت
بدر سنا بله عمارت رسیده پیاده شده بالا رفتیم عمارتیست دو مرتبه وارد تالاری شدیم که از بناهای قدیم است
تالار بزرگیست کله تالار یک شاه نشین دارد دو ستون هیچ در این شاه نشین صندلی زیاد چیده بودند
این صندلیها برای نشستن وزراء و انعقاد مجلس مشورتست پرده های نقاشی کار قدیم و صورت سلاطین قدیم
هلاند و پادشاه حالیه در اطراف این تالار نصب بود در وسط این تالار میز بزرگی را میز چیده بودند و روی
میز با نقشه های چاپی قدیم این شهر را با اشخاصی که در آن وقت بوده اند چاپ کرده با صورت عمارات قدیم
اینجا گذارده بودند ما وارد تالار شدیم حاکم آمده عرض کرد که این مهندس که در اینجا حاضر است باید تمام این
پرده ها و صورتهای چاپی را که از چه عهد است و اشخاصی که در آنوقت بوده اند برای شما معرفی کند ما دیدیم اگر
همه را بخواهیم معرفی کند تا چند ساعت طول خواهد کشید با مهندس و حاکم و یکنفر دیگر بنا کردیم دور میز گردش
کردن و از سر میزی دو صورت پرسیده گذشتیم و میپرسیدیم و حاکم و مهندس و آن شخص دیگر معرفی میکردند از اینجا
بسر میز دیگر میگذشتیم خلاصه بقدر یک ربع ساعت بطور اختصار همه صورتها را ملاحظه کرده بعد آمدیم باطاق
جنب این تالار که محل تحریر حاکم است در این اطاق قلم و کاغذ و میز تحریر و کتاب و صندلی و دستگاه تلگراف
و تلفون همه چیز داشت بعضی پرده های نقاشی هم از پرده های قدیم تاریخی در اینجا بود قدری در اینجا گردش کرده
بعد حاکم آمده عرض کرد اگر میل دارید تلگراف کنیم تلمبه چیها حاضر شده اینجا را آب بپاشند تماشا کنید و محض اینکه
تلگراف کنیم در چند دقیقه حاضر میشوند گفتیم تلگراف کنند خود حاکم تلگراف زد که در یک دقیقه رسیدند
و لولههای مداد و پاک کن آورده این محوطه جلو عمارت که اطرافش هم عمارتهای مرتفع است کشیدند بالای
بامها و تلمبه چیها بالا رفته آب پاشی کردند مثل تلمبه چیهای ورشو بودند چیزی که در اینجا علاوه بود این بود که یک
چرخ بخاری داشتند که آن چرخ آب را بلولههای مداد و پاک کن میکشید که زور و قوتش خیلی زیادتر شده

و آب را دور زمین و طنابی دارند که وقتی بالفرض آتش اتفاق بیفتد و مردم بخواهند از پشت بام پایین بیایند می بندند
به یک چوبی که حلقه دارد و در تمام عمارتهای این شهر یک چنین چوبی برای همین کار هست طناب را بآن چوب
بستند و از آن بالا پایین آمدند بر آن طناب را هم یک پارچه طوری میکشند که اگر آدم از وسط راه بیفتد
شود میان آن طور بیفتد یک کیسه هم تعبیه کرده بودند که با آن مرتبه های بالا محکم می بندند و از آنجا آدم
توی آن کیسه رفته براحت پایین میآید اینجا هم کیسه را آویختند و آدمی توی کیسه رفته پایین یک شخصی را
هم شبیه بکسی که سوخته باشد میان یک جایی گذارده چندین دور دور این محوطه گردانیدند خنده داشت
بعد آمدیم بتالار اولی که میز صورتها را چیده بودند آنجا میز نهار ترتیب داده بودند سر میز نشستیم مهماندار طرف
دست راست و حاکم طرف دست چپ و امین السلطان روبروی ما نشست اتباع اعاظم و اهالی شهر هم
خیلی بودند و تیس میرال گرام رئیس بحری هلاند هم بود نهار خوردیم بعد سوار کالسکه شده راندیم مسافت
زیادی رفته رسیدیم بکنار دریائی که اینجا لنگرگاه کشتیهای تجارتیست دولت هلاند فی الحقیقه دولت
بحریست و خیلی عمل بحریه این دولت از قدیم مستحکم بوده و حالا هم خیلی مستحکم و معتبر است مراودات تجارتی با
اغلبی از دول دارد و در هند الغرب کلنی های زیاد دارد مثل جاوه و سماتره و برنئو و بعضی جزایر کوچک دیگر که در سالی
دو مرتبه کشتی های هلاند حمل و نقل مال التجاره بآن جزایر نموده مراجعت میکنند یکماه هم در اینجا متوقف اند خلاصه
در این لنگرگاه تجارتی پیاده شدیم زمین را فرش کرده بودند رفتیم سر راه عمله جات عربی ایستاده بودند همه
قد کوتاه شبیه بترکمانها و چینی ها و بربرها اینها از اهل مله هستند زبان مله را این جنرال مهماندار ما خوب میداند
چون سی سال مامور و متوقف مله بوده و در آنجا جنگ کرده و در همانجا هم جنرال شده است با اینها حرف زدیم
همه مسلمان هستند خیلی از دیدن ما خوششان آمد نماز میخوانند فرمودیم نماز خواندند حمد و سوره و ذکرهای
نماز را همه درست خواندند اما لهجه عربی داشتند شکسته میخواندند از جلو اینها گذشته رفتیم بکشتی بزرگی که تازه
از هند الغرب آمده و باید یکماه در اینجا بماند اسم این کشتی اَم ماست که باسم زوجه پادشاه هلاند موسوم شده است
اغلب اهالی این شهر از مسافرت بحری و عمل کشتی باربط و اطلاع هستند این کشتیها میروند بدریای سیل
و مدیترانه قدری در آنجا توقف کرده بار میگیرند از خود هلاند هم مال التجاره و مسافر زیاد حمل میکنند و از
تنگه سوئز عبور کرده از جزیره سیلان میگذرند و بعد از تنگه سنگاپور عبور نموده داخل متصرفات خودشان که
جاوه و سماتره وغیره باشد میشوند از اینجا تا متصرفات خودشان تقریبا یکماه یکماه و نیم راه است اسباب
جر اثقال هم که بار را از خشکی حمل بکشتی و از کشتی نقل بخشکی می کنند دیده شد که بکار انداخته متصل حمل و نقل
میکردند چیز غریبی بود هر قدر که بار سنگین باشد حمل میکنند خلاصه بالا و پایین کشتی را مفصلا گردش کرده بعضی

اطلاعات حاصل نمودیم قدری هم در اطاق کشتی نشسته راحت کردیم یک کشتی دیگر هم پهلوی این کشتی واقع
از این بزرگتر بود و این ایام بارگیری کرده بودند که یکهفته دیگر بسمت متصرفات خود شان حرکت نمایند بعد آمدیم
پائین در یک کشتی دودی کوچکی نشسته رفتیم توی دریا سه کشتی بادی بخاری جنگی بود که توی اینها شاگردها
تحصیل علم بحری می کنند جمعی نایب امیرالها و صاحب منصبهای بحری توی آن کشتی ها بودند برای تشریفات ما
توپ ها میزدند و توپ می انداختند شاگردها و عمله جات کشتی رفته بودند بالای چوبها و دکلها کلاه
برداشته هورا می کشیدند از دور این سه کشتی گذشته بعد برگشته از همان راه که سوار این کشتی شده
بودیم پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم برای کارخانه کشتی سازی و لنگرگاه های کشتی های جنگی اسم کشتی
جنگی که در اینجا دیدیم و حالا مدرسه بحریه شده امیرال دو اُنس نام است این کشتی سابقا کشتی جنگی معتبری بوده
حالا مدرسه بحریه شده است که حرکت نمیکند و اطفال در اینجا تحصیل علم بحری می کنند قدیما امیرال
معتبری بوده که این کشتی را باسم او موسوم کرده اند خلاصه رسیدیم بکارخانه پیاده شدیم امیرال جلو افتاده
همه جا را گردش کردیم یک انباری دیده شد که اسباب و تدارکات بحریه از توپ وغیره در اینجا بود
چیز عجیبی که دیده شد تورپیل بود قریب ده سال است که اختراع تورپیل را کرده اند و چیزیست بشکل ماهی توی
آن ماشین و بعضی اسبابها تعبیه نموده اند و سر آن ماسوره ایست که بهر اندازه بخواهند یعنی در سیصد و بیست
ذرعی یا پانصد ذرعی یا صد ذرعی بترکد بهمان اندازه ماسوره را قرار میدهند مثل توپ است و توی این
باروط و بعضی چیزها است هیچی بسر این تورپیل است که سر این هیچ سوزنی دارد و آن سوزن بچاشنی میخورد و هر
وقت تورپیل بکشتی دشمن رسید و آن هیچ سر تورپیل ببدن کشتی خورد آن چاشنی آتش گرفته تورپیل می ترکد
اینها را که تماشا کردیم آمدیم بکشتی جنگی که اسمش نوشته شد پله های تیز و تندی داشت رفتیم بالا این کشتی از جنبات
معاف و در همین نقطه متوقف است یک نایب امیرال و معلم در اینجا اطفال را درس بحری میدهند مشق
توپ و تفنگ می کنند بالا و پائین کشتی را گردش کردیم شاگردها مشق توپ و تفنگ و ژیمناستیک
کردند طنابهای دکلها را گرفته بالا رفتند خیلی خوب مشق کردند بعد آمدیم پائین پیاده می آمدیم عکاسی حاضر
شده بود دو سه شیشه عکس ما را انداخت بعد از جلو عمارت وزارت بحریه گذشته اینجا یک قایق مخصوص
حاضر کرده بودند سی نفر پاروزن داشت با همراهان توی قایق نشسته راندیم برای منزل که هتل استمل است
قدری که راندیم رسیده درب هتل پیاده شدیم با حاکم و مهماندار دست داده آنها رفتند خودمان
آمدیم بالا قدری در منزل راحت شدیم بعد امین السلطان صدر اعظم و وزیر خارجه و وزیر داخله هلاند
که اعلیحضرت پادشاه هلاند برای اظهار خصوصیت و تبلیغ تهنیت پیش ما فرستاده بودند با نظام فادیر
غفار.

را پاریس بحضور آورد اسم صدراعظم (بارت بن) واسم وزیر داخله (بارون مالکه) است وزیر خارجه
ویست کوتاه قد قریب هفتاد هشتاد سال از عمرش میگذرد خیلی مرد زیرک پولتیک دانیست قدری
ت باست میرزا جعفرخان مشیرالدوله مرحوم دارد تمام ریخت با سبیلش میتراشد وزیر کوشش از دو طرف
بندوانه موی ریش دارد اما صدراعظم مردیست بسن شصت سال اندام بلند قامت نیست روی سفیدی
دارد ریش وسبیلش راهم تمام میتراشد آدم بسیار بامزه خوش صحبتی است اینها هم مرخص شده رفتند
در ساعت هفت بعد از ظهر باید برویم بخانه حاکم شام بخوریم سر ساعت مذکور سوار کالسکه شده رفتیم
بخانه حاکم خانه عالی دارد زوجه حاکم که اسمش (مادام پتن پون) است استقبال کرد دست داده
تعارف کردیم و رفتیم بالا اغلبی از معتبرین شهر و جنرالها و امیرالها و صدراعظم و وزیر خارجه هلاند با لباس
رسمی حاضر بودند رفتیم سر شام شام خوردیم صدراعظم بسلامت ما نطق مفصلی نموده بستی کرد ما هم بسلامتی
علیحضرت پادشاه هلاند جام شربتی خوردیم خیلی خوش گذشت و شام تمام شد و بعد قدری سیگار کشیده
راه رفتیم و رفتیم باطاق مخصوص زوجه حاکم (امیرال ای تر) بوده است خود حاکم هم باین افتخار دارد که جد
بش رای نراست توی این اطاق قفسهای زیاد بود که اشکال جد زوجه حاکم و جده و کسان او را که چه
وضع زندگی کرده و چه طور غذا خورده و چگونه وضع حمل نموده اند همه را کوچک کوچک مثل عروسک
ساخته اند و پشت این قفسها گذاشته بعد از تماشای اینها بیرون آمده سوار کالسکه شده آمدیم بکنار دریا برای
تماشای آتشبازی خیلی راه آمده تا رسیدیم بکنار کانال از کالسکه پیاده شده رفتیم بکشتی بخار کوچکی آب هم
دراینجا خیلی وسعت پیدا کرده و قدری کشتی بخار جلو رفت هوا خیلی سرد بود اطراف ما از جلو و عقب و دست
چپ و راست پر از کشتیهای بخاری و بادبانی و قایق و توی قایقها و کشتیها پر از جمعیت بود و هر کدام
یکی دو چراغ داشت کشتیهای بخار هم همینطور پر از جمعیت و چراغان بود و تمام روی این آب را چراغان
کرده بودند خیلی تماشا داشت آتشبازی از فشنگ و آتشبازیهای رنگارنگ از همه قسم فراهم آورده
بودند و این عبارت را با آتش بازی در روی تخته نوشته بودند (ول کم) بزبان هلاند یعنی خوش آمدید
اسم این کشتی هم (سیرین موم) توی یک قایقی جمعیت زیادی از هلاندیها نشسته بودند آمدند پهلوی کشتی ما
بنا کردند بخواندن آواز ملی خودشان خوب آوازی بود حاکم هم باکرد بخواندن با آنها و برگرداندن آواز آنها
خیلی بامزه بود حاکم مردیست کوتاه قد ریش و سبیل سیاهی دارد و ریشش یک قبضه است چشمهای آبی کوچک و گیرند
دارد بسیار آدم با عقل کافی خوش صحبت و دانای خوبی است آتشبازی خیلی خوب کشید تا تمام شد از
کشتی بیرون آمده رفتیم توی کالسکه زوجه حاکم هم با ما توی کالسکه نشسته تا دم هتل آمد [illegible]

داده خداحافظ کردیم او رفت و ما آمدیم منزل خوابیدیم عزیز السلطان هم امروز توی شهر رفته بود با کشتی
در رودخانه هم خیلی گردش کرده بود (روز دوشنبه هجدهم) امروز باید برویم موزه جغرافی
و باغ وحش در ساعت ده مهماندار و حاکم آمدند سوار کالسکه شده راندیم (از شب ما تا حالا برای این که
هوا سرد و گرم شد سینه ما گرفته است اینجا هم چون متصل در حرکت هستیم هنوز همان حالت گرفتگی باقی است
خلاصه رسیدیم بموزه این موزه دو مرتبه است در مرتبه تحتانی موزه تمام کشتیهای جنگی و تجارتی و غیره که
در هلاند هست کوچک کوچک ساخته توی موزه گذارده اند و همچنین بیرقهائی که در جنگها از دشمن بدست
آورده تمام را درین موزه بیادگار گذاشته اند مجسمه نیم تنه اهالی هلاند را که با لباسهای قدیم این مملکت از
مرمر ساخته اند و دیگر توپها و تفنگهای کهنه و زره و کلاه خود و سینه بند و ساعد بند و اشیاء دیگر خیلی درین
موزه موجود بود تماشا و گردش زیاد کرده بعد آمدیم بمرتبه بالا اینجا نگارخانه و تمام پرده های نقاشی است الا
تنها و اطاقهای زیاد است که تمام این جاها پرده های نقاشی نصب کرده اند عجب پرده هائی است گویا در هیچ
جای دنیا این قدر پرده نقاشی خوب نباشد از تعریف و توصیف خارج است اقلاً یک ماه تماشای اینها
وقت میخواهد در یکساعت نمیتوان تمام آنها را دید پرده های قیمتی زیاد از صورتهای قدیم هلاندی و پرده
های گل و غیره که بوصف و تعریف نمی آید خیلی دیده شد دیگر بعضی اسبابها از نقره و نیاد بلور و عاج و گل چینی
توی شیشه ها گذارده بودند که خیلی چیزهای نفیس بود بعد سوار شده راندیم برای باغ وحش یک عمارتی بود که
یک بالاخانه و یک دالان داشت و منظر این عمارت همین باغ وحش است در اینجا دیرکتر باغ وحش و اعضای
مجلس شورای هلاند ما را بنهار دعوت کرده اند از کالسکه پیاده شده تا درب عمارت که آمدیم جمعیت زیادی
طرفین راه ایستاده بودند داخل عمارت شده ببالاخانه رفتیم نهار چیده بودند سر میز نشسته نهار خوردیم از
ملتزمین ما امین السلطان و عزیز السلطان و بعضی دیگر از پیشخدمتها و غیره بودند بعد از نهار آمدیم توی باغ وحش
تمام باغ را پیاده گردش کردیم هر جا که میرفتیم زنها و دخترها و پسرهای خوب و خوشگل از دو طرف ایستاده و برای
عبور ما کوچه داده بودند حیوانات عجیب و غریب زیاد داشت همه نوع از فیل و زرافه و مرغهای مختلف کوچک
و بزرگ همه اقالیم و انواع طیور اراضی متصرفه خود هلاند که در هند الغرب و غیره دارند در این باغ بود خیلی
تماشا داشت یک اکواریم هم توی این باغ وحش بود اما اکواریم اینجا چون توی باغ وحش ساخته شده
منحصر است بحیوانات دریائی مثل اکواریم برلن نیست که طیور و حیوانات دیگر هم داشته باشد
تفاوت دیگر هم که با اکواریم برلن دارد این است که جای حیوانات دریائی از قبیل خرچنگ و مار و غیره
گذارده اند پشت شیشه با حوض بزرگ وسیع است که همه را خوب میتوان دید تماشا کرد و حیوانات نباتی که بشکل
گل

و نباتات ست در پشت این شعبه با بخوبی پیداست یک مار بزرگی هم بقدر مارهائی که در برلن دیده شد خلاصه
تمام باغ را گردش کردیم از حیوانات غریبه یک پلنگ سیاه و خرس سفید قطب شمالی و یک حیوان عجیب
دیگر در اینجا دیدیم که کمتر همچو حیوانی دیده شده بود شبیه بیک کفتار کوچکی بود دو دست و پایش هر یک
دو ناخن بلند مثل چنگک داشت و همیشه دست و پایش بسقف آن قفس که منزلش بود بند کرده شکمش بطرف
بالا و پشتش بطرف زیر متصل آویخته بی حرکت آویزان بود و هر وقت که میخواستند طعمه بآن بدهند بدون اینکه
حرکت کند باید طعمه را میان دهانش بگذارند (رئیس باغ وحش و نباتات که اسمش (مسیو ویستر مان)
و پیرمردی بسیار باسواد است این باغ را خودش بخرج ملت هلاند برپا کرده ساخته است و تمام این
حیوانات و نباتات را او باینجا آورده اما بواسطه کبر سن نتوانست با ما همه جا در باغ گردیده همراهی نماید بعد از
تماشای اکواریم آمدیم بیرون میان کوچه بازارها صف کشیده بودند سوار کالسکه شده راندیم از برای کارخانه
الماس تراشی کارخانه الماس تراشی اینجا خیلی معروف است تا آنجا مسافت زیادی بود خیلی راندیم تا رسیدیم
بکارخانه پیاده شده از پله یکی بالا رفتیم استاد الماس تراش یهودی مدیر این کارخانه الماس تراشی که اسمش
الکساندر دانیل است میزی در جلوش گذاشته و همه نوع الماس روی میز ریخته بود اسباب و چرخ تراشی [illegible]
که با آنها الماس میتراشند چیز تازه نیست بقدر صد و پنجاه نفر عمله دارد که مشغول کارند الماس برزیل که
مملکتی است در ینگی دنیای [illegible] و الماس هندی همه جوری داشت پرسیدیم این الماس [illegible]
گرد از خود همین است برایم می آورند [illegible] و میخواهیم بعد یک قطعه الماسی را گذارد روی [illegible]
گرد الماس زغال است و میسوزد و تا گرد بسوزانند این را هم خودمان دیده دانستیم که الماس زغال است و میسوزد
قدری گردش کرده آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم جنرال مهماندار هم آمد توی کالسکه نشسته بود حاکم که آمد
بنشیند یکدفعه از بالای سر یک کاسه آب سرش ریختند تمام رخت حاکم تر شد و متغیر گردید بعد معلوم شد که هر وقت
آدم معتبری باین کارخانه می آید رسم است یک کاسه آب وقت بیرون آمدن سرش میریزند امروز هم
این رسم را اینجا آوردند خوب شد سر ما نریخت و ما را تر نکرد خلاصه با جمعیت زیادی [illegible] بود راندیم
برای مدرسه ایتام این مدرسه را زنی در دویست سیصد سال قبل از این که خیلی صاحب دولت بوده است
بنا کرده و تنخواهی هم در بانک گذارده است که در سال منافع آنرا به مصارف این مدرسه میرسانند و بچه های
یتیم را درس میدهند و تربیت میکنند رسیدیم بمدرسه پیاده شده داخل شدیم خیلی مدرسه عالی است
اطاقهای خوب دارد حیاطی هم دارد در اطاقها پرده های نقاشی خوب نصب کرده بودند پیرمردی که رئیس
این مدرسه است و در گونه هایش ریش سفید کمی دارد و اسمش (مسیو [illegible]) است پرده های

نقاشی وغیره را معرفی میکرد و تاریخ آنها را عرض مینمود از جمله یک پرده صورت پسری از تربیت یافتهای
همین مدرسه ایتام بود که او سالها در کشتی تحصیل علم بحری نموده تا کاپیتان شده و در جنگ دولت
هلاند با اسپانیول یک شهری را این جوان آتش زده و گرفته است صورت او و شهر و جنگ او را کشیده
وحتی پارچه های لباس او را در پشت شیشه گذارده بودند رئیس مدرسه میخواست تمام پرده ها را بتفصیل
معرفی نماید و شرح آنها را عرض کند چون وقت نبود مختصرا تماشا کرده آمدیم توی حیاط مدرسه دخترهای
یتیم با لباسهای خوب و خوشگل توی حیاط ایستاده بودند و تماما تصنیف و آوازهای خودشان را میخواندند
خیلی خوش آینده بود بعد رفتیم باطاق درس اطفال دخترها و پسرها در کمال نظم روی صندلیها و سر میزهای
خودشان نشسته بودند علم جغرافی و درس زبان و علوم دیگر در اینجا تحصیل میکنند از جمله یک بچه ئی در اینجا بود
آمد نقشه را از او پرسیدم ایران و افغانستان و همه جا را خوب میدانست پسرها که اینجا فارغ التحصیل میشوند
میروند بکار نظام یا تجارت صنایع و کار میکنند دخترها هم بعد از فراغت بخدمتکاری خانه‌ها و هوتلها میروند
و در آنجا شوهر میکنند اما تا در مدرسه هستند حق شوهر کردن ندارند اسم پرزیدان این مدرسه (مسیو دانا
هیرد) و نایب پرزیدان (مسیو پوا کو) است خلاصه از مدرسه بیرون آمده سوار کالسکه
شده آمدیم منزل ساعتی نگذشت که وقت رفتن بسیرک شد سوار شده رفتیم بسیرک بسیار سیرک عالی
خوبی بود که کمتر سیرک باین بزرگی دیده بودیم جمعیت هم زیاد بود آمدیم در جائی که برای خودمان معین
شده بود نشستیم دیرکتر این سیرک اسمش (مسیو کاره) است بازی اسب خیلی خوبی کردند بخصوص خود
مسیو کاره بازی اسب را خیلی خوب کرد و در این کار استاد است زنی هم دارد اسمش مادام کاره است
او هم اسب بازی را خوب میکرد سه پسر دارد که یکی بزرگ و دو تای دیگر کوچک و بین ده دوازده سال هستند
این پسرها هم در بازی اسب خیلی ماهر بودند یعنی روی اسب می نشستند و بعضی حرکتها در روی اسب میکنند
سه بازیگر هستند که یکنفر از آنها با دو نفر دیگر بازی میکرد و آن دو نفر را مثل پنبه گاهی باینطرف و آنطرف
و گاهی بهوا میانداخت خیلی تماشا داشت و اسباب تعجب بود که یکنفر باین سهولت آدم را حرکت
میداد سه نفر دیگر هم بودند که بازی کلاه میکردند کلاههای بوقی داشتند که از اینطرف بآنطرف سیرک
از آنطرف باینطرف می انداختند روی سر یکدیگر قرار میگرفت یکی از آنها تا هفت هشت کلاه انداخت
همه روی هم سر مرد که قرار گرفت خیلی بازیهای تماشائی در آوردند که از آن بهتر نمیشود تمام صاحبمنصبهای
نظامی و علمی و اهل شورای امستردام و حاکم شهر با لباسهای رسمی در سیرک حاضر بودند عزیز السلطان و ملتزمین ما هم
با لباس رسمی بودند بعد از تمام بازی از سیرک بمنزل آمده شام خورده خوابیدیم (روز چهارشنبه نوزدهم

امروز باید برویم بعمارت سلطنتی که در وسط شهر واقع است و ما قبلاً هم نوشتیم که قدیماً هوتل دویل بوده است و از
زمانیکه مملکت هلاند باز از اسپانیول جدا شد این هوتل را دولت پیشکش کرده اند و جزو عمارت سلطنتی شده است
و عوض اینجا عمارت بحریه را هوتل دویل قرار داده اند که تفصیل آنرا سابقاً نوشته شد و وقتی که ناپلیون اول هلاند را
گرفته و (لوئی) برادرش حکومت این مملکت را میکرد در همین عمارت منزل کرده بود و نیز زمانیکه ناپلیون خواسته
بود برادرش را معزول کند و خودش بهلاند آمده بود پانزده شب در همین عمارت منزل کرده بود که تخت
خوابش بعینه دیده شد اطاق کار و اطاق نهارخوری ناپلیون و مبل و اسباب اطاقها بهمان طور باقی است
دویست و چهل سال است که این عمارت را ساخته اند دو راه پله دارد که بالا میرود و آن وسطش که سقف
دارد و اطاقی است زمانیکه اینجا هوتل دویل بوده این اطاق مجلس عدلیه بوده است و تمام این اطاق از
سنگ مرمر است و بمناسبت اینکه این اطاق دیوانخانه عدلیه بوده در یک سمت دیوار اشکال و
صور بعضی اشخاص بزرگ که از روی عدل و داد قضاوت کرده اند حجاری نموده از جمله مجلس قضاوت
حضرت سلیمان است که دو زن ادعا بیک دختری داشتند و هر دو او را دختر خود میخواندند و حضرت
سلیمان حکم کرده است که بچه را دو نیم کرده نیمی باین و نیمی دیگر بآن بدهند و در این حال آنکه مادر حقیقی بوده از حق خود
میگذرد و میگذارد بچه را دو نیم کنند و از اینجا معلوم میشود که مادر حقیقی بچه همان است دیگر مجلس قضاوت
سلوکوس است که در قضا قانون مکافات او چنین بوده که اگر کسی بدختری زنا کرده بکارت او را ببرد
باید هر دو چشمش را کور کنند از جمله پسر سلوکوس که مرتکب زنا شده خواسته اند موافق قانون دو چشمش را
کور کنند پدرش میگوید یک چشم من و یک چشم پسرم را کور کنید و مشغول همین کار بودند این حجاریها
کار شاگردهای میشلانژ ایطالیائی است و بقدری خوب صورت انسان را از سنگ برجسته بیرون آورده
که مثل این است که یک استاد بسیار ماهر دقیقی در روی عاج منبت کاری کرده باشد باز هم این خوبی نمود
عقل انسان متحیر میماند که باین خوبی چگونه میتوان حجاری کرد باز از جمله اشکال مجلس قضاوت بروطوس بود که
سلطنت رم را مبدل بجمهوری کرده بود و پادشاه معزول از خارج اسبابی فراهم آورده که سلطنت را
مجدداً برقرار نماید یکی از آن اشخاصی که با بروطوس متحد بود اسامی متفقین را راپورت نموده که از آنجمله دو
پسر خود بروطوس بودند چون بملت خلاف کرده بودند حکم بقتل نموده خلاصه از پله بالا رفتیم اگرچه این عمارت
قدیمی ساز است لیکن خوش وضع و خوب بنا شده اطاقها و دالانهای بسیار دارد و در این اطاقها پرده های
نقاشی بسیار اعلی دیده شد از چند دالان و اطاق گذشتیم تا باطاق خواب ناپلیون که بهمان وضع و حالت
نگاه داشته اند رسیدیم بعد وارد یک تالار بسیار بزرگی شدیم که انسان از دیدن آن تالار واله میشود تمام

این تالار از سنگ مرمر ایطالیاست مرمر ایطالیا سفید است و رگهای سیاه دارد تمام را بطوری منبت و حجاری کرده‌اند که از توصیف بیرون است حسنه و صاف یک مجسمه ایست که موسوم باطلاس است و کره آسمان بر سر او دست همچنین چند اطاق دیگر دیده شد که تمام از همین سنگ و همین طور حجاری شده بود این تالار بزرگ عرض و طولش بسیار است و با وجود این وسعت آنقدر سقفش مرتفع است که درست نمیشد سقف را دید از قراریکه خودشان میگفتند سی ذرع ارتفاع دارد اما بنظر ما تخمینا از سی ذرع کمتر بود باید بیست و پنج ذرع باشد دیوار تالار تا پای طاق از مرمر است و اصل طاق از چوب که روی چوب را نقاشی کرده‌اند تمام مجسمه‌های این تالار از رب النوع هستند و همه را بهمان قسم مجسمه‌های این پله که پیش ذکر کردیم دیدیم بلکه بهتر و ممتاز تر بود و در روی ستونهای این تالار گل و بوته و مرغ و بعضی برگها حجاری کرده بودند که نهایت امتیاز داشت مثلا یک ذرت حجاری کرده بودند که دانهای آن یکیک شمرده میشد و چند دانه آن که افتاده بود دیده بود یک مجسمه از همین اطلاس که در همین تالار است از برنز ریخته و در بالای عمارات نصب کرده‌اند و کره آسمان بر سرش گذاشته که از بیرون نمایان است بعد باطاقی دیگر رفته چهار پرده بزرگ تاریخی در آنجا دیدیم از جمله آنها پرده بسیار ممتاز بزرگی بود که صورت حضرت موسی را در حالتی که برای قوم بنی اسرائیل خطبه میخواند و موعظه میکند ساخته‌اند من خودم آن پرده را اقدام کردم بیست و دو قدم طول آن بود آن سه پرده دیگر هم کمال تعریف را داشت صنعتی دیگر در این اطاق دیدیم که خیلی غرابت داشت در بالای چهار درگاه که باین اطاق داخل میشوند چهار پرده نقاشی که تصویر ملائکه و غیره است نصب کرده‌اند که از نزدیک پرده و نقاشی غیر مجسم است ولی قدریکه شخص دور میشود این تصاویر بهمه برجسته و بنظر مجسمه میآید و تا دست بان نمالند باور نمیشود که این پرده صافست یا تراشیده و حجاریست باطاقی دیگر رفتیم که سقف بلندی داشت و پرده در سقف نقاشی کرده بودند که صورت چند مرد و زن مجتمعا کشیده شده بود یکی از آن مردها را طوری نقاشی کرده بودند که آدم بهر سمت اطاق میرفت آن صورت گویا نگاه بان سمت می‌کرد خلاصه رفتیم ببندر (آی موی دن) که بندر نظامی هلاند است بندری در آنجا ساخته و حوض بزرگی که سفاین را در آنجا حفظ میکنند احداث کرده‌اند در دست بندر هم قلعه بنا کرده و چراغ بحری دارند از پله پائین آمده سوار کالسکه شده باول بندر رسیدیم کشتی کوچک بخاری حاضر کرده بودند سوار کشتی شدیم امین السلطان و بعضی دیگر از ملتزمین ما هم در رکاب بودند در کشتی حاکم شهر هارلم و وزیر فوائد هلاند که آمده بودند معرفی شده با ما کشتی آمدند اسم وزیر فوائد (هاولو) است مردی کوتاه قد کبود چشم و سرخ رو است و ریش سفیدی دارد و اسم حاکم هارلم (اسخورر) است این نهر که در آن میرویم رو بشمال میرود و در دولت همین پادشاه هلاند چندین سال است که نهری ساخته

و حداث کرده اند آب این نهر یک ذرع از سطح زمین بلند است خاک در جنبین نهر ریخته و روی آن
نی رویانیده و اگر این خاک را نریخته بودند آب تمام زراعتها را خراب میکرد عرض این نهر سی ذرع است در
بعضی جاها تا پنجاه ذرع هم میرسد قریب دو ذرع هم عمق دارد خلاصه در عرشه کشتی نشسته تفرج کنان میرفتیم
اطاقی هم در زیر داشت که میز نهاری در آنجا حاضر کرده بودند جمعی از فرنگیها هم از قبیل حاکم استردام و کمیسر
امیرال کرینیر جنرال تشریفات نظامی و مهماندار و غیره در این کشتی با ما بودند رفتیم تا رسیدیم بیک بنائی
که در میان کانال از چوب ساخته اند و این بنا را برای تونل ساخته که شاگردهای بحری در آنجا تحصیل کنند و یاد
بگیرند کشتی ها را وصل بآن بنا کرده بودند رفتیم آنجا تماشا از وضع و حالت شاگردها نمودیم بعد تونلها بکانال انداختند
و در زیر این تونلها بوضع کشتی های جنگی ملبس یعنی جبه که میکرد و قرار داده اند تونلها را بقوه فشار هوا در آب می
اندازند دولت ها گذاشته بودند تونل مستقیماً از زیر آنها گذشت در موقعی که بخواهند تونل را باید طوری قرار دهند
که سر تونل بکشتی بخورد و بکشتی که خورد فوراً میشکند اختیار این هم که تونل دو چند ذرع زیر آب باشد بدست شان
است از امیرال پرسیدم معلوم شد این مسئله سری مخفی است قسم خورده است بکسی نگوید بعد آمدیم باطاق کشتی
اطاق کوچکی بقدر جای هفت نفر بود سر میز نشسته نهار خوردیم کسانیکه با ما نهار خوردند این سلطان حاکم استردام
کمیسر امیرال کرامر مهماندار حاکم هارلم وزیر فواید نظر آقا وزیر مختار بودند سایرین در اطاق دیگر نهار خوردند
در وسط نهار بودیم که بقصبه آی موئیدن رسیدیم قصبه کوچکی است چراغ بحری و قلعه کوچکی دارد بعد از نهار به
کشتی بزرگتری رفته داخل شدیم بحوضی که بواسطه سدی آنجا را از دریا خارج کرده اند قدری گشته بعد داخل
دریای بزرگ شدیم و بقدر دو میدانی در دریا رفتیم این کشتی بسیار بزرگ و بیک وضع مخصوصی است بالاخانه
دارد بالا رفتیم در سطح آخر کشتی که مشرف بدریا بود ایستادیم امیرال و سایر صاحب منصبان باصرار تمام عرض میکردند
که در اینجا نایستید احتیاط دارد ما قبول نکردیم امیرال آمد که مرا نگاه دارد بامیرال ....
گفتم من بدریا عادت دارم و آنها را اطمینان دادم و بعد از گردش زیاد مراجعت بحوض اولی کردیم در مراجعت
از کشتی بزرگ بیرون آمده بکشتی کوچک نشستیم و از همان راه که آمده بودیم پیچیدیم که به (زانداَم) برویم
زاندام قصبه کوچکی است که پطر کبیر امپراطور روس در زمان سیاحت فرنگستان مدتی در اینجا توقف کرده
علم کشتی سازی یاد میگرفت و مشغول این صنعت بود و اطاقی که در آنجا منزل داشته هنوز با مبل و اسباب
بهمان حالت محفوظ مانده است به بندر زاندام که رسیدیم کشتی بکنار اسکله که از چوب و تخته ساخته اند متصل
شد پیاده شدیم تمام اسکله و بلندیهای اطراف از زن و مرد و بچه تماشائی پر شده بود هتل کوچک قشنگی در
آنجاست که مسافرین پیاده باینجا میآیند تمام منظرها و بالکن هتل هم از آدم پر بود همه تماشا و تعجب میکردند که

که پادشاه ایران به زاآندام بیاید و هورا می کشیدند این قصبه را از این جهت زااندام نامیده اند که در کنار رودخانه (زاآن) واقع شده و (دام) بزبان هلاند و المان بمعنی سد است یعنی سد رود زاآن بعد از پیاده شدن از کشتی (بورگت مستر) یعنی حاکم زااندام را دیدیم که برای پذیرائی ما آمده بود در کالسکه ها که حاضر بود نشسته راندیم این قصبه کوچک است قریب هشت هزار نفر جمعیت دارد دو نهر بزرگ از میان آن میگذرد دو پل کوچک روی آنها بسته اند روی پل از دو طرف منظر بسیار خوبی دارد بالای پل که رسیدیم تماشا و تعریف کردیم (بورگت مستر) عرض کرد ناپلیون اول هم که بهلاند آمده بود در همین زااندام و روی این پل متوجه صفای اینجا شده و تعریف کرده بود از اینجا گذشتیم رو بمحل توقف پطرکبیر رفته پیاده شدیم چند پله پائین میرود باطاق محقر تاریکی میرسد که از چوب ساخته اند زمین اش هم از چوب است همان صندلی که پطرکبیر روی آن نشسته با میز وغیره در اینجا موجود است دولت روس یک توجه مخصوصی باینجا دارد و در حقیقت تولیت اینجا با دولت روس است و بیرق بزرگی از دولت روس در اینجا برپاست در این اطاق تفکر زیاد کردیم که پادشاه بزرگی مثل پطرکبیر در همچو جائی مدتی منزل کرده و این قدر زحمت کشیده و رنج برده تا کشتی سازی را بدست خود یاد گرفته است حقیقةً خیلی برای دولت و ملت خود دلسوزی داشته و این زحمات که در اینوقت کشیده بهدر نرفته است بعد از قرنها حالا نتیجه آن ظاهر میشود بعد از تفکر زیاد بیرون آمدیم چون راه اسکله نزدیک بود سوار کالسکه نشده پیاده آمدیم زنها و دخترهای خیلی خوشگل در اینجا زیاد دیده میشود به خصوص کنیزها که همه لباس های مخصوص دارند و بلباس شناخته میشوند این دخترها در کنار رودخانه و خیابان با کمال سرعت و چابکی میدویدند که بار از راه دیگر باسکله جلو ما بیایند در ایران هرگز دختر ندیده بودیم اینقدر چابک و با نفس باشد مگر گاهی بندرت در دهات و ییلاقات ایران مثل اینها دختر دیده شود در این راه که پیاده می آمدیم دکانها و مخازن پاکیزه منقح دیدیم در این قصبه کوچک مخازن و دکانها مثل شهرهای بزرگ آئینه بزرگ در جلو دارد از جمله دکان قصابی دیده شد که جلو آن آئینه بزرگ یک پارچه داشت و گوشتها را در کمال پاکیزگی پشت آن آویخته بودند همه جا پیاده آمده تا بکشتی رسیده نشستیم و راندیم برای امستردام در بندر مسافتی دور از ما دو سه کشتی جنگی ایستاده بودند توپ انداخته و تعظیمات بحری بعمل آوردند راندیم رو بمنزل چرخی خورده باسکله رسیدیم از آنجا سوار کالسکه شده و راندیم وقت غروب بمنزل رسیدیم امشب باید برویم به (کنسر) این کنسر را در تالار بسیار بزرگی میدهند که قریب بیست و پنج سال قبل از این در عهد همین پادشاه اهالی شهر ساخته اند خیلی تالار وسیع باشکوهی است در میان تالار ارگ بزرگی است در یکطرف جای موزیکانچیها است

در با

در بالای تالار هم جاها دارد علام گردش مانند که مردم می نشینند در یکطرف تالار هم مثل تماشا خانه بین دارد که در انجا باله و بازی درمیآورند رفتیم بکنسر حاکم و مهماندار و امین السلطان و بعضی دیگر از ملتزمین ما هم همراه بودند وارد تالار شدیم جمعیتی از زن و مرد بود حاکم عرض کرد گنجایش تالار هفت هزار نفر است و بقدر هفت هزار نفر هم حضور دارند تمام مردم برخواسته برای ما کوچه دادند و بقدری راه باز شد که ما گذشتیم دخترها و زنهای خوشگل زیاد بودند رفتیم در وسط تالار مقابل ارگ صندلی بزرگی برای ما گذاشته بودند نشستیم موزیکان زدند ارگ صدای زیاد میداد و صدا در این تالار بزرگ می پیچید بعد زن جوانی با لباس خوب آمده آواز خواند بعد از انجا برخواسته آنطرف مقابل بین رفتیم تمام مردم پشت بکنسر نموده بین را تماشا می کردند پرده بسیار خوبی بود جنگل و درخت زیاد دیده میشد و دخترها میان جنگل باقسام مختلف رقص میکردند و همه خیلی خوشگل و قشنگ بودند بعد از تماشای رقص از انجا برخواسته رفتیم در عقب اطاقی بود شاه نشین بین مانند داشت در انجا چند نفر عرب الجزایری بودند پنج نفر زن و یکنفر جوان غیر ملتحی قوی هیکل صندلی گذاشتند نشستیم که رقص و ساز آنها را تماشا کنیم تنبک میزدند و تصنیف عربی بلحن خودشان میخواندند بحالت بود اما یکنفر از زنها بنظر ما فرنگی آمد زنها خالی از ملاحت بودند بنای رقص گذاشتند یکی یکی میرقصیدند یکنفر از زنها بالای صندلی مرتفعی نشسته پر طاوسی بسرش زده مثل رئیس این رقاصها بود او هم میرقصید (کنت امیرال کرام) که از نایب امیرال یکدرجه پائین تراست و با ما بود امروز از ما مرخصی گرفت که بجهة کار و مأموریتی بطرف جنوب هلاند برود امشب احوال ورا از حاکم پرسیدم گفت هنوز نرفته است انجا است اورا صدا کرد دو باره بحضور ما آمد آدم با مزه خوش صحبتی است حاکم هم بسیار آدم خوش صورت خوبیست این اسبابها و تشریفات را از گردش و تماشا همه را او ترتیب داده و خیلی زحمت کشیده است جنرال مهماندار هم آدم خوبی است (روز پنجشنبه بیستم) امروز باید برویم به (هارلم) از امستردام باراه آهن تا هارلم نیمساعت راه است صبح ساعت ده رفتیم از (اسخودد) عبور کرده به هارلم رسیدیم حاکم ایالت هلاند شمالی و بورگ مستر هارلم و اجزاء بلدیه و رئیس قشون یعنی کماندان انجا حاضر بودند و ما را پذیرائی کردند تشریفات نظامی بعمل آمد سوار کالسکه شده راندیم امین السلطان و چند نفر دیگر از ملتزمین با جنرال مهماندار همراه بودند و داخل رفتیم بهوتل دوبل یعنی محل اداره بلدیه عمارت خوبیست در انجا چند کالری یعنی نگار خانه هست پرده های خوب کار استادان قدیم هلاندی نصب کرده اند بعضی خیلی عالی و دیدنی بود بخصوص بعضی پرده ها وصورت بعضی اشخاص بطوری حالت نمائی کرده اند که بهتر از ان نمیشود اگر بخواهیم یکیک را شرح بدهیم

مفصل میشود یک پرده بزرگ در اینجا دیدیم که چون تاریخی است شرح آنرا مینویسیم زمانیکه اسپانیولیها
هارلم را محاصره کرده و خیلی باین شهر سخت گرفته بودند اهالی شهر هم سخت ایستاده جمعی از قحط و گرسنگی
تلف گردیده و جمعی کشته شده اند یکی از پرده‌ها را نقاشی کشیده است که زنهای شهر مثل مرد با اسلحه
ایستاده دفاع میکنند آتش و خاکستر و روغن داغ بسر دشمن میریزند قدری تماشا کرده بعد از نهار
رفتیم بکلیسای قدیمی که میگفتند قریب هزار سال است ساخته شده خیلی بزرگ و مرتفع است در اینجا ارگی است
که میگویند یکی از بزرگترین ارگهای فرنگستان است ارگ را زدند خیلی صدا میداد در اطراف ارگ
حجاری خوب روی سنگ مرمر کرده و اشکال مذهبی خیلی خوب ساخته اند تماشا کرده از آنجا رفتیم بموزه که
معروف بموزه کلونیال است و در مرتبه پائین مکشوف است این موزه اسباب و اشیاء متعلق بمملکتهای هلاند
را گذارده اند از محصولات و چوبها و پارچه‌های آنجا با هر قبیل نمونه درین موزه موجود است از لباسها و اسلحه
قدیم وحشی‌ها نمونه‌ها دیده شد یک دسته اسباب موزیک جاوه را آنجا دیدیم که خیلی عجیب بود در مرتبه
بالا اشیاء مختلفه از بلور و چینی کار قدیم فرنگستان و چینی چین و ژاپون و پارچه‌ها با انواع اقسام و مجسمه‌ها
که از روی مجسمه‌های یونانی و غیره قالب گرفته اند و ظروف قدیم یونانی و رُمن و اسباب متفرقه دیگر
و منبت کاری و فولاد منبت وغیره در اینجا گذاشته اند اصل عمارت موزه را شخص صرافی ساخته بعد از آن
گرفته برای دربار داده و حالا متعلق بدولت یافته و موزه است مدیر موزه کلونیال اسمش (کیدمیر
و مدیر موزه صنعتی اسمش (ون ساهم) است از موزه که بیرون آمدیم از راه پله بزرگی پائین آمدیم دو طرف
زنهای عنبرچوشکل ایستاده بودند همه تعارف تعظیم کردند از آنجا رفتیم بعمارتی که در یک پارک باصفائی
واقع است تالاری بود قدری از زمین مرتفع و خیلی باصفا آنجا را زینت داده و نهار حاضر کرده بودند در
آنجا نهار خوردیم بعد از نهار سوار کالسکه شده در پارک و گردشگاههای خارج شهر گردش کردیم خیابانهای
باصفا چمنهای سبز و خرم در اطراف هم سنبلزار با دیده میشد که حالا گل نداشت اغلب سنبلهای هلاند
که باطراف میبرند در این شهر بعمل میآید بعد از گردش رفتیم بخانه حاکم خانه پاکیزه خوبی بود باغچه کوچک باصفائی
در پشت عمارت داشت بالکنی رو بباغچه بود که با گل و سبزه زینت داده بودند آنجا نشستیم حاکم سه دختر
بزرگ جوان دارد که هر سه آنجا بودند دختر وسطی دسته گلی حاضر کرده بود بما داد خواهر حاکم هم که زن مستشار
و دختر خواهرش که دوازده ساله است پیش ما آمدند از عمارت و خانه حاکم بکار آمده مراجعت بمنزل کردیم
شهر هارلم قریب پنجاه شصت هزار نفر جمعیت دارد شهر کوچکی است اما خیلی خوش وضع و پاکیزه است
کوچه‌های تمیز و خانه‌های قشنگ و پارکهای گلکاری خیلی خوب دارد اطراف شهر همه خیابان و چمن زار است

بعد از مراجعت با مسیو دام بسیرک رفتیم امین السلطان و عزیز السلطان و حاکم و مهماندار و چند نفر از ملتزمین
باهم راه بودند بازیهای سیرک امشب خیلی خوب و تماشائی بود بازیهای خیلی خوب کردند جمعی از مرد و دخترها
بازی میکردند چیزیکه بیشتر از همه تازگی داشت این بود که یک پسر رئیس سیرک با چند اسب بازی چابک
که بزبان انگلیسی این اسبها را پونی میگویند انواع بازیها کرد که خیلی تماشا داشت پونی باهم با اسبهای
بزرگ بازی می کردند پونی ها و اسبها میخوابیدند و حرکت میکردند از زیر شکم یکدیگر رد میشدند حرکات
اینها خیلی غریب بود مقلّد باهم بازیهای خوب درآوردند یکی از بازیها با صندلیهای تخته بود که قریب ده
صندلی روی هم میچیدند و بالای این صندلیهای لق و لق متحرک میرفتند و دران بالا حرکات غریب
میکردند شیرجه بر میداشتند ده نفر از بازیگرها در بالا بودند یکی از پایین عمداً تنه زد صندلیها بحیثیت آن
دو نفر هم از بالا افتادند و برخواسته تماشائی نکردند بعد ازین بازیها بیرون رفته قدری گردش کرده برگشتیم
زمین سیرک را فرش کرده رقاصهای تماشاخانه را بسیرک آورده بودند رقص و باله بود همه لباس چینها
را پوشیده بودند یکی بصورت طاوس سفید بود و یکی بصورت طاوس رنگین متعارفی خیلی قشنگ مثل
طاوس دم داشتند و طوری ساخته بودند که در وقت رقص مثل طاوس چتر میزدند سایرین هم سرگیت بصورت
مرغی رنگ برنگ خود را ساخته و رقص میکردند چراغهای گاز سیرک را یکمرتبه تضعیف کرده و از بالا
[illegible] سیرک بروی رقاصها دستی الکتریسیته می انداختند و گاهی روشنی را رنگ برنگ میکردند
بسیار قشنگ بود وقتی اسب بازی میکردند زمین سیرک بواسطه اینکه لق بود و اسب با زمین میخوردند
مردی هم که روی اسب بازی میکرد بزمین خورد زن کاری (کاری اسم جنس سیرک است) هم که بازی میکرد
زمین خورد اما بواسطه نرمی زمین صدمه نمیدیدند بعد از یک مجلس رقص باز رفتیم بیرون قدری گردش کرده
برگشتیم اینده فعه سیرک را با تخته صاف فرش کرده بودند اول کارناول بازی کردند با لباسهای
عجیب و غریب انواع رقصها نمودند بعد در روی تخته (پاتینه کردند و این عبارت از این است
که تیغه کلفتی از آهن بزیر کفش می بندند و در زمستان با پا روی یخ حرکت میکنند و ترکها این را
زلاق) میگویند اینجا هم در روی تخته همینطور با همان پا افزار حرکت میکردند مرد با زنها و بچه با بچه یکی یکی
دوتا دوتا بازی پاتینه میکردند تمام لباس خود را عوض کرده لباس سفید لطیف بسیار قشنگ پوشیده
بودند یکنفر از آنها لباس سرخ پوشیده بود و مهمان سفید با جلوه داشت [illegible] خوب رقصید بعد از تمام
این مجلس آمدیم سرا خوابیدیم (**روز جمعه بیست و یکم**) امروز باید برویم بپرستر [illegible] در
خانه بورک مستر [illegible] نهار خورده [illegible] و بعد از نهار برویم بلاجر که پای تخت هلاند است و شام را

رهنماور عمارت سلطنتی بخوریم تمام وزرای هلاند هم آنجا با ما شام خواهند خورد ساعت نه سواره کالسکه شده بگار
رفتیم براه آهن نشسته رفتیم برای رطردام با راه آهن تا آنجا یکساعت و نیم راه است مملکت هلاند خیلی آباد
و همه جا سبزه و زراعت و چمن است محل زراعت اینجا اینطور است همه بفاصله ده پانزده ذرع یک نهری
کنده اند که عرض آن ده الی سه ذرع و طول آن زیاد است و این نهرها که در تمام این مملکت و در اطراف
مزارع دیده میشود برای این است که آب زمین را بکشد و خشک کند تا قابل زراعت شود معلوم است
که زمین هلاند اغلب نیزار و آب و باتلاق بوده بواسطه این نهرها آب را کشیده و زمین را خشک کرده
زراعت می کنند تا رطردام همه جا طرفین راه چمن و زراعت بود و در میان چمن ها گاو های زیاد دسته
دسته در چرا بودند گاو هلاند معروف است همه ابلق هستند یک گاو دیگر رنگ پیدا نمی شود گوسفند زیاد
هم دیده می شود همه برنگ خاکی دم آنها شبیه بدم سگ است دنبه ندارد بنظر بد می آید اسب
و مادیان و کره تکتک در چمنها دیده میشود خلاصه رسیدیم بگار رطردام نورک مستر حاکم و اعیان و اعاظم
شهر حاضر بودند کشتی کوچک رودخانه در آن نزدیکی بود پیاده رفتیم تماشا کنیم رطردام یکی از بنادر معتبره
تجارت زیاد در اینجا میشود و کنار یکی از شعبات رودخانه رن واقع شده است این رودخانه از خاک
المان می آید و در نزدیکی سرحد هلاند دو شعبه از رطردام میگذرد و شعبه دیگر پائین تر از رطردام نزدیک
(دردرخت) بدریا میریزد از رطردام تا دردرخت قریب یک ربع بیست دقیقه راه است از رطردام
با کشتی از روی رودخانه میتوان بالمان رفته بکوبلنظ و کلن و شهرهای دیگر رسید با وجودی که این یک
شعبه از رودخانه رن است که از اینجا میگذرد خیلی عظیم است مثل دریا می نماید آب آن زرد رنگ است
در اینجا زیادتر از چهار پنج ذرع عمق ندارد اما خیلی وسیع است کشتی های زیاد از تجارتی و بادبانی و تجارتی و
غیره روی این رودخانه در ساحل رطردام لنگر انداخته است دکلهای آنها مثل جنگلی بنظر می آید خیلی تماشا دارد
کشتی تجارتی ترانس آتلانتیک را از دور دیدم کشتی بزرگ باشکوهی است از محیط اتلانتیک بطرف ینگی دنیا
سفر میکنند بعضی کشتیهای دولتی توپ دار هم که (کانونیر) میگویند در آنجا دیده شد بقدر یکساعت و نیم با
نورک مستر و امیرال در روی آب گردش کردیم امیرال آدم کاملی است مویش سفید است ریشش را میتراشید
سبیل کوچکی داشت با او قدری صحبت کردیم چیز تازه که دیدیم این بود که بنائی خیلی مرتفع از آهن در میان
آب ساخته اند و اسباب جر ثقیل در آنجا تعبیه کرده که بواسطه آن زغال بکشتیها میدهند ما داخل
نشدیم تماشا کنیم بعقیده از بیرون ملاحظه کردیم که واگن راه آهن از انبار زغال حمل کرده می آید بپای این بنای
آهنی با جر اثقال واگن را با زغال بالا می کشند در وسط بنا جای مسطح است واگن را آنجا در مقابل بادوان

بزرگی از آهن وا میدارند هر کشتی که میخواهد زغال بگیرد زیر خانه می بستند و انبار زغال خود را زیر محاذی با دو
وا میدارند از آن بالا واگن زغال را با اسباب بنا و دوران سر از زیر میکنند و از ناودان با انبار کشتی میریزد برای
کشتی بزرگ واگن را در روی این بنا بالا نمی کشند و برای کشتیهای کوچک پائین تر وا میدارند از تو
یا کشتیهای کانونیر متصل شلیک میکردند چند کشتی رودخانه پاک کن در آنجا بود که همینطور که حرکت می کنند
با اسباب لجن ته رودخانه را بالا می کشند و تخلیه می نمایند چند کشتی تلمبه هم دیدیم که چرخ بخار داشت این کشتیها
برای این است که اگر کشتی آتش بگیرد یا در انبار کنار این رودخانه حریقی اتفاق افتد آب ریخته خاموش نمایند
این کشتیها محض تماشا تلمبه میزدند و آب مثل فواره عظیمی جستن میکرد خیلی تماشا داشت قدری گردش کرده
بعد آمدیم باسکله سوار کالسکه شده بطرف شهر راندیم رسیدیم بخانه حاکم خانه شخصی اوست اگرچه مختصر است
اما خیلی پاکیزه و خوب است در اینجا نهار خوردیم همه صاحبمنصبان فرنگی و ملتزمین رکاب با ما هم حضور داشتند
حاکم شخصی است بلند قامت زرد چرده موی سیاه دارد روی باریک دارد چانه خود را میتراشد که پائین ریش
ریش دارد آدم خوبی است بعد از نهار چون در ساعت معین باید بلاهه برویم دیگر توقف نکرده بگار آمدیم حاکم از
نشدن زوجه خودش عذر خواسته گفت عزادار است خواهر و برادرش هر دو فوت شده اند سوار راه آهن شده
بلاهه آمدیم قریب بیک ساعت راه است در گار لاهه تمام وزراء و صاحبمنصبان و اعاظم و اشراف برای ما
پذیرائی حاضر شده بودند احترامات نظامی بعمل آورده شلیک توپ کردند سوار کالسکه شده راندیم برای
عمارت تابستانی پادشاه از پارکها و جاهای خوب گذشتیم مهماندار و امین السلطان و وزیر دربار پادشاه
هلاند که پیرمرد کامل محترمیست با ما بودند این عمارت تابستانی نزدیک شهر در میان پارک با صفائی واقع است
پله میخورد وارد عمارت میشود اول داخل کفش کن مانند جائی شده بعد راه پله دارد وارد تالار بسیار بزرگ
عالی میشود در حقیقت عمارت یک مرتبه ایست در و دیوار و سقف این تالار منقش بنقاشیهای خوب کار
استادان قدیم هلاند است که روی تخته بهمان دیوار و سقف نقش کرده اند همه مجالس جنگ پادشاهان
قدیم هلاند و فقرات تاریخی مفید است خیلی خوب نقاشی کرده اند در جنب این تالار کارخانه وار و درها
پرده های بسیار خوب قیمتی که حقیقة اگر شخص ده روز وقت خود را صرف تماشای آنها کند کم است نصب
کرده اند اطاقهای مزین با مبل و اسباب ممتاز خوب دارد که هر یک بیک وضعی است یک اطاق
چینی دیده شد که همه اسباب آن کار چین بود و کاغذ نقش چین بدیوار آن چسبانیده اند از این معلوم میشود
که رسم نقاشی روی کاغذ را بجهت دیوار فرنگیها از چینی ها اقتباس کرده اند یک اطاق دیگر ژاپونی خیلی مزین
بود چون وقت تنگ بود ده پانزده دقیقه زیادتر نتوانستیم بایستیم سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت سلطنتی

که در داخل شهر است و آنجا باید شام بخوریم قبل از رسیدن بعمارت در جائی ایستاده گفتند اینجا عمارت وزارت
عدلیه است باید تماشا کرد وارد آن عمارت شدیم عمارت بزرگ با دستگاهی است در وسط عمارت وزیر
عدلیه و اطراف آن جاهای اجزای اوست که هر یک اطاق و دفتری و تکلیفی علیحده دارند دفترخانه خود وزیر
عدلیه را هم دیدیم خودش معرفی میکرد چیزی که خیلی دیدنی بود کتابخانه وزارت عدلیه
بود که خیلی بزرگ و چهار مرتبه داشت همه را کتاب چیده بودند پله های پیچ پیچ داشت که از آن
پله ها بهمه طبقات کتابخانه بالا میرفت در مقابل هر مرتبه غلام گردش دارد که میروند کتاب برمیدارند
امّا ما بالا نرفته از پائین تماشا کردیم از آنجا ما را بعمارت بردند یکدسته سوار از جلو و یکدسته از عقب کالسکه
ما بود درب عمارت تشریفات زیاد فراهم کرده بودند سرباز و صاحب منصب و وزراء و امراء و تمام
اعیان دربار پادشاه حاضر بودند وارد شده با همه تعارف کردیم این عمارت اگرچه زیاد مفصل نیست
امّا مبل و اسباب آن خوب و مجلل است رفتیم در آخر عمارت اطاقی بود قدری آنجا راحت کردیم میوه
خوردیم تا وقت شام شد آمدند عرض کردند (دینر است سروی) یعنی شام حاضر است برخواسته
سر شام رفتیم قبل از شام وزیر دربار تمام وزراء و اعیان هلاند را معرفی کرد همه وزراء حاضر بودند وزیر جنگ
صاحبمنصبان نظامی را معرفی کرد و در میان وزرا وزیر کلونیال یعنی متصرفات هند شرقی هلاند و جاوه و سوماترا
و غیرهم که اسمش (کوخنیوس) است ترتیب نشستن سر میز این طور بود دست راست ما وزیر دربار
کنت ستیمل پونغنات نین هیوس) و دست چپ ما (یونایت هروان کاپالن) رئیس صاحبمنصبان
بسته پادشاه نشسته بودند میز طولانی بود فرنگیها و بعضی از وزراء و ملتزمین رکاب ما هم مثل امین السلطان و
مجیرالدوله وغیره با لباس رسمی حاضر بودند وزیر دربار سلامتی ما کرد ما هم جواب دادیم بعد از شام خواستیم برویم
بگردش کنار دریا شهر لاهه در کنار دریا واقع شده و خیلی آرام و آسوده است و بهمین جهة اینجا را پای تخت کرده
و الّا از حیثیت استعداد امستردام و رطردام از برای پای تخت بهتر است امّا همچو معلوم میشود که در امستردام و رطر
دام چون تجارت و ازدحام مردم زیاد است محض آسودگی لاهه را پای تخت کرده اند امستردام چهار صد
هزار نفر و رطردام دویست هزار جمعیت دارد امّا جمعیت لاهه بیش از صد و پنجاه هزار نفر نیست خانه ها
در امستردام و رطردام چهار پنج طبقه است در لاهه اغلب دو طبقه و نهایت سه طبقه است و باین جهة
خیلی باروح است پارک و گلکاریهای خوب دارد در عمارتی که شام خوردیم یک پرده صورت گلیوم دوم
پدر پادشاه حالیه هلاند را آویخته بودند و زیر پای صورت اسب او را که سوار میشده همانطور تمام ساخته بجهة
یادگار نگاه داشته اند وجهه آن این است که ناپلیون اول که هلاند را گرفته بود بعد از آنکه شکست خورد

و دوباره قشون کشید و در واترلو جنگ واقع شد گیلیوم دوم هم قشون هلاند را جمع کرده بهمراهی (دوک دو ولینگتن
با ناپلیون جنگ کرد و در جنگ اسب زیر پای او زخمی شد این است که اسب او را بجهت یادگار ساخته نگاه داشته
اند در جلو عمارت هم مجسمه ایست از چودن صورت گیلیوم اول ملقب به (طاسیتورن) یعنی ساکت و صامت
که او بانی سلطنت هلاند و جد پادشاه حالیه است در حقیقت (فندا تور دو نیا سیتی) یعنی بانی این سلسله
است خلاصه سوار شده راندیم بکنار دریا برای گردش قدری که از شهر دور شدیم داخل پارک شدیم بسیار منظم
و باصفا با خیابانهای متعدد و درختهای بزرگ سایه گستر مثل جنگل قدری دیگر که راه آمدیم خانهای ییلاقی تک
تک پیدا شد که بفرانسه آنها را (ویلا) میگویند اما بقدری این خانها قشنگ و ظریف است که تعریف
راست نمی آید آنچه سلیقه معماریست در طراحی و زینت خارج و داخل عمارات بکار رفته بلکه همسایه های این خانها
هرچه بعدتر خانه ساخته بالادست یکدیگر برخواسته یکی از دیگری بهتر ساخته اند دیگر معلوم است چه هنر بکار برده
اند دور هر خانه محوطه و باغچه ایست چمن سبز مثل مخمل درختهای کوچک تنگ تنگ در آن کاشته باغچهای
گلکاری با الوان مختلف مثل مینا در روی سبزه و چمن احداث کرده اند واقعاً نقش گل مینا در روی طلا
از این منظم تر و بهتر نمیشود اهالی شهر در تابستان باینجاها که مثل قوطی جواهر است ییلاق میروند اغلب متمولین
امستردام و رطردام هم اینجا خانه ییلاقی دارند بعید نیست از ممالک خارجه هم مثل انگلیس وغیره حتی متمولین پطرز
بورغ در اینجا خانه ییلاقی ساخته باشند تا چشم کار میکند یکفرسخ راه تا کنار دریا این پارک از طرفین بهمین نوع
خانها مرصع و مزین است درمیان اینخانه ها از اسباب عیش و راحت همه چیز موجود است واقعاً اگر شخص تصور حالت
متمولین را نماید که اینجا بییلاق می آیند با آن لباسهای ظریف که زنها و دخترها و اطفال پوشیده اند و در شبهای
مهتاب و هواهای خوش در این خیابانها پیاده و با کالسکه مرد و زن با یکدیگر گردش و دید و بازدید و شب نشینی
می کنند و چه مجلسها و چه عیشها دارند می بیند زندگی بهتر از این نمیشود خلاصه از میان خیابانها و پارک گذشته
بکنار دریا رسیدیم نزدیک دریا تپه های کوچک متعدد از شن و ماسه نرم دیده میشود که در فرانسه (دون
میگویند) از دور چراغان و جمعیت زیادی پیدا بود در این کنار دریا هوتل بسیار بزرگی است موسوم به
(هوتل دوبن) یعنی مهمانخانه حمام باین جهة این اسم را گذاشته اند که مردم در اینجا استحمام می کنند معلوم میشود در
تابستان اینجا جمعیت زیاد میشود که همچو هوتلی ساخته اند در زیر این هوتل تالار بسیار بزرگ مسقفی است
که در اینجا کنسر و بال میدهند تمام هوتل را با گاز چراغان کرده بودند پیاده شدیم ما را بتالار کنسر بردند دیدیم
همه چیز مهیاست جائی برای ما معین کرده صندلی گذاشته اند وزیر خارجه و تمام وزراء و بزرگان هلاند قبل از
ما آمده در اینجا حاضرند قدری نشسته تماشا کرده بعد برخواستیم که برویم کنار دریا گردش کنیم از کثرت جمعیت

راه بود مهماندار و بورک مستر جمیت راه باز میکردند از طرف دریا باین مهمانخانه داخل میشوند بلکه از طرف
دیگر پارکی دارد بسیار خوب که از آن طرف داخل میشوند راه کنار دریا بود رفتن باینجا مشکل بود در هوتل
دالان بسیار بزرگ عالی داشت بخار اتاقها کرده رفتیم بسالون یعنی اطاق خوبی بود آنجا قدری نشسته بستنی
و آبی خوردیم از آنجا آمدیم بمهتابی بلوهوتل که بفرانسه (بوآس) میگویند خیلی وسیع و عالی بود دور آن نرده
دارد و چشم انداز خوبی بدریا و صحرا دارد این هوتل است این هوتل در مرتبه فوقانی هم جاهای خوب دارد که رفتیم
ببینیم جمعیت زیادی در اینجا دور ما را گرفتند قریب ده هزار نفر جمعیت که از شهر و از عمارتهای ییلاقی
آمده بودند در اینجا و در کنار منظرا بود زنهای بسیار خوشگل در میان آنها دیده شد همه از آمدن ما اظهار شعف
می‌کردند و زیاد خوشحال بودند روی مهتابی صندلی گذاشته نشستیم بستنی و میوه آوردند خوردیم آتشبازی مفصل
بسیار خوبی کردند از برلین با پطرزبرغ صداها گرفته و استخوانها قدری درد میکند اما اعتنائی نداریم و باز آب
یخ و بستنی میخوریم قدری با وزرا صحبت داشته و روی مهتابی گردش کردیم تا وقت حرکت ترن رسید حرکت
کردند بیرون آمدیم از همان راه پارک و باغچه که آمده بودیم رفته بکالسکه نشستیم در اینجا خطر بزرگی از ما گذشت
کالسکهٔ ما کالسکه دربازیست که کالسکه تشریفات است چهار اسب قوی هیکل سیاه تازه از طویلهٔ پادشاه
بیرون آورده بآن بسته اند همینکه سوار شدیم اسبها هوا برداشتند غیر از آتش بازیهای هوائی که در سمت
دریا بود و تماشا کردیم در این سمت پارک هم آتشبازی زمینی گذاشته بودند آتش زدند جمعیت هم زیاد
بود همه هورا می‌کشیدند اسبها از صدای آتش بازی و مردم یکباره وحشی و دیوانه شدند کالسکه را از راه
خارج کرده بنای بازی گذاشتند یکدفعه دیدیم کالسکه توی باغچه ها میرود و نرده و درو گلکاریها را شکسته روی گلها
حرکت میکند فهمیدم اسبها اختیار را از دست کالسکه‌چی گرفته اند دو نفر پیشخدمت هم که عقب کالسکه
می‌نشینند افتاده اند بزمین مهار چهار اسب در دست یکنفر کالسکه‌چی است یکنفر هم معاون اوست که پهلوی
او نشسته حال نمیدانیم چه کنیم همه وحشت کرده اند آخر بهر طور بود کالسکه را واداشتند اما دست و پای اسبها
بزمین بند نمیشد امین السلطان و وزیر عدلیه هلاند و بورک مستر و مهماندار که پیش ما بودند از وحشت خودشان
گم کرده بودند نمیدانستند چه کنند ما بهتر دانستیم در همه موقع که کالسکه ایستاده زود پیاده شویم هر چه گفتیم
در را باز کنند نفهمیدند آخر بمردمیکه در آن حوالی بودند اشاره کردیم در را باز کردند زود پیاده شده داخل
جمعیت شدیم امین السلطان و سایرین هم بهر طور بود خود را پائین انداختند حالا همه وزرا و اعیان که
همراه ما هستند متوحش شده و در مردم همهمه و هیجانی دست داده فریاد میزدند معرکه بود هر چه کردیم
آتش بازی را موقوف و صداها را خاموش کنند که بلکه اسبها آرام شوند ممکن نشد بهر طور بود جلو اسبها را

کردند و حالا میخواهند دوباره ما را سوار این کالسکه کنند گفتیم با این اسبها و اینحالت نباید سوار این کالسکه
شد کالسکهٔ دیگر بیاورند کالسکهٔ دیگر آوردند سوار شده راندیم شب تاریک و نصف شب چیزی نمانده است
رفتیم تا به شهر و بعد بگار رسیده بترن بخار نشسته راندیم برای امستردام یکساعت و نیم طول کشید خلاصه
یکساعت از نصف شب گذشته بمنزل رسیده خوابیدیم آتشبازی که امشب که در کنار دریا کردند خیلی باصفا
بود و عکس آتش بازیهای رنگین که بهوتل و اطراف و جمعیت می افتاد عالمی داشت تفصیل وضع امستردام را که
شهر معروفیست لازم نیست دراینجا بنویسیم در کتب فرنگی تفصیل آن مسطور است و همه کس میتوانند بفهمند بنویسیم
که این شهر رودخانه دارد موسوم بامستل که از میان شهر میگذرد و هوتل منزل ما در کنار آن واقع است بعلاوه
کانالهای زیاد هم در این شهر هست که از آب رودخانه و آبهای دیگر مملو میشود و اغلبی بش راکد است جاری نیست
تقریباً بیست کانال در بولوارهای معتبر شهر ساخته اند و دو طرف خیابانها را سنگ فرش کرده و درخت
کاشته اند بنظر خیلی باصفا است اما آب کانالها چون جاری نیست و کثافات شهر را در اینها میریزند و رخت
در آن میشویند قدری کثیف است لکن بنظر باصفا می آید جمعیت شهر را چهارصد و پنجاه هزار نفر میگویند این جا
فِرُدْ) یعنی چیلک های بزرگ پیدا میشود بعضی چیلک همه فرنگستان همینطور بزرگ و قرمز میشود بخصوص آل
اینجا طوری بزرگ است که با کارد میبرند و میخورند انگوری دارد سیاه و کرده‌ته زیادی دارد در طهران
هیچکس این نوع انگور را نمی خورد ترشی می اندازند اما دراینجا بامیل میخوردیم و خود اهالی هم باکمال میل میخورند دو
طرف شهر امستردام دریا است یکطرف خلیج زیدرزه و طرف دیگر دریای شمال زیدرزه که خیلی بزرگ است
دریا نیست میخواهند انجا را بخشکانند و زمین آن را آبادی و زراعت کنند اهالی امستردام خودشان اقرار
داشتند که هیچوقت هوای این شهر بصافی و آرامی این ایام نبوده می گفتند اینجا اغلب بارندگی میشود و
رطوبت زیاد است چون مجاور دریا و از بلاد شمالی است غالباً سرما و بارندگی در کار است بلکه میگفتند
صد سال است همچو هوائی دیده نشده اما دراینجا بواسطه کانالها و آبها و درخت زیاد دراین فصل پشه زیاد دارد
و شبها در هوتل پشه ما را خیلی میزد اما مثل پشه های طهران خوارش ندارد که نگذارد کسی بخوابد صبح که از خواب
برمیخواستیم صورت ما از اثر گزیدن پشه مثل جای آبله قرمز شده بود (وقت رفتن بکنار دریا بعد از گذشتن
از پارکها و خانهای ییلاقی که تفصیل آنرا نوشتیم رسیدیم بده ماهی گیرها اما نه اینکه تصور شود ده ماهی گیر با جای
کثیفی است خیلی پاکیزه و با خانهای خوب قشنگ و باغچهای گلکاری و اهلش بالباسهای پاکیزه زنهای
خوشگل و دکاکین خوب که جلو آنها آینه های بزرگ شبیه بدکانهای شهر بود (اهالی هلاند همه بالفطره بحری
هستند با آب و کشتی و کشتی رانی میل دارند اطفال کوچک را میدیدیم در قایقهای کوچک که با دچرخی بر میگردند

دغرق میشود بالکمال جرأت نشسته در رودخانه و نهرها تند می رانند (اسم کنار دریا و محلی که هوتل دبن در
آنجا بود و نهر است (میوه ننن کن) است (دوشنبه بیست و دویم) امروز باید
برویم به (آنورس) که از شهرهای معتبر بلژیک است بندر بسیار خوب معروفیست که از آمستردام تا آنجا
با راه آهن قریب پنج ساعت راه است بیشتر راه در خاک هلاند است بسرحد که رسیدیم از استاسیون
سرحدی که موسوم به انیحن و خاک هلاند است بیشتر از سی چهل دقیقه راه نیست صبح از خواب برخواسته حاضر
حرکت بودیم بعضی از نوکرها زودتر به آنجا رفته بودند در بین عرض کردند نهار حاضر است در مرتبه پائین عمارت
در اطاق بزرگی میز مفصلی گذاشته وزرا و اعیان هم حاضر شده نهار باید در آنجا صرف شود که در حقیقت نهار
وداع است رفتیم پائین همه وزرا و اعیان حاضر بودند نهار خوردیم و بعد از نهار رفتیم در اطاق خودمان چند
دقیقه توقف کردیم تا وقت حرکت رسید بکالسکه نشسته رفتیم کار سوار ترن شده حرکت کردیم صحرا از دو
طرف راه از چمن و مزارع و گاو و گوسفند و آبادی همان تفصیل است که نوشته ایم تماشاکنان میرفتیم تا بر طردام
رسیدیم از دو پل آهنی بسیار طولانی عبور شد خط آهن از میان شهر میگذرد و بقدری راه آهن نسبت بزمین شهر
ارتفاع دارد که مساکن محاذی طبقات سیم و چهارم عمارات بود و اشخاصی که از بالاخانه ها تماشا میکردند با ما مقابل
بودند کوچها و بازارها مثل چاه از پائین دیده میشد مردم تعارف میکردند و هورا میکشیدند و ما جواب میدادیم
اهالی هلاند خیلی گل دوست هستند حتی پیره زنها و فعله جات باید جلو پنجره اطاق خودشان گل داشته باشند
هر قدر فقیر باشند صبح ببازار گل فروشان رفته گل میخرند و گلدانهای خود را تازه میکنند منازلشان عموماً با
بسیار باصفاست از اینجا گذشته رسیدیم به (دردرخت) که قصبه ایست از یک پل کوچک آهنی گذشته وارد
قصبه شدیم قصبه بسیار قشنگی است جلوخانها تمام کوزه گل چیده اند از آنجا بفاصله ده دقیقه که گذشتیم رسیدیم
به پل معروفی که بر روی رودخانه که آبش مرکب است از دو رودخانه (مز) و (رن) بسته اند در اینجا عرض
رودخانه زیاد است و داخل دریا میشود راه آهن از روی این پل میگذرد باول رودخانه و پل که رسیدیم ترن
قدری ایستاد بواسطه اینکه ترن دیگری از جلو می آمد بعد ما هم از پل گذشتیم این پل سیزده پایه دارد و فاصله ما بین
هر پایه قریب دویست و پنجاه ذرع است پایها تمام از آجر است و سیزده طاق دارد که طاقها همه از
آهن است و تقریباً سه هزار ذرع عرض این رودخانه است که طول این پل باشد بر روی آهن سطح پل تخته کشیده اند
راه آهن از روی تخته میگذرد و این پل قابل آنست که از جاهای دور محض تماشای آن بیایند و از عجایب دنیا
محسوبست ترن تقریباً پنج دقیقه از روی پل میگذرد و از بالای پل رودخانه مثل دریا بنظر میآید کشتیهای بسیار
بزرگ در این رودخانه سیر میکنند که میدیدیم خلاصه رفتیم تا رسیدیم به (اِس) (حِنس) که سرحد این

William Emperor of Germany



Wilhem II Kaiser v. Deutschland

Guillaume Empereur del Allemagne

Guglielmo Imperatore della Germania

بلژیک

هلاند و بلژیک است این حس جزو خاک هلاند است در اینجا توقف شد مهماندارهای هلاند مرخص شدند
مهماندارهای بلژیک آمده داخل کالسکه شدند و تبریک ورود عرض کردند کالسکه ها را عوض نکرده با همان ترن
بسمت آنورس حرکت نمودیم در این حین که ترن ایستاد یک دختری وارد کالسکه شده دسته گلی تقدیم
کرد و بزبان فرانسه نطقی نمود که مضمونش این بود (این دسته گل را در آخر خاک هلاند تقدیم میکنم
اسم مهمانداران بلژیک یکی (جنرال ندو) و دیگری (کاپیتن مسکاد) است خلاصه رسیدیم
به گار کار تمام وزراء و صاحبمنصبان نظامی و قلمی بلژیک حاضر بودند از ترن پیاده شده سوار کالسکه
سلطنتی که حاضر بود شدیم هر دو مهماندار و امین السلطان در کالسکه ما نشسته بودند و جنرال ثالی کماندان
تمام قشون این ایالت سواره جلو ما بود بهمین قسم میرفتیم تمام اهل شهر با نظم و بی صدا بحالت اجتماع ایستاده
بودند پلیس بادی هم مواظب بودند یک سمت راه تمام صاحبمنصبان سواره ایستاده و افواج صف
بسته بودند حاکم شهر هم با کدخدایان معتبر در کالسکه دیگر جلو ما میرفتند که راه نمائی نمایند قشونی که ایستاده
بود دو قسم بود یک قسم آنها گارد سیوی و یک بود که قشون است یعنی در موقع جنگ حاضر میشوند قسم دیگر دائما هستند
لباس این دو قسم قشون مختلف است که بلباس تمیز داده میشوند لباسهای بسیار قشنگ آراسته داشتند
خصوصا توپچی آنها و جوانهای رشید زیاد میان آنها بود همه جا موزیک با آهنگ ایرانی مینواختند دو
سه عراده توپ هم با اسب بسته نگاه داشته بودند حقیقة قشون بلژیک بسیار آراسته و خوب بنظر آمد اول
از خیابان قیصری آمدیم آخر رسیدیم بمیدان میر تا درب عمارت منزل ما که عمارت دولتی است همه جا قشون
ایستاده بود مردم هم خیلی دور و بی صدا ایستاده بودند شهر انورس شهر بسیار قشنگی است بندرگاه است
کوچه های عریض و دکاکین خوب با شیشه های یکپارچه پاکیزه دارد درب عمارت دولتی وارد شده پیاده
شدیم عمارت ساده پر پوست خوبیست مبل ساده دارد پادشاه بلژیک کمتر باینجا ها می آیند ملتزمین ما در سه
هوتل که دو تا عمارت است منزل کرده اند مهماندارها را مرخص کردیم (پرنس د شیمه) وزیر خارجه و
کنت جهن دولترمن) که در حقیقت وزیر دربار است و خیلی آدم خوش رو و نیست هر دو از جانب
اعلیحضرت پادشاه بلژیک از بروسل به تهنیت آمده بودند (مسیو بوناء ذت) وزیر داخله
و لژون) وزیر عدلیه نیز به تهنیت ورود آمده بودند شب را بعد از شام سوار کالسکه شده بدار الحکومه
بورگ مستر شهر که اسمش (دوال) ست رفتیم شهر را چراغان کرده بودند بعمارت رسیده پیاده شده داخل
شدیم عمارتی عالی و دارای پرده های قدیم از صور خانواده همین پادشاه است جمعی از رجال شهر از اجزای بلدیه
و نظامی و قلمی و اعیان و اشراف حاضر بودند به قسمی جمعیت بود که نمیشد حرکت کرد هوا هم گرم بود وقت

نشسته بعد برخواستیم سوار شده بمنزل مراجعت نمودیم عمارتی که امشب رفتیم عمارت نوراهی بلدیه است
روز یکشنبهٔ (بیست و سیوم) امروز صبح از خواب برخواسته دیدم جلو عمارت منزل ما هنگامهٔ
غریبی است جمعیت زیادی جمع شده معلوم شد امروز روز عید بزرگیست موسوم به (فت دیو) یعنی
عید خدا در مقابل عمارت بنای مرتفعی عاریةً از چوب و تخته ساخته و در آنجا صورت حضرت مریم را نصب
کرده بودند یعنی ده دوازده پله بود با دست انداز بالای پله‌ها جائی ساخته صورت حضرت مریم را از چوب
سفید ساخته در آنجا گذاشته بودند و بالای سر صورت بنای مرتفع بود همه را با گل و سبزه زینت داده
بودند هر سال این صورت را در موقع این عید در جلوی عمارت میگذاشته امسال بملاحظهٔ بودن ما در یکطرف
گذاشته اند که مردم که رو بصورت ایستاده دعا میخوانند پشت بما نکنند و این کمال احترام بود که در
همچو عید بزرگ مذهبی رسم قدیم خود را تغییر بدهند این بنا را از بالکن عمارت تماشا کردیم جمعیت زن
و مرد بقدری بود که در تمام طول خیابان زمین دیده نمی‌شد امروز باید تمام زنها یکدسته گل مصنوعی
بکلاه بزنند و آنها که ندارند میخرند بازار گل فروشها رواجی دارد و همه دخترها و زنها آرایش کرده و گل بسر
زده آمده بودند تمام پنجره های عمارات از زن و مرد تماشائی پر بود و دم بدم جمعیت زیاد تر میشد در این
خیابان و اطراف که صورت حضرت مریم را نصب کرده اند بایستی بیست هزار نفر آدم باشد بعد از
چند دقیقه تیر و دسته‌ها پیدا شد یکدو دسته سرباز بود با دسته های موزیکانچی در فاصلهٔ دسته‌ها هم کسبه
و اصناف شهر و بعضی هم از معتبرین نجبا دسته داشتند و همه لباسهای سیاه پوشیده شمع بلندی با
پایه شمع روشن کرده در دست داشتند و دسته هم از کشیش ها بودند با لباسهای مخصوص خودشان اطفال
کوچک هم با لباسهای خوب بودند دسته بدسته بیرقهای کلیساهای بزرگ می‌آمد بیرقهای مخمل
دوزی قرمز اعلی بود که روی چوبهای بلند نصب کرده بودند بعضی از دسته‌ها آمده گذشتند و بکوچه‌های
جنب خیابان رفتند که در جلو عمارت و جلو صورت حضرت مریم جا تنگ نشود پلیس هم مشغول حفظ
نظم بود و جلو مردم را داشت آخر از همه کشیش بزرگ پیدا شد لبادهٔ زردوزی پوشیده و دو نفر کشیش دیگر
هم با لبادهٔ زردوزی دو طرف او ایستاده بودند و چیزی تاج مانند از نقرهٔ مطلا بزرگ و خوش ساخت
در دست کشیش بزرگ بود که پیش چشم خود گرفته بود بالای سر او چهار طاقی گرفته بودند از مخمل زردوزی
که پایه‌ها مفضض داشت و روی آن علامات مذهبی بود شش نفر این چهار طاقی را گرفته حرکت میدادند
کشیش زیر آن بآرامی راه میرفت آمده تا جلو صورت حضرت مریم رسید چهار طاقی را زمین گذاشتند
کشیش بزرگ با چند نفر دیگر با آواز تمام بالا رفته تاج را زیر پای صورت مریم گذاشت و همه زانو

بزمین زده مشغول دعا شدند کشیشها هر یک انجیلی در دست داشتند و کشیش بزرگ دعائی میخواند بعد برخاسته
تاج را برداشت بچپ و راست و جلو و عقب اشاره کرده مردم را تقدیس نمود و باز دسته بار راه افتاده
بهمان ترتیب رفتند پشت سر کشیش بزرگ هم باز دستها بودند یکدسته چراغهای پایه دار مثل پا چراغ
کار مطلا و مفضض در دست داشتند که شمع در آنها میسوخت از اینجا میروند بکلیسای بزرگ و در اینجا نماز و
دعا خوانده مراسم عید تمام میشود این کلیسا که بهترین کلیساهای بلژیک است موسوم به نتردام و خیلی عالی است
برج یا مناره آن صد و بیست ذرع ارتفاع دارد (امروز قونسولهای خارجه مقیم انورس را حضور ما آوردند
قریب بیست نفر قونسول بود از همه دول اروپا و ینگی دنیا قدری با آنها صحبت داشتیم قونسول ایران در اینجا هم
یکنفر یهودی است موسیو هین نام پیرمرد قصیر القامه ریش سفیدی است کلاه ایرانی بسر گذاشته و شمشیری بسته
بود اما قونسلی که در انورس داریم که موسوم به موسیو کنزمان است آدمی است خیلی معقول و از متمولین و معتبرین
این شهر است تجارت الماس میکند و با افریقا و امریکا و سایر جاها معامله و داد و ستد الماس دارد) ظهر صرف ناهار شد
بعد از ظهر باید برویم بتماشای عید قشونی که تشکیل داده اند در سر ساعت معین سوار کالسکه شده رفتیم
مهماندارها و امین السلطان و چند نفر دیگر از ملتزمین رکاب ما همراه بودند رسیدیم بمیدان وسیعی که دور
آنرا با چوب چپر زده بودند قریب دویست ذرع طول و صد و بیست ذرع تخمیناً عرض داشت صندلیهای
زیاد در مقابل گذاشته و صندلی بزرگی هم در وسط برای ما قرار داده بودند حاکم و بورگ مستر و جنرالها و صاحب
منصبان و اعیان و جمعیت زیادی از زن و مرد حضور داشتند سرباز و سواره در میدان انواع اقسام مشق ها
و بازیها کردند (اسکریم) یعنی بازی شمشیر نمودند سواره اسب تازی و (کاوالکاد) یعنی اسب بازی
کردند در روی اسب مثل سیرک بازی در آوردند مشق ژیمناستیک و مشق پیاده نمودند خیلی تماشا داشت
سوارها گاهی میافتادند و کلاه از سر آنها می افتاد زنها می خندیدند خنده آنها تماشا داشت چون امشب
باید برویم برای صرف شام رسمی بخانه حاکم (بادون اذی) یکساعت بیشتر در تماشای عید قشونی نماندیم
بمنزل مراجعت کردیم که راحتی نموده برای شام حاضر بشویم این عید برای مجمع کردار ژرکنگوی افریق بود یعنی مجمع
استخلاص و توجه درباره اشخاصی که در جنگ زخمدار میشوند و در همه فرنگستان این عید هست اتفاقاً امسال
مقارن آمدن ما باینجا جشن این عید واقع شد که هم ما تماشا کردیم و هم از قراریکه می گفتند بواسطه بودن ما در اینجا
بجهت زیاد آمدن مردم چند مقابل آنچه منتظر بودند شد و بانیان جشن این عید از همین خوشوقت بودند دخل آن جا
صرف همان مجلس کردار ژرمیشود در ساعت هفت رفتیم بخانه حاکم جمعی از وزرا و اعیان و صدر اعظم
و وزیر خارجه و بعضی از قونسلهای خارجه در آنجا بودند در سر میز دست چپ ما بارون اززی حاکم و دست راست

زوجه حاکم نشسته بودند بعد از اینها امین السلطان و بعضی دیگر از وزراء و ملتزمین رکاب ما و صدر اعظم هم
و وزیر خارجه بلژیک و جنرال ژلی و جنرال بدو وغیره نشسته بودند در سر شام حاکم بسلامتی ما نطق کرد ما هم
بسلامتی اعلیحضرت پادشاه و خانواده سلطنت بلژیک و اهالی بلژیک جام شربتی خوردیم همان شب
اعلیحضرت پادشاه که در لاکن بودند تلگراف کرده بودند که ما بسلامتی ایشان نطق کرده ایم خوشحال شده
بودند بعد از شام در اطاقهای دیگر گردش کرده و سیگاری کشیده بعد سوار کالسکه شده رفتیم بپارکی که در
اینجا آتشبازی است باغ وسیعی است از جمعیت و ازدحام مردم در اینجا راه مسدود شده بود صاحبمنصبان
جلو افتاده راه باز میکردند و میرفتیم برای ما در محل خوبی صندلی گذاشته بودند نشستیم چراغان اعلی بود در میان
درختها فانوسهای الوان مختلف آویخته بودند آتشبازی خوبی هم کردند برج مانند بنائی از مقوا و تخته ساخته و آنرا
بمنزله قلعه تصور کرده از خارج نارنجک باین برج می انداختند و از این طرف قلعه هم مثل اینکه دفاع می کنند نارنجک
و موشک می انداختند آتشهای رنگین زیاد قشنگ بود یکنوع موشک تازه دیده شد که در وقت بالا رفتن
صوت میزد و صدای خوبی میداد بعد از تمام آتشبازی سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم (امروز بعد از نهار
پیش از رفتن بتماشای عید نظامی رفتیم بمنزل قونسول ایران (کرهمان) خانه خوبی با اسباب و مبل و اثاثه
خیلی معمول بجهت تشریفاتی فراهم آورده بود خواهر او و زوجه اش که زن جوانی است با بعضی زنهای خویشان
او حضور داشتند ساز و آواز میزدند و میخواندند در حقیقت کنسر ساخته بودند قونسول چنانکه پیش هم اشاره کردیم
کارخانه الماس تراشی دارد دسته دانه الماس درشت نتراشیده بهمان شکل که از معدن بیرون آمده آورد ما
تماشا کردیم خیلی خوشم آمد بنا شد خریدیم دو دسته پارچه هم سنگ معدنی که الماس در آن پیدا میشود دو دانه الماس
در روی آن دیده میشود آورد تماشا کردیم و برای موزه ما پیشکش نمود دسته قطعه الماسهای تراشیده پانصد
و هشتاد قیراط وزن دارد (روز دوشنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم بروسل به
قصر لاکن با اعلیحضرت پادشاه و ملکه بلژیک نهار بخوریم در ساعت یازده بعد از نصف شب رفتیم بگار
راه آهن بروسل سوار ترن بخار شدیم واگن مخصوص پادشاه را که خیلی ظریف و مزین است حاضر کرده اند
امین السلطان و بعضی دیگر از وزراء و ملتزمین رکاب ما با لباس رسمی در رکاب بودند وزیر خارجه بلژیک
هم که دعوت کرده بودیم با ما بیاید با مهماندار و جنرال همراه مهماندار با ما بودند ترن بطوری تند میرفت که
نمیتوانستند نگاه کرده سیر کنند در بین راه از شهر مالین گذشتیم شهر خوبیست ارشوک یعنی رئیس کشیش ها که
صاحب پاپ است و کشیشان آنجا و سایر جاها را او معین میکند در اینجا مقیم است از اینجا گذشته رفتیم تا بگار
لاکن رسیدیم دیگر بگار بروسل نرفتیم این قصر در خارج شهر واقع است اعلیحضرت پادشاه بلژیک در گار ایستاده منتظر

. ود ما بودند پیاده شده با مهربانی و محبت زیاد با ایشان دست داده تعارف کردیم ایشان یاد از سفر اول
کرده گفتند در خاطر دارید به همین جا آمدید و نهار خوردیم ما هم اظهار مسرت کرده گفتیم خوب در خاطر داریم بعد
اعلیحضرت پادشاه تا آخر صف سرباز که برای احترام در گار حاضر شده بودند موزیکان میزدند بعد از پله‌ها
پائین آمده در بیرون گار با پادشاه سوار کالسکه شدیم از میان پارک با صفائی که زمین گل و چمن و درختهای
بسیار کهن داشت گذشتیم اما چیزیکه در اینجاها نیست آب جاریست دریاچه‌های بزرگ هست اما آب
نها ایستاده و سبز رنگ است همچنین در شهرها که از رودخانه‌های بزرگ عبور میکنیم رنگ آبها سیاه و
درست چشمه و آب جاری صاف نیست مگر در کوهستانها خلاصه از پارک گذشته وارد عمارت
شدیم ملکه منتظر ما بودند با ایشان ملاقات و تعارف شد بعد با پادشاه و ملکه رفتیم باطاقی قدری آنجا نشسته
با ایشان صحبت کردیم بعد پادشاه ما را باطاق راحت گاهی دیگر برده و اطاقها را معرفی کرده نشان دادند
و ما را تنها در آنجا گذاشته رفتند قدری که گذشت آمده خبر دادند که وقت است برخاسته آمدیم در اطاق
بزرگی همراهان خودمان را برای اعلیحضرت پادشاه معرفی کردیم پادشاه هم وزراء و اعیان و همه صاحب‌منصبان
بلژیک را که حاضر بودند معرفی کردند بعد رفتیم سر میز نهار اطاق بزرگ و میز مرتبی بود ما با ملکه دست بدست
داده بودیم و پادشاه از عقب میآمدند سر میز نشستیم ملکه در دست راست و پادشاه دست چپ نشستند
نهار خوردیم پادشاه بسلامتی ما تست کردند ما هم بسلامتی ایشان شربت خوردیم بعد قدری میوه جات و
چیلک که بزبان فرنگی فرز میگویند خوردیم دو نفر دام دنر ملکه هم که یکی اسمش (کنتس کوون) و دیگری
کنتس لمبورک بود در سر میز بودند بعد از نهار برخاسته با پادشاه و ملکه رفتیم بگردش باغ امراء و وزراء
و صاحب‌منصبان هم همه با لباس رسمی از پشت سر ما میآمدند رفتیم جلو نارنجستان نارنجها را بیرون آورده
چیده خیابان ساخته بودند داخل نارنجستان شدیم همه بنای نارنجستان از آهن بلور و خیلی مرتفع و بزرگ است
گلهای نوع نوع خیلی خوب که بعضی از آنها را جائی دیگر ندیده بودیم و همچنین درختهای خوب دیدیم باغبان
اینجا انگلیسی است که اجیر کرده اند از آنجا بیرون آمده ببالای تپه رفتیم روی تپه گلزار خوب وسیعی بود گلهای
خوب درشت پیوندی از قبیل گل سرخ که برشتی پیوند کرده اند خیلی دیده شد نهایت صفا داشت
ملکه چند جا گلهای خوب چیده بما تعارف کردند از آنجا سرازیر شده از نزدیک گلخانه گذشته رفتیم
پنج دقیقه توقف کردیم تا وقت حرکت رسید با ملکه وداع کرده با پادشاه بکالسکه نشسته آمدیم
بگار از پله‌ها بالا رفته بترن رسیدیم با اعلیحضرت پادشاه دست داده وداع کرده داخل واگن شدیم ترن
حرکت کرد در حالتی که هنوز پادشاه بحالت وداع ایستاده بودند از همان راه که آمده بودیم مراجعت ش

آنوزس کردیم امشب باید برویم بسیرک و دایره و مجمع نقاشی (سیرکل دِ ژاد ولیست) اسم رئیس مجمع
مسیو نوئت) است در اینجا نقاشهای مدرن جمع شده پردهای کار خود را عرضه میکنند و در باب صنایع
نفیسه گفتگو مینمایند جمعیت زیادی در آن مجمع بودند ساعت هشت و نیم بعد از ظهر بآنجا رفتیم اطاق بزرگی
بود اطراف آن پردهای بسیار خوب نصب کرده بودند خیلی از دیدن لذت بردیم اما چون هوای اطاق
حبس و درها بسته و جمعیت بسیار و چراغ زیاد بود قدری خفه و گرم بود نتوانستیم زیاد توقف کنیم
اجمالاً تماشا و گردشی کرده بیرون آمده پیاده رفتیم بباغی که متعلق باین مجمع است در اینجا هم جمعیت زیادی از زن
و مرد بود و چراغ بسیاری روشن کرده و دسته موزیکانچی ایستاده موزیک میزدند برای ما هم در جای
خوبی صندلی گذاشته بودند رفتیم نشستیم اعاظم و اعیان هم در اطراف ما نشستند قدری ساز زدند و آواز
میلیتر) یعنی نظامی خواندند این باغ چندان بزرگ نیست اما درختهای بزرگ خوب دارد معلوم است
که در روز باید سایه و خنک و باصفا باشد از آنجا برخواسته بسیرک آمدیم تمام مردم در ورود ما بسیرک
برخواسته هورای بلندی کشیدند دست زدند و اظهار شعف کردند این سیرک مثل سیرکهای دیگر بالاخانه
ندارد در همان مرتبه پائین نزدیک بجائی که اسب میدوانند محلی را با تخته قدری از زمین مرتفع ساخته مزین
کرده اند صندلی برای ما گذاشته بودند نشستیم حاکم و زوجه او و مهماندار و جنرالها و اعیان همه حضور داشتند
امین السلطان و عزیز السلطان هم بودند میرزا ملکم خان ناظم الدوله نیز که شب پیش از لندن آمده و امروز صبح
بحضور رسید حاضر بود امروز صبح (درومونددولف) وزیر مختار انگلیس هم از لندن آمده قبل از رفتن طالار
بحضور آمد پروگرام ایام توقف ما را در انگلیس روی ورقه بزرگی چاپ کرده آورده بود خلاصه اسم دیرکتر
یعنی رئیس سیرک مسیو (هروگ) است مرد پیر بلند قامتی است سبیلهای کلفت سیاه و ابروهای سیاه درشتی
دارد و خیلی مرد قابلی است اسبها را خوب تعلیم داده و خودش شخصاً اسبها را بمهارت مشق و بازی میدهد اسبهای
خیلی اصیل اعلائی دارد که البته هر یکی پانصد تومان می ارزد اگرچه اینطور که اینها را تعلیم داده اند هر کدام یکی دو هزار تومان
هم قیمت دارند اسبها حرکات عجیب و غریب کردند و طوری باشارهای آن شخص معلم اطاعت میکردند
که هرگز نوکر اینطور نمیتواند غلامان ببرد بازیهای دیگر هم درآوردند مقلدها انواع هرزه بازیها کردند بخصوص
یکنفر از اینها که بامزه بود زیاد اسباب مضحکه شد پهلوانهای این سیرک همه جوانهای قوی هیکل با بازوهای
کلفت پرقوت بودند بخصوص یکی از آنها جوان خوشگل بسیار قوی بود تشک آورده انداختند تخته ها
گذاشته اسبی در وسط وا داشتند پهلوانها دست بآن تخته ها میزدند و از روی اسب خیلی بلند جستن
کرده در روی هوا معلق میزدند و راست سرپا روی تشک پائین می آمدند بعد یکیک اسب زیادی

کردند با دو اسب و سه اسب و تا آخر الی هشت اسب پهلوی هم واداشتند و این پهلوانها میرفتند از
دور میدان می گرفتند و بقدر پنج ذرع بهوا بلند شده دو معلق در هوا میزدند و از سر همه اسبها گذشته
بقدر پنج ذرع هم آنطرف اسبها بزمین می آمدند واقعاً پنج ذرع از زمین بلند شدن و پانزده ذرع جستن و در
هوا دو معلق زدن کار خیلی عجیبی است دیدنی بود پشت سر یکدیگر پهلوانها بهمین طور جستن میکردند بعد
رقاصهای تماشاخانه آمده باله دادند و رقصیدند دیگر زن و مرد سواره آمده بازی کردند خیلی طول کشید
بعد از اتمام از سیرک بمنزل آمدیم سیرک اینجا خیلی کوچک است و با چوب و تخته ساخته اند مثل سیرک
امستردام نیست که خیلی عالی و بزرگ بود ما اول تصور میکردیم که تمام اهل بلژیک از جنس فرانسه هستند
و زبان اصلی آنها فرانسه است حالا معلوم شد که نصف آنها تقریباً فلامان هستند و زبانشان فلامان است
اما اغلب فرانسه میدانند و بفرانسه حرف میزنند زبان رسمی دولتی هم فرانسه است در قسمت دیگر بلژیک
هم که زبان اصلی آنها فرانسه است زبان فلامان نیز میدانند زبان فلامان شبیه بزبان هلاند و بسیار شبیه
بزبان المان است فلامان را در فارسی فلمنک میگوئیم اطفال اینجا هم مثل بچه های طهران بادبادک هوا می
کنند کبوترباز زیاد هم در اینجا هست که کبوترهای دم سیاه و پشت سیاه هوا می کنند و صوت میزنند
در فرنگستان جز در باغ وحش هیچ جا خر دیده نمیشود مگر در امستردام یک خر دیدم که بعراده بسته بودند و
یکنفر در آن نشسته می کشید شارلت خواهر اعلیحضرت پادشاه بلژیک زن ماکسی میلیون برادر اعلیحضرت
امپراطور اطریش که ناپلیون او را در مکزیک پادشاه کرد و بعد مردم بر او شوریده او را تیرباران کردند و
کشتند و زن او هم که در مکزیک با او بود از وحشت دیدن این حالت دیوانه شد و حالا هم بهمان حالت
باقی است در عمارت (بوکوت) که نزدیک لاکن است منزل دارد اسم اعلیحضرت پادشاه بلژیک (
لئوپلد دوم) است و اسم ملکه (ماری) است (**روز سه شنبه** [illegible]) امروز
باید برویم بتماشای کشتی های بسیاری که در روی رودخانه اسکو هستند در ساعت سه سوار کالسکه شده
اول رفتیم بکاتدرال انورس یعنی کلیسای بزرگ اینجا رئیس و کشیش اینجا منسیور سالکره است همان کشیشی است
که موقع عید فت دیو) یعنی عید خدا که دسته بندی کرده بودند او را دیدیم کار کرد از جانب ارشوک
مالین در اینجاست پیرمردیست قریب بشصت سال تجاوز دارد ریش و سبیلش را میتراشد آدم خوش صحبتی است
میگفت در عهد ویکتور امانوئل که با پاپ در رزم جنگ و منازعه میکرد من جزو قشون پاپ بودم و مجاهده
میکردم خلاصه دم در کلیسا حاضر بود داخل کلیسا شدیم بنای قدیم بسیار بزرگیست از سنگ و خیلی کهنه است
که سنگ پایهها ریزش کرده است و وقتی شخص بطاق و مناره کلیسا نگاه میکند کلاه از سر میافتد ایستاده

نحوی آن نگاه کرد باید به پشت خوابید و طاق را تماشا کرد بنای این کلیسا در هفتصد سال قبل شده سیصد سال پیش
آتش سوخته و دوباره آن را ساخته و مرمت کرده اند کلیسای کاتولیکها بر خلاف کلیسای پروتستانها اسباب
زینت از پرده و تصویر و مجسمه و قندیل و اسباب چراغ و محراب و همه چیز دارد اما کلیسای پروتستان
مثل مساجد اسلام ساده است در این کلیسا پرده های نقاشی خوب بود چند پرده آن کار نقاش مشهور
روبن) است که یکی (دسانت دلاکوا) یعنی صورت پائین آوردن حضرت عیسی را از خاج
کشیده است دیگری (اِدکِسیون) یعنی بدار کشیدن حضرت عیسی و دیگری (آسنسیون)
یعنی عروج حضرت عیسی بآسمان است پرده های دیگر هم بود شیشه ها و پنجره ها همه رنگین و نقاشی و از کارهای قدیم
بود و بعضی پنجره های نقاشی جدید هم بود در روی شیشه صورت همین کشیش که خیلی شبیه بود دیده شد خیلی کلیسای عالی بزرگی است
از قراریکه مجدالدوله قدم کرده بود و عرض میکرد صد و هفتاد قدم طول دارد عرضش هم زیاد است ارتفاع طاق
وسط نزدیک به محراب یعنی (کوپل) خیلی است و مناره مرتفعی که نوشته ایم بالای این طاق است
در وسط طاق صورت حضرت عیسی و صورتهای مقدسین مذهب نصاری را کشیده اند که باید کار همان
نقاش معروف روبن نام باشد طوری طاق ستونهای [illegible] خیلی بزرگ و بلند که میگفتند همه از سنگ است
اما روی آنها چیزی مثل گچ مالیده اند اثاث و اسباب کلیسا و صلات مذهبی از میز و ظروف و خاج
قیمتی و غیره زیاد بود اما چون وقت نداشتیم نتوانستیم همه را بدقت ببینیم از اینجا سوار کالسکه شده به
کنار رودخانه و لنگرگاه کشتیها با کالسکه در محلات و کنار رودخانه و انبارهای کنار رودخانه خیلی گردش کرد
انبار زیادی دیدیم که تمام را از ستونها و سقف و پوشش همه از آهن ساخته و بعضی از جاها برای روشنائی
کارخانه بلور گذاشته اند آهن های مشبک خوش طرح در اینجاها کار کرده اند که از هر جهة خیلی خوب است
این انبارها برای حفظ امتعه و مال التجاره است که از خشکی بکشتی یا از کشتی بخشکی حمل و نقل میکنند در انبارها کیسه
گندم زیاد دیدیم که از ینگی دنیا آورده انقدر روی هم چیده بودند که مثل کوهی شده بود معلوم میشود از ینگی دنیا
گندم زیادی بفرنگستان می آورند و همچنین پنبه زیادی دیدیم که از ینگی دنیا آورده بودند همه جا در خیابانها
و کنار رودخانه و بالای بلندیها و مناظر عمارات جمعیت زیادی جمع شده و برای تهنیت ورود ما همه هورا می
کشیدند در بین راه هوا منقلب شده رگ باران گرفت و با اینکه روی کالسکه را بسته بودند باز قدری از کروک
کالسکه که باز مانده بود آب زیادی از آنجا بکالسکه ریخت آخر رفتیم زیر سقف یکی از انبارها تا باران بایستد
مردم از زن و مرد همانطور زیر باران ایستاده بودند و حرکت نمی کردند ما هم رفتیم به محلی که از آنجا باید سوار کشتی
شد کپیتان کشتی و جنرالها و صاحبمنصبان همه با لباس رسمی حاضر بودند باران باز میامد بکشتی نشستیم این کشتی هم

باسم ماری تکه بلژیک است راندیم رو به بالای آب کشتیهای زیاد دیدیم که لنگر انداخته بودند و بیرق افراشته
رسم تعظیم بجا می‌آوردند و توپ می‌انداختند یک کشتی جنگی فرانسه در اینجا بود و از مقابل آن گذشتیم فوراً توپ
انداخته تعظیم کرد و ملاحها هورا کشیدند این رودخانه خیلی بزرگ است بعضی از جاهای آن بنظر ما سیصد و
چهارصد ذرع عرض داشت آب آن سرخ رنگ است سرچشمهٔ این رودخانه از خاک فرانسه است قدری که
بالا رفتیم برگشته از همانجا که سوار کشتی شده بودیم گذشته از طرف نشیب رودخانه رو بدریا رفتیم چهل
کشتی بزرگ با بیرق و موزیکانچی پشت سر ما میآمدند همه آنها مملو از زن و مرد بود زنهای توالت با لباسهای
خوب حرکت میکردند خود این کشتیها با این جمعیت عالمی داشت قدری که پائین آمدیم کشتی بزرگی
دیدیم که از طرف دریا میآمد ندانستیم که از کجاست اما همینکه ما را دید ایستاد گویا از دیدن این همه کشتی
که متفقاً در حرکت بودند با این همه جمعیت وسائل ایستاد به بیند چه خبر است بعد مراجعت باسکله کردیم باز آنجا
هم ایستاده و هوای بسیار خوبی شده بود از کشتی پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم بطرف منزل مردم
الحق چه دولت و چه کارگذاران و چه اهل شهر احترام و پذیرائی فوق العاده برای ما بجا آورده و قلباً همه اظهار شعف
میکردند در تمام کوچهای شهر و کشتیها بیرق ایران را افراشته بودند این عمارت که منزل ماست ناپلیون اول امپراطور
فرانسه هم که باین شهر میآمده در همین جا منزل میکرده است عمارتیست دو طبقه در وسط یک حیاطی دارد که
زمینش را سنگ فرش کرده‌اند خلاصه به منزل آمده در ساعت نه رفتیم به سیرکل که جائیست سر پوشیده در آن جا
مجمعی میشود و رئیسی دارد و در زمستانها گرم میکنند و قریب به پنجهزار نفر جمعیت در اینجا جمع شده
بال مسکه میکنند بال مسکه بالی است که روی بسته میرقصند که کسی آنها را نمی‌شناسد تیاتری هم دارد که هر
وقت بخواهند تیاتر می‌کنند وارد شدیم حاکم کل ایالت و جنرال ... و تمام اعاظم و اعیان شهر و مهماندارهای
ما و وجوه عالم همه حاضر بودند برای ما در جلوی جائی قرار داده صندلی بسیار بزرگی گذاشته بودند رفتیم نشستیم
پشت سر ما قریب به پنجهزار نفر زن و مرد روی صندلیها نشسته بودند پرده‌ئی مثل پردهٔ تیاترها بود از یک
تا قبه بود که معلوم بود در پشت این پرده رقاصها هستند اینجائیکه برای ما معین کرده بودند چون خیلی گرم و
خفه بود از آنجا برخواسته آمدیم دم در که هوای خنکی داخل میشد همانجا صندلی گذاشتند نشستیم سه پرده بالا رفت
هر سه پرده رقص بود با لباسهای مختلف اهل عالم که همه باهم میرقصیدند و مختصر رقص بود در سه پرده با رقص خوبی کردند
اسم این باغ که این عمارت در آنجا بنا شده پالِه واندوستری یعنی مجمع الصنایع است چهار سال قبل از این
برای اکسپوزیسیون بلژیک احداث شده و حالا باغ تفرج است رئیس اینجا اسمش مسیو دپه‌ل است برخواسته
آمدیم بیرون سوار شده رفتیم بیک جائی که سابقاً بتشریفات نظامی رفته بودیم و تفصیلش را نوشته‌ایم جمعیت زیادی

از مرد و زن در اینجا جمع بودند موزیک هم میزدند قدری در میان مردم گشته بعد رفتیم روی صندلی که برای
ما گذاشته بودند نشستیم قدری که موزیک زدند از اینجا برخواسته رفتیم بباغی که در پائین اینجا بود چراغان
بسیار ممتازی کرده بودند، وجه حاکم و سایرین هم بودند نشستیم آتشبازی مفصلی کردند که باین خوبی کمتر آتشبازی دیده
بودم از جمله صنایعی که در این آتشبازی بکار برده بودند یکی این بود که بزبان فارسی اما با خط فرانسه نوشته بودند
(شاه سلامت) دیگر شیر و خورشید ما را و دیگر تمثال ما را ساخته بودند صورت دو آدم چینی هم ساخته بودند
دیگر یک آدم بیناستیک و صورت یکماری که عقب پروانه میکرد ساخته بودند که هر یک از اینها را آتش
میزدند ظاهر میشد با کمال جلوه و نمایش بود خصوصا صورت این مار که بقدر یک ربع ساعت پروانه را
تعاقب میکرد حقیقة خیلی تماشا و تعریف داشت بعد از تمام آتشبازی سوار شده بمنزل آمدیم امشب نهایت
جمعیت و ازدحام مردم بود و احترامات فوق العاده بجا آورده هورا می کشیدند و شاه سلامت باد
می گفتند که ما فوق آن متصور نمی آید در موقعی که میخواستیم سوار شویم اسبهای کالسکه از ازدحام و فریاد مردم
دیوانه و وحشی شده بودند در وسط راه هم که می آمدیم یک بازار موقتی ساخته بودند و اسبی از مقوا تعبیه کرده
که دور میزد و کالسکه ها ساخته بودند که آدم سوار آنها میشد بالا و پائین می آمدند تماشای بسیار داشت اما
از ازدحام مردم نتوانستیم در اینجا پیاده شویم بمنزل آمده خوابیدیم از صدای دائمی کالسکه که از کوچه و خیابان جلو
منزل ما میگذشت شبها نمیتوان خواب کرد (روز چهارشنبه بیست ششم) امروز باید
یکساعت از ظهر گذشته به (اسپا) برویم در ساعت یک سوار شده بگار رفتیم سواره‌های احترام ما
همه جا جلو ما بودند و تشریفات در گار بود در گار هم دسته سرباز ایستاده بودند بهمان ترنی که به لاکن رفته
بودیم و ترن مخصوص پادشاه بلژیک است که بسیار عالی است سوار شده براه افتادیم مملکت بلژیک
بسیار آباد و حاصل خیز است و هر هزار قدم و دو هزار قدم ده و آبادی دیده میشود و تمام صحرا زراعت است
زراعت گندم هنوز که هفتم سرطان است سبز است جو در بعضی جاها زرد شده رسیدیم بشهر (لوان)
در اینجا ترن پنج دقیقه توقف کرد بعد حرکت کرده بشهر (انس) رسیدیم در گار اینجا ترن نه ایستاد
یکسر رفته بشهر (لیژ) رسیدیم تمام کارخانه جات تفنگ سازی بلژیک در این شهر است که اغلب
دول تفنگ از اینجا میخرند شهر در میان دره و تپه افتاده و شهر بسیار بزرگی است در گار ایستادیم حاکم و
جنرال و دسته سرباز در گار حاضر بودند پیاده شده از جلو صف سرباز گذشته بعد از ملاحظه آنها بترن برگشتیم
از قراری که گفتند چنانکه کارخانجات این شهر امتیاز دارد زنهای اینجا هم در حسن بر سایر شهرها مرتبت دارد
حرکت کرده رسیدیم بدره ها و تپه ها و از رودخانه نیز گذشتیم که در بزرگی حد وسط بود و از نه تونل هم گذشتیم

رود بزرگی حد وسط بود از نه تونل گذشتیم که هر یک دو دقیقه طول کشید و یکی از تونلها چهار دقیقه طول کشید تا
گذشتیم بعد از اتمام طونلها یک مرتبه ترن بخار در صحرا ایستاد و بعد قدری بقهقرا برگشته خط راه را تغییر داده
و بعد از نیم ساعت باسپا رسیده وارد شهر شدیم این شهر همان شهریست که در شانزده سال قبل هم آمده و دیده
بودیم چون در آن سفر در هوتل (ورانژ) منزل داشتیم و ناخوش شده بودیم سپرده بودیم دیگر در آن هوتل منزل
نگیرند این است که در هوتل (بوی ثانیلت) منزل کرده ایم راه امروز از آتورس تا باسپا چهار ساعت
و نیم راه است در گار راه آهن حاکم شهر و شخصی (بارُن دُمنیل) نام که سی سال قبل از این منشی اسرار (مسیو
هانوئی) ایلچی موقتی بلژیک بوده و با او بدربار ایران آمده بود حاضر بودند نشانی هم که در سی سال قبل در
طهران به بارن دمنیل داده شده بود بسینه زده بود آدم قد بلند قوی هیکلی است سوار کالسکه شده بهتل
آمدیم هوتل بسیار خوب پاکیزه ایست نظر آقای وزیر مختار پاریس این هوتل را برای ما منزل گرفته و حاضر
کرده است اغلب ملتزمین ما هم در همین هتل منزل دارند بعضی هم در هتل (ورانژ) منزل گرفته اند در مقابل ما هوتل
دیگری هم هست که مردم متفرقه منزل دارند پنجره و منظرهای بسیار دارد که آنها را از مناظر تماشا کردیم باغچه
کوچکی هم در بر هوتل است که باید پائین رفت و خودی بکوچه نشان داده وارد باغچه شد شهر اسپا شهر
ییلاقی است شش هزار نفر جمعیت دارد و در تابستانها هم بقدر پنج شش هزار نفر مردم خارجی اینجا به ییلاق
میآیند که اوقات تابستان جمعیت اینجا ده دوازده هزار نفر میشود قدری پائین رفته در باغچه گردش کردیم شب را
با اینکه کسالت داشتیم چون شهر را چراغان کرده بودند محض اینکه اظهار التفاتی بمردم کرده باشیم بیرون آمده قدری در
خیابان جلو منزل راه رفتیم امین السلطان و عزیز السلطان و جمعی از پیشخدمتها هم حاضر بودند مردم شهر بطوری
ازدحام کرده بودند که راه عبور نبود عمله پلیس جلو افتاده از اطراف راه باز میکردند دکانهای خیلی خوب دیدیم
بچند دکان وارد شده قدری اسباب خوب خرید کردیم رسیدیم بیک عمارت عالی بزرگی که چراغهای
زیاد داشت گفتند اینجا (کازینو) است برای تماشا داخل آنجا شدیم در پائین آن عمارت جاهای
بزرگ وسیع بود قهوه خانه داشت در آنجا برای واردین همه چیز حاضر میکردند راه پله بسیار عالی خوبی بود
از آنجا بالا رفته وارد اطاقها و تالارهای بزرگ مزین شدیم که در همه چهل چراغهای گاز و الکتریسیته روشن بود
بالکن خوبی هم داشت به بالکن رفته قدری راحت کردیم یک اطاق بزرگ دیگر در اینجا بود میزی میان آن
گذاشته قریب چهل نفر زن و مرد دور آن نشسته بودند پرسیدم اینها چه میکنند رئیس دستگاه عرض کرد اینجا –
باکارا) و (رولت) بازی می کنند وارد این اطاق که شدیم مردم خواستند برخیزند و بروند گفتیم
بنشینند و مشغول باشند ما میخواهیم تماشا کنیم مشغول شدند یک شخصی اینجا نشسته بود که گویا خلیفه بازی بود

ورق گنجفه می‌کشید مهره‌های عاجی پهن قرمز و سفید و زرد روی میز بود که گویا با آنها حساب پول برد و باخت را
نگاه میداشتند ندانستیم چه طور بازی میکردند خلیفه بازی که مرد تنومندی بود و بقدر یک قبضه ریش داشت
چوب درازی در دست داشت که سر آن پهن و کج بود و پولها را با آن پیش می‌کشید زنها و مردها بعضی بازی میکردند
و بعضی از زنها کاغذی در دست داشتند سیاهه مینمودند صرافی هم آنجا بود همه را تماشا کردیم تالارهای دیگر هم بود
خیلی عالی و مزین مثل عمارات خوب سلطنتی یک تالار دیگر هم بود که در آنجا کنسر و بال میدهند در اطاقی دیگر همه
نوع اسباب بازی قمار روی میزها گذاشته بودند از تخته نرد و شطرنج و غیره اسباب بازی رولت خیلی تماشا
داشت یک قطار راه آهن در روی صفحه ساخته اند و اسبابی دارد که دور میزند دو طرف آن دو میز گذاشته
در روی میزها اسامی ده پانزده شهر از شهرهای فرنگستان را نوشته اند و در صفحه قطار راه آهن هم همین
اسامی را نوشته اشخاصی که بازی می‌کنند هر یک شهری را اختیار مینمایند و پول روی اسم آن شهر که در روی
میز نوشته شده میگذارند مثلاً یکی ده تومان روی پاریس میگذارد دیگری روی لندن دیگری روی مستردام
بعد قطار راه آهن را با اسباب حرکت میدهند و بسرعت میچرخد خیلی تماشا دارد و بعد هر جا لکوموتیف
ایستاد اسم هر شهر که باشد یا در هر شهر که ایستاد حریفیکه روی آن شهر پول گذاشته می‌برد اطاقی دیگر هست
خیلی مزین با میز و صندلیها و انواع روزنامه‌ها بهر زبان در آنجا موجود است که مردم در آنجا رفته میخوانند خلاصه
از هر قبیل اسباب راحت و مشغولیت با کمال نظم و ترتیب و خوبی در آنجا موجود است اما اطاقهای اینجا را
قمارخانه بعنوان لعنت مردمان معقول در آنجا بودند و چنان بی‌صدا و آرام و مؤدب دور میز نشسته بودند که
شخص تصور میکرد برای شورت نشسته اند اغلب متشخصین و معتبرین فرنگ که برای معالجه باینجاها میآیند شبها
خودشان را در اینجا به خواندن روزنامه و مجلس بال و کنسر و تفنن و بازی مشغول میکنند گفتند دستگاه قمار بازی
بزرگی در (مناکو) هست مناکو شهریست در مملکت ایطالیا خیلی از اینجا بزرگتر که در آنجا قمار بازی و برد و باخت
زیاد میشود از کازینو رفتیم بهوتل ارانژ که متصل بکازینو است اطاقی که ما در آن سفر منزل داشتیم حالا مجد الدوله منزل
کرده است از آنجا همانطور پیاده از میان جمعیت تا منزل آمده خوابیدیم جای خواب اینجا خوب و راحت
و بی‌صدا است نزدیک صبح عرقی کردیم حالت ما بهتر شد معلوم شد تب جزئی کرده ایم این نوبه شانزده سال
است که در سفر سابق در همین شهر و حالا هم بعد از شانزده سال در همین جا تب کردیم اما الحمدلله این دفعه خیلی
خفیف و مختصر بود صبح حکیم طولوزان و فخر الاطبا بحضور آمده گنه گنه دادند خوردیم رفع کسالت شد شب در
مراجعت بمنزل از پهلوی بنائی گذشتیم موسوم به بنای پطر کبیر که در آنجا چاه آب معدنی دارد و مردم بجهت
معالجه از آن آب میخورند رفتیم تماشا کنیم بنای بزرگ و جای وسیع مدوری است طاق مرتفعی دارد چراغ زیاد

روشن

روشن کرده دختر خوشگلی اینجا ایستاده بمردم آب میدهد یک استکان آب با او آب بمزه بود یعنی آب
گوگردی دارد متعفن است جهة اینکه اینجا باسم پطرکبیر موسوم شده این است که پطرکبیر در سال هزار و هفتصد و
هفده مسیحی بجهة معالجه باینجا آمده و از آب اینجا فایده برده پرنسس و پرنسس و وارث در اینجا بنائی ساخته و باسم او
موسوم کرده اند ولی بنای حالیه آن بنا نیست بعد بنا را بزرگ کرده اند مجسمه نیم تنه هم از پطرکبیر در میان این
بنا دیده شد اغلب عمارات این شهر هوتل و عمارتهای اجاره ایست و دکانهای مزین با امتعه و اسباب
حمنا بجهة فروش مهماندارهای ما در بلژیک یکی (مسیو دلیه) است که سمت وزیر مختاری داده و در
اوایل دولت سلطان عبدالحمید خان سلطان حالیه عثمانی چندی هم وزیر مختار اسلامبول بوده و چندی هم همین
سمت در پطرزبورغ ماموریت و اقامت داشته است یکی دیگر جنرال (مبدو) است که جنرال معتبریست
روز پنجشنبه بیست و نهم) صبح از خواب برخواستم چنانکه نوشته شد نزدیک صبح
عرق کرده و باز کسالتی داشتیم هوای فرنگستان رطوبت دارد و اغلب اوقات ابر است بخصوص شهر اسپا
که هوایش شبیه بکلاردشت و بحور مازندران است خیلی خفه است و موجب کسالت و دلتنگی شخص میشود امروز
بعد از نهار یک زنی با یک پسر هفت ساله از اهل ورشو بحضور ما آمد عرض کردند پسر او پیانو را خوب میزند
و برای امپراطور روس پیانو زده و این اوقات در اکسپوزیسیون پاریس بوده پسر خیلی با هوش و زرنگ و قشنگی
بود و قدری پیانو زد تمام هوش و هواسش پیش پیانو بود ملتفت هیچ جای دیگر نبود مادرش میگفت عشق به پیانو دارد
و واله پیانو است و از صبح تا وقت خوابیدن متصل میزند گاهی در پیانو را می بندیم که نتواند بزند و قدری آسوده
باشد چند مدال داشت ما هم یک مدال باو دادیم خیلی خوشحال شد و اجازه خواست که خود را پیانوزن ما بنامد
اجازه دادیم اسم مادرش (لااوذاکوخالسکی) و اسم خودش (ولااول کوخالسکی) بود بعد دو کالسکه
حاضر کردند با بعضی از ملتزمین برای تفرج و گردش سوار شده رفتیم برای پارک (مانیوبِ) راه سربالا بود کالسکه
گاهی آهسته و گاهی تند میرفت قدری که از شهر دور شدیم کم کم عمارتهای کوچک دو یلاها یعنی عمارتهای قشنگ
ییلاقی پیدا شد همه بسیار قشنگ و با باغچه ها و گلکاریهای خوب در یکی از ویلاها پیاده شده داخل شدیم.
سرایدار پیری بازن پیری داشت اطاقها را بما نشان دادند صاحبخانه اینجا نبود بآنها انعامی داده بیرون آمدیم
دوباره سوار کالسکه شده رو ببالا رانده بجائی رسیدیم که آب معدنی در اینجا بود و عمارت خوبی سر چاه آب
ساخته قهوه خانه و رستوران هم دارد که قهوه و مشروبات و سایر چیزها بمردم میدهند آب را از چاه میکشند
و سر چاه دختر جوانی ایستاده آب بمردم میدهد دور چاه هم میز و صندلی و گل زیاد گذاشته بودند پیاده شده
استکانی از آن آب گرفته چشیدیم دیدیم بدطعم و متعفن است قدری گردش کرده دوباره سوار شده راندیم راه

سرازیر و سربالا بود و از هر طرف چشم انداز و جنگل باصفائی دارد و همه جا خلوت است هیچ کسی نیست مگر گاهی یک کالسکه پیدا میشود که زن و مردی در آن نشسته گردش میکنند قدریکه رفتیم باینجا که آب معدنی دیگر رسیدیم همانطور دختری سر چاه ایستاده و همان اوضاع و اسباب فراهم بود از اینجا گذشته بدالان سبز خوبی رسیدیم که دو طرف درخت و روی آن باز پوششی از سبزه درخت بود پیاده شده قدری در روی یک تخت نشستیم مجلس خوبی بود آخر این دالان پارک خوبی بود و در مقابل عمارتی داشت باینجا رفته یکنفر را دیدیم معلوم شد سرایدار و ناظر صاحب این خانه است ازو پرسیدیم خانه از کیست گفت از (مسیو سیمونیس) و خود مسیو سیمونیس سناتور است و خانه در شهر وروِیه دارد و در آنجا چند کارخانه ماهوت بافی معروف است که متعلق باوست و اینخانه را حالا بیک نفر ایطالیائی برای چهار ماه به پانصد تومان اجاره داده است و ایطالیائی چند روز دیگر خواهد آمد اسم ناظر (دِرْدِمان) و اسم این عمارت (میووده) است بعد ناظر در پارک را باز کرده کالسکه های ما از میان پارک گذشت و از آنطرف رفتیم راه زیادی که راندیم از جنگلها و ییلاقها و چشم اندازهای باصفا گذشته رسیدیم بییلاق وسیع خوبی که پارک و باغچه بزرگ باصفا و عمارت بسیار خوبی داشت پیاده داخل شدیم صاحب خانه با زنش حاضر بود ییلاق و منزل و عالی باصفا و وضع زندگی مایه اسودگی بود ما را همه جا گردش دادند بعد در اطاقی قدری نشستیم در بین عزیز السلطان پیدا شد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد گردش میکردم و چون کالسکه ما را دیده داخل این عمارت شده است از اینجا مراجعت به منزل کردیم یعنی باز کالسکه های ما را از میان پارک آورده بسر راه دیگر انداختند مستقیماً به منزل آمده قدری راحت کردیم دوباره کالسکه خواسته سوار شده با بعضی از ملتزمین بگردش رفتیم از خیابان موسوم (امادت) گذشته از تپه بالا رفتیم که جنگل و چشم انداز خوبی داشت راه سربالا و سرازیر و پیچ پیچ بود توقف زیادی نکرده دوباره سرازیر شده مراجعت بمنزل کردیم امروز حاجی محمد رحیم برادر حاجی محمد حسن امین دار الضرب از طرف کارخانهای (لیئژ) نمونه تفنگ رتیپیون آورده بود دیدیم بسیار خوب تفنگ هائی بود . . .

(روز جمعه بیست و ششم) صبح از خواب برخواستم امروز باید برویم بکارخانه (سرنلت) که در شهر (لیئژ) واقع است این کارخانه ایست که حاجی محمد حسن امین دار الضرب و حاجی محمد رحیم برادر حاجی محمد حسن که از تجار معتبر ایران و در پاریس است از هر قبیل آهن آلات و ماشین و خط راه آهن و غیره برای ایران لازم دارند از اینجا میخرند و با صاحب این کارخانه معامله کلی دارند اعلیحضرت پادشاه بلژیک هم باینجا میایند و باید در سوسیته همان کارخانه که عمارتیست پهلوی کارخانه با پادشاه بلژیک و رئیس کارخانه و ملتزمین خودمان نهار رسمی بخوریم و سه روز هم هست که رفتن باینجا را خبر کرده ایم در ساعت هشت

بعد از نصف شب سوار شده بگار راه آهن رفته بترن نشسته راندیم برای شهر لی‌ژ امین‌السلطان و
وزیر سلطان و جمعی دیگر از ملتزمین رکاب با ما همراه بودند از همان راهی که امروز با اسپا آمده بودیم رانده
زیر هفت هشت تونل گذشته رسیدیم بگار لی‌ژ جمعیت زیادی در گار جمع شده بودند اعلیحضرت پادشاه
بلژیک هم با وزرای خودشان از قبیل وزیر جنگ و وزیر خارجه و وزیر دربار و وزیر مالیه در گار ایستاده بودند
ترن ایستاد پیاده شده با پادشاه دست داده تعارف کردیم بعد دوباره آمدیم بهمان راه آهن و قدری که راه
آهن رفتیم بعد ایل راه تنگ شد که این ترنها نمیرفت در آنجا مخصوص بکالسکه‌های کوچک بخار است که بکارخانه
جات میرود و همه جا گردش میکند اینجا از واگن بزرگ پیاده شده کالسکه‌های کوچک بخاری آوردند سوار شدیم
و این کالسکه‌ها مثل تراموه است ولی عوض اسب لکمتیف بخاری دارد با پادشاه و سایرین سوار شده راندیم
اول رسیدیم بعمارت بزرگی که باید در اینجا نهار بخوریم از جلو عمارت گذشته و کالسکه‌ها پس و پیش رفته راندیم
برای کارخانجات شهر سرنگ شهریست که تمام عمله این کارخانجات درین شهر سکنی دارند و تمام شهر
بواسطه دود زغال سیاه است و زیر شهر سرنگ تمام معدن زغال سنگ است که زغال تمام این کارخانجات را
از زیر همین شهر بیرون می‌آورند رئیس کارخانه عرض میکرد که حساب کرده‌ایم تا هشتاد سال دیگر هم که درین کارخانه
جات کار کنیم زغال کارخانه‌جات را خود این شهر میدهد سنگ آهن هم در معادن این شهر دارد که بیرون
می‌آورند میخرند و باین شهر آورده درین کارخانه‌جات آب میکنند که هم خود این شهر معدن آهن دارد و هم از خارج
می‌آورند خلاصه در سر کارخانه پیاده شدیم و یک مدتی با اعلیحضرت پادشاه و همراهان در این کارخانه‌ها گردش
کردیم بعد بیرون آمده سوار همین تراموه‌های بخاری شده رفتیم بکارخانه دیگر باز مدتی هم توی آن کارخانه گردیدیم
چندین کارخانه مفصل توی یکدیگر است که باید تمام را گردش و تماشا کنیم از اینجا هم باز سوار شده رفتیم بکارخانه دیگر
بعضی از جاها هم طوریست که این راه تراموه بخاری از توی کارخانجات میگذرد که چرخ و اسباب‌ها را تماشای
کردیم و مدتی طول کشید که این کارخانجات را چه با تراموه‌های بخاری و چه پیاده گردش کردیم این کارخانجات نه هزار و
پانصد نفر عمله‌جات دارد هشت هزار نفر از این عمله‌جات روی زمین و توی این کارخانجات کار میکنند
هزار و پانصد نفر هم زیر زمین در معادن زغال سنگ و غیره مشغول کار هستند و در آن زیر زمین دستگاهی دارند
منجمله بقدر یکصد و پنجاه اسب در آن زیر همیشه در کار دارند که این اسبها ده سال یا پانزده سال روی هیچ رنگ
آسمان را نمی‌بینند عرّاده‌ها در آن زیر دارند که اسبها را با آن عرّاده‌ها بسته از این سوراخ بآن سوراخ و از این تک
بآن تک میبرند و کار میکنند اغلب این اسبها هم بواسطه ندیدن هوای روشن کور هستند خلاصه بعد از تماشای
کارخانجات رئیس کارخانه عرض کرد برویم بالای این بلندی که چشم انداز خوبی دارد تمام شهر و کارخانجات با پادشاه

و همراهان با راه آهن سربالا که راه پیچ پیچ بود راندە رسیدیم به بلندی که چشم انداز نامطبوعی بود و بعضی چیزی که
دیده میشد میلهای کارخانه جات بود مثل جنگل که دود از سر آنها بالا میرفت و هوا هم از کثرت دود زغال تیره
و سیاه بود در این بلندی هم از بس زغال سوخته ریخته بودند متعفن شده بود در اینجا توقفی نکرده با راه آهن بطرف
پائین برگشتیم قدریکه سرازیر آمدیم بکارخانه که بعضی ماشین ها و چاهها در آنجاست که از آن چاهها عمله جات
پائین میروند در سر معادن کار میکنند و از ماشین دیگر هم آب آن چاهها که زیاد میشود می کشند داخل
کارخانه شدیم عمارتیست و چاهها هم در زیر سقف واقع است آمدیم سر چاهها دو چاه است پهلوی یکدیگر که
ششصد ذرع عمق آنهاست چاههای منظمی است دور چاهها نرده های آهنی نصب کرده اند که کسی در آن چاهها
نیفتد عجب در این بود که رئیس کارخانه بما تکلیف میکرد که ازین چاه با پائین رفته آن زیر را تماشا کنیم چند نفر از عمله
جات حاضر شده بودند که بروند پائین از یک چاه پائین میروند و از چاه دیگر عمله جات دیگر که در آن زیر
هستند بالا میایند هر یک از عمله جات چراغی که مخصوص این کار است دستشان بود این چراغها شیشه های
نازک و بعضی چیزهای طور مانند دارند که هوا داخل فانوسها نشده چراغ را روشن نگاه میدارد و خاموش هم
نمیشود با چراغها بجای خودشان نشستند این طنابها با چرخ پائین میرود و بقدر نیم ساعت طول کشید که این طنابها
حرکت میکرد و این عمله جات پائین میرفتند و عمله جات دیگر از چاه دیگر بیرون میآمدند خلاصه از تماشای اینجا
فارغ شده بیرون آمدیم سوار کالسکه بخاری شده آمدیم برای عمارتیکه باید در آنجا نهار بخوریم جمعیت زیادی
از مرد و زن جمع شده بودند این عمارت پارک خوبی دارد که تمام گل و سبزه و چمن است اما افسوس که اطراف
آن همه زغال است و دود و گرد زغال است که اگر شخص بخواهد روی این چمنها بنشیند تمام لباسش زغالی میشود
بقدر یک دقیقه من رفتم توی چمنها گردش کنم یک سنگی بشکل قارچ از توی چمنها بیرون آمده بود که بمنزله صندلی بود
و خیلی خوب درست کرده بودند همینکه رفتم روی آن سنگ بنشینم با دستکش زدم که روی سنگ را پاک
کنم تمام دستکشم سیاه شد خلاصه داخل عمارت شده رفتیم بالاخانه پادشاه ما را بردند باطاق راحت
گاهی و خودشان باطاق دیگر رفتند قدریکه نشسته راحت کردیم آمدند عرض کردند نهار حاضر است از اطاق
بیرون آمدیم پادشاه هم از اطاق راحتگاه خودشان بیرون آمده دست همدیگر را گرفته رفتیم باطاق نهار اطاق
بسیار بزرگی بود میز بسیار مفصل خوبی چیده بودند در سر میز من وسط نشسته بودم دست راست من (مسیو
ادولف کراین) رئیس کارخانه شرنگ که جوان خوش رو و خوش سیمائی است نشسته بود و دست چپ علیحضرت
پادشاه بلژیک نشسته بودند و بعد سایرین از دو طرف نشسته بودند بعد از نهار آمدیم پائین کراین رئیس کارخانه
پنج پسر از پانزده ساله الی بیست ساله داشت همه را بحضور ما آورده معرفی کرد بعد توی طاقهای پائین که متعلق بگراین

وجه اوست قدری راه رفته صحبت کردیم بعد از جلو اطفال یتیم این کارخانه که بقدر یکصد نفر میشدند و در مدرسه مخصوص تحصیل میکنند گذشتیم یکدسته سرباز هم از همین عمله جات بالباس سربازی و تفنگ و یکدسته موزیکانچی هم از خود اینها دارند که صف کشیده و در کمال خوبی موزیک میزدند بعد وقت مراجعت شد با پادشاه در کالسکه های کوچک بخاری نشسته آمدیم به محلی که ترن بزرگ بود با پادشاه توی ترن بزرگ نشسته آمدیم بگار لیئژ آنجا که پادشاه ایستاده بودند با ایشان وداع کردیم و ایشان از ترن پائین آمده با وزراء خودشان ایستادند که ما از جلو ایشان گذشتیم تفصیل این کارخانجات از این قرار است اصل کارخانه را در سال ۱۸۱۶ مسیحی یعنی در هفتاد سال قبل از این بنا کرده اند بانی کارخانه شخص انگلیسی (کوکریل) نام بوده بعد یک سوسیته می جماعتی از اهالی خود اینجا و بلژیک پیدا شده از کوکریل این کارخانه را خریده اند که حالا مالک کارخانه یکنفر نیست بلکه مال یک جماعتی است و رئیس این جماعت (مسیو دلوامانیو [?]) است عمارتی را که بنا کردیم [?] در سنه ۱۷۵۹ مسیحی که یکصد و سی سال پیش از این باشد با این باغ کشیشها ساخته و مال آنها بوده است اسم آن کشیش بانی (پرنس دُلیکلین [?]) بوده است پانزده ملیون فرانک سرمایه این جماعت است و در سالی چهل و پنج ملیون معامله میشود و در صدی پنج و نیم منفعت عاید این جماعت میگردد خیلی کارخانه وسیعی است که بقدر یکصد کیلومتر راه آهن در دور و وسط توی این کارخانجات دارد که روی هم رفته معادل شانزده... فرسنگ پنج در پنج راه آهن در اینجا هست کار و صنعت این کارخانجات اغلب آهن سازی و فولاد سازی و روی سازی است و اکثری از دول از آهن آلات و غیره هرچه لازم دارند از این کارخانه میخرند مثل ریل برای خط راه آهن و لکوموتیف راه آهن و ماشین و اسباب چرخ بخار کشتی و چرخها و آلات دیگر و برای تسهیل حمل و نقل این آلات و اسباب از اینطرف بآن طرف و بالا بردن و فرود آوردن اسباب ثقیل چیزهای غریب تعبیه کرده اند از انجمله یک آهن بزرگی مثل دروازه حرکت میکند و بالای آن یک راه آهنی است که اسباب و آلات سنگین را این راه آهن که مثل دروازه است با خود حرکت میدهد بعضی اسبابهای آهنی مثل واگن های راه آهن ساخته اند که اسباب و ذغال سنگ و غیره را بواسطه جرثقیل به بالا میبرد و پائین میبرد یک چکش بزرگی برای نازک کردن صفحه آهن در کارخانه بود که آهن و فولاد مثل موم زیر آن پهن و نرم میشد و وقتی بروی سندان میخورد زمین کارخانه بلرزه می‌افتاد اسم این چکش (مادوتپی لن [?]) چهار چرخ خیلی بزرگ با ماشین های خیلی سریع الحرکت بود که اینها را برای باد دادن تعبیه کرده اند و این چرخها بلوله های خیلی قطور که از چنار های خیلی قوی بزرگ تر است دم میدهند و از آن لولهها دم بکوره دمیده میشود که آنجا آتش است و آهن را مثل آب گداخته از زیر کوره جاری مینماید و آتش از دهن کوره مثل کوه بیرون می‌آید رفتیم در ب ماشین خیلی تماشا کردیم هرکس داخل اینجا بشود مثل آنست که داخل

جهنم شده باشد هوا و در و دیوار و زمین و آدم و حیوان و پرنده هرچه در این کارخانه جات و شهر وجود دارد آن است
تمام سیاه هستند در این شهر بواسطهٔ دود زغال و غلظت هوا نمیتوان تنفس کرد مگر آنها که عادی شده اند خلاصه بکار
بسیار دیده به منزل رفتیم دیشب اهالی شهر چراغان و آتشبازی خوبی کرده بودند ولی ما بواسطهٔ کسالت نرفته
بودیم امشب هم باز چراغان و آتشبازی در کار است چون دیشب را نرفته ایم امشب لابدیم که با وجود کسالت
برویم ساعت هشت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده رفتیم برای پارک (ستود) یعنی باغ هفت ساعتی
از کالسکه پیاده شده داخل باغ که در کمال صفا بود شدیم در اینجا خیابانی است معروف بخیابان هفت ساعتی که
باین مناسبت این پارک هم باین اسم موسوم شده است اصل این محل یک دره ایست که عمارتها و هوتل ها و
قهوه خانههای متعدد با تماشاگاه میکند در طرف مقابل دو تپهٔ خیلی بزرگ جنگل دار از مسافت کمی واقع بود در این
محل هم که ما بودیم درختهای بزرگ جنگلی داشت یک کلاه فرنگی مفصلی هم از چوب در این محل ساخته اند محض اینکه
در اینجا موزیک بزنند تمام این دره را چراغان بسیار قشنگ کرده بودند بعلاوه در وسط جنگل هم بفاصله اسم
دولت ها را بخط فرانسه از گاز یا از الکتریسیته ساخته بودند که بخوبی خوانده میشد مثلا (پرس) یعنی ایران را باین خط
نوشته و از روشنی در آورده بودند هوای امشب هم باد و بسیار ملایم و خوب بود در وسط این پارک محوطه
بزرگی را سیم کشیده بودند که تمام زنها و دخترها و بچهها و مردها بطور اجتماع دور این سیمها ایستاده بودند برای
ما هم صندلی در وسط محوطه گذاشته و یک میز بزرگ قشنگی هم در جلو ما بود که بعضی استکانهای یخ و تنگهای
بلور از آب و مشروبات روی آن چیده و دورش را هم صندلی گذاشته بودند تا کسی نزدیک میز نمیرفت و
چیزی نمیخورد ما هم در اینجا هیچ ننشسته گاهی در اطراف این محوطه گردش و با زنها و مردها صحبت و تعارف میکردیم
و چون این آتشبازی و چراغان را در اینجا و در تمام شهر اهالی شهر کرده اند نسبت بآنها اظهار محبت و مسرت
میکردم و آنها هم حتی بچههای کوچک همه دست میزدند و هورا میکشیدند و شاه سلامت باد می گفتند
آتشبازی خوبی کردند و از میان جنگل و درختها خیلی جلوه و نمایش داشت بعد از آتشبازی آمدیم بیک عمارت
قشنگی که وصل به پارک است در مرتبهٔ تحتانی این عمارت قمارخانه ایست بازی قمار عجیبی در اینجا میکردند یک
آدمکی یعنی صورت انسانی ساخته بودند که باید آن آدمک را با گلوله بزنند برود بیک سوراخی و بعد برگشته
خودش بسر بعضی مهره هائی که در روی میز قرار داده بودند شرط شده بود بایستد اگر می ایستاد برد و باخت میشد
روی میز دیگر هم گلوله بازی بود زن بسیار فربهی ایستاده بازی میکرد خلاصه بعد از مراجعت ما بمنزل هوا ابتدای
رعد و برق و باریدن را گذاشت شام خورده خوابیدم (روز شنبه بیست و نهم شوال) امروز
بحمدالله احوالم بهتر بود و بهار در منزل صرف شد مجدالدوله و حاجی محمد رحیم بجهت خرید و برای تماشای شهر لییژ رفتند

بعد ازنهار کالسکه حاضر کردند سوار شده بهمان خیابان و گردشگاه پریروز رفتیم بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند
بهمان باری که دالان سبز دارد و صاحبش هم آنجا نشست و باغ را بدیگری اجاره داده است رفتیم پیاده شده
قدری در آنجا گردش کردیم چون هوا منقلب شده و ابرهای سیاه از اطراف آسمان بالا آمده بود که احتمال
بارندگی داشت رفتیم بعمارت نشستیم در این بین رعد و برق زیاد شد و بلافاصله باران بسیار شدیدی مثل
سیل بهای باریدن گذاشت از قهوه خانه که در نزدیکی آنجا بود گفتیم قدری نان و پنیر و چای آوردند خوردیم نقدری
در این عمارت مکث و گردش کردیم تا باران سبک شد ولی قطع نشده بود چون قصد حمام داشتیم سر کالسکه
بستند و سوار شده یک راست بحمام آمدیم در درب حمام پیاده شده وارد عمارت حمام شدیم بسیار عمارت
عالی خوبی است و وضع بنایش اینطور است که یک تالار بزرگی در جلو واقع است تمام دیوارهای این تالار از سنگ
مرمر لیست که رگهای سیاه دارد و سقف آن تخته و چوب نقاشی بسیار عالی مزین است و دو دالان بلند عرض
در دو طرف تالار است که یکطرف حمامهای مردانه و طرف دیگر حمامهای زنانه است و اقلاً در هر دالانی صد
حمام است و وضع هر حمامی این است که یک اطاقی است دارای یک حوض کشکولی که عبارت از دیگ
مسی است و در کنار اطاق گذاشته اند و هر وقت لازم شود آب گرم و سرد بواسطه لولها و پیچهای متعدد که باز
می کنند باین دیگ مسی میریزد و میز و صندلی و اسباب توالت خیلی خوب با آینه وغیره در هر اطاقی حاضر است
و منظر این اطاقها از یکطرف بکوه و جنگل و خیابان و کوچهای بسیار قشنگ پاکیزه است و از طرف دیگر بهمین دالان
بزرگست و هر یک حمام متعلق بیکنفر میباشد حاجی حیدر دلاک خاصه ما را بیک حمامی مخصوصی که از پیش گرم
و حاضر کرده بود برد این حمام قدری بزرگتر و بهتر از سایر حمامهاست و زمین آن از تخته مشبک است بعد از حمام
بیرون آمدیم صاحب حمام ما را بسایر عمارات و حمامهای آنجا برده همه را گردش و تماشا کردیم این حمام دو نوع آب
دارد یک آب معدنی که بجهة امراض مردم نافع است و از برای معالجه باینجا میآیند دیگری آب خالص است
که هر کسی هر نوع حمام بخواهد حاضر است یکنوع حمام دیگر هم دارد که حوض آن از تخته است و لجن آب گوگرد و آهن
دارد که بجهة اشخاصی که مرض مفاصل دارند ساخته اند و هر کس مبتلا بمفاصل باشد میآورند در این حوضها میخوابانند
و کم کم زیر این لجنها را گرم می کنند بطوریکه بغلیان میآید تا سی چهل دقیقه آنجا میمانند خیلی مفید است در این عمارت باز
تفصیلات دیگر هم هست که بدقت دیده شد خیلی تعریف دارد و بنظر ما این عمارت و حمامها باید بدویست
هزار تومان ساخته شده باشد بعد از تماشای آنجا مراجعت بمنزل کردیم هنوز باران میآید از منزل بتیاتر
رفتیم این تیاتر در همین کازینو که چند شب پیش باآنجا رفته بودیم واقع است وارد بگالری یعنی نگارخانه این عمارت
شدیم پردهای بسیار عالی خوب در این گالری است و از آنجا وارد تالاری شده و از آن تالار بلژی که

در روبروی سن برای ما معین کرده بودند رفتیم صندلی زیاد بود مهماندار ما و امین السلطان و بعضی دیگر از پیشخدمتها
ماهم حاضر بودند این تیاتر کوچکتر از تیاتر طهران است اما قشنگ تر است لژهای بالا سوا است یکستون فاصله ندارد
قریب دویست نفر زن و مرد نشسته بودند پرده ها بالا رفت در تمام پرده ها یک وضع بازی بود و اسم این قسم تیاتر
(تابله دیوان) است یعنی مجسمه از آدم زنده ده پانزده نفر از زنهای خوشگل را در وسط سن مثل مجسمه روی یک
پله مصنوعی که در وسط سن گذاشته بودند از مرتبه اول تا آخر بهیئت ایستاده و نشسته و خوابیده بترتیب واداشته
بودند اما نمیتوانستند بیش از دو دقیقه بی حرکت بمانند این بود که بعد از دو دقیقه پرده می افتاد و دوباره بالا میرفت
که بوضع دیگری ایستاده بودند ده پرده بهمین قسم بالا رفت در دو پرده هم رقص کردند یک رقاص موسیاه بسیار
خوشگل در میان آنها میرقصید این بازی که اینها از پای تخت بروسل آورده اند مخصوص خود اینجا نبود بعد برخاسته
آمدیم بمنزل شام خورده خوابیدیم شهر اسپا خیلی نزدیک بسرحد آلمان است یعنی از اینجا تا آنجا یکساعت و نیم
راه است (روز یکشنبه غره ذی القعدة الحرام) امروز باید برویم به (آنورس) که انشاالله
از آنجا بکشتی نشسته بطرف انگلیس برویم باید نهار را امروز در همین جا خورده یکساعت بعد از ظهر حرکت کنیم
مشغول حمل و نقل بار براه آهن بودند مجدالدوله و حاجی محمد حسن عینک و دوربین متعددی از (لیژ)
آورده بودند قدری امتحان کردیم در این بین امین السلطان آمده عرض کرد (مسیو گرای بو) دیرکتور کار
خانه (کوکریل) با پسرهایش آمده اند که بحضور رسیده عرض تشکر کنند بعد یک دختر کوچکی دسته
گلی آورده بحضور از او پرسیدیم مادر داری که یکمرتبه مادرش هم داخل اطاق شده یک رومیزی بزرگی در
دست داشت بعجله باز کرده گفت کار اینها است خواهش کرد که از او بخریم چون بد چیزی نبود محض عنایت
از او گرفتیم بخرند خلاصه یکساعت بعد از ظهر وقت رفتن رسید مهماندار ما حاضر شدند آمدیم پائین سوار کالسکه
شده رفتیم بگار همینکه توی واگنها نشستیم و ترن خواست حرکت کند دیدیم یک ترن از راه لیژ رسید در
بروی واگن ما ایستاد و یکدفعه بقدر هزار نفر آدم از این واگنها بیرون آمدند بقدر یک شهر جمعیت بودند
که از کارخانجات لیژ برای تفرج باسپا آمده بودند ترن ما بسمت آنورس حرکت کرده راندیم تا رسیدیم
بشهر (لوون) در گار اینجا اعلیحضرت پادشاه بلژیک حاضر بودند رفتیم پائین با یکدیگر دست داده باتفاق
آمدیم توی ترن و راندیم چون یکساعت و نیم راه داریم تا برسیم برودخانه اسکو که سوار کشتی بشویم با پادشاه
خودمان بصحبت مشغول کردیم سه چهار قلعه نظامی در اطراف دیدیم از آنها گذشته از دروازه شهر آنورس
داخل شهر شده و از کنار شهر راندیم بهمان جائی که امروز از آنورس سوار کشتی شدیم و تفصیل آنرا نوشته بودیم
آنجا پله گذارده بودند پائین آمده با پادشاه داخل کشتی شدیم جمعیت تماشائی و مردم متفرقه از این شهرهای

دیگر باندازه بود که حساب نداشت و راه عبور بود تمام قشون بلژیک هم از توپخانه و پیاده و سواره در کنار
راه صف کشیده بودند اسم این کشتی (ویکتوریا البرت) است و کشتی مخصوص سواری اعلیحضرت پادشاه
انگلستان است که مخصوصاً از انگلیس آورده اند سر درومندولف) وزیر مختار انگلیس که جلو ما آمده بود
در اینجا بحضور رسیده صاحبمنصبان و همراهان خود را معرفی کرد بعد با اعلیحضرت پادشاه بلژیک
دست داده وداع نمودیم با وزرا و رجال بلژیک و حاکم شهر آنورس و مهماندارهای بلژیک و سایرین
نیز خداحافظ کردیم و تمام با پادشاه رفتند ما هم باطاق مخصوص خودمان آمده لباس رسمی را عوض کرده
رفتیم برای تماشا بعرشه کشتی بسیار کشتی خوب خوش وضع ممتازیست چرخ و آلات و اسباب این کشتی مثل
یک دستگاه ساعت بسیار اعلی ساخته شده است برای سواری و حرکت روی آب کشتی از این بهتر
و راحت تر نمیشود سه مرتبه اطاق و منزل دارد همه اطاقها منقح و مزین با مبل و اسباب ممتاز و تخت
خواب و لوازم راحت تمام ملتزمین هم اطاقهای خوب دارند دو سالون بسیار خوب هم دارد انواع
خوراکیها از میوه جات و چای وغیره موجود و حاضر بود پیشخدمتها و خدمه کشتی هم در نظم و آراستگی کمال
تعریف را داشتند یک کشتی دیگر هم برای بعضی از ملتزمین و بار و بارهای زیادی ما حاضر کرده اند که اسم آن
(آزبون) است کشتی سواری ما چراغهای الکتریسیته دستی دارد که خود آدم روشن و خاموش میکند و این
کشتی مخصوص سواری نواب ولیعهد انگلیس است تمام چراغها و اسباب کشتی مطلا است تمام کشتی مفروش
بقالیهای خوب اعلی است بقدر یک ساعت کشتی در اسکله توقف کرده بعد بطرف انگلیس حرکت نمود که
ساعت پنج بعد از ظهر بکشتی رسیدیم و ساعت پنج و نیم حرکت کردیم هشت ساعت از ظهر رفته شام حاضر
کردند خوردیم و بعد از شام هم میوه جات از قبیل سلسبیل و حلوای بسیار ممتاز آوردند خلاصه خوابیدیم نصف
شب بیدار شده دیدیم کشتی لنگر انداخته است از قراری که گفتند در مقابل رودخانه طمس رسیده لنگر
انداخته است (روز دوشنبه دویم) ساعت هفت از نصف شب گذشته از خواب
خواستم الحمد لله احوالم بهتر بود معلوم شد اینجا که دیشب کشتی لنگر انداخته وسط دریاست هیچ دخلی بمقابل رودخانه
طمس ندارد و از سه ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی حال اینجا لنگر انداخته و از حالا تا دو ساعت
دیگر هم همین جا خواهد ماند وجهه توقف در اینجا این است که چون نواب ولیعهد انگلیس باید در ساعت معین
باستقبال ما بیایند و چند کشتی جنگی انگلیس نیز برای تشریفات ما جلو آمده سلام نظامی داده شلیک توپ
کنند اگر شب میرسیدیم این تشریفات بعمل نمیآمد یک جهت دیگر هم این است که اینجاها اغلب اوقات مه غلیظ
میگردد و اغلب در هوای مه دو کشتی با هم تصادف میکنند و کشتی های بزرگ و کوچک زیاد و هم متصل در تردد

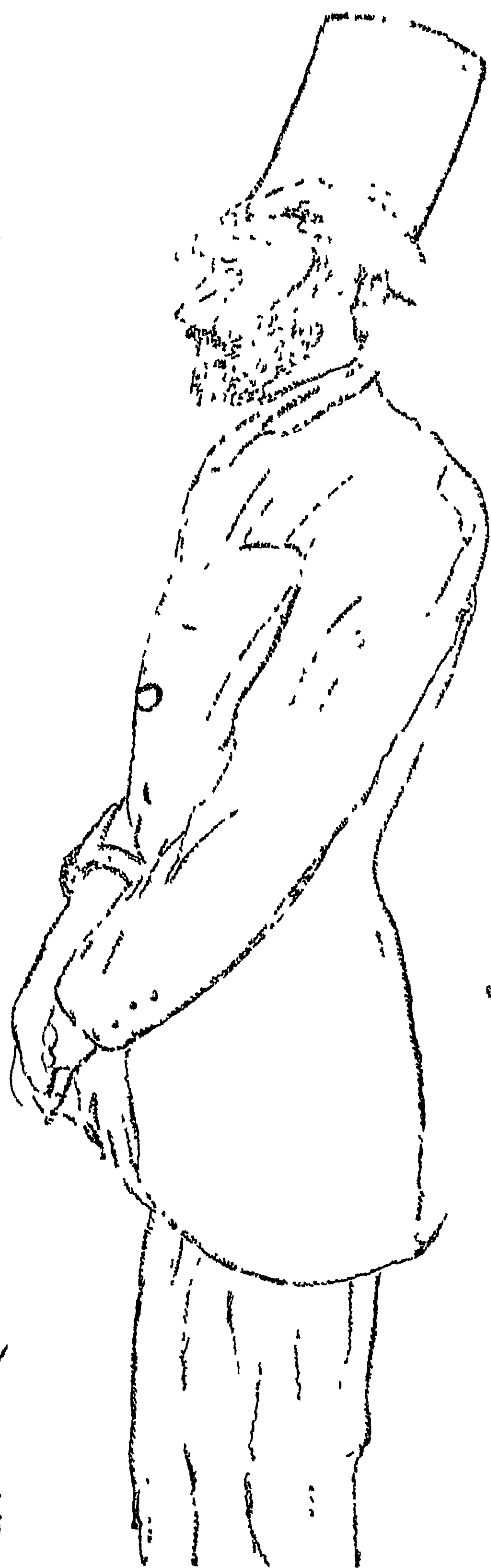
دریا در حرکت میباشد با بودن مه خیلی با علم و استادی باید حرکت کنند و الا اسباب خطر و حرکت خیلی
مشکل است اما الحمدلله امروز هوا در نهایت خوبی و آرامی و صاف ولی مه بود و دریا مثل حوض بی موج و
آرام خیلی شکر خداوند را بجای آوردیم خلاصه صبح برخواسته رخت پوشیدیم و قدری در کشتی گردش کردیم ابتدا
از یک دالان باریک طولانی گذشته رفتیم بآنطرف کشتی که جای فرنگیها و بعضی از ملتزمین خودمان است
و در حقیقت یک دستگاه دیگریست یکدو اطاق را تماشا کرده بعد از پله ها بالا رفته بعرشه کشتی رفتیم و در
اطاقهای عرشه که جای کاپیتنهای کشتی است قدری نشسته با کاپیتنها صحبت و فرمایش کردیم و دوربین باطراف
انداخته بعضی کشتیهای بزرگ و کوچک که از دور و نزدیک پیدا بود تماشا نمودیم بعد از عرشه پائین آمده
یک پله چرخی بود که میرفت سر اسباب و ماشین حرکت کشتی از آن پله پائین رفته آمدیم سر چرخهای بخار
گرمی بود و یک دستگاه ماشین هم برای روشنی چراغهای الکتریسیته این کشتی در اینجا دیدیم تمام قوه چراغهای
برقی کشتی از همین یک ماشین داده میشود و برای داشتن اندازه و حد قوه برقیه یک آهن ربائی دارند یکپارچه
آهن بزرگ که مثل یک کازانبر بود دست گرفتیم بفاصله دو وجب مانده با آهن ربا قوه جاذبه مقناطیسی
آهن را از دست من کشیده و بماشین چسبید بطوریکه با نهایت زور آهن را از آهن ربا کنده نمیشد خیلی آهن ربای
عجیبی بود بعد از آنجا بالا آمده قدری در سطحه کشتی گردش کرده آمدیم پائین در ساعت نه و نیم بعد از نصف شب
که دو ساعت و نیم بظهر مانده بود لنگر کشتی را کشیده بطرف انگلیس حرکت کردیم طول و عرض این کشتی از این
قرار است یکصد و شصت قدم طول دارد و هیجده قدم عرض آلات و اشیاء غریب و عجیب در این کشتی دیده
شد در حقیقت این کشتی عمارت بحری اعلیحضرت پادشاه انگلیس است که همانطور که در خشکی عمارت دارند توی
دریا هم یکدست عمارت دارند که دارای همه چیز از اسباب و علاجات و حکیم و نوکرها و خدمه متعدد داشت
و اینها همیشه در همین کشتی منزل دارند صاحب منصب و امیرال این کشتی هم معتبرتر از دیگران هستند خطر بزرگ
عمده که در این دریای شمالی و رودخانهای اینجاست این است که اینجاها را مه زیاد میگیرد و حرکت کشتیهای
کوچک و بزرگ از بسکه زیاد است و مثل بازار متصل در آمد و رفت هستند همینکه هوا را مه گرفت دیگر چشم
چشم را نمی بیند و بسا میشود که دو کشتی بهم خورده غرق میشود برای رفع این خطر تازه اختراعی در تمام کشتیها کرده اند
که در این کشتی هم هست یک شیپوری است که صدای بسیار مهیب غریبی دارد و در وقت مه این شیپور را
محض اخبار متصل میزنند که دو کشتی بهم نخورد خواستیم صدای این شیپور را بشنویم ابتدا بخاری بلوله های شیپور داده
بعد بر حسب قاعده و رسمی که دارند در لوله را باز کردند یک صدای غریب عجیبی بیرون آمد که گوش خیلی زحمت میداد
و نتوانستیم در آنجا بایستیم این شیپور را در وقت مه متصل میزنند و معلوم نیست که اهل سفاین بیچاره ها چه حالت

از شنیدن این صدا هم میرسانند الحمدلله که در این دو روز هیچ هوا مه نبود و ما این صدا را نشنیدیم یک چیز
غریب دیگر هم این است که عمله جات این کشتی با کشتیهای دیگر با دست و دو بیرق و علامات متصل بطور
تلگراف که مرس میزنند مکالمات مفصل طولانی مینمایند که همه چیز بخوبی معلوم و مفهوم میشود دست خودشان را از
این طرف بآنطرف بطورهای غریب حرکت و تکان میدهند چنانکه از کشتی سواری ما با کشتی ازبرن (که بعضی از
ملتزمین ما سوار بودند بخوبی حرف میزدند خلاصه تفصیل این کشتی زیاد است که اگر بخواهیم همه را بنویسیم مفصل میشود
همینطور گاهی در بالا و گاهی در پائین کشتی گردش میکردیم و کشتیهای کوچک و بزرگ بخاری و بادبانی
که در اطراف این کشتی از دور و نزدیک زیاد بود و تماشا میکردیم کشتی هم خوب میرفت دریا هم در نهایت آرامی
و ملایمت بود چنانکه خود کاپیتان هم اقرار داشت که سی سال است دریا را باین آرامی و ملایمت ندیده ایم
همینطور که میرفتیم رسیدیم بوسط دریا که در اینجا دو کشتی خیلی بزرگ در دست راست و چپ راه کشتی ما یکی در
دو سال قبل و یکی دیگر سه سال پیش از این غرق شده بودند و سوای دکلها و ریسمانهای آنها چیزی دیگر از آب پیدا
نبود و الحمدلله از آنجا هم بسلامت گذشتیم و شب که دریا را تماشا میکردیم بعضی ماهیهای ریزه دیدیم مثل حیوانات
کوچک قُنفُذ را که در مازندران ایران بسیار است و در شب درخشان برق میزنند این ماهیها هم توی دریا
از زیر موج و کف آب که از زیر چرخ کشتی بیرون می‌آمد زیر و بالا میشدند و مثل الکتریسیته در تاریکی شب برق
میدادند خیلی تماشا داشت خلاصه راندیم هنوز نرسیده بمقابل رودخانه طمس سه کشتی جنگی زره پوش انگلیس
باستقبال ما آمده بنا کردند شلیک توپ نمودن و سلام دادن کشتیهای بخاری و بادبانی زیاد هم که همه از
جمعیت مرد و زن ... و از انگلیس بتماشای ما آمده بودند متصل هورا میکشیدند و دستمال تکان میدادند بقدری
جمعیت توی کشتیها زیاد بود که کم مانده بود بعضی از کشتیها غرق شود از سوراخهای زیر کشتی مردم دستشان را بیرون
آورده دستمال تکان میدادند هنگامه غریبی بود که کم کم از طرفین سواحل پیدا شد تا رسیدیم به (گرووزند) که رودخانه
طمس است اینجا قلعه جات نظامی متعدد هم برای حفظ و استحکام این رودخانه ساخته اند و متصل از قلعه جات
شلیک توپ میکردند اطراف این رودخانه تمام کارخانجات و عمارات و آبادیست و کشتیهای بادی
و بخاری و قایقهای کوچک است که مثل گرد واز دو طرف روی آب ریخته بود و همه از مرد و زن و زنهای خوشگل
پر بود و موج آب اسباب خطر قایقهای کوچک بود که کم مانده غرق شوند تا بحمدالله آهسته آهسته رسیدند
کشتیها و قایقها کل بکشتی ما میانداختند چون کشتی ما تند آمده بود بساعتی که برای ورود ولیعهد معین کرده بودیم نیم
ساعت مانده بود کشتی ما در (گرووزند) توقف کرد تا نواب ولیعهد بیاید یکنفر روزنامه نویس نقاش هم
که انگلیسی است از اسپا همراه ما است و متصل صورت ما و همراهان ما را بطورهای مختلف میکشید و یکی از

انگلیس

اطاقهای بالای کشتی که نشسته بودیم
فرمودیم نقاش قلم و کاغذش را
یک دقیقه صورت نیمرخ او را کشید
که اسباب تعجب خود او و تمام فرنگیها
کردند که باین زودی و خوبی ما
خلاصه بقدر نیم ساعت که معطل
انگلیس) (پرنس دگال)
که باسم برادر نواب ولیعهد موسوم
مزبور را بکشتی ما متصل کرده نوبت
کشتی ما با ایشان دست داده تعارف کردیم
و حالتی هستند که در شانزده سال
بودیم قدری فربه‌تر شده دو پسر
اینها را بعد خواهیم نوشت همراه ایشان
و اجودان زیادی هم با ایشان آمده
معرفی کردند با اینها تعارف کردیم
معرفی نمودیم بعد با نواب ولیعهد
بکشتی ولیعهد کشتی بسیار مقبولی است

a lord de
yacht
Victoria Albert
Nasser-eadin chah
[illegible]



شخص گذراندن وقت
آورده گرفتیم و در
قلندری شبیه بود
شد و همه تعریف
صورت او را کشیدیم
شدیم نواب ولیعهد
با کشتی (ادینبرغ
است آمدند کشتی
ولیعهد آمدند توی
ولیعهد بهمان صورت
پیش ایشان را دیده
ولیعهد هم که اسامی
بود نایب صاحب منصب
ولیعهد همراهان خودشان را
ما هم طرفین خودمان را
و سایر همراهان رفتیم
سالون طولانی باریکی
دارد و تمام این سالون را
با کتان پارچه‌های
نفیس زینت داده
و میزی چیده بودند
که روی آن انواع خوراکی
ها بود یک بالاخانه
خوبی هم داشت که بانجا
نشستیم کشتی را راندند

از برای لندن هرچه پیش میرفتیم رودخانه تنگ تر میشد تا باندازه طبیعی خودش میرسید در حقیقت (گودسینت) جزء شهر
لندن است از محاذی (دِلْث) متعدد گذشتیم دک حوضی است که دستی در کنار دریا و رودخانه برای تعمیر کشتی های
بزرگ ساخته اند اما اصل دک پیدا نبود دکلهای کشتی را از میان آن میدیدیم ساعت بساعت دقیقه بدقیقه
جمعیت زیادتر میشد هرجا که ممکن بود آدم بایستد یا بنشیند از پشت بامها تا پائین مردم ایستاده و از هر روزن
و دریچه بود سر با دستها بیرون آورده دستمال تکان میدادند و هورا میکشیدند و شادباش میگفتند همینطور
راندیم تا از یک پل بزرگی گذشته رسیدیم به کِه (کِه) یعنی این است که یک سمت این رودخانه را دیوار بلندی
از سنگ کشیده اند که خیلی محکم و معتبر است و مبالغ گزافی هم خرج کرده تا باینطور رودخانه را منظم نموده اند و در حقیقت
شهر حسابی لندن از که باینطرف است اینجا دیگر جمعیت زیادتر بودند از پلهای آهنی بسیار بزرگ دو مرتبه و یک مرتبه
و پلهای آجری بزرگ متعدد گذشتیم روی این پلها هم از جمعیت مردم سیاه بود معلوم بود که اینها از عالم و محترمین
هستند و همه هورا کشیده شادی میکردند یک کشتی ترچیل همراه ما بود دیگری هم همانطور از طرف لندن آمد اینها
همینکه بهم نزدیک شدند بیکدیگر خورده کم مانده بود هر دو غرق شده حادثه غریبی روی دهد الحمد لله عیبی نکرده
سالم از همدیگر گذشتند از (کِره نیخ) هم که موزه و مدرسه بحری اینجا است گذشتیم از قلعه کهنه لندن که تاج و جواهر
سلاطین قدیم انگلیس در اینجا است و از کلیسای (سن پُل) نیز عبور کردیم عمارت پارلمنت لندن و برج ساعت
و بنای عالی آن هم از دور پیدا شد رسیده بمحاذی پارلمنت کشتی ایستاد از کشتی بیرون آمدیم (دوک دو
کامبریج) عموی علیحضرت پادشاه انگلستان و سپهسالار کل قشون انگلیس و (پرنس یاتق بولت) داماد
علیحضرت پادشاه انگلستان که شاهزاده خوش روی دلربائی است و داماد دیگر علیحضرت معظمه که اسمش
(مارکی دولون) است و پیرمردی است و ایشیک آقاسی علیحضرت معظمه که جوان خوشرو و نیست باجمعی دیگر
از معتبرین انگلیس باستقبال آمده بودند باهمه تعارف کردیم و از دالان مصنوعی که از گل و غیره ساخته بودند گذشته
سوار کالسکه های سلطنتی شدیم نرسیده بکالسکه ها زنهای معتبر و محترم زیادی توی این دالان ایستاده بودند
که باهمه تعارف کردیم کالسکه ها تمام کالسکه درباری و سلطنتی است و همه با اسبابهای مجلل و کالسکه چیهای شش اسبه
بالباسهای مزین هستند من با نواب ولیعهد توی یک کالسکه نشستیم سایرین هم در کالسکه های دیگر
نشسته راندیم سواره گارد مخصوص علیحضرت پادشاه انگلستان با لباسهای ممتاز و سربازهای مخصوص پادشاه
شاه بالباسهای کلی و سوارهای دیگر و افواج دیگر از دو طرف کوچه صف کشیده و ایشیک آقاسی باشی با جلو
دارها از جلو ما میرفتند و ما از میان صفوف سرباز و سواره آهسته آهسته میرفتیم طرفین کوچه و بالا و پائین عمارتها
نیز تماما مملو از جمعیت مرد و زن بود و متصل هورا میکشیدند و تعارف میکردند الحق منتهای مهربانی و احترام را

بعمل میآوردند که بالاتر و بهتر از آن نمی‌شود و این پذیرائی از روی آزادی و اختیار و بر حسب میل خاطر خود...
ملت بود چنانکه نواب ولیعهد هم می‌گفتند که ما نمیتوانیم مردم را اینطور برای پذیرائی مجبور کنیم خودشان به
میل خود کرده‌اند خلاصه از جلو صفوف گذشته از دروازه (بوکینگام) داخل محوطهٔ عمارت بوکینگام شدیم
اینجا هم جمعیت زیادی بود پای پلهٔ عمارت که سرباز و سوار زیادی در اینجا نیز ایستاده بودند پیاده شده
داخل عمارت شدیم زوجهٔ نواب ولیعهد و دخترهای ایشان تا درب پله باستقبال آمده بودند با همه
دست داده تعارف کردیم و آمدیم توی اطاق خیلی صحبت داشتیم یکی از دخترهای نواب ولیعهد را که اسمش
(پرنس لوئیز) است و بیست و دو سال دارد برای (کنت دوفیف) که از اهالی انگلیس است
نامزد کرده‌اند آن دختر هم در اینجا حاضر بود با او نیز دست داده تعارف کردیم بعد نواب ولیعهد و زوجهٔ
ایشان آمده اطاقها و منازل ما را نشان داده رفتند این عمارت همان عمارتیست که شانزده سال قبل هم
منزل کرده بودیم یک گلخانهٔ بسیار خوبی که سقف و دیوارش تمام از شیشه است پهلوی اطاق ماست انواع
واقسام گلها در اینجا موجود است و راحتگاه خوبی است بعد بلافاصله رفتیم بباغی که جلو عمارت واقع است
باغ و چمن بسیار خوب باصفائیست عزیز السلطان هم همراه ما آمد آمدیم تا کنار دریاچهٔ این باغ که دریاچهٔ
بسیار بزرگی است و فوارهٔ بسیار بزرگی هم دارد ناوهای باریک و دراز روی دریاچه بود با مجد الدوله
و عزیز السلطان و سایرین توی ناوها نشستیم پاروزنها هم حاضر بودند قدری پارو زدند توی دریاچه...
گردش کرده آمدیم بیرون باز قدری توی باغ و گلکاریهای قشنگ گردش کرده آمدیم باطاق خودمان شب را
شام خورده خوابیدیم اسم پسر بزرگ نواب ولیعهد (پرنس ادوارد) است (روز سه‌شنبهٔ
سوم) امروز باید برویم به (وینذر) بدیدن علیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان یکساعت
قبل از ظهر باید برویم و نهار را هم در آنجا باید بخوریم صبح قبل از حرکت هم باید وزرای مختار بحضور ما بیایند ایشیک
آقاسی باشی و ایشیک آقاسی‌های علیحضرت پادشاه انگلستان و غیره جلو ما افتاده ما را بردند بطبقهٔ بالای
عمارت در تالاری که همیشه علیحضرت معظمه سفرا را می‌پذیرند و وزرا را بار میدهند در آنجا نشستیم تالار
خیلی عالی است و مجسمه‌های مرمر اعلی و زینتهای زیاد دارد سفرا دور تالار بطور دایره ایستاده بودند اول...
مسیو وادینگتن) سفیر کبیر فرانسه معرفی شد مرد معروفی است و سالها است در لندن بسفارت
اقامت دارد و میرزا ملکم خان ناظم الدوله وزیر مختار ما هم همراه ما بود و مترجمی میکرد بعد (بارون استال)
سفیر کبیر روس معرفی شد که مرد معتبریست و مدتهاست در لندن اقامت دارد بعد از آنکه سفرا یک یک
معرفی شدند خود آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند از جملهٔ سفرای بزرگ رستم پاشا سفیر کبیر عثمانی که مرد با

Queen, of England



Victoria Konigin v England
Reine d'Angleterre

Regina d'Inghilterra

کوچک اندامیست و موهای سفید دارد امینی است سابقاً حاکم لبنان و شامات بوده و در اینجا خدمات
کرده و معروف شده است یکی از اجزاء رستم پاشا هم پسر خیرالله افندی است که خیرالله افندی سابقاً سفیر
کبیر بود در طهران و در همانجا هم فوت شد با همه سفرا صحبت و اظهار التفات شد از جمله سفرا سفیر چین بود که غیر از زبان چینی
هیچ زبانی نمیداند یکی از انگلیسها زبان چینی میدانست سفیر چین بزبان چینی حرف میزد او ان انگلیسی بانگلیسی ترجمه میکرد
و ناظم الدوله برای ما ترجمه میکرد دیگر سفیر ژاپون بود اسامی سفرا را بعد خواهیم نوشت بعد از رفتن سفرا بفاصله پنج
دقیقه (لرد سالیزبوری) با دسته وزرای خودش که کنسرواتیف هستند بحضور آمدند لرد سالیزبوری مرد تنو
مندیست وزرا را همه معرفی کرد با همه تحبیب و فرمایش کردیم بعد مرخص شده رفتند اسامی وزرا هم بعد نوشته
خواهد شد بعد کالسکه حاضر شد ما و نواب پرنس ویکتور آلبرت که ادوارد هم میگویند پسر بزرگ نواب ولیعهد
در یک کالسکه نشسته راندیم برای گار وینذزور از (هاید پارک) عبور کردیم بقدری جمعیت بود که
حساب نداشت و ما هم متصل با دست با مردم تعارف میکردیم رسیدیم بگار واگنهای راه آهن خیلی کوچک بود
گویا واگن بزرگ از این خط عبور نمی کند از ترامو قدری بزرگتر بود سوار واگن شده راندیم در واگن ما همان شاهزاده
پسر نواب ولیعهد و لارنسون و امین السلطان و ناظم الدوله نشسته بودند کالسکه خیلی تند میرفت بعد از نیم ساعت
یا بیشترک رانده ما رسیدیم بوینذزور قلعه وینذزور همان است که در روزنامه سابق نوشته شده است
دیگر لازم نیست بنویسیم وینذزور شهریست از قدیم ترین شهرهای انگلیس و تقریباً هشتصد سال است که این
شهر بنا شده است سربازهای گارد اعلیحضرت پادشاه انگلستان با سوار و پیاده افواج طرفین راه صف کشیده
بودند اعلیحضرت پادشاه و دخترهای ایشان و دام دونورها (مقصود از دام دونورها زنهای معتبر مملکت انگلستان
هستند که محض افتخار خدمت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را می کنند و ندیم ایشان هستند) همه در پای
پله عمارت وینذزور ایستاده بودند اعلیحضرت معظمه لباس سیاهی پوشیده و عصای سیاهی در دست
گرفته مختصر جواهری هم بخود زده بودند پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم بعد اعلیحضرت پادشاه
انگلستان دست ما را گرفته از پله ها بالا رفتیم از گالری (نگارخانه) و دالان بزرگی که پرده های نقاشی خوب در آنجا
بود گذشته باطاقی که شانزده سال قبل هم آنجا رفتیم وارد شدیم و با اعلیحضرت پادشاه انگلیس در روی یک نیم تختی
نشسته قدری صحبت کردیم بعد اعلیحضرت معظمه چند نفر از اعیان را معرفی کردند ما هم امین السلطان و بعضی
دیگر از وزرا و همراهان خودمان را که در اینجا حاضر بودند معرفی کردیم نهار حاضر شد رفتیم سر نهار در همان اطاق
که سفر سابق نهار خوردیم نهار حاضر کرده بودند رفتیم سر میز نشستیم دست چپ ما اعلیحضرت پادشاه انگلستان نشسته
طرف دست راست ما (پرنس کریستیان) بود و دیگر دختر اعلیحضرت پادشاه انگلستان (پرنسس بئاطریس)

وشوهرش (پرنس باتن برگ) و (پرنس کریستیان) و دختر او و پسر نواب ولیعهد و (لرد سالیزبوری) و زوجه لرد سالیزبوری وغیره وازملتزمین امین السلطان وبعضی دیگر در سر میز ما نهار خوردند با علیحضرت پادشاه انگلستان خیلی صحبت کردیم پادشاه دو سه نفر نوکر هندی دارند که با لباس هندی هستند و فارسی میدانستند مسلمان بودند پادشاه انگلستان می گفتند معلم آورده ام زبان اردو می آموزم بعد از نهار علیحضرت پادشاه انگلستان دسته گلی بما دادند و از انجا برخاسته آمدیم باطاق دیگر قدری باز نشسته صحبت کردیم بعد برخواسته دست علیحضرت پادشاه [illegible] مراجعت نمودیم علیحضرت معظمه تا دم پله مشایعت کرده انجا باهم وداع نمودیم سوار کالسکه شده رفتیم برای مقبره مرحوم (پرنس البرت) شوهر علیحضرت پادشاه انگلستان پرنس کریستین پسر نواب ولیعهد و امین السلطان هم با ما در کالسکه بودند پارک وینزور خیلی بزرگ است از پارک گذشتیم سوارها جلو و عقب ما بودند رسیدیم به مقبره مقبره بسیار عالی است با سنگ سماق و سنگهای دیگر ساخته اند خرج بنای این مقبره را علیحضرت پادشاه انگلستان از خزانه شخصی خود شان داده و خلی بدولت و پارلمنت ندارد دختر پادشاه انگلستان (پرنسس الیس) و دختر همین دختر که نوهٔ علیحضرت معظمه باشد نیز در انجا مدفونند نوهٔ پادشاه سال قبل بناخوشی گلو درد (دیفتریت) مبتلا شده مادرش بی باکی کرده نزدیک او میرفت هرچه منع کردند ممنوع نشد چون دختر را خیلی دوست میداشت شخصاً پرستاری او میکرد بعد از مردن دختر خودش هم مبتلا بدیفتریت شده مرد هر دو را در این مقبره دفن کرده اند مجسمه هر دو را هم از مرمر ساخته اند دختر کوچک پهلوی مادرش حالت حزن انگیزی داشت یکدسته گلی بسر قبر مرحوم پرنس البرت گذاشتیم چون وقت حرکت راه آهن رسیده بود آمدیم بگار سوار ترن شده آمدیم تا گار شهر از ترن بکالسکه نشسته راندیم بعمارت (بوکینگهام) در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر هم باید به تیاتر برویم که این تیاتر موسوم به اپرا رویال در (کونت گاردن) است سوار کالسکه شده به تیاتر رفتیم جمعیت زیاد بود معابر و خیابانها چراغان و زینت کرده بودند و مردم هورا می کشیدند از جلو کلوب (کنسرواتیو) و (لیبرال) گذشتیم که یکی برای دسته توری و یکی برای ویک است هر دو دسته در اینجا جمع میشوند و هر دسته در کلوب خود ناهار مثل رستوران شام و چای و قهوه دارند و یکدیگر را می بینند و صحبت می کنند یا گفتگوی پلتیکی مینمایند دیگر از میدان (ترافالگار) گذشتیم که میدان وسیعی است مجسمه نلسون در این میدان در روی پایه مرتفعی نصب است چون او در جنگ ترافالگار کشته شده و فاتح آن جنگ بوده مجسمهٔ او را ساخته و میدان را هم باسم آن جنگ موسوم کرده اند از انجا گذشته وارد تیاتر شدیم در لژ بزرگ مزینی نشستیم نواب ولیعهد و زوجه اش و دخترها و پسرهای ایشان و جمعی از شاهزادگان دیگر هم انجا بودند تیاتر بسیار عالی مرتفعی است پنج طبقه است مط

کاری زیاد دارد امشب تمام بزرگان ونجبا واعیان انگلیس اینجا هستند زنها با لباسهای سینه باز فاخر و انواع
زینت وجواهر و مردها با لباس رسمی در تمام این طبقات نشسته بودند مجلس باشکوهی بود گل زیاد که البته قیمتاً بقدر
هفت هشت هزار تومان گل بیشه در لژها بود تمام اهل تماشاخانه از معتبرین بودند آدم غیر معتبر نبود در لژها جائی
که مثلاً در سابق یک لیره میدادند ومی نشستند امشب بده لیره رسیده بود تمام تماشاخانه با الکتریسیته
روشن بود بسیار مجلس عالی باشکوهی بود عطر گلها تمام تماشاخانه را پر کرده بود تمام زنها و مردها که نشسته بودند
درحقیقت غرق گل بودند جلو لژها دودسته اندازها مملو از گل بود و هر خانمی هم یکدسته گل بزرگ در دست داشت
که البته کمتر از دو تومان قیمت نداشت) تماشاخانه اپرا بود ساز و آواز خیلی مطبوع خوب بود خوانندها خیلی
خوب خواندند یکی از خوانندهای خوب (مادام البانی) بود که از اهل امریک است سفر سابق هم که بانگلیس
آمدیم همین جا آواز میخواند حالا هم بهمان طور میخواند دیگر (مادام ماریمز) بود که خیلی خوب خواند گویا هیچ خاطرم میاید
که همین ماریمز باشد که چهار سال قبل شوهرش در بالون نشسته بهوا رفت و دیگر اثری از او ندیدند و بالمره
مفقود گردید خوانندهای دیگر هم از قبیل (میس الاروسل (و) مادام نوردیکا) وغیره بودند تمام حرکات رقص
با ساز موافق بود در آخر هم اجماعاً رقص خوبی کردند از آنجا مراجعت بمنزل کرده خوابیدیم (**روز چهارشنبه**
چهاردهم) امروز باید برحسب دعوت (لردمر) بیگلربیگی شهر سیته شهر لندن رفته در آنجا نهار بخوریم در ساعت
دوازده که وقت ظهر بود نواب ولیعهد بمنزل ما آمده مارا برداشته باهم سوار کالسکه شده با کمال توقیر
واحترام باین تفصیل روانه سیته شدیم اولاً از درب عمارت ما تا خانه بیگلربیگی که قریب بیک فرسنگ راه است
دو طرف راه سرباز و سوار زیاد با کمال نظم بجهة احترام ایستاده بودند و در پشت سر آنها جمعیت زیادی از
از اهالی شهر از تماشائی وغیره بودند از در و پنجره کوچها و هر کجا که ممکن بود آدم بایستد و تماشا کند آدم ایستاده
بود که البته بقدر دویست سیصد هزار نفر حاضر بودند تمام دکاکین و اطراف درها را باز کرده در عوض
متاع و اسباب فروش آدم ایستاده و بیرقهای زیاد با انواع گلها در پشت دکاکین و اطاقها و کوچها
نصب کرده در کمال زینت وقشنگی همه جا را آراسته بودند طاقهای زیاد از کوچها و تخته و گل بسیار آنها
بسته بودند که خیلی تماشائی بود و اسم مارا در اغلب پرده ها با لفظ مبارکباد نوشته بودند با این ترتیب
وتفصیل وارد عمارت بیگلربیگی شدیم لردمر با نواب و شرفا (در انگلیس مخصوصاً اینها را شریف میگویند نه
اینکه ما فارسی کرده باشیم و قضاه و اعیان سیته با لباسهای قدیم نجبا و خرقهای قاقم و زلفهای عاریتی که
سفید است و در روزهای مخصوص که لباس رسمی میپوشند این زلفها را بسر میگذارند همه جلو ما افتاده مارا بعمارت
و تالار بزرگی بردند خود لردمر خرقه قاقم بلندی پوشیده بود که دو سه ذرع طول داشت و از عقب او

کشیده میشد و سایر نواب و قضات وغیره با تبرزین و عصا های طلا در کمال شکوه جلو ما میرفتند تا وارد
یک محوطهٔ کوچکی شدیم که جلو آنرا قالیچه کشیده بودند زوجهٔ لرد مر که زن کامله ایست با زوجهٔ نواب ولیعهد و
سایر نسوان معروفه شهر و شاه زاده خانمهای محترم در آنجا حاضر بودند وضع و قانون اینجا طوری است که در این
مواقع زوجهٔ لرد مر مقدم بر زوجهٔ نواب ولیعهد است چنانکه ماهم در وقت رفتن از اینجا تا تالار بزرگ
با زن لرد مر دست داده از جلو میرفتیم و زوجهٔ ولیعهد با نواب ولیعهد و سایرینها و شاه زاده خانمها از عقب
ما میآمدند و با این تفصیل وارد تالار شدیم در بالای تالار چهار پله بالا میرفت و یکجائی بود که مشرف بتالار بود
آنجا یک صندلی برای من گذاشته بودند و چندین صندلی و نیم تختهای دیگر هم بود که سایرین نشستند بعد از نشستن
ما شرفا و قضات و نواب روی صندلیهای دیگر نشسته شروع بنوشتن کاغذ نمودند لرد مر خطبه روی کاغذ
نوشته بود از روی صندلی برخاسته ایستاده قرائت کرد خطبهٔ بسیار مفصل فصیح خوبی در تهنیت ورود ما بود
و طول کشید تا قرائت شد وقت خواندن خطبه تمامی اهالی مجلس دست میزدند و تخته ها و میزها پا میکوفتند
بطوریکه صدای رعد میکرد خطبه که تمام شد لارسون که سابق در طهران وزیر مختار بود و حالا پیر شده است خطبهٔ لرد مر را
ترجمه کرد بعد ماهم جوابی در مقابل خطبهٔ لرد مر تقریر کردیم که باز لارسون برخاسته جواب ما را ترجمه کرد در بین جواب
ماهم باز اهل مجلس دست میزدند و پا بتخته ها و میزها میزدند خطبه ها که تمام شد برخاسته بهمان ترتیب و تشریفات
که آمده بودیم رفتیم برای اطاق نهار این تالار تالاری بزرگ و خیلی کهنه و قدیم است باید قریب هزار سال
باشد که اینجا را ساخته اند پنجره های تالار را نقاشی کرده بکلیسا شبیه تر است تا بتالار بعضی مجسمه های مرمر هم در
تالار بود رفتیم سر میز نهار جای مخصوص خودمان نشستیم دست راست ما زوجهٔ لرد مر و دست چپ ما خود لرد مر
نشسته بودند هشتصد نفر مدعوین نهار از زن و مرد در سر میزها نشسته بودند یک میز بود چندین میز پهلوی هم
گذارده و در سر هر میزی چهل پنجاه نفر نشسته بودند سیصد نفر پیشخدمت مشغول خدمت بودند که هر وقت راه میرفتند
صدای پاهای آنها مثل صدای رعد بود دیگر جای خالی در این تالار نبود یک بالاخانه بود مشرف بر این تالار
که موزیک را در آنجا میزدند خلاصه قدریکه غذا خورده شد جارچی که پشت سر لرد مر بود فریاد کرد که مردم ساکت
شوند که لرد مر میخواهد خطبه بخواند دو نفر شیپورچی از طرف ما و دو نفر هم از آنطرف برای سکوت مردم شیپور کشیدند
مردمیکه بودند تمام دست زده کارد و چنگال ها که در دست داشتند در روی میزها زدند بعد همه ساکت شدند
و لرد مر برخاسته خطبهٔ مفصل مشروحی در توصیف ما و علیحضرت پادشاه انگلستان و نواب ولیعهد و بیان دوستی
مابین دولتین انگلیس و ایران قرائت کرد و مردم همه دست زدند ماهم برخاسته با تمام مردم بسلامت علیحضرت
پادشاه انگلستان جام شربتی خوردیم و نشستیم قدریکه گذشت دوباره شیپورچیها شیپور زدند و جارچی جار زد و مردم

دست نزده ساکت شدند دوباره لرد میر برخاست و مجدداً خطبهٔ مفصلی مخصوصاً در تهنیت ورود ما خواند و باز
همهٔ اهل مجلس دست زدند و ما هم برخواستیم و بسلامت ما تست کردند و نشستیم قدری که گذشت ما خواستیم برخیزیم بسلامتی
لرد و سیته و اهالی لندن شربتی بنوشیم شیپورچی شیپور زد و جارچی جار کشید ما برخواسته نطق مختصری کردیم و ناظم
الدوله ترجمه کرد باز همه دست زدند و پا بروی تختها کوفتند و نشستیم دوباره جارچی جار زد و شیپورچیها
شیپور کشیدند نواب ولیعهد برخواسته خطبهٔ فصیح مفصل مشروحی در تهنیت و تمجید ما خوانده و مردم دست
زدند و همه بسلامتی ما نوشیدند و ما هم جام شربتی بسلامتی ایشان خوردیم بار دیگر جارچی جار زد و شیپورچی
شیپور کشید گفتند لارد سالیزبوری صدر اعظم میخواهد خطبه بخواند همه ساکت شدند لرد سالیزبوری برخواست
و از حفظ خطبهٔ غرّا مفصل مشروحی در پلتیک مودت آمیز انگلیس با دول خارجه بیان کرد در خطبهٔ او خیلی مردم فریاد
کردند و همهمهٔ غریبی برخاست بعد از اتمام خطبه با قدری که گذشت برخواستیم با همان ترتیب اول باز دست زوجهٔ
لرد میر در دست ما بود و سایرین از عقب از تالار بیرون آمدیم و باز همان تشریفات و قضات و اشراف
در جلو ما بودند بعلاوه چهار شیپورچی هم از جلو ما میرفتند آمدیم با طاق اولی قدری راه رفته قهوه خوردیم و سیگار
کشیدیم و با نواب ولیعهد آمدیم بیرون توی کالسکه نشسته راندیم برای منزل راهی که امروز رفتیم و مراجعت
نمودیم از این قرار است از عمارت بوکینگام به پارک سنت جمس و کوچهٔ (پل مل) که محل جمیع کلوبهای
مشهور لندن است و از آنجا به میدان ترافالگار و کوچهٔ استرند تا سیته و گیلدهال رسیدیم و در مراجعت
از گیلدهال به (ان بنکمنت که لب رودخانه است و کوچهٔ نارثمبرلند که محل مهمانخانه های بزرگ است و از آنجا به
سنت جمس پارک و از آنجا به بوکینگام پالس آمدیم) اسم پارک بزرگ که متصل به هاید پارک است
(کینضینگطین پارک) است باز در مراجعت همان طور جمعیت مثل اول ایستاده بودند وقت رفتن از پهلوی
کلیسای سنت پل گذشتیم این کلیسا بقدری بزرگست که به بزرگی و ارتفاع کوه دوشان تپهٔ طهران بلکه قطرش
از کوه دوشان تپه بیشتر بنظر میآید خلاصه رسیدیم به منزل با نواب ولیعهد دست داده خداحافظ کردیم
ایشان رفتند و ما آمدیم با طاق خودمان قدری راحت کرده بعد با امین السلطان و ناظم الدوله توی
کالسکه نشسته راندیم برای سفارتخانهٔ ایران که منزل ناظم الدوله است از هاید پارک (کینضینگت
طین پارک) گذشتیم و از خیابان آخر محلات شهر رفته رسیدیم بخانهٔ میرزا ملکم خان ناظم الدوله منزل او
در محلهٔ آخر شهر است اما محله پر گلی است تمام خانه ها جلوش باغچهٔ پر از گل دارد محلهٔ باصفائی است خانهٔ ناظم
الدوله هم خانهٔ خوبیست باغچهٔ پر گل و اطاقهای خوب و اسبابهای ممتاز دارد عصرانه و میوه جات خوب حاضر کرده
بود قدری میوه خوردیم زن و دخترهایش را حضور آورده معرفی کرد سه دختر دارد دختر کوچکش که شش ساله است

خوش صحبت و بامزه است قدری نشسته بعد مراجعت بمنزل کردیم قدری راحت کرده بعد با امین السلطان
و سرور و منددولف بکالسکه نشسته رفتیم بمنزل (لرد گدوکان) مهردار علیحضرت پادشاه انگلستان که در آنجا
بصرف شام مهمان بودیم بعضی از ملتزمین ما هم همراه بودند رسیدیم بمنزل لرد پیاده شدیم خود لرد با زوجه اش
تا دم در باستقبال آمده بودند دست داده رفتیم بالا داخل عمارت شدیم تمام این عمارت از دیواره ها و پله ها
از سنگ مرمر ایطالیائی است که سفید است و رگ سیاهی دارد اطاقهای بسیار خوب تو در توی عالی
با مبلهای بسیار خوب داشت نواب ولیعهد هم آنجا بودند دست داده تعارف کردیم لرد سالیزبوری
و بعضی از اعاظم شهر هم با زنهایشان حضور داشتند قدری توی اطاقها راه رفته و صحبت کرده بعد آمدیم
سر شام تمام این عمارت پر از گل است اطاق شام هم میز بسیار خوبی چیده و گلهای زیاد زینت داده
بودند بقدر سی نفر سر میز بودند هر یک در جای خود نشستیم دست راست من زوجه لرد سالیزبوری بود دست
چپ من زوجه لرد گدوکان نشسته بودند زوجه لرد سالیزبوری زنی کوتاه قد و بسیار محترم و پلتیک دان
و عاقل و زیرک است خلاصه شام خورده بعد آمدیم باطاق دیگر قهوه خوردیم و سیگار کشیدیم و با یکان یکان
صحبت داشتیم بعد پایین آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل امشب در این عمارت که منزل ماست بقدر هزار
و پانصد نفر زن و مرد از اعاظم و محترمین و وزراء و سفرای خارجه ببال و رقص مهمان هستند که باید ما هم بآن
مجلس برویم قدری که راحت شدیم وزیر دربار و ایشیک آقاسی باشی آمده عرض کردند که مهمانها حاضرند همه از
با عصا با جلو ما افتاده ما هم لباس تمام رسمی پوشیده بقدر پانزده نفر هم از همراهان ما لباس رسمی پوشیده از
پله ها بالا رفتیم تمام اطاقها و تالار با چراغهای برقی روشن و به مبلهای ممتاز آراسته و مزین بود نواب ولیعهد
جلو آمده با همدیگر دست دادیم بعد رفتیم توی اطاق دیگری که زوجه نواب ولیعهد هم آنجا بودند با زوجه ولیعهد
تعارف کرده بعد دست بدست ایشان داده ایشیک آقاسی باشی از جلو ما و نواب ولیعهد و سایر شاهزادگان
و شاهزاده خانمها از عقب ما حرکت کردند از اطاق باطاق و تالار به تالار از کوچه میان دو صف زن و مرد
گذشته تا رسیدیم بتالار بزرگ رقص این تالار بزرگ و سایر تالارها و اطاقها مملو از زن و مرد بود و این تالار
رقص خیلی بزرگ است چراغهای برقی زیاد دارد و یک بالکنی هم دارد که آنجا موزیک میزدند یک ارگ خیلی
بزرگی هم در همین بالکن است که میگفتند پرنس آلبرت شوهر علیحضرت پادشاه انگلستان در حیات خود درست
کرده است و از وقتی که او فوت شده دیگر کسی این ارگ را نزده است خیلی ارگ بزرگی است اما موزیک میزدند
اگر بخواهم اسامی اشخاصی که در این تالار حاضر شده اند بنویسم یک کتاب مخصوصی میشود همین قدر مینویسیم که
تمام اعاظم و معتبرین رجال دولت انگلیس و وزراء محترم منصوب و معزول از مرد و زن حاضر بودند و تمام زن
بجز

سینه‌هاشان لخت و مکشوف بود و همه خود را با لباسهای برلیان و جواهرهای نفیس زینت کرده بودند که تمام
اطاق و تالار را برلیان پر کرده بود و بالای این تالار یک شاه‌نشینی است دو سه پله میخورد در اینجا چند صندلی
برای ما گذارده بودند رفتیم نشستیم نواب ولیعهد و زوجهٔ ولیعهد و شاهزاده‌ها هم آمده نشستند جلو ما هم بیک
اندازه از تالار برای رقص باز بود قدری که نشستند نواب ولیعهد و زوجهٔ ولیعهد و پسرها و دخترهای ایشان
و سایر شاهزاده خانمها برخواستند برای رقص قدریکه رقص کردند آمدند نشستند خستگی گرفته دوباره برخاسته
مشغول رقص شدند باز نشسته قدری خستگی گرفته باز برخواسته رقصیدند خلاصه بقدر ده دوازده مرتبه همین طور
هی رقص کردند و نشستند هوای اطاق گرم بود و این تالار بزرگ هم از بوی عطر پر شده بود این رقصهائیکه
امشب کردند والس و پلکا و مزورکا و کادریل بود بعد از ده دوازده مجلس تمام شد برخواسته آمدیم
باطاق دیگر که میزی برای سوپه در آنجا چیده بودند تمام مردم هم آنجا جمع شدند همین طور ایستاده قدری چیز
خوردیم و صحبت کردیم امشب سوای دوک دوکامبریج و خواهر ایشان دوشس دوتک که مادرشان [illegible]
است و درین مجلس حاضر بودند دیگر همه شاهزادگان و اعاظم و رجال دولت انگلیس از زن و مرد حاضر بودند خلاصه
چون من خسته بودم با زوجهٔ نواب ولیعهد دست داده خود نواب ولیعهد هم تا دم پله بمشایعت ما آمده از اینجا
با ایشان تعارف کرده به منزل خودمان آمدیم و خوابیدیم امّا نواب ولیعهد و سایرین دوباره برگشتند بمهمان-
بالا. بال که برقصند و تا دو ساعت دیگر مشغول خواهند بود و بسیاری از مهمانها هم هنوز تازه می‌آمدند و تا
هوا روشن بود اینها میرقصیدند (روز پنجشنبه پنجم) امروز پنج ساعت و نیم از ظهر گذشته باید
بخانهٔ نواب ولیعهد برویم هوای لندن غالباً ابر و تیره است و کمتر آفتاب دیده میشود امروز را تا بعد از ظهر
ملاقات رسمانه نداشتیم نهار را در منزل خورده بعد از نهار فرمودیم دو کالسکه حاضر کردند که بباغ وحش برویم
چون در سفر اول هم که بلندن آمدیم بهمین باغ وحش رفته بودیم میخواستیم ببینیم درین سفر تازه چه وارد و من با لرد [illegible]
مهماندار دوم در یک کالسکه نشسته بعضی ملتزمین هم در کالسکه‌های دیگر سوار شده راندیم برای باغ وحش رسیدیم
بریجنس پارک که باغ وحش توی این پارک است پارک بزرگیست امّا در آخرهای شهر واقع است کسی از
اهل شهر باین پارک نمی‌آید مگر اشخاصی که در آخرهای شهر خانه دارند و بچه‌ها برای بازی زیاد باین پارک میآیند
بخصوص بچه‌هائی که بالنسبه بزرگتر هستند بازی مخصوصی در اینجا میکنند که اسمش کریکت است بعد داخل باغ
وحش شدیم زن و مرد زیادی در باغ بود و هرجا میرفتیم دور ما جمع میشدند دخترهای خوشگل قوی اینجا خیلی بود
نزدیک قفس سباع رفتیم هفت هشت شیر و پلنگ بود دو فیل هم بود که روی آنها تخت زده اند و هر کس
میخواست پول میداد سوار میشد توی باغ میگشت بعد رفتیم پهلوی شیر آبی که در توی حوضی بود و همینکه از دور

ماهی با آن نشان میدادند میپریدند و از روی هوا با آن دست و پای گوشتی میگرفت بعد ماهی را بالا خانه آنجا
برده میگذاشتند شیر آبی بالا میرفت و ماهی را خورده دوباره از همانجا توی آب پشتک میزد دیگر انواع
میمونها و شکار باد مرغها و طوطیهای مختلف و سایر حیوانات مثل باغ های وحش دیگر که دیده بودیم زیاد داشت
مار بزرگی در اینجا دیدم که در اکواریم برلن هم چنین ماری ندیده بودیم قطرش باندازه ساق چنار بزرگ و طولش
ده ذرع بود هیچ حیوان تازه مالی در هیچ جا دیده نشده بود یک شمپانزه یعنی میمون بزرگ هم داشت قدری
کوچکتر از شمپانزه باغ وحش برلن بود خیلی شمپانزه کج خلقی بود صورة بعینه خواجهای سیاه چاق است تفاوتی
که با آنها دارد این است که حرف نمیزند رئیس این باغ وحش یک پیرمرد ریش سفیدی و دیگری مرد قد بلندی
ریش سفید و سیاه دار و هر دو جلو ما افتاده جانورها را نشان میدادند و معرفی میکردند چون باید در ساعت
پنج و نیم بخانه نواب ولیعهد برویم حقیقة نتوانستیم تماشای کاملی بکنیم حرکت کردیم این دفعه از کوچه (ریجنس استریت
گذشته بعد آمد بکوچه پیکادلی اینهم کوچه وسیع بزرگی است مثل کوچه ریجنس استریت است کوچه ریجنس استریت خیلی
پاکیزه و وسیع است در حقیقه بازاری است از دو طرف دکانهای عالی با امتعه زیاد دارد و جمعیت آینده
و رونده بقدری است که حساب ندارد و در جلو دکانها جمعیت زیاد ایستاده بود در پیاده رو کوچه متصل پیاده ها
میآیند و میروند و در وسط کالسکه و اراده و امنیبوس بقدری است که زمین کوچه پیدا نیست و شخص تعجب
میکند که چگونه اینها از یکدیگر میگذرند و محال است در این کوچه ها کالسکه بتوانند تند برود با وجود اینکه آهسته میروند
اگر حمایت کالسکه چیها و قدرت پلیس این شهر نباشد روزی هزار حادثه رو میدهد قدرت پلیس بطوری است
که بیک اشاره دست جلو تمام راه را نگاه میدارد و کالسکه هر کس باشد فوراً می ایستد در کوچه پیکادلی هم جمعیت زیاد است
اما نه بقدری که در ریجنس استریت دیدم تماشای اینجا را شخص در کالسکه نباید بکند چرا که در کالسکه متصل توحش است
که مبادا تصادفی بشود و حادثه اتفاق افتد اگر آدم در کناری بایستد و تماشا کند سیاحت عجیبی دارد از باغ
وحش مراجعت بمنزل کردم قدری راحت کرده بعد کالسکه حاضر کردند سوار شده بباغ نواب ولیعهد رفتیم رسیدیم
بخانه نواب ولیعهد استقبال کردند با ایشان رفتیم علیحضرت پادشاه انگلستان هم که در آنجا بودند ملاقات
کردیم در چادر کوچکی که در میان باغ روی چمن زده بودند خانواده سلطنت هم آنجا بودند باغ بسیار با صفائی است
زمین چمن مثل مخمل روی آن گلکاریهای خوب و درختهای قشنگ و در قطعات چمن چادرهای کوچک قشنگ بجهت
واردین و مهمانها زده بودند یک چادر بزرگی هم در کناری زده بودند که مهمانها در آنجا عصرانه بخورند میز بزرگ
از عصرانه ترتیب داده بودند البته بقدر دو هزار زن و مرد و دختر از خانواده شاهزادگان و نجبا و اعیان و
وزرا و سفرا بر حسب دعوت در این باغ حضور داشتند که اگر بخواهیم بتفصیل بنویسیم کتابی میشود بعد با دو
وزیر

نواب ولیعهد قدری در باغ گردش کردیم همینطور که از میان جمعیت میرفتیم زن و مرد راه وسیعی باز میکردند و
میرزا ملکم خان ناظم الدوله که همراه ما بود بعضی ها را برای ما معرفی میکرد و ما با آنها دست داده تعارف و صحبت
میکردیم قدری هم در جلو چادر بزرگ که میز عصرانه گذاشته بودند ایستاده بعد در چادر کوچکی که در گوشه
بود قدری نشستیم پسر (کنت دپاری) نوه لوی فلیپ پادشاه فرانسه را هم که حالا در انگلیس متوقف و پدرش بسویس
رفته است در اینجا دیدیم آمد با ما نشست قدری صحبت کردیم بعد آمدیم نزد اعلیحضرت پادشاه پهلوی ایشان
نشسته قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد اعلیحضرت پادشاه بقصر وینذزور مراجعت کردند و ما هم گردش
کنان تا دم در باغ آمدیم که مراجعت کنیم پسر (دوک دمن پانسیه) را که اصلا از شاهزادهای خانواده
لوی فلیپ پادشاه فرانسه است والحال از شاهزادگان اسپانیا محسوب میشود در اینجا دیدم جوان است
اما علیل و ضعیف البنیه بطوریکه نمیتوانست بایستد پدرش اینجا نیست دختر (ایزابل) ملکه سابق اسپانیول زن اوست
او هم حاضر بود با او صحبت کرده احوال ایزابل ملکه را پرسیدم بعد آمدیم منزل شب را باید برویم به تیاتر
(امپیر) اینجا را اساسونها اجاره کرده و اسباب تشریفات فراهم آورده و مخصوصا برای امشب که ما آنجا
برویم سوپه حاضر کرده اند در ساعت نه رفتیم به تیاتر باز در راه همانطور جمعیت از زن و مرد بود و هورا میکشیدند
و ما با دست با مردم تعارف میکردیم تا به تیاتر رسیدیم نواب ولیعهد و زوجه ایشان و پسرها و دخترهای ایشان
و وزراء و اعیان انگلیس و سفرای خارجه و معتبرین شهر از زن و مرد در آنجا بودند مجلس رسمی بود تمام لباس رسمی
پوشیده بودند زنها باز همانطور با لباس شب که سینه و ساعدشان باز بود و جواهر زیاد زده آمده بودند با گل و
دسته های گل تمام لژها را معطر و مزین کرده بودند از نوکرهای ما هم امین السلطان و عزیز السلطان و جمعی دیگر
حاضر بودند وضع این تیاتر دخلی بسایر تیاترها ندارد خیلی بزرگ است و همه مطلا است داخل آنهم خیلی مزین است
و بعضی از جاها با سنگ مرمر کار کرده اند با الکتریسیته روشن میشود و پنجره دارد مرتبه اول از زمین بلند نیست
دو ستون دارد و دور و بعقب خیلی جا دارد در حقیقت مثل این است که سایر مرتبه ها معلق باشد آن زیر
صندلیهای زیاد گذاشته اند مرتبه های دیگر بالای این مرتبه است مرتبه تحتانی دیگر لژ ندارد و دوره بهم متصل است
مگر در بعضی جاها از تخته فاصله فیمابین ساخته اند جائی که ما نشسته بودیم خیلی وسیع است عقب آن پله ها دارد که مردم
پیش پا نشسته بودند تمام زن و مرد نجبا در آنجا بودند برای ما در جلو صندلیها گذارده بودند که با نواب ولیعهد
و زوجه ایشان و شاهزادها روی صندلیها نشستیم پرده ها و بازی امشب خیلی تماشا داشت البته قریب
سیصد نفر رقاص از دختر و پسر و زن و مرد و دخترهای کوچک بودند که همه لباسهای بسیار فاخر مشعشع
رنگارنگ پوشیده بودند و البته چهل پنجاه هزار تومان خرج آنها شده بود هر دفعه که پرده می افتاد لباسها را عوض

کرده لباسی بهتر و رنگین‌تر از اول پوشیده بسیار خوب رقصیدند در یک پرده که رقاصها و بازیگرها
معلق میزدند لوطیها و بازیگرها بواسطه حضور خانمهای معتبر لباس چسبان پوشیده با قبای سیاه معلق میزدند
خیلی عجیب بود با این لباسهای سنگین اینطور معلق زدن و در هیچ سیرک ندیده بودم بعد ستونهای بلند نصب
کرده طنابها معلق با بهای بستند زنهای بازیگر آمده از طنابها بالا میرفتند و چرخ میخوردند و بهمان بین طنابها
دیگر جستن کرده آن طناب را می‌گرفتند و چرخ میزدند هیچ همون نمیتوانند اینطور کارها بکنند خیلی تماشا داشت
اما ما خسته شده بودیم چرا که قریب دو ساعت و نیم اینجا نشسته بودیم مثل تیاترهای دیگر نبود که بعد از افتادن
پرده برخاسته بیرون برویم و شربت خورده راحتی کنیم متصل در یکجا نشسته بودیم خلاصه بعد از تمام تیاتر
برخواسته از پله‌ها بالا رفتیم جائی بود وسیع و مدور در اینجا شام سوپه حاضر کرده بودند در وسط میز بزرگی
بود ما با خانواده سلطنت اینجا نشستیم سایرین در سر میزهای مدور کوچک که در اطراف گذاشته بودند نشستند
تمام اشخاصی که در تیاتر بودند سوپه خوردند بعد از سوپه که تا یک ساعت از نصف شب گذشته بود به منزل آمده خوابیدیم

روز جمعه ششم) امروز صبح جنرال انگلیس و همین پارک جلو منزل ما یک توپی آورده بود که بنظر
ما برساند رفتیم تماشا کردیم توپ بسیار که مخترع آن (میکسیم) ینگی دنیائی است و این توپ هم باسم همین
شخص موسوم و معروف است توپ بسیار عجیبی است لوله دارد که در زیر آن ترتیبی کرده‌اند تا بواسطه
تیراندازی گرم نشود و در دقیقه تا چهار صد فشنگ یک بار میدود و زیر توپ خزانه دارد که آن صفحه را آنجا
گذاشته و یک صندلی در پشت سر دارد که روی آن می‌نشینند فوراً لوله میزند و دسته را فشار میگذارد مشتعل
فشنگهای فلزی که در صفحه زیر توپ جا داده خالی میشود و پوکه‌های فشنگ از زیر میریزد فشنگها هم مثل فشنگ
مارتینی است با خودمان بودند امین‌السلطان و مجدالدوله هم دو سه تیر انداختند خیلی تماشا داشت امام
یکساعت قبل از ظهر باید برویم باسب دوانی بهار اینها در اینجا بخوریم روقت جمعی با سرعت رفتند و بعد
سوار کالسکه شده رفتیم از در پارلمنت گذشته بگار راه آهن که باید باسب دوانی برود رسیدیم ترن حاضر
بود و اسب دوانی دور بود مهمانان در این سوار هم در گاری حاضر بودند با هم ترن نشسته صحبت کنان میرفتیم
تا جائی رسیدیم رسیدیم بقصبه استابری هیل در اینجا قدری از ترن پیاده شده آب دلبعدمی گفتند
چرا ترن ایستاد بنا بود توقف کند بعد راه را عوض کرده ترن بطرف اسب دوانی آمد در گار پیاده شدیم
دم گار یک دالان مسقفی بود که از دو سمت فرش داشت و یک دیوار چوبی هم بود مابین این دیوار و دیوار
دالان همه گلکاری است این دالان هم خیلی طولانی است تمام طول این دالان را به قرار زده اند قریب
هزار قدم که رفتیم رسیدیم باسب دوانی که اسم این محل اسب دوانی (کمپتن پارک) است بالاخانه دیدیم

مخصوص ما در همین ایام ساخته و در ظرف هیجده روز با تمام رسانیده اند سایر بالاخانه های قدیمی ساز هم در جلو
رتیب دیده میشد از پله ها بالا رفتیم بالاخانه منظر بسیار خوشی به چمن با صفائی که در جلو است دارد از زن و مرد
اعیان و محترمین خیلی باسب دوانی آمده بودند مردم متفرقه تماشائی هم بسیار بودند خصوصاً در آنجائیکه سر اسبها
شرطها می بستند جمعیت و قال و مقال غریبی بود یک نصف دوره اسب دواندند هشت اسب بود تقریباً نصف
دوره اینجا از نزدیک قریه اکبرآباد تا پای پله عمارت اسب دوانی طهران است بعد گفتند فلان اسب
پیش آمد ما برخواسته چند پله بالاتر رفته وارد اطاقی شدیم که نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم نواب ولیعهد
با ناظم رجال هم در سر نهار بودند بعد از نهار باطاق اول برگشتیم یک دور دیگر اسب دواندند بعد نواب
ولیعهد گفتند برویم پایین از نزدیک اسبها را تماشا کنیم آمدیم پایین جا یک سوار با اسبها را از جلو ما
گذراندند اسبها و مادیانهای خوب بود بعد از تماشا دوباره بالا رفتیم یک دور دیگر هم دواندند یازده
دور باقی مانده بود چون ما خیال حمام داشتیم برخواسته با نواب ولیعهد پایین آمدیم همان دالان گل که
اول رسیده بودیم آمده سوار کالسکه راه آهن شده بلندن مراجعت کردیم در گار نواب ولیعهد از ما جدا
شده رفتند. و ما با سر دروموند ولف و ناظم الدوله سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم در ساعت شش و نیم بعد از
ظهر باید بخانه لرد روزبری بمهمانی و صرف شام برویم در ساعت معین با امین السلطان و سر دروموند ولف
و ناظم الدوله و بعضی دیگر از ملتزمین رکاب خودمان بخانه لرد روزبری رفتیم روزبری از فرقه لیبرال و از دسته
وزارت مسیو گلادستون است که ضد با دسته وزارت حالیه است جوان است خوشرو و کوتاه قد ریش
و سبیل را تراشیده خلاصه وارد خانه او شدیم خانه ساده ایست اما خیلی خوب است از در که داخل شدیم جلوخانی
داشت و حیاطی در جلو عمارت بود که بمنزله فضا و حیاط خانه بود اطاقها در مرتبه بالا واقع بود نواب ولیعهد انگلیس
و دوک دوچامبرلن و مسیو گلادستون و لرد گرانویل و لارتون و تنیسن شاعر معروف و یک نقاش پیر مرد
بلند قامتی که یک پرده صورت گلادستون را خیلی خوب ساخته بود و در همین عمارت نصب کرده بودند
که بهترین نقاشهای لندن است و جمعی دیگر از معارف و معتبرین شهر همه در اطاق ایستاده بودند تمام اهل
مجلس مرد بودند زن هیچ نبود از این اطاق باطاق دیگر که میز شام چیده بودند رفته نشستیم زیاده از سی نفر
همه جبه و در سر میز بودند مسیو گلادستون دست راست ما و لرد روزبری دست چپ ما و نواب ولیعهد
و لرد گرانویل روبروی ما نشسته بودند از ملتزمین ما هم امین السلطان و دو سه نفر دیگر بودند شام که تمام شد
برخواسته از اینجا رفتیم به آلبرت هال نواب ولیعهد پیشتر باینجا رفته بودند که اینجا را منظم کنند آلبرت
هال مخروطه وسیعی است و گنبد بزرگی دارد تفصیل آلبرت هال همان است که در روزنامه سفر سابق نوشته ایم

در مرتبه بالای آن که فوق همه مراتب است ستونها دارد و ایوانی جلو آمده در باقی طبقات هم بطور دوره جای نشستن
دارد و صندلیها گذاشته و مردم نشسته اند زمین و مرتبه های بالا و پائین همه پر از جمعیت زن و مرد بود
نواب ولیعهد و زوجه ولیعهد و دخترها و پسرهای ایشان و جمعی دیگر از شاهزاده خانمها جلو آمده ما را بسطح زمین این آلبرت
هال برده میان مردم صندلیهای ما را خودشان گذاشته بودند نشستیم هوای اینجا خیلی گرم بود خوانندهها زیاد
آواز خواندند اول یک مرد و دو زن خواندند بعد تکناشی هم خیلی خواندند [illegible] بعد هم بطور اجتماع میخواندند
قریب پانصد نفر خواننده بودند مدتی طول کشید تا خواندنها تمام شد ارگ بزرگی هم اینجا بود ما هم با اینکه
از گرما قدری صدمه میخوردیم تا آخر مجلس نشستیم بعد از تمام بیرون آمده سوار کالسکه شده مراجعت بمنزل
کردیم و بعد از ساعتی خوابیدیم (امشب در سر شام لرد [illegible] پارچهای یخ بزرگ مخروطی خیلی صاف و
شفاف بود پرسیدیم این یخها را از کجا میآورند گفت از دریاهای شمالی دنیا که طبیعةً بسته میشود بریده
و حمل بکشتی کرده بلندن میآورند (دوشنبه هفتم) صبح برخواسته بحمام رفتیم حمام بزرگی است
بسیار خوب حمامی بود از حمام بیرون آمدیم بمنزل آمده نهار خوردیم ناظم الدوله عرض کرد که قونسول ایران
که از اهل انگلیس است یک توپی پیشکش کرده و در پارک جلو عمارت حاضر نموده است که بنظر ما برساند
و چند نفر عکاس هم حاضر شده اند که عکس ما را بیندازند بعد از نهار بپارک رفته توپ را دیدیم توپ خوبی
از سیستم تکمیم که روز پیش دیده بودیم بود تا اینهم بد نیست وضعش این است که یک جعبه گردی ساخته
و میان آن فشنگ چیده اند وسط توپ هم یک جائی تعبیه کرده اند که این جعبه را در آنجا میگذارند
و در پشت توپ یک دستگیره قرار داده که میگردانند مثل سازهای دستی و بهمان وضع توپ تکمیم فشنگها خالی
میشود چند تیر انداختند تماشا کردیم بعد آمدیم باطاق امروز بخانه (دوک دکامبریج و مسیو گلادستون و
لرد گرانویل) باید برویم سوار شده از کوچهای معروف لندن که سابق دیده بودیم و بسیاری از کوچهای
دیگر پیچ و خم گذشته تا رسیدیم بخانه دوک دکامبریج از آنجا گذشته بخانه لرد گرانویل رسیدیم لرد
گرانویل از دسته لیبرال است یکوقتی وزیر امور خارجه بوده است زن و دختر با دو پسرهای او هم
ملاقات شدند دو دختر بسیار خوشگل و دو پسر بسن پنج شش ساله دارد قدری نشسته بعد برخواسته
پائین آمدیم سوار شده رفتیم بخانه مسیو گلادستون بعد مراجعت بمنزل کردیم (دوک دوسوترلاند
امروز بدیدن ما آمده بود او را ملاقات کردیم در سفر سابق که ما بانگلیس آمدیم روزی در ترنتام که ییلاق دوک
مشارالیه است مهمان او شدیم در آن سال که او را دیدیم اگرچه ریش داشت اما خوشگل و جوانی بلند بالا بود
امروز دیدم پیر شده است قدری صحبت کردیم پس از رفتن او عکاسها آمدند اول عکاس انگلیسی عکسی از

انداخت بعد یک عکاس ملّی آمد و هم عکس ما را انداخت ساعت شش و نیم بعد از ظهر باید برویم به (کریستال پالس
به صرف شام و تماشای آتشبازی مهمان نواب ولیعهد هستیم در ساعت معین سوار کالسکه شده به کریستال پالس
رفتیم امین السلطان و بعضی دیگر از ملتزمین هم در رکاب ما بودند از منزل ما تا کریستال پالس دو فرسنگ راه است
مثل از طهران تا صاحبقرانیه شمیران کریستال پالس عمارتی است از بلور اول اکسپوزیسیونی که در فرنگ اند
برای متاع باز نمودند در اینجا بوده بعد از آن این عمارت را منهدم نساخته و بهمان حالت نگاهداشته اند وقتی به
عمارت رسیدیم دیدیم مردم ده پشته و بیست پشته ایستاده اند و همینطور تا دم کریستال پالس جمعیت بود
بدون اغراق قریب سه لک نفر ایستاده بودند در این خط راه از طرفین منظره محلی بود که پشت در پشت
آدم ایستاده باشد تمام این مردم با لباسهای تمیز قشنگ بودند البته چهل هزار نفر از این جمعیت دختر
از چهار ساله الی هفده ساله بودند و رسم دخترها این است که تا شوهر نکرده اند باید موی سرشان را نبافته بهمان
حالت طبیعی مثل موی سر دراویش افشان وا بگذارند از تمام این جمعیت از دست عمارت الی کریستال پالس
علی الاتصال صدای هورا بلند بود و دستمالها تکان میدادند و زنها بچه های خود را که کوچک بودند بسر دست
بلند میکردند و تکان میدادند از هر سوراخی که دیده میشد دو سه دستمال تکان میخورد کالسکه با هم آرام میرفت و ادا
احترامات و تعظیمات آنها را میدادیم تا رسیدیم بعمارت کریستال پالس نواب ولیعهد و زوجه ایشان و اشراف
و اعیان همه حاضر بودند داخل چند دالان شدیم که اکسپوزیسیون گل سرخ بود قریب بدو هزار قسم گل سرخ
بانواع مختلف ملاحظه کردیم گل بود باندازه یک دوری زوجه نواب ولیعهد یک گل بما داد بسینه زدیم و همچنین
بعضی درختهای میوه مجلسی از قبیل شلیل و آلو بالو و گیلاس دیده شد که همه پر بار بود خیلی خوب تربیت کرده بودند در
اینجا هم که از کالسکه پیاده شدیم قریب بصد هزار نفر جمعیت ایستاده بودند بعد از تماشای گلها دست بدست
زوجه نواب ولیعهد داده وارد اصل تالار شدیم در اینجا هم قریب بدویست هزار نفر جمعیت بود که همه
شاد سلامت باد میگفتند و هورا میکشیدند تماشا کنان سیر رفتیم تا رسیدیم بگنبد بلندی که در وسط این
عمارت است و در اینجا کنسیر ساز و آواز است صندلی بسیار گذاشته و مردم جا گرفته بودند قریب به پنجاه هزار نفر جمعیت
در این محوطه بود در راه پله را گرفته رفتیم بالا بجائیکه برای ما انتخاب کرده بودند قدری تماشا کردیم یک ارکست
بزرگ خوبی هم در اینجا بود بعد از آنجا رفتیم بیک بالکنی که منظر باغ و عمارت داشت در این باغ هم قریب صد
هزار نفر جمعیت بود که مثل دریا موج میزدند فوارهای بلند خوب دیده شد اما آب این فواره ها همیشه نمیجهد
هر وقت بخواهند آب میاندازند و میجهد یک دو عمارت بزرگ بود که از روی آنها آب میریخت حالا
تماشای زیاد کردیم و آن گلی که در سینه داشتیم از بالکن بمیان آن جمعیت انداختیم قریب ده هزار نفر برای آن بود

آن گل هجوم آورده‌اند و از دست یکدیگر گل را در حقیقت اینهم اظهار یکنوع احترامی بجا بود و دیگر یا بره یکدسته
گلی گرفته انداختیم باز بهمان حالت ازدحام است یکدیگر میزدند حتی تپه‌های گل را که روی زمین ریخته بود جمع
میکردند و میبردند خیلی تماشا کرده بعد آمدیم بتئاتر اولی که ذکر کردیم نشستیم این تئاتر روبروی این کنیسه و مجمع مردم است آ
فرشی آورده‌اند در وسط انداختند اول یکدسته بازیگر که جست و خیز میکردند و معلق میزدند آمدند اما این جست
وخیز را مثل جست و خیزهای دیگر نمیتوان گفت بلکه نوعی انحراف است مثلاً سه نفر آدم روی یکدیگر ایستاده بودند و
دیگری در بالای آن سه نفر سرش را بسر آن شخص بالائی گذاشته پاها را هوا کرده بود و دیگر چیزها پولی بودند که این‌ها
شباهت بترجمان داشتند بعد بازیهای غریب عجیب کردند علی‌الخصوص یک پسر شش ساله از آنها که
خیلی قابل بود کارهای بسیار عجیب کرد بعد سه فیل آوردند معلومات این فیلها آن بود که اولاً ساز میزدند و
میرقصیدند بعد بازی الاکلنگ کردند در یک سر چوب یک فیل نشست و طرف دیگر یکفیل و بازی کردند
بعد یکفیل سوار ولوسپید شد و با خرطوم سکان را گرفته بهر طرف میل داشت میبرد و از این قبیل بازیهای
غریب دیگر هم کردند بعد برخواسته آمدیم سر شام دست چپ ما زوجهٔ نواب ولیعهد بود دست راست
ما دختر نواب ولیعهد و روبروی ما خود ولیعهد نشستند عزیز السلطان هم بود بعد از شام برخواسته آمدیم
برای تماشای چراغان و آتشبازی در همان بالکن ایستادیم در جلو بالکن چراغان خیلی مفصلی بود فوارهای حوض
هم آب انداخته و یک آتشبازی بسیار مفصل عجیبی کرده بودند که در هیچ جا باین خوبی ندیده بودم مخصوصاً رنگهای
خیلی قشنگ داشت مثلاً صورت ما را ساخته بودند و بواسطه سیم تلگراف که سرش در بالکن بود میبایستی آتش
بگیرد این بود که بما عرض کردند سر سیم را پیچ دادیم که فوراً آتش گرفت و صورت ما در آمد که یکبار بقدر دویست
هزار نفر هوا کشیدند و شاه شاه میگفتند و کف میزدند دیگر یکدسته شیر و خورشید از آتشبازی ساخته بودند
که بسیار خوب بود بعد دو خروس ساخته بودند که باهم جنگ میکردند تا یکی دیگری را کشت همچنین دو آدم بودند
که با شمشیر جنگ میکردند و یکی دیگری را بقتل رسانید بهمه جهت آتشبازی بسیار ممتازی بود و باز از عجایب حرکات
و حالات همان فیلها است که مثل یک نوکر مطیع نسبت بآقای خود از صاحبشان فرمان برداری و اطاعت
میکردند و هرچه میگفت بجا می‌آوردند و این فیلها جثهٔ متفاوت بودند یکی از آنها کوچکتر بود انواع بازیها
کردند خلاصه آمدیم پائین وقتی باین عمارت آمدیم از طرف الهام بر اوارد شدیم و حالا از طرف دیگر که عمارتی
بوضع مصری ساخته بودند و مجسمه حضرت موسی و بعضی تصاویر دیگر در آنجا بود و حوضها و فوارهای خوب داشت
مراجعت کردیم و همان قسم دست ما در دست زوجهٔ نواب ولیعهد بود تا دم کالسکه رسیدیم با نواب ولیعهد
و زوجهٔ ایشان دست داده خداحافظ کرده سوار کالسکه شده آمدیم به منزل خوابیدیم)

اسامی سفرای خارجه مقیم لندن که بحضور آمدند ازین قرار است سفرای کبار (فرانسه میسیو وادینگتن
روس (بارون دُواستال) المان (کنت دوبانس خلد) عثمانی (رستم پاشا) اطریش (کنت دیم
اسپانیول (آلبایدا وزرای مختار) هلاند (کنت دو بیلاند) بلژیک (بارون سلونیز) پرتوغال
میسیو دانطاس) سود (کنت پی‌په) دانمارک (میسیو وفایل) کلومبی (آن گول) چین (
لوتچین) امریکا (لین کلن) یونان (ژنادیوس) رومانی (پرنس قیکا) شارژدافر (ایطالیا
میسیو کاتالانی (سیام) (کنت دیطامار) ژاپون (راباب) جزیره هوائی) هف نونگت
کوستاریکا) میسیو قبرنایدر) **روز یکشنبه هشتم**) امروز باید از لندن برویم بخانه لرد
سالیزبوری و شب آنجا مانده و از آنجا بمملکت اکس برویم بعضی از ملتزمین رکاب ما در لندن ماندند و باقی
در رکاب هستند نهار را در منزل خوردیم بعد از نهار امین السلطان آمده عرض کرد که سرور و مندولف
عرض میکنند که باید بکلوب ها برویم کالسکه هم حاضر است من با درومند ولف سوار کالسکه شده بکلوب
رفتیم اکبرخان پیشخدمت هم در رکاب بود در اینجا سه کلوب است یکی کلوب وزراء حالیه که دسته کنسرواتیو
هستند و یکی کلوب وزرای لیبرال و دیگری کلوب اهل نظام است ابتدا بکلوب وزراء کنسرواتیو رفتیم بالا و
پایین آنرا گردش کردیم آن دو کلوب دیگر را از بالا و پایین نگشتیم چرا که وضع کلوب یکی است تفصیل یکیرا که بنویسم
سایر معلوم میشود کلوب عبارت از عمارتیست بسیار عالی اول که شخص وارد میشود یک محوطه بزرگ وسیعی است
و در همان جا راهی دارد که با طاقها میرود مثلاً یک اطاق بزرگ سفره خانه دارد که وزراء و مخصوصاً آنهائیکه زن
ندارند در اینجا غذا میخورند وزرای لیبرال حق دخول به کلوب کنسرواتیو را ندارند اینجا مخصوص خودشان است
اطاقی دیگر مخصوص سیگار کشیدن است اطاقی دیگر کتابخانه است که در اینجا کتاب میخوانند اطاقی دیگر برای روزنامه
خوانی است که انواع روزنامه جات از دنیا هر روزه در اینجا حاضر میکنند این وضع مرتبه تحتانی بود مرتبه فوقانی
هم با همین وضع است اطاقی هم برای دست و روشوئی دارد که همه قسم اسباب آسایش فراهم است در کلوب نظام
که رفتیم یک نفر کلنل کوتاه قد ریش سفید روزنامه در دستش روی صندلی خوابش برده بود قدری ایستاده باو
نگاه کردیم وضعش خالی از خنده نبود بعد بیدارش کردیم دیگر در هر کلوب قپانی هست که بدن شخص را وزن میکنند
مثل صندلی چیزیست که آدم روی آن می نشیند وزنش معلوم میشود خلاصه امروز صبح تمام عمارت بوکینگهام را هم
گردش کردیم خیلی عمارت عالی خوبی است مبل و اسباب ممتاز از مجسمه ها و آئینه های بسیار بزرگ و ستونهای
خوب و گچ بریها و طلاکاریهای خیلی خوب دارد امروز باید سه ساعت از ظهر گذشته برویم بخانه ملکم خان ناظم
الدوله و ساعت شش بعد از ظهر چنانکه اشاره کردیم باید برویم بعمارت هاتفلد لرد سالیزبوری برویم د

وشب را در همانجا شام خورده بخوابیم ناهار خورده به ساعت معین سوار کالسکه شده امین السلطان هم با ما بود
رفتیم بخانه ناظم الدوله باز از طرفین راه جمعیت زیاد ایستاده بودند و هورا می کشیدند امروز بواسطه اینکه
یکشنبه است وتمام دکاکین بسته جمعیت زیادتر بود خیلی طول راه از میان جمعیت گذشته وارد خانه ناظم الدوله
شدیم زوجه و دختر او و برادرش که میکائیل خان باشد جلو در ایستاده بودند جمعیت زیادی هم از معارف
شهر و زنهای مختار دعوت شده بودند که در باغ و خانه ناظم الدوله مشغول گردش بودند. در بالای باغ یک
چادری زده و میزی مخصوص ما حاضر کرده بودند یک میز دیگر هم در گوشه باغ بجهت سایر مدعوین حاضر کرده بودند
من رفتم سر میز مخصوص خودمان نشستیم چون قرار بود نواب ولیعهد هم باینجا بیایند قدری که گذشت ایشان با زوجه
و پسرهای خودشان آمدند باتفاق نواب ولیعهد بسر میز رفته قدری نشستیم صحبت کرده و میوه وعصرانه خورده
بعد چون خیال حرکت هم بود برخواسته بمنزل آمدیم نواب ولیعهد و دیگران در انجا باز قدری ماندند بعد از
آمدن بمنزل مهیای حرکت شده بعد از اندکی توقف سوار کالسکه شده سر درومند ولف و امین السلطان
هم پیش من نشستند چون هوا استعداد باران داشت فرمودیم سر کالسکه را بستند روانه گار راه آهن
شدیم از درب عمارت تا گار باز اطراف راه جمعیت زیادی ایستاده هورا می کشیدند و دستمال حرکت
میدادند من هم با آنها از توی کالسکه تعارف میکردم تا رسیدیم بگار سوار ترن شده حرکت کردیم تقریباً
از بیست تونل گذشتیم که از زیر عمارات شهر و سر باغ و خانها میگذشت وضع عجیبی داشت از شهر و اطراف
شهر گذشته داخل صحرا شدیم تمام صحرا هم خانه و آبادی وجمعیت است زمین صحرا همه سبز و خرم با جنگل زیاد
بکبر داین بودند از این صحرا دیده شد تا رسیدیم بیک آبادی راه آهن از آنجا به قهقری برگشته اندکی گذشت
کاه های [illegible] [illegible] خودش جلو راه ایستاده بود ما پیاده شده با او دست دادیم
که عمارت ییلاقی لرد سالیزبوری [illegible]
و باتفاق سوار کالسکه شده راندیم درب عمارت وباغ که خیلی جای با صفائی [illegible]
زوجه لرد سالیزبوری در باغ حاضر بود با او دست دادیم بعد زوجه نواب ولیعهد ملاقات شدند با
ایشان هم دست داده وارد باغ شدیم خود نواب ولیعهد هم در باغ گردش میکردند نزد ما آمدند با ایشان
هم دست داده تعارف کردیم این باغ بسیار با صفا است گلکاری خوبی از روی سلیقه کرده اند منظر
بسیار خوشی به جنگل و صحرا دارد قدری گردش کردیم یک باغچه در این باغ ساخته و از درخت کاج بطور دیوار سبز
جائی تعبیه کرده و در یک جای گودی بوضع کوچه باغ خیابانهای کوچک درهم و برهم تشکیل داده اند که یک
آدم نمیتواند در آن راه برود و اگر بلد نباشد ممکن است که راه را گم کند و نتواند برگردد ما با مجد الدوله قدری در
خیابان راه رفتیم بعد لرد سالیزبوری آمده گفت من آمدم که مبادا گم بشوید بعد عزیز السلطان هم آمده قدری در

اینجا

در اینجا با گردش کرد بعد از تفرج و گردش لرد سالیزبوری گفتیم ما را باطاق مخصوص خودمان ببرند که قدری راحت
بشیم خود سالیزبوری جلو ما افتاده ما را اطاق باطاق آورد و از یک معبد و کلیسای کوچکی هم که در این عمارت
ساخته اند گذشته تا وارد اطاق خودمان شدیم و سالیزبوری مراجعت کرد قدری راحت شدیم ملتزمین ما هم
هر یک منزل مخصوصی درین عمارت دارند این عمارت را سیصد سال است بنا کرده اند قدیماً مال الیزابت
پادشاه انگلستان بوده او بسالیزبوری جد همین سالیزبوری بخشیده و از آنوقت تا بحال نسلاً بعد نسل
در تصرف و ملکیت اینهاست و خوب نگاه داشته اند خلاصه در ساعت هشت لرد سالیزبوری باطاق
ما آمده ما را برداشته بسر شام بردند از اطاقهای بسیار خوب گذشتیم که در سقف اطاقها چراغهای کوچک
الکتریسیته زیاد روشن کرده بودند باطاق شام وارد شدیم سر میز ما ده نفر نشسته بودند باین ترتیب
که دست راست ما زوجه لرد سالیزبوری دست چپ زوجه نواب ولیعهد نشسته بودند و اشخاص معروفین
سر میز نواب ولیعهد و خود لرد سالیزبوری و امین السلطان و وزیر هندوستان و فرمانفرمای سابق
هندوستان و وزیر ایرلند و سر درومند ولف و لارنسون و پسرهای نواب ولیعهد و دخترهای ایشان
و جمعی دیگر از معتبرین و معارف هم در سر چهار میز مدور دیگر که توی همین اطاق گذاشته بودند نشسته شام
میخوردند بعد از شام ابتدا تمام زنها و خانمها از قبیل زوجه لرد سالیزبوری و دیگران از سر میز برخاسته
باطاق دیگر رفتند ما با نواب ولیعهد و لرد سالیزبوری و سایر اشخاصی که سر میز بودند همانجا نشسته
قدری صحبت کردیم و سیگار کشیدیم بفاصله ساعتی برخاسته باطاق زنها رفتیم اینجا یک شطرنجی روی میز
حاضر بود پرسیدیم از شماها کی بازی میتواند بکند زوجه لرد سالیزبوری که زن مسنه زیرکی است گفت من
حاضرم نشستیم شروع ببازی کردیم با اینکه هم خود زوجه لرد سالیزبوری شطرنج را خیلی خوب میدانست
و هم سایر اعیان و اشراف انگلیس هم که حاضر بودند باو یاد میدادند چند بازی بیشتر طول نکشید که او
مات کرده بازی را بردم بعد هم ناظم الدوله با (مرکیز اف لودیان) وزیر اسکاتلند یک دست شطرنج
بازی کرد و ناظم الدوله برد خلاصه قدری صحبت کرده رفتیم منزل که استراحت کنیم لرد سالیزبوری هم
همراه آمد که ما را باطاق خودمان برساند از این اطاقها که میگذشتیم در یک اطاق طولانی که بطور دالان است
پسر نواب ولیعهد را با بعضی از زنها و مردها دیدیم مشغول رقص بودند و نوای موزیک که در اطاق دیگر
میزدند اینها میرقصیدند قدری آنجا ایستاده تماشا کرده بعد رفتیم باطاق خودمان خوابیدیم اما تفصیل این
اطاقی که امشب شام خوردیم ازین قرار است اصل این اطاق تمام از تخته و چوب منبت است که خیلی خوب
و قشنگ ساخته اند و در سقف اطاق چراغهای الکتریسیته کوچک تنگ تنگ نصب کرده اند و بدیوار

اطاق چهار بیرق کهنه نصب است تحقیق کردم این بیرقها از کجاست گفتند در جنگ واترلو (دوک
دوک ولینگتن) از ناپلیون امپراطور فرانسه گرفته و به پدر لرد سالیزبوری داده است و هم در این اطاق [illegible]
بچه یادگار و افتخار نصب کرده است اسم باغچه سروی که خیابان ساخته اند که آدم نابلد در آن گم میشود ...
(ایی دنت) است (روز دوشنبه نهم) امروز عصر اینجا باید برویم بباغ و عمارت
لرد بوون لو) که اسم آن عمارت قصر (اشیج) شام را مهمان او هستیم این مرد از لردهای معتبر
انگلیس و بسیار بلند قامت و جوان و سناً چهل پنجاه است منصبش سرهنگی است و افواج داوطلب
انگلیس در تحت اداره اوست کالسکه حاضر کرده بودند که در باغ گردش کنیم سوار شده پسر لرد سالزبوری
که اسمش لرد کرانبورن و از اجزاء شورتخانه است در بالای کالسکه بجای کالسکه‌چی نشسته بود چون [illegible] اول [illegible]
گمان کردیم کالسکه‌چی است رفتیم و از خیابان سبز و جنگلهای جنگلی کهنه قدیم گذشته بیک عمارت کوچک کهنه
پیاده شدیم آنجا از درخت دیوارهای سبز ساخته و دالانهای عجیب از اشجار تعبیه کرده‌اند یک
جائی آب کمی جمع شده بود که پسر لرد سالیزبوری میگفت دریاچه ایست خلاصه قدری گردش کرده اینجا پسر لرد سالیز
بوری را شناختیم با او دست داده گفتیم آمد توی کالسکه پیش خودمان نشست و اکبر خان پیشخدمت ا
همراه بود رفت بجای او در بالای کالسکه سوار شد مراجعت کرده بعمارت آمدیم بعد از چند دقیقه لرد سالیزبوری
آمده ما را باطاق ناهار برد که همان مجلس شام دیشب است و همان اشخاصیکه دیشب شام حاضر بودند در نهار هم حاضر
بودند امروز [illegible] لرد سالیزبوری [illegible] تمام صحرا هم خانه و آبادی و جمعیت [illegible] بوده بقدر هزار و پانصد نفر از اعیان اشراف
انگلستان و غیره را باینجا دعوت کرده است که آمده صرف چای و شربت و عصرانه نمایند من جمله دوک دومال
پسر لوئی فیلیپ پادشاه سابق فرانسه است که در نزدیکی پاریس قصری دارد موسوم (شان تی لی) و این
شخص پیرمرد خوبی است دیروز از پاریس بلندن آمده است خلاصه بعد از نهار رفتیم بباغ گردش کردیم [illegible]
باغ خیابانی دارد و در آنجا زیر چندلیها نشستیم نواب ولیعهد و زوجه ایشان و شاهزاده با دو تمام وزرا و
سفرای خارجه هم حضور داشتند شخصی امریکائی که یک زن و یک نوکر داشت اسباب تفنگ انداز
فراهم آورده تفنگهای کوچک و بزرگ مخصوص داشت تفنگ کوچکش فشنگ فلزی داشت [illegible]
داشت که گلوله را توی فشنگ قرار داده بودند نه در سر فشنگ و این کار برای این است که گلوله راست
به نشانه بخورد گلوله ها از شیشه یا چیز دیگر داشت گوی مثل گوی بدست نوکر و زنش میداد بهوا می انداخت
و متصل روی هوا با تفنگ میزد باز این گلوله ها را روی سر و دوشانه زنش میگذاشت یکی یکی میزد و باز روی
دست زنش میگذاشت و میزد دیگر رو می خوابید و قیقاج میزد بعد به مجدالدوله فرمودیم رفت چند تیر ا

ول زدند بعد چند تیر خوب زدند پس از آن برخاستیم که برویم منزل قدری راحت شده حرکت کنیم چند رقاص و
سازنده اسپانیولی حاضر کرده بودند ما با نواب ولیعهد و سایرین در یم پله عمارت نشسته تماشا کردیم [illegible]
رقص کردند دو نفر رقاص زن بودند با لباسهای خیلی خوب و چند نفر سازنده بعد قدری بالا رفته راحت کردیم
آمدیم پایین رفتیم پیش نواب ولیعهد و سایرین ایستاده قدری تماشای ساز و رقص آنها کرده و تعریف کردیم
وقت رفتن رسید با نواب ولیعهد و زوجه ایشان و سایرین وداع کرده رفتیم سوار کالسکه شدیم لرد
سالیزبوری هم پیش ما نشست رسیدیم به راه آهن سوار ترن شدیم شاهزاده ویکتور پسر بزرگ نواب ولیعهد
هم که همراه ما میآید آمد توی ترن پیش ما نشست راندیم (در باغ لرد سالیزبوری و سایر باغها و عماراتی که دیدیم
[با]زی گلوله بازی ترتیب داده بودند بازی بسیار خوبی است توی چمن خط دایره مستطیلی از سفیدی ریخته اند
وسط از دیوار کوچکی مثل تور کشیده و دو سر از اول آخر دایره بکار و سرها نصب کرده و بسته اند جمعی اینطرف دیوار
[با]زی و جمعی آنطرف اما باید توی خط دایره بایستند و با چوبهائیکه در دست دارند که سر چوبها مثل ته تامیان
مالی است گلوله های توپ را از آنطرف باینطرف میزنند و آنهائی هم که اینطرف هستند گلوله را باید با همین چوب
[که] در دست دارند برگردانند برای حریف بطوریکه از خط دایره خارج نشود بازی بدی نیست خلاصه با راه آهن
[ر]اندیم همه جا اطراف راه سبز و خرم و جنگل و آبادی بود تمام صحرا حاصل زراعت است و هنوز که تقریباً بیست روز
[ا]ز سرطان میرود گندم و جو انجار درو نکرده اند و همه سبز است خط راه آهن در شهر (سنت آلبنس ...
[ع]بور کرده در نیمه راه رسیدیم بشهر (واترفورد) و از آنجا با ستاسیون (پادلتن هم اسنید) راه
[ی]کساعت و نیم طول کشید جمعیت زیادی از فاصله یکساعتی جلو کار راه آهن جمع شده بودند و هورا میکشیدند
[ا]ظهار شوق و شعف میکردند ولی وضع لباس و زندگی اینها بمردمان شهری شبیه است دخترهائیکه دیده میشوند همه
سفید میپوشند که این لباس سفید خیلی بر حسن آنها میافزاید مخصوصاً زنها و دخترهای خوشگل لباس سفید میپوشند
خلاصه از راه آهن پیاده شدیم (لرد برون لو) که امشب مهمان او هستیم سر راه آهن حاضر بود با او دست
[د]اده تعارف کردیم قدری رفته از چند پله پایین رفتیم کالسکه حاضر بود من و شاهزاده ویکتور و امین السلطان
سوار شدیم لرد هم که جوان بلند قامتی است سوار شده جلو ما افتاد دیگر دسته سوار هم که لباس آنها مثل لباس جود
[ب]ان لو ... و عقب ما بجهت تشریفات میآمدند و از دو طرف گرد زیادی برخاسته بود مخصوصاً
[ر]اندیم از وسط جنگل و پارک و درختهای خیلی کهن گذشتیم باز در کنار راه دو نفر تخمیناً ده نفر دویست نفر زنها و مردها
[ه]ر فرقه بجهت تماشا ایستاده بودند قدریکه رفتیم کنار جاده توی جنگل دو سه دسته مرال با انواع مختلف از
سیاه و ابلق کوچک و بزرگ دیده شد اینها وحشی هستند و مخصوصاً گرفته توی این پارک رها کرده اند

رکاب تا منزل لرد که قصر اشریج است یک فرسنگ راه است بعد از طی این مسافت که بعمارت اشریج رسیدیم
لیدی برون لو) که زوجه لرد است و تقریبا چهل و هفت سال از سنش گذشته و زن بسیار خوشروی مهربانی
دیده شد اغلبی از نجبا و معارف انگلیس هم که مدعو بودند قبل از وقت حاضر شده بودند با همه تعارف کردیم
این عمارت و باغ بسیار جای باصفائی است و از حیثیت گلکاری و شکوه عمارت و حسن سلیقه و زینت
خانه بدرجه کمال است قدری با لرد در باغ گردش کردیم یک مرغی از ینگی دنیای جنوبی آورده است هر وقت
دم را وا میکند صدا میکند و آواز او نوع غریبی است هم مهیب است و هم انسان را محزون میکند تا حال هیچ
مرغی ندیده بودم شبیه بطاوس ماده است بعد از گردش باتفاق لرد باطاق و منزل خودمان آمدیم لرد
همه اطاق ها را نشان داده و معرفی کرده رفت و ما قدری راحت شدیم در ساعت هشت بعد از ظهر
بسر شام رفتیم اطاق شام بسیار عالی و مزین بود و میز خوبی ترتیب داده بودند سر میز نشستیم
زوجه لرد (براون لو) دست راست ما و زوجه دوک اف منستر که اسم او (دوشیس منستر) است دست
چپ ما نشسته بودند و پهلوی او شاهزاده پسر نواب ولیعهد نشسته بود و شوهر دوشیس هم که از ملاکین
و متمولین آیرلند است روبروی زوجه اش طرف مقابل میز نشسته بود و دیگر از اشخاصی که سر میز بودند
دولت البرکون) با زوجه اش و (مارکی اوف باث) و (لرد دوفرین) فرمانفرمای سابق هندوستان
که یک چشمش را عینک میگذارد و مرد خوشرو و خوبیست و (لرد کیل مادی) با زوجه اش و جمعی از زنهای
معتبر بودند زوجه صاحبخانه (کنتس براون لو) خانم بسیار مؤدب عاقل و با تمکینی است بعد از شام
رفتیم به گلخانه قشنگی که همه جور برگها و گلها با وضع خوشی ترتیب داده بودند و در وسط گلخانه یک چادر قلندری
کوچکی که پارچه اش از مخمل زری بسیار اعلی و اطرافش زنبوری بود که در طهران ابتیاع کرده باینجا آورده اند زده
بودند بسیار چادر خوشگل قشنگی بود و یک حوض کوچک مرمری که بعضی مجسمه های خوب دارد و آب کمی
قطره قطره بحوض میریزد و صدای خوبی دارد و در بغل دیوار یکه در یکطرف گلخانه است نصب کرده بودند
بسیار قشنگ است خلاصه توی این چادر کوچک نشسته با جمعی از عظماء انگلیس قدری صحبت کردیم بعد
برخواسته در این باغ که حوض و فواره بلندی دارد که تقریبا بیست ذرع آب آن میجهد و چراغان مفصلی در
اطراف حوض و باغچه کرده بودند با خانمها قدری گردش و تفرج کرده در مراجعت در یک کریاس راه
پله که سقف بسیار بلندی دارد و چراغ زیادی در آنجا روشن کرده و سه دختر رقاصه از ده ساله تا دوازده
ساله حاضر نموده بودند صندلی بجهة ما گذاشته نشستیم پسر نواب ولیعهد و بعضی خانمها و زوجه صاحبخانه
نزد ما نشستند این دخترها بازیهای عجیب و غریبی با صندلی و میز و اسبابهای مختلف کردند روی هم

سوار

سوار شدند معلقهای زیاد زدند خیلی تماشا داشت بعد یک شخص امریکائی که صاحب فنگراف است
آمد جلو ما ایستاد و خطبهٔ مفصلی در تعریف فنگراف خواند ناظم الدوله ترجمه کرد بعد فنگراف را وسط
مجلس حاضر نمود معلوم شد این نوع فنگراف غیر از فنگرافیست که در طهران ما داریم هم سهلتر است و هم
صدا را بهتر پس میدهد اوّل صدای موزیکی که در او داده بودند پس داد خیلی خوب و واضح بود بعد حرف
زدند همانطور پس داد بعد به مهدیخان اجودان مخصوص فرمودیم توی فنگراف حرف بزند دو شعر حافظ خواند
که این است

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است — ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
صراحیی و حریفی گرت بدست افتد — بعیش کوش که ایّام فتنه انگیز است

همه را همانطور جواب داد صاحب فنگراف وعده داد که یک دستگاه فنگراف همینطور برای ما تقدیم
نماید (دوشنبه دهم) امروز یکساعت بعد از ظهر باید از اینجا برویم بباغ و پارک و قصر
(وادستون) که مال (بارون فردینان روچیلد) است لیکن اوّل باید برویم بپارک و قصر .....
(الفرد روچیلد) آنجا نهار خورده بعد از نهار برویم بوادستون که شب را در وادستون فردینان
روچیلد بخوابیم خلاصه از خواب برخواستیم هوا اگرچه ابر بود اما نمی بارید کالسکه حاضر کرده بودند من با لرد
ولاردیسون سوار یک کالسکه شده عزیز السلطان و سایر ملتزمین هم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش پارک
و جنگلهای لرد خیلی جاهای باصفا داشت اغلب جنگلها در چوبی دارد که قفل میکنند سواری در جلو ما بود که درها را
باز میکرد و کالسکه داخل میشد درختهای کهنه توی زمینهای گل و سبزه زار و چمن و چشم اندازهای خوب داشت سرا
قفسهای زیاد بفاصله از یکدیگر ساخته بودند که هر قفس یک مرغ داشت که تخم قرقاول را زیر مرغ میگذارند فره میگیرند
و الان فره های زیادی در قفسها از توی علفها در آمده راه میرفتند بعد رسیدیم بیک دسته مرال و
شکارهای کوچک و بزرگ و سیاه و ابلق برنگهای مختلف که توی جنگل و پارک میچریدند نزدیک آنجا باز فره قرقاول
زیادی بود بعد مراجعت بعمارت کرده نهار مختصری حاضر کرده بودند خوردیم و بعد برای حرکت پائین آمده یک
عکس کروپی انداختیم و با لرد و زوجهٔ لرد و سایرین وداع و تعارف کرده کالسکهٔ اسبی حاضر کرده بودند که از اینجا
تا منزل فردینان روچیلد باید کالسکه برویم ما با شاهزاده پسر نواب ولیعهد و امین السلطان سوار یک کالسکه
شده سایر ملتزمین هم سوار کالسکه های دیگر شده براه افتادیم همه جا بادی سبزه و جنگل خیلی باصفا بود و از بعضی
دهات و قصبات کوچک هم گذشتیم که خیلی قشنگ بود بعد یکساعت که راه طی شد رسیدیم بپارک
و (قصر الفرد روچیلد) با جمعی از منسوبان او حاضر بودند پیاده شده داخل عمارت گردیده باطاق راحتگاهی که برای
ما معین کرده بودند رفتیم الفرد روچیلد مردی است وسط القامه چهل و هفت ساله و خیلی خوش رو و بشاش است

اطاقی که ما برای راحت آنجا بردند بسیار خوب اطاقی است دیوار و سقف آن تمام مطلا است و کمال زینت و قشنگی را دارد و پارچهای بسیار نفیس بدیوار اطاق چسبانیده اند دیگر آئینه های بزرگ و فرشهای ایرانی و قالی جوشقانی و سایر مبل و اسباب زینت این اطاق تنهای تعریف را دارد قدری دراینجا مانده بعد بجهة صرف نهار بتالار بزرگ نهارخانه رفتیم و با زوجه لرد روچیلد دست بدست داده داخل اطاق نهار شدیم چون صاحب خانه زن ندارد زن لرد روچیلد صاحبخانگی میکند میز خیلی عالی ترتیب داده بودند بارون استال سفیر روس و جمعی دیگر از معارف و معتبرین را هم دعوت کرده بودند که در سر میز حاضر بودند زوجه لرد روزبری که در شهر لندن یکشب مهمان او بودیم دست راست ما زوجه بارون روچیلد دست چپ ما نشسته بودند زوجه لرد روزبری هم یهودی است و از خانواده کان روچیلدها است ولی خود لرد روزبری مسیحی است و این زن بسیار چاق و فربه است این عمارت الفرد روچیلد موسوم بعمارت (منال تن) است کسانیکه در سر میز نهار بودند از این قرار است پسر بزرگ نواب ولیعهد (بارون استال) سفیر روس (دوک اوف ابرکورن) لرد روچیلد زوجه (لرد روچیلد) و چند نفر دیگر از اقوام روچیلدها که از دولتمندان فرنگستان هستند تفصیل حالت روچیلدها از این قرار است روچیلدهای لندن سه برادر هستند (اول لرد ناشنیل روچیلد) که رئیس خانواده آنها است دوم (الفرد روچیلد) سوم (لیوپلد روچیلد بارون فرد نیاند روچیلد) نوزاده اینها است یک روچیلد هم از این خانواده در شهر فرانکفرد المان می نشیند یک روچیلد هم در وین پای تخت اطریش است و یکی دیگر هم در پاریس اقامت دارد و اینها همه با یکدیگر شریک و جمع المال و متفقند خلاصه نهار خورده برخواستیم رفتیم توی باغ مشغول گردش شدیم پسر نواب ولیعهد هم با زنها و مردها به چادری که در کنار باغ زده و یکدسته سازنده مجارستانی در آنجا مشغول ساز بودند رفتند باغ بسیار باصفائی است در جلو عمارت گلکاریهای خیلی خوب شده و انواع گلهای رنگارنگ دارد و جلو باغ خیابان حوض بسیار بزرگی است در وسط آن مجسمه اسب و آدم است و از وسط دهن اسبها و آدمها آب خیلی خوب گوارائی جاریست که تا بحال همچو در فرنگستان ندیده بودم و دور حوض خیابانهای منظم خوب ساخته و از درخت کاج دیوارهای سبز تعبیه کرده اند که خیلی خوب و باصفاست و بطوری این گلها و سبزها و دیوارهای کاج را با قیچی چیده و منظم کرده اند که از تعریف خارج است و بعضی کوشها و کریجه ها درست کرده اند که درختهای منظم اطراف آنها کاشته شده و اطراف حوض چراغهای خیالی الکتریسیته نصب کرده اند که در شب روشن میکنند خلاصه از این وضع باغ و باغچه خیلی لذت بردیم بعد بطرف باغچه های بالای عمارت که در آنجا هم تپه های گلکاری خیلی خوب باصفا بود رفتیم بعد بگلخانه این عمارت رفتیم که از یکطرف متصل بعمارت و از دو طرف دیگر بباغ و باغچه است و تمام این گلخانه از بلور ساخته شده و در کمال زینت

وخوبی است توی گلخانه هم اقسام گلها و انواع برگهای خوب عمل آورده و مجسمه های قشنگ در بعضی جاها نصب کرده اند بعد از آنکه قدری گردش کردیم آمدند عرض کردند که شاهزاده پرنس آف ولیعهد و سایر مردها و زنها در چادر انتظار ما را دارند رفتیم آنجا یک چادر بزرگی زده بودند مهمانها توی چادر نشسته و جلو چادر سازنده های مجارستانی ایستاده ساز میزدند قدری آنجا ایستاده صحبت کردیم بعد دختر روچیلد پاریس که زن سپر ساسون و این ساسونها هم از یهودیهای متمول هستند که چندی است اعتباری پیدا کرده اند یک شب هم در لندن در تیاتر آلبر مهمان آنها بودیم و در آن شب این دختر جواهر زیادی بخود زده بود و روی هم رفته خالی از حسن و لطافت نیست و بمناسبت اینکه با روچیلدها نسبت دارد امروز اینجا آمده از ما خواهش کرد که عکس ما را بیندازد ما هم قبول کرده ایستادیم پرنس آف ولیعهد و بعضی فرنگیها و ایرانیها و عزیز السلطان هم با ما ایستادند و شیشه عکس ما را انداخت و بعد از آن قدری جلو این چادر براه رفتیم اینجا هم گلکاری خوب کرده و مخصوصاً یک باغچه بطور سبد ساخته که توی سبد گل است اند و بهیچ نمی توان فهمید که باغچه مصنوعی است یا سبد گل است خیلی خوب ساخته اند بعضی تپه های گلکاری دیگر هم اطراف این سبد بود که نهایت طراوت را داشت بعد بعمارت رفته توی اطاق قدری میوه خوردیم و راحت کردیم تا وقت حرکت شد کالسکه حاضر کردند من و شاهزاده پرنس ولیعهد و امین السلطان توی یک کالسکه نشسته حرکت کردیم از اینجا تا خانه فردیناند روچیلد باید تمام راه را با کالسکه اسبی برویم راه آهن نیست در این بین باران هم میبارید از دهات خوب پاکیزه گذشتیم راه قدری سر بالا و قدری سرازیر و زمین ها همه سبز و خرم و با جنگل مصفا بود تماشای کامل کرده تا رسیدیم بشهر آلزبوری شهر کوچکی است ولی خیلی قشنگ جمعیت زیادی جمع شده بودند و هورامی کشیدند تا رسیدیم بمیان شهر حاکم شهر خطابه در تهنیت ورود ما حاضر کرده و خودش ببالای بلندی که جلو راه ما بود رفته ایستاده بود نایب حاکم هم که نایب و ورقه خطابه را در دست داشت پهلوی حاکم ایستاده بود جمعیت زیادی هم اطراف حاکم جمع شده بودند کالسکه ما را پهلوی حاکم نگاه داشتند و حاکم خطابه در تهنیت ورود ما را بلند خواند ناظم الدوله که در کالسکه ما بود برخواسته جوابی که ما دادیم بزبان انگلیسی ترجمه کرد بعد از آن جا گذشته راندیم تقریباً دو ساعت طول کشید تا رسیدیم بقصر و دستون روچیلد جمعی از اعاظم و بزرگان دولت انگلیس بجهة پذیرائی ما در عمارت حاضر بودند که از جمله (نواب پرنس الفرد دوک دادینبورغ) پسر دوم علیحضرت پادشاه انگلستان (دوک دکامبریج) عموی علیحضرت پادشاه انگلستان و سپهسالار قشون انگلیس و سفرای فرانسه و اطریش و (لرد نرت بروک) و (لرد دوفرین) فرمانفرمای سابق هندوستان و (مستر مودیه) سفیر کبیر انگلیس مقیم پطربورغ و (دوک اوف البرکوردن) و لرد روچیلد وغیره بودند چون این روچیلدها هم زن ندارند

صاحب خانه بی زن بود لهذا زنهای دیگر هم دعوت نشده بودند همه مدعوین مرد بودند خلاصه بهمه دست داده
وارد اطاق ها شدیم دستگاه این روچیلد دیگر از همه بهتر است و از حیثیت بنا و بزرگی عمارت و اسباب زینت
و مبلهای نفیس قیمتی بر سایرین مزیت دارد و آلفرد روچیلد و فردینان روچیلد هر دو این عمارت و پارک و باغ را
هفت هشت سال است شروع کرده و ساخته اند میگفتند هشت نه سال قبل اینجا ها زمین بایر و محل زراعت بود
و حالا اینجور جائی ساخته شده است که کمتر کسی در عالم دارد از قراریکه گفتند این روچیلد قریب شش کرور تومان
خرج این عمارت کرده است سوای اغلب اسباب بها که از پدرش ارث باو رسیده است و در این عمارت
گذاشته که همه نفیس و قیمتی است پرده های گوبلن کارخانه فرانسه خیلی بدیوارهای عمارت نصب کرده است پرده دو هزار
تومانی و چهار هزار تومانی در پرده های نقاشی بسیار اعلی دیده شد که همه کار استادان صد و بیست سال قبل از این است از جمله
پرده بود که فاحشه محبوبه اسکندر یونانی شب در مستی تخت جمشید فارس را آتش زده و خودش با مشعلی که در دست
دارد میگریزد و از دور آتش و سوخته تخت جمشید پیداست حقیقتاً پرده بسیار خوبی بود و معلوم
شد بقیمت بسیار گرانی خریده است و همچنین سایر پرده ها را [illegible] تالار شام و نهار خوری
تمام از سنگ مرمر ابلق است و بخاریها از مرمرهای مثل یشم و همچنین چند اطاق دیگر از سنگ مرمر است
تمام اطاقها و راهروها و دالانها پر از زینت و اسباب نفیس است و چشم انداز عمارت تا چشم کار میکند
صحرا و جنگل و آباد و بها است جلو عمارت باغچهای گلکاری و حوض بزرگ با فوارهای متعدد از مجسمه های
[illegible] که از [illegible] و سر آنها آب بحوض میریزد آب صاف بسیار خوب تا آبش دائمی است
[illegible] باغچه نقشهای موزون و گلهای
در صنعت گلکاری فی الحقیقه سحر کرده صفحه زمین را مثل میناکاری و نقاشی [illegible]
رنگارنگ گلکاری نموده درختها همه قیچی کرده و منظم پارک و چمن و خیابانها در نهایت طراوت و صفا الحق
از این بهتر متصور نمی آید خلاصه هوا ابر بود رفتیم بالای عمارت پله های زیبا دمخور روچیلد جلو افتاده ما را
برد بالا دو سه اطاق خیلی آراسته برای ما معین کرده بودند رفتیم قدری راحت شدیم و در ساعت
هشت رفتیم پائین بتالار شام سر میز نشستیم شاهزاده ها وغیره همه سر میز حاضر بودند شام صرف شد بعد
برخواسته قدری توی اطاقها گردش کردیم روچیلد رعیت های خود را که در این دهات دارد همه را جمع کرده
بدست هر یک مشعلی داده بود و در حوض و باغچه ها می گشتند هوا چون بسیار سرد بود نمی شد بیرون رفته
تماشا کنیم از پشت شیشه تماشا کردیم مطربهای هونگری هم که در خانه آن روچیلد بودند اینجا آمده مشغول سا
زدن بودند یکی سنتور بزرگی داشت بطرح سنتورهای ایران با دو چوب میزد و سایرین کمانچه
[illegible] میزدند بعد رفتیم منزل بالا خوابیدیم

روز چهارشنبه یازدهم

روز چهارشنبه یازدهم: امروز باید برویم بخانهٔ (لرد ویندزر رود) صبح از خواب برخاسته میخواستیم در باغ تفرج
و گردش کنیم هوا را ابر تیره گرفته و باران میبارید که گلها و برگها را از حالت طبیعی انداخته بود و تفرج در باغ بواسطهٔ
باران ممکن نبود ناظم الدوله را احضار کردیم که بیاید با او برویم اطاقهای پائین را تماشا کنیم او حاضر شد در این بین
روچیلد صاحبخانه هم بحضور ما آمده یک قوطی کوچکی از طلا که روی آن میناکاری قدیم داشت برسم یادگاری بواسطهٔ
تقدیم کرد ما هم از او پذیرفتیم بعد باتفاق ناظم الدوله و روچیلد باطاقهای پائین رفته گردش کردیم اسبابهای
خوب نفیس و اشیاء ممتاز خیلی در این اطاقها بود و منجمله مجسمهٔ یک فیل دیده شد که راجهٔ هندی سوار آن است روچیلد
گفت از او کوک کردند دست و پا و چشم فیل و راجه که سوار آنست بحرکت در آمد خیلی تازگی داشت از قراری که معلوم
شد این را بچهار پنجهزار تومان از پاریس خریده است خلاصه بعد از گردش زیاد رفتیم بالا قدری نشستیم باران باز
متصل میبارید بالاخره کالسکه حاضر کردند رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای مرغها قدری که رفتیم بمحوطهٔ
رسیدیم که سیمهای خوب در اطراف آن کشیده و قفسهای بزرگ خوش ترکیب ساخته و در اطرافش گلهای خوب کاشته اند
بسیار جای باصفائی بود انواع مرغها از قرقاولهای خوش ترکیب برنگهای مختلف و از نوع قرقاول چین و ژاپون
و هندوستان وغیره و مرغهای بزرگ و کوچک دیگر با نواع اقسام بودند قدری تماشا کرده بکالسکه نشسته
راندیم برای گلخانه و گرمخانههای باغ روچیلد تقریباً وضع گلخانهها شبیه است بگلخانههای باغ کامرانیهٔ
نایب السلطنه که طهران است و بهمان وضع سقف شیشه باوسعت دارد و تمام اینها از آهن است دالانهای
طولانی با نواع و اقسام گلهای افریقی و ینگی دنیائی وغیره دارد که در هیچ جا چنین گلهائی ندیده بودیم در انتهای
یکی از این دالانها کوه مصنوعی سنگی ساخته اند که آبشار آب صاف خوبی از آن جاری است و در دوره
آنهم باز گلهای کوچک قشنگ زیاد است در زیر این آبشار هم باز مغارههای طولانی تعبیه کرده بودند
که گلها و گیاهها در همانجا دیده شد و بعضی فوارههای کوچک هم در بین آن مغارهها ساخته بودند که آب صاف
از آنها فوران داشت خلاصه همه جا را گردش کردیم باز هم دالانها و گلخانههای متعدد بود که هر چه میدیدیم
تمام نمیشد بعضی دیوارهای مصنوعی از سنگ ساخته و گلها از سنگ در آورده بودند که الحق خیلی تماشا داشت
و هیچ طور میل نمیکردیم از گلخانه بیرون بیائیم بعد از آنجا بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم بگرمخانهٔ میوه این
گرمخانه هم مثل گلخانهٔ سابق از آهن و شیشه است و زمینش مشبک آهن دارد و لولههای آهن در زیر مشبکه است
که در زمستان آتش میکنند این گرمخانه که وارد شدیم مخصوص انگور است انگورهایش درشت و رسیده اما
سبز رنگ است طعم بدی ندارد اما عطر مشک نمیدهد انگور مشکی است خوشهها را با نظم و ترتیب عمل آورده اند بعد
بدالانی دیگر رفتیم در اینجا انگور ترش و شیرین است وضع و هوای اینجا را بقسمی ترتیب داده اند که در هر فصلی میوه

رسیده داشته باشد مثلاً یکی پیش از این و الا انها است که انگورش پیش رسیده و خورده بودند بعد کرمخانه
ایست که اول رفتیم که انگورش حالا رسیده است یکی دیگر اینجا است که حالا ترش و شیرین است خوشهٔ از آن
فرمودیم چیدند بسیار خوش طعم و خوب بود اما انگورهای ایران هیچ نسبتی با این انگورها ندارد و بعد بدالانی دیگر
رفتیم که اینجا هنوز غوره بود و خوشهٔ از غوره هم فرمودیم چیدند آوردند یک دو دانه خوردیم بعد بدالان دیگر
که اشجار هلو و شلیل دارد رفتیم درختهای هلو و شلیل را در پای دیوار غرس کرده و چهار میخ بدیوار کشیده‌اند
با اینحالت باز هلو و شلیل زیاد داشت که بعضی نیمرس و بعضی رسیده بود بعد از تماشا سوار شده بعمارت آمدیم
باز توقف کردیم تا وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده براه آهن رفتیم تا سر راه آهن یکساعت راه بود بعد
سوار ترن بخار شده باستاسیون (برومسگرو) رفته پیاده شدیم و از آنجا بعمارت (هیوبل) رفتیم از
خانه روچیلد که سوار شدیم اول با کالسکه به ارزبوری رفتیم که از آنجا سوار راه آهن بشویم اسم ناحیهٔ که ارزبوری
در آنجا واقع است (ورسسترشیر) است از ارزبوری سوار راه آهن شده راندیم با اینکه خیلی تند میرفتیم سه
ساعت راه آمدیم تا برومسکور رسیدیم در بین راه بشهر (رُگبی) رسیده آنجا قدری ایستادیم جمعیت زیادی از
زن و مرد بودند همه تعظیم و تعارف کردند بعد دختر کوچک قشنگی در بغل زنی دیده اشاره کردیم پیش آمد دست
بچه را گرفتیم همینکه مردم اینرا دیدند زن و مرد هجوم آوردند که با ما دست بدهند و بطوری بیکدیگر زور می‌آوردند
که نزدیک بود زیر کالسکهٔ راه آهن بروند ما هم بهمه دست میدادیم این راه آهنی که امروز میرویم راه آهن
مهمی است و ساعتی بیست فرسنگ راه طی میکند اما قدری تکان میدهد در حین این خط که ما حرکت میکنیم
هفت هشت خط راه آهن دیگر هم هست که متصل کالسکه‌ها از آن خطها در آمد و رفت است ابتدا ما از دو
سوراخ گذشته بعد بیک تونل طولانی رسیدیم که تقریباً از طهران تا دوشان تپه یعنی بقدر یک فرسنگ
راه است دو دقیقه طول کشید تا گذشتیم همین قسم که میرفتیم رسیدیم بکار راه آهن بیرمنگام این کار بسیار
بزرگ و مفصل است مال التجاره و وانگهای زیاد و اسباب متعلق براه بقدری ریخته بود که حساب نداشت شهر
بیرمنگام هم شهر بزرگی است در این استاسیون حرکت ترن قدری آهسته و آرام شد باز هم از دو سوراخ
عبور کرده و از بعضی جاهای دیگر مثل روی خانه‌ها و عمارات و زیر خانه‌ها و بعضی دره‌ها که از دو سمت تپه‌ها دارد
گذشتیم تا بکار راه آهن برومسکور رسیدیم کار کوچکی است لرد ویندزور که صاحبخانه است با بعضی از معارف
انگلیس در کار حاضر بودند لرد ویندزور مردی است کوتاه قد و لاغر اندام بعد از تعارف من با لرد و امین السلطان
و ناظم الدوله سوار کالسکه شده بطرف عمارت راندیم ابتدا بیک دهی رسیدیم که اسمش (برومسگرو) است
از آنجا گذشته رسیدیم بیک قصری ناتمام که مشغول ساختن بودند مال همین لرد است و نزدیک بقصر قدیم اوست

Bromsgrove

Worcestershire

کبا کالسکه تا قصر منزل ما نیم ساعت راه است رسیدیم بقصر زوجهٔ لرد که زن ضعیف اندام نجیب معقول با ادبی
است در قصر ایستاده بود مادر لرد ویندزور خیلی ناخوش است در اینجا نبود جای دیگر میباشند زوبیک لندن
لرد مرخصی میخواست که فردا بدیدن مادرش برود بعد از ورود بمنزل قدری راحت کرده بعد رفتیم سر شام
زن صاحبخانه لیدی ویندزور در دست راست ما و خود لرد در روبروی ما نشسته بودند دست راست لرد
درروبروی ما زن فربه سرخ و سفید خوشگلی نشسته بود که اسمش ملیسیس پاژت است وازاقوام زن صاحبخانه
است پدر زن لرد ویندزور که اسمش {سیر اگوستس پاژت} است در وینه که سفیر کبیر انگلیس است و برادر
زن صاحبخانه هم در سر میز حاضر بودند بعد از شام رفتیم باطاق راحتگاه خودمان از بالا قدری تماشای باغچه و درخت
را که چراغان کرده بودند کرده بعد خوابیدیم {روز پنجشنبه دوازدهم}. امروز باید برویم به بیرمنگام برای
تماشای کارخانه جات آنجا صبح برخاسته بعد از ساعتی بگار برومسگرو رفتیم لرد ویندزور صاحبخانه چنانکه
نوشتیم بدیدن مادرش رفته بود سر درومند ولف و ناظم الدوله و برادر زن صاحبخانه همراه ما آمدند در ساعت
دوازده یعنی وقت ظهر سوار ترن بخار شده راندیم از اینجا تا بیرمنگام نیم ساعت راه است بعضی از همراهان
را که در لندن گذاشته بودیم امروز به بیرمنگام آورده در هوتل منزل داده اند وقت ورود ما همه در گار
بیرمنگام حاضر بودند حاکم ایالت بیرمنگام و بیگلربیگی شهر و فرمانده و نظامی این ناحیه و اعیان و سایر
اهالی شهر نیز در گار حاضر شده بودند دسته سرباز و سوار هم بجهة احترامات نظامی برسم معمول صف
بسته مراسم احترام بجا آوردند و هورا کشیدند سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت بلدیه در کوچها بقدری
جمعیت ایستاده بود که بحساب نمی آمد این شهر بواسطه کارخانجات و صناعت زیاد معروف است پانصد هزار
نفر جمعیت دارد والبته امروز بقدر سیصد هزار نفر از آن بیرون آمده در اطراف معابر برای تماشای ما ایستاده
بودند و معلوم بود که اغلبی از آنها کارگر و عمله کارخانجات هستند صورت و لباسشان از دود ذغال قدری
چرکین و سیاه بود بلکه رنگ عمارات و دیوارهای شهر هم بواسطه کارخانهای زیاد مایل بسیاهی بود مردم
از ورود ما خیلی خوشحالی میکردند و بنوعهای غریب هورا میکشیدند و کف میزدند رفتیم وارد عمارت شده در
اطاقی راحت کردیم بعد آمدند خبر کردند رفتیم باطاق دیگر که بیگلربیگی و اهالی مجلس بلدیه و اعیان شهر تماماً در آنجا
حاضر بودند در روی بلندی تخت مانندی برای ما صندلی گذاشته بودند و پله میخورد رفتیم بالا جلو
صندلی ایستادیم خطابهٔ مبنی بر تهنیت در ورود ما عرض کردند ما هم جوابی دادیم که از جواب ما خیلی مسرور
شدند بعد بلافاصله رفتیم سر نهار در اطاق بسیار عالی بزرگی میز گذاشته بودند این عمارت بلدیه
را گفتند هشت سال است ساخته اند عمارت عالی است سه میز طولانی بطول اطاق گذاشته بودند و در

Lord Paget
Sir Augustus Paget

اطاق و رلبندی شاه‌نشین مانندی میز مخصوصی برای ما ترتیب داده بودند سایرین در سر میزهای دیگر
نشستند ما در وسط میز بالا نشستیم (لرد لی) حاکم ولایت در دست راست ما بود و بیکلربیکی (مستر باس)
دست چپ سایرین هم از ملتزمین ما و صاحب‌منصبان و اعیان انگلیس هر یک بجای خود نشستند قریب
سیصد نفر آدم بود لردلی قریب شصت و چهار سال دارد مرد بیست بلندقد و قوی بنیه اگر کسی بخواهد هیکل و
حرف زدن اصل انگلیس را ببیند این لرد را باید ببیند در پارلمنت در مجلس اعیان حق جلوس دارد و جنرال است
از حالات او سؤال کردیم معلوم شد اولاد زیاد دارد و یک دختر او زن (لرد شرنری) است از او پرسیدیم
جنگ دیده گفت هرگز بوی باروط بدماغم نخورده منصب جنرالی احترامی دارم اما پسر من در جنگها که در مصر
وغیره روی داده همه جا بوده است خیلی با او صحبت کردیم بعد از نهار قدری در همان اطاق راحتگاه اول رفته
راحت کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم بکارخانه که اسباب مطلا و مفضض از همه قبیل در انجا میسازند. این کارخانه
خیلی معروف است اول وارد اطاق بزرگی شدیم که اسبابها و مصنوعات کارخانه را برای نمودن و فروختن
در انجا عرضه کرده اند اطاق متعدد بود همه پر از اسباب که در کمال نظم همه را روی میزها و در قفسها و پشت
شیشها چیده بودند اسباب طلا و نقره هم داشتند منبت کاریهای اعلی دیدیم روی طلا و نقره و اشکال برجسته
ساخته بودند مجسمها و گلدانهای بزرگ و میوه خوری و صفحهٔ میز و ظروف روی میز و غیره که همه در کمال امتیاز
بود از هر قبیل دیده شد بلور آلاتی هم که برای بعضی ظروف مطلا و مفضض لازم است در همینجا میسازند چهل
چراغ و دیوارکوبهای خوب هم در اینجا دیدیم بعد بتماشای کارخانه رفتیم در جائی نقاشی میکردند یعنی طرح
ظروف و اسباب را که باید منبت و برجسته بشود اول میکشند بعد از چیز نرمی هیکل آنرا با اشکالی که در آن باید ساخته
شود میسازند بعد از روی آن یا منبت یا قالبی میسازند و مطلا و مفضض میکنند کارخانهٔ مطلا و مفضض کاری
خیلی تماشا داشت با الکتریسیته مطلا میکنند چرخ بخاری هست که تولید قوهٔ چرخ الماس میکند حوضها ساخته
و در انها آب طلا و نقره ریخته اند روی آنها بفاصله میلهای برنج نصب کرده یک قوه آب میدهند و یک
قوه دیگر بآن میلهای برنجی اسبابی را که میخواهند مفضض کنند با سیم فلزی در آب نقره می آویزند فوراً مطلا یا
مفضض میشود اما اگر قوه الکتریسیته را قطع کنند ابداً رنگ اسباب تغییر نمیکند صفحه از طلا یا نقره در آب
آن حوضها می آویزند که هر چه از طلا یا نقره روی اسباب میرود از آن صفحه حل میشود و باز داخل آب
میگردد که همیشه طلا یا نقره محلول در حوض است و تمام نمیشود از انجا رفتیم بکارخانه بلورسازی اسبابهای خوب
از چهل چراغ و آئینه بزرگ و جارها و تنگ و گیلاس و ظروف دیگر از هر قبیل و بلورهای تراش خیلی مصفا
دیدیم از همه عالم باینجا فرمایش اسباب میدهند کارخانه هم که بلور را در انجا تراش میدادند دیدیم قدری اسباب

Lord Leigh
Mr. Bass
Lord Saltoun

بلور و ظروف نقره هم ابتیاع شد از اینجا سوار کالسکه شده بقدر یک فرسخ رفتیم تا بکارخانه تفنگ و اسلحه سازی انفیلد رسیدیم
که در خارج و کناره شهر واقع است درب کارخانه چادری زده و دو الانی از پارچه ها تعبیه کرده‌اند ناظم الدوله
در آنجا رئیس و اجزای کمپانی معرفی شدند داخل کارخانه شدیم چرخ بخاری بود چرخها و ماشینهای مختلف از این
به حرکت میکند و هر چرخی یک جزو تفنگ را میسازد یکی لوله را اینرا شده یکی خان میزند یکی قنداق را صاف
میکند یکی ناو میزند همینطور کارها میکنند در ماهی چهار هزار قبضه تفنگ مارتینی و غیر مارتینی از اینجا بیرون می آید قدری
تماشا کرده رئیس کارخانه همه جا را نشان ما میداد بعد بیرون آمده سوار کالسکه شده مراجعت کردیم برگشتن از یک
از راهی دیگر آمدیم جمعیت مردم و عمله کارگر باز بقدری در اطراف راهها بودند که حساب نداشت لرد صاحبخانه با
نیامده بود برادرش همراه بود وارد منزل رفتیم به اطاق استراحتگاه خودمان و فرمودیم خبر کنند که شام را تنها
اطاق خودمان خواهیم خورد قبل از شام رفتیم در میان پارک قدری گردش کنیم پارک پاکیزه دارد با چمن خوب
و درختهای تاک تاک با صفا و دریاچه طبیعی وضع که دور آن درختهای خوب دارد و جزیره مانندی در میان آب
ساخته اند رفتیم به آن جزیره در این بین باران گرفت قدری مکث کرده بعمارت برگشتیم شام حاضر کردند خوردیم
بعد از شام آتشبازی بسیار خوبی کردند تماشا کردیم اختراعات تازه و چیزهای بدیع در این آتشبازی دیدیم
که از جمله بعضی آتشبازی ها بود که بهوا میرفت بسیار بلند و در میان هوا مثل خمپاره می ترکید و صدای توپ
میداد و شکوه زیادی داشت در حقیقت شلیک آسمانی بود و بعضی موشکها بود و بهوا میرفت و در بالا
موشکهای زیاد از سر یک موشک بیرون می آمد رنگهای خوب که داخل هم تعبیه کرده بودند در آتشبازی دیدیم
که خیلی تماشا داشت موقع و محل [illegible] افتاد
و اشجار را برنگهای خوب جلوه ی [illegible] درختها
و چمن را با الوان مختلف چراغان کرده بودند که روی صفحه چمن مثل گلهای نورانی بنظر می آمد بعد از آتشبازی خوابیدیم

(روز جمعه سیزدهم) امروز باید برویم به (شفیلد) بیست دقیقه بظهر مانده حاضر حرکت شدیم لرد
و بینه زور صاحبخانه که باحوال پرسی مادرش رفته بود امروز صبح زود برگشته میگفت مادرش بهتر است زوجه لرد
با دو خانم دیگر که از اقوام او بودند دم در ایستاده بودند با آنها وداع کرده با لرد و امین السلطان و
ناظم الدوله بکالسکه نشسته راندیم هیچ خیال میکردم که باید باز بهمان استاسیون [illegible] برویم قدری که رفتیم
راه بطرف دست چپ برگشت معلوم شد باستاسیون دیگر میرویم که اسم آن (ردیچ) است بقدر پانزده
دقیقه هم راه ما تا استاسیون دور شده از جاهای خوب گذشتیم بیک شهر کوچکی رسیدیم که هیچ همچو شهری باین
روح و صفا نمیشود کوچها کوچک و پاکیزه و خانها ظریف و دو مرتبه شهری بالای بلندی واقع شده منظر بسیار

Enfield.

Redditch.

اطاقهای دارد ورها و تپه‌های کوچک سبز و خرم درختهای تک تک زنها و دخترهای خوشگل زیاد که اغلب گیسوها
نشسته پشت سر و بدوش انداخته بودند این شهر از هر جهت خیلی مطبوع و فریبنده بود که شخص میل نمیکرد واز
دست بیرون برود کار اهالی این شهر سوزن سازی و بعضی اسباب کوچک دیگر مثل چنگک ماهیگیری
و غیره است اغلب سوزنهای عالم از اینجا میبرند آمدیم تا بکار رسیم در انجا صاحبان کارخانجات در اطاقی
عرض ان و اسبابی و دیگر از مصنوعات خودشان در سر میزی گذاشته بودند تماشا کردیم بما پیشکش کردند از میان
ازدحام شهر کوچک که میگذشتیم مردم متصل هورا میکشیدند و اظهار خوشوقتی زیاد میکردند. بالاخره وداع کرده سوار ترن
جنگار شده راندیم برای شفیلد شهر (ردیچ) قریب هفت هشت هزار نفر جمعیت زیادتر ندارد رو به شفیلد که میرفتیم
و از دو شهر گذشتیم که یکی از آن دو (ورستن) بود شهر معظمی با کارخانجات زیاد بنظر آمد اول ما تصور کردیم که
شهر بیرمنگام است دوباره از آنجا میگذریم بعد معلوم شد شهر ورستن است کارخانه آبجو اینجا زیاد است
اغلب آبجو انگلیس در این شهر ساخته میشود بعد از شهر دربی گذشتیم در عرض راه از تونلهای متعدد کوچک و بزرگ
و از میان شهرها که از بالای عمارت و زیر عمارات راه آهن کشیده بودند عبور کردیم وضع صحرا در دو طرف
راه اینطور است و آنچه هم تا حالا در خاک انگلیس دیده ایم همین است جنگلهای بزرگ سرو و کاج و غیره چنانکه
در روسیه و المان دیدیم که انبوه و ممتد و پیوسته بهم بود در اینجا دیده نمیشود درختهای جنگل اینجا اغلب
تک تک است و بیشتر در کنار مزارع واقع است گاهی هم در وسط درختهای کهن قوی درخت بلوط و درخت
جنگلی دیگر و بید هم اینجا دیدیم در آمستردام هم درخت بید دیده شد بعضی از جاها هم دستهای درخت انبوه
بزرگ و کوچک دیده میشود که مثل جنگل بنظر می آید خلاصه تمام صحرا مثل باغ است و هرچه بچشم می آید زمین همه
خرم و سبز یک وجب زمین خالی ندیدیم دور مزارع چپر دارد و از درخت خاردار درخت گل و درختهای
دیگر شبیه بکاج که با نظم و پیوسته بهم کاشته اند در حقیقت دیواری دور مزارع و باغات تعبیه کرده اند
بعضی جاها هم چمن کرده لیکن خیلی کم است در خاک انگلیس گذشته از شهرها دهات معظم هیچ ندیدیم اغلب
بفاصله هزار قدم یا کمتر یا بیشتر خانهای دهاتی تک تک یا پنج خانه و ده خانه الی بیست خانوار دیده
دیده میشود اما زیادتر از این ندیدیم یعنی در حوالی راه آهن که ما میرویم اینطور است ده معظمی دیده نمیشود
شاید در خارج راه ده بزرگ باشد که ما ندیده ایم خلاصه قریب دو ساعت و نیم راه آمده تا به (شفیلد)
رسیدیم در کار سرباز و قراول احترام و موزیک برسم معمول سایر شهرها حاضر بود سواره نظام نیز
در آن کار ایستاده بیگلربیگی و اعیان شهر و دوک و نرفک که امشب مهمان او هستیم حاضر بودند ما را
پذیرائی کردند سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت بلدیه قدری در اطاقی راحت کرده بعد آمده پائین در

Lord Leigh
Mr. Bosanquet
Lord Sandys
Sheffield

اطاق بسیار بزرگی بالای صفه بلندی برای ما صندلی گذاشته بودند آنجا رفته پهلوی صندلی ایستادیم
خطابه خواندند نسخهٔ آنرا خیلی خوب ساخته اند در قابی از عاج گذاشته تقدیم کردند ما هم جوابی دادیم که ناظم الدوله
ترجمه کرد زن زیادی در این اطاق برای تماشا حاضر بودند از آنجا رفتیم بیکی از کارخانهای آهن و فولادسازی
این شهر در آنجا نهار مفصلی حاضر کرده بودند رئیس کارخانه «الیس» نام مهمانداری میکرد دوک ونرفکت
و امین السلطان و درومندولف و بعضی دیگر در سر میز با نهار خوردند بعد از نهار ما با کالسکه راه آهن رسیان
کارخانجات حرکت و تماشا میدادند و در هر جائی قدری مکث نموده تماشا میکردیم اول رفتیم بکارخانهٔ آهنگری
که اسبابهای بزرگ حجیم از قبیل میل چرخ بخار کشتیها و غیره میسازند در اینوقت بجهت تماشا میل بسیار بزرگی
میساختند که چندین ذرع طول و بقدر یکچنار قوی قطر داشت در کوره بود مهیا بودند وقتی که ما رسیدیم دور
ایستادیم همینکه میل از کوره بیرون آمد سرخ بود و میدرخشید و حرارت آن طوری از دور سرایت داشت
که نتوانستیم آنجا بایستیم عقب رفتیم این میل را با ماشین بقوت چرخ بخار از کوره بیرون آوردند و به زنجیرهای
بزرگ آویخته بود که بهر طور میخواستند حرکت میدادند میل را گذاشتند زیر منگنهٔ بزرگ فولادی که با قوت
بخار حرکت میکند که «پرس هیدرولیک» میگویند وقتی میل با این عظمت را زیر منگنه میگذاشتند
و فشار میدادند مثل خمیر بنظر می آمد این منگنه را در عوض چکش بخار که سابقاً معمول بوده اختراع کرده اند از اینجا رفتیم
بکارخانهٔ دیگر که فولاد میسازند بوته بسیار بزرگی بود بقدر یک اطاق از آهن میان آنرا با گلهای مخصوص اندود
کرده اند و متصل متحرک است بوته را داغ میکنند و بعد آهن گداخته را از کوره باز میکنند مثل نهری از آتش
از یک ناودان آهنی جاری شده بمیان بوته میریزد همینکه بوته پر شد دهان آن بالا میرود و بعد با ماشین بخار
هوا بمیان بوته میدهند و آهن آب شده از دهن بوته مثل آتش فشان شعله و شراره آتش بیرون می آید
اجزائی هم بدان میزنند بعد در قالب میریزند فولاد میشود بعد رفتیم بکارخانه که زره کشتی و دیوارهٔ آهنی برای
قلعه و کشتی میسازند صفحه های آهن کلفت بزرگ میساختند بعضی بقدر دو وجب ضخامت داشت یکی
از این صفحه ها را که در کوره تابیده بودند در حضور ما بیرون آوردند هوای کارخانه از حرارت مثل جهنم شد
این کوه آهن را روی عرادهٔ آهنی انداختند و با چرخ بخار حرکت داده زیر منگنه انداختند منگنه غلطک
بزرگ فولادی داشت و با قوت زیاد روی صفحهٔ آهن میغلطید و فشار میداد بعد در کارخانهٔ دیگر دیدیم که
این صفحه های آهن را راست می برید خیلی تماشا داشت صفحه های زیاد دیدیم بحجمهای مختلف که برای کشتی و
قلعه و غیره ساخته بودند اسم صاحب کارخانه «ژون برون» است و اسم دیگر که حالیه چنانکه ذکر کردیم
الیس است بعد از تماشای کارخانه سوار کالسکه شده رفتیم بخانهٔ دوک ونرفکت که در کنار شهر واقع است شهر

Ellis.

John Brown.

شفیلد شهر غریبی است تمام از دود کارخانجات سیاه است عمارتهای عالی و دیوارها حتی ساقه درختها بطوری دود
زده که مثل مطبخ سیاه است اغلب ابنیه شهر کارخانه است از هر طرف دودکشهای بلند دیده میشود شهر هم در گودی
واقع است و دود روی شهر میخوابد امروز هم هوا را مه گرفته و باران هم قدری میبارد دود هم مزید غلظت و تیرگی
هوا شده کثافت غریبی است اهالی شهر از مرد و زن و بچه کارگر کارخانجات هستند و دست و صورتشان سیاه
است و سایر مردم هم محال است خود را بتوانند از سیاهی حفظ کنند چراکه دود بهمه شهر احاطه دارد خلاصه وارد خانه
دوک شدیم خانه محقری دارد با مایحتاج و اسباب لازمه در کنار شهر واقع و متصل به پارک بزرگی است اما باکوچکی و کم
اسبابی خیلی ظریف و مجلل است از قراری که گفتند دوک در اینجا املاک زیادی دارد و تقریباً نصف اراضی شهر مال او است
سالی سه چهار روز باینجا آمده میماند اصل خانه و مسکن دائمی او که عمارت عالی است جای دیگر است خود (دوک
دنورفالک) از نجبای بزرگ و متمولین انگلیس است و از قرار مذکور در شأن و نجابت اول شخص است از ورود
بکار همه جا همراه ما بود تا ما را وارد خانه خود کرد آدم کوتاه قدی است زیاد قوی نیست اما با بنیه است ریش سیاه
دارد خیلی معقول و نجیب است قریب چهل و هفت سال دارد برحسب رسم آمد اطاقهای ما را نمود راحت
کردیم بعد رفته بود همراهان ما را هم یک یک جا داده بلکه خود و برادرش هم مشغول خدمت بودند ساعت هشت
بعد از ظهر شام حاضر شد رفتیم پائین میز مختصری چیده بودند خود دوک و برادرش سر میز بودند زوجه دوک دو سال
است فوت شده و او عزادار است میگفت بعد از مردن زوجه اش این اول دفعه ایست که ضیافت میدهد بعد از شام
عرض کردند بالی داده است اهل این شهر تدارک یک بالی دیده اند و منتظر ما هستند حاضر حرکت شدیم و سوار کالسکه
شده بآنجا رفتیم این بال را رئیس صنف کارد و چاقوسازی داده است و تفصیل اصناف اینجا این است که در قدیم
اصناف و کسبه فرنگستان عده و اداره مخصوصی داشته اند که کسی نمیتوانسته بآسانی داخل صنفی بشود و این
ترتیب قدیم را حالا بهم زده اند اما در انگلیس صورت اداره و کمپانیهای اصناف قدیم را هنوز حفظ کرده اند یعنی
سی چهل نفر از تجار و کسبه و نجبا اجزاء فلان کمپانی یا فلان اصناف میشوند و کار این مجمع این است که اموال و املاکی
را که بر و برای کمپانی یا صنف جمع شده اداره نمایند و گاهی در مصالح صنف گفتگو کنند اغلب این اصناف
عمارتهای عالی دارند در این شهر شفیلد صنعت آنها کلیةً آهن آلات و خصوصاً کارد و چاقوسازی و امثال
اینها است اجزاء صنف چاقو و کاردسازی سی و سه ۳۳ نفر اند و هر سال رئیسی از نو برای خود انتخاب میکنند و او را
استاد مینامند و اغلب مردمان معتبر رئیس میشوند خلاصه رئیس این صنف این بال را فراهم آورده و در عمارت
این صنف که عمارتی عالی است و تالار ملوکانه دارد بال را میدهند و این کمپانی و مجمع صنف دویست و شصت
سال است که برقرار است وقتی بعمارت رسیدیم دیدیم تشریفات زیادی بعمل آورده تمام عمارت را چراغان

Duc de Norfolk

کرده موزیک میزنند و در راه پلهٔ بزرگ از دو طرف سرباز ایستاده زن رئیس صنف در آنجا حاضر بود
و صاحب خانگی میکرد دست او را گرفتیم دوک هم همراه بود رفتیم باطاق بزرگ بال در کلهٔ اطاق صفهٔ
شاه‌نشین ساخته صندلی برای ما گذاشته بودند آنجا نشستیم دو طرف ما هم که صندلیها بود زوجهٔ رئیس
و دو سه زن دیگر و دوک و بعضی دیگر از معتبرین نشستند بعد دیدیم دفتردار مجمع اصناف خطابه آورده بخواند بر
خاسته ایستادیم خطبه غرائی خواند ما هم جوابی دادیم که ناظم الدوله ترجمه کرد بعد یکنفر از پشت سر ما فریاد زد
خانمها و اشخاصیکه میخواهند برقصند شاه اذن دادند شروع کنند رقص شروع شد دو سه دور والس
رقصیدند تالار بان بزرگی از آدم پر بود هوا هم گرم چراغ گاز زیادی هم روشن بود قدری صدمه خوردیم
رئیس دو دختر ده دوازده ساله قشنگ دارد آنها را آورده دو دسته گل بزرگ بما دادند بعد برخاسته دست
زن رئیس را گرفته بهمان ترتیبی که آمده بودیم رفتیم به تالار بزرگی که برای مدعوین میز شوپه گذاشته بودند
تماشا کردیم بعد ما را بردند باطاق کوچک دیگر در آنجا میزی مخصوص گذاشته بودند زوجهٔ رئیس در
دست چپ ما و زنی دیگر که از اقوام زوجهٔ دوک است که مرده است دست راست ما نشسته بود دوک
با او خیلی احترام میکرد زن جوانیست باری نشسته قدری میوه و غیره خوردیم و برخاستیم سر درومند ولف
و امین السلطان و جمعی از انگلیسان و غیره هم سر میز ما نشسته بودند بعد از برخاستن آمدیم پایین پردهٔ نقاشی
خوبی بود تماشا کردیم اطاق را تاریک کرده و از بالا بروی پرده روشنائی انداخته بودند تماشا داشت
کار یکی از نقاشان معروف جدید است صورت جوانی است که شهوت و هوا و هوس در مقابل او مجسم و
مصور شده او را بخود میخوانند و از طرفی دیگر ملکت نیکوکاری او را عقب میکشد و بخود میخواند جوان و میانه
تردید دارد که بکدام طرف میل کند زوجهٔ رئیس تا دم در همراه ما بود انگلیسی حرف میزد و کمی هم فرانسه میدانست
سوار کالسکه شده بمنزل آمده خوابیدیم ﴿روز سه‌شنبه چهاردهم﴾ امروز باید برویم به لیورپول
ساعت دو از خانه دوک سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای بعضی از کارخانجات اول رفتیم به کارخانهٔ چاقو
سازی راجز معروف این کارخانه‌ها اینطور است که آنجا که عمله کار میکنند و چرخ بخار و ماشین و غیره هست
و کثافت دارد علیحده است ما بآنجا نرفتیم نزدیک بکارخانه‌ها عمارت و اطاقهای عالی خوب دارد که بواسطه
راه پله‌های خوب بآن اطاقها میروند و در آن اطاقها اسباب و ادوات و حاصل کار و صنعت خود را
عرضه میدهند که در واقع اکسپوزیسیون اسباب و حاصل کار خودشان است که برای نمودن و فروش در
قفسه‌های شیشه و روی میزهای اعلی گذاشته اسبابها را زیر آئینه خیلی مرتب و خوب چیده اند قبل از تماشای
اطاق مصنوعات کارخانه اول رفتیم که باطاقی که در مرتبهٔ پایین بود دندان فیل زیادی در آنجا دیدیم از هند

Liverpool

وافریق وسیام آورده اند بجهته دسته چاقو و کارد و اسباب عاج هم در اینجا از هر قبیل میسازند مثل ماهوت پاک
کن و کارد کاغذبری و بادبزن زنانه وغیره دیگر دندانهای فیل بزرگ عجیب در اینجا دیدیم که دندان نمره
اوّل و دوم بقدر دو ذرع و نیم سنجاق طول داشت و میبایستی چهار پنج نفر آدم جمع شوند آن دندان را بردارند
انسان تعجب میکند که خداوند چه حیوانات عظیم خلق کرده که چنین دندانی در دهن دارند در سر راه پله دندان
بسیار بزرگی بجهت نمونه گذارده بودند که از همه عجیبتر بود بقدر یک قد و نیم آدم بلند قد طول داشت بقدر قیمت
بیست هزار تومان در اینجا دندان فیل دیدیم بعد رفتیم از پله ها بالا با طاقی که اسبابهای نفیس زیاد از مصنوعات
کارخانه از قبیل چاقو و مقراض و کارد و چنگال و سایر اسباب میز و جعبه های اسباب کار زنانه و انواع اسباب
و آلات قیمتی اعلی در اینجا بود و از هر قبیل اسباب عاج نیز بود. آنجا تماشا کردیم بعضی اسبابها هم از قبیل قمه وغیره
خریدیم یک چاقوی بزرگی دیدیم که دسته آن بقدر یک چماق بود و تیغها و اسبابهای زیاد داشت که باز کرده
بودند مثل خرچنگی یا حیوان غریبی بنظر می آمد زیر حباب بزرگی گذاشته بودند قیمت آنرا پرسیدیم گفتند
مال فروش نیست برای تماشا است اگر بخواهیم بفروشیم سه هزار تومان قیمت دارد از اینجا رفتیم بکارخانه
مطلا و مفضض سازی (جیمس دیکسن) که اسم صاحب کارخانه است اینجا هم اسبابهای نفیس زیاد
دیدیم بعضی اسبابهای نفیس هم از اسباب جای خوری چینی وغیره در اینجا خریده از اینجا باز رفتیم بهمان
عمارت صنف چاقو و کاردساز در همان تالار که دیشب بال بود نهار حاضر کرده بودند جای سیصد نفر در
سر میز معین شده بود نهار را مهمان بیگلربیگی شهر بودیم دوک دنرفوک هم بود ملتزمین ما هم بودند نهار خوردیم
ابتدا بسلامتی ما التفات کردند سلامتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان و خانواده سلطنت انگلیس نطقها کردند بیگلربیگی و رئیس
صنف و خود دوک نطق کردند ما هم بتوسط ناظم الدوله جواب تهنیت آنها را دادیم بعد از نهار آمدیم بکار ساعت
سه و نیم بعد از ظهر حرکت کردیم با دوک دنرفوک که تا راه آهن مشایعت آمده بود وداع کرده سوار ترن شده
راندیم برای لیورپول ترن بسرعت تمام میرفت در اوایل راه یکرسته جنگل سرو و کاج خیلی انبوه دیدیم خیال کردیم
همینطور بعد از این هم جنگل خواهد بود ولی جنگل زود تمام شد زمینها پست و بلندی داشت کم کم بجائی رسیدیم
که قدری بالنسبه بنظر خشک می آمد و درخت و سبزه اش کمتر بود طرف دست راست رودخانه کوچکی بود و مرتبه
بمرتبه آبشار مصنوعی ساخته بودند و خیلی صفا داشت و از قرار این آبشارهای مرتبه بمرتبه که در کنار راه است
معلوم میشود که راه آهن سرازیر میرود اینجا دره و تپه زیاد است راه آهن از بعضی تنگه ها میگذرد که از سنگ
کوه مثل دالان تراشیده اند از تونلهای زیاد گذشتیم یک تونل طولانی بود که دو سه دقیقه طول کشید از لندن
که بیرون آمدیم در اغلب جاها نهرهای دستی دیدیم که بیشتر از دو سه ذرع عرض دارد چندان هم عمیق نیستند

James Dickson

این نهرها برای جمعیت زراعت که آب لازم ندارد حمل بار کشتی هم در روی آب میدیدیم مگر بعضی قایقهای کوچک که در راه دیده شد از شهر (استاک پرت) گذشتیم و همه جا راندیم تا رسیدیم به لورپل قریب دو ساعت و نیم راه بود در گار بازتشریفات نظامی حاضر بود حاکم و بیگلربیگی شهر و بعضی از پلزمن ما هم که از ما جدا شده بودند در اینجا حاضر بودند و بحضور رسیدند سوار کالسکه شده راندیم برای قصر کوچکی در خارج شهر موسوم به (میوسشیم هوس) که عمارت دولتی و متعلق بشهر است و همیشه با تهیه و اسباب لازمه برای ورود مهمان محترمی یا برای شخص اعلیحضرت پادشاه انگلستان یا نواب ولیعهد یا یکی از خانواده سلطنت حاضر است شهر لیورپول شهر معظم معتبری است میگویند هفتصد هزار نفر جمعیت دارد عمارات عالی عمارات حکومتی باشکوه و هوتلهای خیلی بزرگ و کارخانجات معتبر زیاد دارد و بندر معتبر است اغلب مراوده مابین امریکا و انگلیس از اینجا میشود مال التجاره زیاد از اینجا بخارج و از خارج باینجا می‌آید خلاصه رو بعمارتیکه منزل ما است راندیم بیگلربیگی شهر و امین السلطان با ما در کالسکه بودند در تمام راه که قریب بیک فرسخ است طرفین کوچها از آدم پر بود و همه هورا میکشیدند و اظهار بشاشت میکردند رسیدیم بعمارت وارد منزل شده قدری استراحت کردیم تمام همراهان ما در همین قصر منزل دارند اطاقهای کوچک خوب دارد ساعت هفت و نیم باید بسر شام رسمی برویم کالسکه حاضر شد سوار شده رفتیم بیک عمارت عالی خوبی میز بزرگی ترتیب داده بودند یعنی یک میز بزرگ برای ما بود و بعد وصل باین میز چهار پنج میز گذاشته بودند قریب بدویست نفر جمعیت سر میز بود (لرد دربی) هم امشب اینجا بود و در سر شام مدتی با او صحبت کردیم دو تا از این میزهای جلو مخصوص بقونسولهای دول خارجه بود قریب سی نفر قونسول در لیورپول اقامت دارند قونسول عثمانی هم بود و یک کشیش اسلامبولی هم در سر میز بود و معلوم شد که بعضی از اهل این شهر مذهب یونانی (یعنی ارتدکس) دارند و این کشیش بجهت ریاست مذهبی آنها در اینجا اقامت دارد حاکم نظامی این ولا که در سر میز بود میگفت در شانزده سال قبل هم که باینجا آمدید باز من حاکم بودم و همین قسم تا بحال بحکومت باقی هستم و هیچ عوض نشده‌ام اما یک مر یعنی حاکم قلمی دارد که هر سال عوض میشود بیگلربیگی در سر میز برخاسته نطقی بسلامتی ما و نطقی بسلامتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان کرد ما هم جوابی دادیم که ناظم الدوله تبلیغ کرد بعد برخاسته باطاق دیگر رفتیم چند دقیقه در آنجا صحبت و فرمایشات با همه کرده بعد برخاستیم آمده سوار کالسکه شده بمنزل آمده خوابیدیم اسم حاکم نظامی شهر (لرد سفتن) و اسم حاکم قلمی شهر یعنی مر (مستر کوکسن) (روز یکشنبه پانزدهم). امروز باید برویم بقصر دوک (وستمنستر) یکساعت قبل از ظهر سوار کالسکه شده با سردرومندالف و امین السلطان وغیره رفتیم برای قصر دوک

Lord Derby

Mr Cookson [illegible] of Westmoreland

Lord Sefton.

روز یکشنبه

در انتهای شهر بگار چستر رسیده سوار ترن بخار شده راندیم بعضی از ملتزمین ما هم در رکاب بودند ترن
خیلی تند میرفت و حرکت میداد از بعضی راههای کج و معوج گذشتیم از صحرا جنگل و اشجار و زراعتهای مختلف
داشت از یک شهر کوچکی عبور کردیم که تمام شهر کارخانجات است یک رودخانه بزرگی از وسط شهر میگذرد
که کشتی در رویش حرکت میکرد از آنجا گذشته رسیدیم به چستر شهر چستر چهل هزار نفر جمعیت دارد قدیم ترین
شهرهای انگلیس است در دو هزار سال قبل که قیاصره روم اینجا را داشته و در محل این شهر اردو زده اند
بعد بناهای آنجا را شهر بنا کرده اند وقتی وارد گار رسیدیم دوک وستمینستر خودش حاضر بود با دوک و امین السلطان
بکالسکه نشسته رفتیم تا از تمام شهر گذشتیم این شهر هم در خوبی و وضع ابنیه مثل سایر شهرهای فرنگ است
اهالی شهر که هیچ بار ما را ندیده بودند از ملاقات ما خیلی اظهار بشاشت میکردند و فریاد میزدند و هورا میکشیدند
و در آخر شهر اول پارک دوک است بقدر نیم ساعت که راه رفتیم رسیدیم بدر پارک مخصوص دوک در چدنی
مطلای خیلی اعلی داشت یک دسته مرال و شکار هم در پارک بودند که همه جا جلو ما میدویدند بقدر نیم ساعت
هم از در پارک تا در عمارت بود در عمارت پیاده شده داخل شدیم چند دسته سرباز و سوار وقت ورود
بکار علی الرسم حاضر بودند که دوک عرض میکرد این سوار و سرباز داوطلب و مال همین نواحی هستند میگفت
اینجا سیصد نفر سوار دارد دوک شخصا آدمی بلند قامت و لاغر بنظر می آید لیکن بسیار با بنیه است یک
پسر بزرگ داشته که مرده است حالا یک پسر دیگر دارد که هیجده ساله است در جلو ما سوار بود و صاحب منصب
همین سواره است اما از ثروت این دوک بی نصیب است چرا که قانون انگلیس بر این جاری است که باید ارث
باشد اولاد پسر بزرگش که مرده است از او پسر ده ساله الان باقیست که ارث دوک باید باو برسد
و این پسر بزرگ هیچ حقی نمیبرد آن نوه دوک هم حالا در لندن مشغول تحصیل است این عمارت را بیست
سال قبل دوک شروع بساختن کرده و حالا هفت سال است تمام شده عمارت عالی خوبی است این عمارت
اطرافش هم پارک بزرگی است از اطراف منظر آن پارک دارد چهار سمت عمارت همه رو بپارک
باغ است زمین عمارت را با سنگهای مرمر و غیره خاتم سازی کرده اند دیوارها و ازاره اطاقها و راهرو
جلو عمارت و ستونهای کوچک ظریفی که در عمارت بکار رفته همه از سنگهای سماقی است که از ایطالیا
و فرانسه و ایرلاند آورده اند اطاقهای مرتبه بالا که اطاقهای خواب است دیده نشد اما مرتبه پایین را
دیدیم از حیث زینت و اسباب تجمل خیلی عالی و با شکوه است پرده های نقاشی خیلی اعلی در هر یکی از اطاقها
و دیوارها نصب است معماری و بنای این عمارت را فرانسه ها کرده اند گلکاری جلو عمارت هم خوب است قبل از نهار
خیلی در عمارت گردش کردیم بعد دوک گفت نهار حاضر است رفتیم سر نهار در تالار بزرگی میز نهار چیده

بودند صندلیها و اسبابهای ممتاز قشنگ داشت و ظروف روی میز تمام نقره بود و گل سرخ زیادی روی
میز ریخته بودند نشستیم نهار خوردیم بعد از نهار باز رفتیم و اطاقها گردش کرده کتابخانه عمارت را دیدیم بعد
در اطاق قدری راحت کرده آمدیم از پله ها پائین بباغچه عمارت باغچه و پارک خوبی دارد در آنجا زن و مرد زیادی
جمع بودند زنهای خوشگل میان آنها دیده شد دوک اسبهای خود را توی چمن آورده بود که بنظر ما برسانند یک
اسب درشت کلفت قرا کهری بود چهار دست و پایش بیک اندازه سفید و سمها بزرگ موهای مچ او شلال
داشت و آویخته بود بقدری چاق و تنومند بود که شخص تصور نمیکرد اسب است یک فیلی بود دوک میگفت
این اسب برای تخم گیری اسبهای کالسکه و عراده است بعد دو سه اسب سواری خوش رنگ آوردند تماشا کردیم خوب
اسبهائی بودند آنها هم اسب تخمی بودند هر یکی دوازده و چهارده و هیجده سال داشتند میگفت یکی از آنها را
یک نفر امریکائی از اهل (تکساس) بچهارده هزار لیره تقریباً پنجاه هزار تومان میخرد نمیدهیم
نژاد این اسب چنین و چنان است ما گفتیم تو نصیحت میکنیم که بفروش اسب است شاید امشب افتاد و مرد
گفت راست است خواهم فروخت بعد کره ها و مادیانهای خوش رنگش را نشان داد مادیانهای خوب داشت
میگفت یکی چهار پنج هزار لیره قیمت دارد این قیمتها که اینجا روی اسب میگذارند اغراق و گزاف بنظر می آید اما حقیقت
دارد رسم اینجا همینطور است این اسبهای خوش اصل با نژاد و لاور اسب دوانیها همیشه پیش رفته و نظر کرده
بندی مبالغی بیرون می آورند چون موافق قانون اسب دوانی اینجا اسب بالاتر از سه سال را نمیگذارند
بدوانند و بعد از آنکه وقت دواندن آنها گذشت از آنها تخم گیری میکنند و بواسطه آنکه معروف هستند
و در اسب دوانیها عقب نمانده و نباخته اند صاحبان مادیانها کابی سیصد لیره و چهار صد لیره میدهند
که اسب را با مادیان خودشان بجفتند کره هم که از نژاد اسب و مادیان نامی باشد خوب بفروش میرود
خیلی اسبها در ایران هستند که اگر در اینجا بدوانند ده بیست هزار تومان میتوان از آنها برد اما اینجا چنانچه
نوشته شد اسب بالاتر از سه سال را نمیگذارند با اسب دوانی بیاورند مثل اسب و مادیان و کره های دوک
در طویله و در ایلخیهای لار و مراغه ایران زیاد است در چهار پنج هزار ایلخی خودمان مگر کره و مادیان بهتر از
اینها دیده ایم اما در ایران این قیمت را ندارد مادیان و اسب اصیل که بهتر از آن نباشد منتها سیصد
چهار صد تومان قیمت داشته باشد اما قیمت اینجا گزاف است از باغچه رفتیم بگلخانه و گرمخانه دوک
خیلی بزرگ و عالی بود دالان طولانی و جاهای متعدد داشت همه از آهن و سقف و دیوار همه از بلور و زمین شبکه
آهن بود بجهت گرم کردن زمستان گلهای اعلی از انواع گلهای هند و ماداگاسکار و ینگی دنیا و گلهای تازه
دیگر در آنجا دیدیم که بعضی را بسقف کشیده بودند همه پر گل و باصفا بود وقت زیادی برای تماشا نداشتیم

از آنجا رفتیم بیک طرف که محل بخاری دائمی دوک است اطاقهای آن کوچکتر و راحت تر است همیشه در سالونهای
بزرگ نمیتوان زندگی کرد از آنجا دالانی بود طولانی که بعمارت بزرگ میرفت از آنجا عبور کرده پرده های نقاشی و
مبل و اسباب نفیس زیاد در آنجا دیدیم دم در عمارت بزرگ با دوک دست دادیم و مرخص شدیم برادر کوچکتر او
و پسر دوک که بالباس نظامی سوار بود همراه ما می آمدند برادر دوک میگفت سی سال قبل از این بقفقاز و تبریز و
ایران سفر کرده ام آمدیم تا بگار راه رسیدیم باز بهمان طور از پارک دوک گذشته و از شهر هم عبور کردیم
مردم بهمان طور باز ایستاده و هورا میکشیدند پیش نوشتیم که قدیم الایام در محل این شهر اردوی رومن بوده
است و اسم آنرا کاستوم میگفته اند یعنی اردو حالا چستر کرده اند پارک اینجا منظر خوبی بکوههای
(پی دگال) دارد که ولیعهدهای انگلیس را پرنس آنجا مینامند یعنی پرنس دگال کوههای پست با صفائی
بود خانه مسیو گلادستون موسوم به (هاواردن) باینجا نزدیک است با کالسکه اسبی یکساعت تا آنجا میتوان
رفت خلاصه سوار واگن راه آهن شده راندیم برای لیورپول باز از رودخانه بزرگی که اسم آن مرزی است
گذشتیم صبح که می آمدیم رودخانه آب زیاد داشت حالا اغلب جاها که صبح آب داشت گل پیدا بود معلوم شد که
جزر و مد دریا باینجا میرسد صبح دریا مد داشت آب اینجا زیاد بوده و حالا جزر کرده آب برگشته است در کنار رود
خانه شهری دیدیم موسوم به (رن کورن) که جزو لیورپول محسوب میشود در اینجا قلیاب میسازند کارخانه
زیاد دارد و از آنجا گذشته رسیدیم به لیورپول سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت پیاده شده راحت
کردیم طرف عصر زن و مرد زیادی دور نرده باغچه عمارت جمع شده ازدحام غریبی کرده بودند و هیچ طور نمیرفتند
معلوم شد ما را میخواهند ببینند بیرون آمدیم دم نرده قدری با آنها صحبت کردیم و با پیرمردها و پیرزنها
حرف زدیم خوشحال شدند زور آوردند بطوریکه نرده آهن را شکستند ما بطرف دیگر رفته آنجا هم قدری حرف
زدیم مردم نزدیک آمده دست ما را از لای نرده میگرفتند و میبوسیدند بعد از آنکه ما را تماشای کامل کردند
قدری توی باغچه گردش کرده آمدیم بالا شام خورده خوابیدیم از جمله معترضه نوشته میشود اشخاصیکه
در خانه لرد سالیزبوری بودند در روزیکه بآنجا رفته بودیم اسامی آنها از این قرار است (لرد
کرینبی) وزیر هند (لرد سسل) برادر لرد سالزبوری (دوچس د منچستر)
(مارکیس د هارتینگتن) که پسر (دوک دون شایر) است در دسته مسیو گلادستون بوده است
و موافق قاعده بایستی بعد از گلادستون این شخص صدراعظم بشود ولی در مسئله ایرلاند از مسیو گلاد
ستون جدا شده با شصت هفتاد نفر از لیبرالها در پارلمنت دسته دارد و از لرد سالزبوری همراهی میکنند
لبس انگلیس خیلی تعریف دارد اولاً همه مردمان بلند قد قوی هیکل و پرقوت هستند همه یک قد و باشکوه اغلب

مردمان معقول بقاعده در شهر و خارج پولیس میشوند مواجب انها هم زیاد است که دیگر کاری جز عمل انتظام و احتساب شهر ندارند لباس آنها ماهوت سرمهٔ خوب کلاه شبیه بکلاه خود پروس اما از ماهوت شنیل بجهته باران که تا نصف تنه انهارا میگیرد و وقتی باران نیست لوله کرده مثل قلتاق پهلوی خود می‌آویزند تسلط انها هم برعیت زیاد است در شهرهای انگلیس ساخلو و سرباز و قراولخانه نیست نظم با پلیس است و عدد انها هم زیاد نیست مثلاً در بیرمنگام پانصد هزار نفر جمعیت است سیصد نفر پلیس دارد و منظم است یکنفر پلیس جمعیت را مثل جوجه بغل میکند رو دنیا باید و نافذالحکم است روز دوشنبه شانزدهم امروز باید برویم به (منچستر) قبل از نوشتن تفصیل امروز اینفقرات را که معترضه است مینویسیم اسم خانه (دوک دِ وِستمنستر) (ایتون هال) است اسم برادر او (سنال بوچ) و اسم پسر او لرد آمکتر گورنور است اسم نوهٔ دوک که وارث اوست (لرد بلگریو) خلاصه صبح از خواب برخواستم در ساعت یازده بیابیست تماشای حوض کشتیها که ساخته و مخارج گزاف کرده اند برای حفظ کشتیها و سوار و پیاده کردن مسافر و مال التجاره و کشتیهائی که به ینگی دنیا میروند برویم سوار شده از شهر گذشتیم باز طرفین راه الی اسکله جمعیت مردم ایستاده هورا میکشیدند و دست میزدند باسکله رسیده سوار کشتی شدیم کشتی بخار بزرگی حاضر کرده بودند امین السلطان و عزیز السلطان و جمعی دیگر از ملتزمین ما هم در کشتی همراه بودند این رودخانه معروف بمرزی است آب زیادی ندارد اما چون متصل بدریا میشود و آبش تابع جزر و مد دریا است و در حقیقت شعبهٔ از دریا محسوب میشود کشتی که حرکت کرد بواسطهٔ طرف صبح که وقت آب دریا بود و دریا هم انقلابی داشت کشتی ما بنای حرکت را گذاشت بطوریکه نزدیک بود حالتها منقلب بشود در کشتی ما مردم متفرقه هم از زن و مرد زیاد بودند که برای تماشای ما آمده بودند یک کشتی کوچک بخاری هم بطور قراول از جلو کشتی ما حرکت میکرد چون موج از دریا می‌آمد کشتی ما آرام میرفت تا رسید بدهنهٔ دریا در اینجا یک قلعهٔ نظامی دیده شد که مثل جزیره اطرافش آب بود توپ بسیاری محض تشریفات ما از قلعه انداختند بعد بیک پلی رسیدیم پل را باز کردند گذشته وارد حوض شدیم حرکت کشتی آرام و ملایم شد در اینجا از این حوضها بسیار است و سر دکلهای کشتیها از توی حوضهای دیگر پیدا بود اما این حوض از سایر حوضها وسیعتر است و کشتیهای بزرگ زیاد که بطرف نیویورک ینگی دنیا میرود در اینجا دیدیم از جمله کشتی بسیار بزرگی بود که اتفاقاً دیروز از نیویورک رسیده بود کشتی ما را بکنار آن کشتی بردند نردبان گذاشتند از این کشتی بآن کشتی رفتیم این کشتی متعلق بکمپانی است رئیس کمپانی و کاپیتان کشتی حاضر بودند این کشتی حمل مال التجاره و مسافر میکند اسم رئیس کمپانیهای کشتی (جاردین) است اسم کاپیتان کشتی (ماک میکان) و اسم کشتی (اومبریا) است کاپیتان میگفت چهارصد و

Manchester

Duke de Westminster

Eaton Hall.

Jardine.

Mac Mickan.

Umbria

هشتاد و دو مرتبه دور محیط سفر کرده ام اسم کمپانی این کشتی ادم بریا مال اوست (کونارد) است اسم مخصوص کشتی
را در انجا دیدیم الکساندریا است که اسم سوم باسم زوجه نواب ولیعهد است تفصیل وضع این کشتی از این
قرار است طول پانصد و بیست پای انگلیسی عرض پنجاه و هشت پا ارتفاع بدنه کشتی چهل پا عدد کوره
های کشتی هفتاد و دو کوره ذغالی که در یک شبانه روز صرف میکنند سیصد و بیست تن انگلیسی عدد مسافرین
درجه اول کشتی ششصد و چهل نفر عدد مسافرین درجه دوم پنجاه نفر عدد مجموع مسافرین با درجه سیم یکهزار
و پانصد نفر عدد عمله کشتی دویست و هشتاد نفر قوت چرخ بخار کشتی معادل قوت پانزده هزار اسب است در
هر ساعتی هفت فرسخ یا بیست و دو میل و نیم انگلیسی راه میرود عدد چراغ الکتریسته کشتی یکهزار عدد قیمت
کشتی سیصد و سی هزار لیره قطر دودکش کشتی شصت پا این کشتی از لیورپول میرود به کوئینز تون
ایرلاند که تا انجا مسافت دویست و چهل میل است و از انجا میرود به نیویورک که دو هزار و هفتصد میل مسافت
است و شش روزه از لیورپول به نیویورک میرود این کشتی بسیار عظیم است و تالارهای بزرگ دارد مثلا
تالاری مخصوص غذاخوری دارد که سیصد نفر در سر یک میز غذا میخورند همچنین تالار مخصوص برای بال و کنسر
دارد و تالارهای سیگر برای سیگار کشیدن دارد و عمارت کشتی چهار مرتبه است و دالانهای طولانی دارد آدم که
نگاه میکند آخر دالان اگر کسی باشد نمیشناسد دکان دلاکی دارد و یک دلاکی داشت باریک و بلند قامت
با او فرمودیم که در این کشتی خوب مداخل میکنی عرض کرد اگر کشتی آرام باشد مردم میل باصلاح میکنند و خوب است
و اگر دریا و کشتی انقلابی داشته باشد مردم همه بدحال می افتند و من هم بیکار میمانم همه قسم اسباب
دلاکی داشت چراغ کشتی تمام الکتریک است و محض این است که آتش چراغ بکشتی اذیت نرساند رفتیم بجائی که ماشین
کشتی در انجا است از بالای پله نگاه کردم دیدم دویست پله آهنی باید پائین رفت خیلی هم گرم بود پائین نرفته
از همانجا تماشا کردم چرخ و اسباب ماشین این کشتی از حد توصیف بیرون است چرخ بسیار بزرگی دارد که کشتی را
حرکت میدهد خلاصه بعد از انکه همه کشتی را از عرشه تا مرتبه سفلای ان گشتیم رفتیم به یک تالارچه که میزی در
انجا گذاشته و همه قسم میوه جات روی میز چیده بودند که از کرسیت افریقا وغیره اورده بودند خربوزه
طالبی انناس چلیکبان که موز میگویند و بوضع خوشه است در اینجا ها بسیار است شبیه است
به بامیه اما قدری بزرگتر و زرد رنگ پوست انرا که میکنند مغز سفید رنگ نرمی دارد خوش مزه و معطر است
دیگر هلو و پرتقال و هشت قدری صرف شد بعد آمدیم بکشتی خودمان در حوض بقدر یک ربع ساعت
معطل شده چون کشتی دیگر میبایست بیاید منتظر او بودند کشتی آمد و رد شد بعد حرکت کرده قدری که رفتیم
رسیدیم به الکوز سدی است که در بعد از ظهر که موقع جزر دریا است و آب کم است می بندند که آب

Cunard
Alexandria
Queenstown.

لم نمیشود و در آنجا هم بقدر یک ربع معطل شدیم که این سد را باز کردند داخل محوطه کوچکی شدیم بعد پشت سد دیگر
را باز کردند که داخل رودخانه شدیم و کشتی ما آزاد شد باز که داخل رودخانه شد تکان شدید داشت اما نه بقدر صبح از
همانجا که صبح سوار شده بودیم از کشتی پیاده شده سوار کالسکه شده بجائیکه دو شب پیش برای صرف شام رفته بودیم رفتیم
میزی بود قریب چهل نفر فرنگی و ایرانی حضور داشتند سر میز نشسته نهار خوردیم بعد از نهار آمدیم باطاق مخصوص
که تلیفون داشت آدمهای که بواسطه تلیفون با هوتل حرف میزدند خلاصه سوار کالسکه شده بگار راه آهن آمدیم سوار
ترن شده بعد از چهل دقیقه بگار راه آهن منچستر رسیدیم مِر که بیگلربیگی منچستر است و به لیورپول هم باستقبال ما آمده
بود با جبه قرمز در گار حاضر بود سایر حکام جزء و رؤسای صاحب منصبان اطراف اینجا و کلانترها نیز همه بودند و معرفی
شدند بعد بکالسکه نشسته بطرف شهر راندیم جمعیت زیادی در گار و طرفین راه همه جا ایستاده بودند باران هم میآمد
ما چتر بسر گرفته بودیم مردم درست ما را ندیدند رسیدیم بهوتل دویل راه هم نزدیک بود این هوتل دویل را خود اهل
شهر ساخته اند یعنی زمینش از دولت است اما عمارتش بخرج رعیت ساخته شده یک ملیون (دو کرور) لیره خرج بنای
آن شده است سفر سابق که ما آمدیم هنوز شروع به بنای آن نکرده بودند هشت سال است تمام شده عمارت بسیار
عالی و دارای تالارهای بزرگ و مبل و پرده های ممتاز است دالانهای بسیار طولانی دارد که از اینطرف
در آنطرف آدم شناخته نمیشود منزل ما مرتبه اول است صد و پنجاه پله باید بالا رفت در سر هر پله یک مرتبه و یک
غلام گردش دارد و بعضی از ملتزمین ما را در هوتل دویل و بعضی دیگر را در هوتل ویکتوریا که آن هم نیز هوتلی
عالی و ممتاز است منزل داده اند منزل مخصوص ما در هوتل دویل معین بود رفتیم نشسته راحت نمودیم شام را در تالار
زیر همین عمارت بطور رسمی بخوریم اول شب لباس رسمی پوشیده رفتیم به تالار بسیار بزرگی یک میز طولانی برای ما معین
شده بود بعد ده میز دیگر هم خانه خانه وصل بمیز ما و در جلو ما بود قریب بچهار صد نفر در سر میز دعوت شده بودند
دست راست ما قاضی بزرگ لندن که در لندن مسکن دارد و بعضی از اوقات هم بشهرهای بزرگ دیگر میرود
از وضع عدالت قضاة مطلع شود و این ایام باینجا آمده است نشسته بود شخصی است بلند قامت و با بنیه و
هیکل دست چپ ما بیگلربیگی نشسته بود در اواخر شام بیگلربیگی برخاسته نطقی که در تهنیت ورود ما نوشته و حاضر
کرده بود برداشت و خواند ما هم جوابی دادیم بعد از دست چپ شخصی برخاسته نطقی کرد و بعد قاضی بزرگ
برخاسته نطقی کرد بعد یک شخص دیگر برخاسته نطق مفصلی کرد هر یک که میخواستند برخیزند نطق کنند از برای
سکات مردم اول یک جارچی برخاسته فریاد میکرد که فلان میخواهد نطق کند و شیپورچی که پشت سر ما ایستاده بود شیپور
میکشید خلاصه شام تمام شد آمدیم بالا راحت کردیم (روز سه شنبه هفدهم) امروز باید بتماشای کانال
جدیدی که در منچستر بنا کرده اند و میخواهند بواسطه این کانال این شهر را با شهر لیورپول وصل کنند برویم در این کانال

صد هزار تومان مزد عمله میدهند و مخارج گزافی خواهند کرد و این کانال هم مثل کانالی است که در سوئز مصر ساخته اند
بعد از نهار با امین السلطان و حاکم سوار کالسکه شده رفتیم باز در طرفین جاده همه جا آدم ایستاده بود و در انتهای
شهر رسیدیم بیک محوطه که چادر پوشش هندی بزرگی زده بودند وارد چادر شدیم جمعی از اعاظم شهر هم از زن و دختر
و مرد و در اینجا حاضر بودند نقشه این کانال را از گل ساخته و برجسته درست کرده بودند مهندسین و استادان
ساختن این کانال هم حضور داشتند مدتی وضع و نقشه کانال را بما نشان دادند بعد از تماشا آمدیم بکالسکه
راه آهن که حاضر شده بود ما با امین السلطان و جمعی از صاحبمنصبان فرنگی و ملتزمین رکاب خودمان سوار ترن
شده راندیم این خط راه اهن برای همین کانال ساخته شده و موقتی است که برای بردن خاک و سنگ بنا کرده اند
و از قراریکه میگفتند قریب به پانصد میل راه اهن موقتی ساخته اند چون راه محکم نبود ترن مثل اینکه پیاده تند
برود حرکت میکرد عرض این کانال بیست و پنج ذرع و عمقش هشت ذرع است حوضها برای کشتی میسازند از
قراریکه معلوم میشود همه منظورشان اینست که این شهر هم مثل لیورپول بندر بشود و پنبه که از ینگی دنیا می آورند
میخواهند مستقیما با کشتی باینجا آمده دیگر به لیورپول نرود و از آنجا با راه آهن بیاید در این کانال هشت هزار نفر عمله کار
میکنند و بعضی ماشین ها هم از برای تحصیل کار ساخته منجمله یک ماشین ساخته اند شبیه بماشین کالسکه راه آهن و در
آنجا بعضی اسباب ها تعبیه کرده اند که بواسطه عمله کار میکنند زنجیرها و میلهای بلند دارد و یک دلو بزرگی بسر
یک میل بلند نصب کرده اند خاک کننده که در کانال حاضر است و باید برداشته شود این دلو از بالا بپایین
آمده با کمال قوت مثل توپهای جنگی سر را زمین میگذارد و با قوت بلند میکند و خاک در آن پر میشود بعد که
بالا رفت با کشتی که از روی خط اهن است و با اسب بسته اند نزدیک دلو آورده اند با یک حرکت سیم ته این باز میشود
و قریب به بیست خروار خاک بمیان بارکش میریزد و هر مرتبه که خاک ریخت بارکش پر میشود میبرند وصل
بسایر کالسکه ها می کنند که یک مرتبه بشمند فرستاده بجاهای گود زمین میریزند و پستیها را بلند و هموار کرده قابل
زراعت مینمایند و همچنین این ماشین و اسباب را بوضع دیگر ساخته اند که از این دلوها متعدد دارد و پی در پی
پر میکنند و از وسط کانال بخارج کانال میریزند بعد از گردش رسیدیم به استاسیون ایرلام از اینجا
خط را عوض کرده ترن از خط موقتی بخط معمولی و اصلی افتاده و تند حرکت کرد رسیدیم باستاسیون منچستر سوار
کالسکه شده آمدیم بمنزل حاکم حاکم هم همراه ما بود قدری استراحت کرده عصر سوار کالسکه شده رفتیم بحمام باز
مردم بهمان حالت اجتماع طرفین راه ایستاده بودند خصوصا در حمام جمعیت زیاد بود وارد حمام شدیم سر حمام
مثل یک اطاق بزرگ خوبی است حوض و فواره دارد و بعد داخل گرمخانه شدیم اطاق اول قدری سرد
بود بعد باطاق دیگر که گرمتر بود رفته استحمام کرده از حمام بیرون آمده سوار کالسکه شدیم آنقدر جمعیت

اینطور زمکین میکند از بعضی جاها گذشتیم که شبیه به ییلاق لار طهران بود و گاهی داشته ... میشد شبیه
بلواسان طهران و بعضی جاهای دیگر شبیه بود بدونا و کجور و ییلاقات حدود مازندران ... هوا خیلی سرد
بود یعنی حالا که اواخر سرطان است مثل ماه قوس طهران بود رسیدیم ببعضی کارخانجات ... تا معادن که
بجهته عملجات بنا کرده اند و دیدیم که سواد انها مثل شهری بنظر می آمد و دودکشهای ... است
از دور مثل جنگلی بود و از بالای اغلب دودکشها آتش زیادی زبانه میکشید خیلی تماشا داشت و دود زیادی
صحرا را گرفته بود بقدر یک ساعت از کارخانجات میگذشتیم دو محل معتبر که مجمع کارخانجات زیاد دو مثل شهری
بود یکی (ویشاو) و یکی دیگر (کوتبریج) بود اغلب این کارخانجات کارخانه آهنگری و کوره های آهن
آب کنی بود و در اینجا معدن زغال سنگ و در شش هفت فرسنگی معدن آهن هم هست که از معادن آهن باینجا
آورده آب میکنند حتی از اسپانیول سنگ آهن باینجا آورده آب میکنند و فولاد و خط راه آهن و اسباب
دیگر میسازند خطوط راه آهن اینجا زیاد بود و دود و الکیفهای زیاد دیده میشد که از زغال و سنگ آهن
پر بود در یک بادی دیگر هم ترن بخار ایستاد که موسوم به (استرلینگ) بود و پنج دقیقه
ایستادیم ... کردیم و معلوم شد که مدتی است داخل خاک اکس شده ایم راندیم از (گلاسکو) که
شهر معتبری از مملکت اکس است گذشتیم یعنی اصل شهر را ندیدیم از محاذی آن عبور کردیم و سمت
چپ ما ماند رسیدیم بیک استاسیونی که اسمش (درمین) است در اینجا صاحبخانه که مهمان او هستیم و ...
بود اسمش (دوک ده مانتروز) است جوان بلند قامت خوشروی خوبی است حاکم یک قسمتی از
اکس است سوار و نوکر ابواجمعی هم دارد لباس نظامی پوشیده بود سال قبل هم با زوجه اش بهند وستان
سفر کرده است با او و امین السلطان سوار کالسکه شده راندیم برای قصر (بوکانان) وارد
شدیم این قصر از دور که بنظر ما رسید یک قصر سنگی است که بعضی میلهای مخروطی در اطرافش دارد و سیاه رنگ
است و در یک پارکی واقع است که درختهای بزرگ تک تک و گلکاری مختصری دارد و زمینش همه سبز و خرم
است دم در قصر زوجه دوک که زنی بلند بالا و خوش صورت و خوش صحبت است ایستاده بود و بالیستی چهل
و دو سال داشته باشد اما خود دوک بیشتر از سی و هفت سال ندارد آمد بما دست داده تعارف کرد ایامی
که ما در لندن بودیم زوجه دوک هم در لندن مهمان بوده است اما شوهرش در همین جاها بوده بلندن نیامده
بود یک زن حراف سرخ و سفیدی هم با زوجه دوک ایستاده بود معلوم شد خواهر همین دوک است و
شوهری از نجبای اکس دارد شوهرش را هم در همین جا دیدیم لباس اکسی پوشیده است لباس اکسی خالی از
تماشا نیست شلواری دارد مثل زیر جامه و لباس روی زیر جامه آویزان است و یک جوراب بلندی میپوشند

Wishaw.
Coatbridge.

Glasgow.

Drymen. Duc de Montrose.
Buchanan.

از بالای زانو می‌بندند زوجهٔ حاکم گلاسگو هم که زن مسنه ایست و چشمهای سیاه کوچک و صدای نازکی دارد
حضور داشت خلاصه وارد قصر شدیم این قصر از مال اجداد همین دوک است اما قصر قدیمی آنها که از پیش ساخته
بودند آتش گرفته سوخته است و این قصر را سی سال است بنا کرده‌اند ولی بهمان وضع ابنیه و عمارات قدیمه است
و خیلی بوضع بناهای حالا ندارد بعضی اطاقهای بزرگ با بعضی ستونها و آرایش بنائی ندارد اطاقهایش همه کوچک و
سه مرتبه است اطاق سفره خانه‌اش هم چندان بزرگ نیست اما مبلهای لطیف قشنگ از بعضی قلاب دوزیها
هند و اسبابهای چینی و اشیاء نفیسه قدیمه مشرقی دارد معلوم است که دوک میلی باین قبیل چیزها دارد و تفنگهایش
را در قفسه چیده و بعضی حیوانات که در اکس یافت میشود از قبیل انواع مرغابیها و غیره مرده آنها را ساخته و در
دالانها چیده‌اند و بعضی پوست حیوانات را آش کرده و در اطاقها و دالانها انداخته‌اند از جمله در همین
اطاق یک پارچه بوضع قالی انداخته‌اند که وسطش پوست یک سگ خرمائی رنگ است و اطرافش پوست
بیست عدد گربه است که همه را آش کرده و بهم دوخته یک تخته فرش ساخته‌اند زوجهٔ دوک ما را آورده اطاق
خواب و نشیمن ما را نمود و رفت بعد از ساعتی ما پائین آمده قدری در پارک گردش کردیم خرگوش زیادی از جلو
ما بیرون می‌آمد مادر با بچهایش و تا دوتا و سه تا سه تا میدویدند دوک میگفت این خرگوشها که در اینجا هستند
در زمستان آنها را شکار میکنند قرقاول هم از قراری که میگفت دارد از چمنها و علفها پهلن ها هم معلوم بود که باید
قرقاول داشته باشد اینجا در زمستانها قرقاول و خرگوش را شکار میکنند بعد از گردش آمدیم باطاق شام
را با دوک باید بخوریم لباس نیم رسمی پوشیدیم رفتیم سر شام دوک و زوجه و خواهر دوک و زوجهٔ حاکم گلاسگو
و امین السلطان و عزیز السلطان و ناظم الدوله و سایر ملتزمین ما با لباس نیم رسمی حضور داشتند دوازده نفر
هم سر میز مخصوص ما شام خوردند در سر شام یکدسته ساز زده و مطرب انگلیسی که سازشان شبیه بساز اکراد ما
است و بهمان آهنگ هم میزنند مثل چهاردولی و مکری و قوچانی وارد اطاق شده قدری دور میز زدند تفاوتی
که وضع ساز اینجا با اکراد ایران دارد این است که در زیر سورناهای اینجا یک چیزی بشکل بادکنک است
یعنی مثل نی انبان چیزی دارد و سورناهای ایرانی انبان ندارد این ساز قدیم اینجاست یا باید اینجا از
ایران آورده باشند یا ایرانیها از اینجا برده باشند لباس خوبی هم که بهمان وضع لباس اکراد بود پوشیده بودند
بعد از شام قدری هم در حجرهٔ اطاق نشسته این مطربها در بیرون قصر تخته زمین گذاشته در روی تخته رقصیدند
بعد پائین رفته قدری رقص شمشیر کردند باین معنی که شمشیر غلافش را چپ و راست گذاشته در بین اینها میرقصیدند
مردم زیادی هم برای تماشا جمع شده بودند بعد آمدیم باطاق راحت کردیم

روز پنجشنبه نوزدهم

امروز باید در ساعت نه بتماشای دریاچه برویم در ساعت معین کالسکه حاضر بود من و دوک و سر رونلد لف

در یک کالسکه نشسته و بعضی از نوکرها هم بکالسکه های دیگر سوار شده بطرف دریاچه رفتیم در وسط راه یک
کارخانه کوچکی دیدیم که چوب زیادی در آنجا ریخته بودند پرسیدیم چه کارخانه ایست گفتند کارخانه سرکه سازی است
که از چوب بلوط سرکه میگیرند تعجب کردیم در ایران سرکه را از انگور میگیرند و اینجا از چوب در منزل سرکه را خواستیم دیدیم
خوش طعم و خوب است بعد رسیدیم باسکله سوار کشتی شدیم کشتی کوچک بخاری است جای پانزده نفر دارد این
دریاچه بطول افتاده و مارپیچ در بین کوه واقع شده است عرض کمی دارد جزیره های کوچک و بزرگ پر جنگل دارد
قدری دور این جزیره ها گردش کردیم آب دریاچه شیرین است سه چهار ذرع عمق دارد شش فرسنگ طول
دارد و کمتر از نیم فرسنگ عرض از اسکله دیگر بیرون آمده سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم چون باید بخار را در گلاسکو
بخوریم و ... ساعت دوازده سوار کالسکه شده بگار آمدیم بسترن بخار نشسته قدری که ترن رفت بعد خط را عوض کرده
بسمت گلاسکو رفت صحرای با صفا و پر گل و تپه های سبز قشنگ در راه دیدیم تا از دور یک شهر گلاسکو شدیم یک
... سیاه رنگ مهیبی دارد و چند عراده توپ نیز و یک قلعه گذاشته بودند محض تشریفات در ورود ما ...
از آنجا که گذشتیم راه آهن بزیر شهر رسید چراغ کالسکه را هم روشن کرده بودند از این سوراخها یک دو سه
دقیقه طول میکشید تا کالسکه میگذشت تاریک بود مثل شب بعد از گذشتن از چند سوراخ از این قسم سوراخها وارد گار
شدیم گار راه آهن بزرگ خوبی داشت حاکم و کدخدایان شهر با خرقه های قاقم ایستاده بودند اعیان شهر و یک
دسته سرباز با یک دسته سوار و موزیکانچی هم بودند ما با حاکم شهر و امین السلطان سوار کالسکه شده بطرف
عمارت حکومت راندیم جمعیت این شهر یک کرور است که صد هزار نفر آنها ایرلاندی واز قدیم باینجا آمده کار
و عمل میکنند جمعیت زیادی از مرد و زن اطراف معبر ایستاده بود شهر عالی خوبی است ابنیه مثل منچستر و لیورپول
مثل بعضی کوچه های لندن است وضع شهرهای فرنگستان همه شبیه بیکدیگر است فرقی ندارد اگر چشم یک نفر
را در منچستر ببندند و باینجا آورده باز کنند تصور نمیکند که بشهر دیگر رفته خیال میکند همان منچستر را
می بیند فرقیکه این شهر دارد اینست که پست و بلند و دره و تپه است والا همان عمارات عالیه همان دکاکین
دیده میشود رفتیم تا رسیدیم بهوتل دویل که تازه ساخته اند و یک میدان گلکاری قشنگ در جلو دارد جلو عمارت
هوتل دویل خیلی عالی است حجاری معتبری در سر در دارد وارد عمارت شدیم عمارت بسیار عالی ممتازیست
تمام پله ها و ستونها و سقف و زمین از مرمر است این مرمرها را بعد از آنکه تراشیده اند رنگ برنگ شده خیلی قشنگ
است زمینها بعضی مرمر یکدست و بعضی خاتمکاریهای درشت از مرمر است این عمارت را شش سال است
شروع بساختن کرده و قریب چهار کرور خرج آن شده است اهل شهر خودشان این بنا را ساخته اند که حاکم
نشین باشد زمین آن فقط از دولت بآنها کمک داده شده است تالارهای اینجا هنوز تمام است

بعضی گچ بریها باقی دارد قدری در اطاق اول نشستیم بعد برخاسته باطاق دیگر رفتیم جمعی از اعاظم شهر
ایستاده انتظار ورود ما را داشتند بعد از ورود ما خطبه حاضر کرده بودند ایستادیم خطبه را خواندند ما هم جواب
دادیم کسیکه خطبه را میخواند موی عاریه بر سر داشت بعد از اتمام سؤال و جواب خطبه در عمارت گردش کردیم
در و دالانهای این عمارت و زمین و سقف و دیوار تمام کاشی کاری کرده اند و لعابی که بکاشی زده اند لعاب چینی
است که در حقیقت یک پارچه چینی است خیلی خوشنما و مطبوع است بعد آمدیم پائین سوار کالسکه شده به بورس
رفتیم بازار مردم همه جا اجتماع و ازدحام داشتند وارد بورس شدیم عمارت بزرگی است ستونهای زیاد دارد جمعیت
زیادی از صرافها و حضرات بانکها و تجار در اینجا جمع بودند برای عبور ما کوچه داده بودند از میان آن جمعیت تا آخر تالار
رفته بیاد کار بورس چیزی در آن کتابی که اینجا بود نوشتیم بعد از اینجا بیرون آمده سوار کالسکه شده به هوتل و
ویل قدیم شهر که در اینجا نهار حاضر کرده بودند رفتیم اوّل بیک اطاقی که برای راحت ما معین شده و در مرتبه
سوم عمارت واقع بود و تمام سقف و در و دیوارش را از پارچه های رنگارنگ فرین کرده بودند وارد شده
قدری نشستیم بعد حاکم آمد ما را بیک تالار بزرگی که در و دیوارش را تمام پرده های نقاشی کهنه ممتاز نصب کرده
بودند برد تماشا کردیم اغلب این پرده ها کوچک بود و بعضی پرده ها را هم روی چوب ساخته بعد قاب کرده بدیوار
نصب نموده بودند بعد از تماشا به تالار دیگر که اینجا هم صورت زیاد داشت و میز نهار اینجا بود رفتیم میز بزرگی
ترتیب داده بودند قریب دویست نفر سر نهار بودند نهار صرف شد حاکم در سر نهار خطبه خواند جوابی دادیم
بعد برخاسته بهمان تالار اول رفته باز تماشا کردیم و قونسلهای خارجه که در اینجا اقامت دارند حاضر شده
بودند که بحضور ما معرفی شوند سوای قونسل ینگی دنیا و فرانسه که از اهل مملکت خودشان بودند سایرین
همه از اهل گلاسکو بودند که هر یک از طرف دولتی بقونسلگری و اقامت اینجا منصوب شده بودند بعد
باطاق اول آمده چند دقیقه استراحت کردیم بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کارخانه کشتی
سازی که مال طامسون است یعنی مالک کارخانه یک کمپانی هستند و رئیس طامسون است راندیم از کوچه
طولانی پر جمعیت که طرفین عمارات عالی داشت گذشته داخل پارک شهر شدیم عمارات در بلندی واقع است
و زمین پارک وضعا پست و بلند است بعضی تپه هاست که تا پائین سبز است و بالای آن عمارت مرتفع
خیلی خوب ساخته اند از یک طرف روی بلندی عمارت اکسپوزیسیون است که دو سال قبل ساخته اند و حالا
اطراف آنرا خراب کرده گنبد وسط و بناهای بلند آن هنوز باقی هست و از طرف دیگر در روی تپه عمارت
خیلی عالی است که برج بلندی هم از وسط آن سر باسمان کشیده و در نهایت قشنگی است خیابانهای پارک
سر بالا و سرازیر میرود در اطراف خیابانها و توی سبزها جمعیت زیادی از مرد و زن و بچه راه میرفتند و تفرج

میکروند خیلی صفا داشت الحق از تعریف و توصیف خارج است همینطور رانده تا بکار راه آهن رسیدیم
سوار ترن بخار شده یک ربع ساعت طی مسافت کردیم تا بکارخانه کشتی سازی رسیدیم طامسون رئیس
کارخانه که مردی خوش بنیه و سرخ رو است حاضر بود ما را ابتدا باطاق خود برد در این اطاق نمونه کشتیهائیکه
در این مدت در کارخانه خود ساخته باندازه یک ذرع و دو ذرع و کوچکتر درست کرده گذاشته است و این نمونه
کوچک را بطوری خوب ساخته که هیچ چیز از کشتیهای بزرگ را ترک نکرده اند بکمال تعریف را دارد بعد از
ملاحظهٔ نمونه ها رفتیم بتماشای کارخانه و کشتی بزرگ که تازه ساخته اند قدری پیاده راه رفته به تنه کشتی رسیدیم این
کشتی در نهایت بلندی و عظمت و طوری تعبیه کرده اند که با این بزرگی و بلندی هر وقت بخواهند برودخانه بیندازند
در مدت چند ثانیه وارد رودخانه میشود و سببش اینست که از یکطرف زیر کشتی را بلند ساخته اند و از طرف دیگر که
رو برودخانه است سرازیر است بطوریکه هر وقت بخواهند برودخانه بیندازند زود داخل میشود و این کارخانه
کنار رودخانهٔ (کلید) واقع است چون این کشتی از سطح زمین خیلی بلند است بجهته رفتن عمله جات بتوی کشتی
از روی زمین از تخته پله مانند چیزی ساخته اند تا بالای کشتی بسهولت میتوان رفت ما رفتیم که توی کشتی را درست
ملاحظه و تماشا کنیم خیلی راه تا بالا بود در حقیقت کشتی خیلی عظیمی است و بهمه جهته شبیه آن کشتی است که در لیورپول
دیدم که مسافرت بامریکا میکرد (دوک دومنطروز) که میزبان ماست و امشب را منزل او هستیم با زوجه و
خواهرش و لرد و دیگران حضور داشتند این کشتی اسکلت قریب الاتمام است یعنی تا یک هفته دیگر کارهای
خشکی آن تمام میشود و برودخانه می اندازند سه هفته هم در رودخانه کار دارد که آن وقت حرکت خواهد کرد
قدری در بالای کشتی گردش و تماشا کرده پائین آمدیم و از همانجا سوار کالسکه شده براه آهن رفتیم در ترن حرکت
کرده طرفین راه سبز و باصفا و پر جنگل و خوب بود دره و تپه زیاد داشت از همه جا بکمال سرعت گذشته وارد
گار منزل شدیم کالسکه حاضر بود با دوک دومنطروز و امین السلطان سوار شده بمنزل آمدیم شام را
در ساعت نه بعد از ظهر تنها در اطاق مخصوص خودمان خوردیم بعد از شام صاحبخانه یکنفر حقه باز در اطاقی
حاضر کرده و بعضی زنها و مردهای محترم را هم دعوت نموده بود ما هم بآن مجلس رفتیم حقه باز که شخص انگلیسی
بلند قامتی است و سبیلهای بلندی دارد بعضی اعمال غریبه کرد من جمله از زیر یک دستمال که روی دست
خود انداخته بود و گاهی نشان میداد که زیر آن چیزی نیست غفلةً ظرف آب و آتش بیرون می آورد
که بکمال تعجب را داشت میرزا نظام مهندس الممالک حاضر بود چند مهره با یک جعبه باو داد که مهره ها را
بترتیب مخصوصی خودش در جعبه بگذارد و بعد حقه باز بگوید که چه طور گذاشته است میرزا نظام در عوض اینکه
مهره ها را در جعبه بگذارد و توی دست خود نگاهداشت و جعبه خالی را باو داد حقه باز مدتی تقریر کرد که مهره ها را

شکوفه چیده است بعد که حقه را باز کرد دید مهره ها آنجا نیست مهندس الممالک در حضور مردم دست خود را باز
کرد و گفت مهره در دست من است مرد حقه باز خیلی خفیف شد و مردم خنده زیادی کردند بعد بعضی بازیها
دیگر کرد کاردی با شکم خود فرو برد و از پشت سرش بیرون آورد و بعد از اتمام بازی ما را دعوت بسوپه
کردند چون ما امروز خیلی خسته شده بودیم و میخواستیم بخوابیم از سوپه عذر خواستیم سایر مدعوین رفتند و ما باطاق
خودمان رفته استراحت کردیم وقتی از کارخانه طامسون بمنزل می آمدیم راه آهن از نزدیک (کلید)
گذشت که کارخانه کشتی سازی هم چنانکه نوشتیم در کنار همین رودخانه است راه آهن زیاد بود که از دو طرف
متصل میگذشت و کشتی بخار و قایقهای بسیار هم در روی کلید آمد و رفت میکردند منظر بسیار خوشی داشت

Clyde

روز جمعه بیستم ذی القعده امروز باید برویم (بالاتر) بالاتر اسم مکانیست نه اینکه
مقصود این باشد که بالاتر برویم اگرچه از اتفاق اسم این مکان با لفظ بالاتر فارسی مطابق است و بالاتر هم
هست یعنی باید بالاتر برویم تا به بالاتر برسیم ساعت یازده که وقت رفتن بود سوار کالسکه شده راندیم برای
گار لرد و بیکر بیگی گلاسگو از کار مرخص شدند و ما سوار ترن بخار شده راندیم از همانطرف که با راه آهن آمده
بودیم مراجعت [illegible] رفتیم تا بگار (استرلینگ) رسیدیم که وقت آمدن از اینجا گذشتیم از اینجا
خط راه را عوض کرده رو بشمال رفتیم در اینجا زنهای خوشگل زیاد دیدیم که بعضی هم شباهت بترکمان داشتند
صحرا خیلی باصفا بود و تپه های مرتفع و پست و بلند پیدا و دیده میشد اما کوه بلند در اینجا ها نیست بعضی تپه های سنگی
دیدیم که تا اینجا ها ندیده بودیم همه سبز و خرم بود همه جا یا چمن و مرتع بود یا حاصل زراعت زراعت اینجا
هنوز نرسیده خیلی سرد و سیراب مثل هوای ییلاقات لار طهران است و اوایل سنبله وقت درو حاصل
اینجا خواهد بود در مراتع گاو و گوساله و گوسفند و مادیان و کره زیاد دیده میشد درخت هم در صحراها تک تک
دیده میشد از دهات کوچک قشنگ میگذشتیم که در دره ها و دامنه تپه ها واقع بود و در دور و حوالی آنها
دسته دسته درخت و آبها و چشمه ها و رودخانه های کوچک که از روی سنگ جاری بود دیده میشد
اما آب آنها صاف و سفید نبود بارنگ بود و از تونلهای کوتاه و طولانی و از تنگه ها که سنگ را شکافته و مثل
دالان و کوچه راه آهن ساخته بودند میگذشتیم تا رسیدیم به (پرت) یک ربع ساعت در اینجا توقف
شد حاکم شهر و اجزاء مجلس بلدیه در گار حاضر بودند نسبت بآنها التفات کردیم افسوس میخوردند از اینکه زود
خبر نشدیم که ترن پادشاه در اینجا خواهد ایستاد تا خطابه تهنیتی حاضر کنیم در اینجا ناهاری برای ما حاضر
کرده بودند که در واگن بیاورند وقت حرکت بخوریم جمعیت زیادی هم جمع بودند از قراریکه گفتند این شهر
در سیصد چهارصد سال قبل پایتخت اسکاتلند بوده شهر معتبریست بناهای قدیم دارد و از صناعت

Ballater

شهر سؤال کردیم گفتند کارخانه صباغی و کتان بافی دارد ولی در این صفحات بیشتر کار زراعت و فلاحت
و پرورش اغنام و احشام اشتغال دارند این مسئله را هم باید بنویسیم که کلیة در انگلیس و بخصوص در این صفحات
چمن و مرتع بیشتر از مزرع است اگرچه زراعت هم زیاد است اما ثلث قوت سالیانه خودشان را نمیتوانند
عمل بیاورند غله زیادی از روسیه و امریکا و استرالی و هندوستان باینجا میاورند از اینجا هم گذشته در جائیکه
محاذی منظره بود قدری از دریا پیدا شد و کشتیها را دیدیم منظره همانجائیست که دوک منیر بانه دلینب
مادوک دوالی اینجاست از اینجا هم گذشته در مقابل (استونهاون) بدریا خیلی نزدیک
شدیم که در سر صد قدمی دریا پیدا بود و مدتی از حوالی دریا میرفتیم سبزه و زراعت این زراعت سیر دید تا
بدریا متصل میشود تپه ها و کوههای سنگی هست که بدریا منتهی میکرد و سواحل دریا اغلب سنگست بعضی
از جاها آب دریا خلیج مانند بدره های سنگی افتاده و داخل زمین شده است و این آبها و میان کوه و سبزه
صفای غریبی دارد همینطور راندیم تا رسیدیم به (ابردین) که از شهرهای معتبر اسکاتلند است نزدیک
دریا و در کنار رودخانه (دی) واقع است شهر با صفائی است در کنار رود یا منارها و کلیساها و بناهای رفیع
زیاد دارد و اغلب را از سنگ سخت بنا کرده اند منظره خوبی بدریا دارد کشتیهای کوچک زیاد از شهر اینجا
از دور دیدیم اما نفهمیدیم اینها برای چیست کشتی ماهی گیری است یا جهة کار دیگر است خلاصه تا اینجا ایستادیم
تختی با پله که ماهوت سرخ روی آن انداخته بودند آورده متصل ترن کردند بیگلربیگی و اجزاء بلدیه شهر
ابردین با لباسهای فاخر و ماهوت قرمز معمول خودشان حاضر بودند ما هم از واگن بیرون آمده روی
تخت ایستادیم جمعیت زیادی هم از زن و مرد بودند بیگلربیگی خطابه حاضر کرده بود اجازه خواسته داده
کلاهش سفر قرائت کرد ما هم جوابی دادیم ناصرالملک ترجمه نمود مردم هورا کشیدند فوراً ترن برگشت که
بخط دیگر افتاده رو به بالاتر برویم بالاتر در اواسط خاک اسکاتلند واقع است از دریا دور است صحرا تقریبا
بهمان طورهاست که نوشتیم دره و تپه خاکی و سنگی زیاد است درخت کمتر دیده میشود مگر تک تک یا در حوالی
دهات درخت سرو و کاج در اینجا بیشتر است اما صحرا صفائی پیدا کرد که از حد تعریف خارج است گلهائی
زیاد دیدیم که صحرا و تپه ها را رنگین کرده و تازه وقت شکفتن آنهاست گلهای سرخ زرد زیاد که هنوز
غنچه بود و گلهای زرد و بنفش و آبی گوناگون و رنگارنگ صحرا را گرفته بود مثل گلستان ارم شده بود هوا هم صفا
از این بهتر نمیشود قدری که رفتیم باستاسیون موسوم به (دسایت) رسیده قدری ایستادیم از
اینجا به بعد صحرا خیلی با صفاتر شد و دهات بسیار قشنگ در راه دیدیم همینطور راندیم تا بالار رسیدیم در کار
پسر نواب ولیعهد (پرنس البرت ویکتور) با لباس انگلیسی حاضر بود سر رو باهی که اندرونیکی

Stonehaven
Aberdeen
Dee

بود جلو و دامن آویخته بود و کلاه کوچکی در سر داشت چنانکه معمول این لباس است سردوباره را مثل شالهای
قدیم که در ایران می بستند و شال را سالانه میکردند پرنس هم سردوباره را سالانه کرده روی دامنش انداخته بود یعنی
رسم لباس اکسی همین است که سر حیوانات را مثل شال سالانه بکمر می بندند و می آویزند) خلاصه با پرنس دست
داده تعارف کردیم تکنری هم که امشب در خانه او خواهیم بود حاضر بود او هم رخت اکسی پوشیده بود یکی از
متمولین اسکاتلند است ملک و مال زیاد دارد پیرمردی زنده دل است با او و پرنس پسر نواب ولیعهد
بکالسکه نشسته راندیم بجائیکه خارج از عمارت و منزل است رسیدیم بمیدانگاه وسیعی که چمن زار بود و چادر کوچکی در
آنجا زده میوه و شیرینی حاضر کرده بودند جای باصفائی بود از اطراف درختها و تپه های سبز و خرم دیده
میشد مرد و زن بسیار که اکثر زنها هم بسیار خوشگل بودند در این چمن جمع شده بودند یک دختری دیدم گیسوهای
پریشان داشت که از پشت و دوشش آویخته و مثل گلابتون زرد رنگ و براق بود خیلی تعریف داشت
زنهای خوشگل موسیاه و موخرمائی هم خیلی بودند تختی از تخته ساخته چند نفر از مردها روی آن رقص اکسی کردند
تماشا داشت یک بازی دیگر خواستند بکنند که تماشا کنیم ساقه درخت سرو بزرگی بود که پهلوانها میبایستی
بلند کرده طوری بیندازند که در هوا یک چرخ خورده بعد بزمین بیفتد پهلوانها آمده ساقه درخت را بلند کرده
انداختند هر چند کردند نشد چرخ بخورد و راست بزمین افتاد آخر اره آورده از سر آن بریدند که کوتاه
بشود و بیندازند بلکه چرخ بخورد بریدند و انداختند باز نشد مکرر انداختند باز نشد ما هم دیگر نمانده آمدیم
بمنزل که خانه تکنری است چندان خانه بزرگی نیست اما از سنگ سخت ساخته اند داخل را خیال کردیم
از تخته ساخته اند بعد معلوم شد کاغذ چسبانیده اند که مثل تخته جلا دارد مبل و اسباب زیاد هم ندارد در
اطاقها اغلب از سر شکارها و پوست شکارهائیست که در اینجا صید کرده اند پوست بر و شکار و مرغهای خشک
کرده و اشکال مرغ و شکار خیلی بود دو پرده نقاشی در راه پله دیدیم که خیلی تعریف داشت در پایین هم در میان
قفسه از مرغهای اینجا ساخته و «امپالیه» کرده (یعنی میان انها را کاه چسبانیده اند) و گذاشته اند
یکی از انها «گروس» است که مرغیست بقرقاول شباهت دارد یعنی ماده آن شبیه بقرقاول
است اما نرش بال بنفش سیاه رنگی دارد بدن این حیوان هم بنفش رنگ و بعضی جاها سیاه رنگ است پاهای
کوتاه پردار و دم کوتاه دو شعبه مثل شاخ دارد یکنوع مرغ دیگر هم دیدیم شبیه بکبک چیل ایران یکی دیگر دیدیم
سفید از کبک کشیده تر و سرش کوچکتر که در کوههای اینجا یافت میشود خیلی قشنگ مرغیست انواع و
اقسام دیگر هم بود یک دانه از مرغ گروس را زده بودند و در سر شام آورده بودند خوردیم ولی حالا فصل
شکار این مرغ نیست قدغن است این را هم برای ما مخصوصاً زده بودند و گفتند هر کس در اینوقت یکی از

grouse. Empaillée

این مرغ را شکار کند بیست لیره جریمه باید بدهد گوشت این مرغ از انواع مرغهائی که تا بحال خورده ایم لذیذتر بود و تا بحال هیچ گوشتی نخورده بودیم خلاصه آمدیم باطاق خودمان قدری راحت کردیم رفتیم سر شام زوجه مکنزی دست چپ ما نشسته بود زن سنه الیست دو دختر و عروس او هم سر میز بودند داماد او که سرهنگ است و پسر ما لیس هم که صاحب منصب هستند حاضر بودند شام خوردیم در سر شام خیلی صحبت کردیم خوش گذشت در یکی از اطاقهای اینخانه بدیوار مرغهای کشته کشیده اند گفتند کار یکی از نقاشهائیست که حالا زنده است بطوری کشیده است که برجسته بنظر می آید و شخص خیال میکند که مرغ و قرقاول است شکار کرده و تازه آویخته اند در جلو عمارت چادر هندی بزرگی زده بودند شب در اینجا بال خواهند داد و بعد از شام باطاق خودمان آمده قدری توقف کرده بعد آمدیم پائین دست زوجه مکنزی را گرفته رفتیم بمجلس بال (رقص) پله از تخته ساخته ماهوت قرمزی روی آن انداخته بودند از پله ها رفتیم پائین در چادر چراغ زیاد بود و پنج دیرک و هشت بهره دیرک چهلچراغهای آویخته بودند بقدر پانصد نفر خانم و دختر و صاحب منصب وغیره باید باهم برقصند زن فرنگی اینجا ارگ میزد کمانچه زنها هم دور او نشسته بودند دو دسته بودند ساز اکسی میزدند گاهی این دسته و گاهی آن دسته میزدند تخت ساخته روی آن صندلی برای ما گذاشته بودند اما ما ننشستیم گردش میکردیم زمین چادر را برای رقص تخته فرش کرده بودند حکم رقص شده خانمها و کنیزها که از خارج و دهات آمده بودند همه با هم بنای رقص گذاشتند خود مکنزی هم با لباس اکسی نو به لبته پسر نواب ولیعهد هم با همان لباس با خانمها شروع برقص کردند رقص اکسی شبیه برقص دهاتیهای ایران است یکدست بکمر میگذارند و با دست دیگر بشکن میزنند و میجهند و پاها را حرکت میدهند بزمین میزنند بعد دور دیگر رقصیدند دخترها و زنها و مردهای مختلف همه با یکدیگر میرقصیدند چند دور که رقص کردند چادر گرم شد آمدیم بیرون خنک شدیم باز توی چادر آمدیم یک دور دیگر رقصیدند میرشکار اعلیحضرت پادشاه انگلستان هم با دخترهایش اینجا بودند بنا بود فردا بشکار برویم اما چون گفتند باید ده ساعت با کالسکه رفت و بعد دو سه فرسخ با اسب تا توی کوه رفت و بعد هم یک فرسخ باید پیاده برویم و بعد از آن باز همینجا ببایستی حرکت کنیم برای منزل دیگر دیدیم زیاد اسباب خستگی میشود موقوف کردیم شکار را بعد از تماشای رقص آمدیم بالا باطاق خودمان خوابیدیم از اینجا تا لندن بخط مستقیم ده ساعت با راه آهن راه است و یکصد و پنجاه فرسخ مسافت دارد

روز سه شنبه بیست و یکم

صبح برخاسته رفتیم در میان پارک گردش کنیم مکنزی و سردرومند ولف و بعضی دیگر از صاحب منصبان فرنگی هم پیش ما آمدند نوه های مکنزی را بحضور ما آوردند خیلی بچه های خوبی بودند در میان جنگل در جائی مرالی از چوب ساخته بودند حرکت میکرد بقدر صد قدم برای نشانه زدن میرشکار پادشاه انگلستان آمده تفنگ ... که نشانه بزنیم ما غرض

کرد روی زمین بخوابید تیر بیندازید ما گفتیم پسر وست مینیستر سه چهار تیر متصل انداخت یکی در پی به نشانه زد دیم
پیشکار و کنتس خوابیدند و با دقت تمام انداختند زدند مجدالدوله و اکبرخان هم تیر انداختند هیچیک
نزدند بعد پسر و دختر کنتس را آوردند اسب کوچکی آنجا بود و چوب نصب کرده بودند که سر آنها حلقه بود
میبایستی این پسر سوار شده و نیزه بگیرد بتازد و از آن حلقه بیرون کند کنتس آمد با تشریفات او را سوار کرد
دو دانه هم چند دفعه رفت و آمد تاخت نتوانست چوب را از حلقه بیرون کند اما آخر یکی را از حلقه بیرون
کرد بعد اکبرخان هم آمد سوار شد تاخت و چوب را از حلقه بیرون کرد در این بین باران هم کم کم شروع
بباریدن کرد و هوای خوبی بود از آنجا برگشتیم نهار غلیانی خوردیم بالاتر قصبه کوچکیست قریب سیصد
خانوار جمعیت دارد این دره و تپه های اطراف و وضع اینجا خیلی به برزن آباد بیرون سنگسر از محال
کجور مازندران شبیه است در رودخانه اینجا هم به رودخانه چالوس خیلی شباهت دارد که سخن مقصود سکینه
چالوس است که بدریای مازندران میرود و این تنگه هم بدهنه که میرود به بنفشه ده کلاردشت شباهت زیاد
دارد در بیستام و بخشتر سایه بلاد انگلیس کبوتر باز زیاد دیدیم که مثل کبوتر بازهای ایران کبوتر هوا میکنند
با بادک هم کبوتر دیدیم هوا کرده بودند اینجاها هم کبوتر بازی میکنند کلاغهای اینجا هم نوع غریبی است
کلاغ ابلق و کلاغ قوزقون و زاغچه نک قرمز یا قرمزکه سیاه است در اینجاها هیچ ندیدیم کلاغهای اینجا نوع
مخصوصی است از زاغچه کوچکتر نک سفید دارد و دور چشمش هم سفید است همه کلاغها این نوع هستند نوع
دیگر ندیدیم امروز باید برویم (اینورس کلد) از بالمرال خواهیم گذشت از اینجا تا اینورکلد سه ساعت
رفتیم با کالسکه اسبی راه است در همان اطاقی که شام خورده بودیم نهار خوردیم و همان اشخاص هم بودند
قریب نیم ساعت بعد از نهار سوار کالسکه شده با پسر نواب ولیعهد و کنتس و ناظم الدوله راندیم تا
بالمرال قدری در عمارت آنجا گردش کرده و قدری هم در اطاق مخصوص راحت نمودیم بعد چای و
عصرانه خورده دوباره سوار کالسکه شده راندیم برای اینورکلد تفصیل راه از این قرار است از خانه کنتس
حرکت کردیم بعد از قدری طی مسافت در جلو یکی از خانه ای کوچک متعلق بکنتس یک دختر جوان
دیدیم بسیار خوشگل که در فرنگستان باین خوشگلی و لطافت ندیده بودیم از اینجا گذشته قدری که رفتیم
سنگلاخ و درخت زیاد شد در راه همه جا از میان اشجار بود کوهها بزرگ میشد بعضی با درخت و بعضی بیدرخت
درختها سبز و خرم و مملو از گلهای قرمز که دیروز دیده بودیم که هنوز غنچه بود و بواسطه سردی هوا
باز نشده هوای اینجا در سردی مثل هوای ماه قوس طهران است هوا ابر بود و سر کوهها رامه داشت
رودخانه هم از میان دره میگذشت آب صافی داشت و از روی سنگها می غلطید صفا و عالمی داشت

در سر راه عمارت ییلاقی نواب ولیعهد را دیدیم که برای شکار باینجاها می آیند یا هر وقت با اعلیحضرت پادشاه
انگلستان می آیند اینجا در عمارت خود منزل میکنند اسم این ییلاق ابرکلدی است از آنجا گذشته
همه جا در پارک بالمرال راندیم تا بعمارت رسیدیم قبل از رسیدن بعمارت در صحرا دو مجسمه چودنی بزرگ دیدیم
که بفاصله زیادی روبروی یکدیگر در پای کوه بالای بلندی مشرف برودخانه روی تخته سنگ بزرگی
نصب کرده اند یکی مجسمه خود اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دیگر مجسمه شوهر ایشان است که انگلیسها
(پرنس کنسورت) میگویند اهل بالمرال بپول خود این دو مجسمه را ساخته اند رسیدیم به
بالمرال عمارت ییلاقیست که از سنگ خارا بنا کرده و چهار گوشه آنرا برج مانند ساخته اند تمام خدمه عمارت
بالمرال از زن و مرد جلو آمده بودند سرایدار باشی اینجا که مرد معتبر بلند قد تنومندی است جلو افتاده
اطاقهارا نشان داد اطاقها کوچک بسیار ظریفی است مبل و اسباب زینت زیادی ندارد خانه و عمارت شکار
است نمازخانه و کتابخانه دارد تالار بزرگ بال دارد چهلچراغهای مطلا در تالار بال آویخته بود و اطراف
تالار سر شکار نصب نموده و دور آنهارا مطلا کرده بودند تماشا داشت سر شکار بسیاری که در همینجا صید
شده که یا شوهر اعلیحضرت پادشاه انگلستان یا کسانیکه با اعلیحضرت پادشاه بشکار آمده صید کرده اند
در این عمارت بیادگار گذاشته اند قدری در اطاق مخصوص راحت کرده بعد آمدیم بسفره خانه میزی
گذاشته و عصرانه چیده بودند ما با پرنس و صاحبمنصبان انگلیس و دو سه نفر از ملتزمین خودمان در آنجا
چای و عصرانه خورده براه افتادیم در جلو عمارت مجسمه دو مرال از چودن ساخته و نصب کرده بودند
یک خرس بزرگ چودنی هم میان دو مرال بسیار خوب ساخته بودند گلکاریهای باغچه های دور عمارت
باصفا بود از اینجا راه افتادیم مکنزی و غیره مرخص شده رفتند مکنزی هشتاد و سال عمر دارد معهذا
بسیار دلزنده است چنانکه در مجلس بال از جوانها شوق و شورش در رقص بیشتر بود بال دیشب هم مفصل
بود معلوم شد تا صبح زن و مرد رقصیده بودند خلاصه بعد از حرکت از بالمرال باز صحرا جنگل و کوه و
درختهای سرو زیاد بود پرنس پسر نواب ولیعهد که با ما در کالسکه بود اول یک شوکا بما نشان داد
که در جنگل میچرید بعد ما خودمان شش هفت شوکای دیگر دیدیم که در دست چپ و راست راه از مسافت
کمی میچریدند و چندان وحشتی هم نداشتند چون قرق است کسی بآنها تیر نمی اندازد و باین جهت ترس
ندارند اما جمعیت را که دیدند رمیدند آمدیم از پل کهنه سنگی گذشتیم که پنج چشمه داشت اینجا آخر بالمرال است
از اینجا گذشته داخل اینورکلد شدیم و طولی نکشید که بعمارت و خانه که باید منزل کرد رسیدیم هوای
اینجا بسیار خوب است در تمام انگلیس مگس و پشه ندیدیم بخصوص در اسکاتلند که یک خزنده و حشرات الارض

Prince Consort

[illegible]

شمال است دیده شود زن و مرد زیادی در پای عمارت اینورکلد جمع شده بودند زنها همه خوشگل و
معقول قریب صد نفر هم جوان با لباس کهی و موزیکان اکسی ایستاده و بیرق شیر و خورشیدی در دست
آنها بود و همه هورا کشیدند پیاده شدیم (سر الجرنن بورثویک) که این عمارت را اجاره کرده
و در اینجا منزل دارد و ما مهمان او هستیم دم در پذیرائی کرده وارد شدیم عمارت خوبی است خانه انگلیسیه
تجمل زیادی ندارد اطاقها مثل گچکاری است روی از پارچه چسبانیده اند اما همه چیز دارد ما و همراهان
از انگلیسی و ایرانی همه در اینجا جا گرفتند عمارت و چمن و پارک وسیعی واقع شده اما سبزه چمن رو بزردی گذاشته
است دره وسیعی است اطراف آن کوههای جنگل دار سبز بسیار باصفا دارد سردی هوای اینجا بدرجه ایست
که گل زردی که پارسال یکماه بعد از عید نوروز در بالای کوه تلو ز طهران دیده بودیم که گلی است ساقه
بلند و مثل دسته گلهای آن بهم پیوسته است حالا که آخر سرطان است تازه در اینجا گل آن شکفته
است سه ماه تفاوت هوای اینجا با آنجا میشود و همچنین گل سفیدی است شبیه به بداق که بعد از بداق گل
میدهد و در عمارت سلطنتی طهران جلو آبدارخانه هست یک ماه بعد از عید گل میدهد در اینجا در بالمرال
دیدیم تازه میشکفد خلاصه میزبان امشب که عمارت اینورکلد را اجاره کرده از اجزاء پارلمنت انگلیس
و از دسته کنسرواتیو است روزنامه مشهور (مورنینگ پوست) یعنی پست صبح مال این شخص است
اما اسم صاحبخانه این خانه (فارکهارسون) است پدرش دو سال قبل از این فوت شده و حالا
خودش جوان است و تازه صاحب منصب فوج نواب ولیعهد شده است عصر قدری توی پارک و در روی
چمن گردش کردیم پایه عمارت را تماشا کردیم خیلی محکم از سنگ ساخته اند مثل اینست که از سرب ریخته باشند
ولی سنگهای غیر منتظم کوچک و بزرگ چیده اند در زیر عمارت جائی بود مثل غار از سنگ ساخته اند و قلعها
دارد و بجهت تیراندازی با تیر و کمان بعد معلوم شد اینجا هزار سال قبل از این زمانیکه اهالی اینجا وحشی بوده اند
ساخته اند بلکه یکصد و پنجاه سال قبل هم وضع مردم اسکاتلند وضع ایلیت بوده و هنوز هم اسامی
ایلات باقیست و بعضی آنها را ایلخانی میگویند مثل ایلخانی قشقائی و شادلو وغیره هزار سال قبل از
این همه چادرنشین بوده و بعادت ایلات از زمینی بزمینی کوچ میکرده اند و تا مدتها بهمین حالت
بوده صاحب این عمارت از یکی خانوادهای قدیم اسکاتلند است و قریب ده فرسخ از اراضی دور اینجا ملک
او ست بعد بعضی ملحقات تازه باین عمارت کرده و بعضی تغییرات و تعمیرات در آن نموده اند منجمله اطاقی
که دیشب شام خوردیم از تخته بود اما سقف آن کوتاه و سیاه جهته را پرسیدیم معلوم شد دویست سال قبل از
این بنا شده است شب را شام رسمی در همین اطاقی که در مرتبه تحتانی عمارت واقع است خوردیم و بعد از

شام آمدیم با طاق بالا پسر نواب ولیعهد هم بودند اکسی‌ها در توی چمن پای بالاخانه مشعل روشن کرده ساز
میزدند و میرقصیدند بعد رفتیم در پایین عمارت که چادر زده بودند و زمین وسط چادر تخته بود زن و مرد رقصیدند
و ساز زدند مجلس بال مفصلی بود یک دختر بسیار خوشگلی اینجا بود و عینک هم گذاشته بود ددده برمار می‌نشیند
چند دور که رقصیدند ما رفتیم خوابیدیم هوای اینجا ابر و خیلی سرد است مثل چله زمستان طهران ((روز
یکشنبه بیست و دویم)) تفصیل روز یکشنبه را در اینجاها خیلی سخت رعایت میکنند و بهیچ کار اشتغال نمیجویند
صاحبمنصب انگلیسی هم چون روز تعطیل است حضور ندارند ما هم نهار خورده بعد از نهار سه کالسکه حاضر کردند
سوار شده بگردش رفتیم عزیز السلطان و مجدالدوله و میرزا محمد خان و ادیب الملک و اکبر خان هم همراه بودند
راندیم بطرف قصبه (بومار) که از آنجا بردیم به (مار لاژ) که متعلق به (ارل فیف) است
ارل فیف از نجبای بزرگ اسکاتلند است و میخواهد دختر نواب ولیعهد را بگیرد و در همین جا [illegible] خواهند کرد
جنرال ملکین که قونسول مشهد است و فارسی میداند او هم برای ترجمی و بلدیت همراه ما بود چهار نفر روزنامه
نویس هم با ما می‌آمدند رفتیم از پلی عبور کردیم که مقابل پلی است که دیروز از آن گذشتیم راندیم تا بدامنه رسیدیم
که جنگل بود و راه داشت یکی مستقیم که برمار میرفت و دیگری غیر مستقیم که از جنگل بپیچ درخت میگذشت اما راه آنرا
خوب ساخته بودند دری باین راه بود باز کردند ما از این راه پرجنگل رفتیم سر بالا تا بقله کوه میرفت راه را
پیچ بپیچ و خوب ساخته بودند کالسکه بسهولت بالا میرفت کوه منظر خوبی داشت بالای کوههای اسکاتلند که از دور
پیداست و مرتفع هم هستند درخت ندارد همه سبزه است مگر بغلها و دامنه‌ها را که دستی جنگل کرده‌اند گاو
هم در این کوهها بی درخت چرا میکنند درختهای این جنگلها که دستی عمل آورده‌اند سرو و کاج است و
سطح زمین پوشیده از گلهای قرمز است که هنوز غنچه است و تا یک ماه بیست روز دیگر شکفته خواهد شد
آنوقت عجب صفائی خواهد داشت تمام صحرا قرمز خواهد بود حالا هم کمی قرمزی میزند از کوه سرازیر شده
باز همه جا راه پیچ بپیچ و خوب بود رسیدیم به برمار جای قشنگ خوبی است خانه‌های ظریف پاکیزه دارد جمعیت
اینجا زیاد نیست قریب هزار نفر در اینجا دیدیم بقاعده اینها زمستان را در اینجا نمی‌مانند همه مردها و زنهای
خوش لباس در اینجا هستند که معلوم است به ییلاق آمده‌اند و باز میروند دسته دسته میایند و میروند
اهالی خود اینجا معدود هستند یک رودخانه در اینجا دیدیم که آب کمی دارد و سنگهای بزرگ در آن است
[illegible] خو [illegible] صدا و کف میکند بسیار باصفاست زنها و دخترهای خوشگل در اینجا دیدیم از اینجا گذشته
راندیم بده [illegible] مسافتی داشت و همه جای راه دره و تپه و زراعت و چمن و کوه و جنگل بود اما سر
کوهها درخت ندارد رسیدیم به پل کوچکی آبی از بلندی میریخت زیر پل دره تشکیل کرده آب جمع شده بود

Braemar — Mar Lodge — Earl of Fife

ودر آب هم درخت دهشت بصفا بود از روی پل قدری ایستاده تماشا کردیم و گذشتیم تمام صحرا باز از همان
گل سرخ که نوشتیم پر است گلهای دیگر هم که فصل باز شدن انهاست زیاد است صحرا حقیقةً یک گلستان ارمی است
و یک پارک و خیابان هیچ هیچ خوبی بود از آن گذشته رسیدیم بدر عمارت پیاده شدیم در تمامی عمارت بسته بود
الی سرایداری از خدمتکاران فیف انجا بود درها را باز کرده داخل شدیم اطاقهای اینجا از چوب است بیرون
عمارت هم ستونهای چوب کاج دارد سر مرال زیادی با شاخ در اطاقها نصب کرده اند هیچ جا از این عمارت
بیشتر و بهتر با این زیادی سر مرال ندیده بودیم هرچه خود ارل فیف و دوستان او و اجداد او از قدیم تا بحال شکار
کرده سرانها را در این عمارت گذاشته اند و پای هر یک نوشته اند که کی شکار شده است اشکال چاپی زیادی هم
بدیوارها کوبیده که همه آن اشکال و صور سرگذشت شکارگاههای مرال اینجاهاست اما این عمارت چندان
بزرگ نیست در پایین اطاق نشیمن و غذا خوری و دو سه اطاق دیگر وارد مرتبه بالا هم چند اطاقی وارد اینجا قدری
عصرانه خورده دوباره سوار کالسکه شده راندیم رو به برمار جمعیت زیادی از زن و مرد پیشتر سر گذ یک گردش
کنان رو بعمارت فیف که ما از اینجا بیرون آمده میرفتند و تفرج میکردند ما از برمار از راه دیگر که پایین تر
واقع بود راندیم خیلی زود بمنزل رسیدیم انگلیسها میگفتند تا عمارت فیف دو فرسخ و نیم راه است اما بنظر ما کمتر
آمد تا رسیدیم بمنزل این عمارت که اسمش ابو رکلد است مرکب از سه قسم بنا است یکی بنای اصلی که از هزار
سال قبل بوده و هنوز اساس و آثار آن باقیست قسم دیگر آن دویست ساله است و قسم دیگر که بنای کلی است
از پنجسال قبل ساخته شده آخرین شورشی که در صد و پنجاه سال قبل از این (پرنس چارلس ادوارد
وارث خانواده سلطنت اسکاتلند بر ضد خانواده سلطنت حالیه انگلیس برپا کرد ابتدا ظهور و طرح آن شورش
در همین اطاق که شام خورده شد بوقوع رسیده است بعد از ورود بمنزل عصرانه آوردند خوردیم در این
بین میرزا محمد خان پیشخدمت کتابی بخدمت ما آورد که امین السلطان عرض میکند اسم خودتان را برای زن
صاحبخانه بنویسید و یک شکلی هم برای یادگار بکشید ما هم کتاب را گرفته مشغول شدیم شکل (کروس
را که مرغ اسکاتلند است در چند دقیقه با کمال عجله کشیدیم بسیار خوب شد بعد تلگرافی از طهران از نایب السلطنه
رسید مهندس الممالک سنه بحضور آورده عرض کرد امین حضرت برادر امین السلطان بعد از ناخوشی ممتدی وفات
کرده است امین السلطان هم از این تلگراف مطلع گردیده مشغول گریه شده بود خلاصه وقت شام شد آمدند
عرض کردند شام حاضر است رفتیم سر شام شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم بالا امین السلطان
را حضوراً تسلیه و دلداری دادیم و تفقد کردیم بعد آمدند عرض کردند پرنس رید نواب ولیعهد میگویند
صاحبخانه سنگی از معدنیات اسکاتلند میخواهد پیشکش کنند آمدیم باطاق بزرگ سنگ را آوردند سنگ بزرگ تراشیده

Prince Charles Edward

grouse

ایست نقد رکل کرسند و حقیقت کریستال در نقش بست سنگر آکرفتیم با پرنس و ... ری صحبت کرده بعد آمدیم
باطاق خودمان خوابیدیم (روز دوشنبه بیست و سوم) امروز باید برویم ... نزد لرد هوپ تون که نزدیک
شهر (ادین بورک) است بعد از صرف نهار در ساعت یازده از عمارت آمدیم پایین عکاسی پایین پله
حاضر بود عکس ما را انداخت هوا بشدت سرد بود مثل فصل قوس طهران پرنس سپر نواب ولیعهد از اینجا بلندن
مراجعت میکنند با هم وداع کردیم رفت بعد با سرورمند دلف و امین السلطان سوار کالسکه شده براه افتادیم
از راهی که باین قصر آمده بودیم برگشته از راهی دیگر که این سمت رودخانه بود آمدیم تا رسیدیم بده بالاتر تا بالاتر
قریب دو ساعت راه بود ما از این راه جدیدی که امروز آمدیم از آبادی زیاد گذشتیم خانه‌های تک تک و دهات
کوچک در این راه خیلی دیدیم از میان ده بالاتر عبور کرده آمدیم باستاسیون در اینجا اطاقی بود مخصوص
اعلیحضرت پادشاه انگلستان که وقتی ببالمرال می‌آیند اطاق انتظار ایشان است یکدسته سرباز اکسی بجهت
احترام ما حاضر بودند داخل واگن شده در اینجا منتظر حرکت شدیم مکنزی که خانه‌اش نزدیک اینجاست باستاسیون
آمده حاضر بود و نیم ساعت از ظهر گذشته حرکت کرده راندیم تا بخانه (لودهوپ تون) شش ساعت راه
است و هفتاد فرسخ مسافت از همان راه که آمده بودیم تا (ابودین) وضع راه و کنار دریا همانطور است
که نوشته‌ایم در اینجا قدری ایستادیم حاکم شهر باز حاضر بود یک سبد چیلیک ارمغان آورده بود و عرض میکرد
چیلیک اینجا معروف است از ابردین گذشته از (استون هاون) عبور کردیم و از منترو نیز گذشتیم
منترو شهر آباد و قشنگی است در کنار دریا واقع است بعد به اربروت رسیده قدری در اینجا توقف کردیم از
اینجا رانده به (دوندی) رسیدیم دوندی شهر معتبر بسیار خوبیست در کنار دریا واقع است و زبانه از
دریا داخل زمین شده خیلی ممتد و عریض است و شهر را دو قسمت کرده یک قسمت بزرگتر است و قسمت
دیگر کوچکتر در قسمت معتبر آن در کارخانه بزرگی قدری ایستادیم حاکم با اجزاء بلدیه بحضور رسیدند بهمه تفقد
کردیم با حاکم و اجزاء بلدیه جمعیت زیادی از زن و مرد شهر جمع بودند و طوری ازدحام کرده و فشار
میدادند که حاکم نتوانست خطابه خودش را بخواند در جعبه آهنی بسیار خوبی گذاشته تقدیم کرد که
بعد خودمان بخوانیم زوجه حاکم هم یک آلبون بزرگ از عکسهای مختلف این صفحات تقدیم کرد دختر حاکم
هم در اینجا بود باینها دست داده تعارف کردیم سایرین هم خواستند نزدیک آمده دست بدهند و تعارف
بکنند بعضی ازدحام کردند که نزدیک بود همه روی هم بریزند ما زیاد توقف نکرده براه افتادیم ... وی
این زبانه دریا که شهر را دو قسمت کرده پلی کشیده‌اند که راه آهن از روی آن میگذرد این پل هم از پلهای
عجیب است و تقریباً مثل همان پلی است که مابین آمستردام و خاک بلجیک دیده و تفصیل آنرا نوشتیم قریب

روز دوشنبه ۲۳ (Edinburgh)

Lord Hopetoun Aberdeen) Montrose Dundee.

یکربع ساعت باراه آهن از روی پل میرفتیم همینقدر بس است که بنویسم پلی روی دریا کشیده اند و ترن بخار با
این عظمت و سرعت از روی آن میگذرد و دیگر معین است استحکام بنا و وضع بنیان و مهندسی آن چه باید باشد
روی همین پل در چهار سال قبل ترن بخار میگذشته بوسط پل که میرسد یکقطعه از پل خراب شده تمام ترن
از بالا بدریا میافتد و مسافرین تمام تلف میشوند بعد دوباره ساخته اند و الحمد لله بسلامت گذشتیم از قصبات
و استاسیونهای متعدد عبور شد از (لیوخارس) و از (کوپار) و از (لیدی بنك) و از
(کیرك کالدی) گذشته تا به (هوپ تون هوس) رسیدیم در بین راه سه اردوی نظامی انگلیس
بفاصله از یکدیگر دیدیم که در هر یك از انها یك فوج بود بعضی درکنار دریا و بعضی دورتر در میان سبزه ها
چادرهای مخروطی شکل زده بودند و در هر اردو هم یك چادر بسیار بزرگ چهار دیرکی زده بودند که یا برای
غذا خوردن انها یا بجهت اجتماع صاحبمنصبان است نتوانستیم عبوراً از روی تحقیق بفهمیم دهات اینجا خواه
خانهای تك تك و خواه ده پنجاه و صد خانواری خیلی پاکیزه و باصفاست کوچهای آنها مثل این است که هر ساعت
جاروب میکنند اهالی دهات هم همه پاکیزه و خوش لباس و شاداب هستند در بین راه که می آمدیم زن
و مرد و بچه بسیار از اهل دهات اطراف میدیدیم که درکنار دریا و روی چمنها دو نفر و سه نفر با یکدیگر
در گردش و تفرج و بعضی مشغول بازی هستند بسیار عالم خوشی داشت قبرستانهای اینجا طور غریبی است
مثل یك باغچه باصفائی است ابداً شخص از دیدن آن ملول و متنفر نمیشود درخت و گلکاری دارد و بسیار
پاکیزه نگاه میدارند رسم است در سر هر قبری بعد از دفن میت یك درخت کاج مینشانند و شاخ و برگ
از آن را اصلاً نمی کنند که زیاد و بزرگ نشود چه جنس کوتاه قد میماند رسیدیم باستاسیون نزدیك عمارت (ارل
اف هوپ تون) خود لرد آنجا حاضر بود با او ملاقات و تعارف شد باران شدیدی میآمد روی کالسکه
را فرو بسته بستند و سوار شدیم جمعیت زیادی از اطراف جمع شده بودند و هورا میکشیدند خود لرد هم جلو ما
کرویم سوار کالسکه نشد سوار اسب شده گاهی از جلو و گاهی پهلوی ما میراند و از باران تر شد این لرد قریب
سی و هفت سال سن دارد ریش و سبیل خود را میتراشد تازه از ناخوشی برخاسته لاغر است ماده ورمی در
سینه او بوده عمل یدی کرده بیرون آورده اند حالا هم فتیله دارد و هنوز رنجور است آمدیم به پارك
عمارت رسیدیم خیلی باصفا بود از پارك رانده حوض بزرگی در جلو عمارت دیدیم فواره بسیار بلندی داشت
پای عمارت پیاده شدیم زوجه لرد با اطفالش آنجا ایستاده بودند با انها برخورد کردیم مارا بردند
باطاق مخصوص خودمان که در مرتبه پائین واقع است بسیار عمارت عالی خوبی است طرح آنهم دخلی بعمارات
دیگر که دیدیم ندارد در جنبین آنهم دو دستگاه دیگر عمارت است که بواسطه ستونها و مهتابی کالری مانند

Leuchars. Cupar
Kirkcaldy Hopetoun
Earl of Hopetoun

وصل کرده اند که جزء همین عمارت بزرگ اصلی شده است عمارت را دویست سال قبل اجداد لرد ساخته
اما بعد تصرفات جدید در اطاقها و زینت اطاقها کرده اند منظر خوبی بزبانهٔ بزرگ ممتدی از دریا دارد که در اینجا
داخل خاک شده و مثل رودخانهٔ عظیمی بنظر می آید پل بزرگی که در روی این زبانه میسازند از اینجا پیدا است
دو پایه دو دو دهنهٔ بزرگ وسط پل خوب دیده میشود بلافاصله بیرون آمده با بعضی از ملتزمین رفتیم
روی زبانهٔ دریا که پل را هم از نزدیک تماشا کنیم خیابان راست را گرفته رفتیم زن و مرد زیادی پشت سر ما
جمع شدند ما تنها پیاده و با کالسکه همه جا می آمدند رسیدیم بکنار آب دیدیم باز پل دور است همینقدر هیکل
آن با آهنهای بزرگ آن از دور پیدا و دیده میشد بعد از قدری گردش و نزدیک چند خانوار
که در کنار آب واقع بود از یکی از خانها دختر سیزده چهارده ساله بیرون آمد زلفهای آشفته اش بهر دوش
او ریخته خیلی ظریف و خوشگل و خوش رو و خوش بو گربه در بغل داشت با او بازی میکرد قدری او را تماشا
کرده تا کالسکه آوردند سوار شده راندیم از آن طرف عمارت که حوض بزرگ دارد پیاده شدیم آنجا هم گردش
کردیم اطراف چمن خیلی بود سبز و خورم و صاف مثل مخمل با ترشح فوارهٔ بزرگ خیلی صفا داشت بعد آمدیم
داخل عمارت شده وقت شام شد رفتیم سر شام اطاق سفره خانهٔ عالی بود سر شام جمعی بودند زوجهٔ
لرد دست چپ ما نشست وزیر اسکاتلند (مارکی دلوتهان) و اسمیت که تنها در طهران رئیس
تلگرافخانهٔ انگلیس بود و حالا در ادینبورگ رئیس موزه است در سر شام بودند مهندس این پل بزرگ
(سر جان فولر) هم بود شام خوردیم بعد از شام قدری در سالون بزرگی مانده بعد رفتیم
باطاق خودمان خوابیدیم (روز سه شنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم در ادینبورگ
ناهار خورده از آنجا برویم به (نیوکاسل) و در نزدیکی آنجا در (رثبوری) شب را در
خانهٔ (لرد آرمسترنگ) خواهیم بود قریب بچهار ساعت با راه آهن تا آنجا راه است صبح برخاسته
بالرد رفتیم بپارک در چمن زار درختی آوردند و گودی کندند ما درخت را برای یادگار کاشتیم بعد
سگهای شکاری لرد را آوردند که بقدر پنجاه شصت سگ بود همه توله شکاری که بو دارند برای
شکار کبک و قرقاول وغیره گاهی در شکار خوک هم اینها سر خوک میریزند تماشا دارد سگبان
اینها تازیانه در دست داشت فرمان میداد و سگ اطاعت میکردند مثل بازی سیرک بعد عکاس
حاضر شده بگروپ عکس انداختیم و سوار کالسکه شده بالرد و امین السلطان راندیم برای تماشای
پل دو طرف راه زن و مرد زیادی ایستاده بودند از همان راه که دیروز بگردش کنار
آب رفتیم عبور کرده تا رسیدیم بدهی موسوم به (کوئنس فری) جمعیت زیادی دارد پل بزرگ

Marquis of Lothian
Sir John Fowler
روز سه شنبه ۲۴
Lord Armstrong
Newcastle, Rothbury
Queensferry

در نزدیک همین ده است اسم پل (فورث بریج) است پل عجیبی است در پهلوی پل چوب بست شکلی کرده و در روی آن با هوت قرمز کشیده بودند چوب بست در پایین بود پل در بالا است سمت دست چپ ما رفتیم بالا یازده پایه بزرگ دیدیم که روی آن آهن کشیده اند از پایه ها گذشتیم کشتی بخاری حاضر کرده بودند سوار کشتی شده از میان دهنه های بزرگ وسط پل گذشته در روی آب چرخی زده پل را خوب تماشا کردیم تمام طول پل هشت هزار و نود و سه پا میشود دو دهنه بزرگ در وسط دارد که هر یکی یکهزار و هفتصد پا است که تقریباً هر دهنه ششصد ذرع است دو طرف این دو دهنه بزرگ نصف دهنه دارد بعد پایه های سنگی زده و روی آنها انداخته اند ارتفاع پایه های سنگی قریب پنجاه ذرع است همه از سنگ خارا گرانیت که از ابردین آورده و محکم ساخته اند که یک پارچه بنظر میاید فاصله پایه های سنگی از یکدیگر یکصد و شصت و هشت پا است در طرفیکه ما بودیم یازده پایه و در طرفی دیگر شش پایه سنگی دارد قریب شش سال است که کار میکنند و هنوز تمام نشده و وسط طاقها و دهنه های بزرگ را هنوز بهم وصل نکرده اند بقدر سیصد و پنجاه پا باز است پنجاه دیگر تمام خواهد شد تعجب در این است که این نصف طاقهای با این عظمت در میان هوا ایستاده و سرش بجائی بند نیست اتصالش بهمان پایه است و زیرش چوب بست و غیره هم ندارد و طاقها بقدری بلند است که هر کشتی بزرگی با دکل مرتفع از زیر آن میگذرد قدری گردش کرده ما را بردند بجزیره کوچکی که متصل و مجاور یکی از پایه های پل است در انجا خانه ها بود و پل خوب دیده میشد طنابهای کلفت از پایه ها آویخته عمله جات بالا میرفتند بعضی نردبانها هم پله پله از طناب ساخته بودند بجهت بالا رفتن بعلاوه اسبابهای (اسانسور) متعدد که ده نفر و پنج نفر در آن نشسته بالا میرفتند بقدری بلندی بود که آدمها در بالا مثل مرغی بنظر میامدند قریب هشت هزار نفر عمله در اینجا کار میکنند که خانه و عیال خود را باینجا آورده و در همینجا ساکن هستند مخارج اینجا دو ملیون و نیم لیره شده است که تقریباً معادل هیجده کرور تومان میشود و این همه مخارج برای این شده است که دور این زبانه آب گردش نکنند و راه آهن راست از روی زبانه دریا بگذرد و کمپانی هست راه شمال اسکاتلند نزدیکتر شود اگر این راه تمام شود از آن راه که ما آمدیم یکساعت نزدیکتر خواهد بود و اصل علت این است که کمپانیهای سمت شرقی اسکاتلند برقابت کمپانیهای غربی این کار را می کنند که بواسطه کوتاه کردن راه و تسهیل حمل و نقل مسافر این مخارج گزاف را بیرون خواهند آورد رئیس کمپانیها که پل را میسازند (لرد کولویل) است که رئیس دربار زوجه نواب ولیعهد هم هست آدم معتبری است او هم حضور داشت خلاصه بعد از تماشا در جزیره عکس کرده ولی از ما برداشتند آمدیم با کشتی بکناره و از روی چوب بست گذشتیم و سوار کالسکه شده

راندیم برای خانه مهندس پل که اسم او را نوشتیم اینجا نه موقتی است که بجهته سرکشی بعمله جات و کار پل بنا
کرده است از اطاق او پل خوب پیدا بود و میگفت از اینجا هر چه میکنند اینجا دوسه دقیقه ایستاده اسم
خودمان را در کتاب او نوشتیم یک البوم خوبی هم از عکس پل و جاهای دیگر پیشکش ما کرد از آنجا بیرون
آمدیم باران میبارید سوار کالسکه شده راندیم برای (۲ دبن فورسك) لرد وامین السلطان هم در
کالسکه اسبی با ما بودند راندیم از کوچه باغهای شبیه بدهات شمیران طهران میگذشتیم دست چپ دیواری بود
پشت دیوار پارک و منزل لرد روزبری است خلاصه بقدر یکساعت رانده تا بشهر ادین بورک که پای تخت
اسکاتلند است رسیدیم جمعیت این شهر را گفتند دویست و پنجاه هزار نفر است جمعیت زیادی از زن و
مرد و بچه در سر راه و مرتبه های عمارت ایستاده و نشسته بودند شهر در پست و بلندی تپه و دره واقع شده
است و کوهی در میان شهر است که بالای آن دیوار و قلعه دارد و ارک قدیم این شهر بوده است
و حالا سربازخانه است در زیر آن شلیک توپ میکردند از پای مجسمه شاعر معروف و مورخی که تاریخ اول
ناپلیون اول را او نوشته و اسمش (۱ اسکوت) بوده است گذشتیم این شاعر مورخ معاصر با ناپلیون
اول بوده و خودش هم از اهل اسکاتلند است یک برج مانندی وطی بلندی ساخته و مجسمه او را در بالای
آن قرار داده اند خیلی عالی است از این کوچه که میگذشتیم کوچه معروف بزرگی بود خیلی راه رفته تا رسیدیم
بدرب موزه این شهر که از موزه های معروف انگلیس است و رئیس این موزه اسمیت است که بیست سال
در ایران بود و تلگراف از ایران بهندوستان باهتمام او کشیده شد آدم خوبی است اما حالا خیلی پیر شده
است پیاده شدیم موزیکان و صف سرباز وغیره حاضر بودند رفتیم بالا نهار را باید در موزه خورده و
بعد از آن با راه آهن برویم برای قصبه و عمارت لرد ارمستر که محض اینکه وقت حرکت ترن تنها خیر
نیفتد نهار زود خورده شد در اطاقیکه امتعه و صنایع قدیم و جدید ایران را در آنجا گذاشته بودند نهار
حاضر کرده بودند در سر میز جمعیت زیادی از صاحبمنصبان و بزرگان انگلیس بودند پرووس شهر در
سر نهار برخاسته نطقی کرد ما هم جوابی دادیم لیکن خطبه مفصلی در تهنیت ورود ما قبل از نهار در اطاق
تحتانیکه زن و مرد زیادی حاضر بودند خوانده بودند خلاصه بعد از نهار برخاسته و موزه را بقدری
که در همساعت می توانستیم گردش کنیم تماشا کردیم اتفاقاً بسیار موزه پر اسباب خوبی است بعضی نمونه آ
کلیساها و عمارات ایطالیا و هند و ستان وغیره را بعینها از گچ ساخته اند که بسیار خوب است دیگر انواع
اسبابها از بلور آلات و چینیهای کهنه و نو و ظروف مختلفه از هر قبیل دیده شد کمو تیف ولی که برای
راه آهن اختراع شده است (۱ استیونسن) انگلیسی اختراع کرده است در این موزه گذاشته اند

Scott.

Stephenson.

که اینهمه راههای آهنی که حالا هست و وضع دنیا را بالمره تغییر داده اند از اختراع همین شخص بوده است
بسیاری از عرابها و چرخها و ریلها و بعضیها درست کرده در اطاقها گذاشته اند از انواع مارها و ماهیها و شکارها
از ولایات هندوستان و افریقا و ینگی دنیا در اینجا هست و مثل اینست که زنده باشند دیگر یک
نهنگ بسیار بزرگی که یک وقتی اتفاقاً از دریا بسواحل انگلیس افتاده و گرفته بودند از سر تا دم استخوانش را
از وسط اطاق آویخته اند حقیقة خلقت غریبی است بسیار حیوان بزرگی است طول و عرض زیادی دارد
و سرش از فیل خیلی بزرگتر است و بهمین ساعت بیشتر از این نمیشد چیزی فهمید از موزه بیرون آمده سوار
کالسکه شده از کوچه سرازیری رفتیم تا رسیدیم براه آهن سوار ترن شده براه افتادیم قریب چهار ساعت
و نیم راه است وضع صحرا تقریباً همان است که نوشته ایم گاهی دره و تپه و پست و بلندی است و گاهی
صحرای صاف سبزه و چمن زیاد است درخت کمتر دیده میشود گل هم کمی هست اما نه بقدر خاک اسکاتلند
در عرض راه در استاسیونهایی که توقف کردیم یکی (هیوبایث) [Hexham] و دیگری (ریدسموس) [Reeds Mouth] و دیگر
(اسکوتش کپ) [Scotsgap] بود در هر یک از اینها سه چهار دقیقه توقف کردیم قدری هم باران آمد هوا خوب
بود همینطور راندیم تا وارد استاسیون رتبوری شدیم از این استاسیون باید برویم بخانه لرد ارمسترنگ
که مخترع توپ معروف آرمسترنگ است خود لرد در استاسیون حاضر بود پیرمردی هشتاد و دو ساله است
اما هیچ شکسته نشده صورتش صاف و سرخ و قد او راست است آثار چین و پیری جز در گردن و زیر گوش
و چانه و لبش پیدا نبود دست خودش را بگردن انداخته بود خیال کردیم شکسته است معلوم شد عیبی ندارد
صنیع امتحانی با الکتریسیته میکرده انگشت او سوخته است سوار کالسکه شدیم لرد و امین السلطان در کالسکه
ما و سایرین در کالسکه های دیگر نشسته راندیم برای عمارت راه نزدیک بود از جاهای باصفا گذشتیم
اصل عمارت عالیست در دامنه کوه سنگی واقع شده منظر خوبی دارد محل عمارت سنگلاخ بوده محض اینکه مسطح کنند
سنگهای آنرا پرانده آنچه لازم بوده در عمارت کار کرده اند و باقی را در اطراف عمارت در سرازیریها مثل
سنگلاخ طبیعی چیده اند و اطراف را جنگل کرده و درختهای خوب خزهره و کاج وغیره نشانده و در
لای سنگها انواع نباتات و گلهای رنگارنگ کاشته اند که بعینه مثل طبیعی است یک بوته سبز خوبی بود
مثل گون اما خار نداشت گل قرمز کوچکی دارد از گلهای قرقری که در اسکاتلند دیدیم زیاد دیده شد در جلو
عمارت دره ایست رودخانه کوچکی از میان آن میگذرد یک آبشار سه چهار ذرعی ساخته اند منظر خوبی
دارد بالای رودخانه یعنی دو قسمتی از دره پل طولانی آهنی ساخته اند بقدر یک ذرع عرض دارد برای
پیاده رو ساخته اند نه برای کالسکه زیر پل آب و درخت حالت خوشی دارد وارد عمارت که شدیم

لرد و مادام پذیرائی کردند سن او هشتاد و پنج است اما چاق و فربه و موی سرش سفید است خیلی زینت کرده
و گل زیادی بسرش زده بود لرد ما را برده اطاقهای مخصوص ما را نشان داد قدری استراحت کرده آمدیم
پائین برای گردش بعضی از ملتزمین ما همراه بودند لرد صاحبخانه و بیکلربیکی نیوکاسل و یک جنرال و دو نفر
دیگر هم حاضر شده همراه ما آمدند رو بپائین رفتیم تخته سنگها را بطور طبیعی پله کرده اند از روی پل گذشته در
تماشا رودخانه خیابانهای کوچک پیچ پیچ و درختها و گلهای رنگارنگ و دره و تپه های خیلی باصفا داشت
بعد از قدری تماشا از طرف دیگر بالا رفته بعمارت آمدیم منزل ما در مرتبه سیم عمارت است منظر خوبی دارد
قدری که گذشت وقت شام شد رفتیم باطاق شام نشستیم زوجه لرد صاحبخانه در دست چپ و حکیم طولوزان
در دست راست ما نشسته بودند (جنرال سر جان ادی) هم در سر شام بود از جنرالهای معتبر انگلیس
است که در شورش هندوستان و در جنگ سواستاپول و در افغانستان همه جا بوده است دختر او زوجه
خواهرزاده لرد ارمسترنگ است خود آرمسترنگ اولاد ندارد و وارث او منحصر بخواهرزاده او است دختر
جنرال در حقیقت مثل دختر خود لرد است محبوب و محترم و جوان است قدری لاغر میباشد تازه عروسی
کرده اند یک جنرال دیگر هم بود اسمش (جنرال سر ادوارد بلاکت) او هم در جنگ قرم بوده
و در سواستاپول پای چپ او را از زانو خمپاره برده است حالا پای مصنوعی میگذارد و راه میرود منتها قدری
میلنگد حاکم شهر نیوکاسل با زوجه و دو سه نفر از اجزاء حکومت و رؤسای کارخانه آرمسترنگ و سر
میز بودند بعد از شام حقه باز آورده بودند که اصل او فرانسوی است مدتی در لندن کرسپندلس رونا[illegible]
لی تیمپس بوده بعد حقه باز شده سبیلهای آویخته دارد بازیهای دستی با گنجفه و دستمال کرد خیلی
طرار و تردست است یک بازی آن این بود که سه دستمال سه رنگ در کاغذی پیچیده داد بدست
امین السلطان بعد یک قوطی از شیشه که میان آن پیدا بود در روی میز گذاشت و دستمالی روی آن
کشید و دو سه مرتبه بلند کرد دیدیم یک مرتبه اشاره کرده دستمال را برداشت سه دستمال رنگین که در میان
کاغذ دست امین السلطان بود رفت بمیان قوطی و کاغذ خالی دست امین السلطان ماند باز کرد و همه دیدند
بعد بازیهای دیگر کرد بعد دختری آورد که لباس سفید عربی پوشیده بود و سر برهنه با گیسوهای پریشان
و چشمهای خواب آلوده خوشگل بود و حالتی داشت او را روی صندلی نشاند و چنین نمود که او را خوابانید
دختر خود را بحالت بیهوشی زده جلوه دیگر پیدا کرد قبل از آنکه دختر بیاید بهر یک از اهل مجلس گفت
هر کس هر چه در خیال خود بگذراند بدون حرف زدن و بدون اینکه من بدختر حرفی بزنم بیان [illegible] خواهد
کرد بعد هر کس هر چه که آهسته حرفی زد دختره که چشمش بسته و در عالم بیهوشی بود بهمان حا[illegible]

و آن کارها را انجام می آورد مثلاً ما گفته بودیم لعبتینک ما دست بزند آمد همین کار را کرد سایر را هم همینطور اما حالت و هنر دیدنی بود کار او خیلی عجیب و حیرت انگیز بود عمارت لرد آرمسترنک طرح غریبی است اطاقهای زیاد دارد و راه و پله ها و دالانهای زیاد اسباب و اثاث البیت او مجلل است در یک اطاق نشیمن کوچک او که بعد از شام نشسته بودیم و در انجا حقه بازی کردند حجاری سنک مرمر خوب کرده بودند یک شاه نشین کوچک داشت جلو و گوشه های آن سنک مرمر بود که روی سنک را منبت کاری بسیار اعلی کرده بودند پرده های نقاشی بسیار اعلی هم داشت که کمتر پرده باین خوبی دیده بودیم بعد رفتیم خوابیدیم روز چهارشنبه بیست و پنجم امروز باید برویم به (براد فورد) در ساعت دوازده یعنی وقت ظهر حرکت کرده خواهیم رفت (نیوکاسل) و از انجا برویم به براد فورد یکساعت قبل از رفتن کالسکه کوچک مربعی آوردند ما و حکیم طولوزان و خود لرد به کالسکه نشسته رفتیم رو به ده کوچکی که مال لرد است در انجا انبار و چند خانه رعیتی مال باغبانان و رعیت های لرد میباشد در راه منظر خوبی از گل و اشجار در دو طرف داشتیم از خیابانهای بسیار پاکیزه راحت که چندان بزرک هم نبود عبور کردیم و بهمین جهة لرد کالسکه کوچک برای سواری خواسته بود انواع گلها و درختها از درخت خرزهره که همه گوه قرمز بود و درختهای کوچک و بزرک کاج وغیره و گلهای الوان کوهی که در شهرستانک و ییلاقات عدد و طهران هم هست از گلهای قرمز اسکاتلند که پیش نوشتیم زیاد بود اغلب این اشجار و گلها را مصنوعی تربیت کرده جنگل طبیعی کم بود صفای غریبی داشت لرد گفت (کروس) هم در اینجا یافت میشود دو دریاچه دیدیم که در انها ماهی قزل آلا بود راندیم دور قدری گردش کرده در مراجعت راه سرازیری تندی بود پیاده آمدیم تا عمارت یازده دقیقه بوقت رفتن مانده بود قدری توقف کردیم تا وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده راندیم برای همان استاسیون راه آهن که از انجا آمده بودیم سوار ترن بخار شده راندیم برای نیوکاسل یکساعت و نیم راه بود در بین راه در استاسیون (موربث) قدری ایستاپوه و راندیم تا به شهر نیوکاسل رسیدیم راه همه جا پست و بلند و حاصل زراعت و چمن و درخت تک تک الا جنگل زیاد نبود دره و تپه ها نزدیک جاده بود از بعضی تونلهای کم هم گذشتیم ورود به گار نیوکاسل حاکم شهر و اجزای بلدیه حاضر بودند و تشریفات نظامی علی الرسم بعمل آمد حاکم خطابه تهنیتی حاضر کرده بود همانجا خواند ما هم جوابی دادیم که ناصر الملک ترجمه کرد و بعد سوار کالسکه شده راندیم از کوچه بسیار ممتدی گذشتیم که جمعیت بسیاری از زن و مرد ایستاده بودند و هورا میکشیدند همینطور رفتیم تا در کنار شهر به کارخانه های آرمسترنک رسیدیم در انجا در اطاقی چند دقیقه راحت کرده بعد رفتیم سر نهار همان اشخاصی که از زن و مرد دیشب در سر شام موعود بودند در انجا

روز چهارشنبه ۲۵

Bradford Newcastle

Morpeth

م حضور داشتند نهار خوردیم آرمسترانک و حاکم شهر نطقی در سر نهار کردند سر درومند ولف از جانب
جواب داد بعد از نهار رفتیم بکارخانهٔ توپ سازی ارمسترانک بعد از اینکه این شخص اختراع توپ
کرده تمام توپهای انگلیس و هندوستان و سایر متصرفات دولت انگلیس از توپ سفاین و قلعه جات
را اینجا ساخته میشود توپهای غریب در اینجا دیدیم وضع کارخانه و چکشهای بزرگ بخار و منگنهٔ بخار و کورهٔ
نسبه شبیه بکارخانهٔ کروپ است یک توپ بزرگ دیدیم بقطر چهار ذرع بزرگ و طول بیست قدم وزن
آن یکصد و ده (تن) انگلیسی است سوراخ آن بقدری گشاد بود که یک بچه پنجساله از میان آن میگذرد
امتحان خوبی زده اند گلولهٔ آن یکهزار و هشتصد (پوند) انگلیسی وزن دارد یک تیر باروط آن نهصد و
شصت پوند وزن دارد یک توپ بزرگ دیگر دیدیم بجهت قلعه ساخته بودند حصاری از فولاد
دور آن بود با یک چرخ و اسباب که یکنفر آدم توپ باین عظمت را حرکت میداد بهر طرف میخواست
چرخ را میگرداند توپ بالا می آمد و پایین میرفت یعنی بعد از انداختن گلوله توپ خودش پایین رفته
پشت حصار فولادی پنهان میشد اغلب توپها در جلو پیشروی آنها یک سپر فولادی دارد که توپچی
محفوظ باشد گلوله باین سپر اثر نمیکند از اینجا سوار راه آهن دستی شده رفتیم بکارخانهٔ کشتی سازی
آرمسترانک که در کنار رودخانه (تاین) که رودخانهٔ بزرگی است و کشتیهای بزرگ در آن کار میکند
و دو میل تا دریا مسافت دارد کشتی میسازند چندین کشتی دیدیم که در بعضی میساختند و یکی از آن کشتیها
تمام شده بود که میخواستند در حضور ما بآب بیندازند اما چون بلاحظه جزر و مد دریا صبح زود وقت
انداختن آن بآب بود و ما نمیتوانستیم در آنوقت حاضر شویم قبل از حضور ما بآب انداخته بودند یک کشتی
برای دولت ایطالیا ساخته و بعد از اتمام بآب انداخته اند کشتی خوبی است توپهای بزرگ و کوچک
دارد گفتند ساعتی هشت فرسخ راه میرود حالا در تندروی کشتیها خیلی اهتمام میکنند چندان اعتنائی
به بزرگی سفاین ندارند رفتیم این کشتی را تماشا کردیم کپتان و عملجات کشتی همه ایطالیائی بودند اسم
کپتان (پیگنونه) است که از ایطالیا باینجا آمده است کشتی را ببرد یک ماه دیگر جزئی نواقص
کشتی تمام میشود کشتی را میبرند اسم کشتی (پیمونته) است از اینجا باز سوار راه آهن دستی شده
آمدیم بگار آنجا سوار ترن بخار شده راندیم برای برادفورد لرد ارمسترانک
و جنرالها و سایرین در گار مرخص شده رفتند ماهم سوار واگن شده ملتزمین ایرانی و انگلیسی نیز
سوار شده راندیم اول میگفتند راه نزدیک است بعد معلوم شد پنج ساعت راه آهن است خیلی سخت شد
میرفتیم صحرا از دو طرف باز پست و بلندی داشت اما تپه های کوچک پست تک تک بود رفتیم تا به

Ton

Pound

Tyne

Pignone

Piemontese.

دارلینگتن) رسیدیم در اینجا چون مردم عبور ما را خبر داشتند جمع شده بودند اینجا قصبهٔ کوچکی است
با جمعیت زیادی از زن و مرد بودند باران شدیدی هم می آمد و مردم تمام زیر باران ایستاده تماشا
میکردند و هورا میکشیدند چند دقیقه توقف کرده بعد گذشتیم و راندیم تا به (هارو گیت) رسیدیم در آنجا
از جمعیت مردم معرکه بود یکدسته سرباز قراول احترام هم صف کشیده بودند اما مردم ازدحام غریبی دور
کالسکهٔ ما کرده به ترن میچسپیدند و دست دراز میکردند که ما دست آنها را بگیریم ما هم دست بعضی را گرفته
تعارف کردیم مردم بیشتر زور آوردند که نزدیک بود توی ترن بریزند و از طرف دیگر که ترن از زمین خیلی بلند
بود از ترن بالا میرفتند و از پنجره ها سر تو میکردند که ما را به بینند غریب میلی به دیدن ما داشتند خواستند دستهٔ
سرباز را جلو وادارند که مقابل ترن ما قدری خلوت بشود ممکن نشد همینطور مردم یکدیگر را فشار میدادند و زور
بطرف ترن می آوردند تا ترن براه افتاد رسیدیم به (برادفرد) در کار حاکم و نواب شهر حاضر بودند
فوج و موزیکان و سوار هم ایستاده بودند آمدیم با حاکم شهر و امین السلطان سوار کالسکه شده راندیم در
اینجا رسم تشریفات تازه دیدیم که تا بحال ندیده بودیم نواب شهر با آن لباسهای بلند غریبی که دارند پیاده
جلو کالسکهٔ ما افتادند و آهسته آهسته میرفتند کالسکهٔ ما هم آهسته میرفت در کوچه بقدری زن و مرد جمع شده
بودند و از پنجره ها و منظرها سرها بیرون آورده بودند که از دو طرف جز سر و کلهٔ آدم چیزی دیده نمیشد
و اینها همه بطوری هورا میکشیدند که گوش از صدای آن صدمه میخورد و زنها دستمالها حرکت میدادند
و کف میزدند هنگامه بود باران هم همانطور می آمد ما چتر گرفته بودیم اهالی اینجا چون اغلب عملهٔ کارخانه و
عیال آنها هستند و تا بحال هیچ پادشاه ندیده حتی پادشاه خودشان و در این مدت باین شهر نیامده و نواب
ولیعهد یکمرتبه در هفت سال قبل باینجا آمده اند برای تماشای ما خیلی مایل و حریص بودند و از ورود ما خبر
داشتند حاکم میدانسته است که اهالی شهر چه حالتی دارند قبل از وقت در جلو و اطراف عمارت منزل ما جلو پیاده
رو کوچه موقتاً نرده بزرگی از چوب کشیده و پلیس گذاشته بودند خلاصه آمده وارد منزل شدیم منزل
عمارت بلدیه (هتل دو ویل) است در مرتبهٔ بالا که مشرف بکوچه است منزل داریم از ملتزمین ما هم امین السلطان
و بعضی دیگر در اینجا منزل دارند و سایرین در هوتل الکساندرا منزل کرده اند از بالای عمارت
مردم را تماشا میکردیم همه همینطور زیر باران ایستاده بعمارت نگاه میکردند که پادشاه اینجاست هیچ طور
نمیرفتند و تا صبح جمعیت بود و از ایرانیها هر کس بیرون میرفت یا از فرنگیها هر کس یک لباس رسمی داشت
و از کوچه میگذشت مردم کف میزدند و هورا میکشیدند حقیقةً هیچ جا تماشاچی بشاش از ورود ما مثل اینجا
ندیده بودیم زن و دختر خوشگل هم که خیلی ظریف و صاحب حسن و خوش رو و خوش مو بودند در اینجا بیشتر

Darlington
Harrowgate
Bradford

همه جا بود مثل دویل یعنی عمارت بلدیه این [illegible] که منزل ما را در اینجا معین کرده اند بالنسبه بسایر عمارات
بلدیه شهرهای انگلیس که دیده ایم کم وسعت است اما تمام عمارت را از سنگ ساخته اند اطاقها تخته است
مبل و اسباب زیاد ندارد و هرچه هست ساده و بقدر لزوم است که برای آمدن ما تهیه کرده اند در اینجا کسی منزل
ندارد همه اطاقها دفترخانه و جای کار است هوا الحقیقه سرد بود که اطاق نشیمن ما را شب آتش کرده بودند شام
خورده بعد از شام در ساعت نه رفتیم بتماشای آتشبازی که اهالی شهر در پارک حاضر کرده بودند اول کالسکه
چهار اسبه آورده بودند سوار شویم اسبها از هیاهوی مردم وحشی برداشتند آن کالسکه را برده کالسکه دو اسبه
آوردند اسبهای این کالسکه هم وحشی شدند هوا برداشتند اسبهای کالسکه را عوض کرده اسب آرامتر آوردند
پیش از سوار شدن دیدیم مردم باز بهمان طور در جلو عمارت ازدحام کرده اند رفتیم جلو اینها که ما را خوب ببینند
و کمتر داد و فریاد کنند با چند نفر دست دادیم که مردم یکدفعه زور آوردند بطوریکه نزدیک بود نرده را بشکنند
دیدیم دیگر جای توقف نیست آمدیم سوار کالسکه شده راندیم حاکم و امین السلطان هم در کالسکه ما بودند کالسکه ما را
خیلی آهسته میبردند امشب سوار و نظام همراه ما نبود و پولیس هم کمتر بود از عهده مردم بر نمی آمدند قدری که رفتیم
صفوف مردم که دو طرف ایستاده بودند شکسته ریختند دور کالسکه ما و همه جا با کالسکه ما می دویدند و هورا
میکشیدند پلیسها بهر طور بود جلو مردم را گرفتند و نظم دادند در این بین باران شدیدی شروع کرد یکطرف
کالسکه را که ممکن بود بستند نزدیک پارک که رسیدیم از حاکم پرسیدیم آیا در آنجا اطاقی چادری جائی هست که از
باران محفوظ باشیم گفت خیر زیر آسمان باید ایستاد گفتم با این باران یقیناً آتشبازی خراب شده و ما هم باید
زیر باران بایستیم بهتر این است که برگردیم حاکم تصدیق کرد برگشتیم باطاق خودمان رفتیم خوابیدیم
تازه خوابمان برده بود که صداهای عجیب و غریب از کوچه زیر عمارت بلند شده ما را بیدار کردند معلوم
شد مردم شهر جمع شده دسته بندی کرده اند و تصنیف میخوانند تصنیفی است که در موقع شادمانی میخوانند
و فریاد میزنند اسم ما را ذکر میکنند بالاخره خوابیدیم اهالی اکس خیلی وضع و حالات و رفتارشان با انگلیس
تفاوت دارد و اگرچه مذهبشان مثل انگلیس پروتستانی است اما باز در بعضی عادات مذهب هم اختلاف کلی دارند
مثلاً زبان انگلیسی را میدانند اما خودشان هم زبانی علیحده دارند که تکلم میکنند بعضی از حالات و عادات
اهل اسکاتلند از اینقرار است در اسکاتلند یعنی در ممالک کوهستانی که موسوم به های لند است اهالی
منقسم شده اند بایلات چند که آنها را کلن میگویند رؤسای این ایلات بوراثت معین میشوند و اگرچه هیچگونه
تسلط شرعی بایل خودشان ندارند ولی خیلی طرف اعتماد و اعتنا و صاحب نفوذ زیاد میباشند گاهی رؤسای
ایلات از نجبا معین میشوند ولی اغلب غیر نجبا هستند و با وجود این خیلی محترم میباشند بزرگترین این ایلات

ایل (کامبل) است که به دو شعبه منقسم میشود (رئیس یک شعبه) (دوک دارکایل) است و رئیس شعبهٔ دیگر
مارکز بریدولبین یکی دیگر از ایلات معروف اسکاتلند ایل کامرون است که رئیس این ایل از نجبا است
و دختر دوک دبجلو را گرفته است وقتیکه پسر دوک دارکایل دختر اعلیحضرت پادشاه انگلستان را
گرفت ایلات کامبل که در همه جای امریک و هندوستان و سایر کلنیهای انگلیس هستند میانهٔ خودشان
پولها جمع کرده و یک هدیهٔ قابلی بجهت عروسی او فرستادند این کامرونها هم بجهت رئیس خودشان همین کار
را کردند دوک دومنطرون رئیس ایل گرهم است سرجان مکنل رئیس ایل مکنل است هر ایل یک نوع [illegible]
محرمات مخصوصی دارند که بآن ماهوت شناخته میشوند رئیس هر طایفه حق دارد که سه پر عقاب بسرش بزند
و رئیس خانواده دو پر عقاب و سایر یک پر میزنند افراد این ایلات خیلی حمیت و تعصب همدیگر را
میکنند مثلاً دو نفر کامرونی که هرگز همدیگر را ندیده و نشناخته باشند اگر وقتی در هند یا در ینگی دنیا
بهمدیگر برسند بکمال تقویت و معاونت را از یکدیگر میکنند و مثل دوست بسیار قدیم با هم رفتار مینمایند
(روز پنجشنبه بیست و ششم) امروز باید برویم بعضی کارخانه‌ها را تماشا کنیم در ساعت دوازده
بعد از نصف شب که وقت رفتن بود سوار کالسکه شده بطرف کارخانجات رفتیم جمعیت و ازدحام در
در راهها باز بهمان طور بود اول رفتیم بیک انبار پارچه‌های پشمینه عمارت وسیع خوبی بود تمام اطاقها
را از بالا و پایین متاع چیده بودند یعنی توپهای پارچه‌ها را در قفسه چیده و نمونهٔ آنها را در جلو
آنها آویخته بودند اسم رئیس اینجا سر هنری میچل است در اینجا خیلی گشتیم انواع پارچه‌ها از پشم حیوانات
ایران و پشم شتر ایران و پشم حیوانات عثمانی و پشم انگوره که یکی از ممالک آسیائی دولت عثمانی است
در پایین و بالا دیدیم و از بعضی پارچه‌های پشمی رنگ برنگ چند توپ انتخاب کرده برای نمونه خریدیم
از اینجا پایین آمده باز سوار کالسکه شده مسافتی رفتیم تا بکارخانهٔ دیگر که کارخانهٔ ابریشم است رسیدیم
در اینجا باید نهار بخوریم قدری در اطاقی راحت کرده بعد رفتیم سر نهار سی چهل نفر آنجا بودند صاحب
این کارخانه (لیستر) نام است یعنی این کارخانه حالا متعلق بکمپانی است و این شخص رئیس آن
در سر میز او دست چپ ما نشسته بود و پیرمردی است هفتاد و چند سال اما زنده دل گونه‌های سرخ
دارد و مطلقاً چین بصورتش نیفتاده آدم خنده روی خوبی است خیلی صحبت میداشت میگفت پنجاه
سال است من شروع باین کارخانه کرده ام و هر سنگ آنرا خودم بنا نموده ام خودش مخترع
ماشین است اما میگفت پنج شش ماه است کارخانه را کمپانی کرده ام اصل کار این کارخانه این است
که لاس و ابریشم بدخراب از هر کجا هست از ایران و هندوستان و ژاپون میخرند در کارخانه فیلاتو

دار و ابریشمهای پست بد را اسپکشند پاک و صاف و بی عیب میکنند و مخمل وغیره از آن میبافند رئیس کارخانه
میگفت سابقاً از ایران هم ابریشم زیاد می آوردند حالا کم شده و جهتش ناخوشی است که در ایران و هندوستان
و سایر جاها بابریشم افتاده اما در فرانسه و ایطالیه علاج انرا میدانند و از هندوستان هم آدم فرستاده
که یاد بگیرند تا در هند هم علاج انرا بکار ببرند و میگفت حکومت هند در بنگاله زمین زیاد بمن داده که ابریشم
عمل بیاورم خودم هم دو سه دفعه برای سرکشی بانجا رفته ام یک ساعتی داشت یکطرف آن شیشه و طرف دیگر طلا
بود میگفت پنجاه و پنج سال قبل از این در نیویارک خریده ام و همیشه همراه من بوده واقعاً طلای آن هم
سائیده شده بود خیلی تعجب کردیم صحبت زیاد کرد و با عرض میکرد که از جانب ایران هم آدم بفرانسه
و ایطالیا برای علاج ناخوشی کرم ابریشم فرستاده شود این دو سال کرمهای ابریشم ایران الحمد لله
رو بخوشی گذاشته و مرضش کم شده است و بالنسبه خوب عمل آمده است در آخر نهار هم یکی دو نطق کرد
و اظهار امتنان و مسرت زیاد از آمدن ما نمود بعد از نهار برخواسته از همان اطاق یکسر داخل کارخانه
شدیم کارخانه بزرگ مفصلی است وقتیکه کارخانه کار میکند بطوری صدا میکند که گوش آدم صدمه میخورد و
هیچ نمیتوان در آن کارخانه حرف زد عمله جات اینجا بیشتر زن و دختر هستند تمام کارخانه را گردش
کرده بعد رفتیم بمرتبه بالای کارخانه که کارهای تمام شده و مخملهای بافته را در انجا آویخته بودند انجا را
هم تماشا کرده آمدیم پایین سوار کالسکه شده راندیم برای منزل امشب را باید برویم در یک عمارتیکه
شام رسمی بخوریم در ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم برای آن عمارت شام و مجلس بسیار عالی بود بقدر دویست
نفر سر میز نشسته بودند حاکم در دست چپ ما بود قبل از شام دعائی بطور دیگر که در مجالس رسمی سابق ندیده
بودیم خواندند چهار نفر زن برخاسته پای میز ایستادند و با آواز خیلی خوب دعا را قرائت کردند و شروع
کردیم بخوردن شام بعد از اتمام شام هم باز دعا را همان چهار نفر زن خواندند در وسط شام که بسلامت
من تست کردند تمام اهل مجلس از حاکم و صاحب منصب و سایرین با آواز خیلی خوشی تصنیف بسیار خوبی خواندند
و هورا کشیدند و کف زدند و شام تمام شد بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای عمارتی که نزدیک همین عمارت است
برای خواندن اورسین بانجا رسیده پیاده شده تالار بسیار بزرگی است که مخصوص دادن کنسرت و هر وقت
کنسر میدهند در این تالار است بقدر سه هزار و ششصد نفر جمعیت از مرد و زن و دخترهای خوب خوشگل
در این تالار بودند از دو طرف زنها کوچه داده از میان آنها گذشتیم هوای اطاق خیلی گرم بود
از پله ها بالا رفتیم صندلی برای ما گذارده بودند اما ما روی صندلی نه نشسته ایستادیم پشت سر ما هم
دختر زیادی در مرتبه بالا ایستاده و هر کدام کتابی در دست داشتند اما معلوم نبود این کتابها

برای جمعیت یک مرد ریش سفیدی هم پشت یک پیانو نشسته بود و این تالار دو مرتبه دارد و از بالا تا پائین
تمام آدم بودند بعد از آنکه هر کس در جای خود قرار گرفت حاکم اجازه خواست که خطبه بخواند مردم همه
ساکت شدند و نایب الحکومه که زلف سفید مصنوعی دارد خطبه مفصلی خواند و ما هم جوابی بفارسی دادیم که
ناصر الملک بانگلیسی ترجمه کرد بعد تمام مردم از جواب ما اظهار خوشوقتی کرده هورا کشیدند و دست زدند
اینها که تمام شد گفتند این دخترها که کتاب در دست دارند تمام خوانندهای معروف هستند که مخصوصا
برای خواندن آورده اند و از ما اذن خواستند که آواز بخوانند اذن دادیم شروع بخواندن کردند
ایستاده و نشسته آواز خواندند و آن مرد ریش سفید هم پیانو زد چون هوای اطاق خیلی گرم بود در وسط
خواندنکی برخاسته آمدیم منزل خوابیدیم باز صدای های و هوی و قال و مقال مردم توی کوچه و معبر
باقی بود. ﴿روز جمعه بیست و هفتم﴾ امروز باید اول برویم بشهر لیدز بعضی کارخانجات
که در آنجاست تماشا کرده بعد از آنجا برویم بشهر برایتن که اعتماد السلطنه و بعضی دیگر از ملتزمین هشت
شب است در آنجا اقامت دارند صبح برخاسته پس از ساعتی سوار کالسکه شده راندیم برای گار ازدحام
طرفین راه جمع شده بصداهای بلند هورا میکشیدند کالسکه ما را هم از میان جمعیت خیلی آهسته راه میبردند
بهمینطور رفتیم تا رسیدیم بگار سوار ترن بخار شده از شهر (برادفرد) تا شهر (لیدز)
تمام راه از توی آبادی و تونلها گذشتیم و آبادی انفصال نداشت هیچ صحرا و خلکه ندیدیم چهل دقیقه
از برادفرد تا لیدز راه است جمعیت شهر برادفرد یکصد و شصت هزار نفر و جمعیت شهر لیدز دویست
و شصت هزار نفر است رسیدیم بگار لیدز حاکم و اعاظم شهر و دسته سرباز و موزیک تمام حاضر بودند
از گار سوار کالسکه شده باز کالسکه ما را آهسته با کمال تشریفات بردند تا به هتل دویل که عمارت بلدیه است
رسیدیم عمارتی عالی است اما به بزرگی و وسعت عمارتهای بلدیه شهرهای دیگر نیست سی سال قبل از این
ساخته اند و خود اعلیحضرت پادشاه انگلستان باینجا آمده افتتاح این عمارت را کرده اند راه پله بسیار
عالی وسیعی داشت از پله ها بالا رفتیم و سمت راه پله سرباز ایستاده بود داخل تالار بزرگی شدیم
که مثل تالار برادفرد مملو از جمعیت بود یک ارک بزرگ بالای اطاق گذارده بودند و دور آن غلام
گردش داشت اینجا هم تالاری است که هر وقت میخواهند کنسرت بدهند در اینجا میدهند راه هم نبود
مگر همان دالانی که از وسط مردم برای ما باز کرده بودند رو ببالای تالار رفته رسیدیم به سکوئی که برای
ما آنجا صندلی گذاشته بودند آنجا ایستادیم حاکم اذن خواسته خطابه تهنیت را داد بنایب الحکومه
شروع بخواندن کرد بعد از اتمام ما هم جوابی دادیم که ناصر الملک بانگلیسی ترجمه کرد و مردم هورا کشیدند

Bradford

Leeds

دو دست زدند بعد آمدیم باطاق دیگر که برای راحت ما حاضر کرده بودند آنجا قدری استراحت کردیم تا وقت نهار شد عمارتی
روبروی همین هتل دویل است که از عمارات بلدیه است نهار را در آنجا حاضر کرده بودند برخاسته پیاده رفتیم بآن عمارت
تالار خیلی بزرگی بود شبیه به گالری طاقش تمام از شیشه در سه جا میز نهار را ترتیب داده بودند دویست و شصت نفر سر میز بودند
از دو طرف ما در بالای تالار دو بالکن بود در بالکن دست چپ یکنفر عکاس ایستاده و چادری از ماهوت قرمز زده
سر دوربین عکاسی را رو بما کرده بود که به همین هیئت در سر میز نشستیم عکس ما را بیندازد در بالکن دست راست هم
جمعی از زنهای بسیار خوشگل بودند علی الرسم دعائی که معمول بود خواندند بعد نشستیم نهار حاکم در وسط نهار بسلامت
اعلیحضرت پادشاه انگلستان تستی کرد و بعد بسلامت ما خطبهٔ غرائی خوانده و تست کرد آنوقت خود حاکم با تمام
اهل شهر از صاحب‌منصبان نظامی و اعضای مجلس بلدیه و کدخداها و نایب الحکومه و رؤسای کارخانجات که حاضر بودند
تصنیف [illegible] با هم و در آن بود با آواز خیلی خوشی خواندند و هورا کشیدند خیلی مطبوع بود بعد برخاسته نطقی کردیم
ناصرالملک بانگلیسی [illegible] ترجمه کرد همه هورا کشیدند و کف زدند بعد نهار تمام شد باز دعای آخر نهار را قرائت
کردند [illegible] تمام این عمارت پرده‌های نقاشی بسیار خوب نصب کرده‌اند که اغلبی از نقاشهای آنها هم زنده هستند
از جمله یک پرده نقاشی بسیار ممتاز بود که نقاش صورت شورش هندیها را بانگلیس کشیده بود یک سرباز هندی ساخته
بود خیلی مهیب و قوی که قصدش [illegible] هند بود و زیر دست و پای او چند زن و بچهٔ انگلیسی ساخته بود که اینها را سر کشته بود بعد
یک زن کج خلق مهیبی ساخته بود که قصدش انگلیس است و نیزه بدست او داده که نیزه را به شکم سرباز فرو کرده بود و مقصودش
مضمحل و مغلوب شدن هند بدست انگلیس بوده خیلی پرده ممتاز خوبی بود و یک پرده دیگر هم بود که یکفوج سوار انگلیس را
در جنگ با فرانسه در حالت حمله بقشون فرانسه زن نقاشی کشیده است بسیار پردهٔ عالی خوبیست و در حقیقت
زنها صنعت را بکار برده حالا هم این نقاش هست خلاصه آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم برای کارخانه
ویلسونها که با هم برادر و شریک هستند و بعضی کارخانجات دیگر اول رفتیم بکارخانه رخت دوزی که تفصیلش از این
قرار است کارخانه ایست خیلی بزرگ با اسبابهای زیاد یک چاقوی خیلی بلندی برای برش رختها دارد که این چاقو
با چرخ بخار حرکت میکند یک سنگی است در بالا که متصل این چاقو خودش را بآن سنگ میزند و تیز میشود و وقتی که چاقو
بلب سنگ میرسد آتش از لب سنگ و چاقو بیرون می‌آید بعد بقدر دویست سیصد آستین سرداری یا بغل و دامن
سرداری که حجم یک ذرع است میگذارند بآن چاقو و چاقو از روی خط اندازه همه آن پارچه را مثل پنیر یکدفعه میبرد که بقدر
دویست آستین یا دویست بغل سرداری یا چیزهای دیگر یکدفعه از این چاقو بریده میشود خیلی اسباب غریبی است دیگر
اسباب و آلات زیاد دارد که [illegible] میشود و در بالای این کارخانه جائی است که این لباسها را میدوزند بعد رفتیم
بالا را هم تماشا کردیم و قدری رخت دوخته ابتیاع نموده آمدیم پائین بعد رفتیم بکارخانهای ویلسونها آنجا هم کارخانجات

زیاد بود خیلی گردش کردیم صداهای غریب و عجیب این کارخانجات بلند بود که مغز آدم را خیلی صدمه میزد اعمله
عمله جات این کارخانه ها زن و دختر هستند و تمام دور اطراف این کارخانجات خانه و منزل دارند صورتاً هم این
زنها خوشگل هستند و گیسهای خوب دارند اما لباسشان باقتضای کار و عملگی چرک و بد است خلاصه بعد از
گردش زیاد سوار کالسکه شده آمدیم بکار سوار ترن بخار شده راندیم برای برایتن وقتی که براه آهن نشستیم یکساعت
از ظهر گذشته بود همینطور میراندیم رو بلندن کالسکه بخار هم در کمال سرعت ساعتی بیست فرسنگ میرفت
هوا هم ابر و مه بود و کم کم تاریک میشد قدری که راندیم رسیدیم (گرانطام) در اینجا استاسیونی است
که شام حاضر کرده اند و باید در واگن همراهان و ملتزمین ما شام بدهند ترن ایستاد و همراهان شام را دادند
ما هم شام توی واگن آوردند بعد از شام ترن حرکت کرد و متصل از راههای فوقانی و تحتانی و تونلهای گذشتیم و
متصل راه آهن و ترن بخار بود که از پهلوی ما میآمد و میرفت باران هم دوباره شروع بباریدن کرد و هوا تاریک
شد تا رسیدیم بشهر لندن از زیر عمارات و روی عمارات شهر و از تونلها و کوههای مهیب و جاهای غریب
میرفتیم تا وارد کار شدیم قدری در کار لندن توقف شد و مهردار و مندولف از اینجا مرخص شده بلندن
رفت که یکشب بماند و بعد بیاید و ما حرکت کردیم باز قدری هم از توی شهر لندن با راه آهن رفته تا از شهر خارج شدیم
و افتادیم براه راست برایتن دیگر بواسطه تاریکی شب معلوم نبود بکجا میرویم ساعت یازده که یکساعت بنصف
شب مانده بود رسیدیم به کار برایتن حاکم برایتن با بعضی از ملتزمین ما که در اینجا بودند همه در کار حاضر شده بودند
ما با حاکم برایتن و امین السلطان در یک کالسکه نشسته خیلی راندیم تا رسیدیم بمنزلی که برای ما معین شده بود
اینجا خانه داود ساسون یهودی است که در لندن هم مهمان او شده بودیم خانه بسیار خوبی است رو بدریا نگاه
میکند عمارتش مثل عروس آراسته ایست مبل های خوب و اطاقهای مزین و چراغهای الکتریسیته دارد اطاقهای
عمارت را از اطاق مخصوص خودمان و منازل ملتزمین همه را گردش کردیم این شهر را که شب دیدیم شهر بسیار
خوب باصفائی مزینی بنظر آمد خیابانهای وسیع پاکیزه و دیوارهای سفید دارد مثل بعضی شهرهائیکه دیوارها....
عماراتش بواسطه دود کارخانه جات سیاه شده بود نیست و از همه بهتر این است که شهر بی صدائی است
نصف شب خوابیدیم (دوشنبه بیست و هشتم) این شهر برایتن شهر بسیار خوبی است
تماشاخانه و اکواریم و سایر آثار معتبره بلدیه دارد پیشخدمتها و ملتزمین ما که در اینجا بودند عرض میکردند دریا
همه روزه سخت منقلب بود ولی از دیروز تا بحال آرام شده است نهار را در منزل خوردیم دو ساعت بعد از
نهار کالسکه خواستیم که سوار شده بگردش برویم یکدسته سوار نظام برای تشریفات سواری ما حاضر شده بودند
لرد مر یعنی بیکلربیکی شهر هم با لباس قرمز خز و قاقم حاضر شده در کالسکه پهلوی ما نشست لارسون هم که از لندن

آمده بود با این سلطان توی کالسکه پیش ما نشستند یکنفر هم از کدخداهای شهر هم یک چماق مطلای بزرگ
بلندی که مو پوشش گرفته بود در جزو تشریفات جلو کالسکه یا میرفت عمارت منزل ما رو بدریا و خیابان است از این
خیابان که میرویم خیابان وسیعی است یکطرفش دریاست و طرف دیگرش عمارات عالی چهار پنج مرتبه است که باین
خیابان و دریا نگاه میکنند زیر دست این خیابان از طرف دریا باز یک مرتبه راه دیگر است تا بدریا متصل میشود
که از آن مرتبه دیوار هی بلندی است که میان دریا و این خیابان ساخته اند بسیار وضع خوبیست این خیابان
وسیع از سمت دریا و خانه ها بفاصله از یکدیگر چراغهای گاز دارد که شبها روشن میشود و این چراغهای خیابان
و صفای دریا و چراغهای عمارات شهر در شب خیلی جلوه دارد و از این شهر دو پل ساخته اند که توی دریا میرود اما
نه این باشد که بندری باشد و کشتی بیاید فقط برای تماشا و گردش است کشتی بزرگ باین دریا نمی آید پل اولی
پل آهنی کمی است طولانی آخر پل محل مدوری است برای گردش اما چون باید خیلی پله بخورد تا پائین برود آنجا پیاده نشدیم
عرض کردند آن پل دیگر بهتر است راندیم برای آن پل جمعیت زیادی هم از مرد و زن در کوچه و طرفین خیابان جمع بود
تا رسیدیم بدر پل دومی که پل خیلی خوبیست بیست و سه سال است کمپانیها این پل را بمبلغ چهل هزار لیره بنا کرده اند
و مداخل از آن میکنند طول این پل یکهزار و یکصد و پانزده پای انگلیسی است که قریب چهار صد قدم ما میشود و عرض
آن قریب یکصد قدم است تا عرضش همه جا مساوی نیست یعنی در بعضی جا ها خروجی دارد در اول پل اطاقی بود
سقف آن مخروطی در آنجا شناگر قابلی بود او را در منتها الیه پل پیش ما آوردند که در حضور ما شنا کند جوان خوش سیمائی
است در دو طرف صورت نزدیک بگوش اندک ریشی دارد باقی را میتراشد خیلی قوی بنیه و درشت اندام است
اسمش (پرُفسُودُ دْبیش) و از اهل لیورپول است رفت از بالای بام اطاقی که در روی پل بود و از آنجا
تا آب ارتفاع زیادی داشت با پیراهن آهار دار و شلوار ماهوت خود را بآب دریا انداخت آمدتی
زیر آب بود بعد بیرون آمده در کمال سهولت مشغول شنا شد از ضرب افتادن توی آب پشت پیراهنش ترکید
چکمه خود را کنده بود شنا کرد در اواسط پل پله ایست که بآب میرسد و در حقیقت اسکله کشتیهای کوچک بخار
و بادبانی است از آنجا بیرون آمد بعد رفتیم همان اطاق اول پل که متعلق بشناگر است دختری بود آب بازی میکرد
او را تماشا کردیم حوضچه ساخته اند که روی آن بعینه مثل حوضچه های اکواریم صفحه از بلور است مگر آنکه بالای شیشه
قدری باز است و حوضچه مملو از آب است جلو آن را پرده کشیده بودند پرده بالا رفت دختری پانزده شانزده
ساله بسیار خوشگل و سفید لباس سیاه چسبانی پوشیده سینه و بازو هایش برهنه گیسوهای طلائی افشانش
آویخته در زیر آب بوضع خوشی خوابیده و چشمهایش باز بود در زیر آب با کمال آسودگی دراز کشیده بود و بعد برخواست
نشست و کم کم بالای آب آمده ایستاد آب از سر و ریش میریخت بعد بعضی گوشماهی و صدف توی آب

ریخته دختره بدلو حلقی در دست داشت رفت زیر آب یکی یکی آنها را جمع کرده با تانی تمام بالا آمد. بعد در حالتی که
او زیر آب بود از پشت شیشه حرف زدند بالا آمد جواب داد یک شیشه شیر برد زیر آب و در زیر آب خورد و بدون
اینکه آب بدهنش برود شیشه خالی را باز کرد آمد روی آب باز مدتی بحالت نماز مسیحی در زیر آب نشست خلاصه
خیلی کارهای غریب کرد با آن سفیدی و لطافت بدن مثل پریهای دریائی که در افسانه ها میگویند بنظر میآمد در
اطاق دیگر روی پل چیز غریبی دیگر دیدیم یک زن و یک مرد آنجا بودند و یک کله آدمی از چینی رو برو در محلی
گذاشته بودند زن رفت پشت پرده نمیدانیم چه کرد که کم کم بتدریج این کله چینی کله دختری زنده شد که حرف میزد
دوباره کم کم بحالت اول برگشته چینی شد و بتدریج محو گردید خیلی عجیب بود دیگر اسکلت استخوان نهنگ بزرگی
که در قدیم خود را باینجا انداخته است گرفته و در اینجا گذاشته اند در روی پل دکانهای کوچک متعدد هست
که اسباب خرازی و اسباب بازی اطفال از همه قبیل میفروشند و صاحب دکانها دختر هستند از
اینجا خواستیم بکلیسا اکواریم برویم حاکم راضی نشده عرض کرد مردم شهر زحمت کشیده شهر را آذین بسته و در کوچها
جمع شده منتظرند باید در شهر گردش نمائید رفتیم بگردش شهر زن و مرد زیاد بودند دخترهای خوشگل پریشان مو
خیلی دیدیم اهالی اینجا همه خوش لباس و پاکیزه هستند عمله و کارگر کمتر دارد اغلب اهل شهر نجبا و متمولین هستند
و یا از لندن و اطراف دیگر برای تفرج باینجا آمده اند تمام شهر را زینت بسته بودند و بخط فارسی و انگلیسی
خوش آمد و خوش باد نوشته بودند برای شب تهیه چراغان کرده بودند تماشاکنان رفتیم تا آخر شهر در حین
رفتن یکمرتبه حاکم عرض کرد من دیگر حاکم اینجا نیستم از خاک حکومت من خارج شد گفتیم اینجا که همان شهر است
و کوچه و خیابانها بهم متصل چطور از خاک حکومت تو خارج شدیم گفت چون از اینجا داخل هو شدیم و حاکم هو علیحده است
هو سی هزار جمعیت دارد (بواتین) یکصد هزار باز قدری که رفتیم حاکم عرض کرد حالا باز حاکم شدم داخل خاک
برایتن شدیم خلاصه بعد از گردش باز آمدیم بکنار دریا و اکواریم پله میخورد پایین میرود خیلی وسیع و بزرگ است
حوضچه های بزرگ و آئینه های بزرگ دارد زن و مرد زیاد دسته دسته بودند در اطراف هم دکانهای خرازی
متعدد بود که دخترها در آنجا فروش میکردند در این اکواریم حیوانات مختلف از قبیل مار و مرغ و خزنده یا اقسام
ماهیهای زیاد دارد بعضی از اقسام ماهی دارد یک نوع مرغابی که زیر آب شنا میکند در اینجا دیدیم حیوانیکه حرکت
میکرد و دو دست داشت و پا و بالهای عجیب مثل بشره داشت دیده شد بسیار حیوان عجیب مهیب کثیفی است یک ماهی
کوچکی دیدیم که شفاف بود و تقریباً مثل شیشه اما بلور نگین یا از فلز ساخته باشند دیگر از حیوانات زیر آب که مثل گل
هستند دیدیم و بآنها غذا میدادند تماشا کردیم سگ آبی تعلیم داده بودند با صاحبش بازی میکرد و ماچ میکرد دست
میداد دیگر شیر آبی دیدیم که او را هم تعلیم داده بودند بفرمان صاحبش بود و هرچه میگفت میکرد مثل اینکه زبان

بقدر بعد از تماشای اکواریُم بیرون آمده از راه پائین کنار دریا رفتیم دیگر از خیابان بالا رفتیم کوچه پائین بدریا نزدیک
اما کوچه بالا مرتفع است و مثل دیواری در طرف مقابل دریا دیده میشود و بعضی جاها هم از کوچه بالا بکوچه پائین پله
دارد که مردم آمد و شد می‌کنند در کنار دریا دخترها و پسرها بازی میکردند و روی ریگهای پاک صاف میغلطیدند
قدری تماشای اینها کرده آمدیم منزل منزل ما چنانکه پیش اشاره کردیم خانهٔ البرت ساسون است و بسیار مزین
و مجلل است کوچهای این شهر همه بسیار پاکیزه و تمیز است بعد از ورود بمنزل چائی و عصرانه خورده راحت
کردیم امشب هشت ساعت بعد از ظهر حاکم باینجا میآید که ما را ببرد بمهمانی شام رسمی که در عمارت دولتی قدیم
اینجا میدهند و در همانجا هم مجلس تیاتری میشود در ساعت هشت حاکم آمد تمام ملتزمین ما هم از امین السلطان و
اعتمادالسلطنه و عزیزالسلطان و مجدالدوله و صدیق السلطنه و امین خلوت و سایر همراهان تماماً لباس
رسمی پوشیده حاضر بودند ما با حاکم و امین السلطان و البرت ساسون توی یک کالسکه نشسته سایر همراهان
هم بکالسکه‌های دیگر سوار شده راندیم خیلی راه طی کردیم و دور زدیم تا رسیدیم بخانه حاکم شهر راه هم تماماً چراغان
کرده بودند وارد عمارت شدیم این عمارت را از رشتهٔ انگلیس در قدیم ساخته است عمارتی عالی است اول
داخل اطاق بزرگی شدیم که زن زیادی در آنجا ایستاده بودند از آنجا گذشته اطاق باطاق و دالان بدالان
که همه بچراغهای الکتریسیته روشن و سرباز و صاحب منصب نظامی زیادی در تمام این دالانها و اطاقها از
دو طرف ایستاده بود عبور کرده داخل اطاق بزرگی شدیم که میز شام چیده بودند اطاقش بوضعهای قدیم است
که نمیتوان درست وضعش را نوشت چوب عربی طاق زده اند یک چهل چراغ بسیار بزرگی از وسط این تالار
آویخته اند اما خیلی کهنه و قدیم بود بقدر یکصد و بیست نفر در سر این میز شام دعوت شده بودند رفتیم سر میز
باز برسم معمول دعای مختصری یک مردی خواند و نشستیم چند میز هم روبرو بود که جمعی از مدعوین هم سر آن میزها نشسته
بودند شام خوردیم حاکم در وسط شام برخاست و نطقی کرد و ما هم جواب دادیم بعد از سر میز شام برخاسته
آمدیم بیرون باغی بود چراغان کرده بودند و زن زیادی توی باغ از دو سمت ایستاده بودند از میان اینها گذشتیم
هورا کشیدند رفتیم داخل یک عمارت دیگری شدیم که آنهم جزو همین عمارت است این عمارت سابقاً
اصطبل این عمارت بزرگی که شام خوردیم بوده است بیست سال است که بنای آنرا تغییر داده اصطبل را جای
کنسر و رقص و بال ساخته اند. یک جای بزرگ مدوری است دو مرتبه طاق چوبی دارد و یک ارگ بزرگ
هم اینجا است که در وقت رقص و کنسر میزنند این عمارت و آن عمارتی که شام خوردیم هر دو ارثاً متعلق باعلیحضرت
پادشاه انگلستان بوده است ایشان در ابتدای سلطنت خودشان که بشهر برایتن آمده این شهر را چندان
قابل اعتنا ندیده باین لحاظ این دو عمارت را هم باهالی شهر بخشیده اند بعد از آنکه این عمارت مال شهر شد در اینجا

ساخته است کم کم اینجا محل آباد و خوبی شده است خلاصه درین عمارت هم زن و مرد زیادی ایستاده بودند صندلی
بزرگی برای ما گذارده بودند برای سایرین هم صندلی گذاشته شده بود ابتدا ایستاده لرد میر اجازه خواست
و پس از اجابت نایب الحکومه با زلف مصنوعی خطبهٔ مفصلی خواندند ما هم جواب دادیم بعد روی صندلی ها نشستیم
شروع کردند بزدن موزیک سباب بند بازی هم آویخته بودند ابتدا یک دختر بسیار مقبولی بسن چهارده
سال که زلفها و گیسوهای افشان از دو طرف سرش ریخته بود و اسمش (زلال الدین) و از اهل ینگی دنیا و اصلاً
یهودی است لباس چسبان بسیار قشنگ خوبی پوشیده بود آمد رفت بالای بند بنا کرد ببازی کردن و معلق
زدن حقیقت کارهائی کرد که بعقل راست نمیآید و نمیتوان نوشت بعد از آنکه بازیهای خوب و کارهای عجیب
کرد آخر آن طنابی که آویخته بود و تاب زیاد خورده یک طنابی دیگر که اینطرف از بالای طاق آویزان کرده
بودند و یک مردی سرآنرا نگاه داشته بود دختر در بین تاب خوردن پنج ذرع مانده باین طناب پرید
و این طناب را گرفت و در این طناب هم بازیهای خوب کرده آمد پائین بعد یک مردی آمد که لباس قرمزی
پوشیده و تمام آنرا پولک دوخته بود که برق میزد اینمرد که مثل مار بخود می پیچید و چرخ میخورد و مثل جانور سرش را
می آورد لای پایش و پایش را میزد بسرش اعضا و اندامش مثل موم نرم بود بلکه موم را نمیتوان اینطور در دست باشکال
مختلف درآورد خیلی غریب بود بعد دو نفر دیگر آمدند که معلق میزدند یکی از آن دو از اهل لرس و لوزن بود
این دو نفر هم کارهای عجیب میکردند اول یک میزی آوردند که پایه هایش بارتفاع یک ذرع و بقدر کرسیهای
زنانه بود اول از روی آن میز یک معلق زد روی هیچ دست خودش بعد سه معلق دیگر زد بعد دو کرسی رو هم
گذاشت و معلق زد همینطور تا هشت کرسی رو بهم گذاشت که هشت ذرع ارتفاع داشت از آن بالا معلق وارو
میزد روی هیچ دست خودش بعد هفت معلق دیگر هم زد خیلی کار غریبی بود و تعجب داشت که هیچ این مردکه...
عیب نمیکند بعد سه نفر آمدند که خودشانرا بصورت ژاپونیها ساخته و لباس ژاپونی پوشیده بودند ابتدا گلوله
بازی کردند هر کدامی چهار گلوله در دست داشتند و بهوا میانداختند بطوریکه گلوله ها متصل در هوا بود و
معلوم نبود که بدست اینها برسد خیلی غریب بود بعد یکی از اینها چند کبوتر آورد و آنها را عادت داده بود که ول
کند و بعد بیایند روی دیوجامه که بسرش مثل چتر میز نشینند کبوتر بار اول کردکی دو تا آمدند نشستند باقی دیگر
نیامده رفتند بر سینه های بالا که زنها بودند روی ستونها نشستند خیلی اسباب خفت مردکه شد بعد همین سه نفر
کارد بازی عجیبی کردند کاردهای بزرگ مثل کارد مطبخ بهمان تیزی و بزرگی آوردند و هر کدامی سه چهار کارد بدست
گرفته بنا کردند بهوا انداختن متصل با کمال سرعت کاردها را بهوا می انداختند و میگرفتند بطوریکه هیچ وقت
در دستشان چیزی نبود اینهم خیلی تماشا داشت بعد بنا کردند این کاردها را بهم انداختن دور از یکدیگر ایستاده

متصل کاردها را بطرف همدیگر میانداختند و چنان بچلدی میگرفتند و میانداختند که متصل کاردها میانه هوا بود
اینهم بازی عجیبی بود بعد از اتمام بازیها برخواستیم دختر بند باز که لباس سیمی خودش را پوشیده بود آنجا ایستاده
بود آواز کردیم آمد جلو ما با او قدری حرف زدیم از نزدیک هم که او را دیدیم خیلی خوشگل بود و آن دو نفر را هم
که معلق میزدند فرستادیم آوردند قدری هم با آنها حرف زدیم بعد سوار شده آمدیم منزل خوابیدیم (روز
یکشنبه بیست و نهم) امروز باید برویم بحمام ترکی یک نهار مختصری خورده کالسکه آوردند سوار
شدیم راندیم از کنار دریا برای حمام از یک کوچه سربالا رفته تا رسیدیم بحمام پیاده شدیم سر حمام بسیار
خوبی داشت یک حوض مرمری با آب صاف در سر حمام بود که سوزن از ته آب پیدا بود و این حوض میرفت
تا توی گرمخانه که اگر آدم میخواست از این حوض توی گرمخانه برود و از گرمخانه بسر حمام بیاید ممکن بود سر حمام و حمام
اینجا همه طاق است و در حقیقت یکدست عمارتیست که اسمش را حمام گذارده اند سقف سر حمام تخته است
لخت شده رفتیم توی حمام حمام گرم بسیار خوبی بود خزانه ندارد همان شیر دارد با حوضهای مرمر کوچک که
آبش گرم و سرد میشود و آدم شست و شو میکند طاق گرمخانه حمام از آهن است و شیشه های خانه خانه رنگین
دارد بعد از استحمام آمدیم بیرون رخت پوشیده سوار کالسکه شده آمدیم منزل حکیمباشی طولوزان آمد عرض کرد که
مادر طالبت و پسر و یک دخترش را آورده است میخواهد بحضور بیاورد گفتیم بیایند آمدند و پسر داشت
سن هفت هشت سال و دختری سن چهار سال خیلی معقول قشنگ خنده روی با مزه بود موهای زرد بافته و
چشمهای کبود کیرنده داشت با او صحبت کردیم بعد مادر طالبت کتابی داده از ما خواهش کرد که صورت دختر
او را در کتاب بکشیم منهم شروع کردم و بقدر نیم ساعت طول کشید مادر دخترش را نگاهداشته بود که تکان نخورد
با وجود این خیلی تکان میخورد و درست نمی ایستاد اما من خیلی شبیه و خوب کشیدم رفتند بعد نهار خوردیم بعد از
نهار امین السلطان و سر درموند ولف و چرچیل کرچی را که نایب اول وزارت خارجه انگلیس است و از پیش
لرد سالیزبوری باحوالپرسی ما آمده بود بحضور آوردند قدری با آنها فرمایش کردیم و حرف زدیم و رفتند
سه ساعت بعد از ظهر فرمودیم کالسکه بیاورند برویم بگردش سوار کالسکه شده بعضی از نوکرها هم در رکاب بودند
از همان خیابان وسیع که یک سمت عمارتهای مرتبه بمرتبه دارد و سمت دیگر دریاست و منزل ما کنار این خیابان است
راندیم و بکالسکه چی فرمودیم همینطور راست از همین خیابان برود برای آخر شهر امروز هم چون یکشنبه است و
انگلیسها بطور عموم ایام یکشنبه را تعطیل میکنند و دکانها را می بندند حتی توی عمارات و خانه ها هم کسی نمی ماند تمام
در پارکهای آنطرف شهر و این خیابان و چمنهائیکه در کنار این خیابان سمت دریا واقع است گردش میکردند
راه میرفتند اطفال در کنار دریا بازی میکردند خلاصه راندیم از گراند هتل که منزل اعتماد السلطنه و سایر همراهان

ماست که از پیش باینجا آمده بودند و بسیار هتل عالی بزرگیست گذشتیم یک هتل دیگرهم تازه شروع کرده پهلوی این
هتل میسازند اینهم خیلی عالی است و این هتل خیلی بهتر خواهد شد از پل بزرگی هم که برای گردش است عبور کردیم از
اینجا که میگذریم چمنهای بسیار خوب که دور آنها را نرده کشیده بودند زیاد دارد زنهای خوشگل با لباسهای کم
رنگ خوب توی این چمنها گردش میکنند اغلب زنها لباس سفید میپوشند و خیلی این لباس بحسن و خوبی
آنها افزوده زلفهای زرد آنها مثل کلابتون از پشت سرشان روی لباس سفید ریخته از هرجهة خیلی مطبوعیت
دارند خلاصه راندیم تا رسیدیم باخر شهر اینجا دیدیم خلوت شده است و خیلی از مردم دوریم گفتیم خوبست
اینجا پیاده شده برویم کنار دریا گردش کنیم پیاده شده رفتیم بکنار دریا کنار دریا ریگ و ماسه زیاد دارد
اما ریگهای درشتی به اندازه‌ای دارد مثل کنار دریای مازندران که ریگهای خوب خوش ترکیب دارد
نیست چند دانه از آن ریگها را برای یادگار برداشتیم در بین دیدیم که مردم خبر شده اند که ما در اینجا پیاده
شده ایم از آخر شهر میدوند و میآیند کم کم دور ما جمعیتی جمع شد دریا هم اندک موجی داشت یک
زنی توی قایق کوچکی نشسته و یک مردی هم پارو میزد و موج این قایق را بقدر دو ذرع بالا میبرد و پایین
میآورد با اینحالت زنکه از توی قایق دستمالش را تکان میداد و تعارف میکرد خیلی حالت او مضحک بود....
دیدیم کم کم جمعیت در اینجا زیاد میشود برگشته آمدیم توی کالسکه و بکالسکه چی فرمودیم کالسکه را ببرد
بطرف پارک (بوستن پادك) از پشت شهر رفتیم به پارک بزرگی شهر بطول و در کنار دریا افتاده است
اینجا که آخر شهر است خیلی خانه و عمارت از عرض کم دارد و پشت شهر متصل به پست و بلندی و دره و ماهور میشود اما
آنطرف شهر عرضش زیادتر است و خانه و عمارات خیلی دارد راندیم تا رسیدیم به پارک مزبور پارک بسیار
خوب قشنگی بود اما درخت زیادی نداشت تمام زمینش چمن سبزه و صاف بسیار با صفا هست اطراف
این پارک را گلکاری کرده اند سیر کردیم توی پارک با کالسکه گردش کردن زن و دختر و بچه زیادی هم با لباسهای
الوان قشنگ توی این پارک و چمنها گردش میکردند قدری کالسکه را آهسته راندند تماشای پارک
و زنها و مردم را کرده بعد براه افتادیم زنها و دخترها باز از عقب کالسکه ما عرق کنان میدویدند و از ما منفک
نمیشدند خلاصه از پارک بیرون آمدیم از اینجا کوچها سرازیر و سربالا و پست و بلند میشود راندیم تا آمدیم باز بکنار
دریا و رسیدیم به پل کوچک اولی که نزدیک منزل ما است که دیروز باینجا رفته بودیم این پل را شصت سال میشود
که ساخته اند کهنه شده عرضش خیلی کمتر از آن پلی است که دیروز دیدیم این پل هم متعلق به کمپانیست و رئیسی دارد دو
دری و دربانی دارد که هرکس میرود پول میگیرند طولش پانصد قدم است با چوب ساخته اند پایهایش هم چوبی است
آهن کمی کار کرده اند در وقت راه رفتن تکان هم میخورد رفتیم تا آخر پل آنجا یک محوطه مدوری دارد یکدسته موزیکانچی :

دراینجا بود موزیک میزدند و دیگر چیز تماشائی نداشت اینجا هم با زن و مرد جمع شدند بچه های کوچک هم کنار دریا توی ماسه بازی میکردند و میدویدند یک دو مشت شلینگ انگلیسی از بالای پل بسر آنها ریختیم بسر یکدیگر ریخته پولها را جمع میکردند و از چنگ یکدیگر میربودند خیلی خنده داشت بعد بر کشته سوار کالسکه شده راندیم برای منزل امشب چون شام را جائی موعود نبودیم فرمودیم در ساعت نه که سه ساعت به نصف شب مانده است حاضر کنند پای بالاخانه ما از وقتی که از گردش مراجعت کردیم متصل بقدر شش هفتصد نفر زن و مرد و بچه و دختر های خوشگل ایستاده تکان نمیخوردند و متصل ببالاخانه نگاه میکنند و میگویند پادشاه توی این بالاخانه است و هر وقت یکنفر از ملتزمین ما بیرون میرود او را هم تماشا میکنند و یکدسته که میروند دسته دیگر بجای آنها میآیند تا دو ساعت به نصف شب مانده همینطور توی کوچه پر از جمعیت بود و چشم از منزل ما بر نمیداشتند بالاخره از پشت شیشه خودی بآنها نشان داده و دستی بلند کردیم تمام هورا کشیدند بعد یکدسته از گلهای توی اطاق را بر داشته بسر آنها ریختیم باز همه هورا کشیدند خلاصه شام خورده خوابیدیم این عمارتیکه در اینجا منزل داریم اسمش (پاویون) است (روز دوشنبه سلخ ذی القعده) امروز باید برویم بجزیرهٔ ویت و از آنجا برویم انشاء الله به (ستربود) خاک فرانسه چون وقت حرکت ما معلوم بود لهذا احتیاطاً صبح زود تربیعی در ساعت شش و نیم از خواب برخواستیم ملتزمین ما هم همه لباس پوشیده و حاضر حرکت شدند و بعضی از آنها پیش بکار رفتند که بکشتی علیحده بنشینند دریا هم الحمد لله امروز بسیار آرام و سالم و خوب بود وقت رفتن ما که شد (مر) حاکم شهر و سایر اعضاء بلدیه حاضر شدند با حاکم و امین السلطان و سر درموند ولف) بکالسکه نشسته از همان کنار دریا راندیم جمعیت هم باز در اطراف خیابان زیاد بودند قدریکه راندیم از کوچهٔ دیگر رفتیم عقب شهر راه آهن کوچها بش خیلی پست و بلند دارد رسیدیم بکار ازین کار راه آهن میرود به (پرتسموت) باید با بخار رفته و از آنجا بدریا بنشینیم این کار خیلی کار عالی بزرگی است میگفتند تازه دو سال است ساخته اند حاکم برایتن از اینجا مرخص شد و ما بترن بخار نشسته حرکت کردیم قدریکه ترن رفت از راه برگشته بخطی دیگر افتاد و از تونلی گذشته راندیم دریا همه جا بدست چپ ما افتاد که گاهی میدیدیم و گاهی دیده نمیشد حاصل زراعت اینجا را تازه دست بدرو زده اند اما اراضی بالا دستهای انگلیس را هنوز دست بدرو نزده اند صحرا گذشته از زراعت همه جا چمن و گل و اسپرس و یونجه زار بود یکساعتی که راندیم رسیدیم به (پرتسموت) تصور میکردیم که اینجا هم مثل سایر شهرها جمعیت زیاد زیاد خواهد داشت ولی بعد که دیدیم آنطورها که گمان میکردیم جمعیت نبود شهر کوچک قشنگ خوبی است بندرگاه معتبر نظامی انگلیس است و خیلی موقع مهمی است که همیشه جنرالها و امیرالهای معتبر در اینجا اقامت دارند

کشتی جنگی هم در اینجا زیاد است خیلی بندر معتبری است از کالسکه پیاده شده داخل کشتی شدیم اسامی اشخاصی که در اینجا معرفی شدند از این قرار است (جنرال سر لینتر اسمیث) فرمانده قشون جزیره (امیرال سر ادموند کامرال) فرمانده کل بندر پرتسموت (وُیس امیرال گُردُن) مدیر دریاپیه های کشتی سازی و غیره (ماژور جنرال اسمولیت) فرمانده دسته توپخانه (کُلنل توئنیان) (مستر الیس) مِر (یعنی حاکم شهر) این اشخاص معرفی اینها را توی کشتی مرخص شده رفتند کشتی همان کشتی ویکتوریا و آلبرت است که روز ورود بانگلیس هم با آن کشتی نشسته بودیم همه ملتزمین جاهای خودشان را پیدا کرده نشستند و رفتند جاها... ما هم در سطحه کشتی گردش میکردیم کشتی بطرف جزیرهٔ وایت حرکت کرد چند دقیقه رفتیم رسیدیم بکشتیهائی زیادی که دولت انگلیس در این بنا حاضر کرده است و عدد آنها یکصد و هفت فروند کشتی جنگی و غیره است و این کشتیها را فقط از بنادر انگلیس که در اطراف آورده در اینجا حاضر نموده اند سه ردیف صف بسته بودند و کشتی ما از وسط این خیابان کشتیها میگذشت دو فرسنگ تمام طول خیابان کشتیها بود و از جلو اینها که میگذشتیم عمله جات آنها بالای دکلها رفته و سربازها هر یک بلباس مختلف بعضی قرمز و بعضی سیاه توی کشتیها صف بسته سلام احترام میدادند چند دقیقه رفتیم یکدفعه تمام این کشتیها بنای شلیک توپ را گذاشتند مثل اینکه با دشمن مقابل شده جنگ میکنند وضع غریبی داشت روی دریا یکدفعه از دود سیاه شده خیلی تماشا داشت تاکنون این وضع تیراندازی و مشق سفاین ندیده بودیم یعنی در شانزده سال پیش هم که در سفر اول فرنگ بانگلیس آمدیم باز همچنین در اینجا سان دادند اما باین خوبی و کاملی نبود سه روز دیگر اعلیحضرت امپراطور آلمان هم برای ملاقات با اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان بهمین جزیره وایت آمده شب مهمان اعلیحضرت معظمه خواهند بود و بانگلیس هم رفته از همین جا مراجعت بآلمان خواهند کرد و این کشتیهای جنگی یک سان بحری هم بامپراطور آلمان خواهند داد خلاصه رفتیم تا صف کشتیها تمام شد و بعد آمدیم در اطاق خودمان نهار خوردیم یک روزنامه نویس روزنامه (کرسپاندنس دیلی تلگراف) که اسمش (بلنت بوذله) است آنچه روزنامه در باب وقایع مسافرت ما نوشته و طبع شده بود تمام را چیده و جمع کرده یک کتابی کرده بود آورد پیشکش کرد خلاصه راندیم تا رسیدیم بدهنه رودخانه مدینه که از جلو جزیره وایت میاید اینجا که ایستاده بودیم وسط دریا است رودخانه مدینه از میان جزیره آمده داخل دریا میشود و باین جهت اینجا را مقابل رودخانه مدینه میگویند آبادی که در دو طرف رودخانه مدینه واقع است اسمش (کاوس) است یکطرف کاوس مغربی و یکطرف کاوس مشرقی و ما در وسط این دو آبادی و مقابل جزیره ایستاده ایم یک کشتی بزرگ جنگی آلمان که دارای سیزده چهارده توپ است سه روز است برای ورود امپراطور آلمان باینجا آمده است امیرال آن کشتی آمد بحضور مرد بسیار رشید تومند بلند قامت قوی هیکلی است

دولکی

بکشتی بخار او بات که هر کدام مبلغ ... چهار هزار آدم جا میگرفت یکی اینطرف کشتی و یکی آنطرف کشتی ما حاضر کرده
ریلهای کشتی پائین رفته داخل کشتیهای کوچک شده و نشستیم خیلی کشتیهای تندرو و خوبی بود بفاصله یکربع
ساعت رسیدیم بجزیره ویت دکاوس مغربی کشتیهای کوچک دیگر هم روی آب گردش میکردند چون
خشکی و کناره آب ارتفاعی از سطح آب دارد که با این کشتیهای کوچک نمیتوان بخشکی رفت یک کشتی بزرگی متصل
بخشکی کرده بودند که از این کشتیهای کوچک داخل کشتی بزرگ شده و از آن کشتی وارد خشکی شدیم پرنس باتن
برغ داماد علیحضرت پادشاه انگلستان توی آن کشتی بزرگ باستقبال آمده بود با هم بخشکی رفته ما و پرنس و امین السلطان
توی یک کالسکه نشسته سایر ملتزمین با هم سوار کالسکه های دیگر شده راندیم کاوس مغربی شهر کوچک خوش وضعی
یک خیابانی بود و از آنجا راندیم برای ازبرن جمعیت زیادی طرفین راه ایستاده بودند رسیدیم بدر پارک
علیحضرت پادشاه انگلستان پارک خیلی خلوت بود مجلس را توی پارک نه دیدیم پارک بسیار وسیع بزرگ
خوبی است درختهای بسیار خوب که مخصوصاً از ینگی دنیا و کانادا آورده در این پارک کاشته اند که برگهای
خوب شبیه برگ درخت نارنج دارد و هر یکی درختهای هارون و برگهای آن روی زمین افتاده است
خیلی قشنگ تمام پارک چمن سبز و بسیار باصفا است مسافت زیادی از توی پارک راه آمده تا رسیدیم
بدر عمارت علیحضرت پادشاه دیدیم چادر زیادی دور عمارت زده اند پرسیدیم برای چه است عرض
کردند چون در این عمارت جا کم است این چادرها را برای ورود علیحضرت امپراطور آلمان زده اند در
پله عمارت پیاده شدیم علیحضرت پادشاه انگلستان توی راه پله جلو در ایستاده بودند با ایشان دست
داده تعارف کردیم بعد بازو بازوی ایشان داده رفتیم توی اطاق امین السلطان و ناظم الدوله و پرنس
باتن برغ و دختر علیحضرت پادشاه انگلستان زوجه پرنس باتن برغ [illegible] پادشاه توی اطاق بودند
با علیحضرت پادشاه خیلی صحبت داشتیم احوالپرسی کردیم و ایشان اظهار مهربانی زیاد نمودند بعد دختر
علیحضرت پادشاه رفته یک سینی بدست گرفته آورد پیش [illegible] پادشاه یک قابی توی سینی علیحضرت پادشاه بود
بازکردیم میان آن یک نشان الماس [illegible] بود که وسط آن صورت خود علیحضرت پادشاه انگلستان را داشت
و بسیار خوب و شبیه ساخته بودند بستان آن نشان را بما داده و گفتند برای یادگار بشما میدهم ما هم خیلی
اظهار مسرت و خوشوقتی از این [illegible] کردیم بعد علیحضرت معظمه نشان را گرفته بدست
خودشان بگردن ما آویختند یک شال [illegible] بدست خود
با امین السلطان دادند بعد [illegible] سوم نشان [illegible]
یعنی ناهار آوردند توی اطاق و یکیک [illegible] اعتماد السلطنه [illegible] الدوله و امین خلوت و [illegible]

وحکیم طولوزان و ناصرالملک با علیحضرت ملکه بدست خودشان دادند ما باز قدری با علیحضرت پادشاه نشستیم بعد با
پرنس باتن برغ آمدیم باطاق دیگر عصرانه خوردیم و رفتیم بتراس یعنی ماهتابی جلو این عمارت که بسیار خوب انجا را
گلکاری کرده اند قدری گردش کردیم جلو این عمارت را همینطور تا پائین گلکاری کرده اند خیلی صفا دارد این عمارت
یک منظر بسیار خوبی بدریا دارد که بر حسن و صفای آن افزوده است علیحضرت پادشاه ده روز است که در اوزبرن
اقامت دارند وقت عروسی دختر نواب ولیعهد هم که به لرد فیف تزویج میکردند علیحضرت معظمه از اینجا رفته
بودند بعمارت بوکینگهام پاله عروسی کرده مراجعت نموده بودند این عمارت راسی سال قبل ازین پرنس البرت
شوهر علیحضرت معظمه بسلیقه خودش بنا کرده که قبل از ان اینجا هیچ عمارت و بنائی نبوده است بسیار هم خوب
و باسلیقه ساخته اند تمام دالانهای اطاقها را با مرمرهای رنگارنگ خاتم کاری کرده اند که خیلی قشنگ است
دیگر مبلهای خوب و پردهای نقاشی ممتاز از هر کجا بوده باینجا آورده اند از هر جهة بکمال خوبی و امتیاز دارد خلاصه
بعد از گردش دوباره آمدیم پیش علیحضرت پادشاه با ایشان وداع مجددی کرده آمدیم بیرون من با زوجه پرنس
باتن برغ و خود پرنس توی یک کالسکه نشسته سایرین هم سوار کالسکه های دیگر شده راندیم تا بیک جائی رسیده
انجا پیاده شدیم یک درخت کاجی حاضر کرده بودند بدست خودمان بیادگار کاشتیم بعد یکدور باغ را با کالسکه
گردش کردیم خیلی پارک بزرگ باصفائی است یک قرقاول ماده با بچه اش از جلو ما پرید گفتند اینجا خیلی
قرقاول دارد خلاصه از همان راه که آمده بودیم راندیم تا آمدیم بکنار رودخانه باز داخل همان کشتی بزرگ
شده از انجا با دختر علیحضرت پادشاه انگلستان و شوهر او پرنس باتن برغ وداع کرده داخل کشتیهای کوچک
شدیم و آمدیم برای کشتی مخصوص خودمان رسیده رفتیم بالای کشتی سر دروموند ولف و لارسون و جنرال
گلمین قونسول خراسان از اینجا مرخص شده رفتند ناصرالملک هم مرخص شده رفت باکسفرت چون در
مدرسه انجا تحصیل کرده و آشنایانی در انجا دارد میخواهد از آنها دیدنی نموده بعد از دو سه روز بپاریس مراجعت
نماید دور جزیره ویت پنجاه و دو میل انگلیس است که دوازده فرسخ ایران بشود و تمام جزیره هشتاد هزار
نفر جمعیت و چند شهر هم دارد حکومت تشریفی این جزیره هم با پرنس باتن برغ داماد پادشاه است الحال
پنجساعت از ظهر گذشته هوا و دریا هم خیلی خوب و مساعد است بکاپتن فرمودیم چون اعتباری در هوا و دریا
نیست بتعجیل در حرکت کند او هم زیاده از یک ربع دیگر توقف نکرده لنگرها را کشیدند و حرکت کردیم سواحل
انگلیس دست راست بود و سواحل جزیره ویت دست چپ جزیره ویت کوه و تپه های بلند دارد که روی
آنها را همه گرفته بود آخر سواحل ویت که رسیدیم چند قلعه محکم دیدیم که نزدیک بدریا ساخته بودند طرف دست
راست هم یک قلعه بسیار محکم بزرگی بود و از طرفین شلیک توپ میکردند این دو قلعه که محاذی یکدیگر است

طوری است که هر کشتی که از این دهنه بخواهد داخل شود با توپهای قلعه جات منهدم شود از طرف دست چپ هم کوههای
بزرگ دیده شد که سنگهای سفید داشت و چند قطعه هم از آن سنگها خرد شده بدریا ریخته بود که مثل کوه پیدا بود
از اینجا گذشته راندیم تا بوسط دریا رسیدیم که دیگر از هیچ سمت ساحلی پیدا نبود هوا کم کم تاریک شد و آفتاب
غروب کرد دریا چندان موجی نداشت اما موج خود کشتی کشتی را تکان میداد احوال بعضی هم بهم خورد بعد از عرشه
آمدیم پایین باطاق شام شام خوردیم و بعد از شام بار کاپیتان را خواسته با او و امین السلطان قدری فرمایش
کرده بعد رفتیم خوابیدیم (تمام طیور دنیا از هر مملکت و بلدی بتغییر و اختلاف با مملکت و بلدی دیگر و از بعضی
جنساً یکی هستند ولی نوعاً اختلاف دارند مثلاً طیور و حیوانات نیکی دنیا با پاریس و لندن تفاوت دارند
و همچنین جاهای دیگر در تمام دنیا قرقاول هست اما قرقاول نیکی دنیا با قرقاول لندن فرق کلی دارد و همچنین سایر
حیوانات اما بعجبی که داریم در گنجشک است که گنجشک ایران با گنجشکهای تمام بلاد فرنگستان که دیدیم همه
یک جور و یک ترکیب است بیک طور صدا میکنند و بیک وضع پرواز مینمایند مگر در لندن و بعضی شهرهای
دیگر انگلیس که کارخانه جات زیاد دارد بواسطه دود رنگ گنجشکها سیاه است اما خلقةً همان گنجشک
ایران است ابابیل هم که خیلی تند پرواز است و بالا میرود در فرنگستان خیلی بیشتر از ایران دیده شد
معلوم میشود ابابیل هر کجا هوای خنک خوب است بیشتر میباشد چنانکه در ایران هم هرجا هوای خوش است
ابابیل دارد اما در فرنگ همه جا هست) (دوشنبه غرّه ذی الحجة الحرام) شش ساعت
از نصف شب گذشته از خواب برخاستم که روی هم رفته دیشب سه ساعت و نیم خوابیدم اما با وجود کمی خواب
احوالم خوب بود و کسالتی نداشتم مجلس بیدار بود حتی دوربین هم که بطرف شربورغ انداختم دیدم احدی بیدار نیست
آمدم بالای سطحه کشتی آنجا هم تازه عمله جات کشتی از خواب برخاسته و مشغول فرش و تمیز کردن سطحه کشتی بودند
کشتی ما در وسط حوض بزرگی ایستاده بود و این بندر شربورغ خیلی بندر معتبری است اگر بقدر سیصد کشتی هم وارد
این حوض و بندرگاه شود تمام آنها را بسیار خوب میتوان محافظت کرد هوا هم امروز صاف و آفتاب و ملایم
بود کشتی دیگر هم که بعضی از ملتزمین ما در آن بودند روبروی ما لنگر انداخته بود با دوربین شربورغ را نگاه کردم یک
ارسنال (قورخانه) و قلعه بزرگی که بالای بروج آن توپهای متعدد کشیده بودند دیدم پنج کشتی جنگی شروع
کردند بآمدن و شلیک توپ کردن از قلعه هم شلیک توپ زیادی کردند کشتیهای کوچک باری هم با
کشتیهای دیگر که آنها بسته بودند برای بردن بار بای ما آهسته شروع کردند بآمدن ما هم در سطحه کشتی
راه میرفتیم چون حرکت با طوری دارد و نهار را هم باید توی واگن بخوریم رفتیم پایین در اطاق سفره خانه یک نهار
مختصری خورده دوباره آمدیم بالای سطحه امین السلطان و نظر آقا وزیر مختار ما که مقیم پاریس است با مسیو تالو

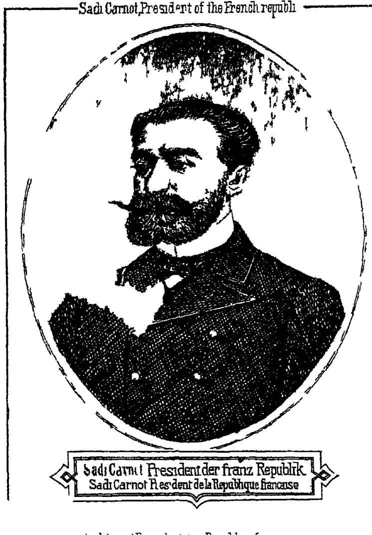
وزیر مختار فر   این که برای تشریفات آمدن ما قبل از ما از طهران به پاریس آمده بود دوباره مراجعت
میکند و حکیمباشی در ... وزرا امرای بریه و بحریه بندر شربورغ را با حاکم شربورغ به حضور آورده یکی یکی را معرفی
کردند که اسامی آنها از این قرار است (امیرال لیسپن) حاکم بحری شربورغ (جنرال هانریون) کماندان دسته
دهم قشون فرانسه (کنترامیرال بواسنک) کماندان کشتیهای زره پوش شمالی (جنرال دو دلیندن)
کماندان افواج سی و نهم پیاده نظام در شربورغ مکنفر قونسول ایران که اصلاً فرنگی و از اهل اینجا است سالها است قونسول
ایران است او را هم معرفی کردند حاجی حسینقلی خان وزیر مختار ما هم که در وشینگتن ینگی دنیا بود به واسطه سوء مزاجی که
داشت به پاریس آمده از سفارت خود استعفا کرده است به توسط امین السلطان به حضور رسید بعد وقت
رفتن رسید سه ساعت به ظهر مانده برخاستیم سرجان مکنیل که از اول خاک انگلیس تا اینجا مهماندار ما بود و این
خویش همان سرجان مکنیل است که در اواخر سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه و اوایل سلطنت مرحوم محمد شاه
پدر ما به سفارت در طهران بود به حضور آمده مرخص شد جرجیل نایب سفارت انگلیس که در طهران است و کاپیتان
کشتی هم مرخص شدند ما از پله کشتی پایین آمده و داخل قایق طولانی شدیم که این قایق را یک کشتی بخاری کوچکی
میکشید و راندیم امین السلطان و عزیز السلطان و مجدالدوله و اعتمادالسلطنه و امین خلوت و صندوق السلطنه
پیش ما بودند سایرین هم در قایقهای دیگر نشستند با اتفاق نشستیم بارانستیها و قلعه جات شلیک توپ
زیادی کردند آب این بندر بقدری صاف و باصفا بود که تا دو ذرع ته آب پیدا بود و موجهای کوچک
میزد اینجا از گردشگاههای باصفای دنیا است که باید آدم مخصوص تماشای اینجا آمده در این بندر و حوض بزرگ
باصفا سوار قایقها یا کشتیهای کوچک بخاری شده گردش کند اما افسوس که ما چون در سر ساعت معین باید
داخل ترن شویم وقت و فرصت این گردش و سیر خوب را نداشتیم و نتوانستیم اقلاً یک دور این حوض را
بگردیم خلاصه راندیم تا بساحل و کناره رسیدیم اینجا یک پله چوبی خوبی درست کرده بودند که از آن پله ها باید
از قایق وارد خشکی شد تمام صاحب منصبان بحری و بری که در کشتی معرفی شده بودند در اینجا نیز حاضر بودند از قایق
بیرون آمدیم جمعیت زیادی از اهل شهر و عمله جات کارخانه جات ایستاده بودند اما اکثر جمعیت عمله جات
بودند چرا که اینجا کارخانه کشتی سازی دارد و عمله جات زیاد مشغول کار هستند یکفوج سرباز هم صف کشیده
ایستاده بودند خیلی صف ممتدی بود پیاده از جلو صف تا آخر رفتیم دوباره برگشتیم خیلی سرباز خوب
خوش لباس بودند اما مثل سالدات روس چکمه پایشان نبود عوض چکمه یک کفش کوچکی پوشیده و یکپارچه سفیدی
روی کفششان مثل جوراب بسته بودند خلاصه آمده داخل ترن شدیم ترن خوب مفصلی بود و اکن ما از هر طرف
هفت بالا و آینه داشت از توی شهر شربورغ گذشتیم دور این شهر تمام کوه است طرف دست چپ یک

کوه

کوه بسیار سخت بلندی بود که بالای آن یک قلعهٔ محکم بزرگی واقعست از روی آن قلعه هم شلیک توپ کردند جمعیت
این شهر را حاکم سی و پنج هزار نفر گفت   شهر شربورغ خیلی سبز و باصفا و پرگل و محصول است شربورغ بندر معظم
معتبری است دور شهر قلعه و خندق محکمی دارد که خندقش خیلی وسیع و عریض و پر از آب است ترن اینجا خیلی آهسته
میرفت از یک تونلی هم گذشتیم بعد از آن تونل هم باز هم خانه و آبادی شهر بود از اول شهر تا آخر شهر تمام سرباز و
موزیکانچی ایستاده بود و همه جا احترامات نظامی بعمل میآوردند در سینهٔ بعضی از این سربازها بعضی نشانها
دیده پرسیدیم چه نشانی است گفتند این نشانی است که در جنگ تنکن (تنکن) در اقلیم آسیا و در
سرحد چین است باینها داده‌اند خلاصه راندیم امروز از چند تونل گذشتیم دو تونل آن خیلی طولانی بود که عبور از
هرکدام پنج دقیقه طول کشید باقی دیگر خیلی کوتاه بود تا پنج شش فرسنگ هم که از شربورغ دور شدیم اطراف راه
جنگل انبوه است صحرا بده نمیشد درختهای سرو و کاج جنگلی هم خیلی دیدیم بعد کم کم جنگل تمام شد و به صحراهای حاصل خیز
رسیدیم تمام صحرا پوشیده از حاصل زراعت بود گندم و جو اینجارا تازه شروع به درو کرده‌اند هوای اینجا از
انگلیس گرمتر است حاصل زراعات طرف انگلستان را که هنوز هیچ درو نکرده‌اند سهل است تا بیست روز دیگر
هم وقت درو آن نیست حاصل اینجا را هم تازه شروع بچیدن کرده بودند خلاصه تا پاریس همه جا آبادی
و زراعت پیوسته بهم بود وضع از شربورغ الی پاریس و کیفیت آبادی اینجا را در روزنامهٔ سفر اول فرنگ
که در شانزده سال قبل آمده بودیم مفصل و مشروح نوشته‌ایم در این روزنامه دیگر بیشتر از اینها حاجت بشرح
ندارد امروز از شربورغ الی پاریس را در هفت ساعت آمدیم و ترن اینجا ساعتی ده فرسخ راه میرفت که روی هم
هفتاد فرسنگ راه آمدیم سه ساعت بظهر مانده از شربورغ حرکت کرده چهار ساعت بعد از ظهر وارد پاریس
شدیم در گار (سن لازار) پاریس پیاده شدیم دود ذغال سنگ و گرد راه رو و لباس ما را گردآلود و سیاه
کرده بود خیلی عجیب است با وجود اینکه مملکت فرانسه و انگلیس در حقیقت بیکدیگر متصل است و بجز یک دریای
باریکی فاصله ندارد معهذا بمحض ورود بخاک فرانسه در آنی تمام اوضاع و عادات و رسوم و زبان و هیئت
و صورت زن و مرد دهقان و سرباز و سواره و کوه و صحرا و اشجار بالطبیعه تغییر کرد و من تا مدتی در این نوع
اختلاف بلافاصله غرق حیرت بودم عمارت گار عمارت تازهٔ عالی طولانی خوبی بود جناب (ساوی کارنو)
رئیس حالیهٔ جمهوری فرانسه با تمام وزرا و اعیان و رجال نظامی و قلمی پاریس باستقبال ما آمده در گار حاضر
بودند جناب (ساوی کارنو) خلقةً آدم وسط القامه باریک اندامی موسیاه چشم و ابرو سیاه خوش
خلقی هستند بسیار ملایم و متعارف و شیرین کلام و خوش صحبت میباشند سناً پنجاه و یکسال دارند خلاصه
با رئیس جمهوری دست داده تعارف کردیم و آمدیم باطاق بسیار عالی که در همین گار حاضر کرده و صندلی

زیاد چیده بودند که ما در آنجا نشسته وزرا و رجال را معرفی کنند جناب رئیس جمهوری تمام وزرا و رجال را
معرفی کردند که اسامی آنها از این قرار است (مسیو لووابه) رئیس مجلس سنا (مسیو تیراد) صدر
اعظم (مسیو اسپولر) وزیر امور خارجه (مسیو دفریسینه) وزیر جنگ (مسیو کنستان)
وزیر داخله (مسیو گوبلو) وزیر فواید (امیرال کرانتس) وزیر بحریه (جنرال سوسیه) حاکم
نظامی شهر پاریس (مسیو شوتان) رئیس مجلس شورای شهر پاریس خلاصه من و جناب رئیس جمهوری و امین السلطان
و مسیو تیرار صدر اعظم در یک کالسکه نشسته سایر ملتزمین هم در کالسکه های دیگر سوار شده راندیم از دو طرف
خیابان و راه الی منزل ما سوار و سرباز و توپخانه ایستاده بودند قشون بسیار خوب منظمی است سوارهای
کوراسیه زره پوش که جوانهای بسیار خوب میان آنها دارد و بسیار منظم مرتبی است ایستاده بودند
ابتدا از جلو کلیسای (مادلن) گذشته از آنجا رسیدیم به (پلاس دولاکنکرد) یعنی میدان اتحاد که (
ابلیسک) مصری در آنجاست یعنی مناره ایست مخروطی شکل که چهار ضلع دارد و کم کم بالا رفته باریک
میشود و صورت و خطوط مصری دارد که از مصر با کشتی آورده اند بعد (شانزلیزه) و بعد به (آرک دو
تریونف) رسیدیم که عبارت از چهار دروازه ایست که ناپلیون اول امپراطور فرانسه بنا کرده و فتوحات
و اردوها و سردارهایش که همراه داشته است در اینجا حجاری کرده اند بالای (ارک تریونف) هم جمعیت زیاد
بتماشای ما ایستاده بودند که از آن بالا کوچک کوچک قراقوشی بنظر می آمدند طرفین راه هم همه جا جمعیت زیادی
ایستاده و تمام با آواز بلند هورا میکشیدند و تعارف میکردند اسامی خیابانها و راهیکه از گار بمنزل آمدیم
از این قرار است (دوتونشه) (میدان کنکرد) (خیابان شانزلیزه) (بوادوبولن) خلاصه
با همین تشریفات و تجملات آمدیم تا رسیدیم بعمارتی که برای ما معین کرده بودند که در کوچه (کپونیک)
است چون مخصوصاً سفارش کرده بودیم که منزل ما را در پاریس در بحبوحه شهر و جائی که جمعیت و آمد و رفت
زیاد باشد قرار ندهند که باید در پاریس راحت کنیم لهذا این عمارت را که در گوشه شهر نزدیک باکسپو
زیسیون و بوادوبولن است قرار داده اند وارد عمارت شدیم منزل مخصوص ما یک تالاریست که سقف
آن شیشه و بلور است و جلو این تالار یک باغ زمستانی است که طاق آنهم از بلور است بسیار باغ
قشنگی است یک باغچه خوبی هم برای گردش و تفرج درین عمارت دارد بالای تالار ما هم یک بالاخانه
ایست که پله های خوش وضعی دارد و خوابگاه ما آنجاست ملتزمین هم تماماً در این عمارت منزل دارند
جناب رئیس جمهوری و وزرا بعمارت آمده دست داده رفتند و بعد از اندکی توقف ما با امین
السلطان و مسیو بالوا و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده رفتیم بباز دید جناب رئیس جمهوری مجدالدوله و امین
حضور [illegible] خلوت

Sadi Carnot, President of the French republi



Sadi Carnot President der franz Republik.
Sadi Carnot President de la Republique francaise

Sadi Carnot, Pres d nt de la Republi a francese

خلوت و نظرآقا و وزیر مخصوص همراه ما بودند سوار و سربازهای پلیس همان ترتیبی که وقت آمدن ایستاده بودند
در راه ما از دو سمت صف بسته ایستاده بودند بقدر یک ربع ساعت در منزل جناب اشرف صدراعظم بعد بر عاشوره مراجعت
بمنزل کردیم وقت برخواستن از آنجا دو نفر بیست ... هم آمده ملاقات کردیم امروز اشخاصی که از ایران ما بچشمه
رسیدند امین الدوله بود و حاجی محسن خان معین الملک سفیر کبیر اسلامبول که با امین الدوله آمده بود و معاون
الملک و حاجی محمد میرزای پسر اسدالله میرزای نایب الایاله که مدتی در پاریس تحصیل میکرده و در سفارت
ایران بوده است و حاجی میرزا نجفعلی خان کارپرداز مصر که با معین الملک آمده است که از اینجا با هم بروند
بسوئد که در نروژ به مجلس شرقیه که در آنجا منعقد شده است امین الدوله در اسلامبول دختر معین الملک را
برای پسر حاجی محسن خان عقد کرده و مجلس عقدکنان خوبی داشته علیحضرت سلطان هم خیلی با آنها تکریم و احترام
کرده بودند خلاصه ما شام خورده با اینکه دیشب هم نخوابیده و خسته بودیم باز تا نصف شب بیدار بودیم
و توی باغچه جلو عمارت و توی باغ زمستانی که جای خیلی باصفائی است گردش و تفرج میکردیم در پاریس
یک بالونی است که آدم در آن نشسته بهوا میرود و ریسمانی دارد که بزمین می بندند بقدر سیصد ذرع
از زمین بالا میرود مردم دسته بدسته توی آن نشسته میروند و از آن بالا شهر را تماشا میکنند و پائین آمده
دسته دیگر بالا میروند و صاحب بالون از مردم پول میگیرد وقتی که وارد شهر شدیم دیدیم بالون در اوج
هوا ایستاده است مثل یک کوهی خیلی بزرگ زیرش هم اطاق بود که جمعیت زیادی نشسته بودند
سر برج ایفل را شب چراغ الکتریسیته روشن میکنند با وجودی که با باغچه جلو عمارت ما خیلی دور است باز کله برج
و چراغش پیدا بود این چراغ گردش میکرد و بواسطه شیشه های الوان نور آن برنگهای مختلف از زرد و سبز و قرمز
و آبی میتابید خیلی تماشا داشت اسامی مهماندارهای ما از این قرار است (جنرال پرانوه) مهماندار که مرد
متین قابلی بنظر آمد پنجاه شصت سال از عمرش گذشته و سیمای مشعشعی دارد (کلنل گودن پووست
کمان دان بادن) (لیوتنان طوما) اجودان جنرال پرانوه (روز چهارشنبه دوم)
امروز صبح باید برویم باکسپوزیسیون نهار را در منزل خوردیم دو ساعت بعد از ظهر باید سفرای خارجه
که در پاریس مقیم هستند بحضور ما بیایند در ساعت معین سفرا که بقدر شصت هفتاد نفر بودند آمدند
اطاق پذیرائی این عمارت اگرچه اطاق قدری کوچک بود ولی همه جا بجا شدند ما هم آمدیم با آن اطاق
امین السلطان و نظرآقا و وزیر مخصوص و ایشیک آقاسی باشی دولت فرانسه که همیشه رسم و عادت
است با این سفرا ... میکردند اول (نونس پاپ) بود که معرفی شد و از جانب پاپ تعارف
عرض تهنیت و اظهار خوشوقتی ورود ما را بپاریس کرد این شخص آدم بسیار معقولی خوش رو و خوش سیمائی

خوش تقریر جبلی است بعد سایر سفرا را یکی یکی معرفی کردند تا رسیدیم بشارژدافرها تمام دولتهای کوچک
و بزرگ اروپ و چین و ژاپون و سیام وغیره در پاریس همه شارژدافر دارند اسامی آنها این
قرار است جناب (مسیو ژیلی) مأمور جناب پاپ (اسعد پاشا) سفیر کبیر عثمانی (دُنزا المهابر
اه نازکی دی وال دِ ژا) سفیر کبیر ایطالیا (کنت هویو) سفیر اطریش و منکری (مسیو دووبلا
اودیا) وزیر مقیم اسپانیول (کنت دلنین) سفیر کبیر انگلیس (مسیو لبادن بیان) وزیر
مختار بلژیک (کنت دُ سُولین) شارژدافر دانمارک (مسیو دِ پلان) نایب سفارت
ساکو (مسیو ژان ماونیویچ) وزیر مختار سرب (مسیو بناس) نایب اول سفارت
ونیکن (مسیو بودکارت) نایب سفارت سویس (کلنل دینانز) وزیر مختار اوروکا
مسیو رامون فرناندز) وزیر مختار سیاک (مسیو لِئِناس لاذا) نایب سفارت
اکواتور (کنت گوستاولون هپ) مستشار سفارت سوئد (مسیو بارون دادیبو) وزیر
مختار برزیل (مسیو فرانسیسکو مدینا) وزیر مختار نکاراگوا (مسیو لان) وزیر مختار
ناروژ (مسیو الکساندر دی) وزیر مختار دانی (مسیو نلاسکو او نیز ویلا) نایب اول
زیشتین (مسیو اِسموود) وزیر مختار هلاند (مسیو مادسلین) نایب سفارت هائیتی....
مسیو الیانی) وزیر مختار یونان (ژنرال کوزمان بلانکو) وزیر مختار ونزوئلا (مسیو
آنجی سلوادرس) وزیر مختار پِرو (کنت دو والیم) وزیر مختار پرتغال (مسیو کرسیانو مدینا)
وزیر مختار گواتمالا (مسیو کادلوکاندامو) وزیر مختار پرو (فناکوکوا) وزیر مختار سیام (ویکنت
فاناکا) وزیر مختار ژاپون (ژنرال اجیلت کی تیلت) نایب سفارت چین (کاولوان قونو)
وزیر مختار سیلی (مسیو ایتو) شارژدافر بلویا (بارون عرمین دمالوابریه) شارژدافر رنگ
مارن) سفرا که رفتند شاهزاده ژاپون که در پاریس است آمد پیش ما این شاهزاده پسر عموی امپراطور
ژاپون است متعلم است در پاریس توقف دارد چهار پنج ماه دیگر هم توقف خواهد نمود این شاهزاده
برای ملاحظه کشتی آمده است چون اهل ژاپون کلیة وضع خودشان را تغییر داده لباس و وضع صوری خودشان را
بشکل اروپ کرده اند کارها و صنایعشان را هم میخواهند کلیة اقتباس از فرنگیها کنند و مشغولند حال آن شاه
زاده هم درس کار وضع ساختن کشتی و سند ر و جوخر برای محافظت کشتی و توپهای توی کشتی و لوازم کشتی را
دیده میرود [illegible] امپراطور خودشان بنویسد گویا خود شاهزاده هم بحری باشد خلقتاً خیلی کوچک و لاغر اندام و زرد رنگ
کم [illegible] است زبان انگلیسی تحصیل کرده و حرف میزد اما فرانسه نمیدانند مترجمی داشت که فرانسه و انگلیسی را

میدانست با شاهزاده بانگلیسی حرف میزد و او بفرانسه بما میگفت و سؤال و جواب میکردیم اگرچه ژاپونیها تمام وضع
و لباسشان مثل روسها و اینها است لیکن خلقتشان هیچ شباهتی باهل اروپ ندارند و در هر لباسی باشند معلوم است
که ژاپونی هستند و بعینه مثل ترکمانها میباشند و زنهای چین را که دیدم همان لباس چینی پوشیده و هیچ تغییر
نداده اند اما ژاپونیها لباس فرنگی و اهلیت و خیلی لباس معقولی دارند کلیة تاتارها و اهل ژاپون و چین و سیام
و ترکمانها یک شکل و یک خلقت هستند هیچ تفاوت ندارند بعد یکساعتی با شاهزاده ژاپونی صحبت کردیم
و برخاست و رفت اسم شاهزاده (پرنس ادیسوگاوا) است خلاصه اینها که رفتند کالسکه ها را حاضر
کردند من و امین السلطان و جنرال و ماندار و مسیو بالوا توی یک کالسکه نشسته سایرین هم بکالسکه های
دیگر سوار شده رفتیم باکسپوزیسیون سفر سابق که باکسپوزیسیون آمدیم از در تروکادرو میرفتیم این سفر از اینجا راه
نیست راه دیگر باید برویم رسیدیم باکسپوزیسیون با کالسکه تا زیر برج ایفل رفتیم اینجا پیاده شدیم اینجا
که از رئیس اکسپوزیسیون وغیره در اینجا دیده شدند از این قرار بود (مسیو آلفن) رئیس معماری اکسپوزیسیون
مسیو برژر رئیس اداره اکسپوزیسیون این برج که دیدیم غیر از آن برجی است که صورتش را کشیده بطهران
آورده بودند و ما هم دیدیم و تفصیلش را نوشتیم عجب بنائی است ایفل مهندس این بنا را که خیلی میل داشتیم
ببینیم نبود این برج را او بنا کرده اما تنها خودش این کار را نکرده البته مهندسهای معتبر دیگر هم با او در این کار
شریک و معین بوده اند ولی اصل این کار با ایفل است خیلی بنای عجیب غریبی است تمام آنرا با آهنهای مشبک
ساخته اند بنای خیلی پهن و بزرگیست بعد بتدریج هرچه بالا میرود باریکتر میشود و از وسط پایه های این برج که چهار
پایه دارد یک آسانسر بالا میرود و دو سه آسانسر که هشتاد نفر آدم می نشینند و پنج دقیقه مرتبه اول میرسد این آسانسرها
مثل کالسکه راه آهن است که از پایین با چرخ و ماشین بخار بطوریکه کالسکه راه آهن روی ریل میرود این هم تا مرتبه
اول سر بالای پایه ها مثل راه آهن میرود و بعد از مرتبه اول الی بالا دیگر پایه نیست و آسانسرها بخط
مستقیم بالا میرود و یک آسانسر هم بیشتر نیست و شبیه بدلو چاه میباشد اگرچه اینجا را مهندسهای با علم و
عقل ساخته اند و این آسانسر را خیلی محکم و با احتیاط است و متصل هم مردم بالا میروند و پائین میآیند تا شخص
نباید اطمینان چندان باین اسباب [illegible] نکردیم که با این اسباب بالا برویم ولی جمعی از
ملتزمین بالا رفتند و بعضی در مرتبه دوم [illegible] که بالاتر از اینجا دیگر جائی نیست و از اینجا ببالا هم که دیگر
آسانسر نمیرود [illegible] منتهی الیه برج [illegible] مرتبه اول [illegible] و دکانها و
بناهای عظیم [illegible] دارد سطح مرتبه اول [illegible] صد ذرع میشود که ده هزار ذرع
مضروبی است [illegible] مرتبه آخر [illegible] همه جا دکان است انواع امتعه و اسباب و عکس

میشوند و بان مرتبه آخر چهار طاق است که یکی از آنها منزل مخصوص خود ایفل است و همه چیز در آنجا هم
این برج چراغهای الکتریسته متعدد دارد که هر شب روشن میشود و در مرتبه دوم یک دستگاه چرخ و اسباب
چاپ روزنامه است که روزنامه فیگارو در آنجا چاپ میشود خلاصه قدری دور برج گردش کردیم زیر
هم باغچه سبزی ساخته اند بعد همینطور خیابان را گرفته برگردیم سربالا رفتن خیلی خسته شدیم و عرق
کردیم هوای پاریس هم مثل طهران خیلی گرم میشود زن و مرد و بچه زیادی در اطراف راه ما بودند و همه تعظیم
و احترام میکردند اهل پاریس از حیثیت اخلاق و خلقت و رنگ بشره و وضع و هیئت خیلی شباهت
با اهل ایران دارند آن بنیه های قوی که در انگلیس و روس دیدیم هیچ در اینجا دیده نمیشود و پیشتر میگفتند ایران
فرانسه مشرق زمین است هیچ غور در این فقره نکرده بودم این سفر که درست دیدم یقین کردم همینطور است
همه چیزشان خیلی شباهت با ایران دارد خلاصه بطرف حوضها و فواره ها بقطاریست که دورش تمام سبز
و گلکاریست و از فواره ها آب میجست گفتند شب که اینجاها را چراغان میکنند که آب این فواره ها برنگ
مختلف قشنگ دیده میشود امروز از کثرت جمعیت نمیشد درست جائی را تماشا کنیم رفتیم تا رسیدیم
بدری که از آنجا باید داخل صحن اکسپوزیسیون شد اینجا سر در بسیار عالی بلندی ساخته و مجسمه ها از گچ درست
کرده با آهن و طلا رنگ زده اند گچ بریهای خیلی خوب کرده گل و بوته های خوب در آورده اند خیلی سر در با شکوه
خوبیست از این در میرود به گنبدی که آنجا مرکز اکسپوزیسیون است و از آنجا شعبات بکوچه ها و دالانها
و بازارها دارد که هر چیزرا یک نوع اسباب و امتعه میگذارند اینجا که آدم ایستاده این حوضها و فواره
و برج همه پیداست و از وسط برج هم تراکادرو نمایان است و اینها یک تماشا و عالم بسیار خوشی دارد.
داخل گنبد شدیم بسیار گنبد عالی خوش ترکیبی است دو پرده کار گوبلن فرانسه که تازه تمام شده است
در دو طرف گنبد نصب کرده اند تا بحال هیچ پرده کسی ندیده است بقدری خوب است که شخص از دیدن
آنها سیر نمیشود از این گنبد که بخط مستقیم میرود بطرف ماشین های بخار راست از آن راه رفتیم برای تماشای
ماشین های بخار خیلی راه بود دو طرف این دالان هم هر بده قدم بده قدم یک دالان بزرگ طولانی
از طرف چپ و راست دارد که اسبابهای زیاد چیده اند این شعبات از این مرکز جدا میشود در همین
دالان مرکزی هم اسباب نفیس بدنی خیلی بود که ما مجال نکردیم درست ببینیم همه جا آمدیم تا رسیدیم
باخر این خیابان و دالان و دو پله میخورد و میرود بالا اینجا چرخهای ماشین هر شهری را که در آنجا کارخانه جات
انواع صنایع است برای نمونه ساخته اند از زیر این پله راه است که آدم داخل وسط کارخانه و سطح آن میشود
زیر پله ها راهی است که میرود بالا بیک غلام گردشی که دور تا دور آن درست اندازه دارد و از آن بالا

ثین ها و کارخانه پیداست ما دیگر آن زیر که سطح کارخانه است نرفتیم از پله ها رفتیم بالا در لندن بالا چرخها را تماشا کردیم
ان بالا هم بعضی چرخها و ماشین گذارده بودند که کار میکردند پارچه ها میبافتند این ماشین ها بعضی کار میکند
بعضی دیگر بیکار است که فقط برای نمونه چرخهای بزرگ و ماشین هائیکه قوه بخار میدهد ساخته اند این محل و کارخانه
ضش هشتاد و هشتاد و ذرع و طولش زیاد تر است طاق اینجا را با آهن زده اند و خیلی معمار این بنا در ساختن اینجا
صنعت کرده است قدری گردش کرده بواسطه گرمای زیاد آمدیم پائین از خرازی فروشها که در سر گذ...
شته بودند تمام اسباب شبیه برج ایفل را میفروختند از هر یک یک اندازه چیزی برای یاد
گار خریدیم تمام صاحبان دکانها زن بودند خیلی باز گردش کرده و پرده های نقاشی ممتاز که کار نقاشهای این
عصر است و کمتر این طور پرده ها دیده شده تماشا کردیم و از جلو قهوه خانهائیکه ردیف یکدیگر در اکسپوزیسیون
ساخته اند مثل قهوه خانه ایطالیا و قهوه خانه خود پاریس و بعضی قهوه خانهای دیگر گذشته از جلو یک
قهوه خانه که بعضی از زنهای مجارستانی در آنجا ساز میزدند و میرقصیدند گذشته قدری آنجا ایستاده تماشا
کردیم بعد آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل امشب باید برویم بخانه میو تیرار که وزارت خانه صدر اعظم است
شام بخوریم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفتیم امین السلطان و جنرال مهماندار و میو
الواور کالسکه ما نشسته بودند امین الدوله و سایر ملتزمین با هم در کالسکه های دیگر با لباسهای رسمی ملتزم
رکاب بودند از بعضی کوچه ها گذشته رسیدیم بکوچه تنگی و از آنجا رسیدیم بخانه صدر اعظم پیاده شده...
داخل عمارت شدیم اطاقها و تالارهای تو در تو با مبل و اسباب خوب دارد و همه جا از سوارهای زره
پوش پیاده دم در و سر پله ها بجهة تشریفات احترامیه ایستاده بودند اگرچه این عمارت کوچک است
اما در زمان لوی پانزدهم ساخته شده است با صدر اعظم دست داده تعارف کردیم میو کنستان
وزیر داخله و سایر وزرا هم بودند صدر اعظم زوجه خود را معرفی کرد بعد از تعارف با زوجه صدر اعظم دست
بدست مشار الیها داده داخل یک اطاق دیگر شدیم که جمعی دیگر از زنهای وزراء و رجال هم آنجا بودند
همه را معرفی کردند و با خانمها یکیک دست داده تعارف کردیم بعد باز دست بدست زوجه صدر اعظم داده
داخل اطاق شام شدیم میز بسیار مزین عالی که تمام غرق گل بود ترتیب داده بودند تا هوای اطاق بواسطه
جمعیت و روشنی چراغها خیلی گرم بود رفتیم سر میز نشستیم زوجه صدر اعظم دست راست ما و زوجه وزیر
داخله دست چپ ما نشسته بودند شام آوردند شام خورده برخاستیم آمدیم بیرون دیدیم تمام اطاقها
از جمعیت بزرگان و رؤسای شهر و اعاظم روزنامه نویسها و صرافهای معتبر و سفرای خارجه و امرای عسکریه
و صاحبمنصبان لشکری که صدر اعظم همه را با زنهایشان دعوت کرده بود پر شده است بعضی که دیگر

راه بود ما هم از کثرت مستقل عرق میکردیم گفتند یک باغچه ایست بیرون عمارت که چراغان کرده اند رفتیم توی آن باغچه
باغچه کوچکی است خوب چراغان کرده بودند قدری گردش کردیم دو نفر عرب الجزایری که از بزرگان و معتبرین هستند ولباسهای [illegible]
پوشیده بودند و لفتهای زرد با عمامه داشتند دیده شدند با اینها صحبت کردیم مترجم فرانسه داشتند بتوسط
مترجم اینها بفرانسه حرف میزدیم و آنها بعربی جواب میدادند اینها مسلمان سنی و مذهب مالکی هستند توی
باغ هم کم کم جمعیت زیاد شد بعد برگشتیم باطاق دیدیم اطاق هم مملو از جمعیت است بعد که خواستیم از در
اطاق بیرون بیائیم دیدیم پادشاه سیاه که خیلی میل داشتیم او را ملاقات کنیم وارد اطاق شد ریش کوسجی
داشت قبای ماهوت کلابتون دوزی پوشیده و کلاه ماهوت کلابتون دوزی مثل تاج سرش بود اتباع
زیادی هم از پسر و برادرزاده وغیره همراهش بودند با ما دستی داده رفت توی اطاق صدر اعظم ما گفت
خوب است برگردید با او بنشینید برخوردی بکنید و آنوقت مراجعت نمائید ما باطاق برگشتیم پادشاه
سیاه رفته بود روی یک صندلی نشسته بود بعد باو حالی کرده بودند که ما هنوز نیامده ایم دوباره برخواسته
ایستاده بود من که رسیدم هر دو روی صندلی نشسته قدری با هم صحبت کردیم پادشاه سیاه وعده
کرد که فردا بیاید بدیدن ما بعد ما برخواسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده آمدیم منزل خوابیدیم قطعه ایست
در افریقا معروف به سنگال فرانسه این پادشاه همسایه سنگال است [illegible] در تحت حمایت دولت
فرانسه است و با بچه بپاریس آمده است برای تماشای اکسپوزیسیون مهمان فرانسه با هم هست ...
وقتی که ما مراجعت بمنزل کردیم [illegible] مراجعت کرده بود امشب پاستر معروف
[illegible] احوال او را در روزنامه جات خوانده
[illegible] هار گرفته علاج پیدا کرده است [illegible]
بودیم خیلی با او صحبت کردیم گفت معالجه این مرض را خوب پیدا کرده ام اما آدم سگ هار گرفته را
باید زود [illegible] معالجه شود [illegible] بیاورند [illegible] معالجه اش مشکل است مثلاً اگر از طهران
سگ هار کسی را [illegible] بیاورند خیلی معالجه اش مشکل است بخصوص اگر دندان سگ هار به عصب یا
رفته و بجوش رسیده باشد [illegible] حتماً [illegible] حاضر شده که معالجه شود [illegible] مشکل
اما پاستر در پاریس مدرسه دارد [illegible] مشغول تدریس است [illegible] این عالم را از او فایده حقیقتاً
خدمت بزرگی بعالم انسانیت کرده است [illegible] های عمارت صدر اعظم و [illegible]
[illegible] گذارده بودند [illegible] و شخص که در آنجا تلفن را گوش میگرفت صدای ساز و آواز را
خوب بگوش میرسید [illegible] پنجشنبه [illegible] از منزل خود دیدیم امروز حکیم [illegible]
دیوان یک حکیمی [illegible] فرانسوی است و [illegible]

خیت‌نگر بوده این اوقات به پاریس آمده لباس نظامی پوشیده بود معلوم میشود حکیم نظامی است جوان خوش
بنیه خوشرو بروی زرنگی است چون خود طولوزان میخواهد چند ماهی در پاریس بماند این حکیم را آورده است که نایب
خودش در خدمت ما باشد تا خودش با ایران بیاید ما هم قبول کردیم و قرار شد با ما بطهران بیاید (مسیو هیبت
دندان‌ساز ما هم که چندی پیش به پاریس آمده بود امروز دیده شد یک دندان‌ساز را هم حکیمباشی طولوزان
بحضور آورده بود که اسمش (دکتر گالیپو) است مرد عالمی است قد بلندی و ریش زرد کوسه‌ای دارد بحکیم
گلوکه فرانسوی که قدیم‌ها در خدمت ما بود خیلی شبیه است دندان ما را دید بعضی دستورالعملها و دواها داد
که دندان‌ساز خودمان بیاورد دیگر مقوم الماس که مقوم دولت است و تمام الماس‌ها را او قیمت میکند
اسمش (وآندِرهیم) است دیشب در خانه صدراعظم بحضور ما رسیده معرفی شد عرض کرد من
مقوم الماسم و یک الماسی هم دارم اگر میل دارید بیاورم تماشا کنید گفتیم فردا بیاور امروز آورده بود
الماس درشتی بود از معدن کاپ خیلی سفید برلیان کرده بودند قیمت این الماس را که پرسیدیم یک
مبلغی فرانک گفت که حساب کردیم معادل یک کرور تومان ایران میشد (پادشاه سیاه که اسمش دینا
سی‌نوآن) وعده کرده بود که یکساعت بعد از ظهر بیاید گویا سر وعده را ندانسته بود یکساعت عقب
تر آمد دست دادیم آوردیم پهلوی خودمان روی صندلی نشستیم همان لباس دیشب را پوشیده بود
پسر و برادر و جمعی دیگر از سیاه‌ها همراهش بودند مترجمی هم همراهش بود زبان فرانسه را خوب حرف میزد خود
پادشاه هم فرانسه میدانست خیلی با هم صحبت کردیم بعد برخواست و رفت عکس خودش را اقرار شد که بدهد
یکشنبه صبح هم با بادوادیه که فردا ایش خواهند برد امروز باید برویم (بوفالو بیل) را تماشا کنیم
یعنی جائیکه جنس‌های وحشی دنیائی را با آنجا آورده و وضع و حالات آنها را در آنجا مینمایند که در وحشی دنیا چه
وضع زندگانی میکنند اسم رئیس این کار هم بوفالوبیل است که به مناسبت همین کار او را بوفالوبیل میگویند
این کار هم جزء اکسپوزیسیون است بوقت اکسپوزیسیون تمام شود این بازی هم تمام خواهد شد سه
ساعت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده با امین‌السلطان و جنرال مهماندار و میو با آوارا بدیم برای آنجا قدری
راندیم رسیدیم کالسکه‌چی سهو کرد از دریکه جمعیت مردم ایستاده بودند داخل شد در پشت دیوار
محوطه بوفالوبیل محوطه بزرگیست بطاق دور آن از دیوارهای از تخته کشیده‌اند که در آنجا بازی میکنند قدری
کالسکه‌چی ما را بیراهه برد بعد آمدند گفتند برگرد کالسکه‌چی برگشت رسید به در این محوطه پیاده شده داخل
بازیخانه شدیم این محوطه وسیع وضعاً مدور است و یک طرف آن از داخل تخته‌بندی کرده و طاقی هم با تخته
زده‌اند که از آفتاب محفوظ باشد مردم تماشائی همه در آنجاها نشسته‌اند نصف دیگر محوطه بازروی بی‌سقف است

که برای بازی است در وسط آن طوری که مردم می‌نشینند یکجائی برای ما ترتیب داده و صندلی گذاشته
بودند رفتیم آنجا نشستیم روی تخته‌های دیواری را که در مقابل ما بود شکل درختها کشیده بودند که از دور مثل صحرای
وسیع و جنگل با صفائی بنظر میآمد و دو دروازه داشت که ینگی دنیائیها و پروژها یعنی ینگی دنیائیهای پوست قرمز
از آن دروازه‌ها داخل محل بازی میشدند هر وقت دروازه‌ها باز میشد دروازه بود و هر وقت بسته میشد دورنما بود
بقدری این دورنما را خوب ساخته بودند که بهتر از آن متصور نمی‌آید این دورنما تمام شکل کوه و چمن و صحرای ینگی
دنیاست که محل سکنای وحشیهای ینگی دنیا را نشان میدهد که کجا منزل دارند و صورت چمنهائیکه اسبهای
وحشی را میگیرند و بعراکاد اسبها و گاوهای وحشی را کشیده اند وسط این محوطه یکجای بلندی است که دور آن
چمن است و بالای آن یک آدمی ایستاده که هر وقت بازی تازه میخواهند بیرون بیاورند او اول فریاد
میزند که فلان بازی حالا میآید و بیرقی در دست دارد که آن بیرق را تکان میدهد آنوقت بازی
داخل میشود خلاصه این مرد که داد زد و بیرق را تکان داد اول یک دختری آمد سن سیزده چهارده سال و
شروع کرد بتفنگ انداختن اما این دختر دخلی به ینگی دنیائیها نداشت بازی علیحده بود که اول درآوردند حرکات
این دختر شبیه بود بآن شخصی که در انگلیس در خانه لرد سالیسبوری تفنگ می انداخت ولی خیلی بهتر از او تفنگ
می‌انداخت روی هوا روی زمین تاخت از جلو از عقب در همه وضعی میزد استاد بود بعد یک پسری
آمد او هم همینطور شروع کرد بتفنگ انداختن او دیگر از دختر هم بهتر بود و بانواع مختلف تفنگ می‌انداخت
دختر تفنگی را میگذاشت روی زمین و میرفت کنار بعد دو گلوله میانداختند روی هوا میدوید تفنگ را
برمیداشت یک گلوله را با این لوله و یکی را با لوله دیگر میزد باز آدمهایش بعضی چیزها بهوا می‌انداختند
مسافت زیادی بالا میرفت دختر بالای بلندی دویده با تفنگ میزد حقیقت مرد و خیلی خوب تفنگ
میانداختند بعد از آنکه اینها رفتند باز بیرقدار بیرق را تکان داد یکدسته از سوارهای وحشی ینگی دنیا که سوارهای
چابک زرنگی بودند همه سوار اسبهای لخت و هر یک پرهای مختلف بسر و پشت و سینه شان زده لباسهای
وضع غریب پوشیده در کمال جلدی و چابکی اسب میتاختند یکدور اسب دواندند و بعد دسته‌های دیگر از
پروژها آمده همینطور تاختند این پروژها مردمان خیلی رشید بلند قامت زمختی هستند و موهای پر کلفت
سیاه مثل موی اسب دارند چشمهایشان تنگ است شبیه بترکمانها رنگ بشره شان هم خلقةً زرد است
بعلاوه دستی هم زرد میکنند و این رسم و عادت در میان پروژهای ینگی دنیا شایع است نه این باشد
که مخصوص این بازی زرد کرده باشند خلاصه دسته جات زیادی از این سوارها آمده در وسط محوطه ایستادند
بعد یکدسته سوار دیگر از اهل ینگی دنیا که حالا فرنگی مآب شده و شبیه بایلخی‌چی هستند که در صحرا اسب وحشی را

میگیرند

میگیرند و نوسهای این کار را میباشند آمدند ایستادند بعد صاحبمنصبها و ریش سفیدهای اینها آمدند و همه
بترتیب ایستادند بعد بازی و شبیه این را درآوردند که توی صحرا چطور این وحشیها اسب وحشی را میگیرند
و کمند می اندازند و چطور سوار میشوند و اسب لگد میاندازد و میدود مخصوصاً اسبی را تعلیم کرده بودند که
هر وقت سوارش میشدند مثل اسبهای وحشی جفتک می انداخت و لگد میزد و این مردیکه سوارش بود زمین
میخورد و همینطور که زمین خورده و کمند در دستش بود اسب میدوید و مردکه را روی زمین می کشید خیلی
خنده داشت بازیهای خوب درآوردند مدتی طول کشید هوا هم گرم بود بعد برخاستیم بار دومی اینها که
در صحرای چادر زده و در آنجا منزل دارند توی چادرهای ایشان رفته از نزدیک هم آنها را دیدیم مردمان
غریبی هستند تا آخر اکسپوزیسیون این طرف دنیا یعنی اینجا خواهند بود بعد از قدری تماشا و گردش سوار
شده آمدیم منزل امشب در منزل جناب مسیو کارنو رئیس جمهوری در عمارت الیزه بشام و سواره دعوت
داریم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر لباس رسمی پوشیده با امین السلطان و مسیو بالوا و جنرال مهماندار
سوار کالسکه شده راندیم امین الدوله و سایر ملتزمین هم با لباس رسمی سوار کالسکه های دیگر شده در رکاب
بودند رسیدیم بعمارت الیزه تشریفات لازمه بعمل آمد جناب رئیس تا پای پله استقبال کردند زوجهٔ
ایشان هم جلو آمد با او دست دادیم جناب مسیو کارنو سه پسر دارند پسر بزرگش رفته است به مقدبورغ چون
پدر جناب رئیس که از جنرالهای معتبر بوده بعد از جنگ فرانسه و المان و انقراض سلطنت ناپلیون اول
او هم از پاریس ببرلن رفته و در آنجا فوت شده جسدش را در مقدبورغ دفن کرده اند حالا که جناب مسیو
کارنو به ریاست برقرار شده پسر بزرگ خود را فرستاده اند که استخوان و تربت پدر ایشان را با تجلیل
و تجمل حمل بپاریس کرده در اینجا دفن کنند دو پسر دیگرشان حاضر بودند و معرفی شدند باز زوجهٔ جناب
رئیس دست بدست داده رفتیم باطاق ستون برای شام اطاق عالی بزرگی است تمام چلچراغها از الکتریسیته
است میز عالی خوبی چیده بودند تمام میز پر از گل بود شام خوردیم تمام اشخاصی که دیشب در خانهٔ مسیو تیرار
صدر اعظم بشام دعوت شده بودند اینجا هم بودند شام که تمام شد برخاسته آمدیم باطاقهای دیگر عمارت
خیلی عالی است جناب مسیو کارنو یک ایوان و گالری هم برای راه جشن زمستان باین عمارت افزوده اند
و این ایوان را به پردهای گوبلن زینت داده بودند و چهل چراغهای الکتریسیته آویخته جناب رئیس میگفتند
مبل و اسباب این ایوان برای تشریفات است و موقتی است برداشته خواهد شد ولی ایوانش
بحال خود خواهد بود خلاصه قدری گردش کردیم مهمانهائیکه دعوت سواره داشتند شروع کردند بآمدن
بقدر هزار و پانصد نفر دعوت بسواره شده اند و همه باید از یک در داخل شوند جناب رئیس در اطاق

دوال ایستاده اند و یکنفر پیشخدمت هم درم در ایستاده هر یکنفر که وارد میشود اسم خودش را به پیشخدمت
میگوید و او فریاد میکند که فلان وارد شد خیلی خوب وضعی است مدتی نشسته و رد و همه را تماشا کردیم تمام
امرا و اعیان و سفرای خارجه و بزرگان شهر و ژاپونیها و چینیها و هندیها و سیامیها وغیره که در پاریس
بودند دعوت شده بودند سفیری از آنام (آنام مملکتی است که در سرحدات چین واقع است و پادشاهی
علیحده دارد) دیده شد که هیچ تا بحال ندیده بودم یک شاه زاده آنامی هم که پسر عموی پادشاه آنام است
در اینجا ملاقات شد مردی کوتاه قد و زرد چهره و آبله رو است چند دانه مو در چانه اش دارد پادشاه
سیامیان هم با زوجه اش آمده بود آمد پیش ما نشست قدری صحبت کردیم باغ جلو این عمارت را چراغان خیلی خوب
کرده بود و بنگال زیاد هم روشن کرده بودند که مثل روز شده بود قدری با مهمانها گردش کردیم و در همین عمارت
یک تیاتر مختصر بسیار مزین قشنگی هم حاضر کرده بودند تماشا نموده بعد سوار کالسکه شده آمدیم منزل

روز جمعه چهاردهم) امروز باید برویم به لوور که موزه پاریس است نهار را در منزل خوردیم سفیر دولت
روس که پیرمردی هفتاد هشتاد ساله و اسمش (بارون دو مهرن هیم) است قبل از ظهر با نظر آقا وزیر مختار
بحضور ما آمد قدری صحبت کردیم برخاست و رفت بعد از نهار کالسکه حاضر شد امین السلطان صبح
ما دقت حرکت بود حالا که میخواستیم برویم حاضر شد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد با آسانسور رفتم بمرتبه
اعلای برج ایفل خیلی تعریف میکرد که تماشا داشت و همه شهر پیدا بود خلاصه با امین السلطان و جنرال مهماندار
و مسیو بالوا توی کالسکه نشسته مجدالدوله و امین خلوت و اکبرخان و ادیب الملک هم در کالسکه دیگر
ملتزم رکاب بودند راندیم تا رسیدیم به لوور پیاده شدیم دیرکتر لوور که اسمش (کمپینی) است
جلو افتاده و داخل شدیم زیر عمارت لوور یکمرتبه الیست که مجسمه های سنگی زیاد گذارده اند از آنجا پله میخورد میرود
بعمارت از آن پله بالا رفته داخل عمارت شدیم عمارت لوور و اسبابهای آنجا معروف و مستغنی از تعریف است
همه کس میدانند امروز هم میخواستیم اسبابهای مسیو دلافوا را ببینیم که از شهر سوس که شوشتر باشد بیرون آورده است
مادام دلافوا آنجا جلو آمد او را دیدم همان طوریست که در چند سال قبل بطهران آمده و لباس مردانه پوشیده بود حالا هم
لباس مردانه پوشیده بود هیچ عادت بلباس زنانه ندارد فارسی هم خوب حرف میزند در این مدت که طهران
بوده یاد گرفته است اما خود دلافوا که طهران بود لاغر و زرد و ضعیف بود حالا که او را دیدم حال آمده است
خلاصه از یکی دو اطاق گذشته داخل اطاقی که اسبابهای دلافوا بود شدیم اگرچه اسباب زیادی نیاورده
خیلی تکه آورده است خوب است صورت سربازهای عهد دارا آورده و سنگهای بزرگ که در آن وقت
ستون عمارت بسته بوده و تمام را حجاری نموده بودند و شکل گاو داشت و ازین قبیل خیلی چیزهای خوب
آورده است

آورده است همه را تماشا کردیم بعد آمدیم باطاقهای دیگر هر اطاقی یکنوع اسباب و چیزی بود و بعضی سنگهای
حجاری شده که از زیر خاک درآورده بودند در اطاقها دیده شد و بعضی قبرهای اموات مصری که از سنگ
و چوب است و از مصر آورده اند ملاحظه شد یک مردهٔ دیده شد که تفصیلش ازین قرار است در سابق مرده‌های
بزرگان را که میخواستند محفوظ باشد دوا میزده اند که عیب نکند این مرده را هم در دو هزار سال پیش ازین دوا
زده اند و باینجا آورده رنگش سیاه شده است اما بدنش هیچ متلاشی نشده بهمان حالت لاغر و خشک
شده و معلوم است که جسد زن است ناخنهای دست او که بلند شده بود بهمان طور بدست و پایش
باقی بود خیلی غرابت داشت بعد آمدیم باطاقهای پرده‌های نقاشی که تمام این اطاقها را پرده‌های نقاشی زیاد
زیاد از کوچک و بزرگ نصب کرده اند و بقدریست که اگر شخص یکماه اینجا بماند و همه روزه از صبح تا عصر
تماشا کند باز تمام پرده‌ها را ندیده خواهد بود پرده‌های بسیار خوب داشت از جمله در پردهٔ بزرگ دیدم
که صورت جنگ اسکندر اول با دارا را کشیده بودند خیلی نقل داشت یک پردهٔ بزرگ هم صورت
حضرت مریم بود که بکمال تعریف را داشت و میگفتند در عهد ناپلیون سوم فرانسه این پرده را به هشتاد
هزار تومان خریده اند در این اطاقهای صورتخانه نقاشهای زیاد از زن و مرد حتی پیره زنهای هفتاد هشتاد
ساله نشسته و از روی این پرده‌ها نقاشی میکردند یعنی دولت باینها اذن داده است که از روی اینها نقاشی
کرده بفروشند پرده‌های کار تازه هم در این عمارت گذارده اند یک کالری و تالار طولانی بزرگی بود که
تمامش پرده نقاشی بود این تالار چهارصد قدم طول داشت جواهرات سلطنتی را که فروخته اند آنقدری
که باقی بود ازین قرار است که در یکی ازین تالارها گذارده اند قداره‌ئیست با دسته مکلل بالماس برلیان خیلی
خوب دسته دارد و از (شارل دیز) یعنی شارل دهم است دیگر یاقوتیست تراشیده که بترکیب جانوری
از دور بنظر میاید از عهد لوئی کنز است که لوی پانزدهم باشد دیگر یکساعت مرصع بود که زمانیکه فرانسه‌ها...
الجزایر را گرفته اند از مال پادشاه الجزایر غنیمت بدست آورده دیگر الماس چهارگل الماس سفید برلیان خوب
دیده شد که نیز در عهد لوئی کنز خریده شده است یک تاجی هم مرصع بجواهر است که آن نیز مال لوئی پانزدهم
بوده و در آن عهد ساخته اند یک تاجی دیگر هم بود از طلا که جواهر نداشت مال ناپلیون اول است بعد آمدیم
پائین سوار کالسکه شده رفتیم بباغ تویلری اینجا پانارامائی دارد پیاده شده داخل پانارما شدیم پله پیچ پیچی داشت
رفتیم بالا خیلی گرم بود سقفش هم نداشت آنجا که رفتیم دیدیم سواره و آدم و عمارت و جمعیت است
که بهم پیوسته تا پنج فرسنگ راه دیده میشود اما اینها اشکالی است که دو ذرع با آدم فاصله دارد و بواسطه
صنعتی که تعبیه کرده اند این طور بنظر میاید خیلی صنعت عجیبی است صورت ناپلیون اول و دیگر تو رفته بنش

ایستاده و ناپلیون با قشون و صاحبمنصبها از جلو او میگذرند همه پادشاهان قدیم فرانسه و رؤسای جمهوریها
مثل جناب سادی کارنو و مارشال ماکماهون ساخته اند که در هر سمت یک پادشاهی و یک وضع سلطنتی است
اما هوای اینجا خیلی حبس و بد است که احوال آدم بهم میخورد هیچ محل تنفس نیست زود پائین آمده یک گردشی هم توی
دو باغ کردیم اما عمارت تویلری آن عمارت قدیم نیست عمارتیکه اول عمارت روی زمین و جای سلاطین
و پادشاهان بزرگ بود بکلی منهدم و خراب شده است و باغی که در تمام دنیا معروف بود حالا مختصر چند
درخت کوچک کرو دیده است خلاصه از اینجا مستقیما آمدیم منزل شب را باید برویم اکسپوزیسیون برای ما
عید و جشن گرفته اند و چراغان کرده اند ساعت هفت بعد از ظهر شام خوردیم و ساعت هشت با امین السلطان
و مسیو بالوا و جنرال مهماندار توی کالسکه نشسته سایر ملتزمین هم از عقب سوار شده راندیم خیلی دور تا از
اکسپوزیسیون یک دروازه طاقنمائی با آهن ساخته اند که زیر آن پلی است و مردم متصل آمد و رفت می
کنند روی آن شکل طاقنمائی از طرفین صورت نشانهای فرانسه و ایالات فرانسه و سایر دول را تماما در
روی گچ با آهن کشیده و رنگ زده نصب کرده اند و بالای هر نشانی هم بیرق آن ولایت و دولت را
زده اند این دروازه را با چراغهای الکتریسیته از طرفین چراغان کرده بودند از دست راست رودخانه سن بود
که اطرافش را در کمال خوبی چراغان کرده بودند و جریان آب از میان چراغان خیلی جلوه داشت و از آخرش
چراغان تراکادرو خیلی با نمایش بود از دست چپ هم چراغانهای پدرم خیلی با جلوه بود از اینجا گذشته داخل
اکسپوزیسیون گردیده پیاده شدیم صدر اعظم و سایر وزرا و رئیس پلیس و دیرکترهای خود اکسپوزیسیون
حاضر بودند   چون در اکسپوزیسیون جمعیت زیاد و محال بود که بتوانیم
از وسط اکسپوزیسیون برویم تا برسیم به محلی که برای تماشای ما معین کرده اند لهذا دکانهای اطراف اکسپوزیسیون
را با پلیس خلوت کرده و زمین آنرا فرش نموده بودند که از اینجا برویم همیشه مردم در اکسپوزیسیون یک
فرانک میدهند و داخل میشوند اما امشب برای حضور ما و این چراغان مفصل این یک فرانک به پنج فرانک
رسیده است اقلا امشب بقدر صد و پنجاه هزار نفر جمعیت با اکسپوزیسیون آمده اند و مدیر اکسپوزیسیون
معادل بیست هزار تومان از این جمعیت منتفع شده است خلاصه از میان اطاقها رفتیم و هر کجا بالائی میرسیدیم
و مردم ما را میدیدند هورا می کشیدند و مراسم تعظیمات بجا می آوردند همینطور آمدیم تا رسیدیم بدر یک سنبه
که مرکز اکسپوزیسیون است که تفصیل آنرا نوشته ایم اینجا جناب رئیس جمهوری با زوجه و پسرهایشان و
جمعی از وزرا هم که پیش ایشان بودند قدیم وایستاده بودند با ایشان دست داده از پله بالا رفتیم
جلو این سنبه یک بالکن و غلام گردشی است که اینجا را برای تماشا و نشستن ما معین کرده اند رسیدیم

بالای

به بالای گنبد اول یک غلام گردشی است که نگاه بوسط گنبد میکند آنجا ایستادیم جمعیت زیادی که در
وسط گنبد جمع شده بودند و بقسمی بود که هیچ جای زمین پیدا نبود همینکه ما را دیدند بی اختیار بصدای بلند
فریاد کردند و (ویو لشاه) با آنها تعارف کردیم و بعد رفتیم بگوشه این گنبد که باید اول آنجا بنشینیم و
برای ما صندلی گذارده بودند همینکه وارد آنجا شدیم و این جمعیت انبوه باز ما را دیدند همگی بنا کردند بفریاد و
مسرت آمیز زدن و معلوم بود که تمام این حرکات و صداها از روی شوق و میل قلبی است از توی گنبد
الی زیر برج ایفل تمام صحن اکسپوزیسیون و هرکجا که ممکن بود آدم بایستد مردم ایستاده بودند چنانکه
زمین هیچ پیدا نبود شعاع چراغ برق بالای برج ایفل را که مثل ستاره دنباله دار است متصل بما میاندازند
و هر وقت نور آن چراغ بما میتابید مردم بیشتر فریاد میزدند قدری در آنجا نشسته بعد برخواستیم آمدیم
بغلام گردش و بالکن وسط این گنبد آنجاهم صندلی زیاد بود نشستیم باز مردم بی اختیار فریاد میکردند
حوض وسط که فواره های آن بصحبت برنگهای مختلف سبز و زرد و قرمز و آبی دیده میشد خیلی تماشا داشت
از سوراخهای زیر این فواره ها با اختراعی با شیشه های الوان و الکتریسیته کرده اند که آب را این رنگ
میکند عجب تر این است که یک فواره پنج شش رنگ میشد حقیقت چراغان از این بهتر و بالاتر نمیشود
هوای صاف و مهتاب شب پنجم ماه و چراغان اکسپوزیسیون و چراغهای برقی برج ایفل و چراغان
ترکادرو) و این جمعیت مردم که البته بقدر سیصد هزار اجتماع کرده بودند عالم غریبی داشت که بوصف
نمیآید بقدر یکساعتی که نشستیم دیدیم دیگر با این ازدحام نمیشود توی اکسپوزیسیون گردش کرد قرار شد
بمنزل مراجعت کنیم بعد از یکساعت و نیم توقف برخواسته از پله ها آمدیم پائین از توی جمعیت مردم
که با رسم تعظیم و تعارف بجای آوردند و ما از یکطرف و جناب رئیس جمهوری از طرف دیگر جواب آنها
میدادیم رفتیم تا رسیدیم با آن دالان های تاریک اکسپوزیسیون که اول آمده بودیم از آنجاهم گذشته
نزدیک کالسکه رسیدیم با جناب رئیس و زوجه ایشان تعارف و خداحافظ کرده سوار کالسکه شده
بمنزل آمدیم (روز دوشنبه ششم) امروز باید برویم باکسپوزیسیون نهار مختصری خورده سوار
کالسکه شده راندیم برای اکسپوزیسیون کالسکه ما را از درهای اکسپوزیسیون گذرانده قدری دور کردند
پرسیدم چرا اینقدر دور میرویم گفتند راه آهنی مخصوص اکسپوزیسیون ساخته که دور اکسپوزیسیون
میگردد و هرکجا بخواهند کالسکه می ایستد مردم پیاده میشوند و میروند گردش کرده میآیند دوباره براه آهن
برای نشستن با آن راه آهن راه را دور کردیم همینطور آمدیم تا از یک در اکسپوزیسیون که نزدیک راه
آهن بود داخل گردیده پیاده شده رفتیم به گالری که چند در رفتیم توی واگن و یک واگن و ترن راه آهن

ازین ظریف تر و بهتر نمیشود رئیس این راه که اسمش (دِ کُوِیل) است بحضور آمد و معرفی شد مرد بسیار
معقول نجیبی بود فاصله ما بین دو خط راه آهن پنج وجب است و واگنهای کوچک معقول برای بزرگان و
اعیان و پوبلیک دارد لکوموتیف های کوچک دارد که خیلی راحت است بهر طور بخواهند تند یا آهسته
میروند از همه نوع راه آهنی این راه بهتر است خلاصه مدتی با راه آهن رفته در محلی که سکسیونهای دولت است
پیاده شده داخل آنها شدیم سکسیون روس و یونان و مصری و ژاپون و آنام و سیام همه بود
سکسیون قسمت ژاپونی خیلی اسباب از چینی های کار ژاپون و چیزهای دیگر خریدیم ژاپونیها
در صنایع خیلی ترقی کرده اند [illegible] ژاپونیها هم فرانسه حرف میزنند سکسیون
مراکش و الجزایر [illegible] مراکشی دیده شد که لباس عربی بود
خیلی خوشگل بود کوچه ساخته بودند مثل کوچه های مصر [illegible] آدم در انجا راه رفت خیال میکرد که در کوچه
مصر راه میرود پیاده از توی کوچه [illegible] نشسته خراطی میکرد دکانهای دیگر هم بعضی
دکاکین اهل حرفه مصر ساخته بودند [illegible] از انجا گذشته داخل اکسپوزه ایرانی شدیم یکی از
فرنگیها از ما اجازه خواسته [illegible] در اینجا اکسپوزه کند ما هم اجازه دادیم
حالا او با مسیو لمر [illegible] درست کرده اند [illegible] و آن شخص
فرنگی و مسیو ریشار [illegible] ارقالیهای خوب و متعدد
مزین کرده خیلی خوب ترتیب داده بودند انجا را هم گردش کردیم یک سمت اینجا تمام اسباب
مسیو ریشار بود مسیو ریشار از چهل سال قبل الی حال که در ایران بوده اسباب عتیقه ایرانی از قبیل چینی و
کاشیهای کهنه و سکه های قدیم و کتاب [illegible] شکسته و درست میبرد قیمت
های گزاف از دست دلالها و غیره دیده خریده [illegible] البته بیشتر از هزار تومان [illegible] انها
گذاشته است حالا یک شخص انگلیسی اسبابهای [illegible] برای موزه لندن هشت هزار لیره که سی هزار
تومان پول ایران باشد از او خریده و اینجا گذاشته [illegible] اکسپوزیسیون تمام شود ببرد از جمله اسبابها
[illegible] فروخته است دو گلدان کاشی یعنی چینی [illegible] هشت صد لیره که معادل
دو هزار و چهارصد تومان پول ایران میشود فروخته است خلاصه انجا هم قدری گردش کرده آمدیم بیرون سوار
[illegible] شده [illegible] پیاده شده [illegible] پله که میرود بالای برج انجا که رسیدیم جمعیت خیلی
[illegible] بالا برویم قبول نکرد [illegible] به بالا رفتن اگرچه پله ها را خیلی خوب ساخته اند
که [illegible] بالا میرود اما قدری که آدم بالا میرود سرش گیج میخورد چرا که تمام این برج از آهن مشبک است

زیر پای آدم و اطراف تمام پیداست آدم که نگاه میکند از بالا سرش گیج میخورد ولکن هر طور بود آهسته
آهسته براحت بالا رفتیم اشخاصی که همراه ما بودند از فرنگیها مسیو بالوا و جنرال مهماندار و مسیو برژه که یکی از
رؤسای همین اکسپوزیسیون است و از ایرانیها مجدالدوله و امین خلوت و اکبرخان و احمدخان و ادیب
الملک وغیره بودند از پایین تا مرتبه اول سیصد و پنجاه و دو پله است در حقیقت خیلی کار کردیم خیلی بندرت
از این پله ها بالا میآیند رسیدیم بمرتبه اول از پایین هیچ معلوم نمیشود که اینجا این قدر جا است بالا که آمدیم
دیدیم جای بسیار وسیعی است مرتبه اول مشتمل بر دو مرتبه است یک غلام گردش دارد دور تا دور از آن
[illegible] پله میخورد و میآید بالا اتحاد یکی تمام اطاق و مهمانخانه است اما تمام با این چهار رستوران که مهمانخانه
باشد دارد که هر کدام یک عمارت بزرگ عالی است و در اطاق و [illegible] آن دویست نفر بیشتر میخورند
طاقچه‌های کوچک هم در اطراف دارد تمام با مبل و صندلی و چراغهای الکتریسیته و میزهای متعدد برای خوردن
دارد یک رستوران اینها باسم روس است که چند نفر روسی هم آنجا بودند یک رستوران هم باسم انگلیس دارد
دو رستوران دیگر باسم خود پاریس میباشد تمام اینجا را اگر دیدیم بقدر دو هزار نفر جمعیت [illegible] بالا بود
از هم متصل میآمدند و میرفتند بالا و برمیگشتند آشپزهای متعدد پاکیزه در این مهمانخانه‌ها دارد خدمتکارهای
خوشگل با لباسهای خوب میوه‌های خیلی خوب دارد دکه و دکان و تلفن و تلگراف دارد دو مرتبه بالاتر که مرتبه دوم باشد
روزنامه‌نگار و چاپ میکنند جای عالی است از این مرتبه اول تمام شهر پاریس و اکسپوزیسیون و خیابانها
پیدا بود شهر مثل یک نقشه در روی صفحه میشود که جلو آدم گذارده باشند بقدری باصفا بود که آدم میل
نمیکرد از آنجا پایین بیاید یکی از اطاقهای کوچک پهلوی رستوران را خلوت کرده میز نهاری ترتیب داده
رفتیم نشستیم و نهار خوردیم بعد برخاسته آمدیم پهلوی یک آسانسور که میرفت بمرتبه دوم خیلی اصرار کردند
که با آسانسور برویم بمرتبه بالا قبول نکردیم یک دسته توی آسانسور نشسته رفتند بالا تماشا کردیم قدری هم گردش
کرده بعد از همان راهی که بالا رفته بودیم برگشته آمدیم پایین باز یک دو سکسیون کوچک دیگر را هم رفته تماشا
کردیم بعد سوار کالسکه شده بانجا رفتیم [illegible] سلطان و مسیو بالوا و جنرال مهماندار و سایر ملتزمین هم در کالسکه‌ها
دیگر ملتزم رکاب بودند رسیدیم بعمارت وزارت خارجه که در (که دُرسِه) واقع است عمارت را چراغان
کرده بودند [illegible] و سایر تشریفات [illegible] همان طور که در [illegible] جناب رئیس جمهوری و صدر اعظم در بیرون
اطاق ایستاده بودند اینجا هم حاضر بودند [illegible] داخل [illegible] عالی است
که [illegible] لوئی فلیپ [illegible] خوب و اطاقهای [illegible] مبل و چراغ
دارد و [illegible] صدر اعظم جلو آمده با او دست دادیم زنهای دیگر هم که بودند معرفی شدند بعد [illegible] شد

شدیم تالار بسیار عالی طولانی بود میز بزرگ مفصلی در آن چیده بودند چون وزیر خارجه زن ندارد و هیچ زن هم
نگرفته است زوجهٔ صدر اعظم صاحب خانه شده بود دست بدست او داده سر میز شام آمدیم نشستیم
مهمانهای امشب تقریباً یکصد و بیست نفر بودند تمام مدعوین شب خانه صدر اعظم و جناب رئیس اینجا بودند
بعلاوه جمعی دیگر هم که امشب دعوت شده بودند دست راست زوجهٔ صدر اعظم و پهلوی او شاهزاده ناپلئون
و دست چپ من مادام کنستان زوجهٔ وزیر داخله و زیر دست او رئیس پارلمنت و زیر دست رئیس
پارلمنت مادام دوکری وزیر مختار فرانسه که مقیم وینه است و این روزها به پاریس آمده نشسته بودند
سایرین هم هر یک در جای خود نشسته شام خوردیم بعد از شام برخاسته آمدیم باطاقهای دیگر مدتی راه رفته
و گردش کردیم جمع کثیری هم از سفرای خارجه و وزرا و غیره با زنهای آنها که سواره یعنی شب نشینی دعوت
شده بودند بعد از شام آمدند. در تالار دیگر یک تماشاخانه موقتی دستی مخصوص ما ترتیب داده و صندلی
زیادی گذارده بودند. رفتیم آنجا نشستیم تماشا. ما پشت سر ما نشسته بودند رجال و وزرا و شاهزاده ناپلئون
و غیره هم در طرفین ما نشسته بودند. پرده بالا رفت جای کوچکی بود یکدسته موزیکانچی نشسته ساز میزدند بعد
ماه را در آوردند که یک مرد انگلیسی بدگلی با ماه عشقبازی میکرد و از دور ماه را میبوسید. یک زن خوشگلی
هم که از اهل ایطالیا و مال آن [illegible] بالا بالا بود و آمد با این انگلیسی حرکات غریب عجیب نمود و عشقبازیها
معقول کردند رقاصها و بازیگرهای اینجا از انگلیس آورده اند بعد بازیهای دیگر در آوردند رقصیدند
و ساز زدند خیلی خوب بود اما زیاد طول کشید یکساعت از نصف شب گذشته بود که بازی تمام شد. برخاسته
برخاسته سوار کالسکه شده آمدیم منزل خوابیدیم. ناصرالملک که از لندن آمده است دیده شد خیلی از
دریا بد تعریف میکرد عرض میکرد موجهای بزرگ میزده یکمرتبه آمد رفت توی کشتی و خورد بزمینی که او را انداخت
اسامی اشخاصی که در سر میز شام مسیو تیرار صدر اعظم بودند از این قرار است (مسیو گوبلیه) (مسیو
دوشه) (مسیو بادن) (مهماندار) (مسیو سه) یکی از ارباب صنعت بزرگ (مسیو گوند
جنرال بوانوه) مهماندار (مسیو بورت لو) وزیر علوم (مسیو نالوا) وزیر مختار مقیم دربار ایران (جنرال
داووت) (مسیو فای) وزیر فلاحت (مادام فوتن) زن وزیر دفتر محاسبات (مسیو روویه)
وزیر مالیه (مادام ایفن) زن معاون وزارت مهاجرین (مادام گوانطس) زن وزیر بحریه
مسیو پیران) صدر اعظم (مادام دوفوسینه) زن وزیر جنگ (مادام ماین) زن رئیس بانک
فرانسه (مسیو فوسینه) وزیر جنگ (مادام مواذل فای) دختر وزیر فلاحت (مادام مواذل ماین
دختر رئیس بانک (مسیو پاستر) حکیم معروف که انکشاف معالجه سگ هار گزیده را کرده است (دوک

رئیس کسنو سیون (مسیو بوزه) رئیس اتاماژور (جنرال خانت) که از وکلای معتبر است (مسیو سیمون)
مسیو ساباتیه (کنت دو رمینی) معاون مستر [illegible] که در آن ایام مقدم السفرا بود
مسیو دوبن دوشیم البسه [illegible] دولت فرانسه (مسیو کادنو) پسر جناب قبرم وزیر
جنرال لنس [illegible] استاین) [illegible] جمهوری (مسیو کونیل دلندی) جنرال بود
در رئیس نظامی دایره ریاست (مسیو [illegible]) [illegible] (مسیو [illegible]) معاون وزارت
[illegible] لئون صحی (جنرال [illegible]) [illegible] (مادام دل فوسیه) دختر وزیر جنگ
مادام [illegible] زن وزیر [illegible] رئیس مجلس شورا (مادام [illegible]) [illegible] اعظم (مادام
کنستانس) زوجه وزیر [illegible] (مسیو سیو [illegible]) وزیر خارجه (مادام فالیر) زوجه وزیر
علوم (مسیو کنستانس) [illegible] (مادام دوبمسن) زوجه مقدم السفرا (مسیو فالیر)
وزیر علوم (مسیو سیمه) [illegible] شهر (پلیتاز) [illegible] (مسیو لوزه)
رئیس [illegible] (مسیکار) جنرال [illegible] (مسیو فادیتون) رئیادمان
[illegible] (بیادان) روز یکشنبه بیست وششم [illegible] بود رسایل و نهار را هم آنجا خوردیم
[illegible] بعد از ضعف شب سوار کالسکه شده آیین التاطون جنرال حیاندار و مسیو با لوا در کالسکه نشسته
[illegible] هم در کالسکه [illegible] (کوچه رویکتور موکه) که شهر سیدیم به بواد
بلون [illegible] بواد [illegible] از [illegible] و از آنجا بشهر رسایل که شهر کوچکی
است [illegible] هم [illegible] معتبر [illegible] جای معتبری بوده عمارت
عالی و پارک بسیار خوب و آب [illegible] مسعود [illegible] واقع است که تمام شهر پاریس زیر پای
آن افتاده بطوری که قصر قاجار طهران [illegible] تمام [illegible] العظیم است [illegible]
هم تمام شهر پاریس حسیتم ابدار آن است که دیدجای بهتر وخوش منظر از آنجا نبود و عمارت آنجا اول عمارت
دنیا بوده است از پاریس که با آنجا میروند از روی پلی که بروی رودخانه سن است عبور میکنند رودخانه سن
هم در آنجا خیلی قشنگ و وسیع و آبش بالا بالاست عمارت هم در دست چپ رودخانه واقع است
اما حالت حالیه این پارک و عمارت این است که بعد از جنگ فرانسه با آلمان عمارت آنجا را آتش
زده اند که جز دیوار خرابه چیزی باقی نمانده پارک هم تمام خراب وضایع شده و از آن بشار [illegible]
هیچ اثری نیست و حالا اهل پاریس روزهای یکشنبه میآیند توی این پارک گردش میکنند [illegible]
هم جای بسیار خوبی است پارکها عمارتها و گلکاریهای خوب قشنگ است [illegible] شهر پاریس [illegible]

عمارات ییلاقی برای خودشان ساخته اند و در تابستانها در آنجا خیلی جمعیت میشود خلاصه وارد
شدیم شهر ورسایل را هم قدری خراب دیدیم عمارت دولتی اینجا هم شکست خورده بطوریکه سه چهار کرور تومان
خرج دارد که تعمیر شود و اگر تعمیر نکنند خرابی کلی بآن خواهد رسید از آنجمله یک حوض خراب شده که پنجاه
تومان خرج تعمیر آنجا کرده درست نموده اند آب انباری پهلوی عمارت است که از رودخانه سن پر از آب
میشود و منبع این حوضها است نهار را باید در هوتل رزروار بخوریم مستقیماً رفتیم به هوتل رزروار این هتل پهلوی
عمارت مادام پن پادور هم چسبیده بعمارت ورسایل است و هوتل رزروار متصل بآن آب انبار معروف
حوضها است و باین جهة هم اینجا را هتل رزروار میگویند خلاصه در اطاقی راحت کرده بعد آمدیم باطاق
کوچکی برای نهار بعد از نهار آمدیم پایین سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت این عمارت همان عمارتیست که در
سفر اول که به ورسایل آمدیم در اینجا شام خوردیم و آتشبازی کردند عمارت معروفی است هر کس بشنود
میداند کدام عمارت است شرح عمارت و پرده های آنرا در سفرنامه اول نوشته ایم دیگر محتاج بنوشتن
نیست امّا باوجود این باز لازم است که مختصری بنویسیم این عمارت را لوئی کاترز ساخته است رفتیم
بالا همانطور که نوشته بودم شکستی خورده است و مشغول تعمیر هستند تمام اطاقها و طالارها را دور تا
دور گردش کرده خیلی خسته شدیم چرا که بقدر هفت فرسنگ دور تا دور این عمارات و تالارها است تالار
صلح و تالار جنگ تمام دیده شد زمینهای این عمارت از تخته است و تازه روغن زده اند لغزنده
شده که آدم زمین میخورد پرده های نقاشی اینعمارت را سابقاً نوشته ایم حالا هم مینویسیم پرده های نقاشی
بسیار عالی صورتهای سلاطین قدیم و جنگهای ناپلیون و سایر پادشاهان در این تالارها زیاد است
که هر کدام ده هزار تومان و پنجهزار تومان بیشتر قیمت دارد همه را تماشا کردیم امروز یکشنبه است جمعیت زیادی
از پاریس برای تعطیل روز یکشنبه و آمدن ما باینجا جمع شده اند از عمارت پایین آمده سوار شده رفتیم برای
تماشا فواره ها و حوضها که همه را آب انداخته بودند سر هر حوض که برای تماشا می آمدیم آنقدر اطراف ما
جمعیت میشد که مانع از تماشا بودند و باین واسطه با کمال عجله از جلو حوضها می گذشتیم تا باز آمدیم به هتل
رزروار قدری راحت کردیم بنا بود که از اینجا هم برویم عمارت تری یانون را که در پهلوی ورسایل است
تماشا کنیم و بشهر برویم چون خسته بودیم و امشب هم باید بتیاتر (پاله دن دُ [illegible]) برویم و وقت زیادی
نداشتیم رفتن باینجا را موقوف کرده سوار کالسکه شده راندیم برای شهر در مراجعت از توی پارک سن
کلو آمدیم توی پارک هم جمعیت زیادی بود که نهار میخوردند و گردش میکردند آمدیم به بلندی سن کلو که
شهر پاریس و برج ایفل تماماً پیدا بود کالسکه را نگاه داشته قدری تماشا کردیم خیلی جای باصفائی است دو

بالون هم که در هوا بود و با طناب بزمین بسته بودند از شهر دیدیم بعد برگشته راندیم به بوا دبلن که رسیدیم
جمعیت زیادی از زن و مرد با کالسکه های بسیار که از حساب بیرون بود در خیابانهای انجا دیدیم که
برای گردش و تفرج از اطراف شهر می آیند و بشهر برمیگشتند از انجا رانده رسیدیم منزل وقت شام شد شام
خوردیم بعد سوار شده رفتیم بعمارت پاله دن دوستری که از ظهر من هم با لباس رسمی در رکاب بودند این
عمارت حالا خالی است و کسی منزل ندارد رسیدیم بجلوخانی پیاده شده رفتیم بایوانی یک وسعت گاهی
داشت که انجا میز و صندلی و اسباب خوراکی و بستنی چیده بودند جناب رئیس جمهور هم با تمام وزرا
حاضر بودند با آنها تعارف کرده از پله ها رفتیم بالا اینجا عمارت عالی بزرگیست و جائیکه امشب می نشینیم
یک تالاری است دو مرتبه که دورتا دور آن از زیر و بالا طاق نما است طول این تالار بیست و سه
طاق نما است و هر طاق نمائی دو ستون پهلو دارد و پهنه هر طاق نمائی ده ذرع است که دویست و
سی ذرع طول این تالار میشود و عرض تالار هفت طاقنما است که هفتاد ذرع میشود سقف این تالار آهن است
اما حالا با پارچه مثل چادر سقف زده بودند خیلی تالار بزرگی است تمام این تالار چراغان است با انواع
چراغها از الکتریسیته و گاز و چهل چراغها و چراغهای دیگر که مثل سرو است تمام این طاقنماها از جمعیت پر بود
صحن تالار هم مملو از جمعیت بود در وسط راست بمسافت زیادی جائی بود مثل منبر پله پله که هزار و هشتصد
موزیکانچی میلیتری نظامی نشسته بودند بقدری دور بودند که با دوربین باشکال دیده میشدند تمام تماشای
این مجلس و وضع اینجا همین است که این موزیکانچیها موزیک بزنند مثل تیاتر و سیرک و نظایر آن نیست
طوری دیگر است بمرتبه بالا که رفتیم وسعت گاهی بود صندلی گذارده بودند رفتیم انجا با جناب رئیس جمهوری
و سایرین نشستیم موزیکانچیها شروع بنواختن موزیکان کردند بقدر یک ربع ساعت که موزیک میزدند بعد
ساکت میشدند و هر وقت ساکت میشدند مردم بصداهای بلند ویولوشاه } میگفتند و ما هم بآنها
تعارف میکردیم خلاصه مدتی نشستیم و موزیک زدند بی تماشا بود خیلی جای عالی است پسر بزرگ
جناب رئیس جمهوری هم که بمقدبورغ رفته بود استخوان و تربت پدر جناب رئیس را بفرانسه بیاورد امروز
آورده بود امشب او را در اینجا دیدم بعد برخواسته آمدیم پائین که بستنی بخوریم دیگر دوباره ببالا
برگشته با جناب رئیس جمهوری تعارف کرده سوار شده آمدیم منزل یکساعت و نیم از نصف شب گذشته
خوابیدیم امروز صبح شاهزاده آنامی که تفصیل او را نوشته بودیم بمنزل ما آمده عکس خودش را بما داد اسمش
میمن ادین } است بعد از شاهزاده آنامی شاهزاده های سنه گالی بحضور ما آمدند همه سیاه بودند
دو نفر سازنده سیاه هم داشتند که کمانچه میزدند کمانچه های ایشان شبیه بود بکمانچه های فرنگی تا سیم سازشان

تخ بود ایلچی فرانسه که در مراکش بوده است آمده بود در شام الیوم او را دیدیم اسمش (میسیو دوبیلو)
است اسم پسرش [illegible]) است اسم آن دو نفر عرب مراکشی که ملاقات
کردیم یکی سید عبدالله [illegible] و دیگری سید [illegible] است [illegible] مراکش
هستند یعنی تجارت اشیائی که از مراکش آورده‌اند با اینها است (دوشنبه هفتم
امروز ناظم‌الملک [illegible] بودیم بعد از نهار (دیناه ساباندو) با دو نفر سیاه افریقی برای اظهار تشکر [illegible]
داده بودیم پیش ما آمد این دفعه پسرعمو زاده و برادرزاده و هرچه خویش و قوم داشت همراهش آورده
بود همه سیاه بودند و دو نفر مطرب سیاه خودشان را هم با خود آورده بود ابتدا قدری صحبت کردیم بعد از آن گفت
که سازنده‌های خودشان بیایند ساز بزنند [illegible] لباسهای سفید مقبولی پوشیده بودند نشستند
روی زمین شروع کردند بساز زدن وضع سازهای اینها بشکل [illegible] است آن روی آنها عوض سیم تخته‌های
پهن بلند افتاده است [illegible] جای [illegible]
سوراخ کرده [illegible] گفتند این [illegible] تمام از این [illegible]
دو چوب بشکل [illegible] کوچک در دست داشتند که [illegible] شروع کردند بزدن خیلی خوب
میزدند و صدای آن [illegible] با صدای [illegible] فرق نداشت و خود
کاکای مطرب هم از روی عشق و شوق [illegible] ساز [illegible] میخواند و حال خوشی داشت [illegible] دو ساعت
روز متصل ساز زدند خسته نمیشوند خیلی ساز زدند [illegible] سیاه [illegible] یکی از سازهای اینها
[illegible] که برای نمونه بطهران ببریم [illegible] بیاورند (مصطفی [illegible] صدراعظم سابق تونس که
محمد صادق پاشا والی تونس صدراعظم بوده حالا محمد صادق [illegible]
خارج شده است صبح بحضور آمد جوان [illegible] سیاه [illegible] داود [illegible] و محمد
صادق پاشا است الحال چند سال است [illegible] توقف [illegible] اولادش در تونس [illegible]
[illegible] بعد از ظهر سوار شده رفتیم برای [illegible] (ارکت [illegible]) [illegible] گذشتیم جاهای خیلی خوبی
واقع شده [illegible] خیابان [illegible] است و طرف [illegible] و [illegible]
عمارت [illegible] است [illegible] اطراف [illegible] میدان [illegible]
مشجر است [illegible] میدان [illegible] علامت [illegible]
[illegible] نصب کرده‌اند [illegible] دیدیم از [illegible] که [illegible] دسته‌های گل [illegible] پوشانیده بود
[illegible] این علامت [illegible] گفتند چون [illegible] مرده است این همه را با گل پوشانیده‌اند

فنی چون این شهر در تصرف آلمان است این صورت را بطور عزا نگاه داشته اند خلاصه باز [illegible]
رسیده آنجا پیاده شده قدری راه رفتیم بعد رفتیم به سکسیونهای الجزایر و [illegible] که [illegible]
لاند است و سکسیون هند انگلیس و ژاپن و ایطالیا را هم تماشا گردش کردیم در سکسیون [illegible]
و دستمال و [illegible] و غیره را بعینه ساخته و در خانهای آن دو باب کارگرهای تونسی نشانده بودند که مشغول
صنعتهای دستی از قبیل پارچه بافی و خراطی و منبت کاری و غیره بودند منبت کاری تونسیها روی چوب
خیلی تعریف دارد لکن میتوان گفت از منبت کاری چینی خیلی بهتر است کار [illegible] هم [illegible]
مشغول کار بودند روی دندان فیل و عاج را هم خیلی خوب منبت میکنند خلاصه این سکسیون چنان نمونه از
مملکت تونس است که شخص [illegible] آن خیال این است که بتونس رفته باشد چند نفر سازنده و رقاص
تونسی هم آورده اند که مشغول ساز و رقص بودند در سکسیون ژاوه هم اسبابهای خوب بود یک تماشا
خانه هم در آنجا بود که [illegible] زنها و دختر میرقصیدند و ساز میزدند آنجا قدری نشسته تماشا کردیم اهل
ژاوه و رقاصهای آنها خیلی شباهت به چینیها دارند [illegible] چشمهای تنگ [illegible]
بدنشان بعادت که در مملکت خودشان دارند رنگ زرد زده اند رقاصهای ایشان پا و کمر خود را هیچ
حرکت نمیدهند روی انگشت پا هم راه میروند در سکسیون ایطالیا هم سازنده و رقاص داشتند
خیلی خوب ساز میزدند و میرقصیدند در سکسیون الجزایر [illegible] نقاشی خوب [illegible] عرب
شتر و صحرای الجزایر است ساخته نصب کرده اند [illegible] است که نقاش
های پاریس است که به آنجا رفته و ساخته اند در سکسیون هند بعضی اسبابها [illegible] در این سکسیون
انگلیس بود در آنجا یک کتابی با جلد ایرانی روی میز دیدم تماشا کردم [illegible] برداشته باز [illegible]
قرآن بزرگ کم حجمی است بخط خفی نوشته اند [illegible] است بوسیدم و [illegible] بعد آمدن میرزا [illegible]
خان پیشخدمت را فرستادم که بپرسد قیمت میدهند قرآن را خریده [illegible]
زمان هدیه کرده [illegible] امشب [illegible] (تیبود) [illegible] سوار کالسکه
[illegible] امین السلطان و جنرال [illegible] هم [illegible] همراه بود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بخورد تا بالا مرتبهٔ دوم جای نشیمن است طاق اینجا را تمام با آهن زده اند وسط این سقف بیک اندازه که
خیلی بزرگ است گشوده و بسته میشود و آن هم از آهن است و با اسباب پس و پیش میرود وقتی که ما وارد
شدیم باز بود و آسمان دیده میشد در وسط بازی بستند وسط زمین این فضا را برای بازیها خاک ریخته اند
این فضا بقدری بزرگ است که از اینجا که ما نشسته بودیم اشخاص طرف مقابل را چشم که سهل است با دوربین
دو چشم هم درست دیده نمیشدند وسط اینجا دوره اش بقدر پانصد ذرع بود اندازهٔ اینجا را اول سفید کرده
کرده بودند که وقت بازی کثیف نشود آخر که بازی شکار در آوردند آن پارچهای سفید را برداشتند دور
نمای خیلی خوبی نمایان شد خلاصه جای بسیار عالی ممتازی است روی صندلی نشستیم مسیو الفن که شرح
احوال او را در آخر مینویسیم نزدیک ما نشسته بود شروع به بازی کردند اول یک دختر بسیار مقبولی با لباس
فاخر قشنگ و کلاه خود آهنی براق سوار اسب سفید خوبی شده دوان دوان آمد جلو طاقنمای ما ایستاد
یک کبوتری از عقب آمد روی دست او نشست کاغذی بپای کبوتر بسته بود از پای او کاغذ را باز
کرده بمن داد وقتی که باز کردم دیدم بخط فارسی نوشته بود که به هیپودرم خوش آمدید و برگشت در وسط
این فضا سه دیوار چوبی کوتاه مدوری در وسط و یکی در این کله و دیگری در آن کله ساخته بودند برای بازی
اسب بجهة اینکه اگر در وسط این فضا بازی در می آوردند بقدری دور است که از اطراف اشخاصی که
نشسته بودند بازیها را نمیدیدند باین ملاحظه در سه جا بازی در میآوردند که همه ببینند اول بازیها
اسب بازی در آوردند که زنها سوار اسب شده رقص میکردند بعد اسبهای کوچک زیاد آوردند
که دور این محوطه میدویدند و از سر دیوارهای چوبی عالی میپریدند بعد آوردند چهار استوان گذارده بودند
که مثل اسب دور این محوطه بدوند بعد بعضی آدم آمدند و بقانونی که دارند بنا کردند بدویدن و از روی دیوار
کوتاه چوبی که چهار پنج جا گذارده بودند جستن دو دور که دویدند بعضی از آنها وا ماندند و کم کردند تا آخر
که بمحل و میعادگاه خودشان رسیدند زیاده از چهار نفر بودند و هر کدام چهل فرنک که شش تومان
ایران میشود بیرق برداشتند بعد کالسکه مجللی که چهار اسب با آن بسته بودند و دو نفر پیشخدمت
که پسرهای خوب خوش لباس و سوار اسبها بودند آوردند این چهار نفر که بیرق برداشته بودند
توی کالسکه نشسته ادیلوها تا کردند رفتند و مردم هم بنا کردند بکف زدن جمعیت بقدری بود که
حساب نداشت بعد یک کالسکه دیگر بهمین شرح وارد و دو نفر زن با لباسهای چسبان قشنگ از
کالسکه پیاده شدند مثل آنها این کوبیده بودند شروع کردند این دو زن به بازی ژیمناستیک
سر آن میل پریدند از ایستادن با نظرف متعلقها زدند و تاب خوردند خیلی بازیهای عجیب کردند
بعد

بارکالسکه حاضر شد، هر دو سوار شده از جلو ما عبور کردند بعد کالسکهٔ دیگر آمد یک جوان مقبول خوش سبیلی که لباس زردی پوشیده بود وارد و پیاده شد معلوم شد بندباز است اسباب بندبازی ترتیب داده و عوض بند هم یک میل آهنی خیلی نازکی که متصل و حرکت بود کشیده بودند یک چوب کلفت بلندی هم برای لنگر مثل بندبازهای طهران در دست داشت رفت بالای آن مفتول آهنی و بنا کرد به بازی کردن روی بند و دیدوا انواع معلقها زد و چرخ خورد و ایستاد کارهای خیلی عجیب و غریب تماشائی کرد که الحق نوشتن نمی‌آید بعد آمد پائین سوار کالسکه مخملی شده از جلو ما و سایر مردم گذشت اینها که تمام شد بازی (اُلِم پیاد) که در عهد قیاصرهٔ روم این بازی را درمیآورده‌اند درآوردند بقدر سی چهل نفر دختر با لباسهای مخصوص و کلاه خود با پر یراق برگشته بسیار قشنگ سوار اسب بودند یک دسته اسبهای سفید و یک دسته اسبهای کهر داشتند و جلو آنها هم یکنفر دختر فرمان‌ده بود که او هم همین لباس را پوشیده و شنل قرمزی بدوش انداخته و بر اسب غزل تازی سوار بود و فرمانده از جلو و دخترها از عقب بنظام و ترتیب مخصوصی وارد شدند و بفرمان آن فرمانده حرکات معقول قشنگ سواره در دور این محوطه کردند بعد ده دوازده عرّاده نیم هلال دوچرخه که آنهم بوضع عرّاده‌های رومیهاست هر یک را دو اسب سیاه توی بسته آوردند و دخترها بنا کردند مشق کردن عرّاده‌ها با هم بهمان مشق و حرکت در پشت سر اینها حرکت میکردند حرکتهای غریب کردند آخر یک عرّاده آوردند فرمانده با اسب رفت توی آن عرّاده نیم هلال ایستاد و دخترهای سوار بترتیب مخصوصی دور او را گرفته بعد عرّاده‌ها در کمال سرعت چندین مرتبه دور اینها تاخت کردند که همین عرّاده دوانی را الیم پیاد میگویند بسیار بازی خوبی بود بعد از این بازی یک قفس آهنی بزرگی که پارچه پارچه بود آوردند وسط تماشاخانه بهم محکم وصل کردند جای مدور بزرگی شد یک سرپوش آهنی هم بلند کرده روی آن قفس گذاردند و بعد یک قفس کوچک دیگر که توی آن یک شیر مادهٔ بزرگ و یک سگ بزرگ بود آوردند و در قفس کوچک را وصل باین قفس بزرگ نمودند معلم این شیر هم با یک اسب سفید که روی آن زین پهنی بود وارد قفس شد و شیر و سگ را از آن قفس کوچک داخل قفس بزرگ کرده وسط قفس بزرگ یک سکوی بلند چوبی گذارده بودند شیر رفت روی آن سکو ایستاد شیر ماده چاق کج خلق تغیری بود معلم اشاره کرد که شیر برود روی زین اسب شیر اول درشتی و بی‌اطاعتی کرده بعد بهر طور بود رفت روی زین اسب و بنا کرد دور این قفس اسب را دواندن و از روی چوبها جستن شیر هم همینطور پشت اسب نشسته هیچ تکان نمیخورد و صدا نمیکرد بعد شیر آمد پائین آنوقت شیر و اسب و سگ بنا کردند پشت سر همدیگر دویدن و از سر چوبها یکه

لزارده بود ند همچنین بعد شیر و سگ را دو باره توی قفس کوچک کرده بردند الحق خیلی کار عجیبی بود در
وسط این بازیها هم که بعضی سیاهها درست میکردند الواط و مقلدها وارد میشدند و بازیهای عجیب
و حرکات مضحکه میکردند بعد بازی شکار در آوردند این محوطه را مرتبه به مرتبه پل و جنگل و مهتاب و چاه و
خانهای کوچک توی جنگل درست کردند و دیوارهای چپری وضع چوبی نقشه بودند در حقیقت آن
فضا را جنگل کرده بودند جمعیت زیادی دسته دسته سواره و پیاده و با کالسکه میآمدند توی جنگل پیاده میشدند
و نهار میخوردند و صحبت میکردند و راه میرفتند بعد شیپورچیهای متعدد با شیپور [illegible] که مخصوص
شکار است از اطراف و روی پلها و از جنگل پیدا شده شیپور میزدند بعد از شیپور دسته های سواره با لباسهای
خوب و یک دسته [illegible] سگ زیاد آوردند و جمعیت زیادی جمع شده با آن شیپور
و اجزاء شروع کردند بشکار کردن [illegible] بیرون رفتند طول نکشید که یک مرال بزرگ ساختگی حاضر
شده قدری ایستاد که سوارها و سگها از عقب او رسیدند مرال شنا کرده [illegible] بعد همان تعلیمی که داشت
بخط مستقیم از روی پل [illegible] هم از عقب او شنا کردند ساختن این پل مصنوعی هم [illegible] بود
اینها تا نصف [illegible] از روی [illegible] توی عقب مرال میرفتند و مرال از
در دیگر بیرون میرفت و دو سه مرتبه همینطور مرال آمد و سوارها و سگها هم از عقب همراه آمده دفعه آخر
یک مرال دیگر [illegible] و این سواران و شکارچیان [illegible] آن [illegible] شده کوزن مرال اسبها و
و قدری ایستاد [illegible] داشت وضع غریبی
[illegible] داشت [illegible]
شب گذشته [illegible] تمام شده آمدیم منزل خوابیدیم [illegible] آلفن که اشاره کردیم این است پیرمرد
هشتاد ساله مهندس است ترتیب اسپوزیسیون و هیپودرم و این شبیل [illegible] توسط او بوده و آدم
سلیقه [illegible] همین آلفن نایب و مهندس است همان هیمان معروف بود که در عهد ناپلیون سوم پاریس را زینت
داده او هنوز زنده است میو برزه هم مهندس قابلی است و با آلفن همدست است پنجاه سال دارد
امروز اکسپوزیسیون مکزیک [illegible] که مملکتی در ینگی دنیای جنوبی است رفتیم عمارت و اکسپوزه را خیلی خوب
ساخته و ترتیب داده بودند انواع مرغهای مکزیک را درست کرده بودند شبیه مرغهای طهران خیلی
داشت چند نوع مرغ مگسی دیدیم که سینه اش خال [illegible] داشت خیلی مرغهای قشنگی بود چند نمونه از آن مرغهای
مصنوعی را خریدیم (روز سه شنبه ششم) صبح برخاسته سوار کالسکه شده رفتیم بحمام
ترکی مسافت زیاد خیلی بود این همان حمامی است که سفر اول و دوم هم در پاریس بانجا رفته بودیم حمام
خوبی

خوبی است شرح این حمام را در روزنامه سفر اول نوشته‌ایم استحمام کرده بیرون آمده آمدیم بمنزل نهار خورده
و بعد از نهار سوار کالسکه شده رفتیم باکسپوزیسیون قدری گردش کردیم سکسیون گره و ینا و سکسیون
مکسیک و برزیل و تماشاخانه اسپانیول که پهلوی سکسیون خودشان ساخته‌اند همه را تماشا کردیم
کره این کره را در اطاق بسیار بزرگی قرار داده‌اند که تمام این اطاق از دیوار و طاق آهن است و کره
تمام فضای اطاق را پُر کرده است اصل کره از آهن است که روی آن را با مقوا و گچ درست کرده‌اند تمام
شهرها و جزیره‌ها و دریاهای دنیا را نموده‌اند آنچه معادن از طلا و آهن و نقره و الماس و سایر جواهرات و
فلزات در کره زمین هست در این کره ساخته‌اند و هر کدام را با میخهای رنگ رنگ معین کرده که کدام
الماس و کدام جواهر دیگر و کدام طلا یا فلزات دیگر یا زغال و غیره است بنا کردیم دور کره بگردش و تماشا
کردن و میخواستیم برویم بالای کره که از آن بالا خوب تماشا کنیم همینطور که دور کره می‌گشتیم ملتفت شدیم
که کم کم بالا میرویم تا یکدفعه دیدیم رسیدیم بقلهٔ کره خیلی تعجب کردیم که چگونه با این خوبی این راه را ساخته‌اند
از روی هندسه که شخص با این راحت بالا میاید در آن بالا چند پله میخورد از آهن رفتیم بالا در وسط
قطب شمال ایستادیم و از زیر پا کردیم تماشای کره را کردن خیلی کره عجیبی درست کرده‌اند بهترین صنایع
و چیزهای تماشائی اکسپوزیسیون و فرنگستان و شهر پاریس این کره و وضع ساختن آن است که خیلی چیز
تماشائی عجیبی است الحق هر قدر تعریف کنیم و بنویسیم کم است یک چرخی در زیر کره است مثل سکان کشتی
که همانطور که با سکان کشتی را میگردانند با این چرخ هم متصل کره را حرکت میدهند و بواسطه این حرکت
هم شخص تمام کره را می‌بیند و هم وضع حرکت کره را نشان میدهد بسیار چیز عجیبی است رئیس سکسیون
این کره زمین دو نفر هستند یکی (پوتیه) و دیگری (پونلت) اشخاصی هم که این کره را ساخته‌اند
دو نفر هستند یکی (وپلاد) و دیگری (کتاو) معادل سی هزار تومان پول ایران خرج این کره و
اطاق و جای کرده و در ظرف شش ماه کره را ساخته‌اند در بالای کره که بودیم مثل اینکه شخص از آسمان کره
زمین را از دریا و خشکیها و دریاچه‌ها و کوهها و جزایر و معادن بالکمال احاطه و استیلا ملاحظه میکند
ما هم این کره را میدیدیم خلاصه بعد از تماشای کامل آمدیم پایین و رفتیم بمحل الماس تراشی هلاند که اسم
الماس تراش بوآسِس ( ) است قدری ایستاده تماشا کردیم الماسهای متعدد داشت که میتراشیدند یک
قطعه سنگ معدنی طبیعی هم که یک الماس کوچکی توی آن بود بما یادگار داد بجهت نمونه که معلوم شود الماس
در چه نوع سنگی است رنگ سنگ الماس سیاه ماشی رنگ است که خیلی چرب و نرم که با آب بزنند از هم
باز میشود در تماشاخانه اسپانیول هم که رقاصها و سازندهای اسپانیولی رقص میکردند و ساز میزدند تماشا

مختصری کرده سوار شده آمدیم بمنزل امشب باید رسماً برویم بگران اپرا شام خورده لباس رسمی پوشیدیم امین
السلطان و سایر ملتزمین ما هم لباس رسمی پوشیده در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر سوار کالسکه شده به
بگران اپرا عمارتی بسیار عالی است همان جائی است که در دو سفر سابق هم دیده بودیم از پله بالا رفتیم بالا جناب
رئیس جمهوری جلو آمدند دست داده تعارف کردیم و رفتیم در لژ مخصوص نشستیم زوجه جناب رئیس و زن
صدراعظم و جمعی از زنهای دیگر هم بودند صدراعظم و سایر وزراء و اغلبی از سفرای خارجه نیز با زنهایشان با لباس
رسمی حضور داشتند پادشاه سیاه هم با شمشیر حمایل کرده با زوجه اش در لژ زیر پای ما روبرو نشسته بودند پرنس
ناپولی و پرنس موناکوی ایطالیا که امشب در اینجا دیده شد و جنرال کلبارس که از علما و جغرافیادانهای دانشمند
روس است همه را در اینجا دیدیم این جنرال جغرافیادان برای این آمده است که در مجلس جغرافیای فرانسه با
علمای این فن نشسته حرف بزند رئیس مجلس جغرافیای فرانسه (میولسپس) معروف است که مهندسی
مشهور و در این علم اول شخص است خود لسپس هم اینجا بود و با او خیلی صحبت کردیم با وجود اینکه پیرمرد هشتاد و
پنج ساله است بنیه بسیار خوبی دارد و اولاد پنج شش ساله دارد خلاصه پرده بالا رفت همان تیاترهائی
که دیده ایم رقاص زیادی آمده رقصیدند و موزیک زدند بعد پرده افتاد برخاسته آمدیم اینطرف قدری
راه رفتیم و بستنی خوردیم دوباره به مجلس آمدیم پرده دوم بالا رفت تماشای خوب در این پرده داده
صورت دریا را ساخته بودند که مثل دریای حقیقی موج میزد و تلاطم میکرد خیلی تماشا داشت رقص کردند
و بلندیها درآوردند بسیار خوب پرده بود پرده سیم باز صورت دریا نموده شد و باز رقاصها باشکال
مختلف بیرون آمده رقصیدند خیلی تماشا داشت چون خیلی خسته و کسل بودیم دیگر ننشسته برخاستیم و با جناب
میوکارنو تعارف کرده رفتیم منزل یک چیز خیلی عمده که در اکسپوزیسیون دیدیم و فراموش شده بود
بنویسیم این است که یک پانوراما ساخته اند از طرز آتلانتیک یعنی کشتیهای بزرگ بخاری که مردم
فرنگ را میبرند به امریک و از آنجا میآورند بطرزیکه از بندر (هاور) فرانسه یک روزی رفتیم به
آنجا یک محوطه است که نهایت دورش سی ذرع است چند پله دارد آدم میرود بالا تا وقتی که آدم وارد
آنجا میشود داخل یک کشتی بزرگ میشود که در وسط دریای محیط واقع است و از توی این کشتی تا چشم کار میکند
دریای مواج است و بندر هاور فرانسه از دور بفاصله سه فرسنگ پیداست که پر از کشتی است کشتیهای
بزرگ جنگی و غیره جنگی زره پوش و غیره که طول آنها بقدر دویست ذرع است بهمان بزرگی دیده میشود رو
دریا مملو از سفاین است و در تمام بندر است کشتیهای زیاد لنگر انداخته که شخص هیچ [illegible] نمیکند که در
اکسپوزیسیون است و داخل تالار این کوچکی شده یقین میکند که در وسط دریای [illegible] است جای خیلی

غریب تماشائیست وقتی هم که آدم از اینجا پائین میآید مرتبه دوم کشتی را نشان میدهند اطاق باطاق که
در یک اطاق مردم نهار میخورند و در یک اطاق شطرنج بازی میکنند و سیگار میکشند جمعی دیگر از مردم
نشسته صحبت میکنند هیچ چنین جائی دیده نشده است وقتی هم که آدم بیرون می آید اکسپوزیسیون را
می بیند و این بازار ما یک عمارت کوچکی بنظر میآید (روز چهارشنبه نهم) امروز
باید برویم به (بود شمن) سفر دوم هم که بپاریس رفته بودیم اینجا را دیده بودیم صبح که از خواب برخاستم
دیدم توی باغ کوچک جلو اطاق ما جمعیت و ازدحامیست از جمله دو سه نفر عکاس اسباب عکاسی
آورده بودند که عکس ما را بیندازند یکی از اینها پسر نادار عکاس بود عرض میکرد پدرم نادار همان قوه و بنیه
سابق باقی است اما مادرم کمی فالج شده است دیگر مسیو لسپس مهندس معروف بود که آمده بود بحضور ما
برسد و او را ملاقات کردیم و دیگر میرود و دیگر وزیر مختار فرانسه در واکاسکار بود که آدم بسیار خوش صحبتی است
و تفصیل او را نوشته ایم دیگر کاکاهای شاه سیاه بودند که ساز را که خواسته بودیم آورده بودند ساز را
داده قدری ایستاده رفتند بعد لباس رسمی پوشیده رفتیم بیرون عکاسها از دو طرف دوربین هایشان را
گذارده چند شیشه عکس ما را برداشتند بعد آمدیم توی اطاق توی حیاط هم جمعی از طالبین خودمان و مردم
متفرقه که اسباب فروخته بودند آمده مشغول بار بستن بودند روزنامه های تان و ژورنال دیپلو
ماتیک را هم اعتمادالسلطنه بحضور آورده بود توی نارنجستان آنها را دیدم و قدری صحبت و فرمایش شد
رئیس روزنامه فیگارو را هم دیروز بحضور آورده بود پادشاه سیاهها هم از قراریکه گفتند دو سه دیگر
میرود بولاتیش خلاصه نهار خوردیم و بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم برای بود شمن که در آخر شهر واقع است
ابتدا بود شمن محلی کثیف و معدن گچ بوده و اشرار و اوباش در آنجا مسکن داشته اند و اکنون هم تمام عملجات
شهر در این محله سکنی دارند ناپلیون سوم امپراطور فرانسه آنجا را ساخته و پارک خوبی کرده است چون مرتبه مرتبه است
آبشارهای طبیعی خوب احداث کرده اند راندیم اول از پارک (من سو) گذشتیم که توی شهر واقع است
چندان پارک بزرگی نیست و در این باغ را عوض دیوار محجر آهنی نصب کرده اند و سرپای آنها مطلا است
اینجا محل گردش دایه هاست که اطفال را میآورند صبح و عصر میگردانند بعد از جلو گران هتل گران اپرا و
بلوار و منارت گذشته بموزه هیستوریک که نزدیک به بود شمن است رسیده از آنجا گذشته با
کالسکه وارد بود شمن شدیم در بین راه اغلب جاها اسباب بازی گذارده بودند و اسبهای چوبی
وغیره ساخته بودند که چرخ میخورند توی راهها و بلوارها هم بقدری جمعیت بود که راه عبور نبود به بود شمن هم
که رسیدیم پر از جمعیت مرد و زن و اطفال بود در بود شمن یک مدرسه ایست که اطفال عملجات در آنجا

تحصیل میکنند امروز روز امتحان آنها و اجر دادن بآنها است اغلبی را هم امتحان کرده و اجرشان را داد
بودند این جمعیت زیاد بیشتر باین جهة بود با کالسکه قدری توی پارک گردش کردیم اما از ازدحام مردم مانع از
تفرج بود بالاخره رفتیم روی یک بلندی که شهر پاریس از طرف سن مارت پیدا بود سن مارت یک تپه بلندیست
که روی آن عمارت و خانه ساخته اند و در اینجا است که ناپلئون اول در ایام سلاطین متفقه که بپاریس آمده بودند
جنگها کرده بوده است قدری انجا را تماشا کرده آمدیم پائین از روی پلی که زیر آن یک آبشار خیلی عمیق
و پرت گاه است گذشتیم در پاریس هر کس میخواهد خودش را بکشد میاید روی این پل خودش را پرت میکند
از پل گذشته رفتیم بالای بلندی که یک کلاه فرنگی خوبی در انجا است پیاده شدیم شهر پاریس و برج ایفل
پیدا بود اینجا هم قدری گردش و تماشا کرده آمدیم پائین رفتیم توی مغاره که آبشار پل از کله این مغاره بپائین
میریزد جای خوبی است چون عرق داشتیم و هوای انجا هم سرد بود زیاد توقف نکرده آمدیم بیرون سوار کالسکه
شده آمدیم بمدرسه که امروز شاگردان انجا را امتحان کرده اجر میدهند وارد مدرسه شدیم در تالار بزرگی
اطاق ژیمناستیک کدخدای محله بود دیشب که اسمش (ماتودن مودو) است نشسته بود و باین اطفال
دختر ها اجر میداد دختر و پسر زیادی بودند قدری توی اطاق نشستیم خیلی اینها از آمدن ما باین مدرسه
خوشوقت شدند بچند نفر ازین بچها آن دسته گلی را که میدادند من گرفته بدست خودم بگردن اینها انداختم
ازین فقره هم بسیار خوشحال گردیدند بعد برخواسته سوار کالسکه شده بطرف منزل راندیم محلات کوچهای
بود دیشب ازین قرار است محله (کمبا) محله (ویلیت) محله (آمریات) این سه محله در (آرُند
یسمان) نوزدهم است خلاصه رسیدیم به منزل شام خوردیم در ساعت نه سوار کالسکه شده مجد الدوله و مسیو
بالوا و جنرال جهان دار هم پیش ما نشسته سایرین هم بکالسکه های دیگر سوار شدند رسیدیم بخیابان شانزلیزه
دو کافه شانتان در این خیابان است بکافه شانتان اولی رفته دم در قدری تماشا کردیم مردم که ملتفت
شدند ما هستیم برگشتیم و سوار شده رفتیم کافه شانتان دیگر انجا دیگر توی مجلس نرفته رفتیم ببالاخانه که مجلس را تماشا
میکنند قدری نشسته تماشا کردیم باز مردم ما را شناخته و هورا میکشیدند دیدیم اینجا هم نمیتوان نشستن
برخواسته آمدیم سوار شده راندیم باز از سن مارت گذشتیم یک خیابانی هم دیدیم که اطرافش دکانهای طولانی
مثل دالانهای کاروانسرا ها داشت در یک دالان پیاده شده داخل دالان شدیم جمعیت زیادی
بود ما را که دیدند اطراف ما ازدحام کردند بهیچی که دیدیم نه امتعه دکان دیده میشود نه میتوان راه رفت
بالاخره داخل دکانی شده یک عصای نیزه دار و چند سر چپق خریدیم و بمجد الدوله فرمودیم پول را زیاد بدهد بیاورد
وخودمان بیرون آمدیم سوار کالسکه شده بکالسکه چی فرمودیم از معابر خلوت ببرد بطرف منزل از کوچه که بطرف

فولی برژه میرود عبور کردیم چراغهای فولی برژه را دیدیم روشن است خیلی با جلوه بود همینکه بسر کوچه رسیدیم
یک مرتبه اسبهای کالسکه ما هر دو زمین خورده خوابیدند و کم مانده بود که کالسکه برگردد بجنرال مهماندار
گفتیم پیاده شود و ما هم پیاده شدیم باز مردم ازدحام کردند بالاخره بکالسکه دیگر نشسته راندیم بطرف منزل
رسیدیم بخیابان شانزالیزه پهلوی آن میلی که از مصر آورده اند دوربین فلکی بسیار بزرگی است که ماه را
می‌بینند امشب هوا صاف و ماه هم جلوهٔ غریبی داشت بالای برج ایفل هم چراغ الکتریسیته را روشن کرده
بودند که آن خیلی جلوه داشت چراغهای شانزالیزه و کافه شانتان ها و قهوه خانهای اطراف خیابان و صفای
خیابانها روی هم رفته عالم خاصی داشت بالون کاپتیف هم که مهار دارد در هوا بود و با روشنی الکتریسیته
که از زیرش تابیده بود مثل یکی از ستاره های آسمان بنظر میآمد میل کردیم برویم زیر بالون تماشا کنیم راندیم
از پهلوی عمارت خودمان گذشته رسیدیم بمحل بالون که نزدیک منزل خودمان است اتفاقاً اینجا خلوت
بود پیاده شده داخل باغی شدیم و از یک کوچه که زمین و دیوار هایش از خاک بود گذشته وارد محوطه شدیم
که تمامش خاک و اطرافش درخت و وسطش گود بود وقتی که باینجا رسیدیم بالون پائین آمد چند نفر زن و مرد
توی آن نشسته بودند رئیس بالون هم توی بالون بود دکترخان پیشخدمت و مسیو بالوا وزیر مختار فرانسه مقیم
طهران و چند نفر دیگر با رئیس بالون توی بالون نشسته رفتند بالا در بین راه گویا ترسیده بودند از اینجا
شیپور کشیده شد رسم است شیپور که میزنند آنوقت بالون را پائین میکشند پنج دقیقه رفتن اینها
طول کشید سیصد ذرع بالا رفته بودند در زنبیل این بالون که جای نشیمن آدمها باشد ده دوازده نفر می
نشینند وضع رفتن بالون ببالا این است اولاً یک ماشین بزرگی توی باغ است با دستگاه مفصلی که با
آن چرخ و اسباب الکتریسیته را بزیر بالون میزنند تا بیاد (?) در آن محوطهٔ خاکی که وسط آن مثل گود زورخانه گود است
و پله های چوبی مجوز (?) دور وسط آن گودی یک گودی دیگر و یک سوراخ کوچکی است طناب این بالون از این
سوراخ کوچک که یک اسباب و ماشین کوچکی میان آنست میرود پائین و از زیر زمین وصل است بیک
ماشین بزرگی که در گوشهٔ باغ است و این طناب محکم بآن پیچیده شده است در وقت بالا رفتن بالون
آن ماشین بزرگ را با بخار حرکت میدهند و طناب آهسته آهسته از آن سوراخ کوچک و ماشین کوچک
بیرون میآید و بالون بهوا میرود خلاصه مراجعت بمنزل کردیم (روز پنجشنبه دهم)
صبح از خواب برخواستیم اشخاصی که امروز قبل از نهار بحضور ما آمدند از این قرارند سید حمزه الجزایری که از اولاد
ابوبکر خلیفه است جوان عربی است بلند بالا و خوش سیما بسیار آدم با نمکی است اصل سیمای عرب را دارد
برای تماشای اکسپوزیسیون بپاریس آمده است دیگر مسیو برازا (?) حاکم کنگوی فرانسه است که بکنگو میرود

پنجشنبه دهم

جنرال رتون دکتر کالیپو دندان ساز مسیو دبلوتس مسیو بلو طمس که اصلاً فرانسه است قد کوتاه و تنه قطوری
دارد ریشش یاوا تا بعینه اش خیلی خوب است اگرچه اصلاً فرانسوی است اما مدتیست کرسپندانس روزنامه طمس
لندن است که اخبار انگلیس و سایر ممالک فرنگ را در طمس می‌نویسد خلاصه نهار خوردیم بعد از نهار یکساعت
از ظهر گذشته کالسکه حاضر شد من با جنرال مهماندار و مسیو بالوا به کالسکه نشسته بعضی از ملتزمین هم در کالسکه
های دیگر ملتزم رکاب بودند راندیم برای انگن از پارک (مونسو) گذشته و از آخر محلات پاریس
دست پاریس عبور کرده و از دروازه (سنت اوان) بیرون رفتیم و از دهی که همین اسم را دارد عبور
کرده و از روی پل نهری که از آب رودخانه سن منشعب کرده و دستی ساخته اند گذشته بقصبه (وَنِیس)
رسیدیم کلیسای بزرگی دارد از آن جا داخل قصبه و ده (اِپی نای) شده بعد بقصبه (انگن) رسیدیم
جمعیت زیادی خبر شده حاضر بودند دم قهوه خانه پیاده شده رفتیم بالا اینجا هم جمعیت زیادی قدری
بالای قهوه ایستادیم مجدالدوله ابوالحسن خان و ادیب الملک و بعضی دیگر از ملتزمین ما هم که عقب بودند
رسیدند قایقی برای ما روی دریاچه حاضر کرده بودند رفتیم سوار شده راندیم آب دریاچه زرد رنگ
و عمقش کمست بیش از یک ذرع عمق ندارد تفصیل انگن را در روزنامه سفر اول مشروحاً نوشته ام حالا
دیگر لازم نیست شرح بدهیم همینقدر مینویسیم که جای خیلی باصفائی است انگن قایقهای زیاد حاضر کرده سوار
اینها شده در اطراف ما گردش میکردند دخترهای خیلی خوشگل امروز در اینجا دیدم که گیسوهای زرد بلند بصورت
و دوششان ریخته بود امروز باید برویم بعمارت ییلاقی که (پرنسس ماتیلد) در اینجا دارد در سفر
دوم هم اینجا آمدیم بباغ و عمارت همین پرنسس رفتیم اما خودش بود این سفر او را دیدیم راه پارک پرنسس
از زیر یک پل کوچکی است که شارع قایق ما بان پل گیر میکند باینجهة از زیر آن پل نرفته ما را از راه دیگر برد
توی کوچه باغهای انگن پیاده شده این راه طولانی را پیاده رفتیم تا وارد پارک شدیم یکنفر فرنگی هم که
قایقهای این دریاچه در اجارهٔ اوست جلو ما افتاده و حرف میزد و اطلاعات میداد داخل پارک
که شدیم پرنسس ماتیلد را دیدیم که بالوی ناپلیون جلو ما میآید لوی ناپلیون برادرزاده پرنسس است پرنسس
ماتیلد دختر ژرُن بناپارت برادر ناپلیون اول است و لوی ناپلیون پسر پرنس ناپلیون که او برادر پرنسس
ماتیلد است و این نوه دختر ژرُن بناپارت هستند که برادرزادهٔ ناپلیون اول میشوند پرنس ناپلیون
را از فرانسه بیرون کرده و حالا در سویس است پرنسس ماتیلد تقریباً دو یکسال دارد لوی ناپلیون جوان است
ریش سیاه و رنگ پریده دارد میگفت در قشون ایطالیا منصب دارم و در آنجا خدمت میکنم (دُ د
مَن ناپیست) جواهری که پسر ناپیست جواهری است و در سفر اول گلوبند الماس بزرگی از او خریدیم و با

امین السلطان مرحوم دوست بود در اینجا دیده شد با زوجه اش که زن جوان خوشگلی است و در پارک گردش
میکرد گویا با پرنسس سابقه آشنائی دارد خلاصه پارک بسیار بزرگ با صفائیست و گلکاری خوب دارد
تمام زمین پارک آویشن دکاکوتی است و بوی خوبی دارد رفتیم توی اطاق و عمارت پرنسس که عمارت
خوبی است نشستیم پرنسس ماتیلد اگرچه هفتاد و یکسال از عمرش گذشته اما خیلی با بنیه و قوی جثه و زرنگ است بستنی
آوردند خوردیم آب خوردیم از شاهزادگان کسی را که فرانسه با اذن داده اند که در پاریس توقف نماید
یکی همین پرنسس ماتیلد است که از خانواده لوئی ناپلیون است یکی دیگر هم دوک دومال است که پسر لوئی
فلیپ و در قصر شانتی یی منزل دارد خلاصه چون خبر کرده بودیم که بموزه لاکسانبورغ برویم و دیر میشد
برخواسته آمدیم بیرون یک پیره زن هشتاد و یکساله در آنجا دیدیم که با این کبر سن بسیار زرنگ بود و تند
راه میرفت این پیره زن (دختر مارشال کاسنیلان) است و زوجه (بولانکو) مارشال کاسنیلان
از سردارهای قدیم فرانسه در عهد ناپلیون سیم و رئیس اردوی لیون بوده است و بولانکو در سفارت
فرانسه در عهد ناپلیون سیم آتشه میلیتر بوده و یک روز که در لمان سان قشون در حضور گلیوم میداده اند
اسب او را برداشته بزمین زده مرده است خیلی زن خوش سیمای بالا بلندی است خلاصه آمدیم شاه
زاده خانم هم با ما آمد چون کشتی بزرگ از زیر پل سابق الذکر نمی گذرد بکشتی کوچک شاهزاده خانم سوار
شدیم و خود شاهزاده خانم با لوئی ناپلیون و زن پسر خواهری و آن زن پیر دیگر و جنرال پرانژه و میسو بالوا
و مجدالدوله و ابوالحسن خان و سین کشتی پیش ما بودند نهاد دخترهائی هم که در وقت آمدن در قایقها همراه ما بودند
باز با قایقهای خودشان دور ما گرفته راندیم تا رسیدیم بقهوه خانه آنجا پیاده شده رفتیم بالای قهوه خانه
قدری آنجا ایستاده بعد با آنها وداع کرده توی قایق نشسته و رفتند ما هم سوار کالسکه شده از همان راهی که
آمده بودیم مراجعت کرده بشهر پاریس که رسیدیم راه را کج کرده راندیم برای موزه معدن لاکسانبورغ
وقت تنگ بود رسیدیم بموزه پیاده شدیم دیرکتر موزه که مرد پیر قد بلندی بود و ریش سفیدی داشت
و اسمش (هانری دلاگونیلیر) است او آمد دست داده تعارف کردیم اول ما را بردند به منزل
خودش که متصل موزه است خانه خوبی دارد زوجه اش استقبال کرد رفتیم توی اطاق قدری میوه و بستنی
خورده برخواسته آمدیم برادر جناب سادی کارنو رئیس هم که اسمش (ادلف کارنو) است حاضر
بود دنبال گردیم بگردش کردن اگرچه هوا تاریک و درست دیده نمیشد اما تمام میز ما را دیدیم جواهر و سنگهای
معدنی قیمتی و غیره خیلی داشت وقت زیادی برای گردش این موزه لازم است که آدم تمام اینها را
ببیند اما ما با این کمی وقت و تاریکی هوا خستگی ممکن نبود همه را بدقت ببینیم سنگهای طلا و نقره و جواهرات

هرقدر ممکن بود دست گرفته تماشا کرده آمدیم پائین اداره این موزه یک باغ کوچک مخصوص خوبی هم بجهة
عمله‌جات خودش دارد که اهل شهر و مردم خارجی داخل این باغ نمیشوند از این باغ کوچک هم بباغ بزرگ ...
لاکسامبورغ دیواری آهنی و دری دارد که مقفل است بباغ کوچک آمده از آنجا داخل باغ بزرگ لاکسامبورغ
شدیم همینکه مردم فهمیدند ما داخل باغ شدیم اجتماع نمودند فرمودیم کالسکه ما را آوردند توی باغ سوار شده
و رفتیم از کوچهای زیاد عبور کرده از جلو (پانتئون) که کلیسائی است که مردمان معتبر معروف را در آنجا
دفن میکنند و استخوان پدر مسیو کارنو را هم در آنجا دفن کرده اند گذشتیم و آمدیم منزل شب به تماشاخانه ...
(اُدِئُن) رفتیم تماشاخانه بسیار خوبیست از چند پله کوچک بالا رفته روبروی سن لژ رسیسی بود در آنجا
نشستیم امین السلطان و عزیز السلطان و سایر ملتزمین ما هم بودند وضع این تماشاخانه هیچ شباهتی بوضع سایر
تماشاخانها ندارد بطرحی خاص ساخته اند و مرتبه است اما مثل سایر تماشاخانها لژهای کوچک ندارد اطراف
تماشاخانه مثل غلام گردش است که در آنجا مراتب دارد روی صندلی می‌نشینند پرده بالا رفت یک دو
نما و جمعیت عجیبی از بازیگرها و رقاصها بود قریب دویست نفر زن و دختر و پسر و مرد با لباسهای فاخر بودند
اساس و اصول این بازی این است که بازی عقل و جهل را بیرون می‌آورند یک مردی لباس سیاهی پوشیده
و روی خود را بشکل مختلف سیاه کرده خود را شبیه جهل ساخته بود و یک زن بلند بالائی که لباس بسیار
قشنگ خوبی پوشیده شبیه عقل شده بود این دو بدون حرف زدن باشاره با یکدیگر منازعه میکردند مثلاً
در یک پرده صورت شخص حکیمی را که اختراع چراغ الکتریسیته را کرده بود در آوردند اطاقی برای شخص حکیم
ترتیب داده بودند و خود حکیم در اطاق سر میز نشسته دستش را زیر چانه گذاشته فکر میکرد و اسباب زیادی
توی اطاق و روی میزش ریخته مشغول اختراع الکتریسیته بود جهل که آن مرد سیاه بود وارد اطاق حکیم
شده او را باشارات و وضعهای مختلف از اختراع و فکر این کار منع کرد بطوریکه حکیم از سر کار خود برخاست
رفت بگردش و از صرافت این کار افتاد بعد عقل که آن زن جمیل بود وارد شده حکیم را بدست و اشارات
چشم نصیحت و تحریض کرده منع از پیروی خیال جهل نمود دوباره او را بسر کارش آورده مشغول شد و الکتریسیته
را ایجاد و احداث کرد در پرده‌های متعدد دیگر شبیه تونل مشهور ایطالیا را که بهفت فرسنگ راه توی
کوه را سوراخ کرده اند در آورده بودند با پرده شکل کوه و تونل که عمله‌جات مشغول کار بودند جهل که آن مرد سیاه
پوش بد ترکیب بود وارد شد و باشاره عمله‌جات را از کار و سوراخ کردن تونل باز داشت بعد زنی که شبیه
عقل بود وارد شد و عمله‌جات و مهندسین را نصیحت کرده آنها را دوباره بکار باز داشت و تونل را سوراخ
کردند بعد شبیه کانال سوئز را در آوردند که در فتح آنجا همیشه جنگ بود و نزاع میکردند و آدم کشته میشد

وجهل اینهارا با این حرکات بد وا میداشت تمام این حالات بد را نشان دادند و جنگ کردند و آدم کشته
شد و جهل در میان آنها مشغول اغوا بود بعد عقل وارد شد و آنهارا ازین حرکات زشت منع کرده بکندن کانال
وا داشت و مشغول شده کار را تمام کردند و دو دریا را بهم وصل نمودند خلاصه ازین قبیل بازیها در آوردند
و هی عقل بر جهل غلبه میکرد و تمام این بازیها را پرده بپرده عیناً نشان میدادند که خیلی تماشا داشت و در
ضمن رقاصهای زیادی میرقصیدند و بازی در می آوردند بچه های کوچک را صورتشان را سیاه کرده شبیه
کاکا ساخته می آمدند رقص میکردند و ساز میزدند و بعد حلقه شده نشستند یک رقاصی آمد وسط آنها خیلی
رقصید و این سیاهها با آن دایره ها میزدند و میخواندند خیلی خوب و خوش حالت بودند تمام این همه رقاص
ازخود این تماشاخانه نیست از ایطالیا و سایر جاها هم آورده اند و در سر پرده رقاصها بشکلهای مختلف میشدند
مثلاً یکدفعه میرفتند روی صندلیها مرتبه مرتبه می ایستادند بشکل بروج و یکدفعه بصورت دسته گل......
معقولی میشدند در پرده آخر صورت را در وقت غروب کردن نشان دادند که تمام این رقاصها در آخر
تماشاخانه روی صندلیها بشکل نیم خورشید مرتبه مرتبه ایستادند و از اطراف آنها شعاع قرص خورشید
مثل وقت غروب بالا آمده بود و زن صورت عقل هم در وسط آنها ایستاده بود خیلی پرده قشنگ
خوبی بود والحق تماشاخانه و بازی بسیار خوبی بود بعد از اتمام آمدیم منزل اسم حکیمی که مخترع چراغ الکتریسیته
بوده (ادیسن) است امشب در آخر بازی کانال سوئز صورت تمام اهالی ممالک و دول را در آورده بودند
از ایرانی و انگلیس و فرانسه و آلمان و طریش و عثمانی و بلاند و سیاه و غیره و غیره سه نفر ایرانی بسیار
خوب ساخته بودند که لباس آنها لباس خوشگل تماشاخانه بود اما کلاهای پوست ایرانی کوچک مقوائی
سرشان گذاشته بودند بکلاهشان هم جقه پردار کوچکی زده و در دست هرکدام یک بیرق شیر و خورشید
داده بودند اهالی سایر ممالک هم لباس همان مملکت خودشان را پوشیده و هر کدام بیرق دولت خود را
در دست داشتند تمام اینها آمده با یکدیگر رقصیدند بازی و رقص با تماشائی بود (روز جمعه یازدهم)
امروز روز آخر توقف پاریس است و ملتزمین همه در تدارک حرکت و مشغول بار بستن
هستند قبل از نهار امین السلطان و مسیو بالوا و جنرال مهماندار و ایشیک آقاسی باشی دولت فرانسه
بحضور ما آمده بعضی اسباب . و هدایا از طرف جناب رئیس جمهوری برای ما آوردند از جمله یک
هزار پیشه بود با اسباب چینی کار سِور بسیار چیز خوبی بود دیگر یک قبضه تفنگ ساچمه زنی و یک
قالی کار گوبلن بود همه خیلی نفیس بود اظهار امتنان کردیم بعد آمدیم سر نهار نهار خوردیم بعد از نهار با مجدالدوله
و مسیو بالوا و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از کوچه کلیبر رفتیم بباغی که بالون در آنجا هوا میکنند هم

این باغ هم کلیه براست داخل باغ شدیم دور باغ درخت موز زیادی بدیوار ها کشیده بودند و غوره زیادی داشت یکدسته موزیکانچی مجاری هم در اینجا موزیک میزدند اینها همان موزیکان چیهای مجاری هستند که در انگلیس در خانه روچیلد هم ساز میزدند آن بالون بزرگی که طناب و مهار دارد و امروز بالا میرود و یک بالون دیگر از آن کوچکتر برای بالا رفتن حاضر کرده بودند ناسِل کوچکی بقدر جای دو نفر داشت یک لوله ابریشمی بود که یک سر این لوله به بالون و سر دیگرش بماشینی اتصال داشت که از آن ماشین بخار گاز بواسطهٔ آن لوله داخل بالون میشد تمام این بالونها با ابریشم است و ابریشم اینها را هم مخصوصاً باید از چین بیاورند میگفتند ابریشم ایران هم برای این کار بسیار خوبست خلاصه بالون حاضر شد مسیو گدار خودش با یکنفر روسی که همش کلرپود توی بالون نشسته بهوا رفتند تا چشم کار میکرد بالا رفتند تا زیاد بالا رفته بطرفی کج کرده از نظر غایب شدند بعد ابوالحسن خان و ادیب الملک و بعضی دیگر از ملتزمین را فرمودیم توی آن بالون بزرگ طناب دار نشسته بالا رفتند اما چون باد میآمد و برای رفتن بالون هوا مساعد بود بقدر سی ذرعی که بالا رفتند دیدیم بالون حرکت زیادی میکند فرمودیم پائین آوردند وقتی بالون بهوا رفت یک زن فربه تنومندی که (ددلون کود) و در یک تماشاخانه (آکتریس) است یعنی بازیگر اشعاری بدیهه که در تعریف و جرأت مسافرین بالون (کلودیس هوک) گفته بود ایستاده مثل خطبه باواز بلند خواند خیلی زن غریبی بود این کلودیس هوک وکیل شهر مارسیل است و شعر هم میگوید قد کوتاه و زلفهائی مثل درویش دارد خلاصه مراجعت بمنزل کرده تغییر لباس داده سوار کالسکه شده سمت رفتیم به الیزه برای وداع با جناب رئیس جمهوری و امین السلطان و غیره هم در رکاب بودند دم پله عمارت جنرال بوورد) ایستاده بود مسیو تیرار صدر اعظم و اسپولر وزیر امور خارجه هم بودند جناب رئیس هم استقبال کردند دست داده رفتیم بالا قدری نشسته صحبت کردیم زوجهٔ جناب رئیس هم آمد رئیس یک مجسمهٔ کوچک خودرا که در توی جعبه بود حضوراً بما هدیه دادند مراجعت بمنزل کردیم بعد از ساعتی سوار کالسکه شده با امین السلطان و غیره رفتیم باکسپوزیسیون با کالسکه داخل شده تا محل امتعهٔ خود دولت فرانسه که در مرکز اکسپوزیسیون واقع است رفتیم تماشا و گردش ما امروز منحصر بدین صنایع فرانسه شد خیلی پیاده راه رفته خسته شدیم جواهری و زرگری طلا و نقره و مطلاکاری و مفضض کاری و چینی سازی و بلور آلات و آینه و اسباب های دیگر فرانسه را بتفصیل تماشا کردیم و بعضی جواهرات و غیره خریدیم اسبابهای نفیس خوب بقدری بود که جا داشت اقلاً شخص دویست کرور تومان بدهد و خرید نماید خلاصه وقت هم تنگ بود چراکه شش ساعت بعد از ظهر داخل اکسپوزیسیون بسته میشود و مردم باید بیرون بروند تا بیرون از اکسپوزیسیون

و برج ایفل تا صبح هم باز است یک آینه بی عیب در میان امتعه فرانسه دیدم که هفت ذرع طول و چهار ذرع بلکه
متجاوز عرض داشت در حقیقت اول درجه آینه بزرگیست که الی حال در دنیا ساخته شده است کارخانه
جات صنایع فرانسه از پارچه و بلور و چینی و آهن آلات و غیره و غیره خیلی ترقی کرده است امروز البته بیش
از چند کرور تومان در اینجا جواهر دیدم که همه اعلی و ممتاز بود مروارید های خوب و الماسهای رنگ رنگ
که البته بقدر ده جور و ده رنگ الماس بود دیده وقت غروب مراجعت کرده از میان اکسپوزیسیون
سوار کالسکه شدیم و یکسر از اینجا رفتیم بخانه نظر آقا وزیر مختار ایران خانه قشنگی داشت قدری نشسته عصرانه
خوردیم سه چهار پسرهای بزرگ و کوچک و یک دختر کوچک چهار ساله دارد و اولادش زبان ترکی هم میدانند
از اینجا بمنزل برگشتیم و شب را چون خسته بودیم و فردا هم باید به بادن باد برویم هیچ جا نرفتیم (روز شنبه
دوازدهم) امروز باید انشاء الله از پاریس به بادن باد المان برویم و یکساعت بعد از ظهر وقت حرکت است
نهار خوردیم بعد از نهار ملتزمین ما بطرف گار شرقی پاریس حرکت کردند که از اینجا باید به بادن باد رفت
حکیمباشی طولوزان آمد مرخصی گرفت که چندی در پاریس مانده بعد بطهران بیاید و عوض خودش دکتر فوریه را
موقتاً ملتزم رکاب کرده است بارهائیکه اینجا از ما بسته شد که بقدر سیصد بار بود دادیم بحاجی حسین
قلیخان وزیر مختار اتازونی که از دریا از راه مارسیل و باطوم حمل داده بانزلی ببرد خلاصه آمدیم توی باغ نزدیک
بطارمی آهنی باغ روی صندلی نشستیم یکساعت بعد از ظهر جناب مسیو کارنو رئیس و جنرال مهماندار مسیو براتره
و همراهان باینجا آمدند که باتفاق گار برویم با جناب رئیس دست داده تعارف کردیم و چند دقیقه در چادر
وسط باغ نشستیم بعد برخواسته آمدیم سوار کالسکه شدیم جناب رئیس جمهوری و امین السلطان و مسیو
اسپولر وزیر خارجه فرانسه در کالسکه ما نشستند راندیم اول از خیابان شانزلیزه و بعد از آرک دتریونف
و بعد از پلاس دلاکنکرد و بعد از گرانت هوتل و گران اپرا و از کوچه لافایت که پیش از ناپلیون سردار بوده و
در وقتیکه ینگی دنیائیها با انگلیسها شوریده بودند اینهم در جزو ینگی دنیائیها بر ضد انگلیس جنگ میکرد و آنها را آزاد
نمود و اصلش فرانسوی بود و این کوچه را باسم او موسوم کرده اند گذشتیم کوچه بسیار طولانی بود تا ما انتهای
این کوچه رفته از وسط کوچه رفتیم بگار شرقی همه جای راه قشون و سواره زیاد ایستاده بود رسیدیم بگار
اول باطاق مزینی رفته قدری اینجا نشستیم جناب مسیو کارنو بعضی از صاحبمنصبها و دیرکترها و وزرائی را
که در گار حاضر بودند معرفی کردند بعد از دیدن آنها داخل گار شدیم گار بسیار عالی طولانی خوبی بود طاق بلندی
داشت که تمامش بلور بود و عرض و طول گار خیلی بود اینجا را تماشا کرده داخل ترن شدیم ترن بسیار خوب طولانی
است ملتزمین هم همه جا اینجا شدند اطاق واگن ما یک سالون و یک اطاق کوچکی بود و هیچ جا راه نداشت

با جناب رئیس جمهوری و وزراء و صاحبمنصبهای نظامی و غیر نظامی وداع و تعارف کردیم و بهمان حالت
ایستاده بودند تا ترن حرکت کرد و راندیم برای بادن باد حاصل زراعت فرانسه را همه جا چیده اند و
تمام صحرا زرد شده و چمنها هم رو بزردی گذارده اما یونجه و اسپرس و بعضی محصولات دیگر سبز بود خلاصه
از شهر (بار سور سِن) گذشتیم سور سن برای این میگویند که نزدیک برودخانه سن است بعد به شهر
(بار سور اُب) رسیده قدری در آنجا توقف کرده بعد راندیم شب بود که رسیدیم بشهر (نُوژُوا.
اینجا هم توقفی کردیم حاکم شهر و جنرال و بعضی ژاندرمهای خوش لباس جلو ما آمده بودند آنها را دیدیم بعد
رانده (شومن) رسیدیم اینجا باید شام بخوریم در اطاق کار شام حاضر کرده بودند پیاده شده رفتیم
توی اطاق یک اطاق کوچکی بود و میز کوچکی برای ما ترتیب داده بودند یک اطاق دیگر هم برای ملتزمین
میز شام چیده بودند رفتیم شام خوردیم میزی دیگر هم برای بعضی از ملتزمین در خارج از اطاق برایشان ترتیب
داده بودند پس از اتمام شام برخاسته آمدیم توی واگن هوا مهتاب بسیار خوبی و صحرا صفا و عالم خوبی
داشت تا نصف شب بیدار بودیم و تماشای صحراها می کردیم از تونلهای متعدد گذشتیم بعد برخاسته
روی نیم تخت خوابیدیم تازه خوابم برده بود که رسیدیم بشهر (وِزُول) آنجا قال و مقال شد بیدار
شدم امّا از روی نیم تخت برنخواستم حاکم و پارتمان هوت سان یعنی ناحیه که ویزول در آن واقع است
اینجا حاضر بود اسم حاکم (او ژن سه) است خلاصه بعد خوابم برد وقتی که خواب بوده رسیده
بودیم به بلفر که قلعه محکمی از مال فرانسه است آنجا ترن بقدر سه ساعت ایستاده بود و ما چون خواب
بودیم هیچ ندیدیم چطور جائی است (روز یکشنبه سیزدهم) صبح زود که تازه هوا روشن
شده و چهار ساعت از نصف شب گذشته بود از خواب برخاستم خواب آلوده از پنجره که نگاه کردم
بقدر نیم فرسنگی از خاک سویس را دیدم که جنگل و کوههای خوب داشت بلا فاصله رسیدیم بشهر (بال)
که آخرین شهر سویس و در سر المان است که از اینجا تا سرحد المان یکربع راه است تا بخاک بادن میرسد
در اینجا ترن مقابل هوتل هو فترن ایستاد هنوز هوا تاریک و صبح خیلی زود بود اهالی ترن ما تمام خواب
بودند باران تند شدیدی میآمد از پنجره ترن که نگاه به بیرون میکردم مسیو بالوا وزیر مختار طهران و جنرال
برانژه مهماندار خودمان را دیدم که لباس سفری خودشان را پوشیده میخواهند مرخص شده بپاریس مراجعت
کنند با آنها خداحافظ کردیم و مرخص شده رفتند میرزا رضاخان وزیر مختار مقیم برلن که دیشب
باینجا آمده بوده است صبح بحضور رسید درین بین که ایستاده بودیم یک ترنی از المان رسیده جلو
ما ایستاد جمعیت زیادی از مسافرین توی آن بودند که بحالتهای مختلف خواب آلوده پیاده شدند

بخواستند بشهر بال بروند خلاصه ترن ما هم حرکت کرد بقدر یک ربع که رفتیم رسیدیم به اوفان بورغ
مهماندارهای دولت باد که در مهمال شهر بال آمده بودند و به حضور رسیدند از این قرارند (بادن دو
گیین گن) وزیر دربار دولت باد است (بادن دو شوبو) اجودان مخصوص گراندوک (آیون لنهر
رئیس کل راههای آهن باد و مستشار وزیر داخله (مشپی فول) حاکم رن اعلی مستشار وزارت داخله
لیوتنان کلنل گچل) نایب سرهنگ کماندان کل ژاندارم رن اعلی (اشخاصی که در شهر فری بورغ
بحضور رسیده معرفی شدند از این قرار است (جنرال دو ستیلپ نیگ) سردار قشون قسمت
چهاردهم المان که عبارت از قشون باد است (جنرال دومانتای) سرتیپ قسمت اول توپخانه
چهاردهم (جنرال زنکلو) سرتیپ پیاده نظام (جنرال دوکنزبیلت) سرتیپ سواره نظام --
کلنل دوهل ود) کوماندان رژیمان یکصد و سیزدهم (فرلیستد) مارشال دربار گراندوک فرید
ریک کلیوم ولیعهد باد که خودش ناخوش بوده و در شهر فری بورغ است بجهة تبریک ورود ما مخصوصاً مامور
شده بود (مسیو بوملو) رئیس و معلم کل مدرسه فری بورغ (مسیو دودیک) رئیس دیوان عدلیه
شهر فری بورغ و کلانتر شهر مزبور اشخاصی که در شهر اوفان بورغ به حضور رسیده معرفی شدند (مسیو هپ
بینگ) کلانتر ولایت رن میانه (اشخاصی که در ورود بشهر باد بحضور رسیده معرفی شدند گراندوک
خودشان در گار راه آهن اشخاص ذیل را معرفی نمودند (پرنس ماکسیمیلین) برادرزاده گراندوک
که پسر گراندوک کلیوم و مادرش دختر خواهر الکساندر دوم امپراطور ماضی روس است (جنرال هودولت
سردار قشون قسمت پانزدهم در آلزاس و لرن که از همه قسمتهای قشون المان معتبرتر و بزرگتر است مخصوصاً
برای رسیدن بحضور ما از استراسبورغ آمده بود جناب (دوهولونینگ) امیرآخور گراندوک که
در دربار گراندوک بمناسبت کبر سن و قدمت خدمت از همه برتر است (بادن دو قوقرن) اجودان
مخصوص گراندوک (مسیو دبیناد) حاکم شهر بادن باد خلاصه یکساعت بظهر مانده وارد گار بادن باد
شدیم راهها و اماکن اینجا را چون در دو سفر سابق هم دیده بودیم همه را بلد بودیم خود گراندوک با سایر عالی
و اجزاء دربار ایشان که اسامی آنها را نوشتیم جلو آمده در گار حاضر بودند و معرفی شدند و کمال پذیرائی و
مهربانی را بجا آوردند گراندوک آدمی بسیار خوب و مهربان هستند شصت و سه سال دارند برادرزاده
ایشان هم که خواهرزاده امپراطور مرحوم روس است جوان خوش سیمای بلندقامت خوبیست من با گراندوک
در کالسکه نشسته سایرین هم از عقب بکالسکه های دیگر سوار شده راندیم برای عمارت (شلوس بادن
که عمارت سلطنتی و متعلق بگراندوک است که اجداد ایشان ساخته اند عمارت قدیم کهنه ایست یکصد و پنجاه سال

میشود که بنا کرده‌اند این عمارت در بالای تپه بلندی واقع و مشرف بتمام خانها و عمارات بادن باد و دره‌های
اطراف است خیلی جای باصفای باروحی است راه پیچ پیچ مالیده راحت خوبی دارد که کالسکه بسهولت
بالا میرفت وارد عمارت شده پیاده شدیم خود کراندوک در مرتبه زیر این عمارت منزل دارند منزل ما
در مرتبه دوم است پله زیادی میخورد اما پله‌های راحتی است ملتزمین با هم تماماً در همین عمارت از مرتبه اول
الی مرتبه سوم منزل دارند و جای همه خوب و اسباب راحت است در دو سفر سابق که ببادن باد آمدیم
منزل ما در هوتلی بود که آن هوتل معروف باسم انگلیس بود و چون در جای گودی واقع بود شهر بادن باد را
هیچ باینطور ندیده بودیم خیلی این عمارت باصفا و خوش منظر است خلاصه کراندوک آمده اطاق و منزلها
را نشان دادند و رفتند ما هم راحت شدیم امروز از وقتی که از خواب برخواستیم رودخانهائیکه در
عرض راه الی بادن باد دیدیم از این قرار است رودخانه اول نزدیک شهر بال رود کوچکی است اسمش
(ویزه) که در نزدیکی شهر شوپف هایم که در جنگل فوره نوار واقع شده است جاری میشود رودخانه دوم
که اسمش (ددی سام) است نزدیک شهر فرنی بورغ که از دره موسوم به (آن فو) یعنی جهنم واقعه
در جنگل فوره نوار جاری شده برودخانه بزرگ رن داخل میشود رودخانه سومی اسمش (کینزیک)
است که سرچشمه از نزدیکی شهر اوفان بورغ میگیرد و از کوه و دره‌های موسوم به (کبی بیس) واقعه
در جنگل فوره نوار بطرف رودخانه بزرگ رن جاری میشود خلاصه نهار خوردیم بعد از نهار قدری خوابیده
عصر در باغ جلو عمارت قدری گردش کردیم شب را بعد از شام رفتیم بعمارت کازینو که انجا را چراغان
کرده و موزیکان میزدند تفصیل این عمارت را در روزنامه سفر سابق نوشته‌ایم کراندوک هم با من بودند
رسیدیم بکازینو داخل عمارت شدیم در ایوان جلو عمارت صندلی گذارده بودند با کراندوک نشستیم
امین السلطان و عزیز السلطان و سایر ملتزمین هم بودند قدری باغ و چراغان را تماشا کردیم جمعیت زیاد
جمع شده بودند بعد برخواسته در اطاقها گردش کردیم طالارها و اطاقهای بسیار عالی با چهل چراغهای
خوب داشت رفتیم بیک تالاری که در گوشه این عمارت واقع است تمام در و دیوارهای آن تالار را
نقاشی کرده بودند اول تصور کردیم پرده‌های کار گوبلن فرانسه است وقتی که رسیدیم گفتند نقاشی است
اما کار نقاشهای فرانسه است بسیار خوب نقاشی کرده‌اند این عمارت اول قمارخانه بوده است
حالا جای کنسرت است که غالباً انجا ساز میزنند و سالی دو سه مرتبه بال رقص میدهند در حقیقت کلوب
مانندی است بعد از گردش اطاقها آمدیم توی باغ یکدور باغ را هم در میان جمعیت کرده و از جلو بعضی
دکاکین گذشتیم اسبابهای خوب از مصنوعات و امتعه خود انجا و سایر جاها از جواهرات و غیره

برخی

خیلی داشت یک مبلغی جواهرات و اسباب متفرقه خریدیم و چراغان را تماشا کرده بعد با گراندوک
بکالسکه نشسته آمدیم منزل خوابیدیم (روزیکه از خاک فرانسه خارج میشدیم درخت بید و شبزیزی زیاد دیدیم وقتی
وارد خاک المان شدیم دست چپ راه بمسافت زیادی کوههای پرجنگل زیاد بود اما دست راستمان
کوههای جنگلی نزدیک بود و درخت مو زیادی دیدیم که تمام آنها پر از غوره بود میگفتند ناخوشی که در پایه
درخت مو زده است که آن ناخوشی را بفرانسه (فیلاکسرا) میگویند در اینجا هم پیدا شده این
موهای زیاد برای ساختن شراب است (روز دوشنبه چهاردهم) امروز قبل از نهار
پرنس گچکیف روسی قرار است بحضور ما بیاید در سفر اول و دوم فرنگ پرنس گچکیف در خاک
روسیه مهماندار ما بود و بسیار آدم خوبیست دیروز در کار با گراندوک باستقبال ما آمده بود
او را که دیدیم از دیدن او خیلی مشعوف شدیم پیر و شکسته و منحنی شده است لباس رسمی پوشیده بود
ما را که دید گریه کرد گفت دو سال است زوجه‌ام مرده است مدتیست زمستان و تابستان را
همیشه در بادن باد هستم تفصیل خانه و عمارت او را در بادن باد در روزنامه سفر سابق نوشته‌ام
خلاصه قبل از ظهر بحضور ما آمده و قدری نشسته صحبت کرد و رفت او که رفت نهار خوردیم و بعد از نهار
رفتیم توی باغ جلو عمارت خیلی گردش کردیم باغ بسیار باصفای بزرگیست خیابانها و گلکاریهای خوب
دارد و یک مهتابی دارد که تمامش گلکاری است و چشم انداز خوبی بعضی جاها دارد مرتبه مرتبه است و پله میخورد
بالا میرود و چفته‌های موخوب دارد که غوره زیاد داشت حوضها و فوارهای قشنگ دارد یک حوضی
داشت که متصل بدیوار بود و از دهن کله شیری آب کمی بحوض میریخت و یک حوض دیگر بود که فواره بزرگی
داشت و بقدر شانزده هفده ذرع آب آن میجست و یک حوض دیگر بود که فواره مثل کلاه درویشی
داشت و آب کمی از آن بیرون می‌آمد یک ایوانی بود که ستون میخورد و وسط آنرا با سنگهای قلوه
درست کرده بودند که وقت آمدن باران آدم توی آنجا رفته از باران محفوظ باشد خیلی قشنگ جائی
بود خلاصه گردش زیادی کرده دو ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شدیم مجدالدوله و میرزا محمدخان که
تفنگ مخصوص ما را در دست داشت و پیشخدمت باشی گراندوک که اسمش (بادون دوکیلنا
است در کالسکه پیش ما بودند راندیم برای جای ماهیخانه که از آنجا بشکار برویم در بین راه که میرفتیم
کنار رودخانه از مهمانخانه‌های خوب متعدد و پلهای کوچک آهنی که روی رودخانه بسته بودند عبور
کرده و از همان هتل انگلیس که در دو سفر سابق آنجا منزل کرده بودیم گذشتیم جلو هتلها گلکاریهای خوب کرده

دوشنبه چهاردهم

بود عبور کردیم عمارت خوبی هم از دور پیدا بود که گفتند مال پرنس کاکارین است کاکارین از شاهزادهای
روس و صاحب دولت است در اینجا منزل ییلاقی دارد خلاصه راندیم از جلو ده (لیهتن تال) گذشته
رسیدیم بماهی خانه اینجا جائی است که چند اطاق چوبی و حوضهای کوچک ساخته اند که از تخم ماهی و در این حوضها
ماهی عمل میآورند و میفروشند در بیرون هم دریاچهای بزرگ داشت پیاده شده انجارا تماشا کردیم سفر
سابق که اینجا آمدیم رئیس این ماهی خانه شخص انگلیسی بود حالا یک مرد المانی است زنی با دو دختر خوشگل هم
دارد که حاضر بودند بعد از تماشای اینجا سوار شده رفتیم برای شکار قدری که رفتیم یک کالسکه دیدیم که توی
آن میرشکار گراندوک که اسمش (مسیو لوئی ابو فریسنر) است نشسته بود این همان میرشکاری است
که در سفر اول هم با ما بشکار آمده بود قدری دیگر که راندیم از عقب سر ما گفتند شوکا دیده شد یعنی سید
محمد خان پیشخدمت دیده بود ما پیاده شده خیلی گردش کردیم چیزی ندیدیم دوباره سوار شده راندیم
میرشکار عرض کرد دیگر کالسکه نمیرود باید پیاده رفت پیاده شدیم و راه سربالا را گرفته خیلی پیاده رفتیم
خسته شده عرق زیاد کردیم میرشکار عرض کرد جمعیت همراهان زیادند همراهان پائین گذاشته خود ما
با مجد الدوله و عزیز السلطان و میرزا محمد خان رفتیم پشت یک درختی نشستیم چند نفر پیاده هم مثل شکار
چیهای پیاده ایران که میرشکار برای سرزدن بشکار دا حاضر کرده بودند آنها رفتند برای سرزدن و ما
تا مدتی پشت درخت نشستیم بعد پیادهها آمدند و هیچ شکاری دیده نشد هوا هم در این بین منقلب شد
و شروع کرد به نم نم باریدن آمدیم پائین سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم به منزل برگشتیم
هوای اینجا وضع تپه و جنگل و زمینش بعینه مثل هوا و جنگل و زمین گجور مازندران است درختهای اینجا هم
تمام کاج است اشجار مختلف خیلی کم دارد از وقتی که وارد اینجا شده ایم یکساعت ابر است و میبارد و
یکساعت آفتاب است گاهی هم نسیم ملایم و گاهی باد تند میوزد هوائی دارد مثل بهشت که وقت تنفس
و استنشاق آدم حظ میکند و لذت میبرد شام را امشب در عمارت پائین پیش گراندوک که تالار بسیار
بزرگ عالی خوبیست خوردیم سر میز گراندوک دست راست ما نشسته بودند و دست چپ ما
میرآخور گراندوک که پیرمردی محترم و اول شخص دربخانه گراندوک است سایرین هم از فرنگیها
و ملتزمین ما مثل امین السلطان و امین الدوله و مجد الدوله وغیره در اطراف میز هر یک در جای خود نشسته
بودند بعد از شام آمدیم بالا بلافاصله قلیانی کشیده دوباره رفتیم پائین با گراندوک در کالسکه نشسته
رفتیم بتماشاخانه همان تماشاخانه ایست که در دو سفر سابق هم رفته و دیده بودیم چند پله پیچ خورده رفتیم بالا
توی لژ مخصوص خودمان که نزدیک سن بود نشستیم من و گراندوک در این لژ تنها بودیم سایرین ملتزمین ما

د فرنگیها در لژهای دیگر نشسته بودند تماشاخانه کوچکی است اما خیلی خوش وضع و مزین ساخته اند همه مطلاکاری است
جمعیت هم از زن و مرد زیاد بود بعد از یکی دو پرده که تماشا کردیم برخواسته با گراندوک آمدیم منزل خوابیدیم
دیشب گراندوک میگفتند صاحب منصبهای توپخانه را که اینجا آمده اند مرخص کنید بروند به (هاکنو
له) در الرأس واقع است آنجا مشق توپ ریزی دارند بکنند گفتیم البته بروند صبح که از خواب برخواستم صدای توپ
آنها که در هاکنوبه نشانه می انداختند در کمال خوبی تا اینجا می آمد (دوشنبه پانزدهم)
صبح از خواب برخواستم هوا ابر بود و باران زیاد هم باریده بود نظر آقای وزیر مختار که تا اینجا آمده بود مرخص
شده به پاریس مراجعت کرد اعتماد السلطنه تاریخ نرون قیصر روم را از دیروز شروع کرده در حضور میخواند
تاریخ شیرین خوبیست قبل از نهار گفتند گراندوک میخواهند بیایند پیش ما یکساعتی است میخواهند بهم
هدیه و یادگار بما بدهند حاضر ورود ایشان شدیم آمدند و یک دستگاه ساعتی آوردند که دور و توی
آن تمام چینی و کار خود باد است و پایه آن که پایه بلندیست از چوب درخت امرود همین جنگل ساخته اند
بسیار چیز نفیس خوبیست دیشب هم ما نشان صورت خودمان را بگراندوک هدیه دادیم خلاصه این عمارت
چنانکه اشاره کردیم عمارت خیلی عالی کهنه ایست و پرده های زیاد از اشکال اجداد همین گراندوک در این عمارت
نصب است که تمام اشکال تاریخی است از اول اجداد ایشان هست حالا بالجمله نهار خورده بعد رفتیم
توی باغ گردش کردیم و بعد از گردش باغ با امین السلطان و مجد الدوله سوار کالسکه شده بعضی از پیشخدمتها
دیگر هم مثل ادیب الملک و ابوالحسن خان در کالسکه های دیگر نشسته راندیم برای خانه پرنس منچیکف منزل
منچیکف را در سفر سابق هم دیده بودیم و بلد بودیم دور از منزل ما بود رسیدیم پیاده شده منچیکف آمد
جلو تا درب پله استقبال کرد چند نفر از صاحب منصبان المانی و مهماندار ما هم همراه بودند رفتیم توی اطاق
نشستیم چای آوردند خوردیم خود منچیکف با وجود پیری و شکستگی متصل مشغول پذیرائی و در زحمت و حرکت
بود بعد برخواسته مرتبه دویم عمارت او را هم گردش کردیم سفر سابق که اینجا آمدیم گلکاری و صفایش بیشتر بود
حالا قدری درختهای بزرگ زیاد اطراف خانه را گرفته روح و صفای خانه را کم کرده بود چون سه ساعت
بعد از ظهر از اینجا باید بخانه (کنت وتیستوم) برویم و گراندوک هم برای پذیرائی در ساعت
معین آنجا حاضر میشوند و هنوز وقت رفتن آنجا نشده بود از خانه پرنس منچیکف که بیرون آمدیم توی شهر
شهر بادن با گردش زیاد کرده قدری هم لب رودخانه و در مهمانخانه ها پیاده شده با امین السلطان
و پیشخدمتها راه رفتیم کنار رودخانه همه سبز و چمن و گلزار بود سر ساعت که شد سوار کالسکه شده راندیم برای
خانه کنت یک ربع ساعت در راه بودیم و در بین راه هم عمارات تک تک خیلی قشنگ در بالای

کوه و دامنه ها و توی دره ها دیدیم که پله های خوش‌وضع میخورد میرفت بالا و جلو همه عمارات گلکاریهای
خوب بود تا رسیدیم بخانه کنت در عمارت پیاده شدیم عمارت بسیار عالی مجلل خوبی بود یک مهتابی بسیار
خوش‌وضعی داشت که چشم انداز خیلی خوبی دارد و بسیار جای باصفائی است داخل اطاقها شدیم اطاقهای مزین
خوب مطلاکاری وغیره دارد با مبلهای ممتاز قیمتی که شباهت به مبلهای عمارات بعضی از لردهای انگلیسی دارد
یک اطاقی داشت که پارچه های ابریشمی بافته چین را در اینجا آویخته بودند زن کنت میگفت این پارچه
ها را وقتی که قشون فرانسه و انگلیس پکن پای تخت چین رفتند سربازهای فرانسه از عمارت خاقان غارت
کرده بودند دلالها و آنتیکه فروشها بقیمت نازل از سربازها خریده بودند من از آنها بقیمت گزاف خریده‌ام
پارچه روی صندلی و نیمکتهای اطاقش هم از همان پارچهای چینی بود و از قراریکه خود کنت میگفت این پارچها
هم لباس خود خاقان بوده است بعد ما را باطاق خوابش و اطاق زوجه اش برد بدیوار اطاقهایش
هم چیتهای بسیار خوب کار قدیم چسبانده بود که خیلی تعریف داشت و مثل پارچهای ابریشمی بلکه بهتر بود
میگفت این چیت کار قدیم شهر ژن ایطالیا است بعد ما را برد باطاق سالامانژه یعنی نهار و شام
خوری تالار بسیار بزرگی بود پرده های بسیار خوب و مبلهای گران بها داشت یک پرده صورت
زن کنت در اینجا بود خیلی بزن کنت شبیه بود میگفت صدهزار فرانک بنقاش داده‌ام اینصورت را
ساخته است یک آئینه بسیار بزرگی هم آخر تالار گذارده بودند که عکس تمام تالار توی آن افتاده
بود بطوریکه شخص در اول نظر تصور میکرد که تالار دیگری است خیلی از روی علم این آینه را گذارده بودند
دو میز در اطاقش چیده بودند که روی آنها آینه و زیرش قوطیهای مینا و اشکال میناطور و بعضی جواهرات
بود در یک اطاق هم پنج پرده کار گوبلن آویخته بودند پرده های بزرگ خوبی بود میگفت این پرده‌ها
را از آنتیکه فروشها بقیمتهای گزاف که خجالت میکشم بگویم خریده‌ام الحق پرده های بسیار خوبی و با
اینکه خیلی کار قدیم و کهنه بود نو نو تازه بنظر میآمد و بهر قیمتی خریده باشد حق ارزد زوجه کنت هم که حاضر
بود جواهرات خیلی گرانبهای خوب بسر و سینه خود زده بود این کنت از نجبای ساکس است سابقا
از جانب دولت ساکس وزیرمختار لندن بوده بعد از جنگ پروس و اطریش در ۱۸۶۶ مسیحی که ساکس
هم متفق با اطریش و مغلوب پروس شدند و چندی مملکت ساکس را پروس ضبط کرد (کنت دوبوست
وزیر امور خارجه ساکس باطریش رفته خدمت آن دولت را اختیار کرد و بعدها بوزارت رسید این
کنت ویتستوم هم خدمت دولت اطریش را گزید و از جانب امپراطور اطریش وزیر مختار بلژیک
شده چهارده سال خدمت بدولت اطریش کرد حالا از خدمت معاف و در بادن با دُپاریس

توقف است و در هر دو جا خانه‌های عالی خیلی مزین دارد و زمستان را در پاریس و تابستان را در
بادن باد میگذراند و بواسطهٔ این زن دولت زیادی هم رسانیده است این زن دختر یکی از اعیان
و نجبای پر دولت لهستان بوده که اسم او (لاکادوینسکی) است اول بیک نفر از نجبای
لهستان (کُنت پوتوتسکی) نام شوهر کرده و آن شوهرش که مرده دولت زیادی هم از
شوهر باو رسیده دولت خواهرش هم که بلا عقب بود بوارث باین زن رسیده و صاحب دولت
زیادی گردیده است و کنت ویستوم چهارده سال است که این زن را گرفته زن کنت پیر است
و تخمیناً هفتاد و سال دارد خود ویستوم هم صاحب دولت بوده اما اولادی ندارد فقط این ضعیفه
از شوهر اولی یک پسر دارد که چهل ساله است و اغلب مشغول گردش و مسافرت دور دنیا است و حالا
از آمریک گذشته در مراجعت بوطن است خلاصه قدری در آن عمارت گردش کرده چای
بستنی خوردیم گراندوک هم بودند بعد چون خیال رفتن بحمام را داشتیم با گراندوک وداع کرده باامین
السلطان و سایر همراهان سوار شده رفتیم بحمامی که در سفر دوم هم باینجا رفته بودیم از پله‌ها بالا رفته بحوطه
رسیدیم که از اینجا باید داخل تالار با حمامها بشویم یک تالاری بود که در اینجا اسباب ژیمناستیک
زیادی از هر قبیل گذارده بودند این اسبابها را حکیمی از اهل (ذانلد) نام اختراع کرده است
برای اشخاصی که مبتلا بامراض و دردهای عصبانی و استخوانی هستند که هر عضوی از اعضای انسان درد
کند روی این اسبابها که هر کدام برای مالش عضو مخصوصی از بدن است می‌نشانند و این آلات و اسباب را
با چرخهای بخاری که در زیر این تالار است حرکت میدهند مثلاً برای درد دل یا درد دست یا درد
پا اسباب مخصوصی است که آدم را روی آن نشانده حرکت میدهند بحرکات مختلف عجیب غریب
و دردش رفع میشود مثلاً یک نوع حرکتی است مثل حرکت شتر که آدم همانطور که در سواری شتر
تکان میخورد روی آن اسباب هم تکان میخورد اول دیرکتر حمام ما را دلالت باین اطاق کرد داخل
شده خودمان روی بعضی از این صندلیهای محرک نشستیم یک ماشین و اسبابی بود که مشت داشت
و آدم که روی آن می‌نشست آدم را از پشت مثل انسان مشت میزد ماشین اسبابی دیگر بود که آدم را
میمالید مثل اینکه آدم پر قوی شخص را بمالد اما همه ملایم با بدن بود خیلی خوب اسبابهای اختراع کرده است
از اینجا بیرون آمده رفتیم سر حمام رخت کنده داخل حمام شدیم وضع حمام از این قرار است حمام بادن باد
اصلاً خیلی قدیم است و معلوم میشود در عهد قیاصره رومنها حمام معتبری دایر بوده آن (اوذلیا اکمنسا
بوده است بمناسبت اورلیوس قیصر که خود باینجا آمده و استحمام نموده است اسم شهر بادن باد هم قدیماً

باسم او موسوم بوده خرابها و آثار حمامهای رومیها هنوز پیداست و حوضهای مرمر خیلی قیمتی دارد که در موقع حفر بعضی جاهای زمین حمام حالیه از مرتبهٔ بالا و پائین بیرون آمده است که وجود حمامهای بزرگ و عالی آن وقت را ثابت میکند حمام حالیه هم خیلی بزرگ و عالی بنا شده حوضهای متعدد دارد که گرمی آب آنها بدرجات مختلفه است در اصل سرچشمه چنان آب گرم است که نه تنها رفتن توی آن ممکن نیست تخم مرغ را در چند دقیقه بپزد بلکه تنفس و توقف در کورهای آن هم ممکن نیست درجه گرمی آب در سرچشمه هفتاد و سه درجه است چشمه‌های علای آن مطموس و بسته شده بود بعد از تنقیه در این اواخر مقدار آب آن چشمها بروزی بپانصد هزار لیتر رسیده و با مقدار آب چشمه‌های سفلای آن روی هم رفته روزی دو کرور لیتر آب جاری میشود حکیم و رئیس آن (دکتر هایلیکنیتال) است که خود این حکیم حاذق از مستشاران دربار گراندوک است و این حمام را خیلی تمیز و مزین و منظم نگاه داشته است و اسباب ژیمناستیک بخاری را که تفصیلش نوشته خیلی خوب دایر داشته خلاصه داخل حمام که شدیم یک حوض بزرگی بود از مرمر سفید آب گرم داشت اما هوای فضایش بواسطهٔ بزرگی گنبدش سرد بود نتوانستیم آنجا توی آب برویم رفتیم بحمام کوچکی که گرمتر بود استحمام کرده بیرون آمده رخت پوشیدم دوباره آمدیم باطاق ژیمناستیک این تالار چهار کنیز خدمتکار داشت خوشگل هم بودند آنها را روی اسبابهای ژیمناستیک نشاندیم چرخ میخوردند و حرکات مختلف میکردند خیلی مضحک بود و بعد سوار کالسکه شده متفقاً آمدیم بمنزل هوا هم ابر بود و میبارید امشب باید بالباس رسمی با گراندوک شام بخوریم لباس رسمی پوشیده با امین السلطان و سایر ملتزمین رفتیم پائین در اطاق سالون بعضی از صاحب منصبانی که سابق هم معرفی شده بودند معرفی شدند دو نفر جنرال هم که تازه آمده بودند و آنها را هیچ ندیده بودیم امشب در اینجا دیدیم و معرفی شدند اسم یکی (دوکیسلو) کماندان دویزین بیست و هشتم در شهر کالسروه است و اسم دیگری (جنرال استرلت سینیس) کماندان شهر استاد شارژه دافر انگلیس که سابقاً اسمش را نوشته بودیم و امشب اینجا بود اسمش (فاسوژوشلین) است خلاصه داخل اطاق شام شدیم همان اطاق پریشب بود دست راست من گراندوک و دست چپم پسر برادر گراندوک نشسته بودند از ملتزمین ما امین السلطان و امین الدوله عزیز السلطان مجدالدوله امین خلوت معاون الملک ناصر الملک جهانگیرخان میرزا رضاخان وزیر مختار مسیو هیبنتخان ونداران سازدکتر فوریه حکیم بودند شام خوردیم بعد از شام بقدر پنج دقیقه آمدیم باطاق خودمان ودوباره برگشته رفتیم باطاق گراندوک اشخاصی که در سر شام بودند همه آنجا حاضر بودند روی میز شلو عمارت آتش بازی حاضر کرده بودند از نشست شیشه تماشا کردیم بعد مردحقه بازی که

بفر اول ورویس باد آمده حقه بازی کرد آمده درهمان اطاق گراندوک حقه بازی درآورد بازیهای خوب
دیکی از کارهای این حقه باز این بود که از صاحبمنصبان واشخاصی که درمجلس نشسته بودند انگشتر زیادی
فته همه را مثل زنجیر بهم آویخت بعد یک قداره از یکی از صاحبمنصبها گرفته سرو ته قداره را داد بدست
ونفر آنوقت سه چهار انگشتر را برداشته از وسط قداره میان قداره کرد خیلی کار عجیبی بود بازیهای خوب
یگر هم درآورد بعد آمدیم بالا منزل خودمان خوابیدیم (شهر بادن باد از حیثیت آب وهوا وسبزه وصفا
لی از بهترین شهرهای اروپ است ومردمان متمول از ملل خارجه زیاد دراینجا سکنی دارند بخصوص روسها که
ر ایام پیری ومعافی از خدمت دولت خود باینجا آمده خانها خریده وساخته زندگی مینمایند وخانهای
بسیار عالی دارند مثل خانه پرنس (گاگارین) و (پرنس کرچاکف) (وپرنس سوادوف)-
پرنس منچیکف) وخانه (پرنس استوردزا) که سابقاً امیر والاشی بوده وبیست وچهار سال قبل در موقع
شورش وبلوائی طرد شده ودر بادن باد سکنی اختیار نموده است پسرش قبل از خودش دراینجا مرده و
بجهة مقبره او کلیسای روسی در نقطه بلندی طرف دست راست بادن باد بنا کرده است بقدری که
ز همه جا پیدا است ودر جای باصفائی واقع شده کلیسای روسی دیگری هم طرف دست چپ مهاجرین
وسی در ده سال قبل ساخته اند که بسیار مزین وعالی است انگلیسها هم کلیسائی تازه دراینجا بنا کرده اند
واز سیاح توریست وعیاشان انگلیس هرسال زیاد باینجا میآیند عدد مسافرینی که هرسال به بادن باد
میآیند ومیروند از سی هزار الی شصت هزار نفر میشود اوقاتی که دراینجا قمارخانه بود خیلی زیاده از اینها می
آمدند بعد از موقوفی آن سال بسال عدد مسافرین کمتر شده ورسم وقرار این است که هر مسافری وارد بادن
باد میشود اگر از یک هفته زیادتر بماند باید از بیست الی سی مارک که معادل چهار پنج تومان پول ایران میشود
باداره بلدیه بدهد ومبالغ گزاف از این ممر جمع شده خرج تنظیف شهر میشود (روز چهارشنبه
شانزدهم) امروز باید برویم به (شوتزینگن) که قصبه ایست و پادشاهان قدیم باد در اینجا
عمارت وباغی بسیار خوب بنا کرده اند نهار را با گراندوک باید اینجا بخوریم از اینجا تا شوتزینگن
یکساعت ونیم با راه آهن راه است واز اینجا بعد از نهار با کالسکه اسبی باید رفت شهر هایدل برگ
در اینجا اونیورسیته یعنی دارالفنون معروفیست تماشا کنیم اگرچه ایام تعطیل ومتعلمین نیستند اما باید
دستگاه اینجا را ببینیم واز کار هایدلبرگ به بادن باد مراجعت کنیم دو ساعت بظهر مانده باتفاق
گراندوک حرکت کردیم میرزا رضا خان وزیر مختار هم در رکاب بود درآمدیم برای کار بین راه هوا وصفای
خیلی بود ابر بود گاهی باران باید میرسیدیم بکار در کالسکه که عقب ترن بود نشستیم اطراف آن شیشه بود گراند

[illegible]

بایک یاور از صاحبمنصبان خودشان که جوانیست بلند قد و خوش صورت امّا در نزد گراند دوک تمه
ومحترم و اسمش (مشونودهر) میباشد و از اهل هایدلبرگ است با امین السلطان و امین الدوله و مع
السلطان و مجد الدوله و اکبر خان و ادیب الملک و احمد خان و میرزا رضا خان وزیر مختار در کالسکه
ما بودند و سایرین که اعتماد السلطنه و معاون الملک و میرزا محمد خان و سیّد محمد خان و فخر الاطبّا و ابو المحسن
خان و جهانگیر خان و مسیو هیبت خان دندان ساز و حکیم فوریه بودند در کالسکه های دیگر نشسته راندیم طرفین راه
همه جا با صفا و سبز و خرم است ده دقیقه که راندیم با ستاسیون (اُوس) رسیدیم خط راه آهن که به بادن
باد میرود از اوس میگذرد و منحصر بهمین خط است از هر جا به بادن باد بخواهند بروند یا از بادن باد بجائی دیگر
از کارلسروه و هایدلبرگ وغیره باید از این ستاسیون بگذرند و رودخانه کوچکی موسوم به اُوس از بادن باد
سرازیر شده از اینجا میگذرد بجهة اسم این رودخانه این محل را اوس میگویند در اوس خط راه آهن عوض
شد راندیم بطرف کارلسروه کوه بادن باد افتاد بطرف دست راست و ما از کوه دور بودیم رشته
این کوه تا هایدلبرگ کشیده میشود و تمام جنگل است صحرا هم تمام زراعت و چمن و کلم و قرقاول زیاد دیده
هست بلدرچین هم دیده شد و شوکا هم همراهان دیده بودند در راه بکارخانه رسیدیم گراند دوک
گفتند کارخانه قندسازیست زراعت چغندر زیادی هم دیدیم که از آن قند میسازند از قلعه راستات
که قلعه معتبریست گذشتیم و از آنجا شلیک توپ کرده احترام نظامی بعمل آوردند در دست چپ ده معتبری
دیدیم که در اینجا کاتدرال معتبر معروفیست شهر راستات خیلی قدیم است امّا قلعهٔ آنرا در سنهٔ ۱۸۴ مسیحی بنا
کرده اند و مخارج از کنفدراسیون ژرمانیک اتحاد المان که قبل از امپراطوری المان بوده داده است
و مهندسین آن مساوی بوده اند چون قبل از جنگ اخری میانه فرانسه و المان سرحد فرانسه در نزدیکی
راستات واقع بوده کنفدراسیون استحکامات و قلعهٔ اینجا را در مقابل فرانسه لازم میدانسته بنا بر این
پول جمع کرده و این قلعه را ساختند ولکن حالا بملاحظه توپهای حالیه و علم جدید نظامی این قلعه را بیحاصل دانسته
میخواهند خراب کنند و دست بخرابی آن زده اند رودخانه موسوم به (مُورگ) از این شهر گذشته
برودخانه رین میریزد و سرچشمهٔ آن در فوره نوار جنگل سیاه واقع است تفصیل کلیسائی که از دور دیدیم
این است که منارها و برجهای عظیم دارد و بسیار عالی است در عهد شارلمان در شهر سپایر ساخته شده
و مدفن کشیشان که در آن زمانها استیلا داشته و در آن ملک حکومت میکرده اند در وقت قتل سنت
بارتلمی که در فرانسه واقع شد جمعی هوگن ها فرار کرده باینجا آمده جا گرفتند یکصد و پنجاه سال قبل که قوت
کشیشها مبدّل بضعف شد این شهر و توابع آن جزو پالاتینا شده در موقع تقسیم پالاتینا به باد رسید و حالا

در تصرف امارت باد است شهر و باغ شوتزینگن تا هایدلبرک با کالسکهٔ اسبی یکساعت مسافت دارد از بناها و آثار قدیمه است اصل شهر در عهد قیاصره معمور و آباد بوده و آنوقت بزبان رُمن (سوُلیسی نیوم) مینامیدند و در سنهٔ ۵۳ مسیحی قیصر (والانی تی نیان) نزدیک اینجا با المانها جنگ سختی کرده آ در سنهٔ ۱۸۴۷ مسیحی در اراضی که عمله کار میکردند و بوسعت باغ میافزوده اند قبور زیاد پیدا شده که معلوم کردند است قبور رمنها است تیغهٔ شمشیر و سپر و سر نیزهٔ رومی زیاد با ظرفهای مملو از خاکستر در آن قبور یافته اند عمارت آن در سنهٔ ۱۳۵۰ مسیحی که پانصد و سی و نه سال قبل از این باشد احداث شده و سیصد و هشتاد و سه سال قبل بر وسعت آن افزوده اند و بعد در ازمنهٔ مختلفه تعمیرات در آن کرده و متدرجاً خرج نگاهداری باغ و عمارت بسالی شصت و شش هزار فلورن که تخمیناً معادل پانزده هزار تومان پول حالیهٔ ایران است رسیده بود و یکی از جاهای دیدنی عالم شده است در سنهٔ ۱۸۰۲ مسیحی شهر و باغ که جزو پالاتینا بود در تقسیم مملکت باد رسید اصل بانی باغ معلوم نیست ولیکن حکمرانهای باد بر آبادی و صفا و نزهت آن خیلی افزوده اند از شوتزینگن با ید بشهر هایدلبرک برویم شهر هایدلبرک در دره کنار رودخانه (نِکار) واقع و یکی از شهرهای قدیم معتبر فرنگستان است و مدرسهٔ بزرگ اینجا در تمام فرنگ سمت مدرسهٔ بزرگ عالی شمرده میشود و در این نقطه صفای رودخانه بقدری خوب است که مثل پردهٔ نقاشی بنظر میآید از قرار معلوم رمنها قلاع و برجهای دفاعیه در بلندیهای یمین و یسار شهر ساخته بودند و مخصوصاً یک کلونی بزرگ از رمنها در آن طرف رودخانه محاذی هایدلبرک که موسوم به (نوئن هایم) است بوده است و در آن محل در سنهٔ ۱۸۴۳ حفر و کاوشها شده و اشیاء عتیقهٔ رُمن در اینجا یافته اند در او اخر سنه سیصد مسیحی رمنها را و میهارا از اینجا بیرون کرده اند و آنهارا فرنکها دویست سال بعد اخراج نمودند عمارت اینجا را که بسیار عالی است و از آثار بزرگ تاریخی و قابل تماشا است (الکتور رودلف) اول ساخته و در سنهٔ ۱۳۰۸ مسیحی در آن مسکن داشته و بعد بتدریج وسعت یافته در جنگ معروف بجنگ سی ساله آنرا خراب کرده اند و در سنهٔ ۱۶۵ و سنهٔ ۱۶۸ شارل لوئی تعمیر کرده است و هشت سال بعد از آن سردار قشون فرانسه (ملالت) نام عمارت و شهر را سوزانیده در سنهٔ ۱۷۶۴ (الکتر تیادُل تئاُدُ) باز تعمیر کرده ولی صاعقه بر آن زده یکطرف را بکلی خراب کرده و از آن بعد بهمان صورت خرابی تا بامروز مانده است اما حالا دولت باد خیال دارد این عمارت را تعمیر نماید یکی از آثار غریبهٔ اینجا این است که دو چلیک شراب یکی بزرگتر و دیگری کوچکتر بجهة شراب ساخته که عشر محصول شراب را از رعیت گرفته اینجا میریخته اند ظرف بزرگ دو کرور شیشهٔ بزرگ شراب و ظرف کوچک نصف آن شراب

میکرفته است مهمانخانه بزرگی در بلندی دیدیم خیلی عالی مهمانخانه ایست در انجا چای و میوه صرف شد اسم آن البرت هوتل است موسوم باسم شخصی که کمپانی تشکیل داده انجارا ساخته است از اهالی خارجه سالی زیاده از شصت هزار نفر از همه جا جهته تغییر آب و هوا به بادیلبرک میایند راه آهنی دیده شد که از کنار رودخانه تا بالای کوه از زیر خانه ها رو ببالا می کشند ارتفاع آن از ته دره تا بالا از دویست ذرع متجاوز است مدرسه بزرگ بادیلبرک بنای عالی است و زیاده از ششصد سال است بنا شده امروز زیاده از هزار نفر شاگرد از نقاط مختلفه اروپا و امریک در انجا مشغول تحصیل هستند کتابخانه معتبری دارد معلمین و متعلمین بواسطه ایام تعطیل حاضر نبودند بحسب اتفاق یکی از معلمین انجا که معلم حکمت است در این بین حاضر شد کرانده او را بحضور آورده معرفی و تعریف کرده گفتند در تمام اروپا این معلم معروف و بیمانند است زیاده از دویست شاگرد دارد اسمش (فلیشیر) است مجسمه مارشال برد عبوراً دیده شد این سردار اصلا از اهل بادیلبرک بوده در جنگهای ناپلیون اول مادامی که ناپلیون غلبه میکرد با او بود یعنی دولت باویر با ناپلیون اتفاق و همراهی داشت و مارشال برد) سردار قشون باویر بود در اواخر دولت باویر از ناپلیون برگشت و مارشال برد جنگ بزرگی بر ضد ناپلیون کرده است از پل بزرگ عالیی که دولت بمبالغ و مخارج گزافی ساخته است عبور کردیم و تماشا نمودیم از مهمانخانه که پائین میآمدیم از پل کهنه گذشتیم که در وقت بنای عمارت قدیم ساخته شده و خیلی قدیم است بعد که کردیم و بکار میرفتیم از پل جدید گذشتیم که دولت بوضع جدید ساخته راه آهن که ببالای کوه میرود و تفصیل آنرا نوشتیم فقط برای تماشا و تفرج مسافرین است بجائی منتهی نمیشود و خیلی سرد بالا میرود و درونه هم یک همچو راه آهنی در سفر سابق دیدیم که به یک تلی که در بلندی واقع است میرود اما سربالائی آن باین تندی نیست این راه آهن در حقیقت آسانسور است در کتابخانه مدرسه کتابهای خطی زیاد دیدیم کتب ادعیه و توریه و انجیل بخط قدیم و بعضی کتب خطی مصور از قبیل شاه نامه و کتاب حافظ خطی خوب وغیره دیده شد کتابی داشتند آوردند اسم و تاریخ دیدن مدرسه را بخط خودمان در آن برسم یادگار نوشتیم و برئیس مدرسه دادیم تالار مدرسه را از نحو ساخته اند خیلی عالی است دویست سال است ساخته شده در اینجا جمع میشوند و درس متعلمین میدهند و گاهی در بعضی از مواقع کنسرت میدهند در بالای تالار پرده بزرگی گذاشته بودند که کار یکی از نقاشان جدید است بسیار خوب پرده ایست مهمانخانه که رفتیم انجا عصرانه خوردیم بسیار جای خوبی است در محل مرتفعی واقع و چشم انداز خوبی دارد عمارت قدیم هم در بلندی واقع است اما بهیچ منظری ندارد شهر بادیلبرک چنانکه اشاره کردیم در میان دره واقع است دو طرف آن کوه و جنگل سبز و خرم است از تل تمام دره و شهر و کوه دامنه‌ داد

رودخانه نکار و بعد از آن جلگه بزرگ بی انتهائی پیداست و تا چشم کار میکند همه جا سبز و خرم و آبادی و عمارت
دیگر بهتر از این متصور نمی آید عمارت کهنه دیگر آبادی ندارد سقف آن تمام افتاده فقط دیوارها و جلوخان
آن باقی است حجاریهای خوب و مجسمه ها دارد و در دیوارها حجارهای سنگ تراش و گلهای منبت
در آورده اند که خیلی عالی است اهالی هایدلبرک گویا هیچ ایرانی ندیده باشند ایرانی که سهل است گویا بشر
زمینی کمتر دیده اند در بادن باد چون دو سفر دیگر هم آمده بودیم ما را میشناختند اما اهل هایدلبرک از دیدن
ما خیلی تعجب داشتند و از بالا و پائین برای تماشای ما اجتماع کرده بودند و هورا میکشیدند مالیات بادن
باد چهل ملیون فلورن است که تقریباً معادل ده دوازده کرور پول ایران میشود اینجا ها سابقاً تنباکو زیاد
برای توتون میکاشته اند از وقتی که مالیات به توتون بسته اند خیلی کم میکارند خلاصه سوار کالسکه
شده آمدیم رسیدیم براه آهن داخل ترن شده راندیم صبح چون نتوانستیم بان باغ برویم از این خط نرفته
از خط زیردست رفتیم که کوه بما دور بود اما این خط بالا بکوه نزدیک است خلاصه از شهر کالسروه که پای
تخت است گذشته رسیدیم باستاسیون اوس اینجا قدری تأمل کرده خط راه عوض شده راندیم گار بادن
باد پیاده شده با گراندوک سوار کالسکه شده آمدیم منزل قدری راحت کردیم و دوباره لباس پوشیده
آمدیم پائین بازرفتیم تماشاخانه گراندوک دوباره با راه آهن رفتند به کالسروه پای تخت زوجه گراند
دوک که دختر گلیوم بزرگ است اینجا نیست کنار دریاچه کنستان است جزیره در وسط دریاچه است که
گراندوک در آنجا عمارتی دارد و زوجه ایشان در آنجاست بهترین ییلاقات دنیا و فرنگستان کنار
دریاچه کنستان است پسر گراندوک ناخوش است و حالا بحمدالله قدری بهتر شده و در قریه بورغ که هم
ییلاق خوبی است توقف دارد یک پسر گراندوک که بیست و یکساله داشته و ولیعهد بوده پارسال
فوت شده است حالا این پسر ولیعهد گراندوک است خلاصه شام را برای مراجعت گذارده رفتیم
بتماشاخانه ساعت هشت رسیدیم تماشاخانه رفتیم در لژ مخصوص خودمان نشستیم امشب بازی میکاد
پادشاه قدیم ژاپون را در میاورند پرده بالا رفت زنها و مردها با لباسهای ابریشمی کاتون دوز فاخر چینی
چینی که هر یک یک بادبیزن بزرگ در دست داشتند آمدند بنای آواز گذاردند و
بادبزنها را تکان میدادند خیلی خوش آیند میخواندند زبان انگلیسی حرف میزدند اما بصورت ژاپونیها
و چینیها و برای اینکه شبیه باهل ژاپون باشند یک پوست نازک سفیدی بسرشان کشیده بودند
که طاس بنظر بیایند و از وسط آن کاکل بیرون آورده بودند خود میکادو یک ترکیب و ریش و صورت
عجیبی خودش را ساخته بود که خیلی مضحک بود و یک چیز عجیبی بکلاهش بسته بود که تکان میداد و میرقصید و میخواند

هیچکدام هم ریش نداشتند بعینه ژاپونیها بودند خیلی خواندند و رقصیدند موزیک خوب هم میزدند بازی کاسب
با تماشائی بود یکی دو مرتبه که پرده بالا رفت همین بازی میکادو پادشاه ژاپون بود بعد بازی تمام شد آمدیم منزل
شام خوردیم (اسامی اشخاصی که امروز در عرض راه و شهر با ملاقات و معرفی شدند از این قرار است در (شوتو
نیگن) لیوتنان کلنل کماندان ژاندارم بیست و دوم سواره دراکن (مسیو دوفونسکف) نیز
عمله و اجزاء عمارات و باغات شوتزنیگن (مسیو فنیستی) در بادلبرک نایب الحکومه مستحفظ
مسیو دوکوافت ، و کدخدای شهر (دکتر ویت کینز) رئیس مدرسه بادلبرک که مقامی عالی
دارد (مسیو فنیستر) گویا این فنیستر با آن فنیستر یکی که نایب الحکومه شهر شوتزنیگن است پسر
عمو باشند (دوشنبه هفدهم) صبح از خواب برخواستیم هوا اندوده است تا کجا
منقلب است باد میآید و متصل ابر است و سبحانه و نهار را منزل خورده بعد از نهار قدری توی باغ
گردش کردیم و رفتیم برای حمام در اطاق ژیمناستیک خریدیم اسبابها را بکار انداختند و بعضی را ملتزمین
در آنجا نشسته تماشای عجیب و عجیب خوردند تماشا کردیم بعد از حمام در آمده رفتیم بگردش خیال بکالسکه
اما با این هوا می شد مجد الدوله و ناصر الملک و ادیب الملک و ابو الحسن خان و احمد خان و میرزا محمد
و اکبر خان وغیره در رکاب بودند راه زیادی توی جنگلها سربالا و سرپائین رفتیم اغلب جاها را مه گرفته بود
اما خیلی خوش و با صفا بود بقدر دو ساعتی گردش کرده آمدیم منزل عصر باز رفتیم توی باغ خیلی گردش کردیم تا یکساعت
از شب رفته توی باغ بودیم بسیار باغ وسیع با صفائی است یک فواره دارد که بیست ذرع آب آن هیچ
باد باین فواره میخورد آب از افشان میکرد و درختهای کهنی که در اطراف این حوض بود از باد در حرکت
بود یک صفا و عالمی مخصوص داشت هوا هم گاهی ابر تیره و گاهی روشن بود کنار حوض بقدر یکساعتی روی
صندلی نشسته از صفا و هوای باغ و طراوت درختها و نمایش فواره و آب لذت بردیم بعد آمدیم بالا
شام خوردیم سر شام اعتماد السلطنه روزنامه ارد و پست خواند امشب را بجائی نرفته خوابیدیم هوای باد
الان که قلب الاسد است خیلی شبیه است بهوای قبل از نوروز و ایام نوروز طهران همان طور که از
ورود فصل سبز و خرم است بادن باد هم در فصل قلب الاسد بهمان سبزی و خرمی است یاد ندگی
هوای بادن باد خیلی شبیه است بمازندران لکن تفاوتی که دارد این است که مازندران رطوبت زیاد
دارد اما اینجا با این همه باران ولی هیچ رطوبت ندارد کاغذ بهم نمی چسبد آدم مبتلا بدرد پا و درد دست
نمیشود خیلی هوای خوبی دارد (روزیکه به بادلبرک میرفتیم در باغات و شهر آنجا و توی صحرا آنجا سیب
قرمز زیاد دیدیم که سیبهای قرمز بزرگ بدرختها بود اما هنوز نرسیده بود در باغ شوتزنیگن که نهار

خوردیم نارنجستانها و کرمخانهای خوب زیاد پهلوی عمارات انجا داشت که تازه درختهای نارنج را که توی چلیک چیده بودند از نارنجستان در آورده توی باغ گذارده بودند و نارنجها را بشکل نارون کوچک چرخی ترتیب کرده بودند نارنج زیادی هم بهر درختی بود چون وضع و حالت باغ شوتزنیگن را نوشته بودم حالا در بجای اینیم اول که وارد باغ شدیم خیابانهای زیاد طولانی و درختهای بزرگ جنگلی داشت و جمعیت زیادی از زن و مرد و بچه توی باغ گردش میکردند ما هم با کالسکه اندوک در توی کالسکه و سایر ملتزمین هم در کالسکه های دیگر عقب ما بودند توی باغ و خیابانها و کنار حوضها که ابهای آن از دهن مجسمه ها بیرون میریخت و از خیابانهائیکه نرده آهنی داشت و روی آنها را برگهای سبز کشیده بودند عبور میکردیم و هر جا که با ثاری میرسیدیم کالسکه ها را نگاه میداشتند همه پیدا شده انجاها را تماشا میکردیم و دوباره سوار میشدیم از جمله جاهای تماشائی یک حوضی بود که طرفین حوض دو مجسمهٔ مرال درست کرده بودند که سگهای زیاد دور مرال گرفته و مرال بحالت نزع افتاده آب از دهنش میآمد و میریخت توی حوض خیلی چیز تماشائی بود یکطرف دیگر حوضی بود که یک خوک نر دندان داری که عبارت از گراز باشد از چوب ساخته بودند که باز سگ زیادی دور آنرا گرفته بزمین زده بودند و آنهم در حالت نزع افتاده آب از دهانش میریخت توی حوض آنرا هم خیلی خوب ساخته بودند دیگر یک معبد کوچکی از سنگ مرمر ساخته در وسط آن یک مجسمه از رب النوعها نصب کرده بودند با بعضی گلدانهای مرمر کار قدیم یک جائی مجسمهٔ و نیوزرا ساخته بودند از مرمر خیلی خوشگل که حمام رفته بود و سر گیسهایش را فشار میداد و آب از آن میریخت دیگر یک محوطهٔ مدوری بود دور آن از سنگ و آهن محجر داشت وسط آن یک حوضی بود و وسط حوض یک بوقی ساخته بودند که بالهایش را باز کرده بود و بالای آن محوطه هم دور تا دور که زیر آسمان بود مرغهای مختلف از قراقوش و طوطی و سایر مرغها ساخته بودند که با بن بوق نگاه میکردند و از دهن بوق آب جاری بود و از منقار تمام مرغها هم از آن بالا آب میریخت توی حوض چون تمام مرغها به چشم بوق میل دارند ایطور ساخته بودند دیگر یک کوهی ساخته بودند که از وسط آن کوه آب بیرون میآمد و بالای کوه یک مجسمه ساخته بودند که صورت یک رب النوع سازی بود و مجسمهٔ قوی هیکلی بود و پاهایش شباهت بسم گاو داشت خیلی خوب ساخته بودند و نیز مسجدی شبیه بالحمراء اسپانیول که اعراب در زمان تسلطشان در اسپانیول ساخته بودند دیدیم گنبد بزرگ و گلدستهای بلندی داشت و بعضی امثلهٔ عرب را در کتیبه های این مسجد نوشته بودند و زیر انها بزبان المانی ترجمه کرده بودند که یکی از آن ترجمها این است (که خار در الخواطر کل آب میدهند مثل دیگر (حرف زدن نقره و سکوت طلا است) مثلهای دیگر هم خیلی داشت بعد از گردش رفتیم

بعمارت باغ که عمارت کهنه ایست و توی عمارتهم تمام تخته است نهار خورده بعد از یکساعتی سوار شده رفتیم
به بادلبرکت که تفصیل اینرا نوشته ایم (روز جمعه هیجدهم) امروز هوا ابر و آفتاب است
نهار را در منزل خورده بعد از نهار فرمودیم کالسکه آوردند یکساعت بعد از ظهر بکالسکه نشسته راندیم بر
سمت جنوب بادن باد که اینجا را هیچ ندیده بودیم مجد الدوله و صدیق السلطنه و اکبرخان و ادیب
الملک و احمدخان و ابوالحسن در رکاب بودند از کوهها و جنگلها و جاهای سبز و خرم و راههای با صفا
گذشته مدتی گردش کردیم در یک چمنی پیاده شده قدری راه رفتیم توی آن چمن درختهای سیب تکتک
بود و سیبهای درشت قرمز داشت اما هنوز نرسیده بود بهمانطور که در صحرای امامه ییلاق طهران
درختهای سیب تکتک هست اینجا هم هست اما سیب امامه ریزه است و ترش سیب اینجا درشت
و ترش خلاصه در ساعت چهار بعد از ظهر مراجعت کرده آمدیم منزل ساعت پنج وهم باید بشکار برویم در ساعت
معین سوار کالسکه شدیم مجد الدوله و اکبرخان و عزیز السلطان و امین خلوت و ادیب الملک و حسنخان
و سید محمدخان و مرتضی خان وغیره در رکاب بودند از طرف اوس و حوالی راه آهن اینجا راندیم برای جلگه
و شکارهای جلگه و از دهات ذیل گذشتیم (اوس) (سینهایم) (هالبرستونگ) (کادتونگ)
تا رسیدیم بجنگل شکار این دهاتی که دیدیم همه بسیار خوب و تمیز و پاکیزه بود و ابداً کثافت دیده نمیشود اهالی این دهات
اگرچه لباسشان قدری کهنه بود اما اصلاً تمیز و پاکیزه بودند صحرا را خوب کاشته بودند تمام پر از حاصل
زراعت و زنهای دهاتی توی حاصلها مشغول کار بودند خلاصه بشکارگاه که رسیدیم اینجا دو کالسکه آوردند
که از توی جنگل و راههای شکارگاه آسانتر از این کالسکه های معمول برود سوار کالسکه های کوچک شده راندیم
یکنفر هم که سوار اسب که بی بود آمد جلو ما پرسیدیم این کیست گفتند کنت بزارک است خیلی شوق بشکار
و اسب دارد اسب سوقان میگذارد و روزها دنبال شکار میرود امروز آمده است که با ما همراهی نماید او هم سوار
عقب ما میآمد طرفین راه جنگل است و بعضی جاها هم در میان جنگل یک جلگه بزرگی پیدا میشود که تمام چمن است
و طرف عصر که میشود قوچها با شد شوکا از جنگل بیرون آمده در اینجاها چرا میکنند قدری که راندیم از توی بوته زار
چند قره قرقاول بزرگ پریده رفت توی جنگل فوراً پیاده شدم و تفنگ چارپاره زنی را گرفتم که یک
خروس قرقاول بسیار بزرگی بقدر یک قرقوش که دم درازی داشت از نزدیک پرواز کرد با لوله
اول دم خورد اما نیفتاد خواستم با لوله دیگر بزنم درخت جلوم را گرفت و خروس مرده افتاد توی جنگل از
پیدا شدنش مأیوس شدیم و از اینجا سوار شده رفتیم بجائی دیگر باز رسیدیم بیک وسعت گاه چمن بزرگی
اینجا راه زیادی پیاده رفتیم و خسته شدیم تا آخر از توی زمینهائیکه یار الماسی سیب زمینی کاشته بودند

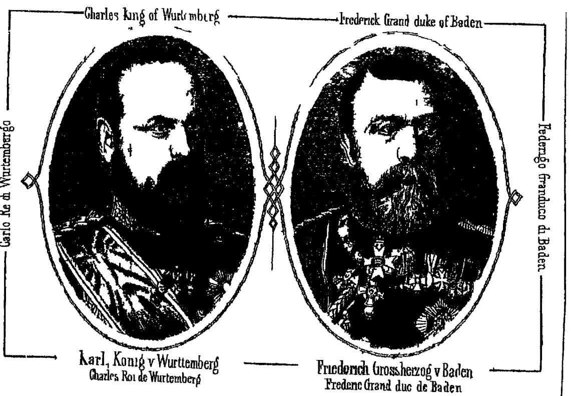
بعد

بیند قرقاول پرید ولی قدری دور پرواز کرد تفنگ خالی نکردم برگشته سوار کالسکه شده راندیم بیک زرت
زاری رسیدیم دو سه نفر پیاده شکارچی هم همراه ما بودند یکی از آنها خیلی ماهر بود جای قرقاول را میدانست
چشمم هم دیده بود که بورقه می کنند مارا پیاده کرده رفتیم توی زرت زار چون تفنگ ساچمه زنی خود را
همراه نیاورده بودند تفنگ ساچمه زنی که در دست پیشخدمت باشی کراندوک بود گرفته انهم تفنگ
نمره شانزده بود و فشنگ های کوچک داشت برای شکار بلدرچین خوب بود و همینطور میان زرت
زار رسیدیم یکدسته قرقاول پرواز کرد دو تیر انداختم نخورد مجدالدوله نزدیک بود یک قره خروس
که خال انداخته بودند بعد یک خروس بزرگ دیگر پیدا شد زدم پاپایش آویزان شد خود را توی جنگل
انداخت بعد شکارچی عرض کرد میل دارید کبک بزنید گفتیم بلی رفتیم پیاده برای کبک چیل باز خیلی راه رفته
رسیدیم بکند یک زار و یونجه زار که یکدفعه از دور یک زربه کبک چیل پرید خیلی دور بود تفنگ
انداختیم نخورد باز توی زراعتهای گشتیم که یک خرگوش بیرون آمد تفنگ را بخرگوش قراول رفتیم که در
بین یک کبک چیل از زیر پای عزیزالسلطان پرید با اینکه راه دستم نبود از صرافت خرگوش افتاده خیلی
تفنگ را برای کبک انداختم کبک افتاد سرش را بریده برداشتند آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای
شکار شوکا نزدیک بغروب بود خیلی راندیم تا رسیدیم بوسعت گاهی شوکای زیادی دیده شد اما دور بود
مجدالدوله را فرمودیم برود مارق او رفت ما ایستادیم برای یکدسته شوکای دیگر که بقدر سه هزار
قدم از ما دور بود دو تیر گلوله انداختم ولی معلوم بود که نمی خورد بعد برگشته سوار شدیم و باز رفتیم از برای
شوکا خیلی راه رفتیم هوا هم تاریک شده بود شوکا هم از نزدیک دیده نمیشد دور بود بالاخره باز رسیدیم
بیک چمنی آنجا یک زربه کبک چیل پرید پیاده شدم هوا هم حالا خیلی تاریک است یک کبک چیل
مانده بود پرواز کرد زدم افتاد توی چمن اما کسی نتوانست پیدا کند آخر پیشخدمت باشی کراندوک پیاده
شده توی چمن راه میرفت که از جلوش پا کرد دیدند تیر بالش خورده بود پیاد با آنرا گرفتند و سرشرا
بریدند حالا بقدر دو فرسخ راه تا منزل داریم و هوا هم خیلی تاریک است سوار کالسکه شده خواستیم مراجعت
کنیم کنت بیزمارک باز اصرار کرد که بشکار شوکا برویم بالاخره رفتیم اما هوا طوری تاریک است که جائی
دیده نمی شود باز رسیدیم بیک چمنی آنجا یک شوکا دیده شد اما خیلی دور بود یک گلوله بآن انداختیم
نخورد برگشته سوار کالسکه شدیم راندیم برای کالسکه های بزرگ بکالسکه ها رسیده سوار شده راندیم
برای منزل سه ساعت بنصف شب مانده بمنزل رسیدیم بعضی الماسهای برلیان خوب آورده بودند
بقدر ده پانزده هزار تومان الماس خریدیم بعد شام خوردیم (روز شنبه نوزدهم) امروز باید

برویم باشتوتکارت هوا امروز آفتاب و خوب بود قبل از نهار گراندوک نشان و حمایل دولت خود را
آورده بدست خود بما هدیه دادند حمایل زرد خوش رنگی دارد که کنارش اکلابتون زرد دوخته اند یک نشان
گردنی و یک نشان سینه و یک سر حمایل داشت نشان خوش طرحی است نشان را گرفته اظهار امتنان
کردیم و با گراندوک قدری نشسته صحبت داشتیم و رفتند نهار خوردیم و بعد از نهار لباس پوشیده و نشان
گراندوک را زدیم امین السلطان و سایر ملتزمین هم همه لباس رسمی پوشیده یکساعت بعد از ظهر با گراندوک
در کالسکه نشسته راندیم برای گار قبل از آنکه برویم آمدیم توی باغ گردشی کردیم تا وقت حرکت رسید
سوار شده بطرف گار راندیم سوار ترن شده باز رفتیم باوس و خط راه عوض شده افتادیم براه گراندوک
و امین السلطان و عزیز السلطان و میرزا محمد خان و یاور گراندوک که همیشه پیش ایشان است توی
واگن ما بودند امروز همان خط راه کالسروه که پای تخت باد است میرویم قلعهٔ راستاد در دست چپ
راه دیده شد از قلعهٔ راستاد که گذشتیم قریهٔ معظمی در دست راست در دامنه دیده شد اسم قریه را
پرسیدیم گراندوک گفتند مالچ است و تفصیلی از این قریه ذکر کردند که از این قرار است میگفتند
در عهد ناپلیون اوّل جنگ بزرگی مابین فرانسه و اطریش در اینجا واقع شد جنرال مورو سردار فرانسه
با آرشیدوک شارل سردار اطریش در اینجا جنگ کردند و ارشیدوک شارل شکست خورد
اما قشون خود را از درّه های فرنوار بطور منظم عقب نشاند و سی هزار از قشون خود را در اولم بریاست
جنرال ماک ساخلو گذارد بعد خود ناپلیون اوّل اولم را محاصره کرد جنرال ماک با آن سی هزار قشون
اسلحه را زمین گذاشته تسلیم شدند خلاصه راندیم تا رسیدیم بکالسروه آنجا گراندوک تمام صاحبمنصبها
و وزراء و رجال دربار خودشان را در گار حاضر کرده بودند که معرفی نمایند ترن بکنار ایستاد آمدیم پائین
گراندوک تمام وزراء و صاحبمنصبها را معرفی کردند موزیکانچی هم بود و موزیک میزدند این صاحبمنصبان
نظامی باد همه بسیار خوب و رشید و خوش لباس بودند تمام لباس ماهوت آبی پوشیده چکمه و کلاه پردار
سفید داشتند و همه بیک شکل سبیلها را تاب داده بودند واقعاً این پنجاه شصت نفر صاحبمنصب
هیچ صورةً باهم اختلاف نداشتند خیلی عجب بود خلاصه با گراندوک وداع کرده آمدیم توی واگن ایستاده
ما ترن حرکت کرد و راندیم برای اشتوتکارت از بادن باد هرچه میگذریم هوا گرم میشود درختهای سیب
هم اطراف راه خیلی بود که سیبهایش سرخ شده و رسیده بود اعلیحضرت امپراطور آلمان دو روز دیگر میآیند
به بادن باد و دو شب توقف کرده از آنجا میروند باستراسبورغ و متس در این راه و صحرا اگرچه کوه و
درّه و جنگل و حاصل زراعت و سبزه و چمن زیاد بود اما آبادی و صفای بادن باد نبود دهات خوب

در اطراف راه دیده شد در یک ده چشمه آب خیلی صاف خوبی مثل آب کلکیله که نزدیک بشهرستانک
و در کوه البرز است دیدیم که در مدت در فرنگستان هیچ آب و چشمه ندیده بودیم ریگهای ته آب همه پیدا
بود اهالی ده هم محل گشتند صفائیشان در اطراف همین چشمه است در سرحد میانه باد و ورتمبرغ یک
استاسیونی است که اسمش (موه‌لاک) است ازینجا مهماندارهای دولت باد که همراه بودند
مرخص شده رفتند و مهماندارهای دولت ورتمبرغ که اسامی آنها ازین قرار است (جنرال وُل
کرن) (کلنل اُنت شپلو) (آجودان مخصوص پادشاه ورتمبرغ (هُرنو
رئیس ترن بتوسط میرزا رضاخان وزیر مختار در سپ و الگن بحضور رسیده معرفی شدند و مأموریت خودشانرا
عرض کردند و رفتند توی واگن نشسته راندیم از بادن باد تا کالسروه پای تخت باد یکساعت
راه است و از کالسروه تا سرحد هم یکساعت و از سرحد که موه لاکر است الی اشتوتگارت
نیز یکساعت راه است که روی هم رفته سه ساعت راه و سی فرسخ مسافت است بعضی از جاهای
راه بجلگه برمیخوردیم اما اغلب کوه و دره و پست و بلندی بود از دو تونل هم گذشتیم که هر کدام
دو دقیقه طول کشید خلاصه در ساعت چهار باشتوتگارت رسیدیم چون پادشاه ورتمبرغ ناخوش
و علیل هستند و تنگ نفس دارند و نمیتوانند زیاد بایستند بگار نیامده در عوض ولیعهد خودشان را که
خواهرزاده و نوه عموی ایشان است بگار فرستاده بودند چون خود پادشاه هیچ اولاد از ذکور و اناث
ندارند لهذا ولیعهد بخواهرزاده ایشان تعلق گرفته است در اینجا پیاده شدیم یکدسته سرباز با صاحب منصب
زیادی در گار ایستاده بودند دو سه نفر شاهزاده کوچک هم بودند با ولیعهد دست داده تعارف
کردیم و از جلو صف سرباز گذشتیم وضع قشون و لباس صاحب‌منصب اینجا و پروس و باد وغیره یعنی کلیه
ممالک المان یکجور است و همه در تحت حکم و ریجستک المان هستند و قشون تمام المان از
علیحضرت امپراطور المان است اما سرباز و صاحب منصب ورتمبرغ کوتاه تر و کم جثه تر از قشون باد هستند
آنها قوی جثه تر بنظر می‌آمدند خلاصه نواب ولیعهد صاحب منصبان همراه خودش را با آن سه نفر شاهزاده
کوچک معرفی کرد و بعد با ولیعهد و امین السلطان و میرزا رضاخان در کالسکه نشسته راندیم برای
عمارتیکه منزل ماست و در آخر شهر واقع است و اسم آن عمارت (لاند هوس رُزِن استاین
است که باید از شهر و پارک گذشته رفت بعمارت شهر توی دره واقع است که اطراف آن پست
و بلندی است درست شهر و خانه‌هایش دیده نشد و از دور سوادی بنظر آمد اما درست معلوم نشد
قدری از توی شهر و بعضی کوچه‌ها گذشته داخل پارک شدیم جمعیت مرد و زن از گار الی منزل دو طرف

راه ایستاده بودند همه مردمان نجیب هستند زن و دختر خوشگل هم میان اینها خیلی دیده شد پارک
درختهای قوی دارد خیلی پارک خوبیست رسیدیم بدر عمارت با علیحضرت پادشاه که با رجال خودشان
روی پله ایستاده بودند ملاقات شد از کالسکه پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم
آمدند اطاقهای منزل ما را نشان داده رجال و بستگان خودشان را بما معرفی کردند ما هم امین السلطان
و سایر ملتزمین خودمان را برای ایشان معرفی کردیم عمارت ایشان خیلی خوب عمارتیست مثل عمارتهای
مشرقی یکمرتبه است اطاقهای خوب مطبوع دارد و مبلهای ممتاز از گلدانها و مجسمهای مرمر حجاری شده خوب
و پردهای خوب نقاشی بسیار ممتاز در اطاقها نصب است قدری نشسته با پادشاه صحبت کردیم
میگفتند ناخوش هستم و در دریاچه کنستانس مشغول معالجه بودم محض خاطر شما آمده ام و فردا هم از برای معالجه
بآنجا مراجعت خواهم کرد بعد از صحبت برخاسته رفتند بمنزل خودشان و نشان و حمایل اول دولت
خودشان را برای ما هدیه فرستادند ما هم نشان صورت خودمان را بتوسط میرزا رضاخان وزیر مختار
برای ایشان فرستادیم (اسم ولیعهد دولت ورتمبرغ که خواهرزاده و نوادهٔ عموی پادشاه حالیه است
پرنس گلیوم دو ورتامبرغ) کسانی که نواب ولیعهد در کار استوت کارت معرفی کردند از این
قرار است (دوک البرخت دو ورتامبرگ) که عموزادهٔ علیحضرت پادشاه و مادرش دختر برادر
علیحضرت امپراطور اطریش است (پرنسس ارنیت دو ساکس وایمار) خواهرزاده پادشاه (پرنس
شادل دو واخ) پسر عموی پادشاه (بارن میط ناخت ، رئیس وزارت داخله دربار (بارن
ومیت نوبودلت) ایشیک آقاسی باشی (بارن فالک ین شتاین) جنرال (بارن دو
پلانو) مارشال دربار (جنرال دو آلونس لبن) فرمانده کل قشون ورتمبرغ که قسمت سیزدهم قشون
المان است (دماسو جنرال دوشتاین هایل) حکمران استوت کارت (دکتر فن
هالت ، بیکلربیکی سه کسایر که علیحضرت شارل اول پادشاه ورتمبرغ در عمارت معرفی کردند از این قرار ند
دگو یو بنیگر) رئیس دفترخانه پادشاهی و مستشار مخصوص (بارن ول وادت لوتی بودلت) مارشال
دربار خلاصه بعد از رفتن پادشاه نشانی که برای ما فرستاده بود بسینه زده و حمایل آنرا که قرمز است
او بجته سوار کالسکه شده رفتیم ببازدید پادشاه امین السلطان و جنرال دولکرن مهماندار هم با ما بودند راندیم
از پارک عبور کرده و از بعضی خانهای کوچک گذشته رسیدیم بمنزل پادشاه وارد شدیم این عمارت را
از روی عمارت اعراب که اسپانیول فتح کرده و مدتی در آنجا مستقل بوده اند ساخته اند و بعد اسم آن
اسبتیل مودینلت ، میگویند اسم عمارت (ویلهلما) است علیحضرت پادشاه با وزرا و جنرالها دم


Charles king of Wurtemberg
Frederick Grand duke of Baden
Carlo Re di Wurtembergo
Federigo Granduco di Baden
Karl, Konig v Wurttemberg
Charles Roi de Wurtemberg
Friedrich Grossherzog v Baden
Frederic Grand duc de Baden

پله ایستاده بودند رفتیم وارد اطاق شدیم زینت داخله اطاقهم بطرز اعراب بود گچ بریهای با رنگ سقف
بلند مثل مسجد ستونهای کوچک ظریف خیلی از روی سلیقه ساخته اند اسباب اطاقهم بطرز مشرق زمین است
هیچ شباهتی بوضع فرنگی ندارد پرده های کار مشرقی دارد که پادشاه میگفتند در تیس خریده ام چون مستانها
بجهة اصلاح مزاج به تیس میروند این اسبابها را اغلب از آنجا خریده اند در یکی از اطاقهای کوچک این
عمارت اشکال و پرده های خوب دیده شد که اغلب اشکال اعراب و مشرق زمینی با منزل شترسوار و سوار عرب
سواحل و چادرنشین و زن و مرد اعراب بدوی بود بسیار خوب نقاشی کرده بودند وضع عمارت
اینطور است در وسط صفه مانند گنبد بسیار بلندیست شبیه مقصوره مسجد اطاقها در اطراف این گنبد
واقع شده همه بوضع ابنیه عرب تا بالا در این اطاقها بودند اطاق یک جوری در فرنگستان
مخصوصاً عمارتهای عالی و زینت های داخله آنها را بوضع مورسک مسازند چنانکه در برلن و پطرزبورغ
وغیره هم دیده شد از این معلوم میشود که اعراب اسپانیول و سلیقه معماری کامل بوده و ترقی داشته اند
جلو عمارت هم باغ باصفای خوبی است و پادشاه مخصوصاً گل دوست و گل و یاسمین و اشجار و باغ باب
هستند میگفتند این عمارت را پدر من ساخته اما گلکاری و بنای باغ و مواظبت اشجار را خودم کرده ام
در حقیقت بسیار خوب و باسلیقه ساخته اند با ایشان رفتیم قدری باغ را گردش کردیم باغ نشتنه
نه زیاد بزرگ و نه کوچک در جلو عمارت واقع است در دست چپ در است نارنجستان و گل
خانه دارد و درختهای کاملیای زیادی در آنجا کاشته اند اما فصل گل آنها بود و گل نداشتند در اول باغ
جلو عمارت چهار مرتبه وسیع دارد اما مرتبه ها زیاد بلند نیستند از چهار مرتبه باید پایین رفت تا بسطح باغ
رسید و در مرتبه ها گلکاری بسیار خوب بود و گلهای رنگارنگ مثل مینا کاشته بودند و در سر یک
از این مراتب متصل به پله حوضهای کوچک با فواره ساخته اند که از این حوض بحوض دیگر آب میرود و در پایین
مراتب که سطح باغ است وسط آنجا حوض بزرگی با فواره دارد که آب زیادی بقوت تا هم قریب یازده
ذرع از فواره جستن میکند دور حوض سبزه و چمن و گلکاری بسیار قشنگ است خیابانهای مختلف در
اطراف ساخته اند که در کنار خیابانها بلکه تمام درختهای کاج ... و همه از ساق تا سر برگ بقدر دو سه چپ بسیار
گلفت برگهای انبوه بطور ترتیب کرده اند که سطح صاف سبزی دیده میشود که از پایین تا بالا یکنواخت همه
ندارد و از این کاجها در اطراف باغ قریب بهزار درخت است و سر این درختها مثل یک عمامه سبز بزرگ
است که بالای عمامه هر یک تاجی از همان شاخ و برگ کاج بریده و تعبیه کرده اند کنار خیابانها
و میان سبزه‌ها هم گلکاری ... بود ... باغهم تمام گردشی دارد به طرز بنای اعراب که در اطراف

مساجد میساخته اند و دور تا دور جلو این غلام گردش را ستون زده و گچ بری ریزه اعلی کرده اند الحق گردشگاه
خوبیست یک خیابان را گرفته رفتیم تا انتهای آن با ایوان غلام گردش رسیدیم و از میان همان ایوان رفتیم
بعمارت دیگری که از عمارت اول که وارد شده بودیم بزرگتر است این عمارت هم بطرز اعراب است
داخلش را تماما گچ بری و نقاشی ریزه کرده اند تالار بزرگی داشت بسیار عالی چهار صفه شاه نشین دار
بسیار مزین و پنجره های آنها شیشه های الوان بسبک عرب خیلی دیدنی بود زمین آنهم تخته منقش بطور
خاتم بود در اینجا میز بزرگی ترتیب داده بودند برای شام فرداشب که باید در اینجا شام رسمی بخوریم یک
باغ دیگر هم سوای این باغی که تفصیل آنرا نوشتیم در آنطرف این عمارت بزرگ است قدری توی این تالار
روی نیم کت با پادشاه نشسته صحبت داشتیم باز میگفتند فردا باید برویم بکنار دریاچه کنستانس که در اینجا
مشغول معالجه هستم زوجه ایشان هم در آنجا است لاک کنستانس در سویس واقع و چنانکه سابقاً هم اشاره
کرده ایم از بهترین جاهای فرنگستان بلکه همه دنیا است وضع دریاچه کنستانس از این قرار است بیشتر
سواحل آن خاک ورتمبرغ است قدری هم از خاک باویر با این دریاچه اتصال دارد و قدری نیز از باد
که این چهار دولت یعنی سویس و باویر و ورتمبرغ و باد در اطراف دریاچه متصرفات دارند خلاصه
بعد از قدری نشستن برخواسته از همان غلام گردش آمدیم بعمارت اول که در ورود دیدیم و از همان راه
که آمده بودیم گذشته با پادشاه وداع کرده آمدیم منزل قدری راحت کرده بعد رفتیم بباغ عمارت منزل
خودمان گردش کنیم اینجا هم باغ خوبی دارد با گلکاریهای اعلی و سبزه و چمن و خیابانهای مشجر سایه دار خیلی باصفا است
در دو طرف عمارت دو چفته طولانی بود از غوره زیادی بود با آویخته بود قدری از آن فرمودیم چیدند
آب غوره گرفتند با شربت خوردیم اعتماد السلطنه حاضر بود روزنامه اروپ میخواند در بین گردش یکمرتبه
دیدیم یک ترن بخار مستقیماً رو بعمارت ما میآید تعجب کردیم چمنی بود از روی چمن پایین رفته پایین چمن سکوی
سنگی بود مشرف به صحرا از آنجا دیدیم خط راه آهن بزیر سکو ممتد شده است معلوم شد از زیر این عمارت
تونل ساخته و راه آهن کشیده اند و در همان وقت ترنی آمده از زیر پای ما گذشت و یکی دیگر بیرون آمد
وشب و روز در کار است بعد آمدیم توی اطاق شام خوردیم بعد از شام برخواسته در همین عمارت
گردش کردیم وضع این عمارت مربع مستطیل است تالار بزرگ مرتفعی در وسط است که ستون دارد
اطاقهای دیگر در اطراف آنست در دو طرف تالار دو حیاط کوچک دارد مثل خانه های ایران در وسط
آنها حوض مدور است مجسمه از برنز در وسط حوض است که در دست زنی است گیسوی خود را فشار میدهد
آب از آن میریزد اطراف این دو حیاط اطاق است در تالار بزرگ وسط مجسمه های مرمر خوب از زن

ربته و اشکال ملائکه و صورت رب النوع یا مثل مشتری و زهره وغیره دارد که تاریخ ساختن آنها از بیست الی سی و پنج سال و چهل سال قبل از این و کار حجار های ایطالیائی است که یا در رُم یا در اینجا ها ساخته اند چلچراغهای برنز مطلای بزرگ خیلی اعلا دارد تمام مبل عمارت قیمتی و نفیس است بعد رفتیم چند اطاق که مخصوص پرده های نقاشی است تماشا کردیم همه اینها را با روشنی چراغ و لامپ سفید دیدیم بسیار خوب بودند پرده های بزرگ بود متوسط بود و بعضی را روی چینی کشیده بودند و بعضی دیگر را روی مِلِبی و بعضی هم روی تخته پاره را هم روی کرباس خیلی پرده های قیمتی دیدنی بود از آنجا آمدیم وقت خواب بود خوابیدیم (روز یکشنبه بیستم ذی الحجه) امروز نهار در منزل خورده بعد از ظهر فرمودیم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتیم برای گردش میرزا رضا خان و جنرال مهماندار و کلنل مهماندار هم در یک کالسکه دیگر از جلو ما میرفتند از کنار شهر و توی کوچه باغها و از پهلوی بعضی پارکها میراندیم و تماشا میکردیم شهر در حقیقت توی دره واقع است و اطراف آن کوه است اما کوههای خاکی مالیده چندان کوه بزرگ نیست راه هم کم کم از کنار شهر سربالا میشد اما کالسکه همه جا با کمال راحت میرفت بالا همینطور گردش کنان آهسته آهسته رفتیم تا بالای یک تپه که آنجا قهوه خانه بود و عمارات قشنگ مختلف اهالی شهر در این بلندیها ساخته و منزل دارند که دور تا دور شهر روی این تپه و بلندیها عمارات است چون این شهر توی دره واقع است و تابستان آن گرم میشود اهالی شهر این عمارات را در این بلندیها ساخته اند که وقت گرمی هوا باینجا بیایند یک راه آهن کوچک سبک خوبی دیدیم که سربالا کشیده بودند دندانه دندانه بود و چرخهای لکوموتیف هم دندانه داشت که دندانهای چرخهای افتاد توی دندانهای ریل و بالا میرفت خلاصه میراندیم و از توی زراعتها میگذشتیم درخت و جنگل در اینجا زیاد بود درخت مو هم در اینجا خیلی کاشته اند غالب بلندیها را با سنگهای صاف خوب مرتبه مرتبه سنگچین کرده و روی آنها را درخت مو کاشته اند وسط اینها را هم نهرها مثل پله پله ساخته اند که هم پله است که آدم میرود و سر مو و انگورها و هم در وقت بارندگی باران و سیل از این نهرها جاری شده موها را خراب نمیکند غالب بلندیها که مشرف بشهر بود سواره و پیاده گردش نموده و شهر را تماشا کردیم عمده سواد شهر در یک دره بزرگی واقع است سه چهار دره های کوچک هم هست که بعضی از سکنه شهر در آن دره ها منزل دارند از این بلندی سربازخانه خیلی بزرگی را که جای سه فوج سرباز بود تماشا کردیم و یک عمارت قدیم سلطنتی که اجداد این پادشاه چهارصد یا پانصد سال است بنا کرده اند و عمارت تازه سلطنتی ایشان را تماشا کردیم و در بین که پیاده گردش میکردیم باران خیلی شدیدی گرفت رفتیم توی کالسکه سر کالسکه را پوشانیده و سرازیر راندیم برای شهر هوای اینجا هم تمام ناخوش است و زود زود ابر شده خیلی هم باران میآید هوای اینجا

با اینکه خیلی گرم و بدرجه هوای گجور مانندران است باوجود این هنوز غوره با انگور نرسیده است همه مردمش
حتی اطفال نجیب و معقول هستند عوض هورا در مقام تعارف و دعا هوهو می کنند خلاصه از توی شهر
راندیم و از جلو عمارت سلطنتی که نشیمن عمارت بسیار عالی است جلوخانی بشکل نیم دایره دارد جلو این عمارت هم
یک پارک بسیار خوبی دارد که گلکاری خوبی کرده اند دو حوض بزرگ با فواره های مرتبه بمرتبه دارد که از
بالا میریزد بمرتبه اول و از مرتبه اول بمرتبه دوم و از انجا بحوض میریزد خیلی فواره های قشنگی بود عمارت
قدیم سلطنتی هم متصل با عمارت جدید است اما کسی در انجا منزل ندارد و بعضی اجزاء و عمله جات پادشاهی
می نشینند دور این گلکاری را هم یک نرده کشیده که از کوچه و معبر مجزا کرده اند قدری شهر را گردش کرده
افتادیم به پارک و راهی که دیروز آمده بودیم و راندیم برای منزل یک خیابان چنار بسیار خوبی دارد که
از اول این پارک است الی پارک سلطنتی بسیار خیابان خوبیست چنارها سر بآسمان کشیده و شاخ
برگ آنها سر بهم داده مثل یک طاق سبزی شده است که از زیر آن هیچ آسمان پیدا نیست اما چنارهای
اینجا با ایران خیلی فرق دارد رنگ ساقه چنارهای اینجا سیاه تر و برگ اینها هم کوچکتر از برگ چنارهای
ایران است خلاصه رسیدیم به منزل قدری راحت کرده رفتیم توی باغ گردش کردیم پهلوی عمارت
یک محوطه وسیعی در میان چمن است که دور تا دور آنرا مجر آهنی ساخته و سیم کشیده اند و میان آنها بقدر
سی مرال نر و ماده سفید انداخته اند این مرالها غیر از جنس مرالهای ایران است تمام سفید هستند مرالهای
اینجا کوچکتر هستند و شاخهای عجیبی دارند رفتیم انجا دری داشت فرمودیم باز کردند مرالها دور بودند
رفتند تو انها را بطرف ما راندند تماشا کردیم باوجود اینکه مدتی است اینجا هستند باز وحشی میباشند
و آدم را که می بینند فرار میکنند بعد برگشتیم بجلو اطاق خودمان امشب در ساعت شش و نیم از ظهر گذشته
باید برویم بعمارت پادشاه که دیروز رفته بودیم که در انجا شام رسمی بخوریم وقت رفتن لباس رسمی پوشیده
آمدیم توی اطاق نواب ولیعهد و شاهزاده ها که باید همراه بیایند و ملتزمین ما همه با لباس رسمی حاضر بودند سوار شدیم
با ولیعهد و امین السلطان و میرزا رضاخان توی کالسکه نشسته سایرین هم در کالسکه های دیگر از عقب
ما راندیم برای عمارت پادشاه دیروز از در بالای عمارت رفته بودیم امروز از در پائین داخل پارک شدیم
دست چپ رفتیم باطاقی که میز چیده بودند سر میز نشستیم نواب ولیعهد دست راست ما نشست و
پرنس هوآلبرخت دوودتامبرک) دست چپ و زیردست او پرنس ارنس ساکن ویمار که آدم خوش
خوش صحبتی است نشسته بود این شاهزاده هم پسر خواهر اعلیحضرت پادشاه است این دو شاهزاده که در دست
چپ ما نشسته بودند هر دو تقریباً بیست و شش هفت سال دارند ولیعهد هم چهل و یکسال دارد از اینطرف

ولیعهد میرزا رضا خان وزیر مختار نشسته بود در زیر دست او (پرنس شارل دوداکنت دووودتامبرغ
نشسته بود سنش بیست و سه سال است بسیار شاهزاده خوش روی خوش موی شیرینی است و با این صغر
سن خیلی عالم و فاضل است بخصوص بواسطه سفرهائیکه در مشرق زمین و طرف شامات و مصر و بیت
المقدس وغیره کرده است اطلاعات شرقیه خوب دارد شاهزاده که دست چپ ما نشسته بود و
اسمش را نوشتیم پدر پدرش برادر پادشاه اول ورتمبرغ است و اسم پادشاه اول ورتمبرغ فردریک
بوده مادرش دختر ارشیدوک آلبرت عموی اعلیحضرت امپراطور حالیه اطریش است و شاهزاده
اخیر که نوشتیم بمشرق زمین سفر کرده است (پرنس شارل دوراخ) مادرش خواهر پرنس دمناکوی حالیه است
و پدرش برادرزاده پادشاه فردریک است که پادشاه اول ورتمبرغ بوده است (اسامی سفرائیکه
در سر میز شام حضور داشتند از این قرار است وزیر مختار باویر دو این یعنی اقدم همه سفرا است
کنت توف کرچن) وزیر مختار اطریش (کنت ادکولیسکانی) وزیر مختار انگلیس (مسیو
بادون) شارژدافر پروس (مسیو دوکلابیت) شارژدافر روس (مسیو دوویسل دانسکی
خلاصه شام خوردیم چراغ و شمع زیادی روشن کرده بودند و بواسطه اطاق بسیار گرم شده بود و ما عرق
زیاد کردیم به ولیعهد گفتیم پنجره ها را باز کنند باز کردند هوائی داخل شد اما چندان تفاوتی نکرد آمدیم بیرون
قدری در باغ گردش کردیم توی باغ چراغی بود تاریک بود فواره آب جستن میکرد در تاریکی عالمی داشت
بعد از قدری گردش سوار کالسکه شدیم که برویم به محل آتشبازی که اسم آنجا (کان اشتات) است
جائی است متصل باستوت کارت مثل دولاب و شهر طهران در آنجا معدن آب گوگرد سردی دارد که بجهت
معالجه میخورند راندیم از پل رودخانه گذشتیم مدتی رفتیم تا بجائی رسیدیم که چراغ بود کم کم چراغ زیاد شد و جمعیت
دیده شد تا جائی که چراغان مفصل بود نواب ولیعهد و شاهزاده با هم که از پیش آمده بودند آنجا بودند والان
طولانی ساخته دو طرف آن چراغ زیادی گذاشته بودند بسیار گرم بود دست نواب ولیعهد را گرفته رفتیم
ولیعهد اشخاصی را که مباشر آتشبازی شده بودند مثل بیگلربیگی شهر وغیره معرفی کردند از دو طرف زن و مرد
زیاد ایستاده بودند دخترها و زنهای خوشگل و پسرهای معقول زیاد میان آنها بودند نواب ولیعهد ما را از
توی جنگل که همه جا چراغان کرده بودند بردند بسر بالائی که بقدر دو شان تپه ارتفاع داشت راه پیچ پیچ خوبی داشت
و همه جا چراغان بود رفتیم تا ببالا رسیدیم در آن بالا حوضی بود و فواره داشت دور آنهم درخت بود به درختها
فانوسهای رنگین آویخته و چراغان خوبی کرده بودند جمعیت زیادی هم از زن و مرد بود تماشا کردیم و برگشتیم
از همان راه از میان جمعیت زن و مرد آمدیم تا رسیدیم بوسعت گاه بزرگی در میان جنگل در وسط آن جائی

از چوب موقتاً ساخته بودند که ده پانزده ذرع دور آن بود میزی در آنجا گذاشته روی میز آب و مشروبات
وغیره تهیه کرده بودند اطراف همه پر از آدم بود یکطرف جائی مرتبه مرتبه ساخته بودند و اوازه خوانهای مرد
در آنجا نشسته میخواندند بعد آتشبازی برخواسته سوار شده راندیم رو بمنزل وارد شدیم امشب در توی چراغان
و آتشبازی با چراغ کار لفظ (ولکم) خوش آمدید نوشته بودند رودخانه (نکار) که از هایدلبرک
میگذرد از اینجا هم میگذرد یعنی از اینجا میرود به هایدلبرک و از آنجا میرود در مانجم داخل رود رین می شود
روز دوشنبه بیست و یکم) امروز در ساعت یک بعد از ظهر باید برویم بشهر مونیک
که پای تخت مملکت باویر است قبل از نهار قرار بود برای تماشا برویم بعمارت سلطنتی شهر در ساعت یازده
کالسکه حاضر شد من و مجدالدوله و صدیق السلطنه در یک کالسکه نشسته میرزا رضاخان وزیر مختار
و جنرال مهماندار هم در کالسکه دیگر نشسته از جلو میرفتند عزیز السلطان و میرزا محمدخان و ادیب الملک
و احمدخان و حسن خان هم در کالسکه [illegible] سوار شده راندیم برای عمارت شهر از جائیکه گذشتیم تا بعمارت شهر
میرسیدیم از این قرار است اول متصل به پارک و باغ این عمارت منزل ما گذشته میرسد بیک محجر آهنی
که آن محجر این پارک را از پارکهای دیگر مفروض و جدا میکند و میرسد بیک دری که یکدسته قراول و
سرباز هم در ایستاده بودند از این در که بیرون میرود داخل یک پارک بزرگ دیگر میشود و بلافاصله داخل
میشود به خیابان چهار بزرگ که تفصیل آنرا نوشته ایم و بسیار خیابان خوبیست در ایام تابستان چقدر زینت
خیابان سبز سایه گستر مفیدیست که در میان آن پیاده و سواره و با کالسکه گردش میکنند و روی نیمکتها
می نشینند در پارکهای اطراف این خیابان هم بعضی مجسمه ها از چودن و مرمر و سنگهای دیگر وغیره نصب کرده اند
در انتهای این خیابان هم دو مجسمه بسیار بزرگ ساخته اند که یک اسب دیوانه به بزرگی اسب دستهای جلو را
بلند کرده و گوش خوابانده است یک مردی هم به بزرگی انسان پهلوی آن ساخته اند که با دست زیر پوزه
اسب زده است هر دو مجسمه که جفت و بیک ترکیب هستند مقابل هم یکدیگر نصب شده بسیار خوب مجسمه
ایست از این خیابان که بیرون میرود داخل خیابانی دیگر میشود که اطراف آن درختهای بلوط است که بفرانسه
شن میگویند اطراف این خیابان هم پارک است در وسط آن یکجای مدوریست که روی آن یک مجسمه
پیرمرد قوی هیکل بزرگی ساخته اند این خیابان بلوط منتهی میشود به باغ و پارکی که جلو عمارت سلطنتی واقع است و
تفصیل آنرا نوشته ایم بسیار پارک خوبی است گلکاریهای ممتاز نموده کاجها را به شکلهای معقول قیچی زده
و ترتیب کرده اند و یک فواره در وسط این پارک دارد که آب آن خیلی بلند میجهد فواره های دیگر هم
مرتبه مرتبه دارد که آب از آن مرتبه ها میریزد خیلی پارک خوبی است خلاصه رسیدیم بعمارت و درب

پله پیاده شدیم چنانکه سابقاً هم نوشتیم عمارت سلطنتی اینجا دو دستگاه است یکی از قدیم که چهارصد پانصد سال
است ساخته اند و حالا وزیر دربار با عمله جات پادشاهی در اینجا منزل دارند و عمارت دیگر تازه است
که دویست سال میشود ساخته اند در بعمارت تازه که پیاده شدیم وزیر دربار و جماعتی [illegible] حاضر
بودند و ما را بعمارت راهنمائی نمودند مرتبه اول عمارت را که چند پله میخورد تماشا کردیم عمارت بسیار عالی است
بخصوص اسبابهای نفیس دارد از قبیل مجسمه های مرمر (بوست) یعنی نیم تنه مجسمه و پرده های کار کوبلن و
پرده های نقاشی بسیار ممتاز و نقاشیهای روی گچ که کار نقاشهای قدیم ورتمبرغ است و همه نقاشیهای تاریخی است
که تاریخ جنگها و وضع سلطنت سلاطین قدیم و اجداد این پادشاه را ساخته اند و یکی از پرده های نقاشی اینجا
پرده بود که کار یکی از نقاشان معروف از اهل استکارت که سی سال قبل ساخته و حالا مرده است اسمش
(هین دلانات) بوده است این پرده اسمش پرده عشق مادری است صورت یک جوان زنی را ساخته
که شب در اطاق بچه خودش را آرایش میکند و حالت مهر مادری [illegible] در پشت پرده که روی
آن چراغی است اما نه پیداست نه چراغ ولی نور چراغ بطوری باین زن در جبهه او و صورت بچه افتاده
که حالت چشم بچه را که چراغ میزند نموده است بسیار پرده ممتازیست در تمام فرنگستان اینطور پرده
ندیده بودم یعنی پرده کار تازه باین خوبی ندیده بودم والا پرده های نقاشی ممتاز در فرنگستان خیلی است
مجسمه های بوست هم که آنجا دیدیم یکی صورت مرد تنومند ریش پهنی است که رب النوع رودخانه نیل است
یک مجسمه دیگر که باز مرد تنومند ریش پهن مو درازی بود رب النوع رود تیبر شهر رم است دیگر نیم تنه
زن قیصر روم و نیم تنه زن تیبر و نیم تنه ایلین و نیم تنه نرون و بعضی نیم تنه های دیگر قیاصره روم بود و یک پرده
پطر کبیر و نیکلا و فردریک بزرگ و الکساندر و دیگر اشکال پادشاهان خودشان هم خیلی بود یک مجسمه فلتزم
که خیلی بد گل بود آنجا دیده شد پهلوی مجسمه فردریک کبیر گذارده بودند خلاصه خیلی توی اطاقهای این عمارت
گردش کرده بعد رفتیم باطاقی که ناپلیون اول در وقتی که این شهر را فتح کرده بود توی این اطاق خوابیده است
دیدیم همان تختی که ناپلیون روی آن خوابیده بود بهمان حالت باقی است یک پرده صورت خود ناپلیون
اول را هم که کار کوبلن خیلی شبیه بناپلیون است و ناپلیون برای پادشاه آن عصر ورتمبرغ هدیه فرستاده
بالای تخت خواب ناپلیون آویخته بودند بعد رفتیم مرتبه دوم عمارت پله های سنگ خوبی داشت
و اطاق یک تالار بزرگ خوبی [illegible] خیلی تالار عالی باصفائی است
در گچبری این تالار [illegible] کار کرده اند اغلب [illegible] الا هم نقشه بود بعد رفتیم در اطاقی
که منزل ملکه است اینجا هم اطاق بسیار عالی بود و [illegible] خوبی داشت [illegible] باغ و فواره ها نگاه میکرد

بعد آمدیم پائین و دوباره رفتیم باطاق کابینه یعنی اطاق تحریر و کار پادشاه آنجا را هم تماشا کردیم عکسهای زیاد
و نقاشیهای بسیار خوب خیلی داشت تا آخر اطاق رفتیم در آنجا یک پرده کوچکی بود که صورت یک زن
سفیدپوش روحانی صفتی را مثل زنهای تارک دنیا کشیده بودند پرسیدیم این صورت کیست گفتند این (
دام بلانش) است و همه خندیدند پرسیدیم یعنی چه گفتند وقتی که مصیبتی بخانواده سلطنت رومیه بدهد کسی
از آنها بمیرد این پرده روح است بپای خودش میرود بمنزل زیر دربار و تسلیت میگوید معلوم شد که چون این سخن
افسانه است از این جهة همه خندیده اند از وزیر دربار هم پرسیدیم که شما این را دیده اید نه اقرار کرد و نه انکار
خلاصه بعد از تماشای آنجا آمدیم بباغ مخصوص عمارت که دور آن نرده آهنی و غلام گردش دارد و مجزی از پارک
بزرگست تالارهای خوبی در آنجا کرده اند و حوض مخصوصی دارد که دور حوض را نرده کشیده و توی حوض مرغابی
انداخته اند و نرده برای این است که مرغابی از حوض بیرون نیاید و آنجا را کثیف نکند خیلی جای با صفائی بود
بعد از قدری گردش از این پارک رفتیم به پارک بزرگ که فوارهای مرتبه بمرتبه دارد و پارک عمومی است
که همه مردم گردش میکنند آنجا هم خیلی با صفا است از آنجا سوار شده از همان راهی که آمده بودیم راندیم
برای منزل بعمارت راچینا که اشاره کردیم دوک شارل در دویست سال قبل ساخته است از جمله پرده
های کاکوبلن که خیلی ممتاز بود در این عمارت دیده شد پرده آسیا و افریقا و ینگی دنیا بود که حالات و طبایع
خلقی این سه قسمت معظم کره زمین را مینمود و دیگر مجلس تاج گذاری و جنگ ایوان معروف بظالم روسی با
عثمانیها که او را (ایوان لکووشال) میگویند بود که از جمله پرده های نقاشی بسیار ممتاز است پرده دیگر
در اطاق مخصوص ملکه بود که با ذغال و سنگ گچ کشیده بودند انقدر خوب و از روی مهارت و با حالت
کشیده بودند که فوق تعریف بود و نقاش آن (کول باخ) نام است که از اهل باویر و در تمام اروپا
مشهور است خود او مرده و پسرش که همین اسم را دارد الحال زنده است و خیلی در نقاشی استعداد دارد
کلیسای روس هم در خود همین عمارت دیده شد مخصوصاً بجهة عبادت ملکه که دختر امپراطور نیکلا است
ساخته اند خلاصه آمدیم منزل نهار خوردیم و بعد از نهار یکساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شده راندیم برای گا
نواب ولیعهد و سایر شاهزاده ها و امراء و وزراء و صاحب منصبان ورتمبرغ تمام در گار حاضر بودند قدری
در اطاق گار ایستاده بعد رفتیم توی واگن با نواب ولیعهد تعارف و خداحافظ کرده راندیم برای نبک
صحرا از طرفین راه پست و بلند بود و چون هوای ورتمبرغ گرمتر از هوای باد است صحراهای اینجا زرد شده
و آن طراوت و خضارت صحراهای باد را ندارد در زمینهای گندم و جو را که درو کرده اند زرد است
اما سایر حاصلها از قبیل ذرت و شبدر و یونجه سبز بود هر جا هم که زراعت نیست چمن است بطوریکه میرانند

لم کوههای طرفین که اغلب هم جنگل بود و تجاده نزدیک شد و راه آهن افتاد به یک نعله کوهی که انجا را بریده
وند از یکطرف). نگاه میکردیم یک نعله تختی بود که منتهی بدره میشد و توی ان دره خانهای رعیتی کوچک
نک خوشوضع دیده میشد و دره های کوچک دیگر هم از این دره منشعب میکرد دیدرانیدیم تا رسیدیم
ب آبادی بزرگی که اسمش (گادیس این گن) است پنج دقیقه اینجا توقف کردیم قصبه معتبر بزرگی است
مدراه بنا کرده سربالا رفته. یک لکموتیف هم بعقب ترن بسته بودند و بدقتی ترن سربالا میرفت تا اینجا
ست و بلند بها گذشته رسیده بجائیکه سبز بسیاری که هیچ کوه در اطراف آن دیده نمیشد همینطور راندیم
رسیدیم بشهر اولم که آخر خاک ورتمبرغ و سرحد باویر است در شهر اولم یکقلعه و حصار محکم نظامی است روی
ب بلندی هم برای محافظت شهر یکقلعه نظامی ساخته اند رودخانه دانوب از وسط این شهر میگذرد و یک
بسیا هم از دور دیدیم که یک برج خیلی بلندی داشت تقریباً بطول یکصد و سی ذرع و دور آن برج [illegible]
شافوداژ درست کرده بودند که معلوم بود میخواهند چه بکنند خلاصه در استاسیون ایستادیم یک
ترن بسیار ممتازی که پادشاه سابق ورتمبرغ که خودش را در دو سال پیش کشت فرمایش داده ساخته اند و
بن از دو ساعت است هم برای امتحان درین ترن سوار نشده بود امروز برای ما آورده اند شهر اولم دوتا
اولم کهنه است یکی نو اولم کهنه آنست که اول وارد آن شدیم و ترن از زیر قلعه نظامی آن مثل تونل بود
شت و قلعه نظامی روی تپه واقع بود و این اولم جزو ورتمبرغ و حاکم آن از طرف دولت ورتمبرغ است
لم جدید آنطرف رودخانه دانوب است که جزو باویر است و حاکم آنجا نیز از طرف دولت باویر است
لی حاکم کل این دو اولم جنرال پیر معتبری است از اهل پروس که حکومت کلیه این دو شهر متعلق بدو است
ماندار های باویر هم آنطرف دانوب در اولم جدید آمده بودند خلاصه در استاسیون [illegible]
پیاده شدیم حاکم شهر اولم و کماندانها با وزیر اعظم باویر و بعضی جنرالها و صاحب منصبان که باستقبال آمده بود
در استاسیون معرفی شدند بعد از دیدن آنها آمدیم باطاق کوچکی که برای ما حاضر کرده بودند همچنین این
ترن مخصوص پادشاهی کوچک است و حاکم وارد [illegible] دیدیم بار ما و آدمهای همراه ما [illegible] که در آن ترن
ولی بودند جلو ما بروند ما هم با تمام ملتزمین درین ترن تازه نشسته از عقب میرویم قدری که در اطاق توقف کردیم
ن تازه حاضر شد رفتیم توی آن نشستیم بیرون و توی این ترن مطلا از طلای اشرفی است و توی [illegible]
ز پارچه های بسیار ممتاز قیمتی دست کرده مبلها تماما مطلای اشرفی است پنج کالسکه است تمام [illegible]
مرین که در فرنگستان گویا ترن ازین بهتر ساخته باشد توصیف و تعریف نمی آید خلاصه راندیم تا رسیدیم
بشهری که گویا (اوکس بورغ) بود ساعت چهار دقیقه اینجا توقف کردیم جلکه باویر خیلی آباد و پر حاصل [illegible]

برای مال مرتع خوبیست دهات خوب معظم داشت آبادی پیوسته هم بود همینطور راندیم تا ساعت هفت
رسیدیم به گار مونیک شهر عظیمی است دویست و شصت هزار نفر جمعیت دارد شهر با صنعتی است در گار
پرنس رژان که نایب السلطنه باویر است حاضر بود مرد خیلی پیری است چین زیادی در صورتش بود خود
با تمام پسرهایش و شاهزادگان باویر و جمیع جنرالها و سرکرده‌ها و وزرا و حاکم شهر و ایشیک آقاسی باشی و تمام اعیان
بلد بلا استثنا در گار حاضر شده بودند پرنس رژان در شهر بایرت بوده که از شهرهای مملکت باویر و با راه آهن
تا اینجا شش ساعت راه است امروز صبح برای استقبال ما حرکت کرده باینجا آمده است چون اعلیحضرت امپراطور
آلمان آمده بودند به بایرت که از آنجا بروند باستراسبورغ ایشان را پذیرائی کرده و راه انداخته و از آن جا
آمده است گار اینجا هم بسیار گار عالی بزرگی است از ترن پیاده شده با نواب نایب السلطنه دست
دادیم و رفتیم باطاق گار در آنجا نایب السلطنه تمام شاهزادها و وزرا و صاحب منصبان را معرفی کردند قبل از آنکه
باطاق گار برویم یک دسته سرباز بسیار خوبی با لباسهای ممتاز صف کشیده ایستاده بودند با یک دسته
موزیکانچی از جلو سربازها و دسته موزیکانچی گذشتیم بعد آمدیم در بیرون اطاق گار ایستاده سربازها از جلو دفیله
کردند بعد با پرنس رژان در یک کالسکه نشسته سایر ملتزمین و غیرهم کالسکه های متعدد دیگر سوار شده راندیم
یک دسته سوار زره پوش از جلو و یک دسته سوار هم از عقب و جنرالها هم تماما سواره همراه ما میآمدند هوا هم
تاریک شده و چراغ روشن کرده بودند جمعیت زن و مرد هم از در گار الی منزل ما که در عمارت دولتی و
وسط شهر واقع است دو طرف ایستاده بودند و همه با کمال معقولیت و آرامی هوهو می‌کشیدند از دو سه
[illegible] که جماعت [illegible] و قهوه خانه‌های ممتاز گذشتیم این شهر عمارتهای سنگ چهار مرتبه دارد که از تمام
این پنجره‌های عمارت بجائی که عبور ما بود زن و مرد سرهای خود را بیرون آورده هوهو می‌کشیدند از دم مجسمه [illegible]
[illegible] دولت باویر [illegible] صنعت عالیه [illegible] کرده است گذشته وارد میدان
[illegible] یک [illegible] که اتفاقا [illegible] خلاصه رسیدیم بدرب عمارت و داخل
یک حیاط کوچکی [illegible] و در بپله‌های عمارت پیاده شدیم از لب پله الی درب اطاق در طرفین پله سر
بازهای [illegible] با لباسهای بسیار خوب و [illegible] ایستاده بودند و دست هر کدام هم یک
نیزه [illegible] بود که سر آن [illegible] به شکل [illegible] داشت خیلی سربازهای با شکوهی بودند جلو ما هم چهار
نفر [illegible] لباس [illegible] شمعدانهای بزرگ با شمعهای بزرگ مومی کلفت روشن کرده میرفتند رژان
و سایر شاهزادها و وزرا از عقب و ایشیک آقاسی با از جلو با کمال جلال از پله‌های پهن و طولانی متعدد
بالا رفته داخل اطاقها شدیم داخل که شدیم عروسهای رژان تمام ایستاده بودند خود پرنس رژان زن
ندارد.

ندارد مدتیست زوجه‌اش مرده است عروسها بما معرفی شدند بعد پرنس رژان بعضی از وزرا و صاحب‌منصبانی
که در عمارت بودند معرفی نمود پس از آن نشان اول دولت باویر را که حمایل قرمزی دارد و نشان مقبولی است
پرنس رژان بدست خودشان بما هدیه دادند و رفتند ما هم آمدیم باطاق خودمان و نشان صورت خودمان را
بتوسط میرزا رضاخان وزیر مختار برای پرنس رژان فرستادیم خود پرنس رژان هم در همین عمارت منزل
دارند اما از منزل ما تا آنجا مسافت زیادی است بعد هم خودمان برخاسته رفتیم به بازدید پرنس رژان
بقدر یک میدان راه پیاده از عمارتها و دالانها گذشته تا رسیدیم بعمارت پرنس رژان و اطاق ایشان
دست داده تعارف کردیم قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخاسته مراجعت بمنزل خودمان نمودیم
در شهر (اولم) که سرحد میانه ورتمبرغ و باویر است مأمورین دولت باویر که باستقبال و مهمانداری ما
مأمور شده بحضور رسیدند اولی وزیر امور خارجه باویر و رئیس وزراء (بارن دو کریلزهایم) بود
مردی جوان است و بسیار هوشیار بنظر آمد مهماندار مخصوص (لیوتنان جنرال دو بادسوال) کماندان
تومان سوم قشون باویر (ماذور آناذور دقان نوابت سام هوبزن) (کابیتن هوبیلر) که
چهار سال قبل بطهران آمده بود و قدری فارسی یاد دارد و بخدمت مخصوص پرنس رژان (مسیو مود) و
بود این چهار نفر از جانب نواب پرنس رژان یعنی نایب السلطنه باویر از مونیک بسرحد باستقبال
و مهمانداری ما آمده بودند (اشخاصی که در شهر اولم معرفی شدند از این قرار است (لیوتنان جنرال دگودتز
حاکم نظامی و سردار قشون المان در سرحد شهر اولم است خود جنرال روسی است و از جانب امپراطور المان
مأمور بسرداری این قسمت از قشون المان است این قسمت قشون مرکب است از دو رژیمان پیاده نظام
ورتمبرغ و یک رژیمان سواره و یک باطلیان توپخانه قلعه کوبی ورتمبرغ که در تحت فرمان (جنرال
دستین) است و یک رژیمان پیاده و یک اسکادرون سواره و یک باطالیان توپخانه باویر در
تحت فرمان (جنرال کنت دری) هر دو این جنرالها بتوسط سردار معرفی شدند شهر اولم قدیم که
در طرف چپ رودخانه دانوب و جزء خاک ورتمبرغ است بقدر سی هزار نفر جمعیت دارد اولم
جدید در طرف راست رودخانه و در مملکت باویر واقع است و دارای چهار هزار نفر جمعیت است
این موقع باقتضای وضع جغرافیائی و هیئت مکان برای قلعه کل المان و نقطه دفاعیه دول متفقه المان انتخاب
شده و حکومت نظامی آن همیشه بر عهده اعلیحضرت امپراطور المان است همین جا بود که در عهد ناپلئون
اول قشون معظم اطریش بسرداری (جنرال مالک) تمام مغلوب و تسلیم شدند (اشخاصی که در کار گونیات
معرفی شدند از این قرارند پسر اول پرنس رژان (پرنس لوئی) ولیعهد باویر که چهل و یکسال دارد

پسر دوم پرنس رژان (لوئی پولد) کماندان قسمت اول قشون باویر که چهل و سه ساله است پسر سوم رژان (پرنس آرنولف) فرمان ده توپخانه اول قشون باویر سی و هشت ساله نوه پرنس رژان پرنس (روپرخت) نایب توپخانه که پسر بزرگ پرنس لوئی است (پرنس آلفونس) برادرزاده پرنس رژان فرمان ده یک اسکادرون سواره دراگون (دوک لوئی دُباویر) از سلسله همین خانواده سلطنت اما نسبت دوری دارد و حق سلطنت از او ساقط است (دوک ماکس امانوئل) کماندان مدرسه سواره نظام این دو شاهزاده اخری برادر امپراطریس حالیه اطریش هستند و پدر اینها دوک ماکس در ماه نوامبر گذشته در سن هشتاد و چهار سالگی وفات یافته است یک برادر دیگر این شاهزادگان که در مونیک متبحر بود و کحّال یا طبیب معروف اروپاست و مردم را بدون اجرت معالجه میکند اسم او (دوک کارل تئودور) در این خانواده خود شاهزاده است برادر بزرگ او یکزن خواننده را بزنی گرفته و باین جهت از ریاست خانواده خود افتاده است مادر این شاهزادگان که دختر ماکسی میلین پادشاه اول باویر و عمه پرنس رژان است هشتاد و دو ساله است و هنوز در حیات است پرنس لوئی پسر اول پرنس رژان یک ارشیدوشس اطریش را که اسم او (ماری ترز) است که از نوه های عموی اعلیحضرت امپراطور اطریش است بزنی گرفته و ده اولاد از این زن دارد سه پسر و هفت دختر پسر بزرگ ... او روپرخت است که بیست و سه ساله است و اسم او را نوشتیم پرنس لئوپلد پسر دوم نواب پرنس رژان (آرشیدوشس گیزلا) دختر اعلیحضرت امپراطور حالیه اطریش را گرفته دو پسر و دو دختر از او دارد که هنوز کوچک هستند پرنس ارنولف زوجه اش (پرنسس دلیختن اشتاین) است خانواده لیختن اشتاین در اطریش خیلی قدیم و حتی از خانواده های هابسبورغ هم قدیم تر میباشند خانواده تاج دار است و محل حکومت آنها که بهمین اسم معروف است میانه اطریش و سویس است قطعه کوچکی است لیکن نه جزو اطریش است نه جزو المان خود پادشاهی مستقل است اولاد پرنس ارنولف یک پسر بچه است مادر این شاهزادگان که پسران پرنس رژان هستند شاهزاده خانم توسکان بود دختر (گراندوک دتوسکان) (لئوپلد) که در وقت سلطنت توسکان را داشت بعد از وفات او در سنه ۱۸۵۹ مسیحی حکمرانی مستقل توسکان منقرض شد و جزو ایطالیا گردید بیست و چهار سال است زوجه پرنس رژان وفات یافته پدر خود رژان (لوئی اول) پادشاه باویر است که بقدر چهل سال سلطنت کرده از سنه ۱۸۲۶ الی سنه ۱۸۶۴ مسیحی و پدر او ماکسی میلین پادشاه اول باویر است که ناپلئون اول در سنه ۱۸۰۶ مسیحی بر تخت پادشاهی نشانده است جد معتبر این خانواده (ارلکن باکس) است که هشتصد سال قبل از این در زمان جنگ سی ساله میانه کاتولیکها و پروتستانها بوده

شهرت وعظمت یافته وبانی عمارت سلطنتی حالیه مونیک است که بتدریج وسعت یافته مجسمهٔ او سواره در میدانی
نصب شده است که درحین عبور از کار بعمارت دیده شد قسمت عمارتی که منزل ما در آن معین شده چهل سال
قبل در سلطنت پدر رژان حالیه لوی اول پادشاه باویر بنا شده است بعد از وفات پدر پرنس
رژان پسر بزرگ او که اسمش (ماکسیم) بوده است بتخت نشسته شانزده سال سلطنت کرده است
و آن پادشاه دو پسر داشته یکی پادشاه لوی دوم بود که بعد از بیست و دو سال سلطنت خود را در
دو سال قبل کشت دیگری پادشاه حالیه که مریض است اسم او اوتون است در یک فرسنگی مونیک
در عمارت فورستن رید است و حالا پرنس رژان باسم او سلطنت میکند و چون هر دو پادشاه
مذکور بلاعقب هستند بعد از این پادشاه سلطنت بخود پرنس رژان منتقل میشود و پسر اول او پرنس لوی
از حالا ولیعهد معین شده است اشخاص دیگر که در کالسکه توسط پرنس رژان معرفی شدند از این قرار اند
وزیر جنگ (دهاین لت) حاکم نظامی شهر مونیک (جنرال دویت مان) رئیس کابینه نظامی
رژان (جنرال بادن فرایشلاخ) امیراخور (کنت دوهولن استاین) ایشیک
اقاسی باشی (بارون دپرگلاس) رئیس دربار (کنت دکاستل) رئیس عمله خلوت
بارون دمالسن شاهزاده خانمها که در عمارت معرفی شدند (آدلبید و شس گیزلا) زوجه
پسر دوم پرنس رژان (پرنسس لودولف) زوجه پسر سوم پرنس رژان (پرنسس لوئیزا) برادر
زاده رژان که پدرش مرده و هنوز شوهر نکرده خواهر پرنس لغونس است که در کالسکه معرفی شد مادر این شاه
زاده ها (پرنسس آملی دوبودین) است که دختر ارزابل ملکه اسپانیول است در نیم فرسنگی مونیک
عمارتی دارد موسوم به (من فن بورغ) یعنی شهر پایان انجامی نشستند یعنی عمارت دولتی است بآنها
داده اند که نشستند ملک خودشان نیست خلاصه این عمارت که ما منزل داریم مثل یک شهری
میماند مثلاً از اطاق ما اگر کسی بخواهد بمنزل مجدالدوله برود باید از اطاقها و دالانها و عمارتهای زیاد پائین
و بالا برود تا باطاق مجدالدوله برسد بقدر این است که شخص در طهران از باغ ما تا مسجد شاه برود مثلاً از
منزل ما تا اطاق امین السلطان که باید از پله های زیاد بالا رفت که همه سنگهای یکپارچه و شبیه به سنگ
سماق است اما از سنگ سماق پست تر است نفری یک ساعت راه است انجام تالارهای عالی
تودرتو دارد و بعضی از ملتزمین ما اهم مثل امین الدوله و اعتماد السلطنه و صدیق السلطنه و ناصر الملک و بعضی دیگر در
هوتل منزل داده اند این عمارت که ما منزل داریم بقدری بزرگ و وسیع و پر از بیوتات و دالانها و چلچراغها و تالارهای
متعدد است که سی هزار نفر در نهایت راحتی میتوانند در این عمارت منزل کرده و بخوابند و شام و نهار بخورند

بدون اینکه اندکی جای آنها تنگ باشد یک کلیسای بزرگ هم جزو این عمارت است خزانه دولتی در این عمارت
است تالار تاج گذاری دارد و همه چیز از دستگاه سلطنتی دارد بعضی از قسمتهای این عمارت ساده و اغلبش
خیلی مزین و مجلل و با مبلها و پردهای نقاشی گران و چهلچراغها است آن قسمتی که مجدالدوله می نشینند که معروف است
به بارتمان مکسی میلین اول خیلی عمارت عالی است تمام گیلاوی و سقف این اطاقها و عمارتها مطلاکاری قدیم است
همه را با طلای اشرفی درست کرده اند تمام اسباب این اطاق نیز الا میز و اسباب تحریر مزیق کار ایطالیاست
تمام دیوار این اطاق را از ستوک درست کرده اند بطوری صاف و لطیف و خوب است که مثل مزیق ایطالیا
شباهت این عمارت نه این است که یکدفعه ساخته شده باشد از سیصد سال قبل پادشاهان بر و در این عمارتها را
ساخته و هر پادشاهی یک قسمتی از این عمارت را بانی شده است و هم وصل کرده اند یکی دو مرتبه هم بعضی از قسمتهای
این عمارت سوخته است که بعد دوباره ساخته اند خلاصه شب شام خوردیم (**روز دوشنبه**
بیست و دوم) صبح از خواب برخاسته بعد از ساعتی رفتیم بگردش و تماشای این عمارات سلطنتی تمام
طاقها و تالارها را گردش کردیم الحق بطوری خوب و مفصل است که نمیتوان حق تعریف را نوشت مگر
مختصری که مینویسیم از جمله رفتیم بیک آپارتمانی که خیلی دور بود عمارت بسیار عالی و اطاقهای بزرگ
که تمام مطلاکاری بود مطلاکاری اینجا را با طلای اشرفی روی چوب میکنند و خیلی صنعت خوبیست
مبلهای ممتاز از پارچهای قدیم داشت بدیوارهای طاق تماماً پارچهای نفیسه چسبانیده اند در یک اطاق
تخت خوابی بود که ناپلیون اول که این شهر را گرفته بود در روی این تخت خوابیده است عین تخت با تمام
لوازم آن بهمان حالت باقی بود پرده تخت و روی تخت مخملی بود که روی آنرا گلابتون اصل زرتار دوخته بودند
و این صنعت ممتاز مخصوص شهر مونیک پای تخت باویر است که با دست زردوزی و گلابتون دوزی
کرده بودند بسیار پارچه نفیسی بود بعلاوه روی تخت و پرده تخت سه سمت دیوار اطاق را هم از این مخمل
گلابتون دوزی چسبانیده بودند مبالغ گزاف این پارچه با تمام شده است میگفتند یک ملیون مارک
که بجاوز از دویست هزار تومان پول حالیه ایران باشد داده این پردهها را تمام کرده اند چینیهای قدیم خیلی
کهنه کار ژاپون و چین در این عمارت زیاد است که از چوب مطلا رف از دیوار درآورده و روی
چینی ها را گذارده اند پهلوی اطاق خواب ناپلیون یک اطاق کوچکی بود که یک چهلچراغ پنج شاخه
از عاج در اینجا آویخته بودند که تمام آنرا مثل دسته خنجرهای قدیم که منبت میکردند منبت کاری کرده شصت
صورت باشکال مختلفه از آن بیرون آورده بودند شصت هزار فلورین تقریباً معادل سیزده هزار تومان
این چهلچراغ را خریده اند یک چهلچراغ بیست و پنج شاخه هم داشت که تمامش عاج بود تا بالای منبت خلاصه

ا

اگر بخواهیم شرح این عمارات را بنویسیم یک کتابی میشود از پله ها آمدیم پایین داخل یک حیاط کوچکی شده رفتیم
بعمارت کهنه قدیمی که خزانهٔ دولت است خزانه دار آنجا حاضر بود قراولان بادی هم در خزانه ایستاده بودند
خزینه دار در خزانه را که در آهنی بزرگی بود باز کرده داخل شدیم ابتدا یک کالری و دالانی بود از آن گذشته
داخل خزانه شدیم جای کوچکی است اما خیلی محکم و خوب دور تا دور این اطاق و وسط آن قفسهای چوبی بود
که روی آن با شیشه و پشت شیشه جواهرات و نقره و طلا و اسباب نفیسهٔ دولتی را چیده بودند یکی
یکی درهای قفسه ها را باز کرده تماشا نمودیم تاج پادشاه و تاج ملکه را دیدیم که جواهرات خوب داشت
و زرگری بسیار خوب کرده بودند زرگری اینها هم کار زرگرهای خود مونیک است الماسهای خوب
دیدیم تمام کهنه و براق و سفید و ممتاز از این الماسهای تازه معدن کاپ نبود جواهرآلات ملکه از قبیل
نیم تاج الماس و گردن بندهای مروارید درشت یکدست ممتاز که آویزهای ممتاز داشت و دست
بندهای مروارید و چیزهای نفیس دیگر از این قبیل بود اما حالا ملکه عجالةً در باویر نیست که این جواهرات را
زینت سر و سینهٔ خود کرده به مجالس و بالها برود و این جواهرات در نهایت تلألؤ و جلوه از پشت شیشه
خودنمائی کرده انتظار ملکه را میکشد که زینت سینه و دوش او بشود در باویر رودخانه ایست موسوم به
(رگن) که از (پاسائو) از سرحد اطریش میگذرد و به دانوب میریزد از این رودخانه مروارید بیرون
میآورند صدفی دارد که از آب درمیآورند و از توی آن مرواریدهای درشت یکدست خوب بیرون
میآورند اگرچه تلألؤ و جلای مرواریدهای دریای فارس و هند نیست اما مروارید خوبیست و از این مرواریدها
در این خزانه زیاد داشت توی الماسها یک الماسی بود کبود برلیان خیلی نفیس و قیمتی بود چندان هم بزرگ
نیست چند وسط است سنگ کریستال و رش معدنی در اینجا زیاد بود که از آن اسبابهای خوب
و کاسه بشقابها و چیزهای دیگر تراشیده و ساخته بودند که از اشیاء نفیسی بود که پشت شیشه گذاشته بودند دیگر
زمردهای بزرگ خوب دیدیم جواهرات پیاده خیلی بود که توی جعبه های چرمی و زیر میزهای اطاق که
روی آنها شیشه است گذارده بودند آنها را هم باز کردند تماشا کردیم یاقوت کبود که فرنسه یا سفیر میگویند
در این جعبه ها زیاد بود خلاصه اگر بخواهیم تمام اسباب این خزانه و جواهرات را بنویسیم یک کتابی میشود
مختصر اینکه خزانهٔ کوچک ممتاز جامعی است بعد از تماشای اینجا یک راه نزدیکی به منزل خودمان
غیر از راه خیلی طولانی که آمده بودیم پیدا کرده آمدیم منزل نهار خوردیم و بعد از نهار کالسکه حاضر کردند سوار شده
راندیم برای گردش شهر مجدداً که دیروز هم پیش بود از کوچها و برزنها که تفصیلش خیابانها و کوچهای وسیع خوب از
مکان زن بسیار آراسته مزین دیده شد عام با امتعه و اسباب های خوب نفیس از قبیل پرده های نقاشی ممتاز

چون نقاشهای معروف در مونیک خیلی بوده پرده های نقاشی خوب خیلی در اینجا دارد افسوس که ما وقت مجال
نداشتیم و دیگر تنها پیاده شده اسباب ابتیاع نمایم خلاصه راندیم از شهر خارج شدیم رسیدیم به یک
محوطه که زمینش تمام چمن بود و وسط آن یک عمارت بزرگ چوبی ساخته بودند که حالا خراب میکردند از
جبران مهماندار پرسیدیم این چیست گفت در چندی قبل جشنی برای ژیمناستیک بازها گرفته بودند
که تمام ژیمناستیک بازهای آلمان و بعضی دولتهای دیگر در عمارت جمع شده ژیمناستیک بازی میکردند
کردند هر کدام بهتر و خوبتر بازی میکردند انعام و نشان و مدالی میگرفتند آن جشن حالا تمام شده است
و این عمارت را خراب میکنند قدری دیگر که راندیم رسیدیم به میدانی که اسم این میدان چمن (ترزین
ویزه) است هر سال در اول ماه اکتبر در این میدان از دهات اطراف حیوانات و چهار
پایان شاخ دار مثل گاو وغیره آورده اسپوزه میکنند وسط این میدان یک مجسمه بسیار بزرگی ساخته اند
که یک انسان خیلی عظیم الجثه بیک ستون بزرگی تکیه کرده است این مجسمه را از چدن ریخته از صو
زنیست که قبای پوستی پوشیده و سرش یک تاج از آنجا که برگ خرزهره باشد گذارده یک دستش را
بلند کرده و دست دیگر را روی کله شیر گذاشته این هیکل زن مملکت و سلطنت باویر را نماینده است بلندی
این مجسمه که بلند است شش ذرع است از کله مجسمه تا کف پای آن متجاوز از شانزده ذرع است زیرا این مجسمه
هم سکوی بزرگیست که از کف زمین تا کله مجسمه خیلی ارتفاع دارد اسم سازنده این مجسمه (لودویگ شوان
تالر) و اسم ریخته گران فردیناند فون میلر) است پانصد هزار مارک که معادل نود هزار تومان پول ایران
باشد خرج آن شده است این اول مجسمه عظیمی است که در دنیا ساخته اند از این بزرگتر مجسمه نیست مگر
مجسمه آزادی که فرانسه ها برای مملکت ینگی دنیا ریخته و بجهت آنها هدیه فرستاده اند که حالا در نیویورک
شهر اتازونی ینگی دنیا است آنهم بقدر همین مجسمه است پشت این مجسمه یک نیم دایره درست کرده
بودند که جلوش ستونها داشت شبیه بگالری و بدیوارهای آن مجسمه های نیم تنه (بوست) از مرمر
درست کرده نصب نموده بودند که همه مجسمه جنرالهای معتبر و شعرای معروف و مردمان بزرگست از
کف زمین دوازده پله میخورد میرود بالا میرسد بگالری این گالری و دیگرها را پیاده نشدیم که برویم بالا از
توی کالسکه این مجسمه را تماشا کردیم باز قدری توی شهر گردش کرده رفتیم برای (نقفن بورغ) یعنی
شهر پایان راندیم و از توی شهر و کنار شهر گذشته رسیدیم به راه آهنی که دیروز آمده بودیم از راه آهن
هم گذشته بصحرا افتادیم هوا هم ابر تیره شده بود همینطور که میراندیم رسیدیم بیک پارک و باغ بسیار
بزرگی که دورش دیوار داشت و یک دری رسیدیم چه باغی است گفتند باغ مرال نر و ماده زیاد

را این باغ دل کرده اند درختهای کهن قوی دارد تمامش جنگل است و زمینش چمن اینجا قدری ایستاده
مرالها را تماشا کردیم ولی این بین باران بسیار شدیدی بارید کالسکه چیها آمدند سر کالسکه را بستند ما هم
تا اینجا بر گردیم و گفتیم شهر پریان همین است باید مراجعت کرد میرزا رضا خان وزیر مختار و مهماندار عرض
کردند خیر باید برویم بالاتر باغ و جاهای خوب آن بالا دست است و راندیم قدری که رفتیم رسیدیم
بیک محوطهٔ بزرگ وسیعی که تمامش گلکاری و چمن است وسط این پارک حوضی است یک فواره داشت
لوله سنگ آب صاف بقدر هجده ذرع از آن فواره میجست دور این فواره را سنگهای تخته بزرگ
مثل کوه طبیعی غیر منظم چیده بودند که آب از وسط آن سنگها میپرید این سنگها دو جهت است یکی اینکه
حالت طبیعی پیدا کرده چنین بنماید که آب از توی کوه بیرون میآید یکی دیگر برای این است که اگر این
سنگها را روی فواره نگذارند بسا این است که زور آب فواره را میشکند خلاصه خیلی فواره قشنگی
است دور حوض هم تمام باغچه گلکاری و چمن است و در پارک هم خانها و عمارات خوش وضع سفید کاری برآنها
بشکل نیم هلال ساخته اند که از دور خیلی جلوه داشت و برق میزد این باغ و فواره و گلکاری و منظر با صفا در جلو
عمارت شهر پریان واقع شده یک خیابان ممتدی هم در وسط آن یک نهر آب بقدر یک رودخانه
میرود تا چشم کار میکند از جلو این محوطه کشیده شده است که در واقع این پارک و خیابان و این عمارتها
جلوخان عمارت پریان است که اصل باغ و پارک بزرگ توی عمارت واقع است این عمارت
مال دولت است و حالا بشاهزاده خانم (پرنس آملی دُ بُوُربُن) که دختر ایزابل ملکهٔ اسپانیول است
چنانکه در سابق اشاره شد داده اند و منزل او است خلاصه با کالسکه رفتیم داخل باغ شدیم چه باغی مثل بهشت
حقیقت باغ پریان است یک فوارهٔ بزرگی مثل فوارهٔ بیرون توی باغ بود که سه لوله سنگ آب بقدر پانزده
ذرع از آن میپرید و یک دریاچهٔ طولانی تشکیل میداد اطراف دریاچه هم خیابان بهمین طولانی که تا چشم کار میکند
کشیده است با درختهای کهن و گلکاری و چمن دارد باران هم بارید صفای مخصوصی بباغ و گلکاریها
داده بود که آدم از تماشای آن واله میشد عمارت با عظم که یک رویش بآن جلوخان و پارک بود روی دیگر
خودش باین باغ است عمارت خیلی طولانی مفصلی است بقدر یک شهر تا پیاده نشدیم که برویم توی عمارت
از بیرون تماشا کردیم خود شاهزاده خانم و شوهرش هم در عمارت بودند ما را با دوربین تماشا میکردند خلاصه
پیاده شده خیابان را گرفته رفتیم برای حوض بزرگ که فوارهٔ بلند دارد شوهر پرنس آملی دو بوربن لوئی
فردینان برادرزاده پرنس رزان است و پرنس الفونس برادر شوهر پرنس است که هر سه در این باغ
منزل دارند رسیدیم لب حوض فواره و حوض را تماشا کرده قدری راه رفتیم و تفرج نمودیم سه چهار نفر

خیلی مدکل دیدیم که مواظب جاروب باغ بودند قدری با آنها حرف زده وچند امپریال با آنها انعام دادیم
بعد سوار کالسکه شده راندیم برای بعضی عمارات کوچک که در این باغ است رسیدیم بیک کلاه فرنگی
خیلی مقبولی آنجا پیاده شدیم این کلاه فرنگی توی جنگل واقع است یک اطاق مدوری در وسط دارد که
آئینه کاری کرده اند ومبلهای ممتاز خیلی خوب دارد چند اطاق هم در اطراف داشت یک مرتبه ساخته اند
اینجا را برای گردشگاه عصر وخوردن چای وعصرانه ساخته اند خیلی جای مطبوعی است از آنجا رفتیم بیک
کلاه فرنگی دیگری آنهم جای بسیار خوبیست اما زینت این یکی بیشتر قدری راندیم رسیدیم بیک
رودخانه که آب آن از مرتبه های متعدد میریخت واین مرتبه ها را با سنگهای مرمر خوش رنگ خوب
ساخته اند که آب از مرتبه اعلی مرتبه بمرتبه بپایین ریخته تا داخل حوض میشود بطوری این سنگها ومرتبه ها
بمیزان درست کرده اند که وقتی آب میریزد مثل یکپارچه بلوراست دندانه دندانه نیست پیاده شده
اینجا را تماشا میکردیم که در این بین دیدیم پرنس رژان نایب السلطنه رسیده از کالسکه پیاده شده وبا
ما دست داد وقتی پرسیدیم کجا بودید گفتند روزها با آب سرد عادت دارم آمده ام بروم توی آب
خلاصه از آنجا سوار شده رفتیم برای کلاه فرنگی، یکی پرنس رژان هم رفتند برای آب سرد از توی پارک
وخیابان وباغ راندیم رسیدیم بیک عمارت کوچکی که این را هم برای تفرج وتفنن ساخته اند پیاده شدیم
عمارت دو مرتبه ایست یک اطاقی در زیر دارد دو پله های چوبی کوچک دارد میرود بالا رفتیم بالا آنجا
سه چهار اطاق مختصر بود در تو داشت حجره های کوچک در ... مقبول مثل اطاقهائی که برای اجنه ودختر شاه
پریان بسازند تمام این عمارت را با آجرهای چینی کوچک رنگ رنگ مثل کاشی ساخته بودند خیلی مقبول
وخوش وضع عمارتیست اینجا را هم تماشا کرده سوار شده آمدیم زیر عمارت بزرگ در گوشه این عمارت
یک مجسمه بسیار خوبی که کار (کانو وانه) است وکانو وا از استادهای معروف این کار واز
اهل وانیز وتهارکت است توی طاقچه گذارده اند که از آفتاب وباران محفوظ است مجسمه زن بسیار
خوشگلی است وزیر آن هم یک حوض آب خوبی وآبشار کوچک مقبولی داشت پیاده شده کالسکه
ما را دادیم بردند بیرون باغ وخودمان پیاده دور این حوض واین عمارت بنا کردیم گشتن وقتی که در
آن عمارت کوچک پیاده شده گردش میکردیم شاهزاده خانم وشاهزاده هائیکه در این عمارت منزل
دارند آمده بودند آنجا که ما را به بینند با آنها دست داده تعارف کردیم وقدری صحبت داشتیم بعد
سوار شده پیش این مجسمه آمدیم وبعد از تماشای مجسمه پیاده از دور عمارت بیرون آمدیم ورسیدیم
به حوضی که در جلوخان این عمارت است واول هم دیده بودیم قدری ایستاده تماشای اینجا را کردیم

عد سال میشود که این عمارتها را ساخته اند والحق بسیار خوب تفرجگاهی است بعد از تماشا سوار کالسکه
ه از راه دیگر و کوچه‌های دیگر و میدانگاههای خوب و از جلو هتلها آمدیم به راهی کنار رودخانه که از این
میگذرد در مراجعت از روی پل رودخانه (ایزر) گذشتیم یک مدرسه در آنجاست که این
رسه را ماکسیمیلین دوم پادشاه باویر پدر لوی دوم که خودش را کشت سی سال قبل از این بنا کرده است
مجسمه پادشاه هم در مقابل مدرسه آنطرف رودخانه نصب شده است این رودخانه آب حسابی
دارد و بعضی جاها را هم سد بسته اند که آب مثل آبشار میریزد و گویا این رودخانه داخل دانوب میشود
خلاصه آمدیم منزل راحت کردیم امشب باید در این عمارت مجلس شام رسمی رفته شام بخوریم در ساعت
عت لباس رسمی پوشیده رفتیم برای شام امشب ما را بعمارتی بردند که هیچ ندیده بودیم یعنی در همین عمارت
منزل داریم از دالانها و اطاقهای متعدد گذشتیم و پیشخدمتها با شمعدانها و ایشیک آقاسیها از جلو و
از عقب رفتیم نواب پرنس رژان جلو آمدند دست دادیم و داخل یک تالاری شدیم که تنها شاه
زاده خانمها در آنجا بودند تالار بسیار عالی بود و بدنه این تالار را از روی گچ نقاشی کرده بودند نقاشیها
بسیار ممتاز باندازه آدم صورت جنگلها و اشکال سلاطین باویر را کشیده بودند قدری آنجا ایستاد
یم بازو به بازوی دختر اعلیحضرت امپراطور اطریش که زوجه پسر دوم پرنس رژان است داده داخل
تالاری دیگر شدیم که آنهم تالار بزرگیست و دیوارهایش تمام نقاشی است سایر شاهزاده ها و شاهزاده
خانمها هم از عقب ما آمدند داخل اطاق شام شدیم تالار بسیار بزرگ عالی بود چهل چراغهای زیاد
داشت میز بسیار مجللی ترتیب داده بودند بقدر یکصد و بیست نفر سر این میز دعوت شده بودند
دختر امپراطور اطریش دست راست و پرنس رژان دست چپ ما نشستند ملتزمین ما و سایر فرنگیها
هم هر یک در جای خود نشستند شام خوردیم پرنس رژان در وسط شام برخاسته بسلامتی ما نطقی
کرد ما هم بسلامت او بزبان فرانسه نطقی کرده و جام شربتی خوردیم دو طرف تالار هم بالاخانه بود
که در هر کدام یک دسته موزیکانچی بودند که بنوای فرنگی و ایرانی موزیک میزدند شام تمام شد
برخاسته آمدیم بتالار اولی مدعوین هم از زن و مرد در آنجا جمع شدند قدری صحبت کردیم و قهوه خوردیم
بعد من برخاسته با پرنس رژان تعارف کرده آمدیم منزل (وضع سلطنت باویر از این قرار است
چنانکه پیش هم اشاره کردیم این پرنس رژان پدر و برادرش پادشاه بودند اما خودش پادشاه نشده و
سلطنت رسید به لوی دوم که ناخوش بود و خودش را کشت او که مرد سلطنت رسید ببرادر لوی
دوم که او هم حالا در عمارت فورستن رید نشسته است و کاری بهیچ کار ندارد و سلطنت بالاستقلال

باپرنس رژان است قشون باویر در غیر از موقع جنگ بیست هزار نفر زیر اسلحه است در موقع جنگ صد هزار
قشون میتواند حاضر کند قشون باویر هم از قشونهای معروف است از حیثیت لباس و شادت و اسلحه و جوانی خیلی
ممتاز دولت ورتمبرغ و بادکه از باویر میتوانند قشون حاضر کنند در غیر جنگ سردار و سرکرده و مختار در نظم
و نسق امور این قشونها خود پادشاهان باد و باویر و ورتمبرغ هستند اما در موقع جنگ جنرال معتبری از پروس
برای حرکت و نظم و دستورالعمل جنگ این قشونها مأمور میشود که فقط باید بدستورالعمل جنرال پروس رفتار کنند
علامت بیرق این سه دولت هم غیر از بیرق پروس است هر کدام علامت مخصوصی موافق سلطنت خودشان
دارند سر بیرق باویر شیر داشت و سایر هم طورهای دیگر از قبیل سر نیزه و غیره که نشان و علامت مخصوص
ایالت خودشان است در امور داخله خودشان هم مستقل هستند پولهای این سه ایالت را بشکل و سکه
مخصوص خودشان سکه میزنند از دربارهای دول دیگر در دربارهای این سه ایالت مأمورین دیپلوماتیک
هستند که در حضور ما معرفی شدند و آنها را دیدیم از دولت پروس هم در این ایالات مأمور مخصوص
این سه ایالت هم در دربارهای دول خارجه سفیر و مأمور هست اما در دربار هیچیک از این ایالات از
طرف دولت فرانسه مأموری ندیدیم گویا فرانسه با این دولتهای جزء المان مأموری نباید بفرستد
مأمور پروس که در اینجا است در حقیقت با وزیر امور خارجه اینجا با نفوذش بیشتر از مأمورین سایر دول است
دربارهای این سه ایالت معتبر است لوازم دربار سلطنتی را مثل سایر دولتهای معتبر از وزرای بزرگ
و ایشیک آقاسی باشی ها و وزیر دربار و صاحب منصبان دربار و تجملات دربار از کالسکه و قراول
احترام و غیره و غیره همه را دارند خیلی خوب و ممتاز بخصوص دربار باویر که خیلی دربار عالی معظمی است

روز چهارشنبه بیست و سوم) امروز باید برویم سالزبورغ اول باید برویم عمارت
هرنشیمسی) که جزیره ایست در میان دریاچه و این عمارت لوئی دوم پادشاه باویر که
خودش را کشت ساخته است باید در اینجا نهار بخوریم و از اینجا به سالزبورغ برویم تفصیل عمارت را
بعد خواهیم نوشت دیروز ننس پاپ از جانب هیئت سفرا پیش ما آمده بود یعنی ایلچی پاپ است
که از جانب پاپ در اینجا است آدم خوش روی سفید موی خوش صحبتی بود از جانب سفرا تبریک گفت
و رفت هم او (منسینور انتونیو آگلیاردی) و (ارستولت بینزادیا) است خود نواب
پرنس رژان و خانواده ایشان کاتولیکی مذهبند دو ثلث اهالی باویر هم کاتولیکی هستند یک ثلث
پروتستانی روز یکشنبه امروز سوار شدیم یک (سیناگوگ) که معبد یهود است سر راه دیدیم
خیلی عالی بود معلوم میشود اینجا یهودی زیاد است علی الصباح ساعت ده باید حرکت کنیم رخت پوشیده حاضر

شدیم پرنس رژان هم در ساعت معین آمدند صاحب منصبان و ایشیک آقاسیها هم حاضر شدند آمدیم
پائین با پرنس رژان در کالسکه نشسته راندیم برای کار تجملات و تشریفات احترامیه از سوار و قشون نیز
بهمان ترتیب روز ورود ایستاده و همراه بودند از جلو یک مدرسه عالی گذشتیم پرنس رژان گفتند
این مدرسه صاحب‌منصبی است که همهٔ صاحب‌منصبان ابتدا درین مدرسه تحصیل میکنند و تربیت میشوند و
هر سال صاحب منصب از اینجا بیرون میآوریم خلاصه رسیدیم بهمان گاری که دیروز آمده بودیم شاهزادگان
خانوادهٔ سلطنت و وزرا و اعیان تمام در اینجا حاضر بودند داخل گار شدیم یکدسته سرباز ایستاده بود
از جلو اینها گذشته با پرنس رژان و شاهزادگان تعارف کرده آمدیم توی واگن و واگن هم همان واگن مجلل
روز قبل است راندیم رو بطرف جنوب صحرا امروز تمام جلگه هموار نیست پست و بلندی خیلی دارد هوا
ابر بود اما نمی‌بارید صفای امروز خیلی بروزهای دیگر نداشت صحرای سبز و چمن و پر گل و جنگل و باصفا دهات
کوچک متعدد در راه دیدیم بقدر یکساعت و نیم که راه رفتیم کوههای آلپ باویر نمایان شد از دور
اول تصور کردیم ابر است بعد کم کم که نزدیک شدیم کوهها خودشان را نموده قله‌های مهیب بلند بنظر
آمد اگرچه خیلی مرتفع بود اما برف هیچ ندیدیم راندیم تا رسیدیم بشهر (روزن هایم) یعنی شهر گل اینجا
ایستادیم زنهای خوشگل خوب در اینجا خیلی بودند جمعیت زیادی از اهل شهر حاضر شده بودند بعد
ترن راه افتاد خیلی تند و خوب میرفت قدری که راندیم از رودخانه (این) گذشتیم کوهها کم کم بجاده نزدیک
شدند که خیلی خوب پیدا بودند راه هم تمامش دره و تپه و چمن و ده و گل و سبزه بود که دیگر ازین بهتر بود و صفا
و چشم انداز ممکن نیست خیلی تعریف داشت راه زیادی راندیم رسیدیم باستاسیون (پرین) شهر روزن
هایم شهر بزرگی نیست ده هزار نفر جمعیت دارد در صحرای مزرع بوته‌های اینجا که در رکس دیده بودیم گل
قرمزی داشت در صحرای بادن باد هم بود و خیلی دیدیم خلاصه از اینجا یک ترن کوچکی مثل ترنی که دور اکسپو
زیسیون پاریس میگردید برای ما حاضر کرده بودند که سوار آن شده بردیم به بندر (اِستولت) اینجا یک
قصبهٔ کوچکی است اما از اطراف جمعیت زیادی از زن و مرد درین موقع ورود ما جمع شده بودند نهار
را هم در عمارت اینجا حاضر کرده بودند از ترن پیاده شدیم حاکم و اعاظم شهر و دو نفر قیم این پادشاه
ناخوش محبوس که حالا عمارت از او است و دست این دو نفر قیم میباشد حاضر بودند معرفی شده
جلو افتادند ما هم از میان کوچه جمعیت مرد و زن بنا کردیم رفتن زن و دختر خوشگل میان اینها خیلی بود
مخصوصاً اینجا دو نفر دختر بسیار مقبول گلهای زیاد داده بودند که توی دستشان ریخته جلو قدم ما نثار میکردند
خلاصه رسیدیم به ترن کوچک سوار شده امین السلطان و عزیز السلطان و مجدالدوله و امین خلوت

و میرزا محمدخان و جهانگیرخان و ادیب الملک و ابوالحسن خان و احمدخان و حسن خان و سید محمدخان
در رکاب ما بودند راندیم رسیدیم به بندر اسلوکت تخته بندی کرده بودند کشتی بخاری حاضر بود رفتیم
توی کشتی قدری باران میآمد نصف از کشتی را چادر زده بودند رفتیم زیر چادر نشستیم کشتی بخار حرکت کرده
براه افتاد این دریاچه بقدری صاف است که تا ده ذرع زیر آب پیداست آب شیرین گوارای
خوبی دارد اغلب جاها عمق دریاچه تا دویست ذرع است ماهی قزل آلا در این دریاچه خیلی دارد که بزرگ
شده اند ماهی بسیار و موج و صفای دریاچه و این هوای خوش که ابر بود و نمی بارید بسیار عالم خوبی داشت
بقدر یک ربع ساعت که راندیم رسیدیم باسکله جزیره آنجا پیاده شدیم زمین این جزیره اغلب پست
و بلندی و جنگل است درختهای سبز کهن دارد خیلی خرم و با طراوت است باید برویم بعمارت کهنه در آنجا
نهار بخوریم قدری راه سربالا بود یک کالسکه برای ما یا یک نوع صندلی که آدم را بلند می کنند و
میبرند حاضر کرده بودند من به هیچکدام سوار نشده پیاده آن سربالائی را با همراهان رفتیم جمعیت زیادی هم
از زن و مرد در اینجا حاضر شده بودند خیلی سربالا رفته خسته شدیم و عرق کردیم تا رسیدیم بعمارت
کهنه از پله های زیاد بالا رفته رسیدیم بمرتبه دوم آنجا برای ما نهار حاضر کرده بودند و نهار امین السلطان
و سایر همراهان ما را هم در مرتبه زیر حاضر کرده بودند این عمارت چندان عالی نیست عمارت متوسطی است
مبل و اسباب هیچ ندارد مگر در این یکدو اطاقی که برای ما حاضر کرده بودند مبل مختصری داشت از پنجره های
این بالاخانه که نگاه میکردیم منظرهای خوب داشت از یکطرف که نگاه کردیم دو جزیره نزدیک بهم در
دریاچه دیده میشد که یکی خیلی کوچک بود و جز سبزه و چمن هیچ نداشت یک جزیره دیگر که بالنسبه بان
بزرگتر است قدری خانوار و رعیت داشت یک معبدی گفتند در آن جزیره است که دخترهای
تارک دنیا در آن معبد سکنی دارند کوههای آلپ باویر دور این دریاچه را احاطه کرده است اگرچه
کوهها دور هستند اما خوب پیدا بودند صفای این جزیره و آن جزیرهٔ دیگر و کوههای آلپ و رنگ
آب دریاچه از منظر این بالاخانه یک عالم خوشی داشت که بوصف نمی آید خلاصه نهار خوردیم و
آمدیم پائین یک خیابانی را گرفته رفتیم برای عمارت جدید که از بناهای لوی دوم پادشاه باویر است
که خودش را کشته است باز قدری سربالا رفته کالسکه و تخت روان دستی هم برای ما حاضر بود اما سوار
نشدیم تا ده پانزده قدم مانده بعمارت فرمودیم آن تخت روان را آوردند توی آن نشستیم دو نفر از جلو و دو
نفر از عقب ما را بلند کردند ده بیست قدمی که رفتیم رسیدیم بعمارت پائین آمده داخل جلوخان عمارت
که حوضها و فواره ها در آنجا بود شدیم افسوس که راه آب این حوضها خراب شده و قطرهٔ آب از این فواره ها

حوضها بیرون نمی آید و مشکل هم هست بیرون بیاید چرا که میگفتند بیست سی هزار تومان خرج تعمیر این
فوارها است تا آب آنها بیرون بیاید یک بازوی این عمارت هم ناتمام است یا بمعنی که سقف کاری
بناهای اطاقها و طالارها تمام شده است ناتمام مبل و اسباب انها را درست نکرده اند و گمانم نمی کنیم
تمام شود زیرا که بعد از لوئی دوم که این عمارت را ساخت و خودش را کشت اولادی نداشت
وارث او شود و اموال و مشغلاتش که از الجمله همین عمارت باشد ارثاً به برادرش که پادشاه حالیه باشد
رسید این پادشاه هم که ناخوش است و نیامده است این عمارت را ببیند که بدهد تعمیر کنند
بسازند گذشته از این لوئی دوم که این عمارت را ساخت بقدر سه چهار کرور قرض کرده به مصرف بنای
عمارت رسانید که هنوز آن قرض باقی است و دولت باویر نداده است و باید این دو نفر یعنی
پادشاه حالیه از منافع و مداخل املاک پادشاه متوفی که باین پادشاه رسیده است بمرور قرض
پادشاه متوفی را بدهند در اینصورت پولی نیست که عجالةً خرج تعمیر این فوارها بشود ده پانزده سال است
این عمارت را شروع و تمام کرده اند جا دارد که دولت آلمان این عمارت را بخرد و تعمیرات آن را اتمام
نماید و دارای عمارتی شود که در تمام دنیا نظیر آن نیست خلاصه این حوضها و فوارها را خیلی عالی ساخته اند فوارها
ولی تمام مطلا مرتبه بمرتبه هر کدام بقدر کوهی به شکلهای مختلف و متعدد بخصوص دو فواره بزرگ
دارد که خیلی بلند است مثل یک کوهی است صورت حیوانات و آدم بوضع های مختلف در آن ساخته اند
از الجمله چند آدم ساخته اند که از بالای این فواره معلق زده میخواهند بیایند توی حوض و در حال پشتک زدن
هستند بسیار فوارهای عالی است حیف که آب ندارد و کف حوضها پر و تماماً چمن شده است هنوز
داخل عمارت نشده از پهلوی این فواره ها ظاهر عمارت را تماشا کردیم که چندین مرتبه است و رنگ
زرد مایل بطلائی دارد و از پائین الی بالا در دور پنجره ها و جلو پنجره های عمارت و بالکنها مجسمه های زیادی
نصب است خیلی باشکوه بنظر میآید از زیر عمارت دری بود رفتیم داخل شدیم به یک صفه که از آن صفه
باید بیرون رفت و داخل حیاط شد در این صفه یک طاوس نری از چدن ساخته و در روی گلدان
مرمر بزرگی که از مرمر رنگین ایطالیا ساخته اند گذارده اند این طاوس را از روی طاوس و باندازه طاوس
طبیعی ساخته اند اصل طاوس از چدن است و از گردن تا سینه اش نقره یکدست است و رنگ طاوس را
مینا کاری کرده اند بامعنی که از سینه الی دمش را با نقره و مینا کاری روی نقره منقش نموده اند که بعینه
مثل رنگهای پر و بال و دم طاوس است این طاوس که مثل طاوس است روی گلدان ایستاده و یک
طاوس ماده که آن هم از نقره ساخته و شکل و رنگهای طاوس مینا کاری کرده اند و آن هم زیر گلدان است رو

یک دست انداز سنگ مرمری خوابیده است نگاه میکند بقدری این دو طاوس را خوب ساخته و بنا
کاری کرده اند که بهتر از آن تصور احدی نمی آید و آدم از تماشا و دیدن آن سیر نمیشود افسوس که بواسطه تنگی وقت
مجال درستی نداشتیم که خوب و بدقت این عمارت و زینتهای او را تماشا کنیم این طاوسها کار پاریس است
و بسلیقه اهل پاریس ساخته شده بقدر سی هزار تومان قیمت این طاوسها است از صفه طاوسها گذشته
داخل حیاط مرمر شدیم که سه سمت عمارت نگاه باین حیاط میکند این حیاط را باینجهة حیاط مرمر میگویند که
کف آن را بشکل شطرنجی از مرمر سیاه و سفید فرش کرده اند از حیاط مرمر داخل پله بزرگی میشود که از آن راه
پله باید بعمارت رفت همینکه شخص داخل راه پله میشود حالت غریبی بآدم دست میدهد یعنی حالت سکوتی
برای آدم پیدا میشود و یک حالت حجابی که شخص با آن حالت متحیر و متعجب و مات میشود هیچ راه پله
باین روشنائی و ارتفاع سقف و وسعت نیست و تمام این راه پله که بسلیقه تازه و وضع بدیعی
ساخته شده و مثل راه پله های دیگر ندارد از پله ها و جرزها و کتیبه های بالا و بعضی اجزاء دیگر این راه
پله از سنگ مرمر رنگین و باقی مطلا کاری و استوک و نقاشیهای جور بجور است که روی گچ نقاشی
کرده اند مدتی در این راه پله و زیر ایوان راه رو ایستاده تماشا کردیم بعد داخل اطاقها شدیم داخل
اطاق اول و دوم و تا اطاق سوم که شخص میشود هوش از سرش میرود و حالت بهت بهم میرساند باطاق
و اطاق چینی که رسیدیم حیرت بر حیرت افزود این اطاق چینی تمامش چینی کار ساکس است که درب
و دیوار و چهلچراغ و بخاری و میز و گلدان و سایر اسباب تمام چینی است مخلوط و مزین بنقاشی و مطلا کاری و
مجسمه مرمر و تمام چینی های گل برجسته مثل منبت رنگ برنگ خلاصه این عمارت تمام آئینه و مطلا است
تمام روی چوبها را طوری منبت کرده اند که شناخته شده است مثل منبت روی عاج و تمام مطلاها
طلای اشرفی است و پرده های تمام عمارت مخمل آبی و سبز فرنگی است که روی آنها را تخته کلابتون
دوزی و زردوزی کرده اند همه کلابتونهای کار [illegible] نیک که ممتازترین کلابتونها است و میزها تمام
[illegible] و تمام مبلها و صندلی و نیمکتهای کوچک مطلا و اول درجه بخاری و روی تمام مبلها مخملهای رنگ
[illegible] کلابتون دوزی تمام این اطاقها از مجسمه های مرمر اعلای تمام تنه و نیم تنه پر است تمام با چهلچراغ
های طلا که از آن عالی تر نمیشود و جارهای پایه دار و گلدانها و آئینه های بزرگ خوب که هر کدام بجای خود
[illegible] بسلیقه نصب شده است تالار آئینه که دراز و طولش صد و هفتاد قدم است و عرضش
[illegible] قدم این تالار سقف بسیار بلندی دارد که تمام سقفش نقاشی و مطلا و آئینه است در و پنجره
و دیوارها همه از روی سلیقه نقاشی و آئینه شده است رو بروی این تالار حیاط باغهای ممتاز بسیار خوب

وارد دو طرف تالار جارهای پایه بلند مطلای پرچراغ شمع زده جا بجا گذارده اند وسط هر جار یک صندلی
بزرگ بید بسته که با بوره میشکو بید گذارده اند برای نشستن که روی آنها تمام مخمل گلدوزی و کلابتونهای یکپارچه
است علاوه برین زینتها پرده های گوبلن بافی هم داشت بالاتر از همه زینتهای این عمارت و مبلهای ممتاز آن
چشم انداز این عمارت و تالارها است که هرجا آدم نگاه میکند دریاچه و آب دریا و سبزه ها و جزیره های توی دریا
و جنگل با خضارت و کوههای آلپ است که دور دریاچه را احاطه کرده اغلب مجسمه های این عمارت
اشکال لوی چهاردهم و سردارها و جنرالها و معشوقههای لوی چهاردهم پادشاه فرانسه است خیلی این
پادشاه بلوی چهاردهم میل و عقیدت داشته بطوری که بلوی چهاردهم سجده میکرده است این عمارت
را هم از روی عمارت ورسایل پاریس ساخته در تالار جنگ و تالار آینه تمام تقلید عمارت سلطنتی
پاریس را کرده است وضع فوارها و حوضها هم همه از روی ورسایل اقتباس شده است اگر این عمارت
نواقص و ناتمامیهایش تمام میشد و به مبل و اسباب مزین میکردند اول عمارت دنیا بود الآن هم بقدری
که تمام است و مبل شده و زینت دارد هیچ نسبت بورسایل ندارد و بعضی چیزها در اینجا است از کار سور
که اشکال اردو و بسیار چیزهای ممتاز بی نظیر گرانبهائی است بطوری که در قیمت آنها اغراق میگفتند
حیف که وقت و مجال زیاده ازین توقف و گردش را نداریم و باید برویم براه آهن اطاق خواب
این عمارت هم از جاهای تماشائی بسیار قشنگ بود تختی از مطلا داشت و پرده های مخمل که دور دور تخت
بود تمام مفتول دوزیهای ممتاز کار مونیک بود دو آینه های بسیار بزرگ مزین گذاشته بودند که صبحها
که آدم از خواب برمیخیزد خودش را در آن آینه ها ببیند و بقدری این اطاق مزین و ظریف و مجلل است
که بهتر ازین متصور نیست از عمارت آمدیم پائین در زیر این عمارت هم حمامی است که از همین حیاط
مردم داخل حمام میشوند این حمام خودش یک دستگاه و عمارت علیحده است وارد سر حمام که شدیم
آینه های بسیار بزرگ و منبتهای مطلای برجسته در سقف و کیلاوی و حالت ظرافت و نظافت
و صنعت و قشنگی این حمام را دیدیم باندازه ایست که اگر بخواهیم شرح بدهیم محتاج بیک کتاب مفصل
علیحده ایست از غرایب این است که این پادشاه متوفای باویر که این عمارت باین خوبی را ساخت
چهار پنج مرتبه بیشتر باین عمارت نرفت و هر وقت که بانجا میرفت تمام چراغهای عمارت را که بیشتر از
هشت هزار شمع بود روشن میکرد و همه مردم را بیرون میکرد و یکه و تنهای می نشست و راه میرفت
و تماشا میکرد و حالتهای غریب داشته است هر وقت هم که در این عمارت شام میخورده است آشپز
خانه در زیر عمارت بوده و جائی ساخته بودند که غذا را با میز اسباب که اختراع شده بود بالا میآورد

وصرف نموده است واین معتبیسه برای این بوده است که عشیخ نمت داخل اطاق نشود خلاصه چون از اینجا بسالزبورغ مسافت زیادیست از عمارت بیرون آمده من با امین السلطان و عزیز السلطان توی کالسکه نشسته قدری دور جزیره و کنار دریاچه گردش کردیم سایر ملتزمین پیاده رفتند دم اسکله ما هم با کالسکه رفتیم برای اسکله عمارتی که نهار خوردیم از عمارتهای کهنه قدیم است اولش معبد بوده بعد به دولت رسیده و حالا مهمانخانه شده است خلاصه رسیدیم باسکله کشتی بخار اول حاضر نبود دقیقه که گذشت حاضر شد داخل کشتی شده راندیم گردشی هم در دور جزیره معبد دخترهای تارک دنیا و آن جزیره کوچک دیگر کرده رسیدیم باسکله استوک از کشتی پیاده شده براه آهن کوچک نشسته راندیم رسیدیم بگار داخل ترن بزرگ شده راندیم صحراهم همه جا پر سبزه و چمن و گل و جنگل و دره و تپه و خیلی باصفا بود از رودخانه های خوب متعدد گذشتیم مسافت زیادی که راندیم بکوه نزدیک شدیم و رشته کوه ها بدست راست بطوریکه مثل این مینمود که از دامنه کوه بردیم رفتیم تا رسیدیم بدره داخل دره شده و راندیم تا ساعت هشت و نیم از ظهر گذشته وارد سالزبورغ شدیم زریاخان و وزیر مختار و جنرال مهماندار و سایر صاحب منصبهای اطریش و بارون تیل وزیر مختار اطریش که سابقاً مقیم طهران بود و حالا وزیر مختار صربستان است در گار حاضر بودند پیاده شده با همه تعارف کردیم جنرال مهماندار بسیار آدم معقولی است کدسنه سرباز و موزیکانچی در گار حاضر بودند از جلو صف آنها گذشته با جنرال مهماندار سوار کالسکه شده راندیم برای هوتل دوروپ که منزل ما در آنجا و خیلی بگار نزدیک است رسیدیم به هوتل هوتل بسیار خوبی است سه مرتبه اطاقهای عالی مزین دارد یک آسانسر هم دارد که بالا میروند و پائین میآیند چشم انداز خوبی هم این هوتل بکوه و باغ و اطراف خودش دارد بعد از ورود ما به منزل هوا ابر شد و باران شدیدی بارید خیلی هم سرد شد (روز پنجشنبه بیست و چهارم) امروز در سالزبورغ توقف کردیم باران هم متصل میبارید هوای منقلبی بود نهار خوردیم بعد از نهار با وجود باران سوار کالسکه شده راندیم برای (هل بورون) من با امین السلطان و جنرال مهماندار توی یک کالسکه نشسته مجدالدوله و امین خلوت و ابوالحسن خان و ادیب الملک و احمد خان و ناصرالملک و صدیق السلطنه و معاون الملک و سایر ملتزمین هم در کالسکه های دیگر سوار شده راندیم از کنار رودخانه سالزبورغ گذشتیم سالزبورغ نسبت بسفر سابق که ما دیده بودیم خیلی آبادتر شده هتل های خوب عالی قهوه خانه های بسیار خوب خانه های اعلی خیابانهای ممتاز بنا کرده اند خلاصه یکساعت راه است تا هل بورون از توی جنگل و گل و درخت و سبزه و چمن و جاهای باصفا گذشته اند و پائین باغ هل بورون پیاده شده داخل شدیم باران هم باز در نهایت شدت میبارید باغ

همان باغ است که دیده و بتفصیل از آن نوشته ایم گل و سبزه زیاد دارد و انگار حوض بزرگ که ماهی قزل آلا دارد
تماشاکنان آمدیم بالای حوض که یک چادر قشنگی برای ما زده و توی چادر شیرینی و میوه جات روی میز چیده
بودند بعلاوه مهماندارهای ما بعضی از صاحبمنصبهای دیگر و پیشخدمتها و ناظر و غیره هم در اینجا حاضر بودند یکدسته
موزیکانچی هم موزیک میزدند داخل چادر شدیم که بلکه باران بایستد هرچه تامل کردیم باران نایستاد
بالاخره برخواسته بنا کردیم بگردش کردن همان جاهای قدیم و لاک پشتها که آب از دهن این لاک
پشت بدهن آن میرود و شهر کوچک که کوک میکنند تمام اهالی شهر هر کدام بیک کاری مشغولند و جاهای تما
شائی دیگر و مجرای آب صاف که ماهی قزل آلا داشت تمام را بهمان حالت سابق دیدیم زن و مرد
زیادی هم باوجود باران جمع شده بودند رفتیم بجائی که آب از سقف و در و دیوار میریزد و کلاه در روی
آب بلند میکند کلاه را آب بلند کرد همه جای تماشائی را تماشا کردیم خیلی خوش گذشت و باران هم
کم کم ایستاد دیگر جائیکه از دهن و شاخ مرال که بدیوار نصب است آب میریزد دیدیم آبش را ول کردند
سر مردم ریخت خیلی تماشا داشت بعد برگشته سوار کالسکه شده از راه دیگر راندیم برای منزل امروز بنا بود
برویم براه آهنی که تازه ساخته اند که از کوه بالا میرود چون هوا مساعد نبود موقوف داشتیم این راه که آمدیم متصلا
آمد بکار همین راه آهن این راه را چهار سال است ساخته اند که میرود بیک بلندی با صفائی که آنجا قهوه خانه
و چشم انداز خوبی دارد و مردم متصل از این راه بالا و پائین میروند و گردش میکنند چهل و پنج دقیقه ترن از این
راه میرود تا بالا و چهل دقیقه میاید پائین این راه سه رایل دارد عمده آن رایل وسطی است که دندانه و دندانه
دار است و ترن در رفتن بالا و پائین آمدن با آن دندانه بند میشود و سه تا ترن از بالا پر است میشد و تا پائین
بر سر هم میریخت خلاصه وقتی که رسیدیم ترن حاضر بود جمعیت زیادی هم چه در آنجا جمع شده و چه برای
تماشای ما رفته بودند بالا گفتیم حالا که ترن حاضر است خوب است برویم بالا و سیاحت و تماشائی بکنیم
اسم این راه را (شمن دو فر دو گو بولت) میگویند سوار ترن شدیم مهندسی که این راه را ساخته است
حاضر بود مرد کوتاه بالای چاق سفیدی است ریش و سبیل هم ندارد اسم این استاسیون که حالا
سوار شده و میرویم (پادش) است اول که نشستیم تصور کردم که این راه را از بغله پیچ پیچ ساخته
اند و بتدریج بالا میرود که چندان احساس نمیشود این کوه هم خیلی مرتفع است قهوه خانه که در آن بالا
از این پائین جای کوچکی بنظر میاید بارتفاع کوه دارآباد البرز طهران است هوا هم ابر بود و باران کم
کم میبارید این کوه هم تمامش جنگل است وقتی که سوار شدیم و ترن حرکت کرد نگاه کردم دیدم راه بطور
مستقیما سربالا میرود و خالی از احتمال خطر نیست که اگر خدای نخواسته عیب کند و بشکند ترن تا پائین

پست میشود خلاصه راندیم و هرچه میرفتیم راه بلندتر میشد و گاهی کمی پیچ و خم هم میرسانید و باز اگر جا بار است
میرفت هرچه بالاتر میرفتیم چشم اندازش بهتر میشد شهر سالزبورغ و رودخانه سالز همه از بالا پیدا بود
دره های متعدد و دریاچهای چند از این بالا میدیدیم چشم اندازی داشت که در عالم چنین چشم اندازی
نمیشود اگر هوا صاف و آفتاب بود تماشا گاهی بهتر از این نمیشد با اینکه ابر و باران بود باز خیلی تماشا
داشت اسب هرگز از این راه که راه آهن میرود نمیتوانند برود و ممکن نیست برود اطراف این راه
هم مثل راه هزار چم مازندران پرتگاه های بد دارد در بین راه مجدالدوله سه شوکا دید که توی جنگل خوابیده اند
بما نشان داد خودمان هم دیدیم چهار پاره رس بود اگر تفنگ حاضر بود میزدیم این راه آهن دیگ
بخار کوچکی دارد که اختراع جدید است و ترن هم یک مجلس است و اطرافش صندلی دارد که همه یکجا
نشسته بودیم الکتیف را هم بعقب واگن بسته بودند مهندس و دیرکتر راه هم جلو ما نشسته بودند
مدتی راندیم تا رسیدیم بقله کوه که قهوه خانه و استاسیون است و در راه هم دو استاسیون کوچک
معمولی بود در استاسیون و قهوه خانه قله پیاده شدیم هوا بشدت سرد بود و باران هم با مه می آمد از بالای این
قله کوه گرد تمام شهر و جلگه ها و کوههای اطراف و کوههای آلپ و دریاچهای توی جلگه و جنگلهای کوههای
اطراف و سبزه ها و رودخانها پیداست حیف که هوا سرد و ابر بود و برای تماشا و احساس این منظرهای خوب
مساعد نبود و الا در عالم چنین جایی با تماشائی نیست از آن بالا مثل این بود که شخص از آسمان زمین را تماشا
کند خلاصه از شدت سرما رفتیم توی قهوه خانه قهوه خانه دو مرتبه خوش وضع پاکیزه ایست جمعیت زیادی
هم در اینجا بود اطراف قهوه خانه شیشه بود از پشت شیشه قدری تماشا کردیم چایی آوردند خوردیم
این قهوه خانه عمله جات و رئیس معتبری دارد زن و دختر رئیس قهوه خانه هم در اینجا حاضر بودند. بعد از قهوه خانه
آمدیم بیرون دکانهای کوچک هم از امتعه و اسباب خود سالزبورغ و اسباب نفیسه در اینجا داشت
اسباب زیادی ما و ملتزمین برای یادگار از این دکاکین خریدیم دکان عکاسی هم داشت وقتی که ما آمدیم
سوار واگن شویم عکاس آمده یک عکس ما را پایین واگن و یکی هم توی واگن انداخت که از عقب برای ما
بیاورند بعد سوار ترن شده بنا کردیم پایین آمدن الحق این راه از کارهای بزرگست و خیلی خوب ساخته اند
امر سهلی نیست که آدم در چهل دقیقه با راه آهن که مثل این است که از دیوار بالا برود تا سر همچو قله کوه
مرتفعی خیلی صنعت بزرگی است خلاصه پایین آمده رسیدیم بگار سوار کالسکه شده راندیم برای هتل
بمنزل رسیده راحت کردیم (روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه) امروز باید برویم
بوین چون ساعت هشت باید برویم بگار ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخاسته

رخت پوشیده حاضر حرکت شدیم و در ساعت هشت رفتیم بگار که هم نزدیک بود سوار واگنها شدیم
و راندیم هوا هم ابر بود و کمی باران میآمد امروز همه جا کوههای بلند بزرگ در طرف دست راست ما بود
و اغلب جاها تپه های جنگلی میانه ما و کوه حایل بود اما باز پشت تپه ها و جنگلها و کوهها پیدا بود تا وارد دویش
هم که شدیم همه جا در دست راست کوههای بزرگ امتداد داشت صحرا هم همه سبز و پر گل و جنگل و باصفا
بود از کنار دو دریاچه کوچک گذشتیم آبادی زیادی در راه بود در استاسیونهای بین راه اغلب جاها
ترن می ایستاد از جمله در استاسیون (ات نانگ) ترن ایستاد یکدسته سوار دراگن زره پوش
ایستاده بودند پیاده شده رفتیم جلو سوارها اینها را تماشا کردیم سوار شدیم ما هم از جلو ما دفیله کرده رفتند بعد
رسیدیم به (لنتز) در اینجا نیم فوج سرباز ایستاده بودند از ترن پیاده شده از جلو سربازها گذشته
اینها را تماشا کردیم حاکم شهر با جمعی از جنرالها اینجا ایستاده بودند همه را دیده احوال پرسی کرده آمدیم توی ترن
و راندیم و نهار را هم توی واگن همینطور که میرفت خوردیم اسم مهماندارهای اطریش از این قرار است .....
(بارون دیپ فنو) که در قشون اطریش رتبه سرداری دارد (بارون کیزل) (کلنل گومن) ..
سه ساعت بعد از ظهر باید وارد وین شویم که از سالزبورغ الی وین با راه آهن هفت ساعت تمام راه است
در سر ساعت سه رسیدیم بگار وین گار بزرگی است جمعیت زیادی در گار حاضر بود اعلیحضرت
امپراطور اطریش (فرانسوا ژزف) با اینفرم سفید و شلوار قرمز با تمام شاهزاده های خانواده سلطنت
و آرشیدوکها و نواب آرشیدوک لوئی برادر اعلیحضرت امپراطور که حالا ولیعهد هستند و دو سال
سناً از امپراطور کوچکتر میباشند با پسرها و اغلب جنرالها در گار حاضر بودند پیاده شده با اعلیحضرت امپراطور
دست داده تعارف کردیم و امپراطور ما را با کمال مهربانی و دوستی پذیرفتند یکدسته سرباز صف کشیده
بودند موزیکانچیان موزیک میزدند با اعلیحضرت امپراطور از جلو صف سرباز گذشتیم و بعد امپراطور اشاره
کردند موزیک را موقوف داشته تمام شاهزادگان و آرشیدوکها را برای ما معرفی کردند پس از آن با
امپراطور از اطاق گار گذشته بکالسکه نشستیم سایرین هم از عقب بکالسکه های دیگر سوار شده در کمال شکوه
راندیم برای عمارت بورغ که عمارت سلطنتی است جمعیت زیادی در دو سمت کوچه و خیابانها ایستاده
بودند رسیدیم بمنزل پیاده شده با امپراطور از پله ها آمدیم بالا در اطاق اول تمام شاهزاده خانمها و آر
شیدوشسها ایستاده بودند امپراطور همه را معرفی کردند با اینها تعارف کرده دست دادیم علیاحضرت
امپراطریس اینجا نیستند در (ایشل) میباشند بزرگ زنهای اینجا حالا زوجه نواب آرشیدوک لوئی
ولیعهد برادر امپراطور است که اینجا حاضر بود از شاهزاده خانمهای پرتوغال است بعضی از زنها هم دام دونرها

یعنی مصاحبات امپراطور و امپراطریس بودند بعد از معرفی شاهزاده خانمها علیحضرت امپراطور صدراعظم
و وزیر عدلیه و وزیر خارجه و سایر وزرای دربار خودشان را معرفی کردند بعد از رفتن آنها امپراطور ما را
آوردند توی اطاق مخصوص خودمان و خودشان مراجعت بمنزلشان کردند که در همین عمارت است بعد
همساعت ما برخواسته از راه دیگر رفتیم برای بازدید علیحضرت امپراطور اطاق باطاق و تالار به تالار از دو
و تالار هائیکه پرده های نقاشی خوب و پرده های کار گوبلن داشت گذشته از پله پائین رفته رسیدیم باطاقهای
کوچک که اطاق کابینه و کار امپراطور است باز از اطاقهای متعدد دیگر گذشته تا رسیدیم باطاق تحریر و کار
مخصوص که اسباب تحریر و کاغذ زیادی و قلمدان امپراطور آنجا بود وارد شده با علیحضرت امپراطور دست
دادیم من بودم و امپراطور و ریحان خان و وزیر مختار بقدر یک ربع ساعت با علیحضرت امپراطور صحبت
کردیم امپراطور خیلی مهربانی و محبت نمودند بعد برخواسته خیلی راه علیحضرت امپراطور ما را مشایعت کردند
و بعد تعارف کرده آمدیم باطاق خودمان قبل از رفتن بازدید امپراطور میلان پادشاه صربستان که
در وین است آمد بدیدن ما خیلی نشست و صحبت کردیم شاهزاده جوانیست سی و دو سال دارد خوش
رو و معقول و موسیاه و چشم و ابرو سیاه و خوش صحبت است اما حالا پادشاه صرب نیست از سلطنت
آنجا استعفا کرده پسری چهارده ساله دارد که او پادشاه است خلاصه چون امشب باید با علیحضرت امپراطور
شام بخوریم امپراطور آمدند باطاق ما ما را برداشته بردند باطاق شام امشب شام مخصوصی است
علیحضرت امپراطور هستند و یکدو نفر از شاهزاده خانمها که یکی زوجه نواب ولیعهد است با یکی دو
دیگر و دو نفر از دام دونورها و چند نفری هم از وزرا و شاهزادها که روی هم رفته بیست و پنج شش نفر بودیم
از ملتزمین ما هم تنها امین السلطان و مجدالدوله و امین خلوت و ریحان خان بودند پرنس میلان هم دعوت
شده بود شام خوردیم دست راست من زوجه نواب ولیعهد و دست چپم علیحضرت امپراطور بود
بعد از شام برخواسته توی اطاق دیگر قدری گردش کردیم و صحبت داشتیم بعد آمدیم باطاق خودمان چند
دقیقه راحت کرده بعد نواب ولیعهد آمدند با هم رفتیم به تیاتر علیحضرت امپراطور چون عزا دار هستند
به تیاتر نمیآیند این تیاتر همان تیاتری است که در دو سفر سابق هم رفته بودیم راه پله های مرمر عالی
دارد عمارت تیاتر شش مرتبه است تمام نقاشی و مطلاکاری و با چراغهای الکتریسیته خیلی تیاتر عالی
تمام شاهزاده خانمها بودند در لژ مخصوص خودمان نشستیم زوجه نواب ولیعهد دست راست و عروس ولیعهد
دست چپ من نشسته بودند پادشاه میلان هم بود این تماشاخانه بسیار خوب بود رقاصهای معتبر
و بازیگرها و آکتریسهای ممتاز دارد اول باله بود بعد بازی عشق و جهل که در تماشاخانه اودن پاریس دیدیم درآورد

چند پرده بالا رفت و پایین آمد یکدفعه همه برخواستند رفتیم باطاق دیگر بستنی و شربت و آب خوردیم و دو
باره آمدیم بمجلس تیاتر بعد از اتمام بازی آمدیم منزل (اسامی شاه‌زادگان و ارشیدوکشسها و ارشیدوکها
و جنرالهای بری و بحری که اعلیحضرت امپراطور خودشان در کار راه آهن و در عمارت سلطنتی معرفی کرده اند
این قرار است در کار راه آهن معرفی شده اند ارشیدوک شارل لوئی (کنت بزاکسویچ
ایشیک آقاسی باشی (آرشیدوک فردیناند) (کنت شون فلد) مارشال مابلان یعنی مشخدمت (آر
شیدوک ویلهلم) جنرال و مشخدمت شوالیه وکوبلینر (ارشیدوک رینر) (بارون دو ... جنرال
ایشیک آقاسی باشی (بارون کوبدیت) رئیس کل راه آهن (بارون دوکینیات) جنرال و فرمانده کل
شوالیه ذکوجرا) نایب ریاست دولتی (بارون دوکراس) رئیس پلیس (ادوارد اول
بورک ستروبیه (در عمارت معرفی شدند) پرنس دوهوهن لوه) جنرال سواره ایشیک آقاسی با
اول (کنت دو تووت مانوردرف) مشخدمت باشی (کنت منزکسین) مارشال بزرگ
پرنس دونوون اتاکیند) میراخور و جنرال سواره (بارون دکولو) سلطان قراول مخصوص اطریش
کنت پالفی) سلطان قراول مخصوص مجار (کنت والکن اشتاین) ناظر و خوانسالار (کنت
هونیادی) ایشیک آقاسی باشی امپراطوری (بارون دبرکنی) مستشار مخصوص (دبولغواس
اجودان جنرال جنرال بریگاد (کنت دوکالنوکی) وزیر دربار و امور خارجه (کنت دو تاف
رئیس مجلس وزرا (کنت فالکن هین) وزیر (بارون دبوازالت) وزیر (کنت ولسرس هیم
جنرال و وزیر (دکتر کاوج) وزیر (مادکی باکهم) وزیر (کنت شون بورن) وزیر (شوالیه
دوالیکی) وزیر سایر شاه‌زادها بنواب (ارشیدوک شارل لوئی) برادر اعلیحضرت امپراطور
ولیعهد عالیه) (ارشیدوک شس مادی طرزا) زوجه ولیعهد شاه‌زاده خانم راکانش (ارشیدوک
کلیوم) عموی امپراطور برادر ارشیدوک آلبرت امیرتوپخانه (ارشیدوک رینر) عموزاده اعلیحضرت
امپراطور که عالم ترین ارشیدوکها است منذر ارشیدوک شس مادی) زوجه ارشیدوک رینه
خواهر ارشیدوک آلبرت (ارشیدوک شس مادی ذرف) شاه‌زاده خانم ساکسن نن پسر
دوم ولیعهد (ارشیدوک شس مادی طرزا) زن ارشیدوک اتین (روز شنبه بیست
و ششم) صبح از خواب برخواستیم هوا ابر و سرد بود و باران میامد نهار را در منزل خوردیم کنت کالنوکی
وزیر امور خارجه دولت اطریش با امین السلطان و وزیر خان و وزیر مختار بحضور ما آمدند قدری صحبت
و فرمایش کردیم کنت کالنوکی آدم قصیر القامه‌ایست ریش دارد ... دارد چهل و دو سه سال

دارد اما مرد عاقل کاملی بلا یمی است لباس نظامی مجاری پوشیده بود کالنوکی که رفت اول سه نفر از سفرای
بزرگ آمدند توی اطاق بحضور ما اجزا و اتباع خود شان را معرفی کردند و رفتند سفیر کبیر آلمان (پرنس
رویس) سفیر کبیر عثمانی (سعدالله پاشا) سفیر کبیر ایطالیا (کنت نیگرا) بعد آمدیم با طاق دیگر
که تمام سفرا و وزیر مختار ها و شارژدافرها ایستاده بودند یکی یکی معرفی شدند کنت نیگرا در ایام جوانی
مرد خوش رو و خوش قامتی بوده حالا که پیر شده خوش قامت است و ریشش را میتراشد در ایام ناپلیون سوم امپراطور
فرانسه از جانب دولت ایطالیا در پاریس همیشه سفارت داشته و در دربار امپراطور و امپراطریس خیلی محترم
و خیلی او را دوست میداشته اند (پرنس لوبانف) سفیر کبیر روس و (سر ناجیت) سفیر کبیر انگلیس و (دیگری)
سفیر کبیر فرانسه حضور نداشتند به ییلاق رفته بودند شارژدافرهای آنها بودند سایر سفرا همه حاضر بودند معرفی
شدند و با همه سوال پرسی و صحبت کردیم و رفتند بعد تمام جنرالها و فلدمارشالها و صاحبمنصبان بزرگ
قشون بری و بحری بحضور آمدند آنها را هم یکان یکان معرفی کردند بعد آمده قدری راحت کرده با جنرال مهماندار
و نریمان خان وزیر مختار سوار کالسکه شده رفتیم برای دیدن شاهزاده ها دارشید و کها دارشید و شسها اول رفتیم
بکلیسیای کاپوسین که ولیعهد در اینجا مدفون است دو نفر کشیش در اینجا بودند جلو ما افتاده شمعهای بزرگ
در دست داشتند از پله بود پائین رفته داخل سردابی شدیم تمام اموات خانواده امپراطور از زن و مرد
در اینجا مدفونند یعنی صندوقهای آنها را در این سرداب گذارده اند صندوق جسد ماری ترزا امپراطریس بزرگتر
و مجلل تر از سایر بود و صندوقهای سایرین دور آن بود تمام شاهزاده خانمها هم در اینجا صندوقشان
گذارده شده است حتی پسر ناپلیون اول که مادرش ارشیدوشس ماری لوئی است که دختر فرانسوا امپراطور
اطریش بود در اینجا است تاج نقره گذارده سر قبر ولیعهد و از کلیسا آمدیم بیرون رفتیم بخانه نواب ولیعهد
خود ولیعهد و زوجه و عروس ایشان همه حضور داشتند اسم زوجه نواب ولیعهد (ماری ترزا) پرنس
پرتوغال است اسم عروس ولیعهد (ماری یادودفا) برادر زاده پادشاه ساکس است زوجه نواب
ولیعهد عکس ها را فوری خودش انداخت و قرار شد برای ما بطهران بفرستد نواب ولیعهد در خانه
خودشان برادر زن خود را که تازه از مجارستان آمده بود معرفی کردند اسمش (دوک دو براکانا)
یاور و سرکرده فوج دهم هوسار است جوان خوب خوشروئی است از اینجا بیرون آمده رفتیم بخانه ارشید
و کها و بعد رفتیم بهوتلی که پادشاه سیلان منزل دارد همه اینجاها کارت گذاشتیم و گذشتیم در بیرون هوتل که
ایستاده بودیم یک دکان دوربین فروشی بنظرم آمد نریمان خان وزیر مختار را فرستادیم رفت
دو دوربین کشی خرید و آمدیم منزل قدری راحت کرده بعد با امین السلطان و جنرال مهماندار و مجدالدوله

Humbert King of Italy



Humbert König v. Italien.
Humbert Roi de l'Italie

Umberto Re d'Italia

وی کالسکه نشسته راندیم برای شونبرون میرزا محمد خان و بعضی از پیشخدمتها هم همراه بودند هوا ابری
بود و باران میآمد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم به شونبرون وارد باغ شدیم و در خیابان های باغ قدری گردش
کردیم تفصیل شونبرون را در روزنامه سفر سابق نوشته ایم دیگر در اینجا لازم نیست تفصیل از نو بنویسیم همین
قدر است باغ باصفای خوبیست بعد از تماشای اینجا رفتیم به باغ وحش حیوانات خوب از هر قبیل دارد
تکّه های بزرگ خوب دیده شد ولی غیر از جنس تکه های ایرانست شاخهای بزرگ و تنه های قوی
دارد که بزبان فرانسه (بوکدان) میگویند و مست بودند بطوریکه اگر آدم نزدیکشان میرفت آدم را
میزدند دیگر شیر و پلنگ خوبی داشت حیوان تازه نداشت هرچه در باغهای وحش دیگر دیده بودیم اینجا
هم بود بعد آمدیم به گلخانه تازه که اعلیحضرت امپراطور بنا کرده اند گلخانه بسیار بزرگ تمام شیشه ایست
گنبد بزرگی در وسط دارد که آئینه است درختهای شبیه بنخل ها در گلخانه خیلی داشت خیلی جای خوب برگ
و گل بسیاری دارد از اینجا سوار شده آمدیم منزل امشب باید اعلیحضرت امپراطور شام مفصل تمام رسمی
بخوریم وقت شام که شد لباس رسمی پوشیدیم و اعلیحضرت امپراطور آمدند باطاق ما باهم رفتیم در اطاق
دیگر که شاهزاده خانمها و ارشیدوکها در آنجا بودند با آنها تعارف کرده بعد دست بدست زوجه
نواب ولیعهد داده از جلو و اعلیحضرت امپراطور و سایر شاهزاده ها و شاهزاده خانمها از عقب ما از اطاق
باطاق و تالار بتالار رفتیم برای اطاق شام از یک دالان طولانی گذشتیم که در جنبین آن پرده های کار
گوبلن بسیار ممتاز اعلی نصب کرده بودند از دالان گذشته داخل تالار بزرگ شام شدیم این تالار بوضع قدیم
سفید و مطلا کاریست چهل چراغها و دیوارکوبهای برنز مطلای دو سه مرتبه کار قدیم دارد خیلی تالار بزرگی است
میزی بشکل نعل اسب گذارده بودند ما و اعلیحضرت امپراطور در کله میز پهلوی یکدیگر نشسته مشغول خوردن شام
شدیم دست راست ما هم زوجه نواب ولیعهد بود یک تالار کلی هم این تالار داشت که یکدسته موزیکان
چی در آنجا موزیک میزدند یکصد و هشتاد نفر امشب از ارشیدوکها و ارشیدوشس ها و امرا و وزرا
و جنرالها و صاحب منصبان و اعاظم و اعیان وین همه در سر میز مدعو و حاضر بودند تنها میلان پادشاه قدیم
سیرب در سر شام بود از ملتزمین رکاب ما هم مثل امین السلطان و مجدالدوله و امین خلوت و غیره
بودند شام خوردیم اعلیحضرت امپراطور برخاسته بسلامتی ما نطقی کردند ما هم برخاسته بسلامتی اعلیحضرت
امپراطور جام شربتی نوشیدیم امپراطور حمایل دولت سیام که زرد است و نشان صورت ما را زده بودند
بعد از شام برخاسته آمدیم باطاق و تالاری دیگر مشغول صحبت و گردش شدیم شاهزاده سیام
که حامل نشان و حمایل زرد دولت سیام برای اعلیحضرت امپراطور بود و برای اعلیحضرت امپراطور آلمان

هم نشان برده بود در سر میز شام دعوت داشت اورا ملاقات کردیم شاه زاده قصیرالقامه سبزه ایست اتباع زیادی هم از سیاهی همراهش آمده اند که آنها هم امشب در سر میز بودند خلاصه قدری صحبت کرده بعد بازوجه نواب ولیعهد دست بدست داده از همان راه که آمده بودیم برگشته در سر اطاق خودمان با آنها وداع کرده آمدیم منزل (روز یکشنبه بیست وهفتم) صبح از خواب برخاستیم هوای خوشی بود ابر بود و نمی بارید ساعت نه نهار خورده سوار شده رفتیم برای گردش امروز باید از وین حرکت کنیم اول رفتیم به تیاتری که دوازده سال است بنا شده و در این تیاتر بازی هم کرده اند تازه هم تمام شده است ولیعهد مرحوم در این تیاتر تماشای بازی آمده بوده است وحالا چون موقع بازی نیست بسته اند در ماه اکتبر باز خواهد شد وارد شدیم از پله ها رفتیم بالا پله های بسیار وسیع عالی از سنگهای مرمر ایطالیا دارد اغلب دست انداز پا و بعضی از ستونها هم از همین نوع مرمر رنگین ایطالیا بود دیوارها فقط استوکت بود آینه های بسیار بزرگ خوب در اطراف این راه پله نصب کرده بودند دور تیاتر هم ستون داشت یکی در مرتبه بالا بزرگ و دیگری مرتبه پائین کوچک تمام این ستون ها را نقاشیهای خوب بوصفهای تیاتر از نقاشهای وین کشیده بودند داخل تیاتر شدیم رفتیم به لژ امپراطور که پهلوی سن است آنجارا تماشا کرده آمدیم به لژ وسط آنجا را هم تماشا کردیم سقف این تیاتر را هم خیلی بلند و عالی و باشکوه ساخته اند تمام مطلا کاریهای برجسته خوب است هیچ نسبتی با آن تیاتر قدیم ندارد از روی گران اپرای پاریس ساخته اند میتوان گفت در فرنگستان این تیاتر نظیر ندارد و اگر هم دارد همان گران اپرای پاریس است سن بزرگ خوبی هم دارد پرده های این سن متعدد و خوب است که بطرح تازه ساخته اند که زود و بسهولت پرده ها عوض میشود بعد از تماشای تیاتر بیرون آمده رفتیم موزه (هیس نو واد فانو دل) این موزه را هم دوازده سال قبل بنا کرده اند و تازه تمام شده است بنای بسیار بزرگ عالی است رئیس موزه که اسمش دکتر فرانس دیتری هن هاودر) است جلو افتاده همه جا را راهنمائی و معرفی کرد اول رفتیم بمرتبه اول که اقسام حیوانات از مرغ و ماهی و نهنگ و سباع وغیره بانواع مختلف در آنجا بود که آنها را اسپایه کرده یعنی باکاه پر نموده بودند اقسام و انواع میمونها در آنجا دیده شد که از آنجمله شامپانزه بود و میمونی دیگر دیده شد که گریل میگویند خیلی حیوان بزرگ مهیبی است یقین همان دیوی که در قصه ها و افسانه ها میگویند همین گریل بوده است بعد از تماشای این حیوانات رفتیم بمرتبه زیر که انواع سنگهای معدنی از جواهر و طلا و نقره و سایر فلزات وغیره در آنجا در پشت شیشه ها چیده اند این سنگها از تمام معادن ممالک است از معادن اطریش و سیبر و روس و ینکی دنیا و سایر معادن بسیار خوب سنگهائی است در حقیقت شخص باید هر سنگی را

یکهفته تماشا کند افسوس که ما وقت نداشتیم و باید زود برویم تماشای اجمالی کردیم و در ظرف این پانزده دقیقه همه را دیدیم چیز تازه که در اینجا دیدیم یک پارچه بزرگ کریستال دور شو که بلور معدنی است و از سنگوتار سویس میآورند و انواع اسباب و ظروف از قبیل قدح و کاسه و گیلاس و غیره از آن میتراشند که مثل بلور است و خیلی قیمتی است و بجای جواهر خرید و فروش میشود یک ذرع ارتفاع داشت و بقدر یک چنار کوچک قطر چیز غریب دیگر که دیدیم دسته گلی بود از مرصع که با جواهرهای خوب رنگارنگ درست کرده بودند متعلق بماری ترزا امپراطریش که خیلی قشنگ و خوب ساخته اند چون وقت نداشتیم زود بیرون آمدیم جلو عمارت موزه میدانی است سبز و چمن که درختهای کوچک دارد و گلکاری خوب در آن کرده اند وسط این میدان مجسمهٔ ماری ترزا است و دور آن مجسمهٔ صاحب منصبان بزرگ اوست که سواره ساخته اند اما خود ماری ترز پیاده است روبروی این موزه موزه بوزار است یعنی صنایع نفیسه که پردهای نقاشی و مجسمه ها و اسباب نفیس دیگر میگذارند اما هنوز اسباب آنرا تمام نچیده اند یکطرف این میدان هم طویله اسبهای اعلیحضرت امپراطور است بعد از تماشای اینجا با هیئتیم بحمام بزرگ حمام خوب عالی است معدنی نیست که ساخته اند خزانه های متعدد خوب مثل حمامهای ایران روی زمین دارد و آب صاف گرم و سرد همه جور دارد استحمام کرده بیرون آمدیم سر حمام وسیع خوبی هم دارد از حمام آمدیم بمنزل نهار امروز را هم باید بطور رسمی با نواب ولیعهد بخوریم قدریکه راحت شدیم نواب ولیعهد آمدند ما را بردند سر نهار در تالاری که توی همین عمارت است میز بسیت و تخفری ترتیب داده بودند سر میز نشستیم امین السلطان و (کنت کالنوکی) وزیر خارجه و (کنت تاف) صدراعظم و بعضی از شاهزادها و وزراء و بعضی دیگر از ملتزمین رکاب ما که روی هم بقدر بیست و تخفر ایرانی و فرنگی بودند نهار خوردیم و بعد از نهار آمدیم باطاق خودمان تا وارد در ب اطاق شدیم بلافاصله اعلیحضرت امپراطور برای وداع حاضر شدند هر دو باهم داخل اطاق شدیم امپراطور امروز میروند به ایشل سه چهار روز در ایشل خواهند ماند و از آنجا میروند به بوهم و مراوی و مجارستان که سرکشی بقشون و مشق قشون بنمایند همینطور ایستاده باهم خیلی صحبت کرده و تعارف زیاده نموده وداع کردیم و رفتند سه گلدان چینی بسیار ممتاز گران بهائی اعلیحضرت امپراطور برای ما هدیه دادند در سر ساعت سه بعد از ظهر باید برویم به (کامبر) سرعت تعین با نواب ولیعهد سوار شده راندیم برای کالامبر از جلو تیاتر جدید گذشته و از جلو عمارت و کلیسائی که برای سلامت اعلیحضرت امپراطور در آن سالی که تیر خورده بود بنا کرده اند عبور نموده داخل کوچه و محله های شهر شده راندیم تا رسیدیم به کاری که سر راه کالامبر است

این کلیسائی که دیدیم در همان محلی که امپراطور را تیر زده اند از همان سال ساخته اند کلیسای بزرگ خوبی است
منارهای مخروطی و طاقهای مخروطی بلند و مجسمه‌های خوب دارد بوضع گوتیک ساخته اند خانها و باغهای
خوب تک‌تک هم در بیرون شهر خیلی بود از دم عمارت هم الی کار از دو طرف جمعیت زن و مرد ایستاده
بودند زنها و دخترهای خوب خوشگل از همه قبیل خیلی دیدیم در کار پیاده شدیم راه آهن بی تفاوت مثل همان
راه آهن سالزبورغ است تا دو واگن هم بسته بود در کالسکه با نواب ولیعهد و عزیز السلطان و مجدالدوله
و چند نفری از صاحب منصبان اطریش بودند در کالسکه دیگر هم سایر همراهان و ملتزمین نشسته بودند راندیم سر
بالائی این راه خیلی است اما پیدا است که آدم وقت راه رفتن احساس میکند که سربالا میرود و اطراف راه
همه جا جنگل و سبزه و گل و حاصل زراعت است همینطور در واگن صحبت کنان میرفتیم تا رسیدیم به کار بالا پیاده
شدیم از کار هم تا مهمانخانه یک مسافتی است زن و مرد زیادی که از پیش برای تماشای ما آمده بودند
از دور ایستاده بودند اینجا چهار نفر دختر خیلی خوشگل دیدیم که اینها را منتخب کرده و بدست هر کدام یک دسته گلی
داده بودند یکی یکی دسته گل را آورده بما دادند یکی از اینها مخصوصاً خیلی خوشگل و صاحب حسن بود خلاصه سرازیر از
این راه که اطرافش جنگل است پیاده رفتیم برای هوتل دو طرف راه را مجحر کشیده بودند که مردم از پشت
مجحر ایستاده بودند و ما از راهی که میرفتیم خلوت بود رسیدیم بهوتل قشنگ خوش وضع دو مرتبه است
در مرتبه زیر برای ما شام حاضر کرده بودند رفتیم بمرتبه اول چشم انداز بسیار خوبی دارد شهر وین و رودخانه
دانوب و صحرا و جنگل و سبزه زیاد پیدا بود خیلی چشم انداز خوبی است و عالم خوشی داشت قدری در اینجا
گردش و تماشا کرده آمدیم بمرتبه زیر برای شام اطاق طولانی بود یکطرفش بسته و طرف دیگرش باز بود به
سمت شهر وین و رودخانه و جاهای باصفا داخل اطاق شدیم نواب ولیعهد دست چپ ما بودند
و در دست راست (کنت لادیس نواکس ویچ) نشسته بود که مستشار مخصوص علیحضرت امپراطور است
مجدالدوله و سایر همراهان ما هم در اطراف میز نشسته بودند شام خوردیم بعد از شام برخواسته از همان راه که آمده
بودیم مراجعت کردیم با جمعیت اطرفین ایستاده راه هم قدری سربالا بود رسیدیم به واگن سوار شده سرازیر راه
تند آمده رسیدیم بکار پائین سوار کالسکه‌های اسبی شده راندیم برای منزل راه اینجا با سالزبورغ از زمین تا آسمان
تفاوت دارد و راه آهن اینجا آدم تصور نمیکند که سربالا میرود و چندان سر و بالائی ندارد اما راه آهن
سالزبورغ تمامش سر و بالای تند است مثل دیوار و خیلی چیز غریبی است خلاصه وقت غروب بود که بکار شهر
رسیدیم دوشی هم سوار کالسکه اسبی شدیم خیلی کالسکه را بسرعت میراندند مثل ترن بکار جمعیت مرد و زن
بازهمانطور تا منزل دو صفه مثل وقت رفتن ایستاده بودند رسیدیم بمنزل در اطاق خود ما قدری راحت

کرده بعد نواب ولیعهد آمدند با هم رفتیم پائین سوار کالسکه شده با امین السلطان راندیم برای تیاتر پرنسیپی
که امشب باله و رقص است سایر ملتزمین با هم از عقب آمدند رسیدیم به تیاتر رفتیم در لژ مخصوص خودمان
نشستیم زوجه نواب ولیعهد و عروس ایشان و سه چهار نفر زنهای محترم دیگر بودند جمعیت زیادی هم
از مرد و زن و زنهای خیلی خوشگل از بالا و پائین پشت در پشت نشسته بودند پرده‌های خوب بالا رفت
و افتاد پرده اول پرده شبیه حرمخانه کیخسرو پادشاه قدیم عجم بود چادرهای قلمکار اصفهانی که نقش زیادی به آن
کشیده بودند از اشکال نگارگاههای قدیم بصورتهای مختلف که نمیدانم از کجا آورده بودند زده بودند خیلی
نقشهای خوب داشت خط فارسی هم به آن نوشته بودند توی اینجا در یکی را شبیه کیخسرو درست کرده بودند با زره و
کلاه خود و ریش توپی بصورت اهل ایران روی تختی نشسته بود و دو نفر هم از زنهای کیخسرو خیلی معقول اللباس شبیه بود
توی بارگاه پهلویش نشسته بودند جلو این بارگاه هم چند پله میخورد که از دو طرف پله ها ایرانیهای زیادی بشکل قراولان
خاصه کیخسرو که لباسهای معقولی پوشیده و کلاههای سیاه بلند وسط قرمز مثل کلاه صرافهای حالیه ایران سرشان
بود نشسته بودند چهار نفر پهلوان هم با سبیلهای کلفت سیاه که نمیدانم مصنوعی بود یا طبیعی و لباس
زره و کلاه خود و چهار آینه و ساعد بند و زانو بند و شمشیر در بر داشتند دو نفر اینطرف بارگاه و دو نفر آن
طرف بارگاه ایستاده بودند ابتدا یکنفر رقاص کیخسرو که خیلی خوشگل و لباسهای خوب پوشیده بود برخواسته
بنا کرد برقصیدن رقص بسیار خوبی کرد و با رقص او موزیک ایرانی نوای بسیار خوش میزدند بعد رقاصهای دیگر
ایرانی که بودند برخواسته رقصیدند و اغلب دایره های کوچک در دستشان بود آنها هم که رقصشان تمام
شد بعد تمام طوایف از یهودی مجاری و تیرلی و طوایف دیگر اطریش دسته دسته آمده رقصیدند و سازهای
مخصوص خودشان را زدند رقص اینها هم که تمام شد آنوقت ایرانیها و این طوایف تمام برخواسته درهم ریخته
بقدر سیصد نفر دختر بطور عموم با هم رقصیدند و پرده افتاد بعد از مدتی پرده دیگر بالا رفت در این پرده
تقلید یک شخص انگلیسی را در آورده بودند که خودش با زن و بچه هایش بسیاحت به این شهر آمده بودند بازاری
ساخته بودند از عروسکهای مومی و اسبابهای دیگر و تمام عروسکهای مومی که در دکان و بیرون دکان بودند
بشکل و صورت آدم مومی درست کرده بودند تا آدم حقیقی بودند که هیچ تکان نمیخوردند و مثل موم نشسته بودند روی
عراده‌ها و توی دکان خود انگلیسی هم روی صندلی نشسته روزنامه تیمس میخواند و غرق در روزنامه بود برادری داشت
که او از جانب این انگلیسی این اسباب و امتعه را تماشا میکرد و می پسندید و میخواست بخرد و دکان دار هم پی
عروسکها را می آورد و در بروی این انگلیسی کوک میکرد و اینها مثل موم برمیخواستند و میرقصیدند یکی که تمام
میشد یکی دیگر را میآوردند از بسکه این انگلیسی روزنامه میخواند یکی از این عروسکها در بین رقص خودش را انداخت

از محاصره وین برمی‌گشتند مجار ها آنها را شکست دادند بعد از شهر گران (ویشگراد) راندیم اینجا
که رسیدیم آفتاب غروب کرد این شهر دست راست رودخانه واقع است در سنه ۱۳۱۰ روبرت دانژو
اینجا را بنا کرده و محل سکنای پادشاهان مجار بوده لشکر سلطان سلیمان قانونی عثمانی اینجا را در سنه ۱۵۴۲ خراب
کردند از گران تا ویسگراد مسافت زیادی بود من رفتم بالای عرشه کشتی بتماشای رودخانه و صحرای
اطراف را میکردم کشتی گاهی بدست چپ و گاهی بدست راست نزدیک ساحل میشد و گاهی مستقیماً از
وسط میرفت از یک خط نمیرفت بملاحظه گودی رودخانه که ناخدا از هر طرف میدانست گودتر است
از آنجا میرفت حالا که از میانه گران و ویسگراد میرویم کوههای اطراف همه بزرگ و با جنگل است اما
جنگلهای کوتاه دارد و مثل این است که رودخانه از وسط دره بگذرد و آب رودخانه مثل مار می‌پیچد
و این پیچش آب رودخانه درین وقت عصر صفا و عالم خوشی دارد ویسگراد قلعه قدیمش در روی تپه
واقع است که حالا آن قلعه خراب شده است و قدیماً از آن تپه تا لب رودخانه بنا و عمارت بوده
حالا منهدم شده است ویسگراد قصبه کوچک خوبیست امپراطور اطریش اغلب اوقات میآید
در اینخانه های کوچک عتیقی که در زیر این تپه واقع است و محل شکارچیها است منزل میکنند و در پشت
این قلعه که جنگلهای انبوه است مرال زیاد دارد که شکار مینمایند بیشترین مال التجاره طرف عصر از لب آب دست
چپ ما گذشته رفت برای وین بعضاً دو اکن هم بسته بود خیلی تماشا داشت هوا که تاریک شد آمدیم
پائین رفتیم باطاق مخصوص خودمان شام خوردیم بعد از شام که از پنجره بیرون را نگاه کردیم دیدم شفق آفتاب
هنوز روی رودخانه باقی است یک حالت و عالم خوبی داشت اینجا دیگر تپه های اطراف رودخانه تمام
شد و باز درختهای بید و سفیدار و تبریزی در طرفین رودخانه دیده میشد کم کم هوا تاریک شد و ستاره ها
طالع گردیده امداد بصفای رودخانه کرد گاه گاهی هم از دور از میان درختها بعضی چراغها و بعضی آتشها
مثل مشعل دیده میشد در ویسگراد یک جسری مثل جسر بغداد که با لتکها میبندند روی رودخانه بسته
بودند که وقت عبور ما باز کردند و کشتی از آن میان رد شد خلاصه کم کم به بوداپست نزدیک شدیم
و چراغان شهر بوداپست نمایان شد لباس پوشیده رفتیم بعرشه کشتی اول از زیر یک پل آهنی که دو پایه
یکی این طرف و دیگری آن طرف رودخانه نزدیک بساحل داشت و بعد از یکپارچه طاق آهنی که سر تا
سر زده بودند خیلی پل عظیمی بود گذشتیم بعد از یک پل دیگر که مثل نو او تخته است و فرنگیها آن را پل
سوس پلندو) میگویند عبور کردیم دست راست ما شهر (بود) و دست چپ شهر (پست) بود
و منزل ما در پست است و این دو شهر را اونوب از هم جدا کرده است کشتی رسید باسکله شهر بود و تخته

گذارده‌اند آمدیم بیرون شهر بسیار خوبیست و چراغان خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از مرد و زن در کمال
ادب ایستاده بودند و هورای کشیدند سرباز و موزیکانچی و سوار زیادی از دو سمت راه صف بسته
بودند رسیدیم بشاهزاده که اسمش (آرشیدوک ژزف) و حاکم نظامی قشون (توپچ توپال) یعنی
قشون ردیف مجارستان است دست دادیم و خطابه تقریر کرد و از قراریکه میگفت بیست و دو سال است
که او را باینجا فرستاده‌اند که قشون سرحدی اینجا را منظم بدارد یک عمارت سلطنتی هم در اینجا است که در عمارت
منزل دارد وزرای اینجا را که سه چهار نفر بودند با چند نفر جنرال معرفی کرد بعد از جلو یک دسته سرباز گذشته
من و شاهزاده و امین السلطان توی یک کالسکه نشسته راندیم برای منزل که هوتل است اسم هوتل ......
(لادن انگلیش) یعنی انگلیس است شهر بسیار تمیز قشنگی است عمارتهای پنجره‌ته و پشت بامهای خیلی بلند دارد
مسافتی رانده تا رسیدیم بهوتل هوتل دو سه مرتبه است و عمارتهای عالی دارد آمدیم با طاق مخصوص خودمان
شاهزاده همه جا همراهی کرده تا ما را با طاق رسانید و قدری صحبت داشته رفت بعد خوابیدیم اگر
چه تفصیل شهر و آبادیهای کناره رود دانوب نوشته شد ولی محض مزید توضیح این چند سطر را هم مینویسیم
شهر گران که بزبان مجاری (آسترگام) میگویند در ساحل دست راست دانوب و مقابل آن در ساحل
چپ رودخانه شهر (پارکانی) واقع است شهر پارکانی تقریباً شش هزار نفر جمعیت دارد در سال
۱۸۴۹ وقت شورش مجارستان شورشیان مجار در نزدیکی این شهر قشون اطریش شکست داده‌اند
چند آسیای بخار در این شهر است شهر گران تقریباً شانزده هزار نفر جمعیت دارد و چنانکه اشاره کردیم این
شهر مسکن ارشوک مجارستان است کلیسای بسیار بزرگی که در این شهر است تقریباً سی سال قبل از این
باتمام رسیده است در مجارستان بعد از پادشاه ارشوک اول شخص است و تاج سلطنت را در
شهر بوداپست و بسر امپراطور میگذارد در رودخانه گران در نزدیکی این شهر به دانوب میریزد و بهمین مناسبت
این شهر را نیز گران نامیده‌اند این شهر دویست و پنجاه کیلومتر از وینه مسافت دارد و مجرای رودخانه
از وینه تا اینجا بسیار سراشیب است این است که حرکت سفاین در این مسافت خیلی سریع است و از
گران تا بوداپست چهل و شش کیلومتر است در سنه ۱۵۴۳ مسیحی عثمانیها این شهر را از مجارها گرفته و مدت
پنجاه سال در زمان سلطنت سلطان محمد ثانی و سلطان ابراهیم و سلطان سلیمان در این شهر حکمرانی داشته‌اند
تا در سال ۱۵۹۵ مسیحی عساکر اطریش و مجارستان دوباره این شهر را از عثمانیها پس گرفته‌اند دارائی
موقوفات کلیسا که سالیانه باین ارشوک میرسد تقریباً معادل یک ملیون فلورن است که تخمیناً
معادل دویست و پنجاه هزار تومان پول ایران باشد **(روز سه‌شنبه بیست و نهم**

ذی حجة الحرام } صبح در هوتل لارن و انگلتره شهر بوداپست از خواب برخاستیم دیشب چون
شب وارد شدیم وضع پلها و ابنیهٔ این شهر را درست نتوانسته بودیم حالا صحیحاً مینویسیم این شهر سه پل
آهنی دارد که یکی از آنها را (سوسپاندوا) یعنی پلی که پایه ندارد و دو پایه در کنار رودخانه دار[د]
میگویند وضعش این است که دو برج بزرگ با سنگ در دو طرف رودخانه ساخته اند توی آب نز[دیک]
نزدیک بکنار رودخانه است و از این پایه با آن پایه که خیلی مسافت دارد پل آهنی کشیده اند چون
این پل خیلی طولانی است و قوت لازم دارد از این پایه با زنجیرها و بعضی اسباب دیگر قوت داده این
پل را نگاه داشته اند یک پل دیگر دارد که آهن صاف سطح کفش انداخته و خیلی پل معظمی است هشت پایه
دارد یک پل بزرگ آهنی هم آخر شهر است بهمان سمت که آب جریان دارد و خیلی مسافت با این دو پل
دارد و خیلی پل معظم معتبری است که راه آهنی که از اینجا بوینه میرود از روی این پل میگذرد اصل شهر و آبادی
و عمدهٔ عمارات در پست است بود که کوچکتر است عمارت سلطنتی در بود در روی یک تپه خیلی خوش منظر
واقع است و یک قلعه هم بوضع قدیم که چهار گوشه اش برج دارد در روی یک تپه خیلی بلندی که مشرف
برودخانه و روبروی عمارت سلطنتی است در بود میباشد دکاکین معتبره و کوچهای خوب در پست است
مقبرهٔ گل بابا هم در بود است اطراف عمارت سلطنتی در بود درخت و جنگل و خیلی باصفا است عمارت
چند مرتبه است پنجره هایش را رنگ سبز زده بودند که جلوه داشت هر وقت اعلیحضرت امپراطور باینجا میآیند
در آن عمارت منزل میکنند حالا مشغول تعمیر آنجا هستند فردا قرار است برویم آنجا را تماشا کنیم این گل بابا که
مقبره اش در بود است درویش لاهوری بوده در عهدیکه سلاطین عثمانی باینجا مسلط بوده اند در اینجا متوقف
بوده عثمانیها خیلی باین درویش اعتقاد داشته اند وقتی که مرده است برای او مقبره ساخته و در عهدنامه هم
که میانه اطریش و عثمانی بسته شده نوشته اند که این مقبره را احترام کنند و تعمیر نمایند مقبره پشت عمارت
سلطنتی واقع است که از اینجا پیدا نیست در حقیقت شهر بود در روی تپه و دره واقع است و در دامنهٔ آن تپه
بزرگی که قلعه روی آن واقع است از سمت رودخانه اش که پرت گاهها و سنگهای بزرگ زیاد دارد
توی آن سنگها خانهای کوچک متعدد تا پای دامنه ساخته اند و اطرافش سبز است در دامنهای دیگر این
تپه هم تمام خانه و عمارت است و در دامنهٔ تپه عمارت سلطنتی هم از همه طرف خانه ساخته اند که خانهای
شهر همین است که در این دره ها و دامنه ها واقع است شهر پست هم بعضی دره و تپه های کوچک دارد
مکرنهای شهر پست زیاد است اما کوچکتر از مکرنهای شهرهای دیگر است کالسکه ها و تراموهای این
شهر هم کوچکتر از کالسکه ها و تراموهای شهرهای دیگر است اهالی اینجا بعینه مشرق زمینی ها هستند هیچ شباهت

بفرنگیها ندارند رویت و تلفظشان خیلی بمشرق زمینی ها شبیه است و معلوم میشود که اصلاً ملت مجار از ترکستان
باینجا مهاجرت کرده اند که از جنس فرنگیان نیستند زبان اینها هم بکلی مجاری است که هیچ دخلی بزبان المان
و سایر زبانهای فرنگ ندارد خیلی شبیه است بزبان ترکی آذربایجانی مثلاً مجارها سیب را آلما میگویند
ترکها هم آلما میگویند و همچنین خیلی لغات دارند که شبیه بلغت ترکی است خلاصه امروز قبل از نهار نیکلسن
شارژدافر انگلیس که مدتی در طهران بود و حالا مأمور اینجا است بحضور ما آمد قدری با او صحبت کردیم در طهران
قدری زبان فارسی تحصیل کرده بود اما حالا فراموش کرده خیلی کم میداند بفرانسه خیلی با او حرف زدیم (منزل
نیکلسن) در کوچه اندراشی است کنت اندراشی سابقاً صدر اعظم اطریش بود و خیلی او را دیده بودیم اما
حالا صدر اعظم نیست ناخوش است و توی خانه اش نشسته خلاصه نهار خورده یکساعت بعد از ظهر سوار شده
رفتیم باکادمی اجزاء اکادمی تمام حاضر بودند یک مردی در آنجا دیدیم که قد کوتاه و ریش زرد رنگ
و چشم کوچک تنگ و روی سرخ چین زاری داشت آمد جلو ما ایستاد تصور کردیم میخواهد در حضور ما
خطبه بزبان المانی یا اطریشی یا فرانسه بخواند یکدفعه در نهایت فصاحت و بلاغت بزبان ایرانی فصیح
که گمان ادیب و خطیب فارسی زبانی باینطور میتواند حرف بزند بنا کرد بخواندن بخطبه فارسی غرائی خطبه مفصلی
خواند با کمال تعجب پرسیدیم این کیست گفتند این وامبری معروف است او را شناخته تعارف کردیم
حالا وامبری رئیس این اکادمی است در سی سال قبل وامبری از توی ترکمانها رفته بود برای سیاحت ترکستان
و تمام ترکستان از بخارا و سمرقند و غیره سیاحت کرده بود ابتدا او را بجهة اینکه فرنگی بوده خیلی اذیت
و آزار کرده بودند بعد کم کم وامبری بنا کرده بود بقرآن خواندن و شب و روز در چادر ترکمانها بنماز و
عبادت کردن و خود را مسلمان خیلی مقدس وانمود کرده بود و ترکمانها مهربانی را در باره او کرده بودند و
بعد از سیاحت تمام ترکستان آمده بوده است بخراسان پیش مرحوم حسام السلطنه که در آنوقت حاکم
خراسان بوده است از آنجا هم بطهران آمده است که او را دیده بودیم و شناختیم کتابی هم در شرح سیاحت
و مسافرت خود نوشته است که اسمش (رف درویش) است یعنی درویش دروغی و حالا مدتیست
در اینجا است و رئیس این اکادمی میباشد یکنفر آدم سبیل کلفت رنگ زرد دیگر را هم دیدیم که لباس مجاری
پوشیده بود و فارسی حرف میزد از وامبری پرسیدیم این کیست گفت از اهل فقرات خیوه است
وقتی که در خیوه بودم این شخص پیش من بود و با خود او را باینجا آورده ام اسمش ملا اسحق است زبان المانی را
هم خوب یاد گرفته است خودمان هم با ملا اسحق قدری حرف زدیم فارسی را هم خوب حرف میزد میگفت
مذهبم را هیچ تغییر نداده ام خلاصه از پله ها رفتیم بالا برای تماشای اکادمی عمارت بسیار عالی است اول

داخل اطاق کتابخانه شدیم اطاق بزرگی است دالانهای متعدد دارد که پشت قفسها کتاب چیده اند بعضی کتابهای خطی و چاپی بخط و زبان فارسی هم روی میز چیده بودند از قبیل کتاب حافظ چاپی خط نستعلیق و تفسیر قران چاپی و شاهنامه خطی و امثال این کتابها بعد از تماشای کتب آمدیم باطاق پرده در این طاق پردهای نقاشی است این پردها از استیرهازی بوده که استیرهازی یک وقتی در اسلامبول ایلچی بوده و طیوبها و دولت داشته وقتی که مرده است دولت این پردهای نقاشی را از او لا و بستگان او خریده است پردهای خوبی است کوچک و بزرگ همه نوعی دارد میگفتند دولت استیرهازی هم تمام تلف کرده و معلوم نیست چه شده است خلاصه چون وقت نداشتیم پردهارا اجمالاً تماشا کرده و یک گالری هم پردهای نقاشی بود آنهارا هم دیدیم بعضی مجسمهای برنز هم از مرمر و گچ و غیره از سلاطین و صاحبمنصبان بزرگ مجاری در اینجا خیلی بود بعد آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم برای موزه جمعیت زیادی هم از اهالی شهر اینجا جمع شده بودند مارا دعا میکردند عبارت دعایشان این است که میگویند اِاِ بِعی اِلیِن ‐ و معنی الین بزبان مجاری یعنی زنده باد خلاصه رسیدیم بیک میدانی در رفتیم درب موزه پیاده شدیم رئیس موزه آمد جلو مرد بیست ریشش را میتراشد لباس مجاری پوشیده بکلاهش پر زده بود جیقه فیروزه و کمر فیروزه و گردن بند فیروزه داشت کلیجه پوست بره پوشیده بود تمام لباس مجاری پوشیده بود معرفی شد و بعضی از مؤسا و نقاشهای معتبر و علمارا که حاضر کرده بودند معرفی کرد و اتفاقاً جلو رفتیم داخل موزه شدیم عمارت عالی است مرتبه تحتانی و فوقانی دارد و در این موزه پردهای نقاشی بسیار ممتاز کار نقاشهای مجاری و غیره بود دیگر سنگهای معدنی و صدف و بعضی اشیاء قدیمه مثل نعش یکمرده که در همین جا پیدا کرده اند از عهد قدیم است که تنها استخوانش باقی مانده دیده شد چون وقت کم داشتیم و باید بمنزل مراجعت کرده از آنجا شاهزاده بیاید باتفاق برویم بجزیره بقدر نیمساعت طول نکشید رفتن ما بموزه زود مراجعت کردیم پردهای موزه بسیار قیمتی و ممتاز است و اغلب پردهای تاریخی خود مملکت مجارستان است اسامی نقاشهای معروف این پردها از آنها که مرده و آنهائیکه زنده هستند از این قرار است اشخاصی که زنده هستند (لیگتی) ناظر نقاشخانه (تاداداس) نقاش وقایع تاریخی مجارستان (تان) نقاش علی العموم (سیکلی) نقاش وقایع تاریخی (زیچی) که حالا در خدمت دولت روسیه است (مونکاچی) مشهورترین نقاش مجارستان (بارداباس) نقاش صورت انسان (بن تسود) ایضاً (نقاشهائیکه مرده اند (مادکو) نقاش مشهوریکه سی سال قبل از این بوده است (بوکی) ایضاً اجزاء موزه که در حضور معرفی شدند (پولسکی) نایب ناظر موزه که خود ناظر حاضر نبود (سالای) قایم مقام نایب رئیس موزه که لباس مجاری پوشیده بود (هلیا

پیش اشیاء عتیقه خلاصه آمدیم منزل شاه زاده حاضر بود بقدر ده دقیقه راحت کرده آمدیم بیرون دست
شاه زاده را گرفته رفتیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای جزیره از همان راهی که دیشب آمده بودیم
رفتیم باز مردم زیادی ایستاده بودند و بزبان خودشان تهنیت و دعا میکردند رسیدیم بهمان اسکله که
دیشب پیاده شدیم همان کشتی اپریس با آن تشریفات روز قبل دم اسکله حاضر بود داخل کشتی شدیم
امین السلطان و مجدالدوله و احمدخان و بعضی از صاحبمنصبان فرنگی هم بودند امروز برخلاف جریان
آب سربالا میرویم از زیر دو پل آهنی گذشتیم این جزیره نزدیک است در آخر شهر واقع است اسم جزیره
مارگریت) است این جزیره ملک پدر این شاه زاده بوده حالا ارثاً بخود شاه زاده رسیده آبادی
هیچ نداشته خود این شاه زاده اینجا را آباد کرده است از وسط این جزیره یک چشمه آب گرم معدنی
زیادی بیرون میآید که شاه زاده سر این چشمه حمام خوبی ساخته و مردم اینجا میآیند استحمام می کنند
و کمال قدرت خداوندی است که در وسط رودخانه دانوب که آب شیرین دارد چشمه آب شور
بیرون میاید جزیره خیلی نزدیکست اما چون کشتی نمیتوانند نزدیک بآن برود باید یک دوری بزنیم
تا کشتی برسد بجای معینی که باید پیاده شد باین جهت ده پانزده دقیقه طول کشید تا کشتی دور زد و رسیدیم
باسکله جزیره پل چوبی درست کرده بودند و گل زده و پارچه قرمزی روی پل کشیده بودند جمعیت
زیادی هم از زن و مرد در جزیره پیش از ورود ما حاضر و جمع شده بودند پیاده شده از وسط این جمعیت
رفتیم رسیدیم به حمام از پله ها پائین رفتیم توی گوگرد شدیدی میآمد که نمیشد توقف کرد قدری بخارها
از چند دالان و حوضها گذشتیم و تماشا کردیم خوب حمامی ساخته اند خود شاه زاده این حمام را بنا کرده است
و اجاره میگیرد شبیه به حمامهای بادن باد است آب گرمی است سرچشمه این آب توی حمام
نیست بیرون حمام روی یک تپه در کنار رودخانه واقع است که آب از آنجا بیرون میاید ابنائی
درست کرده اند که این آب برودخانه میریزد و از بالای آن تپه منبع این حوضهای حمام را درست
کرده اند خلاصه از حمام بیرون آمدیم از این حمام الی سرچشمه بقدر دویست قدم راه است از حمام بیرون آمده
رفتیم سر چشمه یک زیرزمینی بود و در آنجا شیر آبی داشت و یک پیرزنی آنجا ایستاده بود که شیر را باز میکرد و از
آن آب در گیلاسهائیکه آنجا بود ریخته بمردم میداد میخوردند یک گیلاس آب هم پر کرده داد بمن خوردم آب
خوبی بود طعم آب گرمهای خوب را داشت از آنجا بیرون آمده خواستیم بالای تپه که چشمه از آنجا بیرون میاید برویم
چون پله های زیاد میخورد نرفتیم و آمدیم در ترامواه که شاه زاده مخصوص این جزیره درست کرده است که از این
حمام مردم سوار شده میروند بقهوه خانه و رستورانی که در آخر این جزیره است ماهم سوار شده راندیم خیلی

خوب و کالسکه راحتی است در این ترامو صد نفر آدم را یک اسب میبرد و در این جزیره راه از طرف
یکساعت آدم پیاده طی میکند زمین این جزیره تمام جنگل است و چمن و سبزه گلکاری خوبی شاهزاده در جلو
این حمام کرده است خلاصه رسیدیم بقهوه خانه جمعیت زیادی آنجا جمع شده بودند چنانکه نوشتیم اهل
مجار گویا هیچ از جنس فرنگی نیستند اسماً فرنگی ولی جنساً مشرق زمینی هستند اما زن خوشگل و آدم مقبول
که جثه جسته توی اینها پیدا میشود خیلی تعریف و شبیه هستند به ترکستانیهای خوشگل در اینجا چند نفر از این نوع زن دیدیم
بعد داخل قهوه خانه شدیم میزهای متعدد چیده و عصرانه حاضر کرده بودند سر میز نشسته عصرانه خورده و برخاسته
آمدیم بیرون باز مردم تماشائی نزدیک ما جمعیت کردند این دفعه از یک راه خیلی بزرگی که هیچ دخلی براهی که
آمده بودیم نداشت و بقدر سیصد قدم زیادتر نمیشد ما را بردند یک اسکله دیگری بود یک جای مقبولی درست
کرده بودند کشتی ما هم باینجا آورده بودند آنجا سوار شدیم این راه آهن و بندر خیلی نزدیک بود از پهلوی
پل آهنی سوار شده راندیم برای شهر چون وقت داشتیم و رفتن بتماشاخانه دیر می شد گفتیم با کشتی برویم
تا آخر شهر آنجاها را که هیچ ندیده ایم تماشا کنیم و راندیم از شهر بود و عمارت سلطنتی و قلعه قدیم که توی آن سنگها
خانهای تلکنک کوچک ساخته اند گذشتیم شهر بود دست راست واقع بود و از طرف دست چپ از
شهر پست و از جلو چهارخانه منزل خودمان گذشتیم رسیدیم بجائیکه بقدر ده هزار ذرع راه را از سنگ دیوار معتبر
محکمی کشیده اند که آب آنجاها را نگیرد این هزار ذرع که گذشتیم باز هزار ذرع را از لب رودخانه تا بالا با سنگ
پله درست کرده اند و بالای آن پله ها چادرهای تلکنک مثل چتر زده اند که زیر آنها دایها میوه و سبزی
آلات و بعضی چیزهای دیگر که از دهات و شهرهای دیگر با کشتی باینجا می آورند در اینجا میفروشند از اینجا هم عبور
کرده از شهر گذشتیم شهر پست شهر معتبر نیست رسیدیم باخر شهر و از زیر پل آهنی که از روی آن راه آهن میگذرد
گذشته رسیدیم بده (بوداالت) این ده در دست راست رودخانه از دور نمایان بود از طرف
ده بوداالکت ده حمزه بیک است که این اسم بان ده از زمان تسلط عثمانیها الی حال باقی و برقرار است بعد
برگشته آمدیم منزل راحت کردیم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر برخاسته با شاهزاده در کالسکه نشسته
رفتیم برای تیاتر از کوچه اندراشی عبور کردیم این کوچه از کوچهای بسیار خوبست و از کوچهای خوب فرنگستان
محسوب میشود عرضش بیست ذرع و طولش دو هزار و پانصد کیلومتر بسیار خیابان عالی است طرفینش
خانهای ممتاز مرتفع چندین مرتبه دارد چراغهای خوب درین خیابان است و بسیار پاکیزه و تمیز است
اغلب خیابانهای پشت پهن و عریض است بخصوص این خیابان که خیلی تعریف دارد و بقدر بیست هزار
نفر جمعیت در اطراف راه ایستاده بودند و متصل ابراز میکردند یعنی دعا مینمودند خلاصه رسیدیم به تیاتر

جلو تیاتر میدان گاه خوبیست پیاده شدیم بسیار تیاتر عالی است پله های مرمر یکپارچه و دست اندازهای مرمر ممتاز دارد و راه پله اش بسیار راه پله ممتاز عالی است رفتیم بالا داخل تیاتر شدیم خیلی تیاتر قشنگی است مثل تیاترهای خوب پاریس و انگلیس و روس است توی تیاتر اطلاکاریهای بسیار خوب نازک قشنگ کرده اند تمام چهل چراغها و دیوارکوبها از کار است درلژهای تیاتر زنهای بسیار خوشگل خوب نشسته بودند دو سه پرده بالا رفت رقاصها و بازی کرهای خوب خوش لباس ممتاز داشت یک رقاص ایطالیائی بود اگرچه خوشگل نبود اما خیلی طناز و خوش قامت و خوش حرکات بود و در علم رقاصی خیلی مهارت داشت سالی شش هزار تومان او را اجیر کرده اند که در اینجا میرقصد خیلی بازیهای خوب کردند در بین پرده ها که می افتاد برخواسته میآمدیم بیرون بستنی خورده دوباره میرفتیم توی تیاتر بازی که تمام شد برخواسته آمدیم منزل شام خوردیم امین السلطان و عزیز السلطان و سایر ملتزمین در تیاتر بودند (مذاهب مختلفه اهالی مجارستان از اینقرار است کاتولیکی بیست و چهار کرور) (پروتستانی شش کرور) (یهودی ششصد هزار نفر) (...... جمعیت بوداپست چهارصد هزار نفر است که هشتاد و دو هزار نفر از ان یهودی هستند) (اسامی اشخاص که در اینجا ملاقات و معرفی شدند از این قرار است (ارشیدوك ژوزف) (این ارشیدوك ژوزف ارشیدوك ژوزف پالاتن سابق مجارستان است پالاتن لقبی است که از (ویس روا) بالاتر است وحالا این لقب موقوف شده است پدر این ارشیدوك سی و دو سال است مرده است کنت پیاچویچ) جنرال سواره فرمانده کل قشون مجارستان (گابود وباروس) وزیر تجارت و کرلیا) وزیر مالیه) (کنت تلکی) وزیر داخله (چهارشنبه غره محرم الحرام سنه ۱۳۰۷ امروز انشاء الله باید در ساعت نه بعد از ظهر سوار راه آهن شده برویم به ولاچوسکی که سرحد مابین اطریش و روس است و در خاک لهستان واقع است نهار را منزل خوردیم یکساعت بعد از ظهر باید برویم بدیدن شاهزاده در سر ساعت معین سوار کالسکه شده از روی پل آهن معلق راندیم برای منزل شاهزاده که در بود است از روی این پل آدم راست میرود به تونلی که این تونل از عهد قدیم کنده اند و روی آن عمارت شاهزاده و بعضی خانههای اهالی شهر است بسیار تونل معتبر نیست طول این تونل ششصد ذرع است عرضش تقریبا ده ذرع ارتفاعش هم تقریبا ده ذرع است طاق تونل را هم با آجر ضربی زده اند آخر تونل میرسد به محله های آخر شهر بود هر کس هم داخل این تونل شده از ان زیر عبور میکند از او پول میگیرند یک آدم اینطرف و یکی آنطرف تونل ایستاده است که از مردم پول میگیرد هرچه هم پول میگیرند بمصرف خود شهر میرسانند که در سال بقدر بیست هزار فلورن که تقریبا پنجهزار تومان پول ایران است از این ممر عاید

شهر میشود خلاصه ما از توی تونل رفته از راه دیگری که پیچ پیچ بود و میرفت با عمارت شاهزاده رفتیم بالا رسیدیم بیک میدان کاهی که خانه زیادی انجا بود از انجا گذشته رسیدیم بدرب عمارت شاهزاده عمارت شاهزاده بعمارت سلطنتی نزدیک است عمارت وزارت جنگ مجارستان هم در پهلوی عمارت سلطنتی واقع است درب عمارت شاهزاده پیاده شده از پله بالا رفتیم بالا عمارت کوچک محقریست اما خوب عماریتیست مبل و اسباب خوب دارد رفتیم توی اطاق با شاهزاده نشسته قدری صحبت کردیم نشست شاهزاده علامت زخمی داشت که معلوم شد در جنگ آخری اطریش با پروس در مقدمه سادوا که شاهزاده در قشون اطریش جنگ میکرده گلوله بدستش خورده شستش معیوب شده است خلاصه بعد از قدری نشستن برخواسته آمدیم پائین رفتیم بباغ جلو عمارت سلطنتی که فرنگیها انجا را تراس (مهتابی) میگویند انجا بنا کردیم بگردش کردن این تراس خیلی خوش منظر است از یک طرف نگاه میکند بجزیره مارگریت که دیروز رفته بودیم و برودخانه دانوب و از طرف دیگر نگاه میکند باز برودخانه دانوب و کشتیهای بخار توی رودخانه و از یکطرف منظر شهر پست و باغات و خانهای شهر و کوههای پشت شهر دارد خیلی خوش منظر است وقتی که نگاه میکردیم یک کلیسائی بنظرمان آمد که خیلی کلیسای بزرگ عالی است و دو مناره بسیار بزرگ دارد که دورش را هم چوب بست کرده و مشغول ساختن مناره ها بودند شاهزاده میگفت دوازده سال است که این کلیسا را بنا کرده میسازند و هنوز ناتمام است این تراس باغچه بندی و گلکاری و درخت هم دارد عمارت سلطنتی که در وسط این تراس روی تپه واقع است عمارت بسیار بزرگ چندین مرتبه دارد عالی است ازینطرف که بدانوب نگاه میکند دیوارش صاف است و دو ایوان دارد از یکطرفش دو ضلع جلو آمده دارد دور عمارت را گردش کرده از یک دالان طولانی که با چوب شبکه درست کرده اند گذشته رفتیم آنطرف عمارت که چشم اندازش بیک دره ایست که خانوار رعیت بود در انجا سکنی دارند یک محله پرجمعیتی است و این محله را محله سرب میگویند وقتیکه عثمانیها مسلط بسربستان بوده اند اینها فرار از انجا باینجا آمده و یک محله آباد کرده اند و زبانشان هم سربیست و فقط سرب حرف میزنند یک محله دیگر هم آنطرف محله سرب است که موسوم بکرستین و سکنه این محله آلمانی هستند و زبانشان هم آلمانی است دخلی بمجار ندارند مقبره گل بابا هم از دور مثل مقابر امامزادهای ایران روی یک تپه از مقابل پیدا بود بعد پائین آمده سوار کالسکه شده آمدیم پائین رفتیم توی تونل تا آخر تونل رفته از انطرف بیرون آمده بعد برگشته آمدیم از روی پل معلق آمدیم بشهر پست و راندیم برای سربازخانه رژیمان هوسار که در آخر شهر پست واقع است از کوچه اندراشی گذشته و از میدان اکتوقون که بمعنی هشت زاویه است

عبور کردیم وقتی که از خانه شاه زاده بیرون آمدیم از یک درخانه بسیار عالی گذشتیم از شاهزاده پرسیدیم
خانه کیست گفت خانه (کنت لونی ای) است که مرد بسیار دولتمندیست و در (ترانسل وانی
و سایر جاها املاک و عمارات زیاد دارد حالا هم خودش رفته است به ترانسل وانی از شهر و محلات آخر
شهر گذشته راندیم تا رسیدیم بپارک عمومی که پارکی بزرگ و مثل بوا دوبلن پاریس جائی است دریاچه دارد
در وسط آن فواره میجهد از اطرافش هم فواره های متعدد در و بحوض دارد خیابانهای وسیع طولانی دارد
خیلی پارک بزرگی است از انجا هم گذشته رسیدیم بجنگلی که تمامش درخت چنار بود از انجا هم گذشته
راه زیادی راندیم تا داخل صحرا شده رسیدیم بسربازخانه پیاده شدیم صاحبمنصبها آمدند جلو معرفی شدند
میر) حاکم شهر پست هم حضور داشت آمدیم بوسط سربازخانه که اطرافش حجره های سوارهاست میدان
گاه بزرگی است و در وسط آن ایستاده شیپور کشیدند از دالانهای سربازخانه بقدر چهارصد و پنجاه
سوار بیرون آمدند و از جلو ما گذشته مشق کردند قدری که مشق کردند گفتیم اسب دواندند بعد سوارها
دفیله کرده از جلو ما گذشتند و ما سوار کالسکه شده مراجعت کردیم اسامی صاحبمنصبان و اشخاصیکه در
اینجا دیدیم ازین قرار است (جنرال پیاچویچ) مرد پیری بود سبیل بلندی داشت دست راست
هم ابیج نداشت در جنگ آخر سادوا از گلوله توپ پروسها دستش افتاده است (جنرال حجر
فرمانده رژیمان که سواره را فرمان میداد و صاحبمنصب قابلی بنظر آمد (کلنل ایل میش) (کاپیتان
لی نی) تاکهای کنار رودخانه دانوب در مجارستان ناخوشی ضایع و تمام کرده است چنانکه از
حاصل انگور که شراب ازان میساختند یکباره دست کشیده اند و جای تاکستانها را زراعت
بوداپست هر کجا در کنار دانوب میدیدیم از دست داده اند کشتی بخار زیادی در دانوب
متصل کار میکنند و متصل بار و مسافر میاورد و میبرد چند کشتی بارکش را می بندند بیک کشتی بخار و میرانند
در ساحل شهر بوداپست همیشه بقدر یکصد فروند کشتی بخار لنگر انداخته است خلاصه از سربازخانه دیگر
بمنزل مراجعت نکرده یکسر رفتیم بسیرک سیرک هم نزدیک سربازخانه پهلوی دریاچه پارک عمومی
واقع است در سنه چهار سال قبل درین پارک عمومی یک اکسپوزیسیونی ترتیب داده متاع آورده
بودند حالا بعضی از ابنیه آن اکسپوزیسیون از قبیل گنبد و بعضی عمارات دیگر باقی است خلاصه رسیدیم
بسیرک پیاده شده و یک دوری زده آمدیم روی صندلیهای مخصوص خودمان که در پله سیم -
وسط سیرک بود نشستیم سیرک مختصریست سقفش را با تخته پوشانیده اند مثل سایر سیرکها مدور است عمله
جات سیرک مشغول بازی شدند و اسب آورده بازی کردند همان بازیهائیکه در سیرکهای دیگر دیده

آنجا هم درآوردند چیزیکه تازگی داشت یکی یک اسب سمندی دیدیم یال و دم سیاه شاهزاده میگفت
این اسب مال من بود و من به دیرکتر این سیرک تعارف دادم بسیار اسب خوبی بود بازیهای عجیب
کرد مثل آدم که تربیت شده باشد این اسب هم بازی میکرد خیلی خوب تعلیم گرفته بود از مسافتی زیاد
بقدر ده ذرع میپرید بحال غرابت را داشت یکی هم خرس سیاهی بود که مثل آدم لباس و شلوار پوشیده بود
و همانطور که آدم روی اسب بازی میکند و از ان حلقه ها بیرون میپرد و میآید پایین و میپرد روی اسب
این خرس هم همانطور بی صدا روی اسب بازی میکرد و پایین میپرید و روی اسب میجست و از حلقه ها
بیرون میرفت خیلی غرابت و تماشا داشت آخر هم که بازی تمام شد چوبی بدست خرس دادند دوپا
دو پا جلو افتاد و از توی مجلس بیرون رفت بعد از اتمام بازی برخواسته مستقیماً آمدیم بمنزل شام خوردیم
امشب باید از بوداپست حرکت کنیم ساعت نه بعد از ظهر سوار شده رفتیم بگار راه آهن که برویم به ولایت
چوسگی سرحد اطریش و روس که در گالیسی قسمت لهستان اطریش واقع است شاهزاده حاکم نظامی
مجارستان آمد بالا باهم رفتیم از عمارت پایین بکالسکه اسبی نشسته راندیم با اینکه شب بود با جمعیت
زیادی در طرفین راه الی گار که مسافت زیادی بود وایستاده بودند و دعا میکردند تا رسیدیم بگار
از جلو صف سرباز گذشته برگشتیم و رفتیم توی ترن ملتزمین هم همه جابجا شده بعد از ده دقیقه براه افتادیم
تا به ستاسیون که رسیدیم بیدار بودم (**روز پنجشنبه دوم محرم**) در ساعت
هشت از نصف شب گذشته از خواب برخاستم هنوز در مملکت مجارستان بودیم قدری که رفتیم
باستاسیون ولوسی رسیدیم نگاه بصحرا و کوه کرده دیدم یک بهشتی است تا چشم کار میکند دره و تپه
و کوه و آب و چشمه و گل سبزه و چمن است و خط راه آهن از دره ها و پلها میگذرد که روی دره ها ساخته
اند از چهار تونل ممتد گذشتیم که هر یکی هفت دقیقه طول کشید تا بیرون رفتیم تمام کوهها جنگل سرو است هوا
هوا ابر است باران زیادی هم بارید بطراوتی فوق العاده بهوا و صحرا بخشید مسافت زیادی راندیم
تا رسیدیم بسرحد مملکت گالیسی لهستان اطریش کوهها تمام شد و این کوهها سرحد میانه مجارستان
و گالیسی است خاک گالیسی جلگه است و چمن گاو و مادیان و قازهای سفید توی چمن سبز میچریدند خوک هم
گله گله در چرا بودند حاصل زراعت مجارستان را در اینجا تازه درو میکردند همینطور که میرفتیم
من نهار را در ترن خوردم تا رسیدیم بشهر لامبرگ در ساعت سه از ظهر گذشته ترن در گار ایستاد
دسته سربازی با موزیک و بیرق در گار صف کشیده بودند حاکم و شاهزاده سردار قشون این نواحی
و بزرگان حاضر بودند رفتیم پایین از جلو صف نظام گذشته سرباز با دفیله کردند بعد رفتیم باطاق گار

شاه

شاه‌زاده و حاکم و روسای قشون و اعیان شهر را معرفی کردند شاه‌زاده سردار پیر است و بسیار شباهت
دارد به شاه‌زاده نورالدهر میرزای پسر ملک‌آرای مرحوم نوهٔ خاقان مغفور فتحعلی شاه اسمش (پرنس
کلیوم دو ود نامبرغ) است که از شاه‌زاده‌های ورتمبرغ میباشد که در خدمت دولت اطریش است
و قشون کالیسی سپرده باوست (جنرال نامی (جنرال گوپ) کنت بادینی) حاکم شهر
لیوننان جنرال واتلت) در اطاق برای ما میزنهار چیده بودند موزیک هم میزدند بعد ترن براه
براه افتاد در اندیم ساعت نه رسیدیم به پوت والاچسکی اینجا متعلق به دولت اطریش و سرحد خاک
مجارستان است از اینجا هم یکربع ساعت که با راه‌آهن میرود به والاچسکی برسیم رسیدیم بیک
استاسیونی که اسمش تارنوپل بود حاکم شهر و بعضی از اعیان و دسته سرباز در استاسیون حاضر
و ایستاده بودند باران هم میآمد دیگر پایین نرفتیم در لب واکن معرفی شدند چند نفر از بزرگان لهستان
و مجارها آمده بودند که لباسهای غریب و عجیب مجار را پوشیده بودند خلاصه در پوت والاچسکی
قدری واکن ایستاد از در واکن نگاه کرده دیدیم امیرال پوپوف و میرزا محمود خان وزیر مختار و شلکنف
و یک کلنل جوان خوب خوش قامتی که اسمش پاشکف است که او را هم بجای کلیر فرستاده اند در
واکن ایستاده‌اند از ملاقات اینها خوشوقت شدیم و با امیرال تعارف کردیم میرزا محمود خان
آمد توی واکن قدری با او فرمایش کردیم و بعد ترن حرکت کرد امیرال و سایر همراهان او هم در همین ترن
جابجا شدند در اندیم بعد از یک ربع ساعت رسیدیم به والاچسکی اینجا سرباز و موزیکانچی و جمعیت
زیادی ایستاده بودند موزیک زدند باران هم در نهایت شدت میبارید مهماندارهای دولت
اطریش را تمام آدم در واکن خواسته اینها را مرخص کردیم زیچی خان وزیر مختار مقیم وین و وزیر صنایع هم
آمده مرخص شدند وزیر صنایع یک ماهی معالجه چشم خودش را نموده دوباره بطهران مراجعت خواهد کرد
اینها که رفتند ما هم پایین آمده از جلو سرباز ما گذشتیم و داخل اطاق کار شده از در دیگر اطاق بیرون رفته
داخل ترن دولت روس شدیم همان ترنی است که وقت آمدن سوار آن بودیم رفتیم در واکن
بار باکه جلو آمده است حالا باید در اینجا داخل این ترن بشود بار هم زیاد است و در این ترن نمیگنجد.....
بالاحضره امین السلطان بار بار را دو قسمت کرده یکی را در همین ترن جا داد و قسمت دیگر را داد که از راه
ادسا و دریای سیاه ببرند به تفلیس و در اینجا نگاه دارند تا ما برسیم از حالا تا چهار ساعت از نصف
شب گذشته هم ترن در اینجا توقف دارد و آنوقت حرکت خواهد کرد که شش ساعت میشود خلاصه
ترن حرکت کرد از خاک اطریش که خارج شدیم بخاک فی‌الحین روس رسیدیم

روز جمعه سوم

هشت ساعت از نصف شب گذشته از خواب برخاستیم هوا ابر است و در نهایت شدت
میبارد روسها میگفتند سه روز است که باران به این طور متصل میبارد و این بارانها برای راه آهن بد است
بخصوص راه آهن اینجاها که اغلب جاها راه توی دره افتاده است اطراف این دره بلند است و تمامش
خاک دستی ریخته اند و روی این خاکها را نه سنگچین کرده اند نه سبزه دارد که مانع از شستن گل و ریختن
توی دره باشد باران این گلها را میاورد توی دره و راه را خراب میکند خلاصه ترن آهسته حرکت میکرد
و ساعتی سه فرسنگ بیشتر نمیرفت در بین که از توی یکی از این دره‌ها میرفتیم یکدفعه دیدیم ترن در جائی که
نباید بایستد ایستاد تعجب کرده فرستادیم تحقیق کردند معلوم شد واگنی که امین خلوت و مجد الدوله و کلنل مهماندار
در آن بودند یکی از عراده‌های آن از ریل خارج شده روی خاک افتاده است فوراً امین خلوت و کلنل
ملتفت شده زرنگی کرده زنگ اخبار را که واگن را نگاه میدارند زده بودند باین جهة واگن ایستاده است
که عیب راه را رفع کنند الحق امین خلوت و کلنل خیلی زرنگی و خدمت کرده بودند اگر اینها نمیفهمیدند آن واگن
که زمین میخورد سایر واگنها هم زمین میخوردند و بیک پهلوی افتاده خطر بزرگی داشت خلاصه قدری طول
کشید تا عمله جات آمده عراده‌ها را از روی خاک بروی ریل انداختند و بعد چند قدمی که راه رفت
دوباره واگن ایستاد معلوم شد که باز چرخ از روی ریل در رفته است بالاخره واگن ما را که از یکطرف
میرسد باطاق شیرخانه و سالون و بعضی اطاقهای بار الی لکمیف و از طرف دیگر باطاق عزیز السلطان و امین
السلطان از آن واگن معیوب باز کردند و ما حرکت کردیم آن واگن معیوب با باقی واگنها که تا آخر اتصال
بآن داشت و بعضی از ملتزمین ما در آنها بودند ماندند و قرار شد که ما برویم در استاسیون بایستیم تا آنوقت
لکمیف ببرند و واگن معیوب را با سایر واگنهای درست که دنبال آنست بیاورند در این استاسیون
درست کنند ما آمدیم در استاسیون (بار) ایستادیم لکمیف رفتند و قدریکه گذشت واگنهای عقب
مانده را آورده باین واگن وصل نمودند رانده‌ایم در استاسیون (ازمیرنکا) ملتزمین و همراهان پیاده شده
در اطاق استاسیون نهار خوردند باران حالا ساعتی است ایستاده اما هوا تیره است بعد از آنکه ملتزمین
نهار خوردند باز یک قدری ترن توقف داشت تا تعمیر و اصلاحاتی که باید بکنند تمام شد باران
باندکی گرفته مثل سیل قدری میامد و باز ایستاد چهار ساعت بعد از ظهر ترن براه افتاد گاوهای مجارستان
تمام سفید یکدست شبیه بگاوهای سیستان ایران است کلاههای اهالی گالیسی طرزش اغلب کلاه پوست
سیاه است مثل کلاههای ایرانی اهالی لهستان و روس هم کلاهشان پوست و مثل کلاه ایرانست زنهای اینجا
هم سرشان چارقد است مثل زنهای ایران چمنها صحراهای روس درین وقت که دهم سنبله است باقتضای فصل

زرد شده آن طراوت وقت آمدن را نداشت حاصل زراعات را هم تمام جمع کرده اند از ساعت
پنج هوا باز شد ابرها بالمره رفته آفتاب خوبی شد ساعت هشت ما شام خوردیم بعد در ساعت
نصف شب که باستاسیون (بیز ذولا) رسیدیم ملتزمین شام خوردند بعضی از تجار ایرانی از ادسا
برای رسیدن بحضور ما باین استاسیون آمده با امین السلطان ملاقات کرده بودند و ما چون خواب
بوده ایم نشده بود که بحضور ما برسند (روز دوشنبه چهاردهم) صبح در استاسیون
پوموش تایا) از خواب برخاستیم هوا صاف و آفتاب گرم درخشنده خوبی بود خاک روس تمام
صحراها سبز و در مراتع گاو ها و حیوانات مشغول چرا بودند بعضی جاها هم صحرا خالی از اغنام و مواشی بود
راه زیادی که راندیم آبادی بزرگی دیدیم که اسمش (نووا اوکوا یانکا) باز مسافت زیادی که
رفتیم رسیدیم بالیزابت گراد) که در دست راست راه واقع بود دم استاسیون ترتیب
ایستاده با لباس رسمی آمدیم پایین یکفوج سواره بود که پیاده صف کشیده و موزیکان هم داشتند
موزیک زدند از جلو فوج گذشتیم این شهر جزو ایالت خرسن است و حاکم این ایالت در خرسن می نشیند خرسن
هم تا اینجا مسافت زیادی دارد برای پذیرائی ما باینجا آمده بود جمعیت زیاده از حدی جمع شده بودند
این شهر پنجاه شصت هزار نفر جمعیت دارد همه هورا می کشیدند بعد از اطاق گار رد شده انطرف گار
کالسکه اسبی حاضر کرده بودند که سوار شده برویم شهر را گردش کنیم سوار شده بطرف شهر رفتیم ملتزمین هم
در رکاب بودند قدری در شهر گردش کرده یک عمارت بزرگی دیدیم که گفتند بنگاه مرحوم امپراطور
روس بنا کرده و حالا مدرسه است اعلیحضرت امپراطور حالیه هم که پارسال برای سان قشون باینجا آمده
بودند در این عمارت منزل کرده بودند این شهر بیشتر از چند ابنیه بزرگ نداشت بعد از قدری گردش از
همان راهی که رفته بودیم برگشته آمدیم بواگن ما نهار را توی واگن خوردیم امین السلطان و سایر ملتزمین هم
در عمارت استاسیون نهار خوردند بعد بقدر یکساعت و نیم توقف در اینجا طول کشید تا حرکت کردیم
سلطنت الیزابت از سال ۱۷۴۲ میلادی تا سال ۱۷۶۲ و سلطنت کاترین دوم از سال ۱۷۶۲
الی ۱۷۹۵ بوده است در عهد سلطنت الیزابت طایفه از اهالی سربستان از سربستان بروسیه
مهاجرت کرده نقطه را که شهر الیزابت گراد در آنجا واقع است منتخب کرده از امپراطریس الیزابت
استدعا نمودند که اجازه سکونت و آبادی آنجا را بآنها بدهد امپراطریس استدعای آنها را قبول
کرده شرط میکند که در آن نقطه سکونت نموده و سرحد را از تاخت و تاز تاتارهای قدیم محافظت
بکنند طایفه مزبور قلعه کوچکی در اینجا بنا نموده و اسم آنرا الیزابت گراد میگذارند در زمان سلطنت

امپراطوریس کاترین هنگام لشکرکشی به مملکت قرم این موقع را نقطه نظامی خوبی مشاهده کرده حکم به توسیع و آبادی
آن داده و در این وقت شصت و پنجهزار نفر جمعیت دارد خلاصه بقدر دو دقیقه که از اینجا راندیم در یک صحرای
چمن زاری یکدسته سوار سفیدپوش ایستاده بودند آمدند جلو جمعیت زیادی هم از اهالی آمده و جمع شدند
سواران مشق و حرکتی در حضور ما کردند صاحبمنصب آنها را خواسته اظهار التفاتی باو کردیم و راه افتاده
راندیم تا رسیدیم به (زنامنکا) اینجا خط راه عوض شد و از زنامنکا برگشته افتادیم براه و خط دیگر و راندیم
تا ساعت هفت و نیم رسیدیم به (دولگنتسی وو) شام را در اینجا باید خورد دو یکساعت و نیم توقف
هست (روز یکشنبه پنجم) صبح توی واکن از خواب برخواستیم در میانه استاسیون
گیکوفکا و کری وو ی روک در روی دره پل بزرگی بطول یکصد و چهل و پنج ساژن هر ساژن تقریبا معادل
دو ذرع و چارک ایران است و ارتفاع هیجده ساژن در روی پایه های سنگ بسته اند از روی این عبور
کردیم در میان کری وو ی روک و دولگنتسی وو معادن آهن زیاد است که همین خط راه آهن که موسوم
بخط کاترین است برای این معادن درست کرده اند در میان استاسیون یاسی نوواتایا و لوگان کایا
معادن زغال سنگ زیاد هست که خط راه آهن موسوم بخط دانیتس را بواسطه همین معادن درست
کرده اند در میان شهرلی کاتیرنوسلاو و استاسیون نژلی دی پروفسک دو ساعت از نصف شب
یکشنبه گذشته از روی پل بزرگی که طول آن یک ورس و یک ربع است و بر روی رودخانه دنیپر
بسته شده است گذشتیم روز یکشنبه پنجم محرم همساعت بظهر مانده در استاسیون اوواچ نولی بیدار
شدیم در استاسیون یاسی نوو اتایا بیست دقیقه توقف کردیم رعد و برق زیادی شد و باران شدیدی
بارید در استاسیون (خارت سیزکایا) نهار خوردیم من توی واکن نهار خوردم و ملتزمین در عمارت
استاسیون بعد از نهار راندیم رسیدیم باستاسیون (آم وردسی نیکلکا) بقدر ده دقیقه هم اینجا توقف
کردیم ترن طولانی از ما گذشت که جمعیت زیادی از روسها در آن بودند آبادی در این صحرا خیلی کم است
مگر کنار راه آهن و بعضی جاهای دیگر که جسته جسته از دور دیده میشود باقی دیگر تمام صحرای صاف مسطح است
راندیم از پل رودخانه میوس گذشتیم که این رودخانه بدریای آزوف میریزد بعد رسیدیم باستاسیون
ماتوی یف کرگان) چند دقیقه در اینجا ایستاده و راندیم مسافت زیادی که طی کردیم در ساعت
شش بعد از ظهر رسیدیم به شهر تغان رو) شام را در اینجا باید بخوریم جمعیت زیادی دور واکن ما جمع شده
بودند حاکم نظامی و قلعه و بیگلربیگی شهر هم در اینجا حاضر بودند با آنها تعارف و تلطف کردیم بعضی زنها و
دخترهای خوشگل در اینجا دیده شدند امیرال پوپوف عرض کرد که برویم شهر را گردش و تماشا کنیم کالسکه هم حاضر

کرده بودند از ترن پیاده شده ما با مجدالدوله و اعتمادالسلطنه و امین خلوت و میرزا محمدخان و مهدیخان
و اجودان مخصوص وغیره رفتیم برای عمارت گار از اینجا تا عمارت گار خیلی مسافت است یکجائی را دالان مانند
درست کرده اند که دو طرفش باز است تا سقفش را با تخته پوشانیده اند برای حفظ از برف و باران
از اینجا مدتی رفته تا رسیدیم بعمارت گار که اینجا میز شام برای ملتزمین حاضر کرده بودند جمعیت زیاد هم در اینجا
بودند از آن در گار بیرون رفته کالسکه حاضر بود سوار شده راندیم برای شهر خیابانها را سنگ فرش کرده
بودند خانه‌های این شهر تمام یکمرتبه یا دو مرتبه است عمارت چندان عالی ندارد هوتلی هم دارد چند خیابان
وسیع عریض طولانی هم دیده شد از پهلوی عمارت الکساندر اول امپراطور روس که در اینجا فوت شده است
گذشتیم چون در سفرهای سابق این شهر و این عمارت را دیده بودیم دیگر باینجا نرفته از پهلوی آن گذشتیم یک
کلیسای بزرگ در وسط شهر ساخته اند حاکم هم همه جا در جلو ما سوار کالسکه بود و ما هم از عقب میراندیم باد
هم می‌آمد و گرد و خاک زیادی بچشم ما میرفت جمعیت این شهر را شصت هزار نفر میگویند کنار دریا
لب اسکله پیاده شدیم یکدست پل چوبی بسته بودند پیاده تا آخر پل رفتیم یک کشتی بخاری تازه از کرچ آمده بود
کرچ شهریست در کنار دریای قره دنگیز واقع که از آن شهر الی اینجا شانزده ساعت با کشتی راه است
قدری کشتی را تماشا کرده برگشته سوار شده از همان راهی که آمده بودیم برای گار راندیم رسیدیم بگار امین
السلطان و سایر ملتزمین در اطاق گار برای صرف شام حاضر شده بودند از گار بیرون رفته داخل واگن
خودمان شدیم جمعیت همان طور دور واگن ما را گرفته بودند در ساعت هشت شام ما را آوردند توی واگن
مشغول بخوردن شدیم اعتمادالسلطنه روزنامه اروپ میخواند و ما در وسط شام بودیم که ترن حرکت
کرد و راندیم شام تمام شد بعد از شام هم قدری نشسته همینساعت بنصف شب مانده بود که به [illegible]
رسیدیم جمعی از اهل شهر و حاکم و جنرالها و صاحبمنصبان در گار حاضر بودند و گار را چراغان کرده اسباب
تشریفات حاضر نموده بودند چون ما تازه خوابیده بودیم دیگر برنخواستیم امیرال یعوپوف امین السلطان
را از خواب بیدار کرده بیرون برده بود بقدر دو ساعت ترن در اینجا توقف کرد و بعد براه افتادیم
مسافتی که رفتیم از یک پل خیلی طولانی که زیرش تمام لجن و منجلاب و آب است عبور کردیم که میگفتند
خالی از خطر نیست الحمدلله بسلامت گذشتیم (روز دوشنبه ششم) ساعت هشت
در (کاوکاس شای) از خواب برخواستیم اینجا جزو حکومت کوبان است باز در توی ترن هستیم و میرانیم
توی ترن از گرد و خاک راه قدری کثیف شده بود در راه زیادی که راندیم رسیدیم به (ارمناویر)
اینجا چند دقیقه ترن ایستاد اینجا باد خیلی میوزد و با بواسطه گرد و خاک بود بعد حرکت کرده راه زیادی راندیم

تا رسیدیم به (نوُی نومیسکایا) من نهار را قبل از اینکه باینجا برسیم توی واگن خورده بودیم امّا امین السلطان
وسایر ملتزمین رفتند توی عمارت استاسیون نهار خوردند یکساعت و نیم هم در اینجا توقف شد باز در اینجا
زن و مرد زیادی جمع بودند لباس این زنها میانه لباس ایرانی و شاهسون و دهاتیهای ایران و روسی و
فرنگی است که از هر نمونه زیاد است و مردهای ایشان خیلی شباهت بشاهسونها دارند امروز در صحرا خرمن
زیادی دیدیم که معلوم شد اینجا حاصل خیز است اطراف راه بوستان و فالیز هندوانه و خربوزه و زراعت
خلاصه راندیم تا رسیدیم باستاسیون (میتوالیادُدی) اینجا آفتاب غروب کرد قدری ایستاده
بعد راندیم و از استاسیونهای متعدد گذشته در ساعت نُه بعد از ظهر رسیدیم باستاسیون (پراش
لادُفایا) استاسیون بزرگی بود ما در بین راه شام خوردیم امین السلطان و سایر ملتزمین پیاده رفتند
برای شام بقدر یکساعت و نیم شام خوردن ملتزمین طول کشید بعد از شام همه آمدند به ترن جابجا شدند
ترن شب را در اینجا متوقف است و پنج ساعت از نصف گذشته حرکت خواهد کرد (دوُشنبهٔ
هفتم) صبح وقتی که از خواب برخاستم توی دره بودیم که عرض دره بقدر هزار ذرع و
طرفین آن کوههای جنگل دار بود و توی دره هم جنگل و درخت بید داشت رودخانه از وسط این دره می
گذشت که رودخانه ترک بود و بسیار دره باصفا و جای خوبی است وقت رفتن چون شب از اینجا گذشتیم
این دره را ندیده بودیم راه آهن چنانکه پیش اشاره کردیم پنج ساعت از نصف شب گذشته که مقارن اول آفتاب
بود حرکت کرد امّا ترن آهسته میرفت چون باید در وقت معین بولادقفقاز برسیم از اینجهة آهسته میرفتیم صحرا
همه جا خوب و باصفا بود و همینطور راندیم تا در ساعت نُه و نیم رسیدیم بگار ولادقفقاز در گار حاکم شهر
و جنرالها و اهل نظام و اعاظم و اعیان شهر حاضر بودند از ترن پایین آمدیم حاکم شهر همان حاکمی است که وقت
رفتن دیده بودیم و اسمش (سمینکالوف) است یک جنرال بلند قد تنومندی که ریشهای بلندی
از دو گونه اش افتاده بود و ابروهای پیوسته و چشمهای درشت داشت دیدیم که کماندان قشون قفقاز است
و اسمش (کیناژامی لاخوادوف) است یکدسته سرباز صف کشیده بود و موزیک میزدند از
جلو آنها گذشته بعد ایستادیم سربازها از جلو ما دفیله کردند بعد آمدیم باطاق گار از آنطرف بیرون آمده
با امیرال پوپوف و حاکم سوار شده راندیم برای منزل منزل ما در عمارت دولتی است این شهر قفقاز ابتدا
صحرائی بوده پنجاه شصت سال است که شروع بآبادی اینجا کرده اند و بعضی خانه ها و اماکن ساخته اند امّا
عمارت خوب معتبر اینجا همان عمارت دولتی است مریضخانه و مدرسه هم دارد که برای ژیمناستیک ساخته اند
این شهر ولادقفقاز شهر قشون است قشون زیادی در اینجا توقف دارد بواسطه راه آهن که از اینجا بفرنگ

وگرجستان میرود وخود این شهر هم درمیانه دریای مازندران ودریای سیاه واقع است تجارتگاه معتبری
شده است تجار ایرانی هم در اینجا زیاد هستند که داد وستد میکنند سکنه واهالی اینجا مرکب از طوایف
مختلفه هستند از عراقی وترک وگرجستانی وارمنی وداغستانی وچرکس ومزدکی وباشاچقی وقزاق وروسی وتاتار
وهر طایفه که شخص بخواهد در اینجا پیدا میشود خلاصه رسیدیم بعمارت حاکم عمارت دو مرتبه کوچکی است یک
تالار بزرگ در وسط ودو اطاق هم در جنبین دارد مرتبه بالا هم همین طور است باغی هم در جلو عمارت دارد
که قدری از جلو آنرا گلکاری کرده اند وحوضی دارد آب کمی میآید باقی باغ دیگر طبیعی است چشم انداز خوبی به
کوههای قفقاز وکمی هم بشهر دارد برای توقف دو شب بسیار خوبست یک پرده بزرگ صورت اعلیحضرت
امپراطور ویک پرده بزرگ صورت اعلیحضرت امپراطریس ویک پرده بزرگ صورت نواب ولیعهد
عالیه که همه خیلی شبیه است در تالار بزرگ گذارده اند پرده های کوچک دیگر هم از امپراطور مرحوم نیکلا و
بعضی تماشاهای قزاق وصاحبمنصبان دیگر در اطاقها آویخته بود بیرقهای قشون وقزاق راهم در توی
تالار بزرگ گذارده بودند آمدیم باطاق خودمان قدری راحت کردیم امین حضور که تلگراف کرده بودیم
از طهران بیاید پیش ما بنجا آمده بوده است یقین داشتیم وقت ورود ما در کار حاضر خواهد بود دم کار
او را ندیده منزل که آمدیم طول کشید تا آمد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد از طهران خیلی بعجله آمدم از قزوین
تا رشت را شش ساعت واز تفلیس تا ولادی قفقاز را یکسره آمدم وباینواسطه ناخوش شده تب کردم
معلوم است با این عجله هرکس بیاید ناخوش میشود فردا هم مراجعت بتفلیس میکند که از آنجا از همان راهی که آمده
بوده است بطهران برگردد خلاصه نهار خوردیم وبعد از نهار رفتیم توی باغ خیلی گردش کردیم مردم از پشت
محجرهای باغ برای دیدن ما ازدحامی کرده بودند بعد از گردش آمدیم باطاق حکم کردیم امین همایون عکسهای
مارا با بعضی دستخطها فردا از اینجا برای شاهزاده ها وحرمخانه ورجال دولت بطهران ببرد ودستخطهای آنها
نوشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم برای حمام از بعضی کوچها گذشته تا رسیدیم بحمام پیاده شدیم یک مرد
توی هیکلی از اهل سلانیک عثمانی باینجا آمده رعیت روس شده این حمام را ساخته است وحمام ازاو است
مردی از اهل ده خارقان هم دیدیم که دلاک این حمام است حمامهای اینجا را شبیه به حمامهای فرنگستان
ساخته اند دالانی در وسط است دو طرف حمامهای کوچک دارد داخل یک حمام شدیم خیلی اطاق
روشن باصفائی بود سنگفرش بود خزانه ترکی ندارد سقفش هم تمام شیشه بود که آفتاب توی حمام افتاده وخود
آن آفتاب هم مزید گرمی حمام شده بود یک دیگی در حمام است که اجاقی دارد هر وقت کوک می
کنند بخار توی حمام پر شده گرم میشود وهر وقت می بندند معتدل میشود خلاصه حمام گرم خوبی بود بیرون

این مدارس را اهالی شهر بشراکت پول داده احداث نموده اسباب آنرا فراهم آورده اند دولت هم کمکی میکند
شهر ولادقفقاز شهر نوسازی است خیابانهای وسیع منظم خوبی دارد که از هر طرف شهر خیابان است اما عمارات
عالی کم دارد خانه ها همه یکمرتبه و پست است چندان مرتفع و بلند نیست بهمین واسطه خیلی شهر باروحی است
و مثل صحرائی میماند که در آن چند خانه ساخته باشند رودخانه ترک از کنار این شهر میگذرد آنطرف
رودخانه هم دکاکین و خانه ها بسیار دارد روی این رودخانه دو پل دارد یکی آهنی و دیگری چوبی آب
رودخانه ترک هنوز گل آلود است خلاصه رانده از شهر گذشتیم دست راست یک مسجدی ایرانیها ساخته
اند دیدیم و یک کلیسای بزرگی هم که توی صحرا بنا شده است دیده شد رسیدیم باردوی نظامی جای
ما چادری زده بودند ولی ما توی چادر نرفته آمدیم بیرون چادر توی آفتاب ایستادیم امیران و حاکم و صاحب
منصبان روسی و امین السلطان و سایر ملتزمین ما هم دور ما ایستاده بودند جمعیت زیادی هم از زن
و مرد فرنگی و ایرانی برای تماشا باینجا آمده بودند سرباز زیادی هم علاوه بر آن سربازهای معین برای
نظم این مردم تماشائی توی جمعیت ایستاده بودند اینجا میدان بسیار وسیعی است زمینش تمام چمن است
گرد و خاک ندارد قشون هم ستون ستون جلو ما از دور توی صحرا ایستاده بودند سردار این قشون که همان
جنرال ریش سفید تنومندیست که دیروز در کار او را دیدم و اسمش (کیسنارا آمیلاخواردوف) است با
تمام کماندانها و صاحبمنصبها سواره آمدند جلو ما تعظیم و سلام نظامی دادند و اذن گرفتند که قشون حرکت
کند ما هم اذن دادیم قشون باید حرکت کرده بیاید از جلو ما دفیله نموده بگذرد قریب هشت هزار نفر قشون در
این اردو حاضر است که مرکب است از توپخانه و سواره و افواج پیاده اول افواج پیاده آمده از جلو
گذشتند کلاه سفید و لباس ماهوت سیاه پوشیده با چکمه و یک عبا که حمایل انداخته بودند و یک کوله
باره و یک قمقمه و یک تفنگ ممتاز بسیار خوب داشتند سربازهای بسیار منظمی بودند این سربازها
باین شکل دفیله میکنند مثلاً یکفوج هشتصد نفری منقسم بدو قسمت میشود که هر قسمتی چهارصد نفر است و این
چهارصد نفر چهار ستون میشوند که هر ستونی یکصد نفر است و این چهار ستون یکدفعه از جلو میگذرند بیرق
هم با دسته اولی است قسمت دوم پشت سر این دسته بفاصله پنجاه ذرع میآید که بتواند صاحبمنصب
سواره رد شود بسیار خوب وضع دفیله ایست این اردو و قشون هم از اهل خود ولادقفقاز و حدود
اینجا هستند که سالی چهار ماه در اینجا اردو میزنند و از اینجا بهر کجا باید مأمور خدمت شوند میشوند و هشت
ماه دیگر مرخص خانه هستند چهار فوج از جلو ما دفیله کردند بعد دو فوج پیاده قزاق آمد که اینها اسب ندارند
اما لباس قزاقی پوشیده اند و افواج بسیار خوب خوش لباسی هستند بعد بقدر هشت باطری توپخانه

کمال نظم و خیلی بعجله و سرعت از جلو ما دوان دوان بردند بعد از اینها چند باطری توپ کوهستانی اول
آوردند در جلو که بار اسبها بود و توپچیها مشق کردند و توپها را از اسب پایین آورده دوباره در جلو ما
اسب بستند و بردند بعد از اینها چند باطری توپ کوهستانی دیگر که با اسب بسته بودند آوردند
جلو ما باز توپچیها مشق کرده و توپها را از اسب باز کرده دوباره با اسبها بار کردند و بردند که در این
دو دفعه هر دو مشق را کردند بعد از اینها سوارهای اولان آمدند سوارهای خوب منظمی با اسبهای خوب
یکرنگ بودند خیلی بسرعت و بطور یورتمه میآمدند و موزیک نظامی هم در کمال خوبی میزدند بعد چند
رژیمان سواره قزاق آمد و گذشت بعد از تمام سان سوارها رفتند در یک طرف صف کشیده ایستادند
و یکیک و دو دو از میان صف بیرون تاخته اسب میدواندند و تفنگ میانداختند و شمشیربازی
میکردند و میآمدند این طرف صف می‌بستند وقتی که توپخانه را از جلو ما بتاخت رد کردند زود برگرداندند
توپها را باز کردند و چند شلیک توپ کردند در میان زنهائیکه طرف دست راست ما ایستاده
بودند یک زنی همان توپ اول که شلیک شد شیونی زده و افتاد غشی کرد و مدتی در حالت غشیه
بود خلاصه سوارها با هم تکتک بازی و مشق کردند و هم باجماع بازی کرده و اسب دوانده آمدند جلو ما
مشق کردند و آخر تمام صاحب منصبها و سرکردها آمدند سواره جلو ما صف زده ایستادند و باز با شمشیر
سلام نظامی دادند و ما با اینها اظهار التفات کردیم و بسایر افواج تفقد و احوال پرسی نمودیم و همگی دعا کردند
بعد از اتمام از سکو پائین آمده بنا کردیم از توی این جمعیت و از جلو سوارها پیاده رفتن مسافت زیادی
از توی این جمعیت پیاده رفته بعد فرمودیم کالسکه را آوردند سوار شده راندیم برای شهر یک دختری
توی صحرا دیدیم که لباس سیاه پوشیده کلاه سفید سالداتی سرش بود و اسب بسیار خوبی سوار شده
اسبش هم بازی میکرد دختر بسیار خوشگل مقبول طنازی بود امیرال پوپوف مکینفر قزاق فرستاد اورا
آوردند دم کالسکه قدری با او صحبت کردیم و فرمودیم اسب دواند خیلی خوب اسب دواند و تاخت
کرد و بازی نمود و اسبش هم بسیار ممتاز بود این دختر دختر یک تاجر است خلاصه قدری بازی دختر را
تماشا کرده چون بیش از دو ساعت بغروب نمانده بود راندیم برای منزل رسیدیم و قدری استراحت
کردم بعد شخصی که اسمش (رژی وسکی) و فرمانده فوج دوم قزاق سرفیسکی ترسکی است بحضور آمد
یک کتاب تاریخ قزاقهائیرا که در کنار رودخانه ترک می‌نشینند بحضور آورد و عرض میکرد این قزاقها
چهل هزار خانوار هستند و در وقت جنگ دوازده فوج قزاق برای جنگ میدهند خلاصه
صدیق السلطنه و ناصر الملک و معاون الملک فردا از اینجا میمانند و پس فردا از عقب ما میآیند

دادند از راه دریای انزلی میروند بطهران | آبصور قدری با اینها با حضور امین السلطان فرمایش کرده مرخص شدند
رفتند امین السلطان هم دیشب و شب در منزل میرزا محمد خان کاشانی هم بشام موعود بوده و هم استماع روضه
نموده است ولادقفقاز هندوانه بسیار خوبی دارد که هیچ جا این طور هندوانه ندیده ام هندوانه پوست سیاه
نازک لطیف خوبیست خلاصه شام خوردیم (**روز پنجشنبه نهم**) امروز باید برویم بملیت
ساعت نه بعد از نصف شب باید حرکت کردم من ساعت شش از خواب برخواستم کسالت کم خوابی داشتم اما
وقتی که برخواستم دیدم هوا ابر است و در نهایت شدت باران میبارید بعد از ساعتی کم کم باران ساکت کرده
شد و تا وقت سوار شدن ایستاد و آمدیم بیرون حاکم و جنرالها و صاحبمنصبان همه حاضر بودند با اینها تعارف
سوار کالسکه های چاپاری که در وقت رفتن هم بود شدیم و بهمان ترتیب و رسم سابق کالسکه ما جلو بود دو پشت
سر ما بعضی پیشخدمتها و عمله آبدارخانه و پشت سر اینها امین السلطان و پشت سر امین السلطان امیر آخور و پوف
مهماندار و پشت سر اینها عزیز السلطان و باقی دیگر از ملتزمین بردیف در کالسکه ها بودند راندیم از شهر خارج
شدیم هوا هم کم کم روشن میشد و صحرا یک صفای خاصی داشت تفصیل این راه را چون در وقت آمدن
مشروحاً نوشته ایم که چند ورس و چند مهمانخانه است حالا دیگر تکرار آن لازم نیست همینقدر مینویسیم
که بعد از عوض کردن اسب در سه مهمانخانه کازبک که در وقت آمدن هم نهار خوردیم نهار خوردیم از اینجا
هوا صاف و آفتاب بسیار خوبی شد اما خیلی سرد بود سوار شده راندیم در وقت آمدن برف زیاد در
این کوه و اطراف جاده دیدیم اما حالا برفی نبود مگر کمی آنهم دور از راهها و در قله کوهها برف زیاد بود و طرفین
رودخانه ترک همه جا حاصل خیز است و غله و حاصل ها را مشغول درو کردن بودند راه کوه قاف را الحمدلله
براحت و سلامت طی کردیم و ساعت شش از ظهر گذشته رسیدیم به ملیت حاصل زراعت ملیت را هنوز
درو نکرده اند معلوم میشود هوای ملیت سردتر از کازبک است به ملیت که رسیدیم یکفوج قزاق
با صاحبمنصب آنها پیاده ایستاده بودند از جلو آنها گذشته و قیله کردند و بعد آمدیم توی بالاخانه
که همان منازل وقت رفتن بود ملتزمین هم همه جا بجا شدند نه ساعت این راه طول کشید دو ساعت
برای نهار و غیره معطل شدیم و هفت ساعت راه میآمدیم خلاصه شام خوردیم (**روز جمعه
دهم محرم الحرام**) امروز باید برویم به تفلیس ساعت شش و نیم از نصف شب گذشته از
خواب برخواستیم هوا سرد بود آمدیم پائین ساعت نه سوار کالسکه شده راندیم برای تفلیس از اینجا الی
تفلیس رودخانه همه جا در دست چپ است و راه از کنار رودخانه همه جا سرازیر تا تفلیس میرود تا یک
مسافتی که راندیم هوا خیلی سرد بود که هنوز حاصل ها را درو نکرده بودند اما هرچه پائین میآمدیم هوا گرمتر میشد

رحاصلها را درو میکردند تا استاسیون اول هوا سرد بود بعد هرچه رو به پایین رفتیم گرم شد از سه چهار ساعت
به مهمانخانه دیگر گذشتیم تا سه ساعت از ظهر گذشته رسیدیم به مهمانخانه (تسیل کالی) اینجا نهار خوردیم بعد سوار
شده با مین خلوت فرمودیم لباس رسمی پوشیده برای ورود به تفلیس در کالسکه ما باشد راندیم مسافت
زیادی رفته تا رسیدیم بمهمانخانه (متس خط) اینجا سوای این رودخانه که از دست چپ ما می آمد
یک رودخانه دیگر هم از طرف باطوم آمده داخل این رودخانه میشود راه آهن از باطوم الی تفلیس هم از
پشت این مهمانخانه میگذشت در اینجا حاجی حسین قلی خان که بارهای زیادی ما را از پاریس و راه باطوم آورده
بود و خودش به تفلیس آمده است دیده شد دیگر میرزا علی اکبرخان قونسول ایران در باطوم و تیمور پاشاخان
ماکوئی و پسرش حبیب الله خان ماکوئی در اینجا بحضور رسیدند خلاصه رفتیم توی اطاق قدری ایستادیم
بعد رفتیم توی کالسکه و راندیم برای شهر گرد و خاک زیادی در راه بود نزدیک غروب رسیدیم شهر
تفلیس امین حضور و معین الوزاره جنرال قونسول تفلیس ما توی صحرا آمده از کالسکه پیاده شده ایستاده بودند
فرمودیم سوار شده از عقب آمدند جمعیت زیادی طرفین راه از فرنگی و ایرانی ایستاده بودند و دعا
میکردند تبعه و تجار ایرانی زیاد بودند بعضی از گرجیها سرنا و طبل میزدند رسیدیم بدرب عمارت دولتی
پرنس دندوکف کرساکف فرمانفرمای قفقاز در تفلیس نیست پرنس شرمتیف که جنرال معتبری است بجای
او نایب است درب عمارت ایستاده بود مرد معقول بسیار محترمی است از جلو یک دسته سرباز که ایستاده
بودند گذشتیم و آمدیم توی عمارت تمام سردارها و جنرالها و صاحبمنصبها و قونسولهای دول خارجه از آلمان و
فرانسه و عثمانی و غیره حاضر بودند با همه اینها تفقد و احوالپرسی کرده آمدیم باطاق و منزل مخصوص خودمان
که همان منزل سابق بود شام خورده راحت کردیم (دوشنبه یازدهم) امروز توقف
تفلیس هستیم هوای تفلیس چندان خوش هوائی نیست توی دره واقع است امروز هم آفتاب بود گاهی
که نسیم میآمد نسیم رطوبت داری بود نهار خوردیم دو ساعت بعد از ظهر کالسکه حاضر کردند سوار شدیم
مجدالدوله در کالسکه ما بود امیرال پوپوف و پرنس شرمتیف نایب الحکومه در یک کالسکه دیگر
از جلو ما سوار شده سایر ملتزمین هم از عقب بکالسکه های دیگر نشسته راندیم برای بالای کوه تفلیس که از آن
بالا شهر را تماشا کنیم راندیم از بعضی کوچه ها گذشته رسیدیم بیک کوچه که خیلی سر بالا بود زمینش را هم با
سنگهای قلوه فرش کرده بودند که کالسکه خیلی بزحمت بالا میرفت از این کوچه که بالا رفتیم یک پیچی خورده
راه خوب شد و دورنمای شهر افتاد بدست چپ و کوه افتاد بدست راست راندیم تا رسیدیم
بقلعه خرابه قدیم تفلیس اینجا پیاده شده کالسکه ها را دادیم از همان راه بردند پائین و قرار شد که خودمان از اینجا

پیاده به پایین مراجعت کنیم و از یک باغی است رد شده از انجا سوار کالسکه شویم و برویم بمنزل از ان بالا
شهر را تماشا کردیم خوب چشم انداز و دورنمائی دارد خود شهر و رودخانهٔ (کر) و مقبرهٔ شیخ صنعان که در بغله کوهی
واقع است و توپخانه و جبه خانه و باروط کوبخانه تفلیس که انطرف شهر در دامنه کوهی خارج از شهر واقع است
خیلی خوب نمایان بود یک عمارتی هم که وقت رفتن پی آنرا بر میداشتند حالا نزدیک به سقف است
دیدیم گفتند برای دخترها مدرسه میسازند که بنای بسیار بزرگ عالی است قدری انجا را تماشا کردیم
وبعد از توی یکی از برجها که دروازه بود داخل قلعه شده و از قلعه خارج گردیده یک راه پیچ پیچ باریکی بود از
گرفته آمدیم پایین این قلعه روی این کوه واقع است و این تپه متدرجا کوچک و پست میشود تا آخر قلعه میرسد
باول محله شهر که ما از انجا خواهیم رفت کنار این جادهٔ باریک یک نهر آب صاف خوبی بقدر نیم
سنگ همه جا با این جاده میرود و پایین انطرف نهر یکدره ایست سبز و شجر درختهای انبوه دارد آنطرف دره هم
یک کوهیست سنگی که سنگلاخ سختی است از راه پیچ آمده تا رسیدیم به دوسه پله که انجا یک چشمهٔ آب خوبی بود که از کوه
بیرون میآمد و زیرش را یک حوضی درست کرده اند و فوارهٔ گذارده قدری انجا ایستادیم و بعد سرازیر شده
رسیدیم بیک باغی باغ کوچکی بود گلکاری کمی کرده بودند درختهای در هم جنگلی وضعی داشت بعضی درختها شبیه نخل
خرما دیده شد قدری انجا نشسته هلو آوردند خوردیم هلوی اینجا گوشتش سفت است اما مزه خوبی دارد از انجا
برخاسته باز سرازیر آمدیم تا رسیدیم باول محله و خانهای شهر اهل این محله تمام ایرانی هستند زن گرجی و ایرانی و روسی
و تفلیسی در اینجا خیلی بود زنهای ایرانی همه رو می گرفتند از انجا سوار کالسکه شدیم بالای این محله همان کوهی است
که قلعه روی آن بود و در دست چپ واقع است راندیم از این محله گذشته رسیدیم به محله دیگر که خیلی طولانی بود
بعضی زنهای گرجی خیلی خوشگل در اینجا دیده شد از این محلات گذشته رسیدیم باصل شهر و گذرهای بزرگ و قدری
دیگر آمده وارد منزل شدیم امشب در قونسولخانه ایران باستماع روضه و صرف شام میرویم ساعت هفت
و نیم بعد از ظهر با امین السلطان و امیر آخور توی کالسکه نشسته رفتیم قونسولخانه نزدیک بود زود
رسیدیم جلو انجا را چراغان خوبی کرده بودند بعمارت رسیده پیاده شدیم عمارت بسیار عالی بزرگی است اما
هنوز ننشسته ایم ما هم در انجا منزل کنیم از پله بالا رفتیم بالا اول داخل تالار بزرگی شدیم چهل چراغها و دیوارکوبهای ممتاز
ممتاز و اطاقهای تو در تو همه را بجهت شام چیده بودند همه تالار و اطاقها را گردش کرده آمدیم در آن
تالار بزرگ صندلی گذارده بودند من نشستم روضه خوانها وارد شدند اسامی روضه خوانها از این قرار است آقا
میرعلی اکبر تبریزی آقا میر یوسف ... آقا سید احمد نوری آخوند ملا ابوطالب تبریزی آقا شیخ محمد حسین تبریزی ملا
محمود تبریزی آقا میر اسدالله تبریزی ملا حسین مراغه میرزا علی اکبر سلماسی (سادات) آقا میرابراهیم علمداری

آقا میر باقر گوه کمری حاجی سید حسین سلماسی میر غلام خوئی سید حسین تبریزی درویش حاجی محمد علی روضه
حاجی عباس تبریزی مشهدی ستار تبریزی مشهدی حاجی آقای تبریزی مشهدی کریم خوئی روضه خوانها و
درویش بفارسی و ترکی روضه خواندند و مدح کردند بعد از تمام روضه شام خوردیم معین الوزاره سه پسر
دارد یکی یازده ساله که روسی خوب میداند یکی هفت ساله و یکی شش ساله که زبان فرانسه را خوب
حرف میزنند پسرهایش را خوب تربیت کرده همه قابل خواهند شد خلاصه یکساعت بنصف شب مانده برخاسته
آمدیم منزل یک پرده صورت خودمان که کار محمد حسن نقاش لال مرحوم معروفست در قونسولخانه دیدیم
این در زمان قونسول گری حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار مرحوم به تفلیس فرستاده شده است تاریخ
ساختن پرده هزار و دویست و شصت و نه هجریست که تا حال سی و شش سال میشود (روز یکشنبه ۱۲)
امروز باید برویم به آقستفا با راه آهن سه ساعت راه است چهار ساعت از ظهر گذشته حرکت کرده
ساعت هفت به آنجا رسیدیم خلاصه صبح برخواسته بعد از ساعتی نهار خورده بعد از نهار در باغ جلو عمارت
قدری گردش کردیم تا ساعت حرکت رسید به پرنس شرمتیف نشان صورت خودمان را داده بودیم
بسینه اش زده وقت حرکت بحضور آمد من با پرنس شرمتیف و امیرال پوپوف و امین السلطان توی کالسکه
نشسته راندیم بطرف گار از عمارت تا گار خیلی راه است طرفین راه سالدات ایستاده بود جمعیت
زیادی هم از اهل شهر با بیرقهای مختلف از بیرق ارامنه و بیرق ایران و غیره و غیره در طرفین ایستاده بودند
و همه هورا میکشیدند رسیدیم بگار جمعیت زیادی حاضر شده بودند داخل ترن شده با پرنس شرمتیف
و جنرالها و صاحبمنصبان شهر تفلیس تعارف و خداحافظ کردیم و ترن حرکت نمود این واگن که سوار شدیم بسیار
واگن خوبیست تمام بیکدیگر راه دارد وقتی که از این راه به تفلیس میرفتیم صحرا تمام سبز و پرگل بود و گله گوسفند
و گاو زیادی در صحرا می چریدند حالا صحرا زرد است و گاو و گوسفند هم هیچ ندیدیم خلاصه ساعت هفت
رسیدیم به آقستفا یکفوج سالدات با موزیکانچی و بعضی جنرالها در گار ایستاده بودند از واگن پیاده شده
از جلو صف سرباز گذشته با جنرالها تعارف کردیم حاکم گنجه هم که باستقبال آمده بود دیده شد بعد آمدیم توی
واگن امشب را همینجا شام میخوریم و توی واگن هم میخوابیم و صبح انشاءالله با کالسکه های چاپاری از اینجا میرویم
به ویلیزان (حدود و حکومت و جمعیت و جغرافیای اهالی ترک از این قرار است) ایالت ترک محدود است
از طرف شمال به ایالتین (ستاوروپل) و حاجی ترخان) و از طرف مشرق بدریای خزر) و از طرف
جنوب با یالات داغستان و تفلیس و (کوتایس) که بواسطه رشته کوه قفقاز از آنها منفصل شده
و از طرف مغرب با یالت (کوبان) وسعت خاک این ایالت دوازده کرور و چهار صد و هشتاد و

شت ایران (جریب) یا هزار و دویست و پنجاه و شش فرسنگ مربع میباشد (اهالی و سکنهٔ این
یالت که از هر ملت میباشند در شش شهر و هفتاد (ستانیتسا) یعنی ده قزاق نشین
دهات و قراء بزرگ و کوچک بسیار دیگر مقرر گردیده اند عدد تمام نفوس ایالت ترک هفتصد و
پنجاه و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و چهار است که سیصد و نود و هشت هزار و ششصد و هشتاد و هشت
هزار نفر مرد و سیصد و پنجاه و ششهزار و نود و شش نفر زن میباشند و این جمعیت مرکب و منقسم از ملل مختلفه
ذیل است روس (۲۵۹۵۸۱) (اندیژن ساکنین بومی) (۴۴۵۶۷۵) تاتار (۲۹۰۶۹) ارمنی
(۴۴۲۵۵) یهودی (۵۰۱۶) ایرانی (۴۶۱۶۸) ناکائین (۶۰۰۵) المان (۱۶۹۹) گرجی
(۱۴۶۲۶) لهستانی (۸۹۶) طوایف غریبه مختلفه (۱۳۲۴۶) جمع کل ۷۵۴۷۸۴) از روسها
جزء اعظمش قزاق هستند که عددشان یکصد و شصت و سه هزار و یکصد و سیزده نفر میباشند و بعد
افواج ساخلو در ایالت اند که مرکب میباشند از یک دیویزیون پیاده نظام و سه رژیمان دراگن
و هفت باطری توپخانه که دو باطری آنها قزاق است و چهار باطالیون قشون قلعه که کلیهٔ آنها هیجده هزار نفر
میشوند (چون این اهالی را بحسب مذاهب آنها تقسیم کنیم از قرار تفصیل ذیل منقسم میشوند) ارتودکس
(۲۹۶۰۸۴) مسلمان (۴۰۳۷۰۷) شیسماتیک و سکتر (۲۷۲۹۵) ارمنی گرجی ۴۲۳۷۵
لوترین ۵۲۷۳ (کاتولیک روس ۱۷۴۶ یهودی ۵۰۱۶ بت پرست ۱۲۷ مذاهب
مختلفه دیگر ۷۵۳) جمع کل ۷۵۴۷۸۴) (روز دوشنبهٔ سیزدهم) امروز باید
برویم به ولیژان عجب این است که روز سیزدهم رمضان وقت آمدن وارد ولیژان شدیم و در
مراجعت سیزدهم محرم است وارد اینجا میشویم و چهار ماه تمام است که از اینجا رفته و حالا برگشته ایم دیشب
بواسطهٔ جمعیت مردم و آمد و رفت ترنهای بخار و بوی نفط که از بادکوبه باینجا آورده و از اینجا حمل بفرنگستان
می کنند نتوانستیم درست بخوابیم و تا صبح پیش از چند ساعت نخوابیده ساعت شش برخواستیم بعد از ساعتی
مجدالدوله آمده عرض کرد که پرنس دندوکف کرساکف فرمانفرمای قفقاز برای ملاقات ما آمده است
برای ملاقات پرنس حاضر شدیم میرزا محمود خان وزیر مختار فرمانفرما را آورد توی واگن تعارف کردیم فرمانفرما
بطرف داغستان رفته بوده که تا اول شامیل حاجی و احمد و سرکشی کند و بامور حکومت و عرایض مردم
رسیدگی نماید و میگفت محض اینکه امروز بحضور شما برسم دیروز بقدر سی فرسنگ راه با اسب آمده ام
و خیلی اظهار خوشحالی میکرد حقیقه با کبر سن خیلی خوب آمده است خیلی صحبت کردیم پسر پرنس اکه در وقت
آمدن هیچ ندیده بودیم و همشان مخائیل است و در سر یک دسته قزاق رئیس و در همان محل اقامت قزاق

بوده است امروز همراه فرمانفرما آمده بود لباس قزاقی پوشیده بود بعد از قدری صحبت فرمانفرما برخواسته
رفت یک نشان درجهٔ دوّم شیر و خورشید همانجا به پسر فرمانفرما دادیم فوراً برای عرض و اظهار تشکر
فرمانفرما با پسرش نشان زده دوباره آمدند توی واگن و خیلی اظهار امتنان نمودند خلاصه در ساعت نُه
باید حرکت کنیم سر ساعت نُه از واگن پائین آمده رفتیم آنطرف کار فرمانفرما هم تا دم کالسکهٔ چاپاری
آمده اینجا با او وداع و خداحافظ کردیم و رفتیم توی کالسکه سایر ملتزمین هم جابجا شده راندیم نیم فرسنگی
که رفتیم رسیدیم بده آقستفا این استاسیونی که دیشب توقف کردیم مشهور به آقستفا است که نیم
فرسخ تا این ده مسافت دارد صحرا با در این فصل تمام زرد شده مگر کوههای جنگل دار که سبز است در
اوزون آتا توی صحرا اسب عوض کردند بیست و پنج کالسکه با کالسکهٔ مخصوص ما همراه است و بهر
کالسکه چهار اسب بسته میشود که روی هم صد اسب است که در هر چاپارخانه و منزلگاه عوض میشود راندیم
تا رسیدیم به ملاقیا یک دره ایست در کنار رودخانه اشجار جنگلی دارد الاچیق زیادی در اینجا برای ما
و ملتزمین زده نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم بقدر یکساعت توقف ما در اینجا طول کشید بعد
سوار شده راندیم یک اسب دیگر هم توی صحرا عوض کرده و راندیم پنج ساعت و نیم از ظهر گذشته وارد دلیژان
شدیم بعد از وضع توقفات در راه شش ساعت تمام راه آمدیم هر ساعتی دو فرسنگ که روی هم دوازده
فرسنگ شد وارد خانهٔ اسد بیک شدیم که در وقت آمدن هم همینجا منزل کردیم پناه خان ایروانی
هم اینجا باستقبال ما آمده بود بحضور رسید خلاصه شب شد شام خوردیم (**روز سه شنبه
چهاردهم**) امروز باید بایروان برویم کاولین رئیس راه آهن تا آقستفا با ما آمده و از اینجا یک
انگشتر الماس خوب باو دادیم و مرخص شده رفت به کلنل پاشکف هم یک انگشتر الماس دادیم خلاصه
صبح از خواب برخواستیم سر ساعت هشت از عمارت آمدیم بیرون (کیناز ناکاشیدزی) حاکم گنجه
که حاکم (الیزابت پل) هم هست مرخص شده رفت بمرکز حکومت خودش (بیگلروف) هم مرخص شده
شده رفت بقفقاز بعد سوار کالسکه شده راندیم از کوه دلیژان بالا رفتیم خیلی خوب و براحت رفته
رسیدیم بقله صبح هوا مه داشت و بعد صاف شد در استاسیونی که بالای قله بود پیاده شدیم و اسب
عوض کردند سوار شده راندیم رسیدیم بدریاچه گوکچه گوک بزبان ترکی یعنی کبود است و این دریاچه هم
بامسمائی دارد و آب کبودی دارد و باصفا اما کوههای اطرافش تمام خاکی و خشک است خاصه حالا که
پائیز است هیچ سبزه ندارد از اینجا هم گذشته در استاسیون کوچکی است نهار خوردیم وقتی آمدیم سوار شویم
عکاسی از بالای بام عکس ما را با لباس رسمی انداخت سوار شده باز راندیم از دو استاسیون دیگر گذشته

تا وارد ایروان شدیم چون پناه خان ایروانی هم ملتزم رکاب بود از کوکچه الی ایروان تمام صحراها محل
زراعت بود و خرمنهای بزرگ زیاد دیدیم و تمام این حاصلها هم دیمی است امروز باز بدریاچه کوکچه
کولچه که رسیدیم لب دریاچه مقابل جزیره کوچکی که کلیسا و معبد ارامنه است چهار نفر رهبان ارمنی سر راه
با کلاههای سیاه و برنسهای زری زرد ایستاده بودند و در رود و ما تهنیت گفته دعا کردند ما هم
کالسکه چاپاری را نگاهداشته با آنها اظهار تفقد نمودیم و بعد راندیم نزدیک بایروان سوارهای زیادی ایروانی
و قزاق باستقبال ما آمده جمعیت زیادی از سوار پشت سر ما جمع شده بود تا همینطور رانده تا رسیدیم به
تپه که مشرف بشهر ایروان است در وقت رفتن درست سواد شهر ایروان را ندیده بودیم حالا با
وجودی که غروب بود درست و بدقت دیدیم باغات زیاد دارد اما خانواتش چندان زیاد
نیست از تپه سرازیر شده از کوچه باغات و جلوخانها گذشتیم اطراف راهها از ایرانی و روسی و ارمنی
و گرجی و غیره جمعیت زیادی ایستاده بودند و بخاد عا میکردند از انجا گذشته رسیدیم بعمارت
منزل ما همان عمارتیست که در وقت رفتن منزل کرده بودیم یکدسته سرباز جلو عمارت ایستاده
بودند از جلو آنها گذشته بعد دعا کردند و آمدیم باطاق چند نفر کشیش توی اطاق ایستاده بودند معرفی شدند
هوای اینجا خیلی گرم است منزل همان بالاییست که وقت رفتن منزل کرده بودیم وقت شام شد شام
خوردیم (روز چهارشنبه پانزدهم) امروز بچندین جهة در ایروان اتراق شد یکی
آنکه امروز عید اسم گذاران اعلیحضرت امپراطور است در اینجا مجلس جشن و ضیافتی فراهم آورده میخواهند
با مین السلطان و سایر ملتزمین ما شام رسمی بدهند یکی دیگر اسبهای چاپاری حاضر نیست باید حاضر شود
یکی هم باید بمسجد مسلمانها و اوچ کلیسا برویم خلاصه رخت پوشیده حاضر شدیم نهار را هم باید در اوچ کلیسا بخوریم
در ساعت ده بعد از نصف شب سوار کالسکه های چاپاری شده راندیم کسانی که در رکاب بودند
ازین قرارند (امین السلطان عزیز السلطان مجد الدوله امین خلوت احمد خان تیمور پاشا خان امیرال
پوپوف ادیب الملک میرزا عبدالله خان حاکم ایروان اجودان مخصوص اکبر خان فخر الاطباء
محمود خان وزیر مختار میرزا رضا خان میرزا نظام مهندس الممالک سید محمد خان و بعضی از صاحبمنصبان
فرنگی هم بودند مجد الدوله پیش من بود راندیم از یک سرازیری پایین رفته از روی یک پلی که تنه چشمه وار دو رو
رودخانه زنگی ساخته اند گذشتیم دست چپ این پل قلعه قدیم ایروان که در انجا عمارت قدیمی دارد دیده شد
زیر این قلعه یک سنگلاخ بدی است که از زیر قلعه بهمانطور مالیده میاید لب رودخانه عمارت قدیمی هم
یک تپه ایست که جزء این دیوار قلعه شده است خلاصه از پل گذشته داخل کوچه باغها شدیم و از کوچه باغها

گذشته به صحرا افتادیم صحرای خشک پر گرد و خاکی بود مسافت زیادی راندە از ده شیرآباد که در دست
چپ واقع بود گذشته قدری دیگر که رفتیم از وسط ده ارباط عبور کردیم کوه آقری در دست چپ پیدا
بود و برف زیادی داشت سه سمت این کوه صحرا است و یک سمت دیگرش هم بسلسلهٔ کوهی متصل
میشود باز بیشترش رو به صحراست آقری کوچک در این وقت هیچ برف نداشت قدری دیگر راندیم
رسیدیم بده اوچ کلیسا و در دست راست هم کوه آلاگز پیدا بود که دو قلعه دارد و چندان مرتفع نیست
اما با وجود این برف زیادی دارد و بعضی دهات هم در دامنهٔ این کوه واقع است که جزو محال اوچ
کلیسا محسوب میشود این دهات تمام ییلاق است و از آن دهات تا قلهٔ کوه آلاگز باز خیلی راه است
دهِ اوچ کلیسا دهِ کهنه خرابه ایست تازه بعضی خانها که رو بکوچه منظر دارد ساخته اند اوچ کلیسا یعنی سه کلیسا
دو کلیسا خیلی قدیم در بیرون ده واقع است و یک کلیسای دیگر توی دِه در میان قلعه است از کلیساها
بیرون گذشته رسیدیم بدر قلعهٔ که کلیسا میان آنست پیاده شدیم کشیشها تمام حاضر بودند جمعیت زیادی
هم از ایرانی و ارمنی وغیره بودند یک چتری از اطلس گلی مفتول دوزی که چهار پایه بلند داشت چهار نفر
کشیش گرفته بودند چون برای تشریفات ورود ما بود ما هم رفتیم زیر آن چتر و تمام کشیشها با لباس زری
و برنسهای سیاه در جلو ما از دست راست و چپ میرفتند پسرهای ارمنی هم در جلو آنها از دست
راست و چپ آواز میخواندند و میرفتند زیر پای ما را هم تا در قلعه و صحن کلیسا با گل و برگ فرش کرده
امین السلطان و ملتزمین ما هم از عقب میآمدند بهمین وضع رفتیم تا رسیدیم بدر کلیسا این کلیسا توی صحنی
واقع است که اطرافش اطاق و حجرات است اما کهنه و خراب شده گنبد وسط کلیسا هم رو بخرابی گذاشته
و نقاشیهای آن تمام ریخته است اگر تعمیر نکنند محتمل است یکدفعه خراب شود خلیفه اعظم اوچ کلیسا با
بعضی کشیشهای دیگر در کلیسا ایستاده بودند خلیفه خطبهٔ مفصلی در تهنیت ورود ما خواند ما هم جوابی دادیم
و دست خلیفه را گرفته داخل کلیسا شدیم توی کلیسا جمعیت زیادی از مرد و زن ارمنی حاضر بودند
جلو صورت حضرت عیسی ایستادیم نایب اول خلیفه شروع کرد بخواندن دعا و دعای مفصلی خواند
خیلی طول کشید بعد از دعا تمام کشیشها بنا کردند بخواندن آهنگ خوشی و آخر خود خلیفه اعظم هم داخل در
خواندن شده از اینها دم گیری کرد بعد از آنکه دعای زیادی خواندند نایب خلیفه در آن قندیلهایی که
عود و عنبر میسوزانند بنا کرد بعود سوزاندن و دعا کردن سه مرتبه دعا خواندند و رو بما تکان داد سه مرتبه هم
دعا خواند و رو بصورت حضرت عیسی تکان داد سه مرتبه دیگر هم دعا خواند و رو بصورت حضرت مریم
تکان داد این یک قسم احترامیست که نسبت بما کردند دعا که تمام شد خلیفه اعظم جبه اش را برداشت

وسایر کشیشها هم جبه های خود را از دوش برداشته از لباس و وضع رسمیت بیرون آمدند آن وقت
دست خلیفه را گرفته دور کلیسا گردشی کردیم و رفتیم به خزانهٔ کلیسا بعضی نشانها در آنجا دیده شد که از دول
عثمانی و روس وغیره بخلفا داده بودند و بعضی سکه های کهنه و عصاها و کلاههای کشیشها که با مروارید دوخته
بودند پشت شیشهها بود و از آنجا بیرون آمده با همان تشریفات و چتر چهار پایه و قندیلهای عنبر و آوازهای
اطفال رفتیم تا رسیدیم به پله از آنجا بالا رفته داخل عمارت خلیفه شدیم که منزل اوئی او همین جا است و صحن
کلیسا منظر دارد چند اطاق تو در توئی است در اطاق مخصوصی که صحن کلیسا منظر داشت ما نهار خوردیم
امین السلطان و سایر ملتزمین و کشیشان در اطاقهای دیگر نهار خوردند یک زنگ بزرگی در بوار آویخته
بود سه چهار مرتبه آن زنگ را زدند بعد بقدر صد نفر کشیش پیر و جوان مثل فوج بنظم آمدند و از دری
رفتند بتوی اطاقی که نهار برای آنها حاضر شده بود و آن اطاق اطاق بزرگ طولانی است که بقدر دویست
ذرع طول آنست تمام در آنجا نشسته نهار خوردند همیشه روز و شب خلیفه بزرگ از موقوفات کلیسا
این کشیشها را نهار و شام میدهد این کلیسا را هزار و پانصد و چهل و پنج سال است که بنا کرده اند خلاصه بعد از
نهار چون در شهر ایروان کار داشتیم بلافاصله با خلیفه اعظم وداع کرده سوار کالسکه شده راندیم برای ایروان
چهار ساعت از ظهر گذشته وارد شهر شدیم از شهر ایروان تا اوچ کلیسا دو فرسنگ راه است وارد منزل
شدیم قدری راحت کرده بعد رفتیم توی تالار چهار پنج نفر از علمای ایروان بحضور ما آمدند و آنها را ملاقات
کرده رفتند به مسجد ما هم باید برویم به مسجد همان مسجدیست که در سفر سابق دیده بودیم مسجد را حسین علی خان
پسر محمد خان ایروانی که از حکام بزرگ ایروان بوده ساخته است از عمارت آمدیم پائین یک
درشکه کوچکی برای ما حاضر کرده بودند تنها سوار شدیم سایرین هم از عقب سوار کالسکه ها شده راندیم
رسیدیم ببازاری که باید از آنجا رفت بمسجد پیاده شدیم جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی وغیره در
طرفین راه ایستاده بودند بازاریست سقفش چوبست طرفین دکان دارد که کسبهٔ ایرانی و ارمنی نشسته اند
بعضی دستمالهای ابریشمی کار فرنگ در این بازار بود از همه رنگ خریدیم بعضی کلاههای مفتول دوزی هم که
صنعت خود ایروان است و خیلی چیز قشنگی است خریده شد متاع ایرانی از قبیل شالهای خراسانی و پارچههای
دیگر خیلی باینجا میآورند از این بازار گذشته جمعیت زیادی از ایرانیها بودند که همه صلوات میفرستادند
نزدیک در مسجد بچههای مسلمانها شعرهای خوب در تهنیت ورود ما ساخته میخواندند توی صحن مسجد هم جمعیت
مسلمانان زیادی ایستاده بودند صحن بزرگی دارد خوب نگاهداشته اند خراب نشده است حوض بزرگی در وسط صحن
دارد و چهار درخت نارون بزرگ در چهار گوشهٔ حوض است زن مسلمان ایروانی زیادی از بچه و بزرگ روی بام جمع شده

بودند داخل مسجد شدیم اینجا دیگر جمعیتش زیادتر بود منبر بزرگی گذارده سیاه پوش کرده بودند خطیبی بالای منبر رفته
خطبه باسم ما خواند خطبه که تمام شد از همان راهی که آمده بودیم برگشته آمدیم منزل (روز پنجشنبه شانزدهم)
امروز باید برویم به باشنوراشین صبح ساعت هفت بعد از نصف شب از خواب برخاسته رخت پوشیدیم
و در ساعت هشت سوار شده راندیم دو ساعت و نیم که راه رفتیم رسیدیم به قمرلو اسب عوض کردیم
از اینجا هم که راه زیادی راندیم رسیدیم به دولو در اینجا نهار خوردیم از قمرلو تا دولو که آمدیم دست راست ما
ودی باسار و زنگی باسار بود چون رود خانه ودی باسار این محال را مشروب میکند و همچنین زنگی باسار که رود
خانه زنگی این محال را مشروب میسازد و باین مناسبت ودی باسار و زنگی باسار میگویند و آبادی زیادی است
متصل بهم و در زیر کوه آقری داغ واقع است کوه آقری از اینجا خیلی خوب پیدا بود هوای دولو خیلی گرم
بود بعد از نهار سوار شده راندیم از اینجا افتادیم بصحرای خشک بی آب و علف هوا بسیار گرم و گرد و خاک
زیادی در راه بود راندیم در یک چاپارخانه اسب عوض شد و باز راه زیادی رانده بیک گردنه
کوچکی رسیدیم از گردنه سرازیر شده داخل محال شرور شدیم که باشنوراشین منزل ما در محال شرور واقع است
اسمعیل بیک صاحب خانه ما امشب تا مسافت زیادی از این طرف گردنه باستقبال ما آمده بود خیلی
شباهت بعبدالقادرخان شجاع الملک مرحوم دارد و باز راه زیادی آمدیم تا رسیدیم به باشنورا
شین و بهمان خانه که در وقت رفتن منزل کرده بودیم وارد شدیم وقت شام شد شام خوردیم اینجا
انگور بسیار خوبی دارد که هیچ انگوری کمتر دیده بودیم (روز جمعه هفدهم) امروز باید از باشنوراشین
برویم بنخجوان ایران ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخاسته ساعت هفت بنای حرکت
است اسمعیل بیک صاحبخانه هم تا کنار ارس در رکاب ما میآمد سر ساعت هفت میرالای پوف حاضر
شد کالسکه باهم حاضر کرده بودند آمدیم سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی از قزاق و فوج سالدات و غیره
جمع شده بودند راندیم از استاسیون قراق که اسب عوض کردیم تا بنخجوان ملک اسمعیل خان نخجوانی است
صحرای خشک بی آب و آبادی گرمی بود تا رسیدیم به نخجوان بخانه حاکم وارد شدیم جمعیت زیادی از نخجوانی
و روسی جمع شده بودند نهار خوردیم بعد سوار شده راندیم باز افتادیم به صحرای خشک بی آبادی استاسیون
جمال الدین اسب عوض کردیم و یک راست راندیم برای سرحد دو ساعت بغروب مانده رسیدیم بارس
جمعیت زیادی از اردوباد و نخجوان و سایر دهات روس که در آن حدود است بقدر چهار هزار نفر برای
دیدن ما جمع شده در کنار ارس ایستاده بودند و یکدسته قزاق در جلو این جمعیت ایستاده بودند رحیم توپچی باشی
قونسول که در تبریز است توی طاق ایستاده بود قدری با او فرمایش و صحبت کردیم اردوی ما هم آنطرف ارس

بطول رودخانه افتاده بود آمدیم سوار کشتی شده امیرال پوپوف و پاشکف وغیره هم با ما آمدند توی کشتی
کشتی حرکت کرد آمدیم اینطرف ولیعهد و امیر نظام در اول خشکی با تمام امراء و اعیانی که از طهران و آذربایجان
آمده بودند که اسامی آنها از این قرار است ایستاده بودند کسانیکه از طهران آمده بودند امیر آخور سرکشیکچی باشی علاء
الدوله حاجب الدوله ساری اصلان حسینقلیخان سرتیپ برادر ساری اصلان صاحب جمع محمد تقی خان پیشخدمت شیخ
الاطبا میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطباء علیخان فراش خلوت عباسعلی بیک فراشخلوت علیخان و غلامحسین خان
پسرهای حاجی میرشکار عباسقلیخان برادر بشیرالملک (کسانیکه از آذربایجان آمده بودند نصرة الدوله حاجی حسام
الدوله وکیل الملک آقاخان سرتیپ و تمام رؤسای اکراد و صاحبمنصبان آذربایجانی لوازم تشریفات ورود
بعمل آمد سوار اسب شدیم امیرآخور اسب کرنگی حاضر کرده بود امیرال پوپوف وکلنل پاشکف هم همراه بودند
و سوار اسب شده بودند سوار و سرباز و جمعیت زیاد در سر راه بودند و جمعیت زیادی نیز از قبیل فراش و
شاطر و تفنگدار وغیره در جلو بودند سوارهای کشیکخانه جمعی کشیکچی باشی و سوارهای جمعی علاءالدوله و قزاقهای ولیعه
د جمعی نصرة الدوله و موزیکانچی زیادی و سوارهای اکراد با صاحبمنصبان که اسامی آنها از قرار ذیل است
با لباسهای مزین و اسبهای خوب جنبین راه ایستاده بودند محمد آقای مامش رئیس ایل مامش بلباس
با سواره آنها که در لاهیجان می‌نشینند سواره چاردولی با دو سرکرده آنها که نوروزخان و سلیم خان هستند عزة
الله خان پسر پاشاخان مظفرالدوله مرحوم (سیف الدین خان حاکم ساوجبلاغ پسر عزیزخان سردار مرحوم نجفقلیخان
سرتیپ سلدوز و سواره قراپاپاق و سوار سلدوز (سواره مقدم با احمدخان سرتیپ اکراد حیدرانلو ایرلو
که در بلوکات اواجق و چالدران که سرحد و جزء خوی است می‌نشینند و این سوارها بسیار سوارهای رشیدی
هستند همه زره و چهار آینه میپوشند خلاصه وارد سراپرده شدیم امیرال پوپوف وکلنل هم بمنزل امین السلطان
رفته بعد بحضور آمده مرخص شدند و رفتند امشب در ارودو امیر نظام یک دستگاه مفصل آتشبازی حاضر کرده بود
شب آتشبازی شد بسیار خوب آتشبازی را ساخته بودند تعریف داشت بعد از تماشای آتشبازی بسراپرده آمده
راحت کردیم از این منزل که حرکت کردیم این سوارها و پیاده ها که امروز دیدیم و قریب بده هزار نفر بودند در سر راه
صف کشیده بودند و از جلو صفوف آنها گذشتیم خلاصه منزل ناگلین قیاست چون تفصیل منازل از طهران تا سرحد آذر
بایجان را در وقت رفتن مفصلاً نوشته ایم دیگر لازم بنوشتن نیست همین قدر مینویسیم که روز چهارشنبه بیست و دوم
محرم وارد تبریز شده و روز دوشنبه یازدهم صفر وارد زنجان و روز یکشنبه هفدهم وارد قزوین گردیده و روز
یکشنبه بیست و چهارم صفر وارد طهران شده این سفر بزرگ را بسلامت و خوشی باخر رساندیم تشریفات زیاد
از طرف دربار دولت و حکومت دار الخلافه و اهالی طهران برای ورود ما بعمل آمده لدی الورود در تالار تخت مرمر بسلام
نشستیم و شکر خداوند را بجا آوردیم

خاتمه

ذکر شمه از شمایل و فضایل خاصهٔ پادشاه جمجاه خلد الله ملکه و سلطانه

شمایل همایون اعلیحضرت قدر قدرت اقدس صاحبقرانی ادام الله تعالی شوکته که همواره به بشاشت و فرخندگی مقرون است حاکی از تمامی خلقت و تناسب عناصر و استکمال قوی و استعداد حواس و مدارک عالیه و مشاعر کامله میباشد هیکل مبارک در کمال اعتدال است و هر لباس که در بر داشته باشند بسبک جدید یا قدیم بطرز فرنگی یا ایرانی نظامی یا غیر نظامی حتی جبه و امثال آن بنهایت زیبنده و برازنده بنظر می آید چنانکه گاه شده که قبای قدک پوشیده اند بهمان جلوه نموده که خفتان مروارید و شب کلاه بر فرق فرقد سا گذاشته و از آن فر تاج کیانی پدید و نگارنده این فصول نه تنها حضرت اقدس شهریاری را در ایران و در دربار سپهر نشان دیده که گوید تجمل پادشاهی و سلطنت است که چاکر و رعیت را بالطبع مولع و مجذوب مینماید بلکه بارها در اقالیم و ممالک فرنگ با سلاطین و امپراطورهای با تمکین حضور همایون این شاهنشاه را مشاهده کرده شهد الله که   در همه کشور شناسند شاه نشان است   خسرو صاحبقران و کهف امان است

بالای همایون نه زیاد بلند و نه کوتاه و آنها که از علم قیافه آگاه اند دانند که صاحب قامت معتدل طبع مستقیم دارد و کارها را بدست افراط و تفریط نگذارد و بتحقیق و تجربه گفته اند   کوتاه بود فتنه سبکروح بلند   ای معتدل القامه توئی دانشمند   و سمن و هزال اعضا و اندام ملوکانه را نیز حد اعتدال است رنگ پوست بدن سفید مایل بحمرت با صفا و بی کدورت و از این رو و موی بودن مزاج ظاهر شود و انبساط و اهتزاز طبع و طبیعت را برهانی باهر باشد   چهره مهرلمعان در عین خوشروئی ابهت و احتشام است و سیمای صباحت انتمای معلی مبین هر گونه سماحت و اقدام انوار پادشاهی از آن پیدا و آثار آگاهی از آن هویدا   جبین اقدس اعلی با وجود سطوت و مخایل شوکت لامع و گشاده و ملازمان حضرت را پیوسته بخرمی بشارت داده است   گونه های مبارک متلالی باشد و درخشنده چون لآلی و میتوان گفت احدی از ملوک معاصرین را این تجلی و جمال نیست و نام ایزد حضرتش را بر تربیت و خدای داند که هر کس بزیارت آن جمال عدیم المثال نایل آید یک عالم خرمی و مسرت حاصل نماید

بیت   بهار است گوئی همایون رخش   که شادی دهد طلعت فرخش

ابرو با سیاهی زیاد و پیوستگی

تا حوالی بنا گوش کشیده و چشمها باندازه کمال رسیده سفیدی مقله بسرخی مایل و فرط شهامت و شجاعت را
بهترین دلایل و دیدهای حق بین حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه السلام
را همین حالت بوده و بهمین وصف ستوده اند و شعرای عصر دامت افاضتهم فی اغراق در نعت ذات
کامل الصفات شاهانه گفته اند   تازه روی است مگر باغ گلست   سرخ چشم است مگر شیر ژیان است
مژگان بدرستی سیاه و اسباب گیرندگی نگاه   کشیدگی بینی بقدریکه باید   دهن از کمال طبیعی
سخن نماید و دندانها را از لمعان که همگان را خوش آید   ذقن مستدیره و نمایان با چاه زنخی غیر محسوس و
فی الجمله نهان   سبلت اگرچه در مبادی سلطنت بکثرت بود اما پیروی کامل احکام شریعت را از دو لب
شاداب از آن کم کرده اند تا مشروع آید و ممنوع ننماید   با دولت سلطانی در خدمت دین باشد
در هر دو جهان شاه است سلطان که چنین باشد   موی سر و صورت با نرمی و نعومت سیاه بخرمائی
مایل و بیاض گردن بفروغی در نور کمال شامل   شانهها منبسط سینه گشاده ساعدها بلند دستها در نهایت
ظرافت و لطافت چنانکه عروق آن بخوبی نمودار است موی سیاه نرمی بر روی دستها روئیده که
انها را به تمشیر مجوهر شبیه نموده ناخنها برنگ پشت گلی شفاف و املس کمر باریک پاها کوچک کامها
وسیع و بالجمله از هر جهت متناسب الاعضاء و تام الخلقه و شکت نیست که صورت کامل با کمال معنی
انباز است و گوهر با زر دمساز   مغز باید که خرد جای گزیند در مغز   نغز مصحفی و همدمی نغز کند   بنابرین
هر کس در اخلاق کریمه خسروانی تأمل دیده داند که با صلابت و مهابت شاهنشاهی قلب مبارک را
رأفت و مهربیست که بار یافتگان را بملاطفت از حالت رعب بعالم انس آرد و در دهشت و خشیت
نگذارد   با آب و لطف و سرشته طینتش را از روی   ز فرق تا بقدم نرمی و ملاطفت است   اما
کلم خسروانی ناطقه و کمال فصاحت است و منتهای بلاغت و اگر کسی بسرعت نوشتن تواند بیانات
و خطابه ها که در هر مورد و مقام تقریر میفرمایند حتی دستور العملی که در مقاصد و مهام میدهند عیناً تحریر نماید هر که...
بخواند بداند که بلطف عبارات انسجام کلمات و استعارات افصح المتکلمین شیخ سعدی میباشند و با وجود
طلاقت لسان و ذلاقت بیان جهیر الصوت میباشند و این را نیز از باب قیافت دلیل بر شجاعت
گرفته اند غالب محاورات و مکالمات ملوکانه بزبان فارسی و ترکی آذربایجانی است که در لغت عمومی
مملکت ایران میباشد و از السنه خارجه زبان فرانسه را در کمال خوبی میدانند و زیاده از سی هزار لغت
در خاطر دارند باین زبان هم سخن میگویند و هم مینویسند و هر کتاب و مطلب مشکلی را بدون معاونت مترجم
و کتاب لغت ترجمه میکنند و اگر بزبان فرانسه کم حرف زنند محض تعمد است انگلیسی را در اوان ولیعهدی

تحصیل کرده میخوانند وصحیحاً تلفظ مینمایند اما بدان تکلم نمی کنند ترکی جغتائی را که اینک در ممالک عثمانی
متعارف است کاملاً میدانند ومشکلاتی که در املاء وانشاء آن زبان است جمله در انحضرت واضح
وآسان باشد چندی هم بتحصیل زبان روسی پرداخته وباصعوبت خواندن الفبای آن این کار را نیز
ساخته اند   در علم جغرافیا طوری احاطه دارند که قرا وقصبات ممالک را از انهار وجبال وسایر
اقالیم خمسه را تفصیل دانند وشرحی مبسوط از هر ناحیه توانند وهمانا کره ارض در دست مبارک گوئیست
در علم هیئت ونجوم جدید مهارت آن اعلیحضرت نیز امری معلوم است ودر تفسیر آیه شریفه رَبُّ
الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فرموده اند اشاره بدو مغرب ومشرق دنیای عتیق وجدید است
که هر دو در روی کره باشد ودر تفسیر آیه کریمه رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ فرمایند مشارق ومغارب
سایر سیارات عالم شمسی است واین کلام پیغمبر مرسل وکتاب منزل طور معجزه ایست وانتقال باین
اعجاز را باید از کرامات آن ذات مقدس شمرد اما از سیر گذشتگان تاریخ ایران را آنچه نوشته اند
از مصنفین عجم وعرب ویونان وغیره مرکوز ذهن مبارک است وتاریخ قدیم وجدید سایر ممالک را از
هر سلاله وطبقه که باشد بخوبی میدانند واز هر نقطه ذکری شود شرحی وافی دران بیان میفرمایند وهمه شب
تاریخ بالاستمرار در حضور همایون خوانده میشود وبنا بر تتبع کامل میفرمایند ذو القرنین که در قرآن کریم ذکر او
شده ومشرق ومغرب عالم استیلا یافته واورا مالک اقالیم سبع دانند همان سزستریس معروف مصر است
وتاریخ پطر کبیر وفردریک کبیر وناپلیون اول تماماً در مد نظر مبارک است وولعی بمطالعه آن کتب دارند
اما در امور پلتیکی بواسطه ممارست در این فن که اتصالاً در روزنامه های فرنگ در حضور اقدس خوانده
میشود طوری متبحر میباشند که هیچیک از دیپلوماتهای بزرگ را آن درایت حاصل نشده ودر ظرف
چهل ودو سال سلطنت هیچیک از وزراء نتوانسته اند ادعا کنند که عرض رائی در حضور مبارک نموده
بلکه آنچه شده بآراء خاصه همایونی بوده واگر نقص وخلافی بظهور رسیده ثابت است که از عدم بصیرت
ولیاقت وزراست که نتوانسته اوامر علیه را بموقع اجرا رسانند   اما شعر اقسام آنرا با طبعی قادر
چون استادان کامل نظم مینمایند ولآلی افکار ابکار شاهانه ودیوان همایون زیاده از پنجهزار بیت است
نمونه را این چند شعر درین محل ثبت افتاد در تغزل فرموده اند   برقع از چهره برافکن که همه خلق جهان
بنگرد روز دو خورشید به بینند عیان   ایضاً در تغزل   بتی دارم از ماه گردون نکوتر   دو زلفش سیه
لب چو خون کبوتر   در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام   عید مولود امیر المؤمنین شد   عالم
دنیی وعقبی عنبرین شد   از برای مژده این عید حیدر   جبرئیل از آسمان سوی زمین شد   پنج عنصر حسنه

گرار و امرد قدرت حق تا که با خاکش عجین شد   در رباعی   باران ز هوا همچو سر شکم آید   و ز آمدنش
بدبخت ز شکم آید محتاج چمن ز آب باران بود   انجا که چو سنبل از مژه اشکم آید   در صنعت نقاشی نیز
کمالات کو هر سلک اعلی اظهار با کمال است مخصوصاً در دور نما و شبیه سازی چه با مداد و چه با رنگ قدرتی
دارند که در یک طرفة العین نقش و شبیه هر کس و هر جا را در نهایت خوبی در صفحه مصور میفرمایند و بسیار
اتفاق افتاده که با قلمهای فرنگی بسرعت صورت ساخته اند که اسباب حیرت استادان قادر شده
خط نستعلیق را خوش مینویسند همچنین شکسته و نسخ را و در تحریر چنان زبردست میباشند که مکرر روزی
هزار بیت بدون اظهار کسالت و همه آن هزار بیت بخوبی خوانده میشود مسلماً هیچ پادشاهی این قدر چیز
نوشته بیشتر از سه کرور بیت و وقایع مهمه یومیه و روزنامجاتی است که بقلم مبارک نگاشته شده و در
مجلدات عدیده جلد کرده در خزانه مبارکه مخزون و مخلد است و اگر کسی الجمله را ببیند قدر و مرتبت و
اندازه زحمت این پادشاه کارآگاه را میداند   اما تیراندازی یقیناً در این هنر اول شخص تمام دنیا میباشند
و این قولی است که جملگی برآنند   واحدی منکر نیست بسیار اتفاق افتاده که دو هزار و پانصد قدمی شکار زده اند
و با هر یک لوله از تفنگ دو لوله در هوا بلدرچینی را انداخته و در کمان کشی و تیر کمان اندازی گنجشک را بارها
هدف تیر ساخته تقریباً بیست و پنج پلنگ و سی خرس و زیاده از دو هزار قوچ صید شست همایون شده که قابهای تماشائی
از املازمان حضرت ضبط کرده اند و در اسب تازی آن قدرت دارند که بعد از تاختن ده الی پانزده فرسخ
اظهار خستگی نمایند اما ملکات نفسانی و در اصول عقاید که افضل ملکات است بنحوی راسخ اند که مزیدی بر آن
متصور نیست و نه تنها نزدیکان حضرت بلکه اغلب اهل مملکت دانند که در این چهل و دو سال سلطنت
کرورها در راه محبت اهل بیت نبوت خرج کرده اند و بناهای عالی تذهیب نموده و از روضه خوانی و سایر
خیرات و مبرات و رعایت جانب علما و سادات فروگذار نکرده و کمال مراقبت را بکار برده و هر ساله
تقریباً یک کرور تومان نقداً جنساً با رباب استحقاق وظایف و رواتب و انعام میدهند و در حفظ
قوانین شرع شریف چندان مقید میباشند که زمستانهای بسیار سخت و در قلل جبال و شکارگاهها همین که وقت
نماز رسد تجدید وضو کرده بعبادت مشغول شوند در تمام عمر یکبار نمازشان ترک نشده حتی در سفر فرنگ
از چهره همایون احدی نمی تواند آثار غضب یا علامت شادی تعرض بنماید چه قوه غضبیه را در تحت اطاعت
عقل آورده اند و گاه خشم تغییر حالی در وجود مبارک مشاهده نمی شود و برخلاف پیشینیان با کمال تغیر
بشتم و کلمات زشت تفوه نکنند طبعاً مایل بسیاست نیستند حتی مقصرین واجب القتل کرهاً بسزا
خود میرسند میل قلب همایون این است که تمام اهل عالم خاصه رعایای ایران در عهد آسایش مرفه الحال

باشند و بوسعت زندگانی کنند و ذکور و اناث اهل مملکت را فرزند خود دانند و خیال ناشایسته هرگز بمخیله
آنحضرت راه نیافته در پارسائی و عفت و پاکدامنی در سرحد کمال جای دارند و این شیم کریمه را از فرایض
میشمارند دل و دست مبارک بحر و کان است و در سخاوت و کرامت مانند ابر و باران ناطقه از توصیف
نتواند و ذرّه‌ای که حدّ آن نداند خواهنده از این آستان مأیوس نشود بلکه احدی از عطایای وافره ملوکانه
محروم نگردد مختصر اینکه حکیم علی الاطلاق میداند که در این عصر تمدن و تربیت و عهد برتری و مزیت
که دول را با یکدیگر در ترفع سر مبارات است و ملل را در تقدم میل مجارات ممالک محروسه و رعایای هوشمند
ایران را شاهنشاهی میبایست کامل هنر و کارآگاه که با حزم وافر و عزم راسخ و رای صایب و هوش
ثاقب و عقل رزین و فکر متین و بسط ید و شرح صدر و ملکت نصفت و قوه مجاهدت تکمیل نواقص امور
این دولت پردازد و ملت تابعه مطیعه خود را براه ترقی و پیشرفت اندازد و کارها بسازد پای فضایل و
علوم جدیده را درین ساحت باز نماید و در بروی صنایع مستطرفه بدیعه گشاید حوضه ملکت را چون روضه
خلد باغصان فضایل و اثمار معارف و انوار بدایع و ازهار طرایف بیاراید مجهولات را معلوم و معضلات
مفهوم و مشکلات را حل و اوامر و احکام را نافذ و مسجّل دارد و تا مردم این اقطار نیز از نعمای شامله عالیه بهره
و قسمت برند و ازین خوان نعما بقدر حوصله و اشتها خورند از رقبا باز پس نمانند و خود را بجائیکه باید و شاید
رسانند و بسربلندی فایز گردند و بین الامم بمزایای مخصوصه ممتاز و متمایز باشند انجام این مهام ملک
علام گوهر پاک مبارک را با فرّ ایزدی بیافرید و شمایل بدیع همایون را بالجمله بکمال و جامعیت محلی ساخت
تا مستودع نفسی کریم و قلبی رحیم و روحی فیاض و مزاجی معتدل و عقلی محیط و حذقی مفرط شود و مجمع شرایط منظوره
و لوازم مطلوبه و صفات لازمه و قوای فعاله گردد درین صورت عجیب عنیت که سیمای جهان آرای
اقدس و طلعت فیروزی آیت مقدس را چنان ساخته و پرداخته باشد که جامع محاسن صوری و معنوی و
جاذب قلوب و ابصار ارباب بصیرت گردد

کشور آراید و جانها همه زو آساید — بجز از لطف و کرم کار دیگر ننماید
حکم تقدیر چه نیکو بود و دولت یار — کارفرمای قدر کار چنین فرماید

وازین روست که عموم باریافتگان آستان سپهر نشان بلکه قاطبه رعایای این دولت جاوید
بنیان تعشقی خاص و اشتیاقی مخصوص بزیارت تمثال آفتاب مثال همایون شاهنشاهی خلد الله
ملکه و سلطانه دارند و دولت دیدار خسروانی را از مواهب جلیله و نعم غیر متناهیه خداوندی میشمارند
درک این سعادت و کسب میمنت را بر سر راه موکب منصور میآیند و دیده را از غبار این راه روشن

مینمایند مشاهدهٔ الجمال با لکمال را بجان میجویند و بی اختیار میگویند که تبارک الله احسن الخالقین
ولادت باسعادت اعلیحضرت اقدس شهریاری در شب یکشنبه ششم هلالی شهر صفر المظفر
هزار و دویست و چهل و هفت ناقصهٔ هجریه مطابق هفدهم ژوئیه سنهٔ ۱۸۳۱ ناقصهٔ میلادیه مقدار پنج
ساعت و ربع از شب سپری گذشته بافق قریهٔ کهنمو که از قرای و مضافات تبریز است و بخط مستقیم
هندسی تقریباً مقدار یکفرسخ و نیم در جانب جنوب تبریز و بحسب مسافت در چهار فرسخی آن واقع شده
و طول مدارج شرقی آن از جزایر خالدات (۶۴) درجه (و ۲۴) دقیقه و عرض آن از خط استوا
سی و هشت درجه و پنج دقیقه است چون مسافت مابین موضع ولادت باسعادت و تبریز بحسب
بُعد چندان محسوس نیست منجمین این دولت جاوید آیت همان طول و عرض تبریز را ملاحظه نمود
و طالع ولادت باسعادت برحسب زیج جدید محمدشاهی هندی بصورتیست که در ذیل ثبت و نگا
یافته اللهم ابد عیشه و ابد جیشه

شمس کط
عطارد کد
راس
زهره
زحل

جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت اقدس شهریاری در شب یکشنبه ۱۸ هلالی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۶۴
ناقصهٔ هجریه مطابق ۱۲ ماه سپتامبر سنه ۱۸۴۸ میلادی بافق دارالسلطنه تبریز مقدار بیست دقیقه

شمایل همایون

از نصف قرص آفتاب شب سطور گذشته بر حسب تعیین و تشخیص ساعت
... که منجمین دیده بعرض رسانیده اند پس در نوامبر سال ۱۸۹۱
میلادی که تقریباً مطابق است به نصف شهر ربیع الثانی
۱۳۰۹ هجریه که سال طبع این کتاب است
چهل و سه سال شمسی از دوران ابد بنیان
گذشته خواهد بود اللهم خلد ملکه
و اجری فی بحار السعادة فلکه
حرره میرزا محمد علی
کشکول

۱۲

هو المستعان

... الذی جعل اول ما خلقه عقل الفعال و بتیسیره و تصرفه نتیج له الوصال ... یسجد له الظلال و بهیبته تدکدکت له الجبال و بعد قد خلق الانسان من ... والصلصال و بحکمته زین صورته فی احسن تقویم و اتم اعتدال و الصلوة ... اکمل الکمال و صاحب الانعام و الافضال محمد المبعوث ... البریة لا و آله ا... الجهال سیما الله البررة هم اقطاب افلاک الجود و النوال و بعد
... سپید دو سرا و ال بهمتای و برا اول موجود و مایه هر هست و بود قرار داد و بحکمت
... جنابشان را بر کافه موجودات در این آخر زمان و بلوغ هر ظاهر و پنهان فرستاد
... لازم دانسته که او از دین قویمش را گوش زد تمام ساکنین کره خاک و قاعدین مدارج افلاک
... را برای خودی و بیگانه تمام فرماید تا هیچگونه عذری از جهة هیچ جنس متحرک و ساکنی باقی نماند
... و هر وقتی به حکایات نغزی این علة غائی را جلوه گر ساخته تا این زمان سعادت اقران
... جانب مالک عوالم فنا و بقا این مبارک خطابه را بنام نامی و اسم گرامی حضرت ملک
... عجم تاج خسروی و تخت جم السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابو المظفر صاحبقران ناصر الدین